بتوفیق خالق کونین رب المشرقین والمغربین
مناقب المحبوبین
در مطبع حسنی محمد حسن خان حلیه طبع پوشیده مطبوع طباع گشت

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE1659

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بسیار و ثنای بیشمار مران هادی افریدگار را که مبعوث کرد انبیا را برای هدایت خلق بانواع معجزات و بینات و فرستاد اولیا را برای رهنمائی گمرهان بصنوف کرامات و خوارق عادات فرد

آسمان سجده کند پیش زمینی که درو ❊ یکدو کس یکدو نفس بهر خدا بنشینند ❊ درود وکثیر و تحفت تیر

بران بشیر و نذیر و سراج منیر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم که لولاک لما خلقت الافلاک

ادنی اوصاف اوست و لولاک لما اظهرت ربوبیتی از کمترین تعریف اوست غزل زهی آن شاه حبیب

سید مقبول کونینی ❊ رسول اعظم و مسندنشین قاب قوسینی ❊ نخستین جلوه حسن قدیمی عالم آرای

وجود اول و آخر ظهور تاج حرمینی ❊ مقدس مطلبی و انادل مقصود ایجادی ❊ معلی گوهر والا نژاد حسنینی ❊ محیط رحمت دریا ظهور مظهر فیضی ❊ همایون طلعتی میمون لقا محمود دارینی ❊ و بر آل اطهر و ازواج

و اصحاب و تابعین وی الی یوم الدین که ادنی اوصاف اوشانست قال علیه السلام کل نسب

و حسب منقطع یوم القیامة الا حسبی و نسبی اگر سوا اولاد وی الصالحون لله و الطالحون لی و از فضائل

اوشانست قال علیه السلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و فی روایة انبیاء بنی اسرائیل

و در رتبه اوشانست قال علیه السلام العلماء ورثة الانبیاء هیچ نبی و مرسل نشد که همپا او در امت

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ولی نشده باشد و هیچ معجزه از انبیا ظاهر نشد که مثل آن

از اولیاء امت وی صلی الله علیه وسلم کرامت و خوارق عادات ظاهر نشده باشد لهذا قال

علیه السلام من نبی الا وله نظیر فی امتی بر ابراهیم خلیل الله علیه السلام اگر آتش مرودی گلستان شد بر خود آن

عثمان هاروی رضی الله عنه آتش تحتانی بوستان شد و موسی علیه السلام اگر حق تعالی رتبه کلیم اللهی داد

بسی از اولیای امت محمدی صلی الله علیه وسلم باین درجه مشرف گشته حضرت سید و مولائی

شیخنا شیخ عبد القادر جیلانی محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ را باین مرتبۂ کلیمی ممتاز ساخت و ہزار ہا کلام ہم بے واسطہ شنیدہ اند چنانچہ بعضی از ان در الہامات غوثیہ مسطور اند باین عبارت **قال** الغوث الاعظم رضی اللہ عنہ رایت الرب تعالیٰ قال یا غوث الاعظم من سالنی عن الرؤیۃ بعد العلم فھو محجوب بعلم الرؤیۃ ومن ظن ان الرؤیۃ غیر العلم فھو مغرور برؤیۃ الرب **وقال** لی یا غوث الاعظم من رای استغنی عن السوال فی کل حال ومن لم یر ہی فلا ینفعہ السوال وھو محجوب بالمقال **وقال** اللہ تعالیٰ یا غوث الاعظم لیس لصاحب العلم سبیل مع العلم الا العجز والانکار ولانہ لولا ترک العلم عندہ صار شیطانا **وقال** الغوث رضی اللہ عنہ رایت الرب تعالیٰ فسالتہ یا رب ما معنی العشق قال یا غوث العشق عشق بی رق قلبک عن سوائی **وقال** الغوث رایت الرب تعالیٰ ثم سالتہ عن المعراج قال لی یا غوث المعراج ہو العروج عن کل شیء سوائی وکمال المعراج ما زاغ البصر وما طغی یا غوث لا صلوۃ لمن لا معراج لہ عندی یا غوث المحروم عن الصلوۃ ہو المحروم عن المعراج ومن حرم عن المعراج حرم عن کل شیء عندہ وہمچنین حضرت سید السادات سید محمد جعفر مکی خلیفہ اعظم حضرت خواجہ نصیر الدین چراغ دہلی را مرتبۂ کلیمی حق تعالیٰ عنایت کردہ بود چنانچہ در اخبار الاخیار در ذکر ایشان نوشتہ **قال** اللہ تعالیٰ یا عبدی جلالی حجاب جمالی وجمالی انوار جلالی وانت ما بین الجلال والجمال عیسی علیہ السلام چون در وقت احیا قم باذن اللہ گفتہ زندہ کردی شمس الدین تبریزی قم باذنی گفتہ مردہ را زندہ کردی ع قم باذنی و قم باذن اللہ ہر دو یک نغمہ ایست از لب یار انیہمہ شان وشوکت آنحضرت رسول علیہ السلام ہست کہ امت او را باین درجہ رسانیدہ اند وتا روز قیامت در امت وی علیہ السلام ہمچنین اولیاء اللہ خواہند شد چنانکہ در فصوص الحکم شیخ اکبر حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رضی اللہ عنہ در فص شیثیہ نوشتہ اند عبارتہ وعلی قدم شیث یکون آخر مولود یولد من ہذا النوع الانسانی وہو حامل اسرارہ ولیس بعدہ ولد فی ہذا النوع وہو خاتم الاولاد وتولد معہ اخت لہ فتخرج قبلہ ویخرج بعدہا یکون راسہ عند رجلیہا ویکون مولدہ بالصین ولغتہ لغت بلدہ ویسری العقم فی الرجال والنساء فیکثر النکاح من غیر ولادۃ ویدعوہم الی اللہ فلا یجاب فاذا قبضہ اللہ وقبض مومنی زمانہ بقی من بقی مثل البہائم لا یحلون حلالا ولا یحرمون حراما یتصرفون بحکم الطبیعۃ شہوۃ مجردۃ عن العقل والشرع فعلیہم تقوم الساعۃ پس آخرین علامت قیامت اوست کہ بر زمین یک ولی زندہ نخواہد ماند وہر گاہ کہ بر زمین یک ولی نخواہد ماند قیامت قائم نخواہد شد لہذا حضرت مولانا جامی در نقد النصوص شرح فصوص نوشتہ اند کہ فان الانسان الکامل روح العالم والعالم جسدہ و در حدیث آمدہ ا

قال علیه السلام لا تقوم الساعة فی الارض ما دام فیه من یقول الله الله به زمین سبزه از برکت قدم
ایشان روید و باران از آسمان به برکت ایشان بارد و بلیات از خلق الله به تصرفات ایشان دفع شوند
اما بعد این سگ کوی تراب اقدام چشتیان و خوشه چین از خرمن بستان عاصی نجم الدین چشتی النظامی الفخری السلیمانی
عفی الله عنه که از عمر خود بسالگی تا این زمان که سنه دوازده صد هشتاد و هشت هجری است و عمر
بیست و پنج سال شده است صدها ملفوظات اولیاء الله هر خاندان و مناقبات ایشان نظر این فقیر گذشته اند
خصوصا ملفوظات حضرت پیران خواجگان چشت در اکثر مطالعه این فقیر در آمده اند و از احوال و مناقبات ایشان
از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم تا حضرت محب النبی خواجه محمد فخر الدین و از مناقبات و
سن ولادت و وفات وغیره تمام واقف اما از احوال حضرت سند الواصلین مظهر اسرار احد خواجه
نور محمد مهاروی رضی الله عنه که شیخ شیخ این فقیر اند و از احوال حضرت پیر و مرشد خود حضرت محبوب الله
غوث المتهلین خواجه محمد سلیمان رضی الله عنه و خلفای آن هر دو محبوب و سن ولادت و وفات ایشان
مع دیگر خوارق عادات و کرامت و بزرگی ایشان ناواقف بود و کمتری بقید تحریر آورده شده بود
اگرچه به زبان بعضی معتبران پیر برادران و اولاد آنحضرات اکثر مناقبات و خوارق عادات آن
قران السعدین فی ثانی اثنین و قمر در سمع این فقیر رسیده بودند اما کسی صاحب آنها را در قید قلم نیاورده بودند
اگرچه قبل ازین در ذکر حضرت خواجه نور محمد رضی الله عنه دو ملفوظ جمع کرده شده اند یکی خلاصة الفوائد
مولوی محمد عمر شیدپوری مرید مولانا نور محمد صاحب ناروواله جمع کرده است دوم خیر الاذکار
مولوی محمد گهلوی مرید مولانا موصوف اما دران هر دو رساله ذکر تفصیل ننوشته فقط الفاظ مبارک
که در مجلس خود حضرت خواجه نور محمد صاحب مهاروی رضی الله عنه نشسته می فرمودند آنها را بعینه نوشته اند
و همچنین دو ملفوظ حضرت پیر و مرشد یا محبوب ربانی حضرت خواجه سلیمان رضی الله عنه قبل ازین جمع شده بودند
یکی نافع السالکین نام که جناب مولوی امام الدین صاحب پیر برادر این فقیر جمع کرده است مگر دران هم
فقط فوائد مجالس حضرت صاحب نوشته اند ذکر ولادت و وفات و خوارق عادات نیاورده اند دوم
ملفوظ مولوی غلام حیدر مرید حضرت جمع کرده است دران هم فوائد مجالس نوشته اند و ذکر خوارق
عادات حضرت زیاده از چهار پنج ننوشته و چون این فقیر در سنه دوازده صد هشتاد و شش هجری
اول در قصبه مهار شریف بر عرس حضرت قبله عالم رضی الله عنه رسید و عرصه یکماه در آنجا ماند مجا

عجائب مناقبات حضرت غوث الثقلین حضرت قبله عالم رضی الله عنهما را از زبان جناب صاحبزادگان
وغیره مردمان معتبران کهن سال انجا شنیدم در دل این فقیر تفکر پیدا شد که اکثر مردمان ثقه که از مریدان
حضرت قبله عالم وحضرت محبوب حق که کهن سال بودند ومجالسهای ایشان دیده بودند واز مناقبات
این هردو ماه وخورشید واقف بودند فوت شده اند حالا چند مردمان معدود زنده مانده
از احوال محبوبین حق واقف اند مبادا ایشان هم فوت شوند واین نعمت که در سینه بی کینه ایشان
همراه ایشان در قبر رود وپس ماندگان ازین نعمت عظمی محروم مانند زیراکه دور شریر هم صحبت
مردمان این زمان روز بروز کم میشود وطلب حق تعالی ومحبت پیران در سینه ایشان یافته نمیشود وحب دنیا واهل
زیاده تر میشود بنا علی هذا هم در قصبه بهار شریف نوشتن مناقبات محبوبین را شروع کردم واز مردمان ثقه
احوالات ایشان کرده مینوشتم بعده چون حضرت ثانی مقبول بارگاه یزدانی حضرت خواجه الله بخش
سجاده نشین ونبیره حقیقی حضرت محبوب سلمه الله تعالی واطال الله ظلال ارشاده برراس المریدین الی یوم الدین
حضرت قبله عالم در بلده تاج سر تشریف اوردند وبعد فراغ عرس سمت سنگهر تشریف شریف بردند
در رفاقت آنجناب در سنگهر شریف رفته ودر بلده تونسه شریف از زیارت ارباب انوار قدس وابرار محبوب
پروردگار یعنی حضرت پیر مرشد خود مشرف شدم وقریب دو ماه در انجا استقامت ورزیدم وهم در تونسه شریف
بالفضل رب الارباب بطفیل امداد آن فرد الاحباب باتمام رسانیدم ونام این **مناقب المحبوبین** نهادم
حضرت سجاده نشین خواجه الله بخش صاحب بگوش علما انجا گذرانیدم بعنایت ونوازش خود پسندیدند
صاحبان همه انجا برای نقل می طلبیدند چونکه مسوده صاف نکرده بودم عذر خواستم **فائده** بدانکه اختصار این
ذکر ان هردو قطب الاقطاب وخلفای ایشان برای ان کرده شد که در جمله ملفوظات خواجگان چشت وغیره از
رسول علیه السلام تا حضرت مخدوم خواجه نصیر الدین چراغ دهلی رضی الله عنهم ذکر ومناقبات بزرگان
شده است چنانچه مرات الاسرار واقتباس الانوار واخبار الاخیار وسیر العارفین وسیر الاقطاب وسیر الاولیاء
از ذکر ایشان مملو ومشحون اند واز حضرت خواجه کمال الدین علامه خلیفه حضرت نصیر الدین محمود
دهلی الی اولاد ایشان تا حضرت محب النبی خواجه محمد فخر الدین المشهور بمولانا صاحب پیر ومرشد حضرت خواجه
مهاروی رضی الله عنه نیز در شجرة الانوار ومخبر الاولیا ومرات ضیائی وغیره ذکر مناقبات
بتفصیل نوشته است واین حقیر هم یک کتاب تذکرة الواصلین نام بزبان اردو

آن طالبان که از علم و زبان فارسی بهره نمیدارند در ذکر پیران سلسله چشتیه خود از حضرت رسول علیه السلام تا حضرت پیر و
تفصیل نوشته است که بقدر پنجاه یا شصت جزو خواهد بود و بدین نظر در تفصیل بنا فیات شان بخوف طوالت کرده
تبرکا نام همه سلسله چشتیه نظامیه و اسامی سنه ولادت و وفات و عمر و بعضی حال بطریق اجمال درین
و هو الموفق و به المستعان **ذکر خیر حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم**
بدانکه کنیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم **ابو القاسم و ابو ابراهیم** بود و نام پاک محمد بصیغه مبالغه
و احمد و لقب **مجتبی و مصطفی** صلی الله علیه و سلم و نام والده ماجده وی **بی بی آمنه** بنت وهب ابن
و نام والد ماجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم **عبد الله** است بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی
بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس
بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا متفق علیه است و در معارج النبوة نوشته که اتفاق جمهور است که عدنان
ابن اُد است بن همیسع بن نبت بن حمل بن قیدار (و هر جا بجا در مجموعه توریت … ذکر
حضرت صلی الله علیه و سلم برای اولاد قیدار داده شده) بن حضرت اسمعیل علیه السلام بن حضرت ابراهیم
علیه السلام بن تارخ مشهور بآزر بن ناخور بن ارغو و بقول ارغو بن اشرع و بقول شالخ بن قانع و بقولی
فالح بن شالخ بن حضرت عابر مشهور به هود پیغمبر علیه السلام بن ارفخشد بن سام بن حضرت نوح علیه السلام
بن لامک و بقولی لامک و ملک و ملکان بن متوشلخ بن اخنوخ مشهور بادریس بن یرد و بقولی یارد
بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام و واضح باد که از عدنان تا اسمعیل علیه السلام
بعضی چهار و بعضی چهل پشت می نویسند و در حدیث است که چون حضرت صلی الله علیه و سلم نسب خود یاد فرمودی
تا عدنان یاد نموده توقف فرمودی و در حدیث است که بر بالا فوق عدنان نسب دروغ کرده اند و از حضرت
عمر رضی الله تعالی عنه است که ما این نسبت را تا معد ضبط کرده ایم که با نسب آنحضرت صلی الله علیه و سلم به پشت نهم کعب
منتهی میشود بطریق که عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی
بن کعب تا آخر لیکن برین اتفاق است که حضرت اسمعیل و ابراهیم و نوح و ادریس و شیث علیهم السلام از اجداد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم اند و مضر و الیاس در سلسله مذکور دین بر حق خدا پرستی … الیاس
اُدد و … حضرت صلی الله علیه و سلم از پشت خود در ایام حج می شنیدند لیکن حال ادد بن عدنان معد نزار …
مسکوت … با اینهمه اتفاق است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از اولاد قیدار بن اسمعیل اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم

یازده زنان بودند و در دوازدهم اختلافست که بعضی بی بی گویند بعضی سریت اما بر یازده زنان اتفاق است و بعضی گویند

اول آن همه بی بی **خدیجه** بود دوم **عائشه** سوم **سوده** چهارم **حفصه** پنجم **زینب** بنت جحش ششم

زینب بنت خزیمه هفتم **ام سلمه** هشتم **میمونه** نهم **جویریه** دهم **صفیه** یازدهم **ام حبیبه** چهار

سریه بودند اول **ماریه قبطیه** دختر شاه اسکندریه دوم **ریحانه** سوم **جمیله** چهارم **حارثیه** نذر کرده

زینب بنت جحش و در تعیین ریحانه نسبت زن و سریه اختلافست و از جمله یازده زنان با وقار ذکر حضرت

خدیجه کبری به ملکه و عائشه صدیقه باکره و از سریه ذکر خیر ماریه قبطیه به دختر ملک در زبور موجود است

که از جمله زنان آنحضرت صلی الله علیه وسلم لیکن بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها بکر بود و باقی ده زنان بیوه و

ثیبات بودند یعنی بیوه زنان بودند که کسی نکاح اول کرده بود و کسی شش کسی یک نکاح اول کرده بود بعد از آنحضرت

علیه السلام نکاح کرده داخل زمره امهات المومنین شده بودند و نیز چند زنان را نکاح کرده بی صحبت طلاق داده بود و از

زنان خواستگاری نکاح کرده بود اما اتفاق نکاح نیفتاد کل هذا فی روضة الاحباب و آنحضرت صلی الله علیه وسلم

را سه پسران بودند و بقولی پنج و چهار دختران اما پسران اول **قاسم** دوم **عبدالله** سوم **ابراهیم** و بقول

اینها پنج گویند طیب و طاهر زیاده دو پسران گویند اما قائلان سه پسران گویند که طیب و طاهر هر دو نام عبدالله اند

بنابر آنکه عبدالله در زمانه اسلام پیدا شده بود و دیگر اولاد آنحضرت در زمانه جاهلیت تولد شده بودند الا ابراهیم زیراکه

همه اولاد حضرت از پسران و دختران از شکم بی بی خدیجه در مکه معظمه پیدا است الا ابراهیم از ماریه قبطیه سریت در

مدینه منوره پیدا شده بود اما دختران بزرگ از همه بی بی **زینب** بود که از ابی العاص شادی شد دوم **رقیه** و سوم ام کلثوم

که این هر دو دختران از عتبه و عتیبه پسران ابی لهب ملعون منکوحه شده بودند لیکن هر دو در نکاح حضرت عثمان بن عفان

رضی الله عنه آمده فوت شدند چهارم حضرت بی بی **فاطمه زهرا** رضی الله عنها که جنت شد لیکن حضرت علی مرتضی

رضی الله عنه بودند **اما ولادت** رسول علیه السلام روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول و بقولی دهم و بقولی

اول دوشنبه ماه مذکور در سال فیل بعد طلوع صبح صادق پیش از طلوع آفتاب در عهد کسری نوشیروان که از سلطنت

وی چهل و دو سال گذشته بودند و هشتصد و هشتاد و دو سال از وفات سکندر رومی گذشته بود که آنحضرت صلی الله

علیه وسلم پیدا شدند و از زمان عیسی علیه السلام تا ولادت آنحضرت ششصد سال گذشته بود و همچنین مشهور است هم

است چنانکه در معارج النبوة نوشته که از آدم علیه السلام تا ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شش هزار

و هفتصد و پنجاه سال گذشته بود لیکن این مخالف صریح حدیث و منقولات اولیا نسبت دوم دراوم است

که هفت هزار سال شیخ عبدالحق در تکمیل الایمان نقل کرده ولیکن صحیح آنست که در سنه پنجصد و هفتاد و یک شمسی
سیم بعد چهار هزار از دوره آدم تشریف آورده‌اند والله اعلم بالصواب **عمر شریف** آنحضرت صلعم بقول
اصح شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج سال و بقولی شصت و دو نیم سال بود **وفات** آنحضرت صلی الله علیه وسلم
روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول در سنه یازدهم هجری شد و بقول علی مرتضی رضی الله عنه دوم یا دهم مذکورست
نصف شب یا قریب سحر رحلت فرمودند و بقولی روز سه شنبه **معراج** آنحضرت علیه الصلوة والسلام شب بیست و هفتم است
ماه رجب بود در سال دوازدهم از بعثت و نبوت در مکه معظمه **قبر** آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره
در حجره بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها **وباید دانست** که اول خرقه فقیری خلافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
در شب معراج از حق تعالی عطا شده بود و پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلیفه حق تعالی اند پس هر کسیکه از فقیری
و درویشی و عشق خدا در دنیا ظاهر کرد و بخلق خدا عطا نمود آنحضرت بودند صلی الله علیه وسلم بعده خلفاء
ایشان الی یوم الدین همچنین پشت به پشت سینه بسینه می آید **اما خلفای** آنحضرت علیه السلام بسیار بودند بلکه
هر صحابه بموجب حدیث صحیح خلفاء آنحضرت اند **کما قال** علیه السلام اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اما
بحکم شریعت و ترتیب خاص آنحضرت آنحضرت را صلعم چهار خلفا بودند **اول** از همه بزرگ حضرت امیر المومنین ابوبکر
صدیق رضی الله عنه اند **دوم** حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه **سوم** حضرت امیر المومنین عثمان
ابن عفان رضی الله عنه **چهارم** حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی الله و نیز در تذکرة الاولیا شیخ فریدالدین عطار
رضی الله عنه نوشته که یک خرقه خلافت باطنی رسول علیه السلام بحضرت خواجه اویس قرنی رسیده است
امیر المومنین حضرت عمر و علی رضی الله عنهما رسیده است و این صحیح روایت است که در اکثر کتب است
اما در مرات ضیائی از جامع الکلم **تصنیف** سید محمد گیسو دراز رضی الله عنه نوشته است که خلافت
آنحضرت علیه السلام بر دو گونه است یکی خلافت صغری که مراد از خلافت ظاهریست دوم خلافت کبری
که مراد از خلافت باطنی است پس خلافت صغری ترتیب مذکورست و خلافت کبری مخصوص بحضرت علی مرتضی
رضی الله عنه است و درین مقدمه دلائل و احادیث بسیار آورده اما در دل کاتب الحروف ازین و آن
خلجانی است و آن اینست که در خلافت کبری دیگر خلفاء ثلثه وغیره شریک اند گو سلسله باطنی بطرف ایشان
هنوز رواجی نیافته اما از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه سلسله نقشبندیه جاری و مشهور است
چنانکه سلسله فقیر بدینطورست که فقیر نجم الدین من خواجه سلیمان من خواجه نور محمد من ملا خواجه فخر الدین من خواجه

نظام الدین اورنگ آبادی بن خواجه کلیم الله جهان آبادی بن خواجه امیر محترم بن خواجه محمد المکنکی بن خواجه محمد
دهبیدی بن خواجه جلال دهبیدی بن خواجه احمد المکنکی المشهور بمخدوم اعظم المکنکی ثم دهبیدی بن خواجه محمد قاضی بن خواجه
ناصر الدین عبید الله احرار بن خواجه یعقوب چرخی بن خواجه محمد پارسا بن خواجه بهاء الدین نقشبند بن خواجه امیر کلال سوخاری
بن خواجه بابا سماسی بن خواجه علی رامیتنی بن خواجه محمود انجیر فغنوی بن خواجه عارف ریوگری بن خواجه عبد الخالق غجدوانی
بن خواجه یوسف همدانی بن خواجه ابو علی فارمدی بن خواجه ابو القاسم گرگانی بن خواجه ابو الحسن خرقانی بن خواجه بایزید بسطامی
بن امام جعفر صادق بن حضرت قاسم بن محمد بن ابا بکر الصدیق بن سلمان فارسی بن حضرت امیر المومنین ابا بکر
الصدیق رضی الله تعالی عنهم اجمعین بن حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و نیز یک خرقه خلافت کبری
رسول علیه السلام بخواجه اویس قرنی مشهور است چنانکه انخلافت بعمران موسی بن زید راعی از ایشان السلطان ابراهیم ادهم
بلخی رسید الی آخره کذا فی سیر الاقطاب پس خصوصیت خلافت کبری بعلی مرتضی رضی الله تعالی عنه چگونه
گفته آید والله اعلم بالصواب اما التیه چندان فیض باطنی که از جناب ولایت مآب منسوب است حضرت علی کرم الله وجهه
جاری شد از دیگران کم شده است زیراکه هر چهار خانواده که مشهور اند توسل بآنجناب سپارند سلسله
ایشان بحضرت رسول علیه السلام میرسد خصوصا سلسله چشتیه ذکر حضرت امیر المومنین خاتم
الخلفا علی مرتضی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه بدانکه نام حضرت علی است که رسول علیه السلام
داشته بود و مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف نام ایشان بنام پدر خود داشته بود یعنی اسد
و پدر ایشان ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف نام ایشان بنام حارث برادر خود داشته
بود اما بنام علی مشهور شد کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب است لقب ایشان مرتضی و
اسد الله و حیدر و کرار بود ولادت ایشان در مکه معظمه در خانه والده خود و بروایتی اندرون
بیت الله شریف شد که والده ایشان را در عین طواف درد زه پیدا شد داخل اندرون کعبه شد در آنجا تولد
شدند به روز جمعه سیزدهم رجب در سنه سی ام واقعه فیل بعد از سال نبوت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
یازده ساله یا سیزده ساله بودند و در سنه سی و پنجم یا سی و ششم از هجرت بمسند خلافت و ارشاد نشستند و مدت
پنج سال و سه ماه و بقولی چهار سال و نه ماه خلافت کردند نقش مهر ایشان الملک لله بود و عمر ایشان
شصت و سه سال و بروایتی شصت و پنج سال بود شهادت و وفات ایشان شب دوشنبه بیست و یکم ماه
رمضان شریف در سنه چهلم هجری شد بقولی سه وجه هفدهم ماه مذکور و بقولی بیست و سیوم ماه مذکور

سفینة الاولیا و در مختصر مجمع الاحباب نوشته که شب هفدهم رمضان مجروح شده بود از دست ابن ملجم
در مسجد کوفه و در شب یکشنبه بست و نهم رمضان شهید شدند قبر ایشان در نجف است و ملا عبد الغفور لاری خلیفه
و خواهرزاده عبد الرحمن جامی رح نوشته که قبر ایشان در بلخ است در موضعیکه باستانه امیر مشهور است هکذا فی سفینة الاولیا
اما در آداب الطالبین حضرت شیخ محمد رح می نویسند که وفات ایشان بست یکم وقیل هفدهم رمضان توفی فی سنة
اربعین ودفن فی الکوفة فی موضع یقال له نجف و فی روایة فی المسجد الجامع الکوفة عند قصر الامارة بالوصیة و در مختصر مجمع الاحباب
نوشته که دفن فی الکوفة لیلة الاحد السابع والعشرین من شهر رمضان و آنحضرت را نه زنان بودند اول از همه حضرت
فاطمه زهرا رضی الله عنها بود بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تا دم زندگی بی بی فاطمه رض برای تعظیم ایشان دیگر زن
نکرده بود و بعد وفات حضرت زهرا رض هشت زنان دیگر کرده بودند اول بی بی **امامه** بنت زینب بنت رسول علیه السلام
دوم **اسما** بنت عمیس که اول زن جعفر طیار برادر حضرت علی بود و بعده از حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه نکاح کرد
بعده از حضرت علی رض نکاح کرد سیوم **خوله** بنت جعفر بن قیس بن سلمه چهارم **ام البنین** بنت حزام بن خالد بن
جعفر بن ربیعه کلابی که از عمده قبیله قریش بود پنجم **ام حبیب** بنت ربیعه ششم **لیلی** بنت مسعود الدارمیه
و دو زن دیگر بودند از جمله نه زنان آنحضرت اولاد بسیار شد یعنی هژده پسران و چهارده دختران و در بعضی
دوازده پسران و پانزده دختران و در اسرار العاشقین نوشته که آنحضرت هفت زن هفده پسر بود و فی ایل
هژده پسران نخست اول امام حسن و امام حسین و محسن و محمد حنفیه و عباس الاکبر و ابوبکر و عمر اوسط
و محمد اصغر و عثمان اکبر و عمر صغیر و جعفر اکبر و صالح و عبد الله و عباس صغیر و عثمان صغیر و جعفر و عون و یحیی
اما پانزده دختران بدین تفصیل اند زینب کبری زینب صغری رقیه ام الحسن رمله نفیسه
رقیه صغری ام هانی ام الکرام جمانه امامه ام سلمه خدیجه فاطمه ام کلثوم اما از جمله هژده پسران مذکور
و پانزده دختران امام حسن و حسین و محسن و زینب کبری و زینب صغری و ام کلثوم هر سه پسران و هر سه دختران
از شکم حضرت بی بی فاطمه رض متولد شدند و محمد حنفیه از شکم خوله بنت جعفر بن قیس حنفیه پیدا شد و عمر و رقیه توام
از شکم ام حبیب بنت ربیعه پیدا شدند و عباس و جعفر و عثمان و عبد الله که در کربلا همراه امام حسین شهید شدند
از شکم ام البنین بنت حزام بودند و محمد اصغر و عبد الله ثانی از شکم لیلی بنت مسعود دارمیه بودند و باقی
از دیگر زنان **اما نسل** حضرت علی مرتضی رض از پنج پسران باقی ماند یعنی از امام حسن و حسین و محمد حنفیه و عمر
و ابو الفضل عباس هکذا فی نفائس الفنون و مرات الاسرار و اقتباس الانوار اما در اقتباس الانوار

نوشته که محمد اکبر که مشهور بحنفیه است از شکم اسما بنت عمیس بود و عمر از خوله بنت جعفر و عباس از ام البنین کذا
فی مرات الاسرار والله اعلم اما اول اصح است و در مختصر مجمع الاحباب نوشته که قال ابن قتیبه و لعلی من
من الاولاد الحسن و الحسین و المحسن و ام کلثوم و زینب الکبری من فاطمة رض و له اولاد من غیرها کثیر و الله اعلم
و قیل له سبعة و ثلثون ولدًا و ایشان از شش خلفا بودند اول امام حسن دویم امام حسین سوم خواجه حسن بصری
چهارم خواجه کمیل بن زیاد و پنجم خواجه اویس قرنی را هم خرقه خلافت داده بود و ایشان با آنحضرت رض در
جنگ صفین بیعت کرده بودند تا شهادت یافت ششم قاضی ابو المقدام شریح بن هانی بن زید الیمانی
اما در مرات الابرار نوشته که خرقه خلافت حضرت علی رض بچهار کس رسیده امام حسن و امام حسین و حسن بصری
و کمیل ابن زیاد رضی الله عنهم اجمعین اما سلسله چشتیه بآنحضرت خواجه حسن بصری میرسد سلسله قادریه بحسنین
میرسد و سلسله کبرویه بکمیل بن زیاد میرسد چنانچه ذکر سلسله چشتیه درین کتاب بترتیب مشایخ العظام
میشود اما سلسله قادریه باین حسین رض میرسد نسبت فقیر نجم الدین من خواجه سلیمان من خواجه نور محمد
من خواجه فخر الدین من خواجه نظام الدین اورنگ آبادی من خواجه کلیم الله جهان آبادی من خواجه یحیی
مدنی من خواجه محمد من خواجه حسن محمد من شیخ غیاث نوربخش قادری من سید محمد علی نوربخش من
سید محمد نوربخش من خواجه اسحق ختلانی من سید علی همدانی من سید شرف الدین محمود مزدقانی من شیخ علاء الدوله
سمنانی من نور الدین عبد الرحمن اسفراینی الکسرقی من شیخ جمال الدین احمد جورفانی من شیخ رضی الدین علی لالا
من شیخ مجد الدین بغدادی من شیخ نجم الدین کبری من شیخ عمار یاسر بدلیسی من شیخ ابو النجیب عبد القاهر سهروردی
من حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رض من شیخ ابو سعید علی المبارک مخزومی من خواجه ابو الحسن علی الهکاری من شیخ
ابو الفرح طرطوسی من شیخ عبد الواحد بن عبد العزیز تمیمی من شیخ ابوبکر شبلی من خواجه جنید بغدادی من خواجه
سری سقطی من خواجه معروف کرخی من امام علی موسی رضا من امام موسی کاظم من امام جعفر صادق من امام محمد باقر
من امام زین العابدین من امام حسین شهید کربلا من حضرت علی مرتضی من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
و نیز یک خرقه از امام حسن رض به امام حسین شهید کربلا رسیده است پس در بعضی سلاسل جا [illegible] بعد حضرت علی رضی الله
نام امام حسن بعده نام امام حسین بترتیب کو[illegible] می نویسند اما سلسله عبدیه قادریه که تا با امام حسن رضی الله عنه
میرسد نسبت که حضرت شیخ عبد القادر بن سید ابی صالح بن سید ابی عبد الله بن سید یحیی زاهد بن سید
سیف الدین بن سید داود بن سید موسی بن سید عبد الله بن سید موسی الجون بن سید عبد الله المحض

سفینة الاولیاء و در مختصر مجمع الاحباب نوشته که شب هفدهم رمضان مجروح شده بود از دست ابن ملجم
در مسجد کوفه و در شب یکشنبه بیست و نهم رمضان شهید شدند قبر ایشان در نجف است و ملا عبد الغفور لاری خلیفه
و خواهرزاده عبد الرحمن جامی رح نوشته که قبر ایشان در بلخ است در موضعیکه باستانه امیر مشهور است هکذا فی سفینة الاولیا
اما در آداب الطالبین حضرت شیخ محمد رح می نویسند که وفات ایشان بیست و یکم و قیل هفدهم رمضان توفی فی سنة
اربعین و دفن فی الکوفة فی موضع یقال له النجف فی روایة فی المسجد الجامع الکوفة عند قصر الامارة با وصیته و در مختصر مجمع الاحباب
نوشته که دفن فی الکوفة لیلة الاحد السابع والعشرین من شهر رمضان و آنحضرت را نه زنان بودند اول از همه حضرت
فاطمه زهرا رضی الله عنها بود بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تا دم زندگی بی بی فاطمه رض برای تعظیم ایشان دیگر زنان
نکرده بود بعد وفات حضرت زهرا رض هشت زنان دیگر کرده بودند اول بی بی امامه بنت زینب بنت رسول علیه السلام
دویم اسما بنت عمیس که اول زن جعفر طیار برادر حضرت علی رض بود و بعده از حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه نکاح کرد
بعده از حضرت علی رض نکاح کرد سیوم خوله بنت جعفر بن قیس بن سلمه چهارم ام البنین بنت حزام بن خالد بن
جعفر بن ربیعه کلابی که از عمده قبیله قریش بود پنجم ام حبیب بنت ربیعه ششم لیلی بنت مسعود الدارمیه
و دو زن دیگر بودند از جمله نه زنان آنحضرت را اولاد بسیار شد یعنی هژده پسران و هژده دختران و در روایتی
دوازده پسران و پانزده دختران و در انیس العاشقین نوشته که آنحضرت را هفت زن و هفده سریت بودند با این تفصیل
هژده پسران هست اول امام حسن و امام حسین و محسن و محمد حنفیه و عباس الاکبر و ابوبکر و عمر اوسط
و محمد اصغر و عثمان اکبر و عمر اصغر و جعفر اکبر و صالح و عبد الله و عباس اصغر و عثمان اصغر و جعفر اصغر و عون و یحیی
اما پانزده دختران بدین تفصیل اند زینب کبری زینب صغری رقیه ام الحسن رمله نفیسه
رقیه صغری ام هانی ام الکرام جمانه امامه ام سلمه خدیجه فاطمه ام کلثوم اما از جمله هژده پسران [illegible]
و پانزده دختران امام حسن و حسین و محسن و زینب کبری و زینب صغری و ام کلثوم هر سه پسران و هر سه دختران
از شکم حضرت بی بی فاطمه رض متولد شدند و محمد حنفیه از شکم خوله بنت جعفر بن قیس حنفیه پیدا شد و عمر و رقیه توام
از شکم ام حبیب بنت ربیعه پیدا شدند و عباس و جعفر و عثمان و عبد الله که در کربلا همراه امام حسین شهید شدند
از شکم ام البنین بنت حزام بودند و محمد اصغر و عبید الله ثانی از شکم لیلی بنت مسعود الدارمیه بودند و باقی
از دیگر زنان اما نسل حضرت علی مرتضی رض از پنج پسران باقی ماند یعنی از امام حسن و حسین و محمد حنفیه و عمر
و ابو الفضل عباس هکذا فی نفایس الفنون و مرات الاسرار و اقتباس الانوار اما در اقتباس الانوار

نوشته که محمد اکبر که مشهور بحنفیه است از شکم اسما بنت عمیس بود و عمر از خوله بنت جعفر و عباس از ام البنین کذا
فی مرات الاسرار والله اعلم اما اول اصح است و در مختصر مجمع الاحباب نوشته که قال ابن قتیبه و لعلی من
من الاولاد الحسن و الحسین و المحسن و ام کلثوم و زینب الکبری من فاطمة رض و له اولاد من غیرها کثیرون و الله اعلم
و قیل سبعة و ثلثون والله اعلم و ایشان را شش خلفا بودند اول امام حسن ع دویم امام حسین سیوم خواجه حسن بصری
چهارم خواجه کمیل بن زیاد و پنجم خواجه اویس قرنی را هم خرقه خلافت داده بود و ایشان با آنحضرت رض در
در جنگ صفین بیعت کرده بودند تا شهادت یافت ششم قاضی ابو المقدام سریح بن هانی بن زید الیمانی
اما در مرات الابرار نوشته که خرقه خلافت حضرت علی رض بچهار کس رسیده امام حسن و حسین و حسن بصری
و کمیل ابن زیاد رضی الله عنهم اجمعین اما سلسله چشتیه با آنحضرت خواجه حسن بصری میرسد و سلسله قادریه بحسنین
میرسد و سلسله کبرویه بکمیل بن زیاد میرسد چنانچه ذکر سلسله چشتیه درین کتاب بترتیب شیخا بعد شیخ
میشود اما سلسله قادریه که بحسنین رض میرسد نسبت فقیر نجم الدین من خواجه سلیمان من خواجه نور محمد
من خواجه فخر الدین من خواجه نظام الدین اورنگ آبادی من خواجه کلیم الله جهان آبادی من خواجه یحیی
مدنی من خواجه محمد من خواجه حسن محمد من شیخ غیاث نوربخش قادری من سید محمد علی نوربخش من
سید محمد نوربخش من خواجه اسحق ختلانی من سید علی همدانی من سید شرف الدین محمود مزدقانی من شیخ علاء الدوله
سمنانی من نور الدین عبد الرحمن اسفراینی الکسرقی من شیخ جمال الدین احمد جورقانی من شیخ رضی الدین علی لالا
من شیخ مجد الدین بغدادی من شیخ نجم الدین کبری من شیخ عمار یاسر بدلیسی من شیخ ابو النجیب عبد القاهر سهروردی
من حضرت شیخ عبد القادر جیلانی من شیخ ابو سعید علی المبارک مخزومی من خواجه ابو الحسن علی الهکاری من شیخ
ابو الفرح طرطوسی من شیخ عبد الواحد بن عبد العزیز تمیمی من شیخ ابوبکر شبلی من خواجه جنید بغدادی من خواجه
سری سقطی من خواجه معروف کرخی من امام علی موسی رضا من امام موسی کاظم من امام جعفر صادق من امام محمد باقر
من امام زین العابدین من امام حسین شهید کربلا من حضرت علی مرتضی من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
و نیز یک خرقه از امام حسن رض به امام حسین شهید کربلا رسیده است پس در بعضی سلاسل قادریه بعد حضرت علی رضی الله عنه
نام امام حسن بعده و نام امام حسین بعده بترتیب کور می نویسند اما سلسله جدیه قادریه که تا بامام حسن رضی الله عنه
میرسد نسبت که حضرت شیخ عبد القادر بن سید ابی صالح بن سید ابی عبد الله بن سید یحیی زاهد بن سید
محمد بن سید داود بن سید موسی بن سید عبد الله بن سید موسی الجون بن سید عبد الله المحض بن

حسن مثنی بن امام حسن بن حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین اما ذکر سلسله کبرویه که بواسطه حضرت خواجه عبدالواحد بن زید بخواجه کمیل و علی مرتضی رض میرسد در ذکر خواجه عبدالواحد بن زید نوشته خواهد شد

ذکر خواجه حسن بصری رضی الله عنه بدانکه نام ایشان در کشف المحجوب و مرات الاسرار نوشته که ابوعلی الحسن بن بصری است و کنیت ایشان ابومحمد و ابوسعید است از کبار تابعین بوده اند و در روضة الاحباب نوشته که پدر وی در سال دوازدهم هجرت بدست حضرت ابابکر صدیق رض مسلمان شده بود و در طبقات حسامیه نوشته که نام پدر وی یسار بود و او مولی ثابت انصاری رض بود و در سیر الاقطاب نوشته که نام پدر وی سعی ابن خواجه اویس قرنی بود و نام مادرش خیره بود که از موالی بی بی ام سلمه بود و در تذکرة الاولیا نوشته که نام ایشان حسن بود و نیز دران نوشته که چون او در وجود آمد او را پیش امیرالمومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه اوردند او ایشان فرمودند سموه حسنا فانه حسن الوجه یعنی نام دارید این احسن که این خوب صورت است پس صحیح قول همین است که نام ایشان حسن است ولادت ایشان در سنه بست و یکم هجری در مدینه منوره در خلافت حضرت عمر ابن الخطاب رض و ایشان یکصد و بست صحابه را و بقولی یکصد و سی صحابه را دیده است کذا فی شواهد النبوة و تذکرة الاولیا و ایشان مرید و خلیفه علی مرتضی رض اند اگرچه بعضی دیگر گویند اما گویند اما صحیح اینست که حضرت علی رض را دریافته و صحبت ایشان کرده و فیض ظاهری و باطنی از ایشان گرفته و خرقه یافته است بنقول اتفاق همه مشائخین صوفیه است و در فخر الحسن حضرت مولانا صاحب خواجه فخر الدین دهلوی رض خوب تحقیق آن نوشته اند و اثبات بیعت و خرقه حضرت علی رض که بایشان رسیده است کرده اند و آنکه در تذکرة الاولیا نوشته است که او ابتدا در بزرگان دیده بود و ارادت او بحسن بن علی رض بوده و در علوم رجوع بدیگر داده باز نوشته که در تحفه او رده است که ارادت حسن بصری رض بعلی بود و خرقه از دیگر گرفت پس جواب قول اول اینست که تحقیق است که بعد وفات علی رض رجوع بایشان امام حسن پسر حضرت علی رض کرده باشد و خرقه از ایشان گرفته باشد زیرا که خلیفه پیر حکم پیر دارد عمر ایشان هشتاد و نه ساله بود کذا فی شواهد النبوة **وفات** ایشان در پنجم رجب سنه یکصد و دهم هجری شد کذا فی نفحات الانس و شواهد النبوة و در مرات الاسرار نوشته که وفات ایشان در زمان سلطنت هشام بن عبدالملک بن مروان بن الحکم بتاریخ اول رجب در سنه مذکور در بلده بصره شد کذا فی منتخب التاریخ و اقتباس الانوار و در ثمرات القدس چهارم محرم سنه یکصد و یازدهم شد کذا فی اقتباس الانوار و از واضح الطالبین قبر ایشان در بلده بصره است و الله اعلم
و ایشان فیما بین اهل حق از نسبت ایشان معلوم شد که علی و محمد و سعید یعنی کنیت ایشان ابوعلی و ابومحمد و ابوسعید نیز باشد و الله اعلم بالصواب ایشان را چهار خلفا بودند

اول خواجه عبد الواحد بن زید دویم ابن سیرین سیوم حبیب عجمی چهارم عتبه بن غلام پنجم شیخ محمد واسع
ششم مالک دینار و رابعه بصریه هم هفتم خلیفه ایشان شمرده اند اما تحقیق آنست که زن قابل خلافت و امامت
نباشد هرچند مرتبه کمالیت یافته و در شجرة الانوار فرقد و حبان ابن سنان و ثابت بنانی و سعید خیانی را
هم از خلفای خواجه حسن بصری رضی نوشته اند اما سلسله چشتیه با خواجه عبد الواحد رسیده ذکر خواجه
عبد الواحد بن زید رضی الله عنه ایشان مرید و خلیفه حضرت خواجه حسن بصری اند و یافته خلافت
از دست خواجه کمیل بن زیاد هم پوشیده اند و نیز ایشان شاگرد امام اعظم اند وصال ایشان بصره است وفات ایشان بست و هفتم
ماه صفر سنه یکصد و هفتاد و هفت هجری و بروایتی در سنه یکصد و هفتاد و شش هجری قبر ایشان در بصره است هکذا فی مرآت الاسرار و اقتباس الانوار
و سفینة الاولیاء و در اللاسرار قطعات تاریخ وصال ایشان این گفته ست اولیای کامل و ایشان را خلفا بودند اول خواجه فضیل عیاض
دوم ابو الحسن بن سیوم ابو یعقوب سوسی ابا خرقه از دست خواجه حسن بصری پوشیده بود خواجه فضیل را دادند چنانچه در این سلسله
چشتیه با ذکر ایشان خواهد آمد ابا خرقه خلافت که از دست عم پیر خود خواجه کمیل بن زیاد پوشیده بود از انجا بعده دوم
شیخ ابو یعقوب سوسی عطا کرد چنانچه سلسله کبرویه باز انجانب است باین ترتیب این فقیر بتقصیر نجم الدین من حضرت خواجه
سلیمان من خواجه نور محمد من خواجه فخر الدین من خواجه نظام الدین اورنگ آبادی من خواجه کلیم الله جهان آبادی من خواجه
یحیی مدنی من خواجه محمد من خواجه حسن محمد من خواجه شیخ محمد من شیخ غیاث نوربخش من شیخ محمد علی نوربخش من سید محمد نوربخش
من خواجه اسحق ختلانی من سید علی همدانی من شیخ محمود مزدقانی من شیخ علاء الدوله سمنانی من شیخ نور الدین کسرقی الاسفراینی
من شیخ احمد جورفانی من شیخ رضی الدین علی لالا من شیخ مجد الدین بغدادی من شیخ نجم الدین کبری من شیخ اسمعیل قصری
من شیخ محمد بن مانکیل من شیخ محمد داود المعروف بخادم الفقراء من شیخ ابو العباس بن ادریس من شیخ ابو القاسم بن
رمضان من شیخ ابو یعقوب طبری من شیخ ابو عبد الله محمد بن عمر بن عثمان مکی من شیخ ابو یعقوب نهرجوری من
شیخ ابو یعقوب سوسی من خواجه عبد الواحد بن زید من خواجه کمیل بن زیاد من حضرت علی مرتضی رضی الله تعالی عنهم اجمعین من
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم **ذکر خواجه فضیل بن عیاض رضی الله عنه** کنیت ایشان ابو علی و ابو الفیض ست و نام ایشان
فضیل و نام پدر ایشان عیاض ست و منشاء ایشان کوفه ست بعضی از خراسان گفته اند ناحیه و بعضی از سمرقند گفته اند و نشو و نما در باورد
یافته اند و نیز بعضی گویند که بخارا الاصل بوده اند و ایشان در ابتدا قطع الطریق می کردند آخر توبه کرده در خدمت
حضرت امام اعظم کوفی رفته علم تحصیل کردند بعده بخدمت خواجه عبد الواحد بن زید رفته خرقه ارادت و خلافت پوشیدند
و از بعضی ثقات مروی است که از ابی غیاث منصور بن معمر سلمی کوفی نیز خرقه خلافت پوشیده اند و ابی غیاث مذکور مرید و خلیفه

من شیخ ابی محمد جعفر خلدی من شیخ ابی تراب نخشبی من شیخ حاتم اصم من شیخ شقیق بلخی من شیخ سلطان ابراہیم
ادہم بلخی من خواجہ فضیل بن عیاض من خواجہ عبدالواحد بن زید بن خواجہ حسن بصری من حضرت علی مرتضی رضی اللہ عنہم
اجمعین من حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و نیز سلسلہ گازرونیہ را بواسطہ شیخ شقیق بلخی بسلطان
ابراہیم ادہم بلخی میرسد بدین ترتیب کہ نجم الدین من خواجہ سلیمان من خواجہ نور محمد من خواجہ فخر الدین من
خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی من خواجہ کلیم اللہ جہان آبادی من خواجہ یحیی مدنی من خواجہ شیخ محمد
خواجہ حسن محمد من شیخ عنایت نوربخش من شیخ محمد علی نوربخش من سید محمد نوربخش من خواجہ اسحق ختلانی
من سید علی ہمدانی من شیخ محمود مزدقانی من شیخ علاء الدولہ سمنانی من نور الدین بن شیخ عبدالرحمن اسفرائنی
الکسرقی من شیخ احمد جورقانی من شیخ رضی الدین علی لالا من شیخ سعید بن عبد الجلیل من خواجہ ابو یوسف ہمدانی
من خواجہ ابی اسحق ابن شہریار گازرونی من شیخ ابی علی بن شیخ حسین اکاری من شیخ عبداللہ خفیف من شیخ ابی
جعفر من شیخ ابی عمران الاستراخی من شیخ ابو تراب نخشبی من شیخ حاتم اصم من شیخ شقیق بلخی من سلطان ابراہیم ادہم
بلخی الی آخر سلسلۂ چشتیہ سہروردیہ **ذکر حضرت خواجہ حذیفہ مرعشی** رضی اللہ عنہ بدانکہ نام ایشان ابدالدین
است و حذیفہ لقب است و مولد ایشان بلدہ مرعش است از توابع شام و در شجرۃ الانوار و اقتباس الانوار نوشتہ
کہ مرعش بفتح المیم و سکون الراء و فتح العین موضع است از نواحی دمشق ایشان صاحب علم ظاہری و باطنی بودند و صاحب وجد و
سماع و مرید و خلیفہ حضرت سلطان ابراہیم ادہم بلخی اند **وفات ایشان** بست و پنجم ماہ شوال کذا فی آداب الطالبین
و در اقتباس الانوار و شجرۃ الانوار و مرات الاسرار چہارم شوال بقولی چہاردہم و بقولی بست و چہارم و سنہ
دو صد و بست و پنج ہجری شد کذا فی سفینۃ الاولیا تاریخ وصال ایشان در سیر الاقطاب نوشتہ کہ **قطب الزمان بود**
و در مختصر مجمع الاحباب نوشتہ کہ وفات ایشان در سنہ دو صد و ہفت ہجری شد و ایشان خواجہ فضیل و بایزید بسطامی را دیدہ بود
و ایشان را خلفا بسیار بودند اما مشہور ترین ایشان خواجہ ہبیرہ بصری اند و امام شافعی نیز از خلفاء ایشان اند کذا فی
شجرۃ الانوار و المشہور انہ اخذ الخرقہ عن امام الرضا اما حال قبر ایشان تحقیق نشد **ذکر خواجہ ہبیرہ بصری**
رضی اللہ عنہ بدانکہ اصل ایشان از بصرہ است و از اکابر وقت بودہ اند نام ایشان امین الدین و کنیت ابی بصیر
بصری است اما کنیت غیر مشہور شد عمر ایشان یکصد و بست سال و بروایتی یکصد و سی سال شد کذا فی اقتباس الانوار
وفات ایشان ہفتم ماہ شوال کذا فی آداب الطالبین و اقتباس الانوار و مرات الاسرار و شجرۃ الانوار
اما در سفینۃ الاولیا نوشتہ کہ نہم ہمہ ماہ مذکور فوت شدہ اند اما قول اول صحیح است قبر ایشان در بصرہ است

کذا فی شجرة الانوار و ایشان را هم خلفا بسیار بودند اما اشهر ترین ایشان خواجه ممشاد علو دینوری شده اند

ذکر خواجه ممشاد علو دینوری رضی الله عنه بدانکه نام ایشان علو و لقب کریم الدین است و مشهور اند
به ممشاد علو دینوری مولد ایشان دینور است و نشو و نما در بغداد یافته اند و در سفینة الاولیا نوشته که دینور بکسر
دال و سکون یا و ضم نون شهریست از شهرهای حنبل نزد قزوین و در مرات الاسرار نوشته که دینور شهریست
از شهرهای کوهستان مغرب و در خیر الاذکار مولوی محمد گهلوی مرید مولانا نور محمد نارووالہ صاحب
از حضرت قبله عالم روایت نوشته که آنحضرت میفرمودند که دینور بکسر دال مهمله و فتح نون است نه بفتح
دال و ضم نون و در شجرة الانوار نوشته که دینور بکسر دال و سکون یا و فتح نون شهریست درمیان همدان
و بغداد و الله اعلم بالصواب **وفات** ایشان بتاریخ چهاردهم محرم در سنه دو صد نود و نه هجری ۲۹۹ کذا فی
اقتباس الانوار و ادب الطالبین اما در شجرة الانوار نوشته که چهارم محرم شد. و در سیر الاقطاب تاریخ وصال
ایشان ششم است **قدوة اولیای حق بود** قبر ایشان تحقیق نشد و ایشان را سه خلیفه بودند اول خواجه
ابو اسحق شامی چشتی دوم ابو عامر سوم شیخ احمد اسود و در سفینة الاولیا نوشته نیز در اکثر کتب آورده است
که آنچه در تذکرة الاصفیا و بعضی شجرات مشائخ چشت نوشته است نسبت که شیخ علو دینوری و شیخ ممشاد
یکیست و ایشان را ممشاد علو دینوری می نویسند اما در نفحات الانس نوشته و نیز در بعضی کتب دیگر آورده
که علو دینوری غیر ممشاد دینوریست و ممشاد دینوری در سلسله سهروردیه اند مرید خواجه جنید بغدادی
و از قران خواجه رویم و ابو الحسن نوری اند **ذکر خواجه ابو اسحاق شامی چشتی** رضی الله عنه
مولد ایشان ملک شام است و ایشان مرید و خلیفه خواجه ممشاد علو دینوری اند عالم علوم ظاهری و باطنی و صاحب
وجد و سماع بودند **وفات** ایشان چهاردهم ماه ربیع الآخر شد در سنه دو صد و چهل و سه هجری و قبر
ایشان در بلده عکه است در ملک شام کذا فی سفینة الاولیا و مرات الاسرار و اقتباس الانوار و ایشان را
هم خلفا بسیار بودند اما سلسله چشتیه از واسطه خلیفه ایشان خواجه ابی احمد چشتی است و خواجه ابو اسحق
شامی چشتی را سر سلسله چشتیان ازان گویند که ایشان به چشت آمده خواجه ابو احمد چشتی را مرید کردند و خلیفه
ساختند و چند روز در چشت ماندند خلق آنجا را فیض ظاهری و باطنی بخشیدند و نیز پیر ایشان خواجه ممشاد
علو دینوری ایشان را وقت بیعت کردن فرموده بود که ازین بعد شما را و مریدان شما را چشتی خواهند گفت

ذکر خواجه ابو احمد ابدال چشتی رضی الله عنه بدانکه نام ایشان بکنیت ایشان مشهور شد

جه ابو احمد و لقب ایشان قدوة الدین است و نام پدر ایشان سلطان فرسنافه حسنی است از سادات حسنی الحسینی نسب ایشان چنین است خواجه ابو احمد بن سید سلطان فرسنافه بن سید ابراهیم بن سید یحیی بن سید حسن بن سید محمد ولی الله بن سید ناصر الدین بن نور الله بن سید حسن مثنی بن امام حسن مجتبی بن حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم کذا فی سیر الاقطاب درجه ایشان قطب الابدال است **وفات** ایشان در زمان ابوبکر عبد الکریم بن مطیع که خلیفه بیست و چهارم از بنی عباس است بتاریخ اول ماه جمادی الثانی در سنه سیصد و پنجاه و پنج هجری شد کذا فی سفینة الاولیا و اداب الطالبین و اقتباس الانوار و مرات الاسرار تاریخ وصال ایشان در سیر الاقطاب نوشته است که **قطب العالمین** بود + قبر ایشان در بلده چشت است که سی کروه از هرات است و در شفاء العلیل ترجمه قول جمیل نوشته که الحال بلده چشت مشهور است به شاقلان در خیر الاذکار نوشته که حضرت خواجه نور محمد مهاروی رضی الله عنه می فرمودند که چونکه حضرت خواجه ابو احمد چشتی سردار زاده چشت مرید خواجه ابو اسحاق شامی شدند و خواجه ابو محمد مرید از پدر خود خواجه ابو احمد چشتی شد و خواجه ابو یوسف چشتی مرید خال خود خواجه ابو محمد چشتی شد و خواجه قطب الدین مودود چشتی مرید از پدر خود خواجه ابو یوسف چشتی شد یعنی این هر چهار خواجه ممدوح و مرحوم ساکنان بلده چشت بودند و سلسله چشتیه منسوب باین بزرگان چشت است لهذا خواجه ابو اسحق شامی را سر سلسله چشتیان لقب شد **انصافیه** در حاشیه نفحات الانس ملا عبد الغفور لاری خلیفه و خواهرزاده مولانا جامی را نوشته که لفظ فرسنافه بفتح فا و اول و فتح را مهمله و سکون سین مهمله و نون استاده و فا در اخر است اما از پیر و مرشد خود حضرت خواجه مولانا فخر الدین محمد بفتح فا اول و کسر را مهمله و سکون شین معجمه و نای فوقانیه شنات و فا در اخر سند رسیده است یعنی فرشنافه و بعضی بدین ضبط تجاف در اخر خوانند چه مارا ایمان مرغوب است و مختار که ازان حضرت شنیده ایم یعنی فرشنافه و حضرت خواجه ابو احمد را خلفاء بسیار بوده اند الا سلسله ما از پیر خلیفه ایشان خواجه ابو محمد چشتی است **ذکر خواجه ابو محمد ناصر الدین چشتی** رضی الله عنه کنیت ایشان مشهور است با ابو محمد و لقب ایشان ناصر الدین است و بقولی ناصح الدین است و ایشان مرید و خلیفه پدر خود خواجه ابو احمد اند **ولادت** ایشان در شب عاشوره دهم محرم شد و ایشان در سن هفتاد سالگی خود برای مدد سلطان محمود سبکتگین باشارت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای جهاد در گجرات رفته بودند و از برکت قدم ایشان سومنات فتح شد **وفات** ایشان بقول اداب الطالبین بتاریخ اول جمادی الاخر شد و بقول سفینة الاولیا بتاریخ اول رجب سنه چهارصد و یازده شده در زمان خلافت ابو العباس احمد بن اسحاق که لقبش قادر بود از بنی عباس که معاصر سلطان محمود غزنوی سبکتگین بود

ایشان در ماه جمادی الثانی در سنه ۴۱۱ هجری شد و در زمان معتصم بالله که خلیفه هشتم از خلفای بنی عباس است و فی اقتباس الانوار و مرات الاسرار تاریخ وصال ایشان اوج کمال است

و در اقتباس الانوار و شجرة الانوار نوشته که وفات ایشان در چهارم ماه ربیع الثانی در چهارصد و بست و یکم هجری شد
و بقول در سنه چهارصد و یازده هجری شده اما تاریخ وصال ایشان سیر الاقطاب این نوشته است امام برحق بود
و ایشان را عمر شصت و پنج سال شاید که بودند و بروایتی عمر ایشان هفتاد سال بود و قبر ایشان در چشت است
تو دید خود و ایشان را خلفا بسیار بودند اما مشهورترین خلفاء ایشان خلیفه اند اول محمد کاکو دوم استاد مردان سیوم خواجه
ابو احمد ابو یوسف که قائم مقام ایشان شدند و سلسله چشتیه از خواجه ابو یوسف چشتی است ذکر خواجه
ناصر الدین ابو یوسف چشتی رضی الله عنه نام ایشان بکنیت ایشان مشهور است به ابو یوسف و لقب ایشان ناصر الدین است
محمد سمعان است بن ابراهیم بن محمد بن حسن بن سید عبد الله الملقب بعلی اکبر بن امام علی نقی بن امام محمد تقی الجواد بن امام علی موسی رضا
بن امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین شهید کربلا بن علی مرتضی رضی الله عنهم و نسب او
حسینی اند و مادر ایشان عصمت خاتون نام دختر خواجه ابی احمد چشتی بود یعنی ایشان خواهرزاده حقیقی و نیز پسر خوانده خواجه ابو محمد
چشتی پیر خود اند عمر ایشان هشتاد و چهار سال بود و وفات ایشان بقول اداب الطالبین ششم ماه ربیع الاخر شد و بقول
سفینة الاولیا چهارم ماه مذکور در ۴۵۹ و بقول شجرة الانوار و مرآت الاسرار سیوم ماه رجب چهارصد و پنجاه و نهم هجری
شد و بقول اقتباس الانوار سیوم رجب سنه مذکور در عهد خلافت ابو جعفر عبد الله القائم بامر الله که از خلفای بنی عباس که معاصر سلطان
طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق بود و اول پادشاه سلاجقه است که ملک خراسان و غیره از سلطان مسعود بن سلطان محمود غزنوی
گرفته بود کذا فی مرآت الاسرار قبر ایشان در چشت است و ایشان را هم خلفا بسیار بودند اما مشهورترین ایشان خواجه قطب الدین
مودود چشتی است که پسر ایشان بودند دوم پسر ایشان تاج الدین ابو الفتح بود ذکر خواجه قطب الدین مودود
چشتی رضی الله عنه نام ایشان مودود است و لقب قطب الدین و نام پدر ایشان خواجه ابو یوسف چشتی است ایشان پسر خود
مرید و بند و صاحب سجاده و قائم مقام او شان شدند عمر ایشان نود و هفت سال بود و بروایتی عمر ایشان یکصد بیست ساله بود و
وفات ایشان بقول اداب الطالبین در بیستم رجب و بروایتی سیوم رجب و بروایتی دهم رجب کذا فی شجرة الانوار و بروایتی اول
رجب در سنه پانصد و بیست و هفت هجری شد در سلطنت سلطان معز الدین سنجر بن سلطان ملک شاه بن سلطان الپ ارسلان برادر زاده
طغرل بیک سلجوقی و بقولی در سنه پانصد و بیست و پنج هجری رحلت شد کذا فی مرآت الاسرار و اقتباس الانوار و سفینة الاولیا
تاریخ وصال ایشان سرور اولیا بود و قبر ایشان در چشت است و این چشت شهریست در دره کوه و مشهور
از هرات که حالا او را استاقلان گویند کذا فی شفاء العلیل ترجمه قول الجمیل و در اقتباس الانوار نوشته که ایشان در عمر
بست و هشت سالگی بعد پدر خود بر سجاده مشیخت نشستند و در عهد ایشان تکمیل تمام بخدمت حضرت شیخ احمد جام کرد و از وی خرقه خلافت نیز

از اولیاء امت بود و بعد خلافت رسیدگی از پدر خود خواجه ابو یوسف چشتی دوم از شیخ احمد جام چنانچه در نفحات الانس بتفصیل نوشته سلسلهٔ ایشان دو سلسله از ایشان جاری شد یکی از جانب پدر خود که درین کتاب ثبت ذکر بسم مشهور و دوم شیخ احمد جام دا آنرا سلسلهٔ چشتیه مودودیه گویند و آن نسبت که خواجه قطب الدین مودود چشتی من شیخ احمد جام من ابو سعید ابو الخیر من عبد الرحمن سلمی من ابو القاسم نصرآبادی من ابوبکر شبلی من خواجه جنید بغدادی من خواجه سری سقطی من خواجه معروف کرخی من امام علی موسی رضا من امام موسی کاظم من امام جعفر صادق من امام باقر من امام زین العابدین من امام حسین من حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم من حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم الضیا خواجه قطب الدین مودود چشتی من شیخ احمد جام من ابو سعید ابو الخیر من ابو الفضل حسن سرخسی من ابو نصر سراج من ابو محمد مرتعش من ابو حفص حداد من ابو عبد الله باوردی من خواجه جنید بغدادی الی آخره الضیا خواجه قطب الدین مودود چشتی من شیخ احمد جام من شیخ ابو سعید ابو الخیر من ابو العباس آملی من محمد طبری من ابو محمد جریری من خواجه جنید بغدادی الی آخره الضیا خواجه قطب الدین مودود چشتی من احمد جام من امام علی موسی رضا و سیاق اند الی آخره و حضرت خواجه قطب الدین مودود چشتی از نواحی بیت المقدس تا چشت و بلخ ده هزار خلیفه بودند اما از آنجمله ذکر یازده خلفا نوشته اول خلیفه ایشان خواجه ابی احمد چشتی بن خواجه قطب الدین مودود چشتی است که بعد پدر خود بر مسند ارشاد نشسته بودند

وفات ایشان در سنه پانصد و هفتاد و هفت هجری ۵۷۷ و یک سلسله پیران این فقیر بواسطه خواجه ابی احمد مذکور بسم خواجه قطب الدین مودود میرسد چنانچه ذکر آن در ذکر حضرت شیخ محمود راجن خواهد آمد دوم خلیفه ایشان خواجه حاجی شریف زندنی اند که از پیران سلسله ما اند چنانچه ذکر ایشان درین سلک سلسله ما خواهد آمد سوم شاه سنجان رکن الدین محمود سکنه دیه سنجان خواف چهارم ابو نصر شکیبان پنجم و باز زاهد ششم شیخ حسن تسمی هفتم خواجه سبز پوش در بنجانی هشتم شیخ عثمان رومی که خرقه بایزید بسطامی نیز بدو رسیده بود و صاحب سلسله گردید نهم شیخ احمد بدره دهم خواجه محمد شام یازدهم خواجه ابو الحسن بالی که تاریخ حال التصنیف وست ذکر خواجه حاجی شریف زندنی رضی الله عنه بدانکه نام ایشان شریف ست و حاجی مشهور شد بسبب حج کردن و زندن بفتح زای فارسی و سکون نون و فتح دال و سکون نون ثانی نام قریه ایست از قصبات نواحی بخارا کذا فی سفینة الاولیا و شفا العلیل

وفات ایشان بقول اقتباس الانوار و طالبین بسیزدهم رجب سنه و بقول سفینة الاولیا ششم رجب و بقول مرآت الاسرار و شجرة الانوار و اقتباس سیوم رجب سنه در زمان سلطنت سلطان سنجر سلجوقی و ایشان معاصر خواجه یوسف همدانی بودند عمر ایشان یکصد و بیست سال بودند قبر ایشان بقول مرآت الاسرار در ملک شام ست و بقول سیر الاقطاب در قنوج و در اقتباس الانوار نوشته که قبر ایشان در قنوج بکنار دریای مستقیم ست

جانب شمال واقع است اگرچه آمدن ایشان در هندوستان و در اینجا علت وفات نرسید لاکن مشهور در بزرگان بود
همین است اما در شجرة الانوار نوشته که قبر ایشان هم در زندنه است که قریه است از ملک بخارا کاتب الحروف گوید که شخصی محمد قاسم
نام قوم پراچه سکنه بلده بگهسطان از سوداگران آنجا امسال که سنه ۱۲۷۸ دوازده صد و هفتاد و هشت هجری است بعرس حضرت
خواجه سلیمان صاحب تونسوی پیر مرشد این فقیر در تونسه شریف آمده بود و او مرید برادر این فقیر بود و پیش من گفت
که قبر خواجه حاجی شریف زندنی در شهر بخارا در محله زندنه است من زیارت کرده ام و حالا آن محله زندانیان مشهور است
و دو چهار سوداگر هم همراه نزد من آمده بودند او شان هم گواهی دادند که مایان هم زیارت مرقد ایشان کرده
ایم والله اعلم و ایشان را هم خلفا بسیار بودند اما مشهور ترین ایشان حضرت خواجه عثمان هارونی اند رضی الله عنه
که پیر سلسله مااند ذکر خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه بدانکه هارون بفتح ها حطی و الف و ضم رای مهمله و
فتح واو و سکون نون قریه است از نیشاپور کذا فی شفاء العلیل اما در مرآت الاسرار نوشته که مسکن
ایشان در ملک خراسان است بقصبه هارون که در نواحی نیشاپور است و بقولی آنکه هارون در دیار فرغانه
است از ملک ماوراء النهر انتهی عبارته و در خیر الاذکار نوشته که خواجه نور محمد صاحب میفرمودند که هارون
بفتح را و واو مفتوحه است چه هارون بفتحتین بسم مولد خواجه عثمان هارونیست در ولایت عراق از نواح
نیشاپور بضم را و سکون واو غلط است انتهی عبارته کنیت حضرت خواجه عثمان هارونی رحمه الله ابو النور بود و
ایشان حافظ قرآن بودند که در لیل و نهار دو ختم قرآن کردندی عالم بودند بعلوم ظاهری و باطنی و صاحب وجد و
سماع وفات ایشان ششم ماه شوال در سنه ششصد و هفت هجری کذا فی مرآت الاسرار و اقتباس الانوار و القول
آداب الطالبین پنجم شوال شده و در شجرة الانوار هر دو قول نوشته اند و در سفینة الاولیا تاریخ دهم شوال نوشته و در روایتی
در سنه ششصد و سی هجری شد قبر ایشان در مکه معظمه مابین کعبه شریف و جنت المعلی است و ایشان را بقول سیر الاقطاب
چهار خلیفه بودند اول خواجه معین الدین اجمیری دوم سید محمد ترک نارنولی سوم شیخ سعدی لنگوچی که قبر ایشان
هم در نارنول است در کوه انجا چهارم شیخ نجم الدین صغری که مزار ایشان در دهلی کهنه از خانقاه خواجه قطب الدین
بختیار کاکی رح بسمت جنوب کوه است اما سلسله مایان بخواجه معین الدین اجمیری میرسد ذکر خواجه معین الدین حسن
سنجری ثم اجمیری رضی الله عنه بدانکه نام ایشان معین الدین است لقب خواجه بزرگ ولادت ایشان سنه پانصد و
سی و هفت هجری مولد ایشان بلده سیستان است در ملک خراسان که معرب آن سجستان است کذا فی سفینة الاولیا
و اقتباس الانوار و آنکه خواجه را سنجری بفتح سین مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر را مهمله و سکون یا منسوب بسنجر [illegible]

آن لفظ سنجر است بفتح سین و سکون جیم و زا معجمه که تجنیس خطی بسنجر دارد و لفظ سنجر مخفف سجستان است که معرب سیستان است
در ولایت خراسان که مولد و اصل خواجه بزرگ است کذا فی شفاء العلیل و انتباه من تولهی شاه ولی الله محدث دهلوی و قول آن مستحسن
وغیره نیز خواجه را سنجری باید گفت نه سجزی اما در خیر الاذکار فی مناقب الابرار نوشته که حضرت خواجه نور محمد مهاروی
رضی الله عنه می فرمودند که خواجه را سنجری برای آن نویسند که سنجر نام شهریست سه روزه راه از موصل که مولد سلطان
سنجر است کذا فی منتخب اللغات و از ملفوظات مشائخ چنان می آید که سنجار نام قصبه ایست از عراق که از بغداد هفت روزه
راه است و خواجه را سنجری بدان منسوب می کنند که وطن حضرت سید حسن پدر خواجه بزرگ است انتهی عبارته
در حاشیه گلستان نوشته دیدم که سنجار نام بفتح سین مهمله قلعه ایست در نواحی موصل و دیار بکر که مولد سلطان سنجر است
و در قول مستحسن شیخ فخر الحسن نوشته که بلده سجستان هم بسیار اند یک قریه سجستانه است از قرای بصره و نیز یک
سجستان در بلاد هند است و یک سجستان در خراسان است اما مولد خواجه بزرگ سجستان خراسان است این
و در ملتقیمان شیخ علاء الدین چشتی اودهی خلیفه خواجه نصیر الدین گو یا اشاره بآن کرده است سه گر بهند
شدیم چه باک ز سبزه گلشن خراسانیم پس صحیح قول همین است که مولد خواجه بزرگ سجستان خراسان است
و نشو و نما هم در خراسان یافته است و نیز یک بلده سنجر در ملک سنده هم است که اولاد حضرت غوث الاعظم
شیخ عبد القادر جیلانی در انجا می ماند و آن قریب سنکهر شریف است اما خواجه بزرگ نه از آن سنجر اند
بلکه از سجستان اند که مخفف آن سنجر است والله اعلم بالصواب نام والده خواجه بزرگ بی بی ماه نور
از سادات حسنی کذا فی مداین المعین اما در اقتباس الانوار نوشته که نام مادر ایشان خاص الملکه است و خواجه بزرگ
از جانب پدر سید حسینی اند نام پدر ایشان سید حسن الملقب به سید غیاث الدین بن سید نجم الدین طاهر
بن سید عبد العزیز بن سید ابراهیم بن سید ادریس بن امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین
بن امام حسین بن امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین کذا فی مداین المعین و مرات الاسرار و اشجار اولاد
خواجه بزرگ اما در اقتباس الانوار نوشته که خواجه بزرگ سید رضوی اند یعنی از اولاد امام علی موسی رضا بدین نهج
که خواجه معین الدین بن سید غیاث الدین حسن بن سید کمال الدین بن احمد حسن بن سید طاهر بن سید عبد العزیز بن سید ابراهیم بن
امام علی موسی رضا بن امام موسی کاظم الی اخره اما اول قول اصح است و تصحیح آن و تحقیقش در مناقب الحبیب نوشته ام و
عمر ایشان یکصد و چهار سال شد کذا فی سفینة الاولیاء و بقولی نود و هفت سال شد از انجمله چهل سال در
اجمیر شریف ماندند و پانزده ساله بودند که از مولد خود در طلب خدا بر آمده بودند و باقی در سفر گذرانیدند و

بست سال و شش ماه در خدمت پیر خود ماندند کذا فی مرآت الاسرار در حق ایشان محبوب و حبیبی و بعضی
در عهد خود سر حلقهٔ محبوبان خدا بودند کذا فی مرآت الاسرار و سیر الاولیا و سائر ملفوظات خواجگان چشت
و در عمر پنجاه و دو سالگی خرقهٔ خلافت از پیر خود یافته بودند و ایشان در اجمیر شریف آمده دو زن کردند
یکی بی بی عصمت دختر سید وجیه الدین عم حقیقی سید حسین خنگ سوار که اولاد امام جعفر صادق بودند دویم
بی بی امة الله که دختر راجه نواحی اجمیر بود و در جهاد گرفتار شده آمده بود و آنرا بطریق ملک الیمین بتصرف خود
داشتند و از این هر دو زن آن خواجه را سه پسران و یک دختر بی بی حافظه جمال نام پیدا شد اما پسر آن بزرگ از همه
سید فخر الدین بودند که اولاد ایشان تا امسال که سنه دوازده صد و هفتاد و هشت هجریست بر سجاده نشسته اند
یعنی در اجمیر شریف دیوان سراج الدین تا حال بر عهدهٔ سجادگی مقرریست و دیگر اولاد هم کثیر است چنانچه تفصیل
اولاد خواجه بزرگ در مناقب الحبیب نوشته ام دویم ابو سعید ضیاء الدین سیوم حسام الدین بدال که غائب شدند
وفات خواجه بزرگ در عهد سلطنت سلطان شمس الدین التمش روز دوشنبه ششم ماه رجب در ششصد
و سی و سه هجری شد و بقولی روز یکشنبه سیوم ذی الحجه در سنه مذکور و در روایتی ششصد و سی و دو هجری لاکن قول اول اصح است
کذا فی سفینة الاولیا و مرآت الاسرار و سیر الاولیا و در کلمات الصادقین نوشته که وفات خواجه بزرگ در
ششم رجب در ششصد و سی و شش هجری شد و شخصی سن ولادت و عمر و وفات ایشان در رباعی گفته است رباعی
عاشق ولادت بو سال عمر شش ٭ بود و در عالی مهر آشکارا ٭ وفاتش آفتاب ملک هند است ٭ زا حق کن شمار این سال خدارا
مزار ایشان در اجمیر شریف در حجرهٔ ایشانست و در سیر الاولیا و اخبار الاخیار و سائر ملفوظات خواجگان چشت وغیره
نوشته که وقتیکه خواجه بزرگ فوت شدند بر جبین مطهر ایشان حرف سبز باین عبارت ظاهر شده بود که حبیب الله
مات فی حب الله و در اقتباس الانوار نوشته که خواجه بزرگ را سیزده خلفا بودند اول خواجه قطب الدین
بختیار کاکی دویم حضرت سلطان التارکین حمید الدین صوفی السوالی الناگوری سیوم خواجه فخر الدین پسر خواجه بزرگ چهارم
خواجه معین الدین پنجم قاضی حمید الدین ناگوری اگرچه خلیفه و مرید شیخ شهاب الدین سهروردی بودند اما از جانب خواجه بزرگ
هم مجاز بودند ششم شیخ وجیه الدین هفتم شیخ برهان الدین عرف شیخ بدو هشتم شیخ احمد نهم شیخ محسن دهم شیخ سلیمان
غازی یازدهم شیخ شمس الدین دوازدهم خواجه حسن خیاط سیزدهم اجیپال جوگی عرف عبد الله بیابانی و بعضی یازدهم
شیخ اوحد کرمانی را شمرده اند و در سیر الاقطاب نوشته که بی بی حافظه جمال دختر خواجه را هم از خلفا شمرده اند و سالار
مسعود غازی را هم خلیفه خواجه نوشته اند اما این در روایت ضعیف است و تفصیل این در اقتباس الانوار نوشته است

و در سفینة الاولیا و اقتباس الانوار و مدارج المعین از زبدة الحقایق من تصنیف خواجه قطب الدین بختیار کاکی آورده اند که
نسبت خرقهٔ خلافت خواجه بزرگ بحضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه هم رسیده است اما
سلسلهٔ چشتیه تمامیها بواسطهٔ خواجه قطب الدین بختیار کاکی رضی الله عنه بخواجه بزرگ میرسد ذکر حضرت خواجه

قطب الدین بختیار کاکی رضی الله عنه بدانکه نام آنحضرت بختیار است و لقب خواجه قطب الدین نیز لقب ثانی ایشان کاکی است

و در خیر الاذکار از خواجه نور محمد مهاروی هم نوشته که مشهور می شود که لفظ بختیار اسم اصلی آنحضرت است یا لقب اما
از بعضی مردمان ثقه این فقیر کاتب الحروف شنیده که بختیار نام قومی است از سادات و اکثر صاحبان این قوم الی الحال
ازین فقیر تلاقی شده اند و اوشان می گفتند که حضرت خواجه قطب الدین بختیار از قوم بابان بودند و در اقتباس
نوشته که نام ایشان قطب الدین لقب ایشان بختیار است و در سیر الاقطاب نوشته که نام ایشان بختیار و قطب الدین
از حق تعالی خطاب شد و در مرات الاسرار نوشته که حضرت خواجه معین الدین از مهربانی خود ایشان را قطب الدین بختیار گفتی
از آن وقت بختیار لقب شد والله اعلم بالصواب و ایشان از سادات حسینی اند نام پدر ایشان سید کمال الدین احمد
بن سید موسی اوشی بن سید محمد بن سید احمد بن سید اسحاق حسن بن سید معروف بن سید احمد حسنی بن سید رضی الدین بن حسام الدین
بن سید رشید الدین بن سید جعفر ثانی بن امام محمد تقی الجواد بن امام علی موسی رضا بن امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق بن
امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین بن حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم پدر ایشان سید کمال الدین احمد
بن موسی اوشی از سادات اوش بودند مولد ایشان قصبهٔ اوش است و اوش قصبه ایست در ماوراء النهر
و بعضی گویند در دیار فرغانه است کذا فی مرات الاسرار و در سفینة الاولیا نوشته که اوش از توابع اندجان است
و در خیر الاذکار از خواجه نور محمد مهاروی رضی الله عنه نوشته که اوشی بضم همزه نسبت بشهر اوش است
که مسکن خواجه قطب الدین اوشی بود در دیار ماوراء النهر و در وجه تسمیه ایشان به کاکی بسیار توجیه اند اول آنکه آنحضرت را
دستور بود که کار لنگر خانگی بقرض گذاردی نجم الدین نام بقال بود از وی قرض گرفتندی و اورا فرموده بودند
که تا پانصد روپیه برسد قرض کرده باشی پس وقتیکه فتوحات بآنحضرت رسیدی قرض او ادا کردی روزی
زن بقال مذکور اهلیه حضرت را طعنه زد و گفت که اگر مایان شما را قرض ندادندی حال شما تباه شدی مستوره حضرت را
این سخن گران آمد و نخبه بست خواجه عرض کرد که باز از بقال قرض نباید گرفت فرمودند خیر ازین بعد از و نگیرند
پس از آن روز یک قرص نقره از زیر مصلی خود برای خرچ میدادند و اهلیه را منع کرده بودند که این راز
بپیش کسی کشف نکنند روزی زن بقال مذکور نزد اهلیه آنحضرت آمد و گفت که الحال چگونه بسر میگذارید اهلیه حضرت

ان راز را کشف کرد و ازان روز خواجه نقد دادن از زیر مصلی موقوف کرد و فرمود از این بعد اگر شما را گرسنگی شود
در طاق که اندرون خانه است دست انداز ید نان تازه خواهید یافت و کاک نان خرد را گویند پس بعد ازان روز ازان
طاق کاکهای تازه بر آورده میخوردند بنا بران نام ایشان کاکی مشهور شد کاتب الحروف گوید که این فقیر آن
طاق را زیارت کرده است که در حویلی آنحضرت تا الان موجود است ما بین درگاه خواجه رض و لاڈو سرای این جگه
هم موجود است و در خیر الاذکار از خواجه نور محمد صاحب رض نوشته که کاکی ازان گویند که اهلیه آنحضرت حسب الارشاد
ایشان بوقت حاجت طعام از مطبخانه و مهمانان کاکهای گرم که نان تنک و باریک را گویند از کوه معینه بر می آوردند و صرف
میکردند وجه دویم در سبع سنابل نوشته که چون خواجه بزرگ حضرت خواجه قطب الدین را از اجمیر رخصت کرده در
دهلی فرستادند عمر ایشان هفده ساله بود و ایشان خواستند که حال خود را از معشیم خلق پوشیده دارند در خانه
کاک پز آمده مزدوری اختیار کردند و آن کاک پز نوکر بادشاه بود که هر روز هفت من آرد برای کاک پختن از سرکار
بادشاه بخانه وی می آمد اتفاقا روزی کاکهای بادشاه در تنور سوخته شدند سپاهیان سرکار او را زده
کوب کردن شروع کردند خواجه قطب الدین رضی الله عنه اوشان را منع کردند و فرمودند بیارید که کاکهای شما را بهتر
و خوب کنم پس آن کاکهای سوخته را باز در تنور انداخته بیرون آوردند چنان صاف و خوب شدند که یک داغ
سیاه برانها نبود چون این خبر بپادشاه رسید دانست که ولی کامل است که از کرامت خود کاکهای سوخته را
باز در آتش انداخته خوب کرد پس بزیارت ایشان روانه شد چون ایشان را خبر شد از انجا گریخته در خانه قاضی
حمید الدین ناگوری آمدند و ازان روز کاکی مشهور شدند وجه سیوم آنکه چون سعد الدین تنبولی خواهر زاده
سلطان شمس الدین التمش بادشاه دهلی آمده از خواجه قطب الدین مرید شد سلطان شمس الدین هم تمام لشکر خود پیش
خواجه آمد و عرض کرد امروز دعوت ما همه تمام لشکر بکنید پس خواجه هر دو آستین خود را افشاندن گرفت
کاکهای تازه چندان افتادند که همه لشکر سیر شد پس سعد الدین را هم حکم کردند تا او آستین خود بیفشاند
برگ تنبول چندان افتادند که همه را کفایت بود ازان روز خواجه را کاکی و سعد الدین را تنبولی لقب شد
پس شمس الدین التمش هم بدیدن این کرامت مرید خواجه شد وجه چهارم آنکه وقتی خواجه در قید مغلان
اسیر شده بودند و دران قید زنی بچه دار هم اسیر بود نصف شب بچه اش در گریه شد خواجه پرسید چرا
گریه میکند گفت این عادت دارد که چون از خواب برخاستی در نیم شب نان طلبید الحال این نان کجا آرم
خواجه از آستین خود او را کاک بر آورده داد و نیز همه اسیران انجا را کاک میدادند ازان روز کاکی مشهور

شده‌اند و دیگر وجه هم نوشته‌اند ولادت ایشان در وقت نیم شب در بلده اوش شد و ایشان پانزده
سیپاره در شکم مادر خود حفظ کرده بودند استاد ایشان ابوحفص بود و بقول قاضی حمید الدین ناگوری پانزده
سیپاره دیگر ایشان از العلیم کرده بودند کذا فی سبع سنابل وفات ایشان بقول سیر الاقطاب وقت چاشت
چهاردهم ربیع الاول در سنه ششصد و سی و پنج هجری شد و بقول مرات الاسرار شب دوشنبه چهاردهم ماه مذکور در سنه
ششصد و پنجاه و سه هجری در زمان سلطنت سلطان شمس الدین التمش پادشاه دهلی و همین پادشاه مذکور ایشانرا
غسل داده بود و ایشان در حالت سماع برین بیت فوت شده‌اند ؎ کشتگان خنجر تسلیم را : هر زمان از غیب
جانی دیگر است قبر ایشان در دهلی کهنه است عمر ایشان پنجاه سال و بقولی پنجاه و دو سال و در اقتباس پنجاه
و چهار سال و بقولی شصت سال هم تمام نشده بود که فوت شدند تاریخ وصال ایشان در سیر الاقطاب
نوشته که او خواجه بود و خواجه بزرگ معین الدین و خواجه قطب الدین در یک سال فوت شده‌اند یعنی
اول خواجه بزرگ ششم رجب فوت شده‌اند در سنه مذکور بعده ایشان در چهاردهم ربیع الاول در سنه مذکور
فوت شدند و ایشان دو شادی کرده بودند اول زن در ولایت خود اوش شادی کرده بودند بعده اورا
طلاق دادند دویم زن در دهلی کرده بودند از شکمش خواجه را دو پسر شده بودند اول سید احمد که در
طفولیت فوت شد دوم سید محمد که تا عهد حضرت سلطان المشایخ زنده بود چنانکه در فوائد الفواد است
که خواجه را دو پسر توامان شده بودند یکی در خردگی فوت شده بود و دیگری بزرگ شد اما آنکه بزرگ
و جوان شده بود هیچ شیخی نمی‌دانست که احوال او با احوال شیخ هیچ نسبتی نداشت و در سیر الاقطاب نوشته که
خواجه قطب الدین را بیست و دو خلفا بودند اول حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر رح دویم بدر الدین غزنوی سیوم
برهان الدین بلخی چهارم شیخ ضیاء الدین رومی پنجم قاضی حمید الدین ناگوری اگرچه مرید و خلیفه شهاب الدین سهروردی
بودند از خواجه بزرگ هم خلافت رسیده بود اما از صحبت و خلافت ایشان هم مشرف بودند ششم سلطان شمس الدین
التمش پادشاه دهلی هفتم بابا بحری بحر دریا هشتم مولانا فخر الدین حلوائی نهم خواجه پیرو دهم شیخ سعد الدین یازدهم شیخ
محمود بهاری دوازدهم مولانا احمد جاجرمی سیزدهم سلطان ناصر الدین غازی چهاردهم شیخ محمد پانزدهم برهان
حلوائی شانزدهم شیخ احمد نهاجی هفدهم شیخ حسینی هژدهم شیخ حسین نوزدهم شیخ فیروز بستم شیخ بدر الدین
موی تاب بست و یکم شاه خضر قلندر رومی بست و دویم شیخ نجم الدین قلندر اما در اقتباس الانوار نوشته
که خلافت سلطان ناصر الدین غازی و شمس الدین التمش ثابت نیست کاتب الحروف گوید صاحب اقتباس الانوار

در دیگر چند جا هم شک در کتاب مذکور نوشته است در چند مسائل اما درین امر خلافت او را چه شک افتاده است
والله اعلم اگر ایشان هر دو را اهل دنیا و بادشاه دانسته شک افتاده باشد در فهم او نقصان است زیرا که فضایل
و بزرگی سلطان شمس الدین التمش و زهد و ریاضت و حضوری رسول علیه السلام او را در ملفوظات خواجگان چشت
بسیار نوشته اند عجب نیست که او را خلافت داده باشد و از جمله خلفا سلسله مشهور از سه خلفا ایشان است یکی
از حضرت شیخ فریدالدین گنج شکر رحمه که قایم مقام خواجه بودند و خلیفه بزرگ ایشان چنانچه درین سلک
پیران با ذکر اوشان خواهد آمد دویم شیخ بدرالدین غزنوی که اوشان را خلیفه بود عماد الدین ابدال و او را خلیفه
بود شهاب الدین عاشق و او را خلیفه بود شیخ شرف الدین بو علی قلندر و او را خلیفه بود مصطفی امانی و او را خلیفه
بود شاه احمد چشتی و او را خلیفه بود شاه دریا چشتی که در بلده تاله و موله آسوده است و نیز یک سلسله
قلندریه از شاه خضر قلندر رومی خلیفه خواجه قطب الدین جاریست **ذکر حضرت شیخ فریدالدین گنجشکر
مسعود اجودهنی** رضی الله عنه بدانکه نام ایشان مسعود است و لقب فریدالدین و نیز لقب ایشان گنجشکر است نام مادر ایشان
بی بی قرسم خاتون است که یکی از کاملات زمان بود کذا فی مخبر الاولیا و روضة الاسلام و در اقتباس الانوار نوشته
که بی بی قرسم خاتون والده گنجشکر دختر مولانا وجیه الدین خجندی بود و نام پدر ایشان سلیمان است از
اولاد حضرت امیرالمومنین عمر ابن الخطاب رضه اند از نبیرگان فرخ شاه کابلی النسب نسبت که شیخ فرید گنجشکر رض
بن شیخ جمال الدین سلیمان بن شیخ شعیب بن شیخ احمد بن شیخ یوسف بن شیخ محمد بن سلطان شهاب الدین بن
شیخ احمد المشهور بفرخ شاه کابلی بن شیخ نصیرالدین بن شیخ محمود بن شیخ سلیمان زبان زد بن شیخ سامان بن
سلطان مسعود بن شاه عبدالله بن شیخ واعظ الاصغر بن شیخ واعظ الاکبر بن شیخ ابوالفتح بن شیخ اسحق بن
شیخ ابراهیم بن شیخ ناصر بن شیخ عبدالله بن امیرالمومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنهم کذا فی مخبر الاولیا تصنیف
شیخ رشید میان گجراتی بن شیخ یحیی مدنی رحمه و در روضة الاسلام و نیز در روضة الاسلام تصنیف شیخ ابراهیم
معصوم بن شیخ زین الدین ولد شیخ چشتی خلیفه شیخ سلیم چشتی فتح پوری که از اولاد حضرت گنجشکر رض است نوشته است
که شیخ فریدالدین گنجشکر رحمه بهفده واسطه بحضرت عمر فاروق رض بترتیب اسامی مزبوره میرسند و در اقتباس الانوار نوشته
که در سیر الاولیا آورده است که سلسله نسب ایشان بفرخ شاه کابلی میرسد و در سیر الاقطاب نوشته که نسب ایشان بفرخ شاه
کابلی رسیده بحضرت عمر ابن الخطاب بدین ترتیب میرسد که شیخ فریدالدین گنجشکر بن شیخ جمال الدین سلیمان بن شعیب
بن احمد بن یوسف بن محمد بن شهاب الدین بن احمد المعروف بفرخ شاه کابلی بن نصیرالدین بن محمود المشهور

بسیار شاد بن سلیمان شاه بن مسعود بن عبد الله بن واعظ اصغر بن واعظ اکبر بن ابو الفتح بن اسحق بن سلطان ابراهیم
بن ادهم بلخی بن سلیمان بن ناصر بن عبد الله بن عمر ابن الخطاب رضی الله عنهم اما در اقتباس الانوار اورده
که سلسله حضرت گنجشکر رح بحضرت سلطان ابراهیم ادهم بلخی غیر صحیح است چراکه بثبوت پیوسته که از
اسحق بن سلطان ابراهیم ادهم رح عقبی نماند یعنی لاولد رفته بود اما بودن حضرت گنجشکر در اولاد عمر
فاروق رض بی ریب است و در مونس الارواح نوشته که پدر حضرت گنجشکر خواهرزاده حقیقی سلطان محمود
غزنوی بود کذا فی سیر الاقطاب اما در اقتباس الانوار نوشته که این سخن اصلی ندارد و در مخبر الاولیا
اورده که در تذکرة الاصفیا تصنیف شیخ یوسف حسینی صدیقی اورده است که شیخ سراج الدین الملقب ا
بقاضی شعیب را سه پسران بودند یکی سلیمان پدر شیخ فرید الدین است و این سلیمان از مریدان خواجه
معین الدین چشتی اجمیری بود و خلافت از ایشان هم داشت و پدر شیخ سراج الدین شعیب که نام ان شیخ احمد
الملقب به احمد ... ارادت و خلافت از خواجه عثمان هارونی رح داشت و پدر وی شیخ محمد شرف الدین
از خواجه حاجی شریف زندنی داشت دوم پسر قاضی شعیب یعقوب نام بود که او را دو پسر
بودند یکی رشید الدین دویم سراج الدین اما نام سیوم پسر قاضی شعیب ننوشته گفته نام سیوم
تحقیق نیست اما سلیمان بن قاضی شعیب را سه پسران بودند بزرگ از همه حضرت شیخ فرید الدین
گنجشکر رضی الله عنه دویم شیخ نجیب الدین سیوم اعز الدین محمود و فرخ شاه جد پادشاهان کابل که اکثر
از ایشان سلاطین غزنی سلطنت گرفتند اما اولاد ایشان در کابل ماندند چون چنگیز خان قتل عام
کرد جد ایشان شهاب الدین پسران خود را که قاضی شعیب وغیره بودند همراه گرفته در لاهور آمده
ساکن شد و از انجا در قصور و از انجا در موضع کهوتی وال آمده قاضی شد اما مولد حضرت شیخ
فرید الدین رضی الله عنه موضع کهوتی وال است که درین ایام آنرا جاولی مشائخ می گویند قریب
مهار شریف و پاک پتن است از توابع ملتان و نام و لقب ایشان فرید الدین گنجشکر است و شیخ فرید
عطار است و بروایتی از غیب باین لقب ملقب شدند کذا فی سیر الاقطاب و اقتباس الانوار و در وجه تلقب ایشان
به گنجشکر بسیار روایت اند اعدل آنکه ایشان در دهلی روزه طی داشته بودند وقت نیم شب بعد از طی
برای افطار چیزی نبود که روزه بگشایند از غایت گرسنگی دست بر زمین زدند سنگریزها بدست آمدند
ایشان در دهان خود انداختند آن سنگریزه شکر شد چون خواجه قطب الدین پیر ایشان را خبر شد فرمود که ان

فریدالدین گنج شکر است کذا فی سیر الاولیا دویم آنکه روزی بخدمت پیر خود میرفتند از غایت فاقت گرسنگی
بر زمین افتادند خاک در دهن ایشان افتاد شکر شد پیر ایشان را چون خبر شد فرمودند شیخ فرید گنج شکر است
کذا فی مونس الارواح سیوم آنکه روزی در راه میرفتند بنجاره بالان شکر بر نرگاوان بار کرده می آورد ایشان
پرسیدند که درین نرگاوان چه بار است او براه مسخری گفت نمک است فرمودند نمک خواهد بود همان وقت
نمک شد چون بار ها را کشاد نمک بود بازان سوداگر بخدمت ایشان آمده عرض کرد که در بار من شکر بود
بزبان شما نمک شد فرمودند شکر خواهد شد همان وقت شکر شد چنانچه خانخانان بیرم خان درین مقدمه تعریف
آنحضرت کرده است کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر   آن کز نمک شکر کند از نمک شکر کذا فی اخبار الاخیار
وفات ایشان روز سه شنبه پنجم محرم در ششصد و شصت و هشت هجری شد و بقولی در ششصد و شصت و
نه هجری شد در زمان سلطان غیاث الدین بلبن کذا فی اقتباس الانوار و در سفینة الاولیا و اخبار الاخیار نوشته
که وفات ایشان در ششصد و شصت و چهار هجری شد تاریخ وصال ایشان مخدوم است عمر ایشان
بقول فوائد الفواد نود و سه سال بقول اخبار الاخیار نود و پنج سال و در اقتباس الانوار هر دو قول نوشته است
لیکن نوشته که بعد وفات پیر خود سی و پنج سال زنده ماندند و پانزده ساله یا هیژده ساله بودند که از خواجه قطب الدین
در ملتان مرید شده بودند و بعد از بیعت هشتاد سال زنده ماندند ازین هر دو روایت معلوم شد که عمر ایشان
نود و پنج سال یا نود و هشت سال بود کذا فی اقتباس الانوار و اجودهن نام پاک پتن است اول نام آن شهر
اجودهن بود چون گنجشکر درانجا استقامت کردند و همه را انجا خوش شدند و عبور مردم پاکبازان و صالحان
و اخیار و ابرار برای زیارت حضرت گنجشکر از دریا شد نامش صدق الملک پاک پتن شد کذا فی خزینة الاذکار و ایشان را
چهار زن بودند که از وشان صحبت کرده یکی هزبره بانو دختر سلطان غیاث الدین بلبن بادشاه دهلی که هزبره
ایشان بود و دو کنیزک یکی شار نام دوم شکر نام که هزبره بانو ایشان را همراه خود آورده بود و بعده در
ملک حضرت گنجشکر کرده بود چهارم ام کلثوم نام بیوه زنی بود که از وی نکاح ثانی کرده بودند کذا فی شجرة الانوار
و در سیر الاقطاب نوشته که حضرت گنجشکر را از شکم بی بی هزبره بانو شش پسران و سه دختران بوجود آمدند
اما پسران نصیر الدین و شهاب الدین و بدر الدین سلیمان و نظام الدین و یعقوب و عبد الله بیابانی که شهید
شده بود اما در مرات الاسرار نوشته که حضرت گنجشکر را بروایت صحیح پنج پسران بودند و سه دختران و ذکر
پسر عبد الله بیابانی را پسر صلبی نوشته اند و از حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی [illegible] نوشته

گنجشکر رحمه را حرمها بسیار بودند و در اجودهن متاهل شده بودند اما پسر بزرگ ایشان نصیرالدین بود و این را
شش پسران بودند و مادر نصیرالدین جرایتی شار کنیزک است و بعضی گویند که ام کلثوم بیوه زن بود که ایشان
در نکاح آورده بودند همراه او این نصیرالدین آمده بود یعنی این پسر از شوهر اول اوست از صلب گنجشکر رحمه نیست
اما آنحضرت او را المنزل بسبب خود میداشتند دوم پسر حضرت گنجشکر رحمه شیخ شهاب الدین است و این پنج پسر بودند
سوم پسر گنجشکر رحمه بدرالدین سلیمان است و او را شش پسران پنج دختران بودند کاتب الحروف گوید که شیخ
تاج الدین سرور که در قریه چشتیان که از مهار شریف سر گروه سمت جنوب است و او را البستی تاج سرور
گویند اشوه اند از پسران صلبی شیخ بدرالدین سلیمان اند و اولاد این تاج سرور در ان قریه می مانند و خانقاه حضرت
قبله عالم خواجه نور محمد مهاروی هم در انجاست چهارم پسر ایشان شیخ نظام الدین بود و او را دو پسر بودند
پنجم پسر ایشان شیخ یعقوب بود که از همه کهتر بود و او را دو پسران بودند اما دختران حضرت گنجشکر رحمه اول از
همه بزرگ بی بی مستوره نام بود که از شیخ عمر صوفی منکوحه شده و از شکم وی شیخ عمر را یک پسر محمد نام پیدا شده بود
که در طفولیت فوت شده دوم دختر بی بی شریفه نام بود که در جوانی بیوه شده بود بعده نکاح نکرد اما نام خاوند وی
در مرات الاسرار ننوشته اما در اخبار الاخیار نوشته که شیخ علی صابر نام داماد حضرت گنجشکر بود والله اعلم
شوهر او این خواهد بود زیرا که حضرت گنجشکر را سه دختران بودند زیاده نبودند سوم دختر ایشان بی بی فاطمه
نام بود که از حضرت سید بدرالدین اسحاق منسوب شده و از بطنش سید مذکور را دو پسران شدند یکی خواجه محمد دوم
خواجه موسی که این هر دو را اولاد نیست و این هر دو مرید حضرت محبوب الهی سلطان المشایخ نظام الدین اولیا بودند اما خلفاء
حضرت گنجشکر رحمه بسیار بودند در سیر الاقطاب نوشته که ایشان از اصفیا ده هزار خلفا بودند و در جواهر فریدی نوشته که ایشان را
پنجاه هزار و سه صد و چهل و دو خلفا بودند بدین تفصیل که ده هزار خلیفه ایشان بر زمین بودند و ده هزار در دریاها
و هفت هزار در کوه قاف و پانصد و چهل و دو بر هوا و چهار صد بالای آسمان چهارم و چهار ده هزار بر آسمان
هفتم و هفتصد در غیب اند که بجز خدای تعالی ایشان را کسی ندانسته اند اما آنکه بر زمین مشهورتر اند پنج خلفا اند اول قطب
جمال الدین احمد هانسوی دوم حضرت نظام الدین اولیا سیوم مخدوم علاء الدین علی صابر که سلسله صابریه
چشتیه از ایشان جاریست چهارم بدرالدین اسحق پنجم سید محمد کرمانی رضی الله عنهم اما سلسله چشتیه نظامیه از حضرت
نظام الدین اولیا می پیوندد و حضرت گنجشکر رحمه در تربیه محبوبی فوت شده اند کذا فی بحر المعانی سید محمد مکی رحمه
خلیفه چراغ دهلی صنفه

ذکر حضرت سلطان نظام الدین اولیا محبوب الهی رضی الله عنه

نام ایشان نظام الدین محمد و لقب سلطان المشایخ و اولیا و درجه ایشان محبوب الهی وجه لقب ایشان
به اولیا اینست که اولیا جمع ولی است اطلاقش بر یک چگونه آید تا ایشان را بهر آن اولیا گویند که جامع کرامات
عظمت جمیع اولیا بودند کذا فی محبوب العارفین مولد ایشان بلده بدایون است بفتح با موحده و ضم دال
و آن شهریست مشهور در هندوستان کذا فی خیر الاذکار و بدایون قصبه ایست از مضافات سنبهل کذا فی
سفینة الاولیا و ایشان از سادات حسینی اند از جانب پدر و هم از جانب مادر اما نسب پدری ایشان اینست
نام پدر ایشان سید احمد بن خواجه علی بخاری بن سید عبد الله بن سید حسین بن سید علی بن سید احمد بن سید ابی عبد الله
بن سید علی اصغر بن سید جعفر ثانی بن سید امام علی نقی هادی بن سید امام محمد تقی جواد بن امام علی موسی رضا بن امام موسی کاظم
بن امام جعفر بن امام باقر بن امام زین العابدین بن حضرت امام حسین بن امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین
کذا فی اقتباس الانوار من شیخ اکرم حنفی اما نسب مادری ایشان اینست که نام مادر ایشان بی بی زلیخا بنت سید عرب
بخاری بن سید ابو المظفر بن سید طاهر که یکی از خلفا حضرت شیخ عبد القادر جیلانی بودند بن سید حسین بن سید علی [illegible]
[illegible] همان اند که در نسب پدری ایشان مذکور شده اند کذا فی اقتباس الانوار اما آنکه در نفحات الانس نوشته که [illegible]
مادر خالدی اند در دیگر کتب بنظر نیامده کذا فی اقتباس الانوار **ولادت** ایشان در قصبه بداون [illegible] روز
آخرین چهارشنبه ماه صفر بعد از طلوع آفتاب در سنه ششصد و سی و شش هجری شد عمر ایشان نود و [illegible]
و هشت ماه شد **وفات** ایشان روز چهارشنبه وقت چاشت و نزد بعضی بعد طلوع آفتاب هژدهم ماه ربیع [illegible]
در سنه هفتصد و بیست و پنج هجری شد در زمان سلطنت سلطان محمد عادل بن تغلق بادشاه دهلی [illegible]
ایشان در دهلی کهنه است که از شاه جهان آباد سه کروه سمت [illegible] است بموضعی که در آن سکونت [illegible]
و آن موضع را غیاث پور میگویند **تاریخ وصال** ایشان اینست **قطعه** نظام دو گیتی شه ما و طین
سراج دو عالم شده بالیقین   چو تاریخ فوتش بجستم ز غیب   ندا داد هاتف **شهنشاه دین** و در اقتباس الانوار
نوشته که ایشان تاریخ پانزدهم رجب چهارشنبه در سنه ششصد و پنجاه و پنج هجری در پاکپتن از حضرت گنجشکر مرید شدند
دوم ربیع الاول روز چهارشنبه سنه ششصد و پنجاه و شش هجری خلافت یافتند و از خرقه مشرف گردیدند و چهل [illegible]
هژدهم ماه ربیع الثانی در سنه هفتصد و بیست و پنج هجری فوت شدند بعد از طلوع آفتاب بعد نماز [illegible] مدفون شدند
و ایشان حصور بودند یعنی شادی نکرده بودند بنا بر آنکه پیر ایشان حضرت گنجشکر بوقت رخصت دهلی ایشان را فرموده
که در دهلی شهرت بسیار خواهد شد و بادشاهان و شاهزادگان و زنان و دختران ایشان بزیارت خواهند آمد از اینها خود را محفوظ دارید

اگرچه حضرت گنجشکر ایشان را از ربا و حرام منع کرده بود اما ایشان گفتند که چون امر مرشد بضبط و داشتن از اینها شد
بجلال هم نگشایم و ایشان را خلفا بسیار بودند که هریک کاملترین زمان بودند اما از انجمله چهار ده خلیفه اعظم بودند
اول خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلی که ذکر اوشان درین سلسله ما خواهد آمد دوم حسام الدین ملتانی سیوم قطب الدین منور
هانسوی چهارم سراج الدین عثمان المشهور باخی سراج این چهار خلفا الطریق چهار یار رسول علیه السلام از خلفاء راشدین
بودند و ده خلفا دیگر اند که اوشان را یاران اعلی گویند اول مولانا شمس الدین محمد بن یحیی دوم مولانا فخر الدین زرادی
سیوم مولانا علاء الدین نیلی چهارم شیخ برهان الدین غریب پنجم شیخ مولانا وجیه الدین یوسف کلاهری
و چندیری هم گویند ششم شیخ شهاب الدین امام هفتم امیر خسرو و نهم وجیه الدین پایلی و دهم شیخ لطیف الدین
دریانوش و امیر حسن علا سنجری صاحب فوائد الفواد و حضرت شیخ کمال الدین علامه هم ازین حضرت خلافت
یافته اند **ذکر حضرت شیخ مخدوم نصیر الدین چراغ دهلی الاودهی رضی الله عنه** نام ایشان
محمود است و عرف نصیر الدین لقب چراغ دهلی مولد ایشان بلده اوده است در ضلع پورب حالا او را
فیض آباد گویند کذا فی شفاء العلیل و در خیر الاذکار نوشته که اوده بفتح همزه و دال نام دیهی است قریب دهلی
اما در وجه لقب ایشان بچراغ دهلی اختلافست و آن چند وجوه اند اول آنکه حضرت سلطان المشایخ ایشان را
این لقب عطا فرموده بود دوم آنکه وقتی چراغی از کمی روغن می مرد ایشان فرمودند که آب درین چراغ بیندازید
بکرامت ایشان آن چراغ از آب روشن شد لهذا ایشان را چراغ دهلی گویند سوم آنکه روزی شیخ
عبد الله یافعی در مکه در مجلس خود فرموده بودند که حضرت سلطان المشایخ نظام الدین [illegible]
والحال بجای اوشان خلیفه اوشان شیخ نصیر الدین چراغ دهلی اند از انروز این لقب اوشان شد نام پدر ایشان
شیخ یحیی اودهی است از اولاد حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه اند نسب ایشان اینست که شیخ نصیر الدین
محمود چراغ دهلی بن شیخ یحیی اودهی بن شیخ عبد اللطیف یزدی اللاهوری بن شیخ یوسف بن
شیخ عبد الرشید بن شیخ سلیمان بن احمد بن یوسف بن محمد بن شهاب الدین بن شیخ سلطان بن شیخ
مسعود بن عبد الله بن واعظ الله اصغر بن واعظ الله اکبر بن ابو الفتح بن اسحق بن سلطان ابراهیم بن ادهم
بن سلیمان بن ناصر الدین بن عبد الله بن عمر ابن الخطاب رضی الله عنهم اما در مرات الاسرار از نفحات الانس
نوشته که ایشان خالدی بودند اما این قول ضعیف است و در اقتباس الانوار نوشته که ایشان حسینی اند
انهم قول ضعیف است اما در خیر الاولیا نسب ایشان نوشته که شیخ نصیر الدین بن شیخ یحیی بن عبد اللطیف

بن عمر بن طیب بن طاہر بن شمس الدین احمد بن فرخ شاه کابلی الخ و این صحیح قول است زیرا که شیخ کمال الدین
علامه و ایشان یکجدی اند و تفصیل آن در ذکر شیخ کمال الدین علامه نوشته خواهد شد و در مرآت
الاسرار نوشته که جد ایشان شیخ عبد اللطیف مروزی از ولایت آمده در لاهور متوطن شد
و پسر وی شیخ یحیی که پدر چراغ دهلی است در لاهور متولد شده بود بعده چون جوان شد در
اوده آمده متوطن شد پس حضرت چراغ دهلی در اوده متولد شدند و پدر ایشان نه ساله گذاشته فوت شد
بعده مادر ایشان برای علم خواندن پیش مولانا عبد الکریم شروانی سپردند تا نزد وی تا هدایه
نزد وی بخواند چون او فوت شد بعده نزد مولانا افتخار الدین گیلانی درس علم کامل شد تا وقتی
عمر بیست و پنج سالگی راه ریاضت و مجاهده بگرفتند و هفت سال با درویشان بسر کردند تا جماعت
نماز فوت نشود و اکثر با صوم دوام بودی تا چهل سال گذشت بعده بخدمت سلطان المشایخ آمده
مرید شدند و ایشان را دو خواهر بودند از یک خواهر پسر شد حضرت شیخ کمال الدین علامه خلیفه و مرید
آنحضرت و از دیگر خواهر پسر شد زین الدین مرید و خلیفه ایشان و در مرآت الاسرار نوشته که ایشان مدت
بیست و هشت سال و سه ماه و دو روز در مرتبه قطبیت داری بودند یعنی غوث بودند بعده در مرتبه افرادی
که بالاتر از رتبه غوثی است فوت شدند هکذا فی بحر المعانی و در سیر الاولیا نوشته که وفات ایشان [illegible]
هژدهم ماه رمضان شریف شد در سنه هفتصد و پنجاه و هفت هجری در زمان سلطنت فیروز شاه و در مرآت الاسرار
نوشته که در شب جمعه هژدهم ماه مذکور فوت شدند کذا فی مخبر الاولیا عمر ایشان هشتاد و دو سال بود و بعضی
ایشان سی و دو سال **تاریخ** وصال ایشان **گل بهشت** ایضا **شمع جمع صوفیان**
قبر ایشان در دهلی کهنه است از شاهجهان آباد سمت جنوب پنج کروه است و ایشان هم مثل
پیر خود شادی نکردند اما خلفا ایشان بسیار اند از انجمله نام چند خلفا نوشته میشود **اول** حضرت شیخ کمال الدین
علامه که در سلسله پیران این فقیر می آید **دوم** زین الدین و این هر دو خواهرزاده آنحضرت **سوم** سید
سید محمد گیسو دراز **چهارم** محمد ساوی **پنجم** صدر الدین طبیب دهلوی **ششم** [illegible] جهانیان [illegible]
هفتم خواجه معین الدین خورد [illegible] خواجه بزرگ معین الدین چشتی **هشتم** [illegible] **نهم** شیخ سراج الدین
بن کمال الدین علامه **دهم** علاء الدین [illegible] **یازدهم** قاضی عبد المقتدر **ذکر حضرت شیخ کمال الدین**
علامه رضی الله عنه نام ایشان کمال الدین است لقب علامه است و علامه بسبب علم لقب ایشان شده

مادر ایشان خواهر حقیقی حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رضی الله عنه است نام پدر ایشان عبد الرحمن است
که پسر عم حقیقی حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بود کذا فی اد الطالبین من چهل و دو نسخه یعنی حضرت شیخ
کمال الدین و شیخ نصیر الدین برادر یکدیگر می بودند قوم ایشان شیخ فاروقی است از اولاد عمر ابن الخطاب
رضی الله عنه نسب ایشان در جایی چنین نوشته دیده ام که شیخ کمال الدین علامه بن شیخ عبد الرحمن بن
محمد بن عمر بن شیخ طیب بن شیخ طاهر بن شمس الدین احمد بن سلطان فرخ شاه کابلی بن شیخ نسیمان بن نصیر الدین
بن سلطان محمود معروف شهنشاه بن شیخ سامان بن مسعود بن عبد الله ثانی بن واعظ الله اصغر بن واعظ الله اکبر
بن ابو الفتح بن اسحق بن سلطان ابراهیم بن ادهم بن یحیی بن سلیمان بن ناصر الدین بن عبد الله بن عمر ابن الخطاب
رضی الله عنهم اما در مخبر الاولیا که تصنیف رسیده میان گجراتی احمدابادی مرید یحیی مدنی است چنین
عبارت این است عبارته باید دانست که در نسب ایشان یعنی شیخ کمال الدین علامه خلاف واقع
فرا گرفته است و در تعداد اسامی این بزرگواران جهول دست داده زیرا چه حضرت شیخ قطب الاقطاب
شمس الحق والشرع والدین ابو الحسن شیخ محمد چشتی بن شیخ قطب الاولیا و شیخ الاتقیا شیخ حسن محمد
چشتی رحمه که خلیفه حقیقی شیخ یحیی مدنی چشتی اند در دیباچه شرح رساله آورده اند که شیخ کمال الدین
بن عبد الرحمن بن محمد بن عمر بن طیب بن طاهر بن شمس الدین احمد بن فرخ شاه کابلی بن شیخ نسیمان
بن شیخ نصیر الدین بن شیخ شهاب الدین بن سیمان بن شیخ المعروف سلطان بن شیخ عبد الله بن
مسعود بن واعظ الله اصغر بن واعظ الله اکبر بن ابی الفتح بن اسحق بن ناصر بن ابراهیم بن عبد الله
ابن عمر ابن الخطاب رضی الله عنه باز در کتاب مذکور نوشته که این سلسله نسب صحیح است لاشک فیه انتهی عبارته
کاتب الحروف گوید که بدین روایت سلسله نسب حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی هم همین باشد
و در مجالس حسنیه که در چهل و دو نسخه است نوشته است که حضرت شیخ کمال الدین شادی نمی کردند حضرت
چراغ دهلی ایشان را فرمودند که اگر شما را هم حصور خواهید ماند پس نسل اجداد ما نخواهد ماند و اگر شما
متاهل شوید نسل اجداد ما باقی خواهد ماند زیرا که ایشان هر دو یکجایی هم اند پس شیخ کمال الدین
با دختر خود که خال هم بودند شادی کردند پس ایشان را سه پسران و دو دختران شدند اما پسران
بزرگ از همه اول شیخ نظام الدین که عالم و فاضل بود دوم شیخ نصیر الدین که از سید محمد گیسو دراز
مرید شد و خلافت یافت از اولاد او در گلبرگه است و او را ابتر بود و شیخ میران نام و اولاد او در گلبرگه

وقبر او همدرانجاست عالم فاضل و ولی بود سیوم پسر ایشان حضرت شیخ سراج الدین بودند که مرید و خلیفه
و قایم مقام پدر خود شدند و سلسله پیران فقیر بایشان منسوب است اما یک دختر حضرت شیخ کمال الدین
با پسر شیخ برهان الدین منکوحه شد اما از وی اولاد نشد و دیگر دختر ایشان از پسر شیخ لطیف الدین منکوحه شد
کذا فی چهل و دو نسخه مجالس سنیه و شیخ را یک خواهر بود که با ملک حمید الدین حقانی منکوحه شد اما از بطن او
ملک خطیر الدین پیدا شد و جلال خان از فرزندان اوست که یکی از امرای کبار بود و مخدوم جهانیان
و تاتار خان و مولانا عالم سنگریزه ملتانی و مولانا احمد تهانیسری و مولانا عالم پانی پتی شاگردان شیخ اند
و مخدوم جهانیان شرح مشارق از حضرت شیخ خوانده است کذا فی جامع العلوم و خلافت نامه مخدوم
جهانیان که از چراغ دهلی رح یافته بودند هم از دست ایشان رسانیده بود و حضرت شیخ کمال الدین علامه را
خلافت از دادا پیر خود شیخ نظام الدین اولیا هم بود **وفات** ایشان بست و هفتم ماه ذیقعده در سنه
هفتصد و پنجاه و شش هجری شد **قبر** ایشان در دهلی کهنه مابین روضه حضرت چراغ دهلی رضی
پیر خود است برابر روضه شیخ زین الدین خواهرزاده بسمت مشرق **ذکر حضرت شیخ سراج الدین**
رضی الله ایشان قایم مقام و مرید و خلیفه اعظم پدر خود بودند و خلافت از حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی
هم دارند کذا فی قول مستحسن شیخ فخر الحسن اما در مخبر الاولیا نوشته که ایشان مرید خلیفه حضرت چراغ دهلی اند
و خلافت از پدر خود هم دارند اما سلسله از جانب پدر خود میدارند و نیز در ان نوشته که ایشان در سن چهار
سالگی مرید شیخ نصیر الدین محمود شده بودند نام زوجه ایشان بی بی صفیه نام بود دختر شیخ یحیی بن شیخ
عبد اللطیف بود و این شیخ عبد اللطیف از مریدان حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بودند از بطن
بی بی صفیه حضرت شیخ سراج الدین را پنج پسران شدند اول معین الدین که مجذوب بودند دوم شیخ علاء الدین
که قایم مقام پدر خود و خلیفه ایشان بودند و سلسله پیران فقیر بایشان میرسد سوم مجد الدین که
ایشان هم خلیفه و مرید پدر خود بودند وفات ایشان بست و دوم شوال شد مرقد ایشان در پیران پتن
گجرات است برابر قبر پدر خود در روضه ایشان چهارم شیخ سعد الدین معروف خواجه کندوری
پنجم شیخ محمد که عالم جید بودند و بسباقی و تدریس مشغول بودند و این هر پنج پسران بی بی کمال
و عالم علوم ظاهری و باطنی بودند و این شیخ محمد پسر پنجم شیخ سراج الدین مرید شیخ رکن الدین بن شیخ کمال
اند و از پدر خود نیز خلافت دارند و شیخ سراج الدین را یک دختر بود بی بی مریم نام و هر چهار پسران مذکور از

پدر خود و بیعت و خلافت سید داشتند اما شیخ محمد فقط از پدر خود خلافت سید داشتند و مرید شیخ رکن الدین کاشی نیز بودند اما شیخ معین الدین مجذوب پسر بزرگ شیخ سراج الدین بلا ولد رفت و شیخ علم الدین اولاد بسیار شد چنانچه ذکر ایشان خواهد آمد و شیخ محمد را اولاد باقی نماند اما شیخ مجد الدین پسر شیخ سراج الدین از اصحاب کرامت بودند اولاد بسیار است ذکر ایشان خواهد آمد الغرض شیخ سراج الدین عالم علوم ظاهری و باطنی بودند و ایشان را دیوانی هم است که یک بیت از غزل ایشان این بیت ۵ بار دیگر هم همین گو سراج قبله یا نیست الا روی تو کذا فی مخبر الاولیا و وفات ایشان بست و یکم ماه جمادی الاول شب پنجشنبه وقت عشا در سنه هشتصد و هجری شد قبر ایشان در قلعه پیران پتن نهرواله در محله برکات پوره است که در صحن خانقاه ایشان واقع است کذا فی مخبر الاولیا و در مجالس حسنیه که در چهل و دو نسخه است اول نوشته که وفات ایشان موجب تاریخ مسطور است که بالا ذکر شده است بعده نوشته که مولانا همزه ناگوری که از ایشان تاریخ نقل ایشان چنین نظم کرده است **نظم**

امروز رفت عالم از این شهر جهان عیان	امروز نیست آنکه کند بر دو دمی بیان	مفتاح هم مطالع و توضیح هم بدیع	آن کیست گو بگو به در در زمین میتون
این ظلمت سراسر دهر و سر از کجاست	وانم سراج ملت و دین رفت از جهان	از عالمان شهر حنیفه و دمی	افسوس صد هزار ز رفتن جهان
ماه جمادی الاول و بیست و یک شهر	اسل الخمیس وقت عشا بود دفن شان	در سال او به مقصد سفر شمار و	همزه بگفت سال وصال حسنین عیان

و ایشان را خلفا دیگر بسیار بودند اما سلسله ایشان از دو پسر ایشان که شیخ علم الدین و شیخ مجد الدین اند جاری گشت چنانچه ذکر هر دو در سلسله در جای خود آن جا است **ذکر حضرت شیخ علم الدین رضی الله عنه** ایشان مرید و خلیفه پدر خود اند و نیز از حضرت سید محمد گیسو دراز خلافت دارند کذا فی مخبر الاولیا و قول محسن نام مادر ایشان بی بی صفیه است بنت شیخ یحیی بن شیخ لطیف الدین دریاب نوش و بقولی نام پدر ایشان یحیی عبد اللطیف بود **و وفات ایشان** بست و ششم ماه صفر روز چهارشنبه در سنه ۸۰۹ هشتصد و نه هجری شد و بقولی در سنه نهصد و یک هجری شد این قول صحیح است **قبر ایشان** در پیران پتن نهرواله در گنبد پدر خود شیخ سراج الدین در محله پیرپوره که حالا از برکات پوره می گویند و ایشان را خلفا بسیار اند اما سلسله ایشان از پسر ایشان شیخ محمود راجن جاری شد. **ذکر حضرت شیخ محمود راجن رضی الله عنه** نام ایشان محمود و لقب راجن است ایشان مرید و خلیفه پدر خود شیخ علم الدین اند و خرقه خلافت خاندان سهروردیه و شطاریه از دست شیخ قاذن پوشیدند و نیز یک خرقه خلافت چشتیه از دست شیخ ابی الفتح مرید و خلیفه سید محمد گیسو دراز پوشیدند و نیز یک خرقه خلافت چشتیه از شیخ عزیز الله المتوکل علی الله بن شیخ یحیی

شیخ سراج الدین بن شیخ کمال الدین علامه الخ اما سلسلهٔ مغربیه بن شیخ جمال الدین حسن بن شیخ احمد کهتو من بابا اسحق
مغربی الخ و ایشان را خلفا بسیار بودند اما سلسلهٔ ایشان از حضرت شیخ حسن محمد جاری شد **ذکر شیخ الاتقیا شیخ**
حسن محمد رضی الله عنه بدانکه نام ایشان شیخ حسن محمد کنیت ایشان ابی صالح است و مولد ایشان احمد آباد است
در گجرات و ایشان عالم علوم ظاهری باطنی و صاحب تصانیف اند چنانچه تفسیر محمدی تقسیم الاوراد و رساله چهار برادران
و حاشیه تفسیر بیضاوی و حاشیه قوت القلوب و حاشیه بر شرح مطالع از قسم ثانی و این حاشیه تا مضبوط است و حاشیه
بر نزهة الارواح تصنیف ایشانست حضرت شیخ محمد غوث گوالیاری ذکر ایشان در گلزار ابرار تصنیف خود بسیار
آورده است **ولادت** ایشان در سنه نهصد و بست و سه شد عمر ایشان پنجاه و نه سال شد و در [illegible]
فرخ شاهی نوشته که نام ایشان شیخ محمد و کنیت ابو صالح است اما مشهور به حسن محمد شدند نام پدر ایشان شیخ احمد
المشهور میان جیو بن نصیر الدین بن شیخ مجد الدین بن شیخ سراج الدین بن شیخ کمال الدین علامه است نام مادر ایشان بی بی
خدیجه بود که حافظ قران بود در رمضان شریف در تراویح ختم می کرد و خدیجه بی بی دختر میان شیر ملک بن شیخ
یوسف بن شیخ بدیع الله عرف بدن بن عطاء الله عرف آتن بن نصر الله بن شیخ یحیی بن شیخ لطیف الدین خلیفه و مرید شیخ نظام الدین
اولیا بود که در سفر حجاز رفیق شیخ کمال الدین علامه بود کذا فی مخبر الاولیا و ایشان مرید و خلیفه عم خود شیخ جمال الدین حسن اند
و نیز از پدر خود خلافت دارند و پدر ایشان از آبا و اجداد خود خلافت یافته اند و نیز از شیخ محمد غیاث نوربخشی
ابن محمد علی نوربخش خلافت چند سلسله دارند و نیز از شیخ بهاء الدین المشهور به حکیم سهروردی خلافت دارند **وفات**
شیخ حسن محمد بست و هشتم ماه ذیقعده روز شنبه در سنه نهصد و هشتاد و دو هجری قبل از ظهر وقت دو پاس اندک گذشته بود
قبر ایشان در احمد آباد است در محله شاه پوره نزد قبر والد خود و مابین دو قبر تاریخ وصال ایشان اینست **قطعه**
ان سراج الاولیا شیخ حسن ✿ قطب دوران اصفیا و سالار هشت · چون بجستم سال تاریخ وصال ✿ گفت هاتف او بگلزار بهشت
ایضا عاشق نیست بوده کل هذا فی مخبر الاولیا و در مرآت صفایی نوشته که وفات ایشان بست و هفتم و بقولی
بست و هشتم ذیقعده شد در یکهزار و دو و گنبد قبر ایشان در احمد آباد گجرات است در محله شاه پوره و در مجالس حسنیه پسر ایشان
شیخ محمد در چهل و دو نسخه منو لیسند که وفات ایشان بست و هشتم ذیقعده روز شنبه در سنه اثنی ثمانون تسع مایه شد و در
مخبر الاولیا نوشته که ایشان از پدر خود شیخ احمد میان جیو در عمر شش سالگی خلافت یافته بودند و در عمر شانزده سالگی یا نوزده سالگی
علم ظاهر تحصیل کرده بودند و صالح مادرزاد بودند و در صغر سن بدرجه مشیخت مشهور شده بودند و مریدان معتقد ایشان شده اند و در عمر دوازده
مرید شیخ جمال الدین حسن شده اند و چون ایشان به عمر نوزده سالگی رسیدند عم و مرشد ایشان شیخ جمال الدین حسن فوت شدند و شیخ

بسجادهٔ ایشان نشستند و مدت چهل و یکسال بر مسند ارشاد نشستند و بیست و هفت سال بعد از فوت ایشان بفعل رحلت نمودند چهارده سال بعد از فوت خود را

تعلیم و نسبت میکردند و در مخبر الاولیا نوشته که در فردوسیه فرخ شاهی مسطور است که حضرت شیخ محمد ابن علی نور بخش

در احمد آباد آمده بودند و ایشان مرد صاحب کشف و کرامت بودند و در خانهٔ شیخ احمد جیو المشهور بمیان جیو فرود آمدند و

شیخ احمد نیک تصحیح داشتند شیخ حسن محمد در آن وقت دو و نیم ساله بودند شیخ محمد بن علی نور بخش از کشف در یافتند

که این پسر ولی خواهد شد شیخ موصوف حضرت شیخ حسن محمد را بسوره تکاثر تا آخر تعلیم کردند و روزی پدر ایشان شیخ

احمد المشهور بمیان جیو را گفت که برادرم شیخ احمد پسر تو حسن محمد عالم فحول و متخلق باخلاق الله و متصف باوصاف الله خواهد شد

و من پیش کردم که او را خلافت دهم پیش ایشان خدای تعالی مرا الهام کرد که بعد از آمدن از حج خلافت باید داد پس ایشان برای

حج رفتند و مدت در آنجا ماندند چون شیخ حسن محمد پانجی و در ششم سال یا پنج سال از ایشان شیخ جمال الدین جمن روزی خانهٔ ایشان آمده

ایشان را مرید کردند و خلافت دادند و پدر ایشان حاضر نبود چون شیخ احمد در خانه آمدند شیخ جمال الدین ایشان را گفت که بهائی جیو من شما را مرید کردم

و خلافت دادم ایشان خوش شدند و شیرینی تقسیم کردند و پدر ایشان هم خلافت ایشان را داد و اما سلسلهٔ چشتیه از جانب

شیخ جمال الدین جمن بسیار یافتند انتهی عبارته بعده چون شیخ محمد بن علی نور بخش از حج واپس آمدند شیخ حسن محمد را خلافت

خاندان خود دادند و این شیخ محمد بن علی نور بخش جد آن کسی که در سلسلهٔ قادریه نام ایشان شیخ محمد غیاث نور بخش نوشته است

و نیز کاتب الحروف گوید که حضرت شیخ حسن محمد سلسلهٔ چشتیه را بدو طریق رسیده اند یکی از جانب شیخ جمال الدین جمن رضی الله عنه

چنانکه درین سلسلهٔ پیران ما ذکر شده است و دوم سلسله از جانب پدر خود هم رسیده اند این فقیر تر در روپشتی جمال الدین جمن

نام کهنی دیده بود که واسطه و سلسلهٔ وی بحضرت نظام الدین اورنگ آبادی صاحب میرسید حضرت اورنگ آبادی

صاحب سلسلهٔ چشتیه پیران او را طریق مذکور داده بودند یعنی بطریق شیخ احمد المشهور بمیان جیو داده بودند

چنانچه ذکر آن خواهد آمد و در مرات ضیائیه مسطور است که خلیفه و قائم مقام حضرت مولانا ضیاء الدین جیو ری

که خلیفه مولانا فخر الدین اند نوشته است که یکبار وقتیکه شیخ محمد غیاث نور بخش قادری در احمد آباد آمدند روزی

شیخ جمال الدین جمن برای ملاقات ایشان رفتند و شیخ حسن محمد همراه ایشان بودند شیخ محمد غیاث نور بخش بنور باطن دریافتند

که این طفل ولی کامل خواهد بود و این در دست از علم ایشان گفت که ای شیخ جمال الدین این پسر را بمن عطا کن یعنی مرید

کنانید ایشان فرمودند که بهتر است این پسر از ان شماست اما الحال خورد است شما از سفر فراغت یابید و ایشان هم از علم

ظاهری فراغت یابد و اندکی هشیار شود بعد مرید کنید فرمودند بهتر است ایشان برای حج رفتند و شیخ

جمال الدین جمن در دل خود اندیشیدند که این حسن محمد را ملک شیخ محمد غیاث نور بخش قادری کرده ام اما از نعمت خانوادهٔ چشتیه

هم محروم نماند پس اول ایشان شیخ حسن محمد را مرید کردند و از نعمت خلافت خاندان چشتیه خود مشرف گردانیدند پس
چون شیخ محمد غیاث بن شیخ محمد علی نوربخش از حج تشریف آوردند شیخ جمال الدین جمن شیخ حسن محمد را نزد ایشان بردند و گفتند
که این پسر از ان شما حاضر است از نعمت خاندان خود سرفراز فرمایند ایشان بر رسم مزاح تبسم فرموده فرمودند که ما شیخ اعظم
که حسن محمد را بلا شرکت بما خواهید بخشید لاکن شما کارسازی کرده شرکت خود در جا داشتید ایشان گفتند من ازین خلافت
شما را داده ام لاکن این قدر آبا و اجداد او بانشست به پشت رسیده می آید خواستم که این سلسله چشتیه نیز از خانه ما نرود ایشان
گفتند مضائقه نیست پس شیخ محمد غیاث نوربخش حضرت شیخ حسن محمد را در خاندان قادریه بیعت کردند و تربیت فرمودند
تا برتبه کمالیت رسید تدریجا و خلافت خاندان قادریه گازرونیه و فردوسیه کبرویه نوربخشیه همدانیه با ایشان
عطا کردند چنانچه شجره هر خاندان خلافتی ایشان نوشته می شود اما سلسله چشتیه به دو طریق رسیده اند یکی از جانب
شیخ جمال الدین جمن چنانچه درین سلسله پیران ما ذکر شده است و دیگر از جانب پدر خود بدین طریق که شیخ حسن محمد من ابیه شیخ
احمد المشهور بمیان جیو هو من ابیه شیخ نصیر الدین ثانی هو من ابیه شیخ محمد الدین من ابیه شیخ سراج الدین من ابیه شیخ کمال الدین
علامه هو من خاله الحقیقی شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی الخ کاتب الحروف گوید که حضرت شیخ نظام الدین رنگابادی رحمه
باین ترتیب هم سلسله چشتیه میدارند اما سلسله سهروردیه شیخ حسن محمد من شیخ بهاء الدین الملقب به حلیم سهروردی من شیخ
شهر الله سهروردی من شیخ یوسف سهروردی من شیخ بیان الدین سهروردی من شیخ صدر الدین من شیخ محمد سهروردی من شیخ الاسلام
سهروردی من شیخ رکن الدین سهروردی من شیخ صدر الدین حلیم سهروردی من شیخ اسمعیل سهروردی من شیخ رکن الدین ابو الفتح
من شیخ صدر الدین عارف من شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی من شیخ شهاب الدین سهروردی من شیخ ابو النجیب سهروردی من شیخ وجیه الدین
سهروردی من شیخ محمد عبد الله من شیخ احمد اسود من شیخ ممشاد دینوری من خواجه جنید بغدادی من خواجه سری سقطی
من خواجه معروف کرخی من شیخ داود طائی من خواجه حبیب عجمی من خواجه حسن بصری من امیر المومنین حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم
اجمعین من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اما سلسله قادریه شیخ حسن محمد من شیخ محمد غیاث نوربخش
من ابیه شیخ علی نوربخش من سید محمد نوربخش من خواجه اسحق ختلانی من سید علی همدانی من شیخ محمود مزدقانی من شیخ رکن الدین
علاء الدوله سمنانی من شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی الاسفراینی من شیخ احمد جورفانی من شیخ مجد الدین بغدادی من شیخ رضی الدین علی
لالا من شیخ نجم الدین کبری من شیخ عمار یاسر بدلیسی من شیخ ابو النجیب سهروردی من شیخ عبد القادر جیلانی من شیخ ابو سعید
المبارک مخزومی من خواجه ابو الحسن علی الهکاری من شیخ ابو الفرح یوسف طرسوسی من شیخ عبد الواحد بن عبد العزیز تمیمی
من شیخ ابو بکر شبلی من خواجه جنید بغدادی من خواجه سری سقطی من خواجه معروف کرخی من امام علی موسی رضا بن امام

موسی کاظم من امام جعفر صادق من امام محمد باقر من امام زین العابدین من امام حسین من حضرت علی مرتضی رضی اللہ عنہم اجمعین از
من حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما سلسلہ کازرونیہ شیخ حسن محمد من شیخ محمد غیاث
نوربخش من ابیہ شیخ علی نوربخش من شیخ سید محمد نوربخش من خواجہ اسحق ختلانی من سید علی ہمدانی من شیخ محمود
مزدقانی من شیخ علاء الدولہ سمنانی من شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی من شیخ احمد جورفانی من شیخ رضی الدین علی لالا
من شیخ سعید بن عبد الجلیل من خواجہ ابو یوسف ہمدانی من خواجہ ابی اسحق بن شہریار کازرونی من شیخ ابی علی بن حسین
اکاری من خواجہ عبد اللہ خفیف من شیخ ابی محمد جعفر من شیخ ابی عمران استرخی من شیخ ابی تراب نخشبی من شیخ حاتم اصم
من شیخ شقیق بلخی من سلطان ابراہیم ادہم بلخی من خواجہ فضیل ابن عیاض من خواجہ عبد الواحد بن زید من خواجہ حسن بصری
من علی مرتضی رضی اللہ عنہم من حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم اما سلسلہ نوربخشیہ شیخ حسن محمد
من شیخ محمد غیاث نوربخش من ابیہ محمد علی نوربخش من سید محمد نوربخش من خواجہ اسحق ختلانی من سید علی
ہمدانی من شیخ محمود مزدقانی من شیخ علاء الدولہ سمنانی من نور الدین کسرقی من احمد جورقانی من رضی الدین علی
لالا من مجد الدین بغدادی من نجم الدین کبری من عمار یاسر بدلیسی من ابو نجیب سہروردی من امام محمد غزالی من
ابوبکر نساج من عبد اللہ گرجستانی من ابو عثمان مغربی من ابو علی کاتب من ابو علی رودباری من خواجہ
جنید بغدادی من سری سقطی من معروف کرخی من امام علی موسی رضا من امام موسی کاظم من امام جعفر صادق
من امام محمد باقر من امام زین العابدین من امام حسین من علی مرتضی رضی اللہ عنہم اجمعین من محمد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اما سلسلہ ہمدانیہ شیخ حسن محمد من غیاث نوربخش من علی نوربخش من سید محمد نوربخش من خواجہ
اسحق ختلانی من سید علی ہمدانی من تقی الدین علی دوسی من علاء الدولہ سمنانی من نور الدین کسرقی من شیخ محمد
جورقانی من رضی الدین علی لالا من مجد الدین بغدادی من نجم الدین کبری من روزبہان بقلی من شیخ محمود بن خلیفہ
من شیخ عبد السلام من شیخ احمد من ابو الحسن سالبہ من ابو سلمہ قسوی من ابو علی رودباری من خواجہ جنید بغدادی الخ
ہمچو قادریہ و نوربخشیہ تا رسول علیہ السلام اما سلسلہ فردوسیہ شیخ حسن محمد من شیخ محمد غیاث
نوربخش من شیخ علی نوربخش من سید محمد نوربخش من خواجہ اسحق ختلانی من سید علی ہمدانی من شیخ محمود مزدقانی
من علاء الدولہ سمنانی من نور الدین کسرقی من احمد جورقانی من رضی الدین علی لالا من مجد الدین بغدادی
من نجم الدین کبری من روزبہان کبیر مصری من ابو نجیب سہروردی من امام احمد غزالی من ابوبکر نساج من
ابو القاسم گرگانی من ابو عثمان مغربی من ابو علی کاتب من ابو علی رودباری من خواجہ جنید بغدادی الخ

کما ہو سلسلۃ القادریۃ **اما سلسلہ کبرویہ** شیخ حسن محمد من شیخ محمد غیاث نوربخش من شیخ علی نوربخش من سید محمد نوربخش الخ شیخ نجم الدین کبری من اسمعیل قصری من شیخ ناکیل من محمد بن داود من ابو العباس بن ادریس من ابو القاسم بن رمضان من ابو یعقوب طبری من ابو عبد اللہ بن عثمان من ابو یعقوب نہرجوری من ابو یعقوب سوسی من خواجہ عبد الواحد بن زید من خواجہ حسن بصری من حضرت علی مرتضی من حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم اما حضرت شیخ حسن محمد چار اسپسران بودند شیخ محمد و شیخ قطب محمد و شیخ احمد اما شیخ قطب محمد و شیخ احمد در اوایل عمر فوت شدند و اولاد ایشان از حضرت شیخ محمد جاری شد و خلفا آنحضرت ہم بسیار بودند اما سلسلہ از پسر ایشان شیخ محمد مشہور است چنانچہ درین سلسلہ ما ذکر می آید **ذکر حضرت مظہر اللہ التام الصمد حضرت شیخ محمد بن شیخ حسن محمد** رضی اللہ عنہما ایشان مرید و خلیفہ پدر خود شیخ حسن محمد اند نام ایشان شمس الدین لقب محمد و در مخبر الاولیا نوشتہ کہ نام ایشان والد ایشان محمد نہادہ بود و نیز لقب ایشان قطب است کہ از مزار پر انوار خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلوی این لقب قطب عنایت شدہ بود و این قصہ در مرات ضیائی چنین نوشتہ است کہ چون حضرت شیخ محمد بن شیخ حسن محمد در دہلی بر مزار پر انوار مخدوم خواجہ نصیر الدین چراغ دہلی برای زیارت رسیدند قبر آنحضرت کہ از سنگ ظاہر است از درمیان شق شد و ایشان اندرون قبر رفتند و بعد از دیر از قبر مبارک چون برآمدند حلوا و نان بدست ایشان بود و بار گل در گلوی ایشان و نیز آن تبرکات کہ حضرت چراغ دہلی ہمراہ خود در قبر بردہ بودند با ایشان عنایت شد و فرمودند کہ تو قطب ہستی از آن روز ہر کہ ایشان را دید شیخ محمد قطب میگفت ہکذا فی سفر الاتقیا نام مادر ایشان بی بی امۃ الغنی است بنت شیخ عطاء اللہ بن امان اللہ بن رفیع اللہ بن سعد اللہ بن عزیز اللہ بن شیخ یحیی بن لطف الدین خلیفہ حضرت سلطان المشایخ است و مادر بی بی امۃ الغنی والدہ ایشان دختر شیخ تاج العلما تاج الدین بود از اولاد حضرت گنجشکر رضی اللہ عنہ کذا فی مخبر الاولیا مولد ایشان احمد آباد گجرات است ولادت ایشان در سنہ نہصد و پنجاہ و شش ہجری شد چنانچہ از لفظ شیخ ولی حسن ولادت ایشان معلوم شود وفات ایشان وقت چاشت روز یکشنبہ بست نہم ماہ ربیع الاول در سنہ یکہزار و چہل ہجری شد و بروایتی نہم جمادی الاخر در سنہ یکہزار و چہل و یک ہجری شد لاکن اول اصح است تاریخ وصال ایشان این است **مصرع** بود چشتی محمد اکبر **الضا** واصل حق محمد چشتی کل ہذا فی مخبر الاولیا عن رشید میان گجراتی من اولاد شیخ یحیی مدنی و در مرات ضیائی نوشتہ کہ وفات ایشان بر عمر ہشتاد و چہار سال بوقت نماز مغرب بتاریخ بست و نہم ربیع الاول در سنہ یکہزار و چہل و نہ ہجری شد مقبر ایشان در احمد آباد گجرات قریب پدر خود شیخ حسن محمد متصل مسجد الضا است کذا فی مرات ضیائی و در مخبر الاولیا نوشتہ کہ قبر ایشان نزد

پدر خود شرقی روست و مفصل حال ایشان در سنوات الاتقیا نوشته و ایشانرا چهار پسر اند رحمهم الله اول شیخ عزیز الله
دویم شیخ سراج الدین سیوم شیخ حسن محمد چهارم شیخ محمود پدر شیخ یحیی مدنی رح و ایشانرا خلفا بسیار بودند اما مشهور
ترین خلفا نبیره ایشان شیخ یحیی مدنی اند که سلسله پیران ما از ایشان است چنانچه ذکر ایشان خواهد آمد و ایشان
عالم علوم ظاهری باطنی و صاحب وجد سماع بودند تصانیف بسیار میدارند مثل تفسیر حسینی و حل دو نسخه
که دران حل دو کتاب الخ و غیره **ذکر حضرت شیخ یحیی مدنی رضی الله عنه** نام ایشان محی الدین
لقب شیخ یحیی مدنی و کنیت ابی یوسف است نام پدر ایشان شیخ محمود بن شیخ محمد بن شیخ حسن محمد بن شیخ احمد میانجیو
بن نصیر الدین ثانی بن شیخ سعد الدین بن شیخ سراج الدین بن شیخ کمال الدین علامه الچشتی رح و شیخ یحیی مدنی را دیگر برادر
هم شیخ فرید نام بود و ایشان عالم علوم ظاهری باطنی بودند و صاحب وجد و سماع **ولادت** ایشان بستم ماه رمضان
روز پنجشنبه در یکهزار و دهم هجری شد مولد ایشان احمد آباد گجرات است و در مخبر الاولیا تاریخ ولادت ایشان
چنین نظم نوشته است **نظم** چو سلطان الولایت شیخ یحیی + که بر آن خدا صد آفرین باد + تولد یافت در تاریخ مسعود
سعادت ذات پاکش آفرین باد **ایضا منه نظم** آن شیخ حرم چو در جهان گشت پدید + آراسته خوشدلی با فلاک رسید
از لفظ **رضی** به پیش اهل کمال + تاریخ تولدش مبین گردید + نام والده ایشان بی بی رابعه بنت شیخ تاج محمد
عرف ملک تاجو ولد ملک قطب محمد بن ملک لطف الله قاضی لسهنج بود و ایشان بحکم اشاره رسول الله صلی الله علیه وسلم
از احمد آباد انتقال فرموده در مدینه منوره رفته سکونت اختیار کرده بودند لهذا ایشانرا مدنی گویند
عمر ایشان نود ۹۰ سال شد **وفات** ایشان در مدینه منوره شب بست و هشتم ماه صفر که ثلث شب اخیر بود
در سنه یازده صد و بست و دویم هجری شد بقولی در سنه یازده صد و یک هجری شد کذا فی مخبر الاولیا و در
مرات ضیائی نوشته که وفات ایشان بست و هفتم ماه صفر شد اما اول صحیح است و ایشان اخر عمر چهارده سال
در مدینه منوره ماندند **قبر** ایشان در مدینه شریفه زیر قبه حضرت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه
در جنت البقیع یزار و یتبرک ذکر احوال ایشان در کتاب معارج الولایت فی مدارج الهدایت مفصل نوشته است
و دیگر محمد فاضل بن شیخ فیروز از مریدان آنحضرت کتابی مسمی بمفتاح الکرامات متضمن بجمیل اخبار از ملفوظات
و احوالات ایشان نوشته است دران نیز مفصل ذکر ایشان نوشته است و ایشانرا اولاد بسیار است
در احمد آباد می مانند و خلفا نیز بسیار بودند اما مشهور ترین خلفا ایشان حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی
اند که سلسله پیران ما با ایشان جاری است **ذکر حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی** رح

بدانکه نام ایشان شیخ کلیم الله است و نام پدر ایشان حاجی نور الله بن شیخ احمد بن شیخ حامد صدیقی از اولاد حضرت
ابابکر صدیق رضی الله عنه اند آبا و اجداد ایشان ساکنان شهر خجند بودند که در ملک ترکستان است پدر ایشان در زمان
سلطنت سلطان شهاب الدین شاهجهان بادشاه دهلی در شاهجهان آباد یعنی دهلی آمده بود و پدر ایشان در علم نجوم و هیئت
کمالیت تمام داشت بنابران بادشاه مذکور وقت تعمیر لال قلعه ایشان را از شهر خجند طلبیده بود کذا فی مرات ضیائی
و در مخبر الاولیا نوشته که نام پدر ایشان شیخ طیب و لاهوری الاصل بوده اند کاتب الحروف گوید تحقیق که پدر
نام ایشان یا شیخ از خجند در لاهور آمده ساکن شده باشند والله اعلم بالصواب ایشان مرید و خلیفه حضرت شیخ یحیی
مدنی اند اما از بسیار جا ایشان از خلافت فیض رسیده است و ایشان عالم علوم ظاهری و باطنی بودند و صاحب
وجد و سماع استاد ایشان در علم ظاهری شیخ ابوالرضا هندی اند که از اولاد شیخ عبد العزیز شکربار چشتی بود
ولادت ایشان بتاریخ بست و چهارم ماه جمادی الثانی در سنه یکهزار و شصت هجری شد چنانچه تاریخ ولادت
خود ایشان لفظ غنی در رقعات کلیمی نوشته اند کذا فی مرات ضیائی عمر ایشان هشتاد و هشت سال شد کذا فی
مرات ضیائی و در مخبر الاولیا عمر ایشان هشتاد و سه سال نوشته است وفات ایشان شب بست و چهارم ربیع الاول
در قبولی روز شنبه در سنه یازده صد و چهل و دو هجری شد کذا فی مرات ضیائی و در مخبر الاولیا نوشته که وفات ایشان
شب سه شنبه که یکپاس و سه گهری شب گذشته بود شب بست و چهارم ماه مذکور در سنه مذکور شد قبر ایشان
در شاهجهان آباد در بیرون لعل قلعه در خانم بازار قریب جامع مسجد است نیز اردو نیز که کاتب الحروف گوید در سال
غدر چون نصاری بر اهل اسلام دهلی فتح یافتند مکانهایی که قریب لعل قلعه بودند همه را منهدم کردند
خانقاه حضرت را هم منهدم کردند مگر مزار شریف باقی است حالا گرد مزار شریف میدان وسیع است اما
میان نظام الدین صاحب نبیره مولانا فخر الدین صاحب می فرمودند که من اجازت از انگریز گرفته ام احاطه گرد مزار
شریف ایشان تیار خواهم کرد تاریخ وصال ایشان این است **قطعه**

بود مقبول دو عالم از قبول — واصل حق بود در باطن کنون
همچو ظاهر با خدا کرد او وصول — سال وصلش ...
ندا در قم شد حشر با آل رسول

یعنی در لفظ شد حشر با آل رسول تاریخ می برآید ایضا تاریخ

فضل و کمالش بیشتر بوده — مرهم قلب ریشان بوده
سال وصالش گفت هاتف — قطب زمانه خویش بوده

در لفظ قطب زمانه خویش بوده تاریخ می برآید و در مرات ضیائی نوشته که حضرت شیخ
در وقت انتقال این بیت میخواندند ع غبار خاطر عشاق مدعا طلبی است — بخلوتی که منم یاد دوست ...

و طریقه مجلس سماع ایشان این بود که در مجالس جمع و غیر سلسله را دخل نمیدادند و در را میبستند و میساختند شخصی را
بر در می نشاندند که اورنگ آبادی صاحب خلیفه خود را اذن داده بودند که اختیار شماست خواه مجلس بند کنند خواه ظاهر مجلس
عام کنند و ایشان دو نکاح کرده بودند یکی در ابتدای سلوک در خانه اشرافی شادی کرده بودند اولاد او فوت شده بود
بعد بجاریه خریده در ملک یمین خود آورده بودند و در وی تصرف می فرمودند کذا فی رقعات کلیمی و ایشان را
از شکم آن جاریه چهار پسران شدند بزرگ حامد سعید دوم حافظ فضل الله سیوم احسان الله چهارم خواجه محمد که
در طفلگی فوت شد و پنج دختران بودند اول بی بی رابعه که از محمد هاشم خلیفه ایشان منکوحه شد دوم فخر النسا
که از برادرزاده خود شیخ عبدالرحیم نام منکوحه کردند سیوم بی بی زینب [illegible] بی بی مصر که از شاه میر منکوحه
شد چهارم را نام را نمی نوشت اما این دختر هم بعد فوت بی بی رابعه در نکاح محمد هاشم آمده بود و حال پنجم را وی
ننوشت که نام او چه بود و از کدام کس منکوحه شد کل هذا فی رقعات کلیمی اما حال پیران اجازت و ارشاد ایشان
اینست که در ملفوظ شیخ مکارم چشتی که مرید خلیفه و داماد شیخ فیاض چشتی بود نوشته است که حضرت شیخ
کلیم الله مرید و خلیفه شیخ یحیی مدنی اند و تکمیل تمام در صحبت شیخ ابوالفتاح قادری کرده اند و در خاندان
نقشبندیه خرقه از دست امیر محترم لاهوری پوشیده است و در مخبر الاولیا نوشته که از دست سید محمد کبروی
که قادریه اند نیز در مدینه منوره خلافت اما سلسله نقشبندیه ایشان سابقا گذشت و در ذکر خلفا حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را خلفا بسیار بودند اول حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی که سلسله پیران ما با ایشان
میرسد دوم سید یاسین سیوم حافظ محمود چهارم شیخ جمال الدین پنجم پسر ایشان شیخ حامد سعید ششم قاضی عبدالولی
ساکن بلده سنگهانه هفتم شیخ مداری ناگوری نبیره حضرت سلطان التارکین حمید الدین صوفی الناگوری قبر ایشان
هم در سنگهانه است هشتم شاه ضیاء الدین نهم شاه اسد الله دهم شاه جلال الدین یازدهم محمد هاشم داماد ایشان و دیگر
خلفا هم بسیار بودند اما چنانکه سلسله ایشان از حضرت نظام الدین اورنگ آبادی رایج شد از دیگران کم شد و
ایشان قائم مقام آنحضرت بودند و حضرت شیخ کلیم الله را تصانیف بسیار است چنانچه تفسیر قران القران که
مشابه تفسیر جلالین است اما آن در مذهب حنفی است و جلالین در مذهب شافعی و سواء السبیل و تسنیم و عشره کامله
و کشکول و مرقع و رقعات کلیمی و الهامات کلیمی و یک رساله در علم منطق است و غیره بسیار اند ذکر حضرت

شیخ نظام الدین اورنگ آبادی رضی الله عنه ایشان جامع علوم ظاهری و باطنی بودند صاحب وجد و سماع
از اولاد حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه اند از نبیرگان حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی رضی الله عنه

مولد و وطن اصلی ایشان در ضلع پورب در قصبه کاکوری نگرادن متصل بلده لکهنو است کذا فی مرات ضیائی
بزرگان ایشان از انجا از ولایت امده سکونت ورزیده بودند چون شهره علم و تدریس و بیان حق طالبان علم بحضرت
شیخ کلیم الله جهان آبادی بسمع ایشان رسید باراده طالب علمی در شاهجهان اباد آمدند و بخدمت شیخ کلیم الله تا
چند مدت طالب علمی کردند و بعد از فراغ علم ظاهری از بیعت اوشان مشرف شدند و در اندک مدت بریاضت
و مجاهده تام بتوجه حضرت شیخ کلیم الله برتبه تکمیل رسیده بدرجه خلافت هر خاندان رسیدند و صاحب
ولایت ملک دکن گشتند و در بلده خجسته بنیاد اورنگ اباد اقامت ورزیدند و هزاران هزار خلق خدا را هدایت
نمودند عمر ایشان هشتاد و دو سال شد کذا فی مخبر الاولیا وفات ایشان دوازدهم ماه ذیقعده شب
سه شنبه که ثلث از شب گذشته بود بعد نماز عشا در سنه یازده صد و چهل و دو هجری شد کذا فی مرات ضیائی
و در مخبر الاولیا نوشته که وفات ایشان روز سه شنبه در سنه مذکور وقت ظهر بود وفات پیر خود بشش ماه
و هژده روز شد انتهی عبارته قبر ایشان در بلده اورنگ اباد است و نام اورنگ اباد اول دهارا گری بود
بعده تاش دیوگده بود سلطان محمد تغلق او را نام دولت اباد نهاد و بعده عالمگیر بادشاه او را اورنگ اباد
مسمی ساخت کذا فی غیاث اللغات سجع ایشان این بوده در رعایت دلها کوش نظام دین بنیاد
ایضا سجع دیگر طاعت مولی از همه اولی و ایشان پنج پسران بودند بزرگ از همه اول شیخ
محمد اسمعیل دوم مولانا فخر الدین سیوم غلام معین الدین چهارم غلام بهاء الدین پنجم غلام کلیم الله اما شیخ
محمد اسمعیل مرید خواجه کامگار خان که خلیفه اعظم حضرت نظام الدین اورنگ ابادی بودند شده اند ملفوظات انحضرت
صاحب که احسن الشمائل نام دارد تصنیف خواجه کامگار خان است و باقی سه برادران از حضرت مولانا فخر الدین
برادر بزرگ خود مرید شده اند کذا فی مرات ضیائی و اورنگابادی صاحب صاحب التصانیف هم اند یکی از ان رساله
نظام القلوب است در اشغال و اذکار و خلفاء انحضرت بسیار بودند از انجمله خواجه کامگار خان و محمد علی
و خواجه نور الدین و مولانا فخر الدین و سید شاه شریف و شاه عشق الله و غلام قادر خان و محمد یار بیگ
که از شرفاء ولایت توران بود و محمد جعفر و شیر محمد و کرم علی شاه که مزار وی در قصبه سنبهل است کاتب
الحروف گوید که این کرم علی شاه از خلفای اورنگ ابادی صاحب از حال بود شخصی از مریدان خلفای وی
چمن شاه نام از این فقیر در بلده گهالو که قریب ناگور است ملاقی شده بود مشغول بود بذکر و اشغال اما طریقه خود
هیچ حال پیشان نداشت او سلسله خود روزی میخواند چون نام اورنگ ابادی صاحب و دیگر پیران سلسله چشتیه

سلسلهٔ ایشان هم دانستم که این هم در خاندان ماست از والد گرفتم و سلسله او را یاد کردم و آن اینست حسن شاه حسن
اشتیاق شاه ساکن کهنه و قی من اعتاب شاه ساکن قصبه مذکور من محمود شاه ساکن کهنه و قی و این کهنه و قی در ملک
مالوه است که از صدر آباد سمت مغرب است من مغز شاه که قبر وی در قصبه پهنل در ملک دکن است
سمت پرا آباد من کرم علی شاه پهنلی که قبر وی هم پهنل است من حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی الخ
سلسلهٔ چشتیه با نام شیخ حسن محمد شیخ محمد میان جیو من نصیر الدین ثانی من شیخ محی الدین من شیخ کلیم الله شاه حسن من شیخ
کمال الدین علامه الی آخره و حسن شاه مذکور اکثر در وقت ذکر شیخ من پنج ضربی می کرد بدین ترتیب
یا محمد دست راست یا علی دست چپ یا فاطمه پیش رو یا حسن عقب یا حسین بر دل
ضرب کند و این ذکر را در نظام القلوب حضرت اورنگ آبادی صاحب نوشته اند و نیز یکی از خلفای حضرت اورنگ
آبادی صاحب امام الدین نام بود کذا فی رقعات کلیمی و نیز یکی از خلفای ایشان شیخ محمود حافظ موود بود و او را
خلیفه بود کریم شاه و او را خلیفه بود محمد شاه که در قصبه کهنهر قریب پاکپتن مزار و روضه وی است کاتب الحروف
گوید امسال شخصی محمد اکرم کلال ساکن بلده قاسم کا قریب پاکپتن تشریف از قوم کلال از پاکپتن در مسجد ان بلده
ملاقی شد از وی پرسیدم که سلسله خود بگو ان حاجی گفت که بنده را سلسله به اورنگ آبادی صاحب میرسد بدین ترتیب که محمد اکرم من
محمد شاه لوهار من کریم شاه من حافظ موود دینا محمود من حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی رضی الله عنه
الی آخر سلسلهٔ چشتیه و سوای این خلفا دیگر خلفای ایشان هم بسیار اند اما چنانکه سلسله ایشان از حضرت مولانا
فخر الدین صاحب جاری شد از دیگر خلفا کم شایع شد **ذکر حضرت مولانا فخر الدین محب النبی**
رضی الله عنه ایشان پسر و مرید و خلیفه قایم مقام پدر خود حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی صاحب اند و نیز
عالم بودند بعلوم ظاهر و باطنی و صاحب وجد و سماع مولد ایشان بلده اورنگ آباد است تا در ایشان از اولاد
محمد گیسو دراز بود و ولادت ایشان در اورنگ آباد در سنه یازده صد و بست و شش هجری چون خبر ولادت ایشان
بحضرت شیخ کلیم الله رسید ملبوس خود برای حضرت مولانا صاحب فرستاد و او رنگ آبادی صاحب را نوشت
که این نام مولانا فخر الدین باید داشت و این پسر من است که بلده شاهجهان آباد را منوّر بهدایت خود منور خواهد کرد
ازین سبب لقب ایشان مولانا شد کذا فی مرات ضیائی و دیگر لقب ایشان **محب النبی** است و وجه تسمیه
این لقب دو نوشته اند یکی آنکه مؤلف خلاصة الفواید از خواجه نور محمد مهاروی نوشته که آنحضرت می فرموده اند
که از لقب مبارک محب النبی لقب حضرت مولانا صاحب است کسی فهم نمی شود حضرت مولانا صاحب فرموده اند که باری

عرس حضرت چراغ دهلی بر مزار ایشان مقیم دیدیم که وقت شب مخدوم صاحب قبله رسی از لشکر
عرس که بیعت بود مرا دادند و فرمودند که شما محب النبی هستی چونکه این القاب از زبان ایشان شنیدم
و لیسنهت انتهی عبارته اما وجه آنکه در مرات ضیائی نوشته است که چون مولانا صاحب از اورنگ
دهلی تشریف می آوردند چون در اجمیر شریف بر عرس خواجه بزرگ رسیدند شخصی از مدتی برای
بود در آن بارگاه فلک اشتباه افتاده بود شبی در رویا از جناب خواجه بزرگ حکم شد که این کس که
در پیش این هفته حاجت خود طلب کن حضرت مولانا را بوی نمودند و فرمودند که نام این محب النبی است
او در آستانه شریف برای تحصیل آمده آنحضرت را در مسجد دیدند شناختند که همان شخص است که حضرت خواجه
بمن نموده بودند استفسار احوال کرد حضرت مولانا را دو آدم همراه بودند با آنها گفته بود که هر که
پرسد بگویند که سوداگر است برای تجارت میرود غرض که آن مرد بخدمت مولانا آمده اظهار احوال کرد و سوال
کنار کشیده گفت ای عزیز من مرد مسافرم از ارباب روزگارم مرا با این کار چه نسبت او گفت مرا خواجه
و صورت شما در خواب نموده مشابهت شما همان است اما در نام فرق است مولانا صاحب فرمودند که خواجه صاحب
گفت محب النبی مولانا صاحب دانستند که این مرد صادق است زیرا که بر مولانا صاحب غلبه فنا فی الرسول
حصول مطالبش کردند و فرمودند که این راز با کسی نگویی و این خطاب پسندیدند هم از آن روز داخل رساله
کردند و می نازیدند که این القاب از جناب خواجه بزرگ مرا عنایت شد کاتب الحروف گوید عجیب نیست که از
خواجه بزرگ و مخدوم نصیر الدین این لقب کو عنایت شده باشد و ایشان ولی مادرزاد بودند و
بودند که روزی پدر خود را مشتی میزدند در آنوقت ایشان را غنودگی آمد رسول علیه السلام هیچ
آورده ایشان را دادند خواستند که بخورند پدر ایشان فرمود ای پسر تنها بخوری حصه مادر بده
داد و چون عمر ایشان بشانزده سالگی رسید بود همه علم تحصیل کرده بودند و از پدر خود چند کتب از
چنانچه در علم حدیث مشارق و یک رساله تیراندازی و یک رساله طب و یک کتاب فقه شرح وقایه و یک کتاب
و باقی علم از دیگر جا حاصل کردند و چونکه عمر مولانا صاحب شانزده ساله شد پدر ایشان رحلت شدند و
خلافت خود بایشان عنایت کردند بعده ایشان شفقت شبانه روزی تکمیل علم ظاهری کرده
مشغول شده برتبه کمالیت رسیدند بعده روش چه لانه برای ستر حال خود اختیار کرده و
اختیار کرده بودند تا ظاهر بینان بر ایشان بد ظن شده زبان بشکایت دراز کردند آخر روزی

بخرقه دیر بار ایشان بطور نصیحت گفت که صاحبزاده این روش شما را زیبا نمی‌آید طریقه پدر خود اختیار کنید خلق
مشغول بسیار نمی‌شدند ایشان فرمودند شما دعا کنید تا حق تعالی مرا اهلیت کند او شان دست برای دعا برداشتند ایشان
هم برداشتند به یمن همت خواجه کامگار خان اسکت گردیدند او شان در قدم افتاد و عرض کردند مرا معلوم نبود که شما
کار خود را با تمام رسانیده شهرت نداشته اختیار کرده‌اید فرمودند خیر مرضی خدا برای ظاهر نمودن مصلحت بود و الا من آماده
بودم که از حال من کسی را خبر شود پس از روز در خانقاه پدر خود بر سجادهٔ مشیخت نشسته می‌ماندند و خلق خدا را در
طریقت و شریعت تلقین می‌نمودند **نقل است** روزی در عین مشغولی در گوش ایشان این مصرع از غیب آمد
مصرع بگسل ابن آزادی پسری و از جناب خواجه بزرگ هم اشارت شد که در دهلی بیا ایشان ... خیال
کردند که حضرت والدم مرا برای شاه جهان آباد فرموده بودند اما خانقاه پدر خود را چگونه بگذارم روزی او از
این بیت از روضه شریف ایشان بیامد بسته اقلیم فقرم نیز و تخت روان من : نه چون هما و فرودم نه چون سلیمان ...
مولانا صاحب از این بیت معلوم کردند که اجازت شیخ برای رفتن دهلی شد پس در دهلی آمدند و در خلاصة الفواید
نوشته که روزی مولانا دیدند که حضرت شیخ صاحب بیت مذکور می‌فرمایند پس در دهلی در سنه یازده صد و شصت و
پنج هجری رسیدند چنانچه نواب غازی الدین خان سنه آمدن ایشان در دهلی در مثنوی خود نوشته است

بود سالی که فرخ و میمون　　شصت و پنج و هزار و صد افزون
فخر دین قدم سعید　　دهلی که از نوا بخشید
گرد دلها ز برکات و چون طلوع　　گشت دهلی چو چشم یار روشن

و بعد از شش ماه در همین سنه مذکور در پاک پتن شریف رفتند **وفات** ایشان بیست و هفتم جمادی الثانی در شب سه شنبه بعد نماز عشا یک پاس و چهار گهری
شب رفته بود در سنه یازده صد و نود و نه هجری گشت. **تاریخ** وصال ایشان در لفظ محب النبی هادی
جهان فخر الدین **ایضا** تاریخ وصال ایشان بر لوح سنگ مرمر که بالین مزار ایشان ایستاده است این نوشته

رباعی
بگذشت فخر دین چو عمان سرای فانی　　در آستانه جا داد آن قطب جاودانی
سال وصال آن سالار غیب چو جستیم　　آواز داد هاتف خورشید دو جهانی

در لفظ خورشید جهانی تاریخ است
قبر ایشان در دهلی کهنه در خانقاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی رح زیر مسجد خانقاه نیز در شرک و ایشان را یک
پسر بود مولانا قطب الدین نام و او شان را یک پسر بود غلام نصیر الدین نام معروف کالی صاحب و او شان را پنج
پسران شدند بزرگ غلام نظام الدین صاحب که صاحب سجاده مولانا صاحب اند دوم غلام معین الدین این هر دو
از یک مادر هستند سوم وجیه الدین چهارم امین الدین پنجم کمال الدین اما امین الدین بحالت طفلی فوت شد

و این سه برادران از شاهزادهای والا سلاطین تیموریه اند و سه دختران اند و از سید دهلی و هیچ و سکری
از بنیرگان شیخ سلیم چشتی منسوب شدند و یک دختر از شاهزادیست تصنیف انجناب بسیارست از انجمله کتاب
فخر الحسن است که در رد کتاب ارشاد مولوی الله بلوی است دوم کتاب عقاید نظامیه علم عقاید است و رقعات
سفر هم دریافت میشود چنانچه یک رقعه بطور تبرکا نوشته میشود **رقعه حضرت مولانا فخر الدین صاحب**
رضی الله عنه بجانب عزیزی از اعزه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هو الاول والاخر والظاهر والباطن
والصلوة علی نبیه من قال انا احمد بلا میم و من رانی فقد رای الحق **بعد هذا** این کلمه چند که از زبان بزرگی مسموع افتاده
در جواب گرامی نامه آن جان عزیز ثبت میشود آنکه وجود حضرت حق جل و علی چنانکه واجب است بیچون و بیچگونه
واجب فرض همچنانکه ذات پاک رسول صلی الله علیه واله وسلم محض خیر و صلاح است تبعیت احکام او هم موجب
حکمت صحت و فلاح اما کسانیکه برین قدر اکتفا کرده اند و همین مرتبه را کمال شمرده اند البته بوی از حقیقت نبرده اند
بلکه **اولئک کالانعام** اند چه قوت انسانی مقتضی است که این کس فکر حقیقت هر شی خصوص در طلب ذات
حضرت باری نمی کند که اینهمه موجودات از کجاست وان کیست و چیست مردان خدا که سالها ریاضتها کشیده
و از فرش تا عرش پیموده **لا موجود الا الله** میگویند و بایت و حدیث ثابت میکنند چه معنی دارد
بیت نیست وقت استماع طبعی که همچون مردمک … حک کشد بر جمله دفترها بجا نقطه … ارمی **العلم نقطة**
لیکن مقلدان زمانه که ظاهر خود را چون محققان آراسته میدارند و پیر مرشد گردیده عالمی را خراب و گمراه میسازند
سبحان الله شده یعنی که تبعیت او مقبول بیاید شد هر دو میگویند کلمة الحق بگوش ایشان نیاد
این عهد که خود را بایزید و جنید وقت میشمارند و چون غیب در یافت میشود جز از توحید ندارند فی صحبت
وحدت اند و فی طالب وحدت اتصاف چنان میخواهد هر فقیری که بر وحدت وجود قایل نباشد او را نه فقیر توان گفت
و نه پیر و فقیر بلکه از سلسله فقرا بدر باید کرد چه اصل مشرب ایشان است که ماسوای خدا هیچ موجود نیست لیس
الکسی که معتقد او این اصل نباشد و دلش لذت پذیرای این حالت نباشد حقا که مقلد خواهد بود میگویم که هیچ جز را
چه حکم طاقت نشه توحید ندارند طریقه که مخالف شرع شریف باشد و در زند اگرچه سالک را حقیقت پیدا در هر قدم
لغزشی لاحق میشود چنانچه گاهی منسوب بکفر و گاهی متهم به زندقه میگردد لیکن کمال خدارسی است که اگر
سیلنگ یعنی بلانگ برند یک قدم از جاده شریعت بیرون ننهند **بیت** هزار بار توان کرد با خدا
ولیک دم نتوان زد بمصطفی گستاخ الحاصل فقیر کسی است که موحد باشد بلکه آدم همان است که معتقد وحدت

اگر عزیزان توحید را موقوف بر حال ها دانسته اند حیف و صد حیف که موقوف بر حال و قال باشد وحدت ذات خود
الان کما کان است ما که خود را نشناخته باشیم از ماست که بر ماست ع آنکه من گشته ام منم حکمایه لا بل ثابت کرده اند
که وجود بالشخصیه سوای اینکه از امتزاج عناصر اربعه است و عناصر اربعه که فی الحقیقت یا همگی اند از فلک اول موجود شده
فلک اول از فلک دوم همچنین هر فلک درجه بدرجه از جسم کل و جسم کل از عقل کل تا آنکه منتهی میشود بواجب الوجود پس
هر چه در وجود آمده و بلباس ممکن جلوه گر گردیده غیر واجب الوجود نیست یعنی لا موجود الا الله خود بخود
واجب است و ثابت است روزی در مجلس شریف حضرت صاحب و قبله حضرت خواجه قاسم سهروردی قدس سره عزیزی تقریب
گفت همه از وست دیگر گفت همه اوست هم آنحضرت فرمودند که همه است ساکت شدند یعنی همین است که
نه اول است و نه آخر و نه ظاهر و نه باطن همین است ه‍ مپرس فاش سراغ کسی ز من دیگر بگوش هوش تو گویم که
نیست غیر تو کس از اینجاست که دم و قدم با محرم است و هر که قدمی در راه طلب بردارد صد فرسنگ
از منزل دور افتد سه اینکه آنکه گشته ایم در دل بوده است دوری با غافلان از قرب منزل بوده است
عارفان چون دم از قدم زنند باد هوا میان دو نیم زنند جان من این قدر سطور که نوشته شد بمطالعه در آرند آنچه
مکنون خاطر است بی تکلف نمی توان نوشت ع دور دور مردم بی دانش است گویند در مذهب شیعه تقیه روا است

تقیه

من میگویم که فقیر را لازم است اللهم صلی علی محمد و آل محمد و سلم قطعه من باغ جهان نقشی دیدیم و بس از غنچش بوا
و هوسی دیدیم و بس از هیچ وجود تا بشبانگاه عدم تا چشم کشودم نفسی دیدیم و بس الله بس باقی هوس
اما خلفاء حضرت مولانا صاحب رضی الله تعالی عنه بسیار اند از انجمله از همه بزرگ و قائم مقام ایشان خواجه احمد
مهاروی رضی الله تعالی عنه که ذکر شان عنقریب می آید دوم مولانا ضیاء الدین جیپوری سوم مولانا جمال الدین
رامپوری چهارم سید احمد پنجم مولوی غلام فرید چشتی ششم میر بدیع الدین هفتم صوفی یار محمد هشتم میر محمد عظیم بن عبد الرحمن
که ایشان را در سلسله نقشبندیه خلافت بود نهم مولانا ظهور الله دهم محب ایمان الله یازدهم مولوی روشن علی دوازدهم
میان عصمت الله سیزدهم مولانا شمس الدین چهاردهم جامی لال صاحب که هر دو پسر مولانا شمس الدین بوده اند اما خلافت و فیض از
مولانا صاحب هم یافته اند پانزدهم مولوی عبد الله شاه شانزدهم مولوی خدا بخش هفدهم شاه فتح الله هیژدهم مولوی
قطب الدین نوزدهم نواب شاه زین الدین خان ملقب نظام الملک بیستم مولوی محمد غوث بیست یکم حاجی احمد
بیست دوم حاجی خدا بخش بیست سوم شاه قمر الدین بیست و چهارم شاه روح الله بیست و پنجم شاه شریف
بیست ششم مولوی عبد الله شاه بیست و هفتم مولانا حسن علی بیست و هشتم محمد جمال بیست و نهم میر حافظ الله

مسمی بتکلم مولوی محمد گل مسمی دوم منیر محمدی بیدار کذا فی مرات ضیائی و مثنوی نواب غازی الدین خان نیز در مثنوی مذکور
سفر نامه من قصصنا و بعض لم نقصص ربنا زدنی قرب و لا تقصص که در سنه یازده صد و نود و یک هجری
تصنیف شده بود چنانچه از آخر بیت آن معلوم میشود سه بکمال نظام ادای کلام سال نظم کتاب گفت تمام
میگویم که از بعض لم نقصص ممکن است آنچه مریدان سلسله مولوی نیاز احمد صاحب بریلوی قدس سره که مرید از پدر خود
شمس الدین نام اند که آنجناب را فیض و خلافت از حضرت مولانا صاحب است درست باشد که هنوز شجره چشتیه با انجوا
و خلفای شان درین سلسله تحریر میکنند لیکن در بعض اسناد مریدان خاندان شان دیده شد که بعد از حصول خلافت
مرید جناب شاه عبید الله بغدادی استوی گردیدند درین امر بعض را کلام پیداست که خلیفه مولانا را حاجت تکمیل
جای دیگر نیست مگر این اعتراض قوی نیست بسیار حضرت خواجه مودود چشتی را که مستفیض بعد از خلافت از حضرت
خواجه احمد جام رضی الله عنه اند و نیز از بعض لم نقصص مولوی مسیح الله صاحب امروهی مودودی پوری از یاران
کاملان حضرت مولانا اند که مرید میکردند والله اعلم بالصواب و از ابیات سندی قاضی علی حیدر سکنه
راوی که درینجاست چنان معلوم شد که از خلفای ایشان بود والله اعلم بالصواب و سوای این خلفا
دیگر باشند الا چنانکه سلسله مولانا صاحب از حضرت خواجه نور محمد مهاروی صاحب رضی الله عنه جاری شده
از دیگران کم رواج یافت چنانچه ذکر خیر آنجناب کرده میشود **ذکر آن قمر افلاک ولایت خورشید**
برج هدایت وارث مالک نبوت شاهنشاه اقلیم غوثیت قطب الاعلام سند الواصلین
فخر العارفین منبع انوار الصمد مظهر اسرار احد حضرت خواجه نور محمد مهاروی رضی الله عنه
بدانکه نام پاک ایشان پهل است و لقب نور محمد که حضرت مولانا فخر الدین مرشد ایشان این لقب عنایت کرده بود و قوم
ایشان کهرل است که شاخی است از قوم پنوار **نام والده** ایشان عاقل بی بی است بنت کمال از قوم جهته
سکنه قصبه بهولره که از مهار شریف بسمت جنوب قریب سی و پنج کروه یا چهل خواهد شد **نام والد** ایشان هندال است
نسب ایشان بنسبت خواجه نور محمد بن هندال بن تاتار بن شیخ محمد بن محمود بن مرد بن عزیز بن داتا بن
دنیا بن کوبها بن چاهر بن سالار شنه بن ادهر بن کول رای بن جگسی بن کهمسی بن سرنگ بن ججهی بن لورا
بن گدن بن تهیه بن سوا بن بده بن پهل بن باده بن کهرل بن کهنیه بن رانا بن تهرا بن دریا بن جیسل
بن تجا بن اهرا بن بهشا بن راسی بن دیون بن یاسین بن سلنکهی بن گسهرو بن اچه کرن بن سمیع بن سندهر بن مونگ
بن راجه جگدی بن راجه ادرمی بن [illegible] بن پنوار در چهل و چهار مرتبت آورا [illegible] پنوار اند که [illegible]

والله اعلم بحقیقة الحال **ولادت** ایشان در شب چهاردهم ماه رمضان شریف در سنه یازده صد و چهل و دو هجری
مولد ایشان قریه چوٹاله است که از مهار شریف سه کروه است سمت مشرق متعلقه بلده بهاولپور آبا و اجداد
ایشان دران قریه می ماندند بعده والد شریف ایشان از انجا خاسته در موضع مهار شریف استقامت ورزیده
سه برادران .... دیگر بودند اول از همه بزرگ ملک سلطان محمد دوم ملک برهان سوم خواجه نور محمد صاحب
عیدن نام بود و حضرت قبله عالم را یک خواهر بود بی بی قایم خاتون نام که از اسلام خان بن بهو کا منکوحه شده

نقلست حضرت صاحبزاده نور بخش صاحب بن حضرت خواجه محمود بن حضرت خواجه نور احمد بن حضرت قبله عالم
خواجه نور محمد صاحب رضی الله عنهم پیش این کاتب الحروف می فرمودند که من از جد خود حضرت خواجه نور احمد صاحب
شنیده ام که می فرمودند روزی حضرت قبله عالم از قصبه مهار شریف در وقت شب سمت پاکپتن برعرس
حضرت گنجشکر رض روانه شدند تا رسیدند در موضع چوٹاله که مولد آنحضرت بود احمد نام قوم کولهیره را که خادم
آنحضرت بود در وقت کلام او را مخاطب میکردند فرمودند که میان احمد یاد این وقت طفلی همراه طفلگان در اینجا دام
برای گرفتن و صید کردن دراجان می انداختیم و اشاره بجایی فرمودند که اینجا می انداختیم قضاء الهی دراجان
در دام دیگر همراهیان من می افتادند و در دام من نمی افتادند احمد مذکور عرض کرد که قبله دام شما جای شهبازان
و همایان باطنی بود دراجان را چه یارا که در دام شما افتد و جای شهبازان و همایان نگیرند

نقلست حضرت قبله عالم خواجه نور محمد رضی الله عنه ولی مادرزاد بودند چنانچه مشهور است که والده شریفه آنحضرت نابالغه بودند
هنوز کتخدایی نشده بود در خانه پدر خود در قصبه بهوڑه بود وقتی شیخ دریا نام از قوم کونکاره که مخفف نیکوکاره
است در قصبه مذکور آمده بود و این بزرگ از کاملان صاحب نسبت و کشف و کرامت وقت خود بود و خلیفه
و سجاده نشین شیخ عبد الله جهانیان بود که لقب او نیکوکاره است و خلفا و اولاد او را هم نیکوکاره گویند
و این عبد الله جهانیان نیکوکاره از خلفاء حضرت مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاری بود و وطن او موضع
شیخ واهن متعلقه کوٹهه قایم رسیس من عمله بهاولپور است و در موضع شیخ واهن مذکور جبه شریف رسول علیه السلام
هم هست الغرض این شیخ دریا از سجاده نشینان آن بزرگ بود و او را در قصبه بهوڑه و نواحی آن مریدان
بودند هر سال بر مریدان خود می آمد وقتی آن بزرگ در بلده بهوڑه در مریدان خود آمده بود و قوم چھپان
که مریدان او بودند از زنان و مردان برای زیارت او میرفتند حضرت عاقل بی بی والده حضرت خواجه
که هنوز مراهقه بود همراه والده خود هم بدام میرفت این بزرگ بدیگر کسان متوجه نمی شد و تیز تیز بار بار

حضرت عاقل بی بی سید بید مردمان ظاهربینان بران بزرگ بدگمانی بردند تا روزی گفتند که حضرت شما پیر و
مرشد مایان هستید و مایان همه مردان و زنان غلام شما ایم اما شما را لازم نیست که دختران کنواریان ما را
بنظر دیگر بینید آن بزرگ گفت ای ظاهربینان دختران شما دختران من هستند من بنظر غیرت سمت این دختر نمی بینم
باعث بار بار دیدن و تیز تیز دیدن چهره این دختر اینست که در شکم این قطب ستاره هستی اد می بینم و حق تعالی مرا معلوم گردانیده است
که از شکم این عاقل بی بی غوث زمانه پیدا خواهد شد که از فیض او همه عالم سیراب خواهد شد **نقلست** که چون شادی
کتخدایی حضرت عاقل بی بی از سیان هندال شده والد ماجد خود در موضع چونالا آورد در آنجا بزرگی کامل که هی
گاهی می آمد او را حافظ شیخ احمد المشهور به بڈے دی واله می گفتند و این بزرگ مرید سلطان محمود لنگاه بود در سلسله قادریه
توسل سیادت خانقاه این هر دو پیر و مرید هم در قصبه دوده است متعلقه کوت کمالیه و این قصبه مذکور بر کنار دریای
راوی است اما حافظ احمد مذکور در ان ایام در بلده حسن کا می باند که قریب مهار شریف است الغرض حافظ احمد مذکور
اکثر آمد رفت در قصبه چونالا و نواحی ان سیادت و مشهور بوده به ساوی چیری واله یعنی سبز دستار واله و او را
در آن ضلع مریدان بودند و وقتیکه در چونالا می آمد در مسجد حافظ محمد مسعود مهار دیره خود میکرد و اکثر زنان و
مردان آنجا برای زیارت وی می آمدند و نذر و نیاز می آوردند و حاجت و مراد خود می یافتند و وقتیکه والده
حضرت نور محمد رح برای زیارت ایشان میرفت سرقد برای تعظیم والده شریفه حضرت قبله عالم استاده می شد
روزی حضرت عاقل بی بی عرض کرد که یا حضرت باعث تعظیم من چیست گفت من تعظیم تو نمی کنم در پیشانی تو
نور غوث زمانه بسان خورشید می تابد تعظیم او می کنم کذالک سمعت من حضرت غلام فرید بن خواجه نور محمد رح
نقل است روزیکه آنحضرت خواجه نور محمد متولد شدند جده ایشان خوابی دید که گویا چراغی در خانه من روشن شده است که روشنای
او از آسمان تا زمین همه جا انتشار یافته است و محیط شده است تمام روی زمین را و خوشبوی تمام خانه ایشان شده است چون بیدار شدند
از دیدن این رویا خوفی و هراسی در دل جده ایشان پیدا شد که مبادا امر ردی باشد و ما را ازان سبب آسیبی شود روزی
همان شیخ احمد دودی واله جده حضرت قبله عالم پیش ایشان رفت و قصه خواب آنروز پیش تشفی تمام کرد و گفت خوف مکن
که در خانه تو چراغی روشن شود که همه عالم از نور او منور شود کذالک سمعت من حضرت غلام فرید بن خواجه نور محمد کاتب الحروف
گوید که بعضی گویند این خواب والده آنحضرت دیده بود و الله اعلم **نقلست** روزی این فقیر کاتب الحروف از زبان حاجی میان
حضرت پیر مرشد خود حضرت خواجه سلیمان رضی الله عنه شنید که می فرمودند روزی شیخ احمد مذکور را گذر بر چاهی افتاد که در آنجا
زنان آب می کشیدند و والده حضرت قبله عالم هم در آنجا حاضر بود چون نظر وی بر والده آنحضرت افتاد و تیز تیز بر روی ایشان

می دید و میگفت بهلی بهلی بهلی بهلی زبان رسید فقیر چه بهلی بهلی می گنی وچه تیز تیز همت این ن می بینی گفت می بینم
که غوث زمانه در کدام خانه جت پیدا خواهد شد **نقلست** صاحبزاده میان عبدالله بن حضرت نور حسین بن حضرت نور الصمد
بن حضرت خواجه نور محمد رضی الله عنه پیش این کاتب الحروف می گفتند که من از جده خود یعنی از زوجه حضرت شهید رحمه الله
شنیده ام که می گفتند من از زبان جده شان یعنی حضرت عاقل بی بی والده خواجه نور محمد رحمه الله شنیده ام که می فرمودند که من روزی
در حالت طفلکی در موضع پهولڑه در دختران هم عمر خود در بازی مشغول بودم درویشی ساده چهره واله یعنی همان شیخ احمد
مذکور آمد و چون من ایستاده می شدم برای تعظیم من ایستاده میشد و چون می نشستم می نشست بهمین چند بار کرد آن دختران
همراهیان من از وی پرسیدند که ای درویش این خاستن از برای کیست گفت برای این دختر و اشاره بسمت عاقل بی بی
کرد برای آنکه لعلی در شکم این دختر است برای تعظیم آن لعل استاده می شوم و مراد از ان لعل حضرت قبله عالم بود
چون دختران از ان درویش این سخن شنیده بودند مدام از والده قبله عالم بطور تشطیبی میگفتند که در شکم تو لعل است
با شکم تو اشکافته ان لعل را بیرون آریم **نقلست** که چون حضرت قبله عالم مهاروی رحمه الله در شب چهاردهم رمضان
شریف در سنه یازده صد چهل و دو هجری تولد شدند از انروز تا تمام ماه رمضان شریف در روز شیر نمی خوردند
برای تعظیم رمضان و در شب میخوردند چون والده شریفه ایشان در روز پستان خود در دهن ایشان میدادند
گریه وزاری میکردند والده و جده حضرت دانستند که باعث بیماری یا دیگر عارضه شیر نمی نوشند ایشانرا
تشویشی شد اتفاقا شیخ احمد مذکور را باز گذر در موضع چوٹالا افتاد جده قبله عالم ایشانرا بخدمت آن بزرگ
برده حال عدم نوشیدن شیر در روز بیان کرد او گفت غم مخورید که این پسر شما غوث زمانه است برای تعظیم
رمضان در روز شیر نمی خورد روزه میدارد وانشاء الله تعالی بعد مرور ایام صیام در روز هم شیر خواهد نوشید
و برای تعظیم آنحضرت برخاست و از زیارت قبله عالم مسرور شد گفت که زهی قسمت و سعادت آن خانه که در وی
اینچنین قطب زمانه پیدا شد که تمام جهان از فیض او خواهد رسید و دین رسول علیه السلام از وی تازگی خواهد شد
ادب این پسر نگاه دارید جده حضرت از شنیدن این نوید خوشدل شد حضرت را در خانه خود آورده

تابان گشت مهر نور محمدی — پر نور شد سپهر ز نور محمدی
فرخ گشت مادر گیتی ز مقدمش — روشن شد چهره ز نور محمد

نقلست صاحبزاده صاحب غلام فرید بن خواجه نور احمد بن خواجه نور محمد رحمه الله می فرمودند که من از والد خود
شنیده ام که میفرمودند چون حضرت قبله عالم بعمر پنج شش سالگی رسیدند والدین ایشان بخدمت اخوی حافظ
محمد مسعود مهار که یکی از صلحای وقت و متقیان زمانه بود برای خواندن قران شریف بردند تا نزد وی آن

تمام خواندند و حفظ هم کردند بعده در موضع بهندیان طالب علمی کردند که از مهار شریف پنج شش کروه است بعده در موضع مبلانه متعلقه پاکپتن از شیخ احمد کهوکر چند کتب خواندند بعده در دیره غازی خان چند کتب خواندند بعده در لاهور رفته طالب علمی کردند و از انجا در دهلی رفته علم تحصیل کردند و نیز در انجا از حضرت مولانا فخر الدین صاحب علم ظاهر و باطن حاصل کردند و بیعت و خلافت یافته باز در مهار شریف بعد از شانزده سال آمده خلق خدا ارشاد و هدایت راه خدا کردند **نقل است** چون حضرت قبله عالم از مهار شریف بسمت لاهور و دهلی رفتند تا مدت مدید حال ایشان بر والدین آنحضرت غائب بود و بنهایت از فراق آنحضرت جمال الدین محزون و مغموم بود تا روزی شیخ داود باز در مهار شریف آمدند والد آنحضرت بخدمت وی برای دعا طلبی آن پسر خود رفتند و نذر و نیاز بردند او دعا کرد و گفت خاطر جمعدار که پسر تو زنده خواهد آمد و در درجه اعلی و رتبه علیا خواهد **نقل است** وقتیکه حضرت قبله عالم نور محمد مسعود در مهار شریف قرآن مجید می خواندند شیخ احمد داود مذکور اتفاقا در مهار شریف آمده نور محمد را دیده فرمود سبحان الله یک زمانه بر من طفلک خواهد آمد که بر این شاهان زمانه سجده خواهند کرد و تمامی اهل خاندان سلسله این توسل پذیر خواهند شد میان محمد مسعود استاد ایشان از شنیدن این سخن در خنده آمد و گفت سبحان الله درین زمان چنین اولیا کامل مانده اند که پسر بنده را حیف که بر سر خود گنج دارد می گوید که بادشاهان بر این سجده خواهند کرد و چه غنیمت که از قدیم الایام آبا و اجدادِ این پسر جهلا و دزد شده آمده اند آن بزرگ گفت که ای محمد مسعود تو از حقیقت این بخبر هستی شرم نمی‌کنی من هم این را خواهد شد یعنی اولاد من هم در سایه همایه وی خواهند آمد آخر همان شد که شیخ غلام محی الدین پسر شیخ احمد مذکور مرید حضرت قبله عالم شد و نیز پسر غلام محی الدین مذکور که امام الدین نام بود مرید از خلفاء ایشان حضرت خواجه سلیمان شد و امیر امرا بهاول خان نواب بهاولپور و دیگر امرا مرید شدند و بر در آنحضرت سجده میکردند **نقل است** چون حضرت قبله عالم از حافظ محمد مسعود حفظ قرآن شریف تمام کرده تعلیم چند کتاب گرفته بسن تمیز رسیدند والد آنحضرت و دیگر برادران خواستند که در کار دنیا ایشان را مشغول سازند و از تحصیل علم باز دارند حضرت قبله عالم از وطن خود هجرت کرده چند روز علم در موضع گهیران و دیره غازی خان وغیره مسافت کرده تا شرح ملا حاصل کردند بعد از ان برفاقت محکم دین سیلانی که او هم از اولیاء زمانه و ولی وقت خود بوده است در لاهور رفته علم خواندند چنانچه ذکر آن از خلاصة الفوائد نوشته خواهد شد **نقل است** وقتیکه حضرت قبله عالم در لاهور طالب علمی میکردند در کوچه های لاهور گدائی کرده می‌خوردند شبی وقتیکه ابر و غبار بود آنحضرت برای گدائی رفته بودند پای مبارک شان بنجاست پر شد بر جای جای حضرت خوانده خلاف

مناجات بجناب حق تعالی کردند که خداوندا الحال بار از گدائی برهان و دور کن از انزوه حق تعالی از غیب اسباب روزی
روزی میسر سانید و باز بگدائی حاجت نیفتاد نقل است که حضرت قبله عالم از لاهور باز در پاکپتن وطن خود آمدند
چنانکه در خلاصة الفوائد نوشته است و در انجا در وطن خود چند روز مانده باز در دهلی رفتند و در مدرسه نواب
غازی الدین خان نزد حافظ برخوردار جی کافیه خواندن شروع کردند درین عرصه حضرت مولانا صاحب تشریف
از [illegible] در دهلی آوردند پس نزد اوشان رفته باراده طالب علمی چند روز گذرانیدند و همین قطبی را از وشان
سبق خواندند بعده چون کرامت و بزرگی مولانا را معلوم کردند هم از وشان بیعت کردند و بعد چند ماه همراه مولانا صاحب
در پاکپتن آمدند چنانچه ذکر آن باز از خلاصة الفوائد نوشته خواهد شد نقل است صاحبزاده صاحب میان غلام فرید
می فرمودند که چون حضرت خواجه نور محمد رضی بعد از شانزده سال در مهار شریف تشریف آوردند وجه آمدن ایشان این بود
که حضرت مولانا فخر الحق والدین مرشد ایشان بر عرس حضرت گنجشکر شیخ فریدالدین قبل از عرس چند ایام پیشتر
در پاکپتن تشریف آوردند ایشان همراه بودند و همه کاروبار لنگر و فرش راست کردن و برداشتن عهده ایشان بود
چون در پاکپتن رسیدند مولانا فرمودند میان نور محمد ایام عرس را عرصه است حالا شما رخصت هشت روز را
در مهار رفته از والده خود ملاقات کرده بیا حسب الارشاد مرشد حضرت قبله عالم روانه بسمت مهار شریف شدند چون در
مهار شریف رسیدند متصل شهر مهار جوئی هست دران ایام آب روان بود چنانچه الان نشان آن جوی باقی است و در ایام
بارش الحال هم آب جاری می شود چون قبله عالم با جامه سراویل و پاجامه و کلاه چهار ترکی بر سر و پیراهن فقیرانه
کملی بر دوش بدین هیئت هند وستانیان از آن جو می گذشتند بعضی زنان قصبه مهار در آن جو جامه های خود می شستند
گویند یکی از آنها عمه آنحضرت بود چون ایشان حضرت قبله عالم را بشکل هند وستانیان دیدند پرسیدند ای شخص
تو از هندوستان می آئی پسری مایان بابل نام بدین شکل و هیئت دران صوب رفته است هیچ از وی خبر داری
حضرت فرمودند آن خود منم چون عمه حضرت این خبر شنید گریخته والده آنحضرت را مبارکی داد و خبر کرد گویند
حضرت قبله عالم اول در مسجد استاد خود میان مسعود رفته با ایشان ملاقات کردند و آن مسجد درین ایام مشهور است
به مسجد نواب غازی الدین خان زیرا که بعد انهدام مسجد مذکور نواب مذکور باز از سر نو آن مسجد را بنا کرده بود
قریب بازاری و حجره حضرت قبله عالم کاتب الحروف گوید که ان مسجد هنوز باقی است اما نقش افتاده است
و بر سقف استاده است الغرض الله حضرت در آن جا آمده بحجره را ملاقات کرد و اول ایشان را نشناخت
بعده بعلامت بینی قبله عالم را شناخت که بر بینی قبله عالم خال بود از ان شناخت و بعضی گویند که قبله عالم

چون در مسجد محمد مسعود رفته ملاقات با ایشان کرد مرجهات و والده ایشان فرستاد که شخصی از دهلی آمده
خبر پسر خود بپرسید و حال ایشان اظهار نکرد و چون والده ایشان بر رخ نقاب کشید در مسجد رسیده و
کرده نشست و از قبله عالم هم از بیخبری نقاب کشید احوال پسر لبیبا پسر خود کرد حافظ محمد مسعود را خنده آمد عاقل
دانستند که خنده بدون ایشان خالی از حکمت نیست چون نقاب از آنحضرت دور کردند شناختند که پسر من است
و حضرت هم در قدم مادر افتادند بعده همراه مادر خانه خود آمدند ـه خرم آن لحظه که مشتاق بیاری برسد
آرزومند نگاری به نگاری برسد نقلست غلام فرید صاحب از والده خود روایت میکردند که چون حضرت قبله عالم
در مهار شریف درینوقت آمدند بعد از نماز فجر تا قریب زوال در مسجد محمد مسعود مذکور مشغول بمراقبه می بودند و هیچ یکی
متوجه نمی شدند بعده در خانه رفته نان میخوردند باز در مسجد آمده مشغول می نشستند روزی حافظ شرف الدین مهاری که از اقربا
حافظ محمد مسعود بود حضرت قبله عالم را پرسید که ای میان بابل در هندوستان چند مدت ماندی چیزی هم خوانده
فرمودند هیچ نخواندم هندوستانی صاحبزاده از پیرزادگان کهنیج در دهلی آمده بود در خدمت او می ماندم و دیگچه های او
می لیسیدم حافظ شرف الدین بن خواجه که برادرزاده حقیقی حافظ محمد مسعود بود گفت تو چرا عمر خود را تا این مدت
ضایع نمودی ببین که مولوی احمد یار ساکنه قصبه جهنگ و مولوی محمد صالح و مولوی اسد الله و دیگر چند کسان
در دهلی رفته علم تحصیل کرده آمده اند و تو در دیگچه لیسیدن مشغول ماندی الغرض بعد از هشت روز حضرت قبله عالم
از والده خود رخصت طلبید والده فرمود ای پسر بعد از شانزده سال آمدی و همچنین جلدی رخصت میطلبی عرض کرد
اگر مرا باز خواهید که زود بیایم رخصت دهید آخر ایشان را رخصت داد تا باز بخدمت مولانا صاحب در پاکپتن رسیدند
نقلست چون قبله عالم از مهار شریف بر عرس حضرت گنجشکر درینوقت مذکور روانه شدند حافظ شرف الدین
مردان مهار شریف هم بر عرس همراه ایشان روانه پاکپتن شدند قبله عالم همراه ایشان پیاده میرفتند و حافظ شرف الدین
بر اسپ خود سوار بود چون در پاکپتن رسیدند بر چاه علاء الدین متصل دریا برای وضو کردن هر کسی قیام کرد و قبله عالم
هم وضو کردند همراه ایشان مولانا صاحب چون قبله عالم را دیدند گریخته در قدم ایشان افتادند و می گفتند میان صاحب
میان صاحب آمد همچنین هر کسی آمده قدمبوسی قبله عالم میکرد و میان حافظ شرف الدین چون این حال دید تعجب ماند
گفت که بابل پسر سندال مردمان هندوستان ادب میکنند میان صاحب میان صاحب می گویند
که میان صاحب میگویند الغرض قبله عالم اول زیارت حضرت گنجشکر کرده بعده بخدمت مولانا رفته
مولانا برای تعظیم قبله عالم برخاستند و احوال والده و خانه ایشان پرسیدند بعده حضرت مولانا

حالا شما را خدمت مطبخ است الحال شما را بدیگر خدمت مامور می سازم دیده خود در مدیح تمامی کنید و در آنجا خدمت
مشغول باشید ایشان در مدیح مذکور دیده کردند از آنروز باز هر که برای مرید شدن بخدمت مولانا و برای قضای حاجات
دینی و دنیوی می آمد سفیر بودند که از میانصاحب نور محمد بگو و مرید شو بخدمت حضرت قبله عالم او را می فرستادند
چنانچه بسیار کسان درین سال در پاکپتن از قبله عالم مرید شدند و چون حافظ شرف الدین عظمت و کرامت مولانا شنید
او را هم اعتقاد آمد تا روزی بخدمت حضرت خواجه نور محمد آمده التماس کرد که مرا هم از بهر شما مرید کنانید ایشان
او را همراه خود گرفته بخدمت مولانا بردند و عرض بیعت ایشان کردند و بروایتی غلام مرتضی بهربکنه مهار را
که عالم بود و او هم مرید مولانا بود گفت تا او شرف الدین را بخدمت مولانا صاحب برای بیعت برد و مولانا بخدمت
قبله عالم ایشان را برای بیعت فرستاد و فرمودند ای میان شرف الدین از میانصاحب مرید شو و بیعت کن که بیعت
این بیعت من است پیر تو همین است حافظ شرف الدین صاحب الا مر حضرت مولانا صاحب مرید حضرت قبله عالم شد چون
عرس حضرت گنجشکر تمام شد و بتاریخ هفتم محرم خلق از پاکپتن هر سو رفتن گرفت حضرت مولانا صاحب قبله عالم را
فرمودند ای نور محمد یاران درینجا در پاکپتن دو ماه خواهیم ماند شما را هم رخصت است باید که باز از والده خود بخوبی
ملاقات کرده بعد دو ماه درینجا نزد ما بیائید قبله عالم رخصت شده باز روانه سمت مهار شریف شدند و در وقت
قبله عالم را حافظ شرف الدین بر اسپ سوار کرده آورد و خود پیاده پیش اسپ دوان دوان می آمد و در
مهار شریف دو ماه بیاد حق مشغول ماندند و ساکنان آنجا را تلقین می نمودند چون بعد از دو ماه باز رخصت
از والده شریف گرفته سمت پاکپتن روانه شدند آنوقت برادران خود ملک سلطان و برهان را و عم خود [illegible] را
و نیز محمد مسعود استاد خود را همراه گرفته بخدمت مولانا برای بیعت کنانیدن رفتند چون در پاکپتن بخدمت
مولانا رسیدند مولانا بتعظیم ایشان برخاستند و ملاقی و خاطر هر یک همراهیان خواجه نور محمد کردند
و نام و نشان هر یک می پرسیدند قبله عالم عرض کرد حضرت این برادران من و عم من و استاد من برای بیعت
حضور آمده اند حضرت مولانا از هر یک از ایشان برخاسته معانقه کردند و همه را از بیعت مشرف ساختند و میان احمد یار
را که یکی از خلفا و خدمتگاران مولانا بود فرمودند که خدمت این همه صاحبان همراه میانصاحب بخوبی کنند و هر
حاجت که ایشان را باشد روان کنند گویند بعد دو سه روز ایشان را بیعت کردند و بعد از سه چهار روز مولانا
روانه سمت دهلی شدند و قبله عالم همراه ایشان رفتند و باقی برادران و عم و استاد قبله عالم در مهار شریف
واپس آمدند از آن باز حضرت خواجه نور محمد شش ماه در دهلی بخدمت پیر خود و شش ماه در مهار شریف

می ماندند و با مر حضرت مولانا صاحب شادی کتخدائی خود کردند و مولانا فرموده بودند که نور محمد ترا پسران خواهند شد
اول پسر تو از ان ما ست چون شادی کردند اول پسر ایشان حضرت نور الصمد شهید صاحب بودند که حضرت قبله عالم
ایشان را همراه خود در دهلی برده از مولانا صاحب بیعت کنانیدند نقل است که حضرت خواجه نور محمد صاحب را سه
پسران بودند بزرگ از همه اول نور الصمد صاحب که شهید شدند ایشان مرید حضرت مولانا صاحب بودند
دویم نور احمد صاحب ایشان از پدر خود مرید بودند سیوم نور حسن صاحب این صاحب مرید از قاضی عاقل محمد صاحب
بودند کاتب الحروف هم زیارت این هر دو بزرگان کرده بود و این هر سه پسران مرحوم را اولاد کثیر است
که در قصبه مهار شریف و گهیران شریف می مانند و حضرت قبله عالم را دو دختران بودند بزرگ زینب بی بی
که از غلام محمد سکنه لالی هرکا منکوحه شد دویم صاحب بی بی که از شیر شاه سعید سکنه شهر منکوحه شد نقل است
چون مولانا صاحب در پاکپتن آمدند کار لنگر ایشان بتحویل حضرت خواجه نور محمد صاحب بود وقتی خرچ تمام شد قبله عالم
بخدمت مولانا عرض کردند که حضرت خرچ تمام شده است مولانا فرمود چیزی موجود است که آنرا فروخته
کار لنگر روان کرده آید عرض کرد بجز تیغ حضور چیزی دیگر نیست فرمود خیر این تیغ مرا فردا فروخته کار لنگر
روان کنند و درویشان را نان دهند اتفاقاً در همان شب دزدی همان تیغ مولانا را دزدید چون روز شد
تیغ نیافت قبله عالم عرض کرد که یا مولانا تیغ حضور دزدیده شده است فرمود الحمد لله توکل ما را در فروختن تیغ
نقصان بود خوب شد که دزدیده شد گویند دزد آن تیغ مذکور را دزدیده به هاشم خان پسر نواب
قصبه ملکا متعلقه پاکپتن بود و صاحب فوج و حشمت و سردار با تعظیم و امیر کبیر بود فروخته داد از روزی که هاشم خان
آن تیغ را خریده بود بیمار شد و یکروز او را آرام نمی شد روزی شخصی از آشنایان نواب که نزد ایشان
نواب قصه خریدن تیغ از دزد و حائل شدن بیماری از انروز پیش وی گفت چون قصه دزدیده شدن
تیغ مولانا صاحب مشهور شده بود آن کس هم شنیده بود نواب را گفت که این تیغ بزرگی کامل است و شنیده
که در پاکپتن آمده است از اینجا دزدیده شده هاشم خان گفت این تیغ را نزد او ببر و برای شفای من دعا
درخواست کن آن شخص گفت خیر تیغ چرا میدهی من نزد وی رفته برای تیغ را بخشش خواهم کنانید و دعا
شفا هم درخواست از وی خواهم کرد آن شخص بخدمت مولانا آمده حال تیغ خریدن هاشم خان و بیمار شدن
از انروز عرض کرد و گفت حالا آن تیغ او را بخشش کنید فرمود خرچ او دادن آن تیغ خوب نیست او را گوی
و اگر بهتری خود خواهی آن تیغ را نذر صاحب سجاده حضرت گنج شکر کرده بده و گفته فرموده مولانا صاحب را

پیش او گفت هاشم خان آن تیغ را بخدمت صاحب سجاده حضرت گنجشکر فرستاد و از آن روز از بیماری شفا یافت صاحبزاده
میان غلام فرید صاحب می فرمودند که آن تیغ تا هنوز نزد دیوان سجاده نشین گنجشکر موجود است کاتب الحروف
گوید حضرت صاحبزاده خواجه محمود بن حضرت خواجه نور احمد بن حضرت خواجه نور محمد رضی الله عنهم می فرمودند که روزی
من در سنگهر شریف بوقت چاشت بخدمت حضرت غوث زمان خواجه سلیمان رضی الله عنه در همین مشغول از حضرت
دیدم که ایشان رحمهم الله در مراقبه مشغول نشسته بودند اما بشاشت و خوشی تمام بر جبین اطهر حضرت یافتم
عرض کردم یا حضرت امروز خوشی تمام بر چهره مبارک شما می یابم فرمود آری صاحبزاده صاحب امروز مولانا صاحب
حضرت خواجه فخر الدین دادا پیر خود را اینوقت دو بار در عالم مثال دیدم مرا فرمودند که ای محمد سلیمان اکنون
که علم فولادی تو که من بوقت انتقال ترا داده بودم در گرهی اختیار خان فرو دیده بود بیخ و بنیاد او بر کنده
شد و اکنون که در پاکپتن تیغ مرا فرو دیده بود مدام در نسل وی تیغ زنی روان است که هر سال از نسل او
یکی و کس کشته میشوند **نقل است** میان غلام فرید صاحب می فرمودند که وقتیکه حضرت قبله عالم خواجه نور محمد رحمه
در مهار شریف قیام اختیار کردند هر جمعه از مهار شریف در پاکپتن برای طواف مزار حضرت گنجشکر قدس سره خود کرده
تا انکه در سال همین ورد بود که یک جمعه قضا نمی شد و مهار شریف از پاکپتن چهل کروه است در یک روز بسر می بردند
بعده حکم حضرت گنجشکر شد که حالا این چنین تکلیف مکن زیارت نبیره من تاج سرور هر جمعه کرده باشی از آن روز بعد هر جمعه
قبله عالم برای زیارت تاج الدین قدس سره از مهار شریف در بستی خنیفان که از مهار شریف سه کروه بسمت جنوب است
و خانقاه قبله عالم هم در انجاست می رفتند و از چند مسافت پا برهنه می شدند و می فرمودند که درین قبرستان بسیار
صلحا خفته اند کاتب الحروف گوید که این شیخ تاج الدین سرور پسر دیوان بدر الدین سلیمان بن حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر
است و در قریه مذکور اولاد ایشان کثیر می باشند و آن قریه مشهور است بنام تاج سرور رحمهم و نیز آن قریه را بستی
خنیفان گویند بنا بر انکه اولاد تاج الدین چشتی در انجا بسیار می باشند و از همکاشیر بسمت شمال در راه پاکپتن آباد کرده است
نقل است قبله عالم می فرمودند شیخ تاج الدین سرور کامل مکمل اند اما صاحب ارشاد نیستند **نقل است** میان محمد بخش چشتی
که از نبیرگان تاج سرور بود و از مریدان نجابت حضرت قبله عالم بود می گفت که وقتی حضرت قبله عالم برای زیارت تاج الدین
سرور رفته بودند و بر اهل قبور انجا فاتحه استاده میخواندند من هم در انجا استاده بودم در دل من خیال آمد که
درینجا جای قبرستان پر از اهل قبور شده است و مزار پدر و جد قبله عالم که ... محمود بودند درین قبرستان
اما حالا جای قبر ایشان باقی نیست اگر قبله عالم فوت خواهند شد قبر ایشان کجا خواهد شد بمجرد آمدن این خطره

از دل من قبله عالم روی مبارک خود سوی من کردند و فرمودند میان محمد بخش انشاء الله تعالی از من [illegible]
کذالک سمعت من غلام فرید بن خواجه نور محمد ره نقل وقتی حضرت قبله عالم بعرس حضرت گنجشکر سمت پاکپتن شریف
بودند و همراه ایشان هجوم سواران و پیادها بسیار بود در شب در یک موضع نزول فرمودند که ما بین [illegible] و پاکپتن
روز دیگر از انجا روانه شدند و دیگر روز میان محکم دین سیلانی که از ابدال [illegible] وقت بودند همراه آن قریه در مسجد
فرود آمدند ایشان تنها بودند رفیق را همراه خود نمیداشتند مجردانه پیاده سفر میکردند و ایشان هم از قوم
کهرال اند و سلسله ایشان اویسیه است و میان قبله عالم و ایشان محبت کمال بود و ایشان هم به پاکپتن شریف رفتند
شخصی برای ایشان نان آورد گویند مرید ایشان بود و نزد ایشان نشسته کلام کردن شروع کرد و گفت
سبحان الله درویش این حضرت اند یعنی محکم دین سیلانی که بکسی تعلق ندارند و کسی از آمدن ایشان اطلاع هیچ نمیشود
دیگر حافظ بابل پاکپتن رفت شب اینجا بود و همراه او سواران و پیادها بسیار بودند مریدان اینجا از آمدن وی [illegible]
این چه درویشی است او دنیادار است حضرت محکم دین سیلانی بمجرد شنیدن این کلام نان از دست وی برخاسته روانه شدند
و فرمودند لاحول ولا قوة جائیکه شکوه ولی گردد آن جا بی آتش بسوزد و آن قریه خراب می شود همان وقت [illegible]
را آتش گرفت کذالک سمعت من نبی بخش صاحب ولد خواجه نور محمد [illegible] اما میان مولوی غلام رسول [illegible]
می گفتند که این معامله در یک قریه قریب بهاولپور شده بود و آن [illegible] وقتیکه قبله عالم سمت
کوٹ مٹھن میرفتند براه آن قریه میرفتند والله اعلم بالصواب نقل است میان نبی بخش صاحب ولد [illegible] حضرت
قبله عالم میفرمودند که من از زبان مولوی خدابخش صاحب بن قاضی احمد علی بن قاضی صاحب قبله محمد عاقل صاحب ساکنه کوٹ
مٹھن خلیفه اعظم حضرت خواجه نور محمد مهاروی ره شنیده ام که می فرمودند که قاضی [illegible] در قصبه اچل که قریب کوٹ مٹھن است
او مرید از حضرت قبله عالم بود وقتی حضرت قبله عالم آن صوب رفته بودند قاضی مذکور عرض کرد که حضرت از جناب
شما وعده میخواهم اگر قبول افتد فرمودند قبول است بگو گفت وقتیکه من فوت شوم نماز جنازه من حضرت بخوانند
فرمودند وعده است انشاء الله تعالی جنازه تو من خواهم خواند قضا را انتقال حضرت قبله عالم پیشتر از قاضی شد
چون قاضی مذکور خبر انتقال قبله عالم شنید بسیار گریه و زاری کرد و گفت افسوس صد افسوس حضرت قبله عالم
از من وعده کرده بودند که جنازه تو خواهم خواند حالا قبل از من فوت شده اند واگرچه ایشان از حق تعالی حیات جاودانی
بخشیده است و قدرت رسیده اند که ارواح ایشان بر جنازه من آمده حاضر شوند و نماز جنازه من بخوانند اما فرموده
بودند که پیش امام من خواهم شد این چگونه میسر آید و مردمان چه خواهند دانست که حضرت نماز جنازه من خوانده اند

الغرض بعد از مدتی آن قاضی فوت شد چون جنازه اش تیار کرده در صحرا بردند و نماز جنازه تیار بود چه
که یک سوار اسپ دوانیده می آید و چار پنج مردمان همراه او پیاده دوان می آیند چون قریب رسیدند
هر یکی از حاضرین شناختند که قبله عالم اند چون جمله مریدان قبله عالم بودند قدمبوسی حاصل کردند و در آن وقت
بالکل از صفحه ضمیر ایشان همین محو شد که قبله عالم فوت شده اند بلکه دانستند که زنده اند و برای جنازه خواندن
این قاضی آمده اند چون نماز جنازه قاضی خواندند از نظر مردمان غائب شدند آنگاه دانستند که حضرت
از چند مدت فوت شده اند اما اینجا برای ایفای وعده خود که از قاضی کرده بودند آمده بودند قاضی خدابخش صاحب
می فرمودند که من این نقل از شخصی که حاضرین نماز جنازه قاضی بود و او حضرت قبله عالم را بچشم خود بران
جنازه دیده بود شنیده ام و او هم مرید حضرت قبله عالم بود **نقل** است میان نور بخش صاحب می فرمودند که
وقتیکه قبله عالم سمت اچه و کوٹ مٹھن میرفتند اکثر اتفاق آنحضرت در قریه گهلوان می افتاد و یک شخص
دران قریه می ماند مولوی محمد گهلو که از مریدان حضرت مولانا نور محمد نارووالہ بود چنانچه او یک
ملفوظ خیر الاذکار نام در ذکر قبله عالم و پیر خود هم جمع کرده است دران قریه می ماند و اکثر بخدمت قبله عالم
حاضر می بود و با دستش بران حضرت می کشید تا وقتی دیگر باز حضرت قبله را اتفاق نزول آن قریه افتاد
و میان مولوی محمد گهلو دران ایام بر زنی جمیله عاشق شده بود که بی دیدن آن او را یک لحظه قرار نمی ماند چون قبله عالم
در اینجا رسیدند مولوی محمد مذکور را در رسیدن بخدمت قبله عالم باعث ولوله عشق آن حسینه درنگ افتاد
که در مشاهده او مستغرق بود قبله عالم او را یاد فرمودند تا آمد فرمودند که چنین تاخیر در آمدن از باعث چیست
از زبانش کلام بر نیامد قبله عالم از نور باطن خود دیده دانستند که حال چیست فرمودند میان محمد آفتابه را
پر از آب کن تا در صحرا رویم وی آفتابه را پر کرده بدست خود گرفت و قبله عالم بجز او دیگر کس همراه خود آمدن
ندادند چون در صحرا رفتند و از قضای حاجت فارغ شدند فرمودند میان مولوی محمد در بستی شما کسی زنی
جمیله است مارا شوق شده است که روی کسی جمیله ببینم چون او در این آفت مبتلا بود عین مقصود خود فهمیده حضرت را
بخانه محبوبه خود آورده و او ایشان را گفت بیایید برای شما غوث زمانه را در خانه شما آورده ام زیارت کنید دعا
خواهید ایشان سعادت مند خود دانسته فرش در خانه خود برای قبله عالم گسترانیدند تا در خانه ایشان قبله عالم
نشستند آن محبوبه هم حاضر شد آنها هم طلبید بخدمت حضرت آوردند تا قدمبوسی حاصل کرد آخر قبله عالم همه را
فرمودند تا بیرون نشستند و آن جمیله نزد حضرت تنها نشسته ماند حضرت با وی هیچ کلمه و کلام تا دیر مشغول بودند

که این حق مولوی صاحب است ایشان را باید من انچه نقد و جنس را برداشتم آخر چون قبله عالم از انجا برخاسته تشریف
بوقت روانگی او را فرمودند که اگر باز ترا حاجت در کدام امر افتد از مولوی ضیا صاحب تحقیق باید کرد و بعده قبله عالم در چهار
اند و بعد از دو سه سال فوت شدند و مرا بعد از مدت پنج شش سال باز گذر دران قریه که آن زن جمیله می
افتاد بخانه او رفتم زنی دیدم که بهیئت نشسته دران خانه او را پرسیدم که آن فلان زن کجاست او گفت آن حج منم
در حیرت افتادم که ان حسن جمال و ان ملاحت خوبصورتی کمال این زن کجا رفت چون با او بکلمه و کلام مشغول شدم حیا
حیان بکلام عرفانی توحید پیش من بیان کرد که در تعجب ماندم و در دل خود دانستم که انچه که درین زن معنی حقیقت
یافته میشود در من از ان حصه یافته نمی شود مگر ظاهر انگفته او هان هان میکردم و بدل می گفتم که سبحان الله
صحبت اصلی منکوحه خاص حضرت قبله عالم اگرچه این زن را اندکی بود چه درین زن اثر کرده است و ما یان
اگرچه بسیار صحبت حضرت قبله عالم ظاهری کرده ایم در ما همچنین یافته نمی شود و ان زن ایک عقده مانده بود
او پیش من بیان کرد و حل ان خواست چون مرا طاقت ان نبود که حل کنم گفتم همراه من بخدمت حضرت قاضی
قبله عاقل محمد صاحب بیا ایشان حل این عقده خواهند کرد و آن زن همراه من بخدمت قاضی صاحب در بلده
مثهون رفت در انوقت که ما در انجا رسیدیم قاضی صاحب از مکان خود برخاسته بخانه خود تشریف می بردند
من قدم بوسی کرده عرض کردم که این زن پیرزن شاگرد شماست این را یک عقده مانده است برای حل آن بخدمت
شما آمده است او را اندرون خانه بردند و در میان راه استاده شد او مقصود او را پرسیدند و حل ان عقده
فرمودند بعده چون از دولت خانه تشریف بیرون آوردند چشم گریان و اشک باران پیش آمده فرمودند
که الله تعالی ذات بابرکات حضرت قبله عالم را چه فیاض و کامل مکمل کرده بود که هر یک غلام خود را از ذکور
و اناث و عام و خاص را احتیاج بدیگری نداشتند این زن که بسبب کم علمی دران عقده مانده بود
همان بود که او در فهم خود دانسته بود نقلست صاحبزاده نصیر بخش بن نور حسن صاحب حضرت قبله عالم
می فرمودند که مولوی ضیاء الدین صاحب مهاشرف را که استاد حضرت شهید صاحب نور الصمد صاحب بزرگ
حضرت قبله عالم و مرید حضرت مولانا صاحب پهلوی بودند چندان اعتقاد به بزرگی و ولایت حضرت قبله
نبود فقط یکی از پیر بهایان خود می دانستند وقتی او شان را اراده حج شد حضرت قبله عالم او شان را فرمودند
که مولوی ضیا صاحب مانند شما در پنجاب خوب است که چندین کسان را افاضه علم می شود او شان گفته آنحضرت قبول نکردند و
رخصت شده روانه شدند بوقت روانگی حضرت قبله عالم او شان را فرمودند که چه مولوی ضیا صاحب شما برای حج

اگر کسی جای شما را مشکل افتد این فقیر را یاد باید نمود ان شاء الله تعالی بنده را حاضر خواهند یافت چون
مولوی صاحب بر جهاز سوار شدند چون در میان دریای عمیق رسیدند جهاز غرق شدن گرفت همه خلق
جهاز ناله و فغان آغاز کردند مولوی صاحب آن سخن حضرت قبله عالم را یاد کرده استمداد خواستند که یا
حضرت خواجه نور محمد وقت مدد دست همان وقت مولوی صاحب مذکور را غنودگی آمد در خواب رفتند چه می بینند
که قبله عالم دران جهاز موجود اند و می فرمایند که ای مولوی صاحب غم مکنید این همه خلق را بطفیل شما از غرق آب نجات است
و من همراه شما ام چون ایشان از خواب بیدار شدند نشستگان جهاز را گفتند که یاران هیچ غم مخورید خیر است
ان شاء الله تعالی از غرق شدن مایان را امان است هر کسی رجوع با ایشان کردند و دانستند که درین وقت سخت
بلا که هر کس از خوف غرق جهاز در گریه و ناله بودند این از خواب آمدن خالی از حکمت نیست معتقد تمام گشتند
و نذر و نیاز بخدمت ایشان گذاردند آخر الله تعالی جهاز را بخیر و عافیت تمام آنطرف کناره دیگر برد و هر کس
صحیح و سلامت در مکه معظمه رسیدند و بروز [illegible] بر عرفات رفتند قاضی خطبه حج میخواند و مولوی صاحب مذکور
در صف استاده بودند چه می بینند که بتفاوت سه مردم حضرت قبله عالم هم موجود دران صف استاده اند چون
وقت خطبه بود مولوی صاحب بدل کردند که حضرت قبله عالم هم برای حج رسیده اند ان شاء الله تعالی بعد فراغ
خطبه قدمبوسی ایشان خواهم کرد چون خطبه تمام شد حضرت قبله عالم غائب شدند مولوی صاحب از مردمان که برابر ایشان
در صف استاده بودند پرسیدند که آن بزرگ که برابر شما استاده بود کجا رفت گفتند والله اعلم این [illegible]
پنجابی است و ما هم این را در خانه کعبه می بینیم که یکایک پیدا می شود و بعده غایب میشود و همچنین هر سال
بر موسم حج بر جبل عرفات حاضر میشود و غائب میشود مولوی صاحب را شوق قدمبوسی آنحضرت غالب آمد و
از زیارت حرمین شریفین چون متوجه سمت مهار شریف شدند و قریب بلده مذکور رسیدند قبله عالم باستقبال
ایشان تا نهر [illegible] که گرد مهار شریف است رفتند چون ایشان را مولوی صاحب دیدند دویده بر قدم قبله عالم
افتادند آنحضرت فرمودند که مولوی صاحب این سر شما در حرمین شریفین سیاحت دریا می [illegible]
گفتند من آن هر دو جای متبرکه را محض برای قدمبوسی حضور گذاشته آمده ام پس حضرت قبله عالم ایشان را
تربیت داده کرده و بدرجه تکمیل و خلافت رسانیدند میان غلام فرید صاحب مغفور که ایشان هم از خلفای حضرت
قبله عالم اند نقل است حضرت قبله عالم را دستور بود که چون سفر ملک ملتان پیش آمدی که مراد از بهاول پور
[illegible] و کوٹ [illegible] است می فرمودند اول بر بلده [illegible] تشریف می فرمودند بعده در بلده [illegible] رسیده [illegible]

ملک مذکور رفته‌اند چون در بلده تشریف بردند رسیدند خبر بیماری قاضی صاحب عاقل محمد صاحب شنیدند در نارووال
رفتند عزم کوت مٹھن کردند نارووال صاحب باستقبال آنحضرت از نارووال در شهر رسیده بودند ایشان
عرض کردند که قبله دستور حضور است که از شهر پور بخانه فقیر تشریف می‌آرند بعده در کوت تشریف برند الحال
هم دعوت غلام خود در سمت کوت تشریف ببرند بخوشی طبعی و بلا تکلفی فرمودند که میان صاحب دعوت سه
قسم میشود اول عام دوم پخته سیوم نقد ازین هر سه قسم هرچه میسر شود همین جا بدهید ما را رفتن کوت مٹھن
ضرور است الغرض ازانجا در کوت مٹھن رسیدند قاضی صاحب باستماع قدوم میمنت لزوم قبله عالم بر دوش دو کس
دست نهاده برای قدمبوسی حضرت آمدند نارووال صاحب پرسیده‌اند که قاضی صاحب حالا مزاج شریف چگونه است ایشان
بیشتر جواب داده بودند که حضرت قبله عالم فرمودند لقاء الخلیل شفاء العلیل قاضی صاحب از استماع این کلام [?]
حالت وجد شدند و در عین حالت آن بیماری ایشان دفع شدند که تمت من صاحبزاده نصیر بخش نقل است روزی شخصی
از حضرت مولانا صاحب دهلوی سوال کرد که یا حضرت میگویند که سید حسین رسول‌نما از هر کس باشد روپیه نذر گرفته
در مجلس رسول علیه السلام داخل میکند و ندا این قصه راست است یا نی فرمودند راست است اما راه حق تعالی یک مرید
چنان داده است که او خدا نماست و مفت می گرفتن نذرانه خدا را می نماید و ازان مرید مراد حضرت قبله عالم بود
نقل است مولوی الله بخش صاحب بالکتی پیش این فقیر می گفتند که من از زبان میان صاحب بخش صاحب که از مشایخ
وقت از خاندان چشتیه صابریه بود شنیده ام که سفر میشوند وقتیکه ایام وصال حضرت مولانا صاحب قریب رسیده
من و دیگر همه مشایخ دهلی جمع شده بخدمت حضرت مولانا صاحب رفتیم باین اراده که از مولانا صاحب پرسیده شود که بعد
از شما کدام خلیفه را بر مسند ارشاد شما نشانده شود پس من عم من میان خواجه بخش صاحب پرسیدیم که یا حضرت بعد انتقال
شما از کدام خلفاء خود هر کرا امر فرمائید تا بر سجاده ارشاد شما نشانده شود فرمودند آنچه که بجای خود خلیفه و قائم مقام خود
مقرر کردنی بود اول کرده‌ام و فراغت یافته‌ام و آن میان صاحب نور محمد مهاروی اند حالا هرکه را برسم ظاهری خواهید
بعد از من بنشانید اختیار شماست کاتب الحروف گوید که پس بعد از انتقال حضرت مولانا صاحب احمد بر مسند
ارشاد نشسته بودند که درین عرصه حضرت مولانا قطب الدین پسر حضرت مولانا صاحب از اورنگ آباد تشریف آوردند
و بر مسند ارشاد پدر خود نشستند و بعد ایشان پسر ایشان میان غلام نصیر الدین صاحب عرف کالی صاحب نشستند
و بعد ایشان پسر بزرگ ایشان میان غلام نظام الدین صاحب نشسته‌اند و تا الحال که سنه یک هزار و دو صد و سی و
هشت هجری است موجود اند حق تعالی در عمر ایشان برکت کناد و از فیض حضرت مولانا صاحب ...

اما در مدرسه حضرت مولانا صاحب از خلفاء ایشان بعد از سید احمد صاحب غلام فرید چشتی و بعد ایشان حاجی لعل صاحب که اینهمه از خلفای حضرت مولانا صاحب بودند خلق خدا را فیض میرسانید و در لعل قلعه میر مهدی صاحب بودند که فیض خاندان مولانا صاحب را منتشر کرده بودند **نقلست** و قتیکه مولانا قطب الدین صاحب اورنگابادی تشریف بدهلی آوردند بطریق خلافت در انجا بر سجاده مولانا صاحب نشسته بودند و بیعت و فیض طالبان خدا را ارزانی می فرمودند پس بعد از چند روز بخدمت حضرت قبله عالم در مهار شریف آمده چند مدت ماندند و ریاضت و مجاهده بحسب تربیت حضرت قبله عالم بسیار کردند و بمقصود اصلی رسیده خلافت و نعمت از قبله عالم یافته باز در دهلی تشریف آوردند این وقت اکبر شاه بادشاه دهلی و دیگر اکثر خلق دهلی بایشان بیعت کردند و شهره آفاق شدند گویند حضرت قبله عالم بایشان بسیار توجه و کرم فرموده بودند **نقلست** نواب غازی الدین خان که مرید حضرت مولانا صاحب بود و صحبت و تربیت حضرت قبله عالم بسیار یافته بود و خلافت هم قبله عالم باو بخشیده بود و یک مثنوی تصنیف کرده است دران ذکر فضائل حضرت قبله عالم نوشته است **مثنوی**

ذکر نور محمد ان همه نور — گر نویسم جهان شود پر شور
حق که این عالم است آیاتش — اما اطلاق نور بر ذاتش

هست نور محمدی زان نور — زان ندیل آن تمودش بوده ظهور
پیکر او تمام پیکر جان — هست معنیش گوهر جان

شد زمانیکه جانش آگاه حال — طائر شوق دل کشادش بال
گشت پروانه سوی شمع روان — وجد عاشق کنان بال فشان

سوی محمد چو برق جست بچند — هجر در راه وصل راند سمند
چنگ در وعدهٔ زد دل مشتاق — وقت معهود کرد قطع فراق

دست نسبت عیان کشید اورا — جذبهٔ دل سوی جان کشید اورا
آمد او را نداز وی الست — که رسیده است بادهٔ شوق مست

بانگ زد نا دلش یکبار — که برون آی آمدت دلدار
ملک آورد در کف مالک — حق محمد اله علی ذالک

یافت از بیعتش تجلی نور — سر بکنون گرفت رنگ ظهور
سلسله بود مستعد فیضان — چشم بر راه سلسله جنبان

شمع کان بزم سوزی اماست — شعله زآتش نفس میخواست
داشت کشتی که سوختن میباید — یک اشاره ز برق می طلبید

دل او دست دل کشی می جست — خم او وصل آتشی می جست
گوهر او ز کان استعداد — جوهرش از جهان استرشاد

خواجه را بود و عنایت شد — مصرف لطف بی نهایت شد
او روان شد ز فیض پیر نگاه — و دلی آمد برای او زد کهن

آن بمغرب همای موج سداد — شاره عنقای مغرب صیاد
آن تنفش از پیچ دلش زد کهن — همه جا انچه آشکار از تن

ان دل او به بند فخر جهان — در ازل در کمند فخر جهان
لب بسم اللهش جراحت سال — دل تیغ جنونیش بسمل

خواجه را شد مرید با اخلاص — مورد التفات خاص الخاص
گشت از خواجه کامیابی او — دیلی آمد بهر کامیابی او

چه قدر کمالیت داشته باشند حضرت قبله عالم فرمودند که هر بار آمدن حرکت درین نقاوه شریف نمی دار الابرار
خود خواهی رسید و من بملاحظه این خانقاه شریف کرده ام و الا متوجه جهان کردمی که خلق تو باید چون قبله عالم
در دهلی بخدمت مولانا صاحب رسیدند بحضرت تبسم کرده فرمودند که میان صاحب این هنود که برای زیارت ما می آید
شما چرا آمدن نداد بعده فرمودند که آن هنود در فن خود کامل بود اما بسبب آن بی ادبی حال او سلب شد
کاتب الحروف گوید که من از زبان میان امام بخش صاحب بن حضرت علام فرید پسر قبله عالم و نیز از
زبان اکثر مردمان این نقل را باین وجه شنیده ام که چون قبله عالم از دهلی رخصت شده بسمت وطن
خود می آمدند مولانا صاحب ایشان فرموده بودند که عرس خواجه بزرگ قریب است براه اجمیر
باید رفت پس ایشان در ایام عرس خواجه بزرگ در اجمیر رسیدند و چون آن هنود بتصرف خود در مجلس
سماع کرده قبله عالم در مجلس آمده نشستند هزار سر که نهاده بودند خود بخود از دوشان آواز ایشان
شروع شد و قوالان هم بغزل سرائیدن مشغول شدند و بسیار ذوق و حالت در مجلس شد این
هنود از مشاهده این حال در قدم قبله عالم افتاد مع سه صد چیلان خود مسلمان شد اما آن مهاراج
باقی وی کافر ماندند **نقلست** در رساله اسرار الکمالیه زاهد شاه نوشته است که پیر من حضرت حافظ
صاحب جمال الدین ملتانی می فرمودند که چون قبله عالم در دهلی برای زیارت پیر خود حضرت مولانا صاحب
رفتند دیدند که هر کس فقرا اهل حجره را وظیفه و خورش مقرر بود و از نیم پا تا آثار که یعنی نصف
که در هشت پاس یکوقت هر کس را حسب استعداد ایشان بوزن مذکور میرسانیدند چونکه قبله عالم
در انجا رسیدند حضرت مولانا طباخ را فرمودند که یاران میان صاحب نور محمد را طعام سیر خورانید یعنی هم آثار
در یکوقت از هشت پاس بدهند مردمان همراهیان قبله عالم که بسیار خور بودند سیر نخفتند نگر در وقت
ضیافت کسیکه قبله عالم را از پیر برادران ایشان ضیافت میکردند **الضیافه نقلست** که قبله عالم را
یک پیر برادر بود سید می مجذوب روزی نزد حضرت مولانا صاحب آمده عرض کرد که من دعوت میان صاحب
نور محمد جی را می کنم و او فی التحقیق مفلس بود که غذا از لنگر مولانا صاحب میخورد حضرت مولانا صاحب
تبسم فرموده گفتند که اسباب ضیافت از کجا خواهی آورد عرض کرد که شما خواهید داد فرمودند خوب
بهتر لنگری را فرمودند که بحساب ایشان صاحب که ضیافت میان صاحب می کنند چندین قدر گوشت باشد و
این قدر طعام لنگری حسب فرموده فی الحال تیار کرد یاران خوردند **الضیافه** حافظ صاحب می فرمودند

که وقتی مولانا صاحب برای قضای حاجت بیرون شهر رفته بودند قبله عالم کوزه برداشته پس حضرت روان شدند
رفته رفته دور در جنگل رفتند حضرت مولانا صاحب از قضای حاجت و استنجا فارغ شده در وضو کردن مشغول شدند
چهار شخص از چهار طرف آمده دست بسته دور ایستادند مولانا صاحب فرمودند میان نور محمد صاحب ایشان را
می شناسید گفت نی فرمودند ایشان چهار پادشاهان جنیان بر چهار طرف اند اگر کسی حاجت افتد
ایشان حاضر اند گفت این فقیر را طلب ذات مبارک حضور است و جمیع حوائج بحضور مفوض اند با جان وغیره ما
سوای ذات شریف چه کار فرمودند ایجان بروید که میان صاحب شما را قبول نمیکند اوشان فی الحال غایب
شدند **ایضاً نقلست** حافظ صاحب میفرمودند که چون قبله عالم از دهلی رفتند میان شمس الدین صاحب
که از عمده پیر بهائیان قبله عالم بودند ایشان را بسیار ضیافت عمده میکردند و اوشان این چنین
صاحب تعظیم بودند که یکروز نعلین نو خریده در پای کرده بخدمت مولانا صاحب آمد آن حضرت فرمودند که
این نعلین بچه قیمت خریده آید عرض کردند که بقیمت یکروپیه مولانا فرمودند که ازین بهتر باید
پوشید حسب فرموده پیر خود بقیمت پنج روپیه نعلین دیگر خریده پوشیده آمدند حضرت مولانا صاحب
فرمودند که این درست است **ایضاً نقلست** حافظ صاحب میفرمودند که چون قبله عالم از مولانا صاحب
رخصت شدند حضرت شمس الدین صاحب برای استر خاص قبله عالم تا اجمیر شریف پیاده پا آمدند
اگرچه چندین بهلهاء و اسپان جهت سواری فقرای قبله عالم و ماشکیان برای نوشانیدن آب در راه
کرایه کرده همراه بردند و قبله عالم ایشان را هرچند برای سواری شدن گفتند اما ایشان سوار نشدند و
پیاده پا کمر بسته پیش اسپ قبله عالم میرفتند تا در اجمیر شریف رسیدند و چون در اجمیر شریف رسیدند قدر
پانصد روپیه نقد و اسباب پارچات حضور یعنی قبله عالم که تحویل اینجانب بود همه خرج خدما و خلفاء خواجه بزرگ نمودند
اینجانب گفت الحمد لله از قید محافظت خلاص شدم چون از اجمیر شریف روانه شدیم جمیع خدما
و خلفاء خواجه بزرگ که مرید قبله عالم بودند بقدر چندین مسافت از شهر بیرون آمده رخصت کردند
و نذر نیاز پیش حضرت آوردند چنانچه نقد و اجناس زیاده از سابق جمع شد باز بمحافظت آن اشتغال
ورزیدم و در **رساله اسرار کمالیه** نوشته است که حافظ صاحب محمد جمال ملتانی رضی الله عنهم میفرمودند
که میان محمد نام پنجابی از مریدان حضرت مولانا صاحب ازین جانب بطرف دهلی بزیارت مولانا صاحب
روانه شد چون در بلده بیکانیر رسید در آنجا فقیری رند تکیه نشین بود از وی پرسید

کجا میروی گفت سمت دهلی برای زیارت پیر و مرشد خود حضرت مولانا صاحب میروم او گفت اگر ترا از زیارت
رسول علیه السلام همه اینجا حاصل شود فائده رفتن سمت دهلی چه شود آن نادان قبول کرد پس آن فقیر
او را بریش تراشی حکم کرد او قبول کرد و ریش خود تراشید اخر زیارت رسول علیه السلام او را هم نشد چرا که
زیارت آن سرور علیه السلام در اتباع آنجناب چگونه میسر شود و ریش تراشی امر غیر مشروع است بعده
میان محمد مذکور چون در دهلی رسید مولانا صاحب چون از کشف باطن از احوال او مطلع بودند بجانب او
التفات نکردند اتفاقا حضرت قبله عالم هم در انجا بخدمت مولانا صاحب حاضر بودند نامبرده ایشان را برای
عفو تقصیر وسیله خود ساخت حضرت قبله عالم برای وی عرض کردند مولانا صاحب فرمودند که این را بگویند
که چند ایام بر تربت حضرت شیخ کلیم الله جهان ابادی بنشیند عفو تقصیرش از انجا خواهد شد او همچنین کرد
شبی او را خواب آمد دید که یک باغ است کلان چون او درون باغ رفت درمیان باغ دید که کسی
نشسته اند از شخصی پرسید که ایشان کدام اند گفت یکی رسول علیه السلام اند دوم حضرت شیخ کلیم الله جهان اباد
سوم مولانا فخر الدین اند او در انجا رفته عرض حال خود کرد حضرت شیخ کلیم الله جهان ابادی بخدمت
رسول علیه الصلوة والسلام برای عفو تقصیرش عرض کردند آنحضرت علیه السلام فرمودند که مولانا صاحب
را بگویند که عفو تقصیر این بکنند که تقصیر ایشان کرده است نه تقصیر ما حضرت مولانا را شیخ کلیم الله
فرمودند که تقصیر این معاف کنند پس حضرت مولانا صاحب عفو تقصیرش کردند چون او بیدار شد بخدمت
حضرت مولانا صاحب آمده قدمبوسی حاصل کرد مولانا صاحب او را دیده تبسم نموده فرمودند ای محمد تقصیر معاف
تو حاصل شد او گفت آری با مدد حضور حاصل شد نقل است عارف شاه و سید مرید بود از مریدان
حضرت قبله عالم و عاشق صادق بود و کامل مرشد خود بود روزی از مرشد خود رخصت شده بسمت
خانه خود میرفتند که درمیان مهار شریف و پاکپتن خانه او بود و قبله عالم هم تیار بودند بعرس حضرت
گنجشکر روز دیگر چون عارف شاه روانه شد زنی او را در راه ملاقی شد پرسید از کجا می آئی آن زن
گفت از مهار شریف می آیم چون سید مذکور را اکنون شده بود که از پیر خود جدا شده بود این غلبه
عشق در جوش آمد چنانچه که بر سر آن زن بود از وی گرفته بر سر خود گرفت و پرسید ای زن
تو خواجه نور محمد صاحب را در مهار شریف دیده او گفت آری دیده ام گفت صورت او چگونه است
چشم او چه صفا و خلق اند آن زن هم تعریف گردن گرفت سید از وجد می شد هرچند آن زن تعریف

داد و در رقص آمد باز چون بهوش آمد جوتهٔ را بر سر خود نهاد و در راه رفتن و حال و حلیه مرشد خود از آن
زن پرسیدن گرفت و باز حالت شد همچنین چند بار در راه او را حالت می شد و باز حال و حلیه مرشد
خود می پرسید و درین ضمن سواری حضرت قبله عالم در رسید و او از آن زن حلیه مرشد خود می پرسید چون
پشت گردانیده دید قبله عالم رسیده بودند قبله عالم تبسم نموده آن زن را گفتند که ای زن عجب با دانش
هستی که پرستار فان و عاشقان چه خود می نهی کاتب الحروف گوید که حضرت قبله عالم را بجز خلفا و
مجازین دیگر مریدان کامل و صاحب نسبت هم بسیار بودند که کرامت و بزرگی اوشان در خلق مشهور است
و این سید عارف شاه هم یکی از کاملان بود اما حال خلافت او تحقیق نه پیوست اما دیگر نقل کرامت او هم از حضرت
غلام فرید صاحب و پسرانش شنیده ام و آن اینست **نقلست** که وقتی سید مذکور فوت شده بود دختر انش در گریه
آمده اند و مردمان را جمع نموده برای تجهیز و تکفین بخانه خود طلبیدند چون ایشان آمده دیدند فوت شده بود در
تهیه تجهیز و تکفین بودند که سید مذکور نشسته گفت که حالا نمی میرم باز دیده خواهد شد حاضران حیران ماندند
و بخانه خود رفتند باز ایام چند روز همچنین فوت شده و دختر انش در گریه و زاری شده مردمان شهر را جمع
نمودند باز زنده شده نشست و گفت باز خواهم مرد حالا نی چون چند بار همچنین کرد دختر انش گفتند
تو مسخری میکنی فوت نمی شوی گفت مسخری نمی کنم اما مرشد من مرا مردن و باز زنده شدن آموخته است
کاتب الحروف گوید که این مردن مثل مردن جامی بود که فرموده است ع یکبار میرد هر کسی بیچاره جامی بارها
نقلست میان غلام فخر الدین صاحب بن حضرت خواجه محمود بن حضرت نور احمد صاحب بن حضرت قبله عالم
رضی الله عنهم می فرمودند که ساربان نام جتی بود که گاو میشان حضرت قبله عالم را می چرانید او بخدمت قبله عالم
روزی عرض کرد که مرا زیارت رسول علیه السلام کنانید فرمودند موقوف بر وقت است در آن
کمی بعد از چند روز باز عرض مذکور کرد و باز همان جواب یافت همچنین چند بار سوال می کرد و همان
جواب می یافت آخر بد اعتقاد شده از مهار شریف روانه شد و راه شهر فرید گرفت در میان راه
میان محمد اعظم نام قوم چنڈل که یکی از مریدان با اعتقاد حضرت قبله عالم بود او را ملاقی شد و پرسید
که ساربو کجا میروی گفت بخدمت میان الله یار جی ٹانوی که در شهر فرید می باشند میروم بجا
خود و آن حاجت من اینست که من بمدت مدید برای زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم بخدمت حضرت
قبله عالم ماندم و گاومیشان و دیگر خدمت اوشان بامید حاجت مذکور می چرانیدم اما از اوشان حاجت

من برنیامد لاچار برخصت اوشان روان شده ام و خجالت خود پیش اسد یار می خواهم گفت و نمیدهست
اوشان خواهم ماند میان محمد اعظم گفت ای بیوقوف همچنین در دوازده کلاه اگر گذاشته پیش او میروی
و این رتبه غلامان قبله عالم راهم حقتعالی داده است که ترا در مجلس رسول علیه السلام داخل کنند و بمقصود
تو رسانند نزد الله یار مرو فردا نزد من برچاه من بیائی که مقصود تو حاصل خواهد شد نا میره دیگر روز
برچاه وی نزد وشن رفته مدعا خواست محمد اعظم گفت که بیا برین چلپ که من نشسته ام نگاه دار ان
وولات چاه را میرام نشستن و نگاه دار ان مرا برآن و چادر برسر کشید او همچنان کرد تا در محفل
رسول علیه السلام داخل شد و سعادت دارین حاصل نمود صاحبزاده تشریف فرموده میفرمودند که این محمد اعظم جندل
که مرید قبله عالم بود و سابو مذکور را در یک لحظه در مجلس رسول علیه السلام داخل کرد و این شخص مردی
بود از قوم جت که یک سال خدمت افتابه وضو برکردن برای قبله عالم اختیار کرده بود بعده در جا
حضرت قبله عالم بر جا همی ماند و کار ریاضت میکرد حق تعالی ببرکت خدمت یکسال قبله عالم او را باین رتبه
رسانیده بود که خلق را در مجلس رسول علیه السلام داخل می کرد حال ان بزرگی باید دید که چگونه خواهند شد
و بچه مرتبه رسیده باشند که سالها در خدمت حضرت قبله عالم مانده باشند و با صحبت و محبتها گذرانیده
باشند و صحبت آنحضرت حاصل کرده باشند و بمرتبه خلافت رسیده باشند نقلست که چون توجه و
محبت حضرت مولانا صاحب خواجه فخر الدین رضی الله عنه روز بروز بحضرت قبله عالم زیاده میشد و در
شهر دهلی مشهور شد که مولانا صاحب را محبت و عشق بر بیولوی نور محمد صاحب زیاده از حد است زنی بود
از مریدان مولانا صاحب از خاندان بزرگ او را شوق شد که من هم زیارت حضرت قبله عالم کنم تا روزی
دعوت همه یاران مولانا صاحب کرد و در ان میان قبله عالم هم نشسته بودند چون طعام پیش اورده بودند همه
بطعام خوردن مشغول شد ان زن اندرون خانه در میان غرفه میدید چون نظرش بر خواجه
نور محمد افتاد دید که سیاه فام اند و چندان حسن ظاهری نمیدارند در دل خود گرد که حضرت مولانا
صاحب بر چه صورت چه عاشق شده اند من دانسته بودم که کسی جمیل و حسین خواهد بود چون آمدن
این خطره بر دل ان زن حق تعالی قبله عالم را از کشف معلوم گردانید خود را نمودند مثالی صاحب بالصورت
که حضرت مولانا صاحب عاشق شده اند آن صورت من دیگر است [illegible] عاشق شده اند
آن زن خجل شد و از کشف قلوب ایشان حیران ماند [illegible] که این نقل با ملا

زبان پیر برادران معتبران شنیده بودم اما امسال که سنه ۱۲۷۰ هجری است حضرت صاحبزاده جناب غلام الدین
صاحب پسر حضرت کابلی صاحب پسر حضرت مولوی قطب الدین صاحب پسر حضرت مولانا صاحب چون در سکهر تشریف بر عرس
حضرت غوث تشریف آورده بودند فقیر هم حاضر بود ایشان چون این نقل در کتاب دیدند فرمودند که تحقیق حال
این نقل چنین است که من از والد خود چنین شنیده ام که می فرمودند که مرزا آقا محمد بیگ نام سکنهٔ دهلی از مریدان
حضرت مولانا صاحب بود وقتیکه او مرید شد و دیگر اهل خانه خود را مرید حضرت مولانا صاحب کنانید دختر خود جمیله بیگم را
که هنوز طفلکه بود نزد مولانا صاحب آورده عرض کرد که این هم مرید کنید حضرت مولانا صاحب دست مبارک خود
بر سر وی داشتند و فرمودند که اینهم از مریدان هست پس برکت مالیدن دست مبارک آنحضرت او چنان نیکبخت
شده بود که در بیان نیاید و نیز محبت حضرت مولانا صاحب او را بحد بود که وقتیکه نام مولانا صاحب پیش او
می گرفتند بیخود شده گریه زار و صاحبه بیاد آنحضرت میکرد و آب از چشم وی مثل جوی آب جاری میشد و او کتخدائی
هم نکرده بود همه عمر خود را مجرد بیاد خدا و محبت و مجاهده گذرانیده بود و صاحبزاده صاحب ممدوح می فرمودند
که من هم او را دیده بودم الغرض او گفت که مولانا صاحب را عادت بود که وقتیکه خلیفه خاص خود را جای دیگر مثل
نور محمد صاحب مهاروی را رخصت می فرمودند چند روز پیشتر مریدان خود را سیران دهلی امر می فرمودند که میان
الحال سمت وطن خود میروند پس هر کس حضرت قبله عالم را دعوت میکردند و نیاز پیدا مینمودند چنانچه چند
مسلمانان فتوح نذر ایشان می آمدند چون نوبت دعوت ایشان بخانه ما رسید یعنی جمیله بیگم می گفت
که چون قبله عالم در خانه ما تشریف آوردند من از اندرون چلمن می دیدم چون صورت قبله عالم را سیاه
فام دیدم بدل خود گفتم که حضرت مولانا صاحب برین سیاه فام چه عاشق شده و توجه بر ایشان فرموده اند
و همه نعمت چه بخشیده اند فورا با مدن این خطره قبله عالم فرمودند که کرم مولانا صاحب و محبت او بنا بر این
برین صورت ظاهری من نشده است آن صورت دیگر است که مولانا صاحب بر آن عاشق شده اند چنانچه
که یکبارگی صورت حضرت قبله عالم دیگرگون شد که از شعاع چهره مبارک ایشان همه خانه ما روشن شد
و چنان حسین و زیبا نمودار شدند که تاب دیدن چهره ایشان نماند من از آن خطره توبه کردم

نقل است حضرت مولانا صاحب را خلفا و مریدان بسیار بودند اما چنانکه توجه خاص بر حضرت قبله عالم
بود بر دیگران نبود و در آن روز که ایشان را نعمت و خلافت بخشیدند از انروز باز هر که بخدمت
مولانا صاحب برای طلب خدا می آمد بخدمت قبله عالم می فرستادند و این دوهره هندی می فرمودند

دوہرہ تن ملکی مین جہیر ناسرت بلوئن ہار مکہن تجا بی لگیا چہاچہہ ہوسنسار چنانچہ مطلق
این دوہرہ نواب غازی الدین خان در مثنوی خود در ذکر قبلہ عالم نوشتہ است ابیات شیخ در حق وحقین
فرمود کین زمانہ ہرچہ بود دہست ربود نیز ارشاد ذان شہ دین است کاین تماشا قطب وقت خود بست
ہم بگفتا کزین جہان آرا شدہ امید مغفرت ما را ودر اسماء الابرار نواب مذکور می نویسد در ذکر
مولانا ضیاء الدین جیپوری خلیفہ مولانا صاحب کہ ایشان می فرمودند کہ ما این ہمہ مریدان مولانا صاحب
از محنت و مجاہدہ نعمتی پیدا کردہ ایم اما نعمت خاص خود حضرت مولانا صاحب خواجہ نور محمد مہاروی را
بخشیدہ است و قائم مقام حضرت مولانا صاحب اوشانند **نقلست** نواب نظام الملک غازی الدین خان
کہ وزیر بادشاہ دہلی و عالم جید بود چون بی ادبی از علی گوہر بادشاہ کردہ و میل در چشم وی کشیدہ
از ملک دہلی بدر شدہ رفتہ بود و جا بجا می گردید ہیچ جای او را قرار نمی آمد و ماندن نمیدادند یعنی
بخوف جان خود پنہان می ماند حتی کہ در مکہ معظمہ رسید و زیارت مدینہ منورہ کرد و در آنجا ہم قیام نشد
و او مرید حضرت مولانا صاحب و مجاز ایشان ہم بود و لقبش نظام الملک بود و در اشعار ہم تخلص خود نظام
گفتہ است چنانکہ این دوہرہ او گفتہ **دوہرہ** مکہ مدینہ جا نکر کیا طواف نظام سین نوایا فخر کو
بی بی اوسکا نام سگل شست مین کرت ہین بسم اللہ کر کام ہمکو بسم اللہ ہو فخر تہارو نام
بعد ازان دید کہ در حرمین شریفین ہم قیام من در نظر نمی آید و مردمان در تلاش من اند و نیز دریافت از جناب
کبریا و رسول علیہ السلام تقصیر من عفو نمی شود پس در مہار شریف بخدمت حضرت قبلہ عالم کہ پیر بھائی
ایشان بود آمدہ قیام کرد و آنحضرت او را تشفی تمام و توجہ تمام فرمودند و در صحبت خود داشتند تا برکت
صحبت حضرت قبلہ عالم و توجہ ایشان یکی از واصلان حق شدہ و خلق را مرید کردن گرفت و از قبلہ عالم
ہم خلافت یافت و محرم راز ایشان شدہ او تصانیف بسیار دارد مثل رسالہ اسماء الابرار و مثنوی
و غیرہ از غزلیات و رباعیات و یک دیوانی دارد کہ در آن غزلہا بسیار لطیف و با ذوق اند این
فقیران دیوان دیدہ است یکی غزل اینست **غزل** مہر و مہ جلوہ بہا یا بحریم دل ہمہ جا بنی کہ نگنجد
این دل ہستنا بیان جا نہ سوای تو گل گلشنی مہ روشنی نگرشمہ بر زدہ و مہی تو عزیز جان و دل
منی دل و جان زلال بفدای تو بر ہمہ چو ذرہ فتادہ ام ہمہ رخ تو دیدہ کشادہ ام ز دل ستم زدہ دادہ
ام ہوس جہان بہوای تو دمی کان دو آمدہ می اندرم شیشہ تو بر درم شرہ و خیال تو

از سرم قسمم با بن کف پای تو   تو نظام شاه شهان شدی چو ازان نفجر جهان شدی   چو غلام خود
گهبان شدی نگهی بس است بهای تو **غزل** بنده بهمه جا عارف آگاه هو الله   درویش هو الله شهنشاه
هو الله   با شعشعه انوار جمالی و جلالی   خورشید هو الله هم ماه هو الله   چون جلوه خدا گشت تو هم
هیچ نمانده ای   خواهی تو انا الله بگو خواه هو الله   الله طلبی رو برو ای عشق نظاما   العشق هو الله
هو الله هو الله   **نقلست** چون حضرت قبله عالم را حضرت مولانا صاحب از بیعت خود مشرف فرمودند
در روز بروز کار ایشان ترقی می یافت و قرب ظاهری و باطنی ایشان به مولانا صاحب روز افزون می‌شد
و از صحبت بابرکت آنحضرت وجود مبارک ایشان همچو زر خالص گشته چنانکه کسی گفته است رباعی
آهن که بپارس آشنا شد   فی الحال بصورت طلا شد   خورشید نظر چو کرد بر سنگ   آن سنگ
لعل بی بها شد   پس خدام سابقه حضرت مولانا صاحب بر قبله عالم رشک بردند و کینه داشتن
از آنحضرت شروع کردند تا روزی بخدمت مولانا صاحب عرض کردند که قبله این شخص پنجابی که بخدمت
شریف تو آمده است قوم این کهرل است و قبل ازین قرجا نام والله اعلم از آبا و اجداد این باشد خواه
نباشد اما هم قوم این ضرور است زنی صاحب جمال صاحبان نام را که از قوم سیال بود دختر زمیدار
بابه خنگ سیاله را که درانجا میرانجها هم شده اند با خود در غلامیه برده بود و چون قوم سیالان
عقب او کردند تا در جنگل ساندل او را قتل کردند این نوجه از آن قوم است مانده این بخدمت عالی
بهتر نیست حضرت مولانا صاحب تبسم نموده فرمودند که قرجا کهرل یک تن صاحبان را در عشق خود مبتلا
ساخته بود و همراه خود برده بود انشاء الله تعالی این پنجابی ما اگر هزار را در عشق خود مبتلا ساخته
با خود همراه خواهد برد خادمان از استماع این سخن شفقت آمیز سر بگریبان خجالت بردند آخر همچنان شد
که حق تعالی قبله عالم را بان درجه رسانید که وارث نعمت بلکه عین وجود حضرت مولانا صاحب
شده هزارها خلق پنجاب و هندوستان را در عشق خود مبتلا ساختند و نیز مولانا صاحب در حق ایشان فرموده
بودند که اگر این پنجابی نزد من نیاید می دل خود از آن بر می **نقلست** وقتی حضرت قبله عالم بخدمت
حضرت مولانا صاحب عریضه نوشته بود بنابر وظیفه درود که از آن در مجلس رسول علیه السلام داخل
شوند بنا بر اراده خود پس در جواب آن عریضه این خط بجانب ایشان نوشته فرستادند **نقل**
خط مولانا صاحب رح بسم الله الرحمن الرحیم بالتفصیل یاران و سلوک یاران در شبه قلم خواهند آورد و صحبت را

اثرہاست از صحبت عساکر فراجان تنفر خواہند بود می باید کہ صحبت شما در حق ایشان اثر کند و از ورطہ
غفلت بدر آیند. یک آدمی کہ نام خدا از شما آموزد بہ از عبادت لازمی شما ہست بیچارہ محمد اکبر تکلیف
کشیدہ تا اینجا آمدہ و دوبارہ کہ مراسلہ شما انتصاب سلامت رسانید حق تعالیٰ جزای خیر بخشد در دین و دنیا
و ما و را گاہی سماع می شنوند یا بالکلیہ قطع کردہ اند گاہ گاہ شنیدہ باشند. بی ساز عمل توجہ را گرم
کنید یعنی مراقبہ ہمراہ یاران می کردہ باشند بہ نیت اینکہ گرمی ایشان در جلسہ اثر کند جمعیت کہ مرید
کند شاگرد ملک. عادت اللہ ہمین و تیرہ جاری شدہ است پس ہمین و تیرہ باید رفت کیفیت خود نوشتہ
قال ہم ضعیف چہ جا حال مگر از دعای حضرت شما حال تمنا دارم ع ہوای وصل تو دارم مگر خدا برساند
درودی کہ معتقد برای رویت جناب نبوی صلی اللہ علیہ وسلم است نوشتہ می شود طریق خواندن
اینست کہ نماز فجر بوقت غلس یعنی اول وقت خواندن اول نماز فجر باید خواند بعد از ان این درود را خواند
بلا تعیین عدد تا اشراق یک جلسہ کند و الا دوم و سیوم بوالدہ خود البتہ خواہند گفت درود شریف
بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم صل علی سیدنا محمد النبی الامی و علی الہ و
اہل بیتہ و اصحابہ کلہم بارک وسلم وصل وسلم علیہ بغیر واو بخوانند یعنی
وبارک وسلم نباید خواند بارک وسلم باید خواند مجاری ایام تجربت خیر الانام صلوٰۃ اللہ علیہ
موجب شکر و ثنا ست حق تعالی ان محب حقیقی را بفیوضات ذاتی مستفیض ساختہ اتباع حقیقت خویش
صلی اللہ علیہ وسلم سرا و جہرا عنایت فرماید و بدرجہ تکمیل رساند. اما ای برای ترقی برزخ رفتہ
لہذا برای استرضای شریف در قلم مقید می سازد و الا این قدر جرات نمیکردم بسم اللہ الرحمن الرحیم اول
سالک بجانب مدینہ منورہ شرفہا اللہ شرفا و تعظیما متوجہ بالقلب والوجہ بنشیند و از سایر اطراف خود
خود را کشد و ہمان یکطرف ہمت خود صرف نماید و از مدینہ منورہ بروضہ مقدسہ کہ عبارت از سقف
و جدار است و از ان ہم بضجیع متبرکہ و از ان ہم جسد شریف متوجہ باشد و این درود بخواند اللہم صل علی
سیدنا محمد النبی الامی و الہ و اصحابہ و اہل بیتہ و بارک وسلم وصل وسلم
علیہ و علیہم اول نفس خود را حبس کند و در یک حبس بست و یکبار را کند ہمچنین تا نہ نفس و طریق
خواندن پنج دیگر اینست باید کہ مستقبل قبلہ نشیند جسم نور از خود جدا ساختہ بجسم نوری شیخ خود فانی کند
و صلوۃ مذکور یک مرتبہ بخواند شغل مفید ہمین امر شریف یا احمد سالعرف رہست

یا محمد را بطرف چپ در دل ضرب یا رسول الله زند و ضرب را بطور اسم ذات زند والسلام
والاکرام میان محمد اکبر مرد غریب و محب صادق است اجابت در حق ایشان البته خواهند کرد خدمتی در
خدمت خود دارند و مزاج ایشان دریابند تکرار و سنن توجه فی الجمله حاصل اعتقاد در خدمت شما بسیار
وارد لیس همه دارند و درین هر دو عمل مذکور شما مختار اند هر کرا که خواهند تعلیم کنند انتهی عبارته کاتب
الحروف گوید که خطیکه حضرت مولانا صاحب بجانب مولانا ضیاء الدین صاحب ی و شیخ نجیب الدین خلفاء خود
نوشته بودند تبرکاً نیز درینجا نوشته میشود و آن این بود نقل است که وقتی حضرت مولانا صاحب
مولانا ضیاء الدین صیورتی و نجیب الدین هر دو یاران خود را امر فرموده بودند که شما بر مزار حضرت شیخ
سلیم چشتی در فتح پور سیکری چند روز رفته بشغل پاس انفاس مشغول شوید و آنچه که در آنجا اشاره شود مرا
بنویسید ایشان هر دو در آنجا رفته چند روز مشغول ماندند روزی بر مزار شیخ سلیم چشتی هر دو بزرگ
مشغول نشسته بودند که شیخ سلیم از مرقد خود بیرون آمده از ایشان پرسید که بکدام شغل مشغول اید
عرض کردند که اسم الله هو را در پاس انفاس ذکر می کنیم فرمودند درین شغل بجای الا هو
الله هون ذکر کنید ایشان این واقعه بخدمت حضرت مولانا صاحب نوشتند مولانا صاحب در جواب آن
نوشته فرستند عین عبارت آن اینست خط مولانا صاحب رح ای برادر در سلسله چشتیه نقشبندیه
نظامیه خود را خود گرفته نشستن و از خود لذت گرفتن است قطره قطره است از دریا جدا است
بنده بنده است تا خویشتن نمی داند که خدا است بیائید که کار شما تمام الحمد لله علی ذلک و در خلاصة الفوائد
مولوی محمد عمر شهید پوری که یکی از یاران مولوی نور محمد نارووالہ خلیفه خواجه نور محمد رحمه بود می نویسد
که شبی خواجه نور محمد صاحب میفرمودند که من چون در دهلی رسیدم بر کناره حوض مدرسه خواب
میکردم میان محمد اصلح نام حافظ ساکن بهیره خوشاب هم چارپای خود بر کناره حوض مذکور نزدیک
بنده میداشت و گاه گاه قطعه نان از پس خورده خود هم مرا میداد و طبیعت من دران ایام مشوش متفکر
می ماند گاهی خیال میکردم که طرف دکهن بروم و گاهی عزم مدینه منوره میکردم همراه حاجیان [illegible] حافظ
مذکور از من پرسید که ای فلان چرا اندوهگین می مانی من گفتم که اوستادان مشفق و رفیق وطن رفته اند
تسکین خواندن نمی شود و بنابران متفکرم حافظ موصوف گفت که چند روز است که بزرگی خوب عالم
و پیرزاده در دهلی آمده است و مسیر ماند اگر کسی طالب علم برای خواندن بیاید خواهم خوانید پس و گرفته

بخاطر داشتم و قلندر بخش نام شخصی که همیشه نزد من آمده تکرار کافیه می کرد ازو پرسیدم که قوت گذران
از کجا ست گفت پیرزاده فاضل از دکهن آمده است وجه قوت مرا میدهد و می فرماید که تعیین نیست لیکن
همواره گرفته رفته باش اما آن شخص آفتاب است با گفتیم که فردا کجا بخدمت مبارک خواهم رفت خیر بنگام
صبح هر دو بخدمت شریف رفتیم چون نزدیک حویلی رسیدیم غلامی خوشحال نام بود حویلی نشسته بود
گفت که خود بدولت طرف خانم بازار رفته اند هر دو باز آمدیم روز دیگر که من از راه واقف شده بودم وقت
ظهر من تنها بخدمت رفتم چون بر دروازه حویلی رسیدم یکی دربان هم نشسته بود دلم اندیشیدم که نا محرم
چگونه روم لیکن او میان بهار بیچ تماشه آمد رفت میداشتند ما هم پیشتر شدیم اندرون حویلی دروازه
دیگر بود مقابل آن دروازه یک دالانی بود که دران دالان خود بدولت حضرت مولوی صاحب فخر الدین
بر تخت پوشش که چاندنی سفید بران گسترده بود و تکیه کلان نهاده نشسته بودند و مرا انگرکهه تمام چوبین
و یک چادر بود و موی سر هم کلان بودند این حال خود دیده متفکر شدم که بخدمت این پیرزاده چه کنند
که کسی صورت خواندن من شود چون بنده مقابل دروازه استاده بود نظر مبارک حضرت مولانا بر من
افتاد بنده را پیشتر طلبیدند چون نزدیک رسیدم خود بدولت برخاسته از تخت پوشش بدر آمده
بتعظیم تمام از فقیر بخوبی معانقه کردند که گویا یاران قدیم از مدت جدا مانده بیکدیگر بغل گیری می کنند
و دست فقیر گرفته بر تخت نزدیک خود نشاندند و تفحص حال من فرمودند که متوطن کدام جا هستی گفتم
نواحی پاکپتن فرمودند از اولاد بابا صاحب هستی گفتم نی لیکن از شنیدن نام پاکپتن بسیار خوشدل شدند
و فرمودند اینجا چرا آمده عرض کردم که شنیده ام حضور تعلیم خوانانیدن می فرمایند لهذا امیدوار شده
آمده ام فرمودند که سابق کجا می خوانی عرض کردم که بخدمت میان برخوردار صاحب فرمودند خوانانیدن
ما از مدت موقوف است باید که حالا هم سبق بخدمت اوشان خوانده باز نزد اینجانب تکرار کرده باشید
گفتم عرصه مابین بسیار است و مسافت بعید وقت ما درین آمد رفت ضایع خواهد شد خود بدولت تبسم فرموده
همین بیت را خواندند ع ما برای وصل کردن آمدیم — نی برای فصل کردن آمدیم فرمودند که خیر
اینجا نزد من بخوان مرا سوا ازش خوانانیدن سرفراز فرمودند سبحان الله بحر علم بودند بعد از چند روز
ارشاد شد که ما بزیارت حضرت خواجه صاحب سیر هم چهار بحر و شما قصبه یعنه نکنید در اینجا سبق شنیده مانده باشید
بنده ملتمس سعد کار ببودن کردید اجابت فرمودند قلندر بخش هم مرا گفت که سبق کافیه از تو خواهم گفت

باهم همراه ایشان الغرض چون بمکان شریف حضرت خواجه صاحب مشرف شدیم و حضرت مولوی صاحب قبله کونین
باز در جهت سمت دهلی فرمودند بنده عرض کرد که من چند روز اینجا بزیارت مزار شریف خواهم بود و بیشتر
هم همرکاب که بزیارت خواجه صاحب نرفتیم خاطرم ما متوجه است که البته در انجا می باید بود و از زبان طبیعت بنده سوای
بود حضرت مولانا فرمودند که بازو می شما یاران در پی تو زمین خواهند طلبید الحال همراه من باز بیا پس
از یاران خود رخصت شده چند روز دریجا خواهید ماند بنده باز رخصت طلبید که بالکل چند روز خواهم ماند
خود بدولت رخصت فرمودند و چیزی خرچ هم مرا عنایت کردند و میان نور الله نام داروغه لنگر حضرت خواجه صاحب اجمیر
بود و دران ایام در لنگر خواجه صاحب کهچری می پختند داروغه مذکور را هم سپرد من فرمودند که این درویش
تا چند روز دریجا خواهد ماند حصه کهچری لنگر بر مکان این رسانید دو هند بعده خود بدولت دست گرفته
بیرون آمدند و نزدیک قبر چهار یاران بنده عرض کرد که چیزی رخصت کلام عنایت شود که در پنجا بخوانم
فرمودند ما ملا هستیم شما از بزرگی ما از کجا واقف هستید خیریت رخصت یک کلام بنده را عنایت فرمودند
و متوجه مکان مالوف خود شدند بعده یاران که در صدد خواندن همراه بنده بودند از انجا روانه شده نزد
من آمدند و بسیار رد و قدح کردند که تو چله داشته و ما یان منتظر تو هستیم و بیکدیگر طریق موانست داریم
ضرور همراه من بیا که ما یان بتنهائی درمانده می شویم خیریت بعد ضیافت ایشان لاچار بیاران روانه شدیم
چون بزیارت حضرت مولانا رسیدیم خود بدولت دو پته سفید از دوش مبارک فرود آورده مرا مرحمت
فرمودند و گفتند که یاران شما را در انجا نگذاشتند ما پیشتر گفته بودیم **الضیافه** شخصی از حضرت
قبله عالم پرسید که ذات شریف شما در دهلی بخدمت مولانا صاحب چند گاه مشرف ماندند خود بدولت
فرمودند که حضرت مولانا که اول در دهلی تشریف آوردند قدر شش ماه در انجا آمده شده بودند که قبل
از دو ماه از رمضان شریف بروز عرس حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا بنده بخدمت عالی
شرف بیعت حصول کرد و بعده حضرت مولانا تاریخ دوازدهم شهر ذیقعده عرس حضرت شیخ نظام الدین
اورنگ آبادی صاحب ره والد صوری و معنوی خود نمود و چهاردهم ذیقعده متوجه پاکپتن شدند چنانچه در
پانی پت چهار شب ماندند و از انجا در لاهور تشریف بردند هشت روز در انجا ماندند بعده باتفاق
سپاهی طرف پاکپتن روانه شدند منزل بمنزل بلا وقفه میرفتند تا ذیحجه تمام در راه بتمام رسید
و چون در پلکه ورود فرمودند همان شب غره ماه محرم بود حضرت مولانا صبح گاهی پای مبارک به پیشانی فتنه

تا در پاکپتن رسیده داخل سماع شده شد وشیخ هم پس مانده بود وما نیز هرچند در پی قصد خوب سیر فهم اما حضرت
مولانا صاحب نرسیدیم پس خود بدولت دو ماه ویازده روز در پاکپتن استقامت داشته بازسمت دهلی مراجعت
فرمودند شده هم هشت ماه نه ماه در دهلی رفته مشرف بخدمت می ماند وچند ماه در وطن خود باز آمده می ماند همچنین
طریق تا مدت سکونت گذرانید وازوقت نزول آنحضرت در دهلی اول شده بخدمت مولانا متوسل شده بودند یعنی
اول کسیکه بیعت از مولانا در دهلی کرده من بودم درین میان حضرت حافظ محمد جمال الدین ملتانی که از خلفای
حضرت قبله عالم بودند بجناب عالی عرض کردند که حصول بیعت حضرت را بخدمت مولانا صاحب چه
مدت شده است فرمودند سی وچهار سال شده باشد واین سخن در سنه ۱۱۹۹ یازده صد ونود ونه شنیده شد
ووصال آنحضرت قبله عالم در سنه ۱۲۰۵ دوازده صد وپنج هجری سوم ذالحجه شد **نقلست** چون انتقال
حضرت اورنگ آبادی صاحب والد پیر ومرشد مولینا صاحب بتاریخ دوازدهم ذیقعده سنه ۱۱۴۲ یازده صد وچهل ودو
هجری شد چنانچه نواب غازی الدین خان تاریخ وفات آنحضرت درین ابیات برآورده است در مثنوی فخر

ابیات شد ز ذیقعده تا دوازدهم — آن قمر شد مودع از انجم — سال هجرت زبان رحلت او
هزار است ویکصد وچهل ودو

حضرت مولانا صاحب برای ستر حال خود چند روز پیشه سپاهگری
اختیار کرده بودند وبعد از چند مدت به نصیحت خواجه کامگار خان خلیفه اعظم پدر خود ترک پیشه سپاهگری
کرده در خانقاه پدر خود بر سجاده مشیخت پدر خود نشستند بعده اشاره غیبی رسید که در دهلی روند منتظر
حکم پدر بزرگ خود بودند که از روضه مبارک حضرت شیخ نظام الدین پدر ایشان او از این بیت در آمد
شه اقلیم فقرم بخیز دی تخت روان من — نه چون فرهاد مزدورم نه چون مجنون خریدارم — پس بحکم این اشاره
در دهلی در سنه ۱۱۶۵ هجری رسیدند چنانچه نواب غازی الدین خان سنه آمدن ایشان در دهلی در مثنوی
خود نوشته است **ابیات** بود سالی که فرخ وهمیون — شصت وپنج وهزار وصد افزون
فخر دین با قدوم سعد وسعید — دهلی کهنه را نوی بخشید — کردان مردمک در چو وطن گشت
دهلی چو چشم یار روشن

پس بعد از شش ماه در همین سنه مذکوره در چهاردهم ذیقعده روانه پاکپتن شدند
وقبله عالم همراه ایشان بودند ودر همین سنه بیعت قبله عالم است یعنی در سنه ۱۱۶۵ مرید مولانا شده بودند
یعنی بعد از آمدن مولینا صاحب در دهلی وپیش از روانه شدن ایشان در پاکپتن دو ماه قبل از ماه رمضان
شریف بروز عرس حضرت سلطان التارکین سلطان المشایخ قبله عالم مرید شدند **ایضا فیه نقل**

روزی حضرت قبله عالم فرمودند که چون بنده برای حصول بیعت بخدمت مولینا عرض کرد فرمودند
که اول استخاره کن بعده بموجب اشاره که خود شما را معلوم خواهد شد بعمل خواهیم آورد که دستور همین
است چون حسب الامر وقت شب ورود خوانده خفتم در خواب دیدم که شخصی طبق بخیه در دست من داد
و جبه حضرت مولانا در گردن بنده افتاده و خود بدولت پیشتر میروند و بنده در پی حضرت مولینا
صاحب میروم چون روز شد صبحی بزیارت مولینا صاحب رفتم فرمودند حقیقت استخاره شب بیان کنید انچه که
معلوم شده بود عرض کردم پس فرمودند که چند روز کلمه استغفار را بخوان من الهام چند روز بخوانده ام بعد
از فراغ آن قریب مزار خواجه صاحب خواجه قطب الدین رضی الله بر قبر می نشسته مرا بیعت فرمودند الحمد لله علی
ذلک چنانچه بنده که مرتبه دوم در دهلی شریف رفته بود خود بدولت حضرت مولینا صاحب روزی برای زیارت
خواجه صاحب رفته بودند بنده هم همراه بود فرمودند که این مکان یاد میدارید عرض کردم آری یاد میدارم
یعنی جائیکه مرا بیعت کرده بودند تا آن جای مرا دادند **الضیافیه** نقل است شبی حضرت قبله عالم
ذکر اخلاق حمیده حضرت مولینا میفرمودند مولوی نور محمد صاحب نارووالہ خلیفه اعظم ایشان عرض کردند
که با حضرت آنحضرت که با نثر برکات عالی بخدمت حضرت مولانا صاحب مشرف شده بودیم و مولینا صاحب
باستخاطر همه یاران شما را که همراه رفته بودند یک یک بار تنها بخلوت خاص سرفراز فرموده بودند و
برای فهمانیدن یک لفظ کتاب فرموده بودند که یاد دارید کسی وقت گفته خواهد شد پس بنده وقت شب
بر چراغ مطالعه میکرد که خود بدولت نزدیک بنده آمده همون لفظ را یاد فرمودند و نشسته و مولوی صاحب
میان محمد اکرم را طلبیدند بعده لفظ مذکور فهمیده دادند و عجب خلق عظیم بود که عرض با اینها میفرمودند
که چه ارشاد میکنند و خود بدولت ارشاد خود را از جانب خود بعرض منسوب میساختند پس حضرت قبله عالم
فرمودند که توسل بنده را بخدمت مولینا صاحب قدس سره پنج سال است اما از ابتدا آن زمان الی الان
انچه بنده را ارشاد می بود وغیره سرگذشت همه بجناب عالی مولینا صاحب یاد بود چنانچه در ابتدای حال
حضرت مولانا بنده را بخواندن عملی مامور فرمودند که یکپاس یا قدری کم پاس بر حرف سند و مانند خواندن
را تا سالها بعمل آوردم و گاهی در حضر و سفر ازین فوت نشده بود اما هیچ اثر ان بنظر نیامد روزی حضرت
مولینا رح بعد از مدت از من پرسیدند که فلان ورد میخوانی عرض کردم بلی میخوانم فرمودند چیزی
آثار آن و فواید آن بظهور آمده است گفتم نی فرمودند که بیشتر کم خوانده باشید گفتم بسیار خوب است

من از انروز کم خواندن شروع کردم بعد از چند روز باز پرسیدند که حالا چیزی اثر معلوم می‌شود عرض
کردم که خیر فرمودند اینده این ورد را خواندن موقوف کن من موقوف کردم پس بمجرد ترک کردن آن
ورد آثار او ظهور شدن گرفت بلکه تا حال بظهور میرسد و من الحال خواندنش میخواهم اما میسر نمی‌شود
درین ضمن مولوی شیخ محمد نارووالہ صاحب رح عرض کردند که بموجب منع حضرت مولانا حضور عالی خواندن نمی‌فرمایند
الضیافیه حضرت قبله عالم فرمودند که من اول از مهار همراه میان محمد قایم بجانب دهلی روانه شدم
و من بخدمت بزرگی ساکن دهلی مولوی صاحب برخوردار جی در همین مدرسه که حالا حضرت مولانا صاحب قبله
نیز دران مدرسه استقامت می‌داشتند کتاب قطبی میخواندم و میان برخوردار جی مرد خوب و صاحب نسبت
بودند چنانچه قدر پنج روپیه پویسه را روزدار بودند و داخل سلسله چشتیه بودند هر روز یکبار طعام میخوردند
یعنی هشتم پاس قدر سوا پاو برنج و یکپاو گوشت و یکپاو دیگر گرفتند و اگر برنج نمی‌گرفتند نیم سیر آرد را میپختند
و من نیز بخدمت ایشان میخوردم نان مرا می‌دادند و اگر نان خود میخوردند برنج مرا میدادند و بدست
خود می‌پختند اما از زمان من می‌پختم و نیز در انجا بزرگی بود میان فتح محمد نام من هر روز بخدمت ایشان میرفتم
ایشان بمن الفت بسیار میکردند و اول مرتبه هم مرا بسیار دعا کردند و ایشان را دستور بود که هر شب جمعه
ختم میخوانانیدند و وقت خواندن فاتحه بزرگان می‌فرمودند که در حق این حافظ هم فاتحه خیر بخوانید مرا
باسم حافظ میخواندند و چون حضرت مولانا صاحب در دهلی از دکن تشریف آوردند پس من بخدمت مولانا صاحب
همون قطبی خواندن شروع کردم بعده آن هم بماند که مولانا فرمودند وقت خود در علم ظاهری ضایع مکنید قدر
حاجت همین کفایت است بعلمی که شما لایق آن علم هستید مشغول شوید پس تقدیم امر نمودم الضیافیه حضرت
قبله عالم می‌فرمودند که روزی میان فتح محمد جیو از من پرسیدند که بخدمت مولوی صاحب که از دکهن آمده اند
سلام من برسان و بگو که اشتیاق ملازمت شما می‌دارم اما من ضعیفم آمدن نمی‌توانم و ایشان جوان هستند چون
من این پیغام بخدمت حضرت مولانا رسانیدم هماندم برخاسته متوجه ملازمت پرداختند من همراه حضرت رفتم
پس در بازار آمده چیزی حلوا در سبدی برای پیشکش گرفتند و خود بدولت تمام راه برداشتند آمدند
چون نزدیک آمدیم آن سبد من برداشتم چون در انجا رسیدیم میان فتح جیو وضو میساختند چنانچه دو
چوکی افتاده بودند بر یکی خود نشسته بودند و بر دیگری آفتابه داشته بوضو مشغول بودند چون مولانا
صاحب در رسیدند میان فتح محمد صاحب همچنان نشسته ماندند تا که وضو تمام کردند و در اثناء وضو هیچ

و مولوی صاحب هم روبروی ایشان ایستاده ماندند چون میان صاحب مذکور از وضو بکلی فارغ شدند دست
در وی پاک کردند بعده از چوکی فرود آمده پاپوش کردند و برخاستند آنگاه مولوی صاحب بادب ملاقی
شدن خواستند میان فتح محمد صاحب گفت که چه بنا بغل گیری کرده ملاقات کنید پس بغل گیری کردند بعد ازان
میان فتح محمد جیو حضرت مولانا را فرمودند که شما شهباز عشق هستید و مرا از شما بوی عشق می آید بعد نشستند
و میان فتح محمد جیو طعام حاضر ساختند هر دو صاحبان یکجا خوردند و مرا نیز با خود یکجا همراه خود خورانیدند چون
حضرت مولانا متوجه بمکان خود شدند میان فتح محمد جیو بخدمت مولوی صاحب مسترشد شدند و بسیار شدند و نیز
قبله عالم را می فرمودند که هنوز حضرت مولانا صاحب در دهلی نرسیده بودند و من بخدمت حضرت ایشان
نرسیده بودم که میان فتح محمد جیو مرا بخواندن یک لکه بیست و پنجهزار درود نبی الله امر کردند
و فرمودند که چون این قدر خوانده گیری مرا باز خبر کنی من چون بهمان اندازه درود بخوانده بودم که حضرت
مولانا صاحب در دهلی تشریف آوردند و میان فتح محمد تحصیل دار و منصب دار بادشاهی بودند الضیافیه
روزی بنده یعنی محمد عمر صاحب ملفوظ خلاصة الفواید می نویسد که من از پیر خود مولانا نور محمد تاروالا
صاحب رحمه شنیده ام که اکثر اوقات قبله عالم مهاروی رحمه بهر کس آینده در گفتگو متوجه میباشند اخراج
نمی فرمایند و از عرض معروض معقول و غیر معقول عوام ملول نمی شوند حضرت قبله کونین خلیفه صاحب
فرمودند که اینطور محض بجهت و طابع ما مردم هست چه اگر قبله عالم مشیت الهی ات مبارک خود را
باین طرف مائل ندارند والله اعلم چه حال شود ما مردم حضرت را کجا یابیم الضیافیه قبله عالم
فرمودند که میان محکم دین جیو مرد خوب صاحب شوق و نسبی بزرگ بوده اند اما در مزاج ایشان بردا[illegible]
و تحمل کم بود زیرا که مجرد می ماندند و باز فرمودند که در اول اوقات من و میان محکم دین جیو در شهر لاهور
یکجا میخواندیم و در کوچهای لاهور یکجا گدائی کردیم میان محکم دین در سن از من کلان بودند بعد چندی
من بطرف پاکپتن آمدم و میان محکم دین نیز بطرفی رفتند بعد هفت هشت سال باز آمدند در قریه که قریب
شهر فریدست و کلام در فارسی میکردند چنانچه در عالم مشهور شد که بزرگی از ولایت آمده و مردی درا[illegible]
است ما نیز بارزوی آنکه درویشی از ولایت آمده باید دید رفتیم و شناختیم که میان محکم دین است لیکن
ایشان نیز را نشناختند و نه التفات ملاقات از من کردند ما نیز واپس آمدیم من بعد یکمرتبه که بطرف
دهلی شریف رفتیم روزی در مسجد جامع دهلی بر آثار مبارک مولود میخواندند و من هم ایستاده بودم در

اثنا میان محکم دین جیو در آنجا آمدند ما شناختیم و نخواستیم که حال ایشان را با ایشان شناسانیم میان محکم دین
دست گرفته ملاقات کردم گفتند کیستی ما گفتیم شما کیستید گفتند فلان ما نیز گفتیم که فلانیم تمام خورسند
شدند بغل گیری کردند و گفتند که نشناخته بودیم پرسیدیم از کجا می آیند گفتند از پوربا آمده ام پس چهار
روز نزد فقیر مانده باز جای رفتند پس قبله عالم فرمودند که محکم دین جیو شخصی خوب بود و تمام عمر ایشان
در ذوق گذشت اما از پس ایشان از یاران کسی چنین صاحب رشد نماند **لطیفه** روزی
فرمودند که ما از پاکپتن جمعی سواران جانب مکان خود می آمدیم در اثنای راه میان محکم دین را دیدیم که پیاده
تنها می رفتند موسم تابستان و وقت بسیار گرم بود و ما همراهان را گفتیم که شما قدری آهسته بیائید من تنها
اسپ تیز کرده نزد او شتابان آمدیم و از اسپ فرود آمده گفتم که وقت بسیار گرم است برین اسپ سوار
شوید گفتند شما بر کدام اسپ سوار خواهید شد ما گفتیم که اسپان همراه من بسیار می آیند بر یکی اسپ
سوار خواهم شد پس بر اسپ سوار شدند و گفتند تا سمت قریب شهر فرید می رویم اسپ چگونه خواهم
رسانید ما گفتیم که شما بخاطر جمع بروید آدم خود فرستاده از آنجا خواهم طلبید پس روانه شدند ما نیز
بر اسپ دیگر سوار شده و آمدیم مولوی محمد عمر صاحب خلاصة الفواید می نویسد که بنده از بسیار کسان
معتبران شنیده است که میان محکم دین جیو می گفتند که از آن روز که میان صاحب یعنی حضرت قبله عالم مرا اسپ
سوار کرده بودند از زمان الی الان تردد اسپ موجود می باشد **لطیفه** قبله عالم می فرمودند که روزی
حضرت مولانا صاحب را در عین وضو کردن وقت خوش بود از بنده پرسیدند که آبا و اجداد شما چه کسب
میکردند عرض کردم که زراعت میکردند و مواشی هم چرانیدند و دوشیدند و بر بال مردمان می پائیدند
آمده و هرچه از انها امر شود و خود بدولت حضرت مولوی صاحب قدری سلوک کرده چنان ارشاد فرمودند که
ترا کسب خواهم گفت **لطیفه** روزی قبله عالم فرمودند که وقتی که من بخدمت حضرت مولانا صاحب
از مهار رسیدم حضرت مولانا صاحب احوال سرگذشت جمله یاران دیگر که بر خلاف مرضی ایشان وقوع
یافته بود پیش بنده بیان می فرمودند و من دانستم که این موجب تلقین ماست که آنچه خلاف مرضی
ایشان باشد از آن محترز باشم و این هم فرمودند که بعضی یاران مولانا صاحب چنانچه میان غلام حسین سکنه
اکبرآباد را چیزی وارد احوال شد مشار الیه احوال دیگر بزرگان که از مطالعه کتب معلوم او بود باحوال خود هم
کرده بخدمت مولانا صاحب گذارش کرده فرستاده بود در جواب فرمودند که مراتب این مقام نیست از تنگ

بیشتر پرسیدی **الضافیه** روزی آنحضرت قبله عالم می فرمودند که یکمرتبه از راه اجمیر تشریف طرف دهلی
برای زیارت حضور عالی یعنی مولانا صاحب رفتم روز داخل شدن در دهلی مولانا صاحب بر مکان خود زینه جانب
بیشتر تشریف نی تا دیر یعنی زیاد از معتاد قیام خود نشستند یعنی برای انتظار آمدن بنده تا دیر نشسته ماندند
چون قدمبوسی حضور حاصل کردم شربت نبات گلاب انداخته خود به رفیقان یعنی یاران بنده عنایت فرمودند
و ارشاد فرمودند که برای شما عملی خوب پیدا کرده داشته‌ام من تسلیمات بجا آورده عرض کردم که بسی خوب
دقیق اند رسیدن بنده هم خود بدولت بیاران خود می فرمودند که یک عمل خوب پیدا کرده داشته‌ام
لیکن بفلان خواهم گفت پس بعد از چند روز حضرت مولانا جامی فراغت خوش وقت نشسته بودند بنده را
یاد فرمودند حاضر شدم فرمودند که کسی دیگر درینجا نیست عرض کردم که خیر نیست تبسم کرده فرمودند که ببین
مبادا کسی پنهان شده نشسته باشد عرض کردم که کسی بنظر نمی آید مگر یک دو کس دور نشسته اند فرمودند
خیر ایشان وقوف ندارند مضائقه نیست بعده از راه کرم تلقین عمل ارشاد نموده فرمودند که کسیکه لایق
این کار و اهل این چنین تهیه است که باو گفته اید و انهم فرمودند که وقتی که طبع ناخورسند نباشد تو پیش من نشسته
باشی و اعمال مارا محافظت تمام داری که کسی از تو بدغا بازی نستاند و بمحل صرف نکنی و فرمودند که کسیکه وقت ناخوش
آنحضرت روبرو نشستی از هیچ کند دیده شدی **الضافیه** قبله عالم رحمه الله می فرمودند که ذات مبارک حضرت مولانا
خوش طبع بودند و آنوقت که بنده حاضر میشد خوش طبعی نمی فرمودند و من نیز هرگاه که می دیدم که یاران مناسب
خوش طبعی حضور آمده حاضر شده اند برخاسته میرفتم و این باعث آن بود که با اهل هر طریق نگاه داشت مناسبت
از تلقین همون و تیره بود چنانچه نزدیک دالان آنحضرت همه یاران می خفتند و مرا آنجا میسر نمی شد خود حضرت
مولانا مرا فرموده بودند که تو مکان خود علیحده بکن و سبق کتاب بنده را نیز بخلوت میدادند که هیچکس
حاضر نمی بود بعده مولویان دیگر می آمدند و همه کس میخواندند **الضافیه** روزی قبله عالم می فرمودند
که پرده و حجاب میان بنده و خدا همین دویی است و ما در تمام عمر خود یک شخص را از دویی خلاص دیده‌ام
یعنی ذات پاک حضرت مولانا صاحب را بعده فرمودند چنانچه اول مرتبه که خود بدولت حضرت مولانا در دهلی تشریف
آورده بودند یک غلام و یک نفر خدمت بودند و بنده هم بعد تشریف آوری آنحضرت بقدر یک ماه غلامی خود
بجناب عالی حاصل کرده است بعده بادشاه و امرا و وزیر اکثر برای زیارت بخدمت تشریف می آمدند
لیکن از زمان اول تشریف آوری الی الان که مرور سی و پنج سال شده باشد کاهی تفاوت ذره بجا نیاورد

مزاج بظهور نیامده محض از برای آنکه ذوقی بهیچ نبود و وقت فاقه نیز همون حال می بود و هرگاه که سه یا
چهار هزار روپیه می آمد همون طور بود می و فرمودند که فاقه از سبب شامت ما مردم بظهور می آید که بیک
نان یاران با یکدیگر تنازع میکردند پس همین طور واقعه نزاع شد که همه کس همچنان خفته می ماندند گاهی چندان
اگر بوقت نیم شب موجود می شدند همان وقت میان احمد جیو مامور تقسیم شده قطعه قطعه نان بمدرسه خرد و کلان
همه را میدادند و گاهی همچنان تا صبح بفاقه می ماندند و خود بدولت هم در فاقه رفیق یاران می بودند نه اصل
آمدن معلوم می شد و نه اصل نه آمدن معلوم می شد و این مرتبه که بخدمت حضرت مولانا مشرف شدم احوال
آنحضرت چنان ملحوظ می شد که بهیچ یکی رابطه ندارند و مطلق بیگانگی معلوم می شد چه در رفتن و چه در وقت
کلام همه طور عدم انس بنظر می آمد از معاینه این حال بر دل من تمام هیبت لاحق شد حتی که اکثر حاضر نمی شدم
و در دالان نشین می بودم و روبرو نشستن بسیار نمی توانستم تا روزی حضرت مولانا سید احمد فرمودند
که الحال فلان اکثر نزد ما نمی نشیند سید لعهد را گفت که مولوی صاحب چنان فرمودند من گفتم مرا هیبت می آید
سید مذکور بحضور عرض کرد که فلان چنین می گوید خود بدولت فرمودند که شما چنین می گوئید که مرا هیبت
می شود عرض کردم بلی صاحب مرا هیبت می شود که در مزاج شریف بهیچ یکی رابطه نمی بینم از راه کرم تبسم
نمودند و فرمودند که لبشما این روش نیست بعد ازین هر روز که بنده مشرف زیارت میشد اول آن گفتار
یاد داشته همیشه تبسم می فرمودند تا روزی آنحضرت تنها بطریق خوشطبعی فرمودند که ای لونجمه همان طور
هستم عرض کردم که حضور بسیار تبسم فرمودند **الضافیه** روزی حضرت قبله عالم فرمودند که حضرت مولانا
صاحب را بیاضی بود خاص که بسیار اعمال غریبه و فوائد عجیبه بر نوشته اند ولیکن بیاض مذکور بکار کسی
آمدنی نیست که جمله اعمال و اشغال بر سبیل اشارت و رموزات درو مندرج هستند لفهم احدی نمی آید
وابهم در معرض بیان آورده اند که امروز در رویا بیاض مذکور حضرت مولانا بنده را عنایت فرموده اند
ومن عرض نمودم که بنده شش شیرازه بیاض شریف بعنوان دیگر می نماید فرمودند که بیاض بعینه همو نیست
و فرمودند که دران بیاض عجائبات کبیر و اشغال کثیره و احوال واردات که در هنگام صغر آنحضرت الخ
و رنگا باد و جانب دهلی و رفتن طرف اجمیر شریف وقوع شده بود جمله درو مفصل مرقوم است و حضرت مولانا
آن بیاض را از همه کس مخفی میداشتند و احدی را نمی نمایند ندا مابنده آن بیاض شریف را خوب
طور دیده ام است که خود بدولت از راه کرم بنده را مطالعه کنانیده بودند **الضافیه** فرمودند روزی

حضرت مولانا صاحب فرمودند که ای نور محمد سبحان الله کجا دهن کجا پاکیش قدرت پروردگار ببین که مرا از دهن
آوردند تیر از پاکیش بعده این بیت فرمودند ه حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از روم ز خاک مکه ابوجهل
این چه بو العجبی است **الصافیه** مولوی محمد عمر می نویسد که روزی که خبر وصال حضرت مولانا صاحب در
مهار شریف نزد حضرت قبله عالم رسید از وقوع این واقعه بر حاضرین مجلس گذشت آنچه گذشت من نفس نفیس
قبله عالم رض اکثر حکایات و اوصاف نهایات حضرت مولانا صاحب می فرمودند روزی پیر مرشد من حضرت
مولانا نور محمد نارووالہ صاحب رحمه مرا فرمودند که چون وقت فراغت حضرت قبله عالم شود مرا خبر کنی تا چیزی
عرض کرده شود تا شبی بعد نماز عشا بنده وقت فراغت یافته مرشد خود را عرض کردم تا آنحضرت ومن
بخدمت قبله عالم رفتیم حضرت مرشد من عرض کردند که قبله چون درد وصال حضرت مولانا از حد زیاده است لاکن
برای تسکین چگونه عرض کرده آید که همه کس تلقین ازین جناب می یابند اما اگر کسی نوع تسکین بجا تشریف آید
بهتر است فرمودند برین چنین شخصان گفتن لفظ ممات هم نباید ه است مگر مفارقت است و خیریت پیشتر هم
این مفارقت می بود حق تعالی فیض اوشان بند نکند و این الفاظ را مکرر فرمودند که حق تعالی فیض اوشان بند
نکند و فرمودند که علاج آن دیدن شما مردم است الحمد لله که شما هم اتفاقا پیشتر آمده بودید و خود ذات شریف
حضرت مولانا پیشتر هم دیده و دانسته بنده را در مفارقت داشته بودند بی حکمت نخواهد بود و هم جمیع امور
بنده چنانچه که جدا بودن اینجانب و ماندن اینجا بسبب ارشاد آنحضرت بود والا بنده را از خود هیچ جه
اتفاقی نبود و انهم فرمودند که تسکین نیز بسبب مشیت است چنانچه ذات شریف حضرت رسول علیه السلام
آنچنان آفتاب هدایت بود که حق تعالی همچنین ذات عالی را تا قیامت بعالم ظاهر مستقیم داشتی که همه کس
فیضیاب زیارت و مهتدی می شدند اما هرگاه که تقدیر چنان بود برگزیدند از وقوع این واقعه چاشنی
درد و دیدند آنانکه دیدند چنانچه بعضی صحابه مطلق بعد وصال رسول علیه السلام داخل مدینه منوره نشدند چون حال
صحابه کرام چنین باشد کسی برابر اوشان شد فی نسبت اوشان باوجود ان کمال لاچار این قدر بی اختیار شده
بودند و بعضی صحابه محل تسکین بودند نخو نکه مشیت اوست و میخواهد بظهور میرسد و دین رسول علیه السلام
تا قیامت روشن و باقی خواهد ماند و عوام گویند که دین بسیار کم شده است از گفتن ایشان مرا تعجب می آید
این میدانند که دین پیغمبران بعد از انتقال اوشان چند مدت و چگونه می ماند الحمد لله که این دین جناب شریف است
که تا قیامت خواهد ماند و شبی دیگر فرمودند که درین روزها خود از ارمی ستم و چنان اندوه بدل لاحق است نخواهم

که بوریا زیر و نهاده در جنگل رفته نشستیم که کسی نزد من آید و نه کسی را ببینم روزی بحضرت فرمودند که ذات شریف
حضرت مولانا چه کمال بود نخوبکه در دهلی آمدند همانطور پاک صاف از دنیا رفتند و از کسی یافتنی و نه باکسی
داد و ستد نزاع هیچکس از پس نگذاشتند چنانکه در ایام تحاول مزاج شریف نقدی مبلغ دو هزار
روپیه از دکهن بخدمت آمده بود همانوقت دوازده صد روپیه بقرضداران که در لنگر فقرا خرچ شده بود
دادند و هشت صد باقی بمستحقان تقسیم کرده دادند یا اینها سوای کتابها هیچ نبود **ایضا فیه نقل است**
روزی مولانا نور محمد صاحب را بروالد عرض کردند که قبله شخصی تاریخ وصال مولانا صاحب از الفاظ **محب نبی
هادی فخر الدین** استخراج کرده است حضرت قبله عالم فرمودند که از همین لفظ محب نبی که لقب حضرت
مولانا است کسی واقف نبود روزی مولانا فرمودند که ما روز عرس حضرت نصیر الدین چراغ دهلی بر مزار
مبارک ایشان رفتم دیدم که وقت شب حضرت چراغ دهلی قدری از لنگر تبرک عرس شریف بدست خویش
مرا دادند و فرمودند که شما محب نبی هستید چونکه این القاب از زبان حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دهلی
صادر شده مرا بسیار مرغوب است و پسندیده است **وصال حضرت قبله عالم خواجه نور محمد**
مهاروی بتاریخ سیوم ذیحجه در سنه ۱۲۰۵ هجری شد در **حیف وا ویلا جهان بی نور گشت**
تاریخ وصال ایشان است **عمر** ایشان شصت و سه سال شد **قبر** ایشان در قریه تاج سرور است از پیر صحیح
مهار شریف سه کروه سمت جنوب است و نیز این مصرعه اکثر میخواندند **مصرع** هر جا که سلطان خیمه زد غوغا نماند
عام را و در خیر الاذکار مولوی محمد لکهو نوشته که حضرت قبله عالم گاهی گاهی در محفل خود برای تقریب
و شنوانیدن حاضران از صوت جاودانی خود خبر میدادند و این بیت میخواندند **بیت** مرا زنده پندار چون خویشتن
من آیم بجان گر تو آیی بتن و نیز در خلاصة الفوائد نوشته که حضرت قبله عالم را نهر بر مهر سجع حضرت
قبله عالم این بود **ز نور محمد جهان روشن است** **ذکر الفاظ قدسی**
که از زبان وحی بیان حضرت قبله عالم بر آمده اند بدانکه آنحضرت اکثر این
دوهره هندی را بسیار می فرمودند **دوهره** جهلی هوئی سیرین مسری کی بلا ی جیسی تهی ویسی
رهی اب کچه کهاں جاوی و این بیت را هم میفرمودند **بیت** نگوییم شدی ذوق عاشقیست نماند
شراب کهنه ما مستی دگر دارد و این بیت هم میفرمودند **بیت** تا گشتی با غم عشق ازین
شد مستعد بار گران را **فرمودند** که انسان کامل جان عالم است و فوت شدن او فنای تمام عالم

و فرمودند که جمله موحدان داخل جنت باشند فرمودند معصیت منافی وحدت نیست هرکس را
که اقرار وحدت بزبان وتصدیق آن در دل است دیگر هیچ امری نیست که موجب زوال وحدت گردد
فرمودند بموجب کتاب تحفه خانی شاید کسی مسلمان باشد و همه را کافر می گویند و در اصل آن نیست
که علمای زمان محض برای تنبیه و ترسانیدن قدری مبالغه کرده اند و در اصل درست گفته اند که از کار
ناشایسته اجتناب نمایند روزی شخصی روبروی آنحضرت این بیت خواند ؎ نقاب پرده ندارد نگار
دلکش ما تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز فرمودند اگر پرده باشد تا پرده بردارد
سوای همین هستی موهوم هیچ پرده نیست فرمودند دل هر آدمی بطرف محبوب خود می گردد یعنی محبوب
تو آنست که متعلق قلب تست العیاذ بالله من حب ماسوی الله و می فرمودند
که تمامی موجودات مرایای جمال حق اند بعده این بیت خواندند ؎ آن لحظه که بر آئینه تابد خورشید
آئینه نگاه ببین که من خورشیدم و فرمودند که کار موقوف بر ایمان است چنانچه شفاعت
رسول علیه السلام هم بعید استقامت ایمان است پس خواه کسی در شب جمعه بمیرد یا ... آن یا در رمضان
شخصی عرض کرد که احوال جسد اولیا در قبر چون باشد فرمودند جسد این عالم یعنی جسد اولیا حکم
روح دارد جائیکه روح ایشان باشد جسد ایشان همراه میباشد چنانچه عالم ابدال هرگاهکه در طیر می آیند
یعنی روح ایشان پرواز میکند جسد می پرند زیراکه روحانیت بر جسد ایشان غالب میشود و فرمودند
که احوال اهل حیات همین است و بنسبت اینچنین شخصان لفظ ممات گفتن هم نیامده است و حرف
ممات امده هم نیست بمشیت حق تعالی هر جاکه ارواح اولیا می باشد جسد نیز بمنزل ظل همراه می بود و تعلق
روح ایشان بر قدر خویش بقدر سهولت است و فرمودند شیخ آنکس را از خود دور میکند که او
موجب تلقین و لایق تکمیل دیگران می شده باشد و از بسیار کسان استفاده می گیرند و کسانیکه هنوز
لایق پرورش اند برای تکمیل و تربیت اوشان انها را بعید نمی فرمایند و جدائی کنند و فرمودند
روزی مولانا صاحب مرا فرمودند که نور محمد هرگاه که ما قرآن خواندن می نشینیم هرآنچه که میخواهم همان
شغل است و فرمودند که من خود را بامور ضرور مرجوعه و بهمه کس در گفتگو توجه میکنم و الا خدا داند
که چه حال میشود اما از افاضه خلق که اهم ترین کارهاست منقطع نشود مولوی محمد عمر شنیده ربی
نوشتاین ذکر شنیده در خلاصة الفواید که من از خدمت پیر خود مولانا نور محمد نارووالہ صاحب

پرسیدم که حضرت قبله عالم اکثر اوقات بهر کس آینده در گفتگو متوجه میباشند و انحراف نمی فرمایند و از عوض معروض
معقول و نامعقول عوام مکدر نمی شوند فرمودند که اینطور محض برعایت و طالع ما مردم است اگر اینطرف
مایل نشوند خدا داند که چه حال ایشان شود و ما مردم حضرت را کجا یابیم **و فرمودند** که اهل شهود
اند آنکه سکر وجود دانند معلوم میشود که قائل اگر ایشان فی الواقع شهود بودی چگونه منکر وجود کردندی
درین وقت خلیفه اعظم ایشان مولانا نور محمد نارووال صاحب عرض کرد که اینچنین هم هست که بعضی اهل شهود را
که درجه شهود سلب شود آنگاه ایشان هم منکر وجود می شوند **فرمودند** که تحقیق اینچنین هم هست ما نیز یاد داریم لیکن
اگر از کسی ایشان استشاهد شود آن مشاهده هم ظنی ایشان بود که مشاهده پندارند والا از مشاهده حقیقی چگونه
بر کردند و منکر شوند چنانچه اگر کسی ملتان و لاهور دیده باشد پس هرگز ممکن نیست که منکر شود که ندیده ام **و**
فرمودند اگر از کسی مخلوق خوشحال شود حق تعالی فرماید که مرا خوشحال کردی و همه برین قایل اند و سیدنا
و فرمودند روزی حضرت مولانا صاحب مرا فرمودند که وقتی من در اثنای سفر یک هندوی را دیدیم هر چیزی
از قسم سورسات او را موجود می شد و هر قدر که ضرور است در انجا خرج می کرد او مرا گفت که این عمل بتمام
سعی و مشقت بدست آورده ام اگر کرم فرموده بخانه من تشریف فرمایید موکلان این عمل را بشما آشنا سازم
ما گفتیم که عمل ما در قرآن شریف موجود است حاجت نداریم **و فرمودند** که بزرگی بود که وقت شب
همیشه تکیه وجن بخدمت او برای خواندن می آمدند و شخصی از فرقه منکرین جنیات هم بخدمت آن بزرگ
برای خواندن می آید آن بزرگ خواست که آن شخص منکر را ملاحظه جن کنانم پس آن شخص را گفت که امشب
نزد ما باید بود او در شب همانجا بماند تا جنیان برای سبق گرفتن دران شب نیامدند آن بزرگ دانست
که شاید امشب او شما انکاری شده باشد دیگر شب آن منکر را طلبیدند تا شب جنیان آمدند سیوم شب
باز او را گفتند که امشب درینجا باقی او بماند تا جنیان در آن شب هم نیامدند عرض اینچنین چندبار کرد که
چون آن شخص منکر را در شب نزد خود داشتند و سه شب جنیان نمی آمدند تا شبی جنیان آمدند آن پیر پرسید
که باعث نامدن شما دران سه شب که آنمرد نزد من بماند چیست گفتند ما را حق تعالی ما را چنین می شد که امشب و دیده
بالاچار نامدیم آن بزرگ متعجب شد و متوجه جناب باری تعالی گشت و باعث نفرستادن جنیان پرسید
الهام شد که تو میخواهی که برای الزام دادن یک فرقه را از فرقه های ناگمره ضایع کنی **روزی از حضرت**
قبله عالم رح شخصی پرسید که مرض نفسانیت را هم دوا هست **فرمودند** که دوا بسیار است اگر کسی بکند

لیکن همه کس آن زبان خود را مریض نگوید اما کسی مرا نظر نماید که طالب معالجه آن باشد والا طبیب
بسیار اند آن شخص باز عرض کرد که یا حضرت من خود را مریض میدانم لیکن علاج کردن نمی خواهم
و نمی توانم **فرمودند** خود را مریض دانستن نیز غنیمت است که گاهی علاج پذیر میشود اما کسیکه خود را
مریض هم نداند بدانند که او دشوار است بعده این بیت خواندند ؎ عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد
ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست ؎ کسی کو تشنه آب او بود رو به روی نشستن نبود
بعده روی مبارک خود سوی حکیم مولوی محمد عمر شید پوری کرده فرمودند که حکیم چو مریض بدست آرد
روزها تدارک باید کرد یا چو نیست عرض کرد که قبله عالم بجاست تحقیق است که یکروز مریض تدارک
طلب نیست خود به دولت تبسم فرموده **و فرمودند** سیر خوردن القدر که مذموم نباشد و ازا
به ریاضت و عبادت و تلاوت و ورد خواندن و به بیداری هضم کردن بهتر است از آنکه سیر نخورند
وگرسنه خفته از غفلت نگذارند و هرگاه سیر خواری را در عبادت صرف کند آن خورده جمله نور
شود **و فرمودند** قالب موافق شریعت کردن و انضمام قلب با اتباع شریعت است و
عوام را بیش ازین خواهد بود و فنا عوام عبارت از نفی خواطر است **و فرمودند** ناخوانده ام
اما این بزرگان عالم که می آیند بار می غنیمت است که از صحبت ایشان ما را نیز بعضی مسائل حاصل می شود
درینوقت سید میرن شاه عرض کرد که حضور عجب ناخوانده اند که تمام خوانندگان این دیار و علما
وقت برای تعلیم بخدمت می آیند و حل عقده های ایشان میکردد **فرمودند** اینهم از برکات
سید موصوف باز عرض کرد که این فن بکر یکتنی هم بدهید **فرمودند** که طالب این بکر کشتی نیست
که بگیرد و تکرار فرمودند که کجاست که بگیرد **و فرمودند** بدل بزرگی عنایت الهی هوادار شدن
گرفت آن بزرگ خواست که در خلوت رود تا ترقی آن نعمت شود چه در تحرک از آنجا واردات
انقطع شد درینوقت شخصی از قبله عالم پرسید که باعث فقدان نعمت واردات از آن بزرگ
چیست **فرمودند** که نزول نعمت عظمی محض عنایت ازلی بود و صرف فضل لم یزلی و آن بزرگ
خلوت پذیرفتن را باعث ترقی نعمتی پنداشت و تدبیر خود را دخل داد لاجرم از آنجا باز ماند
فرمودند این مکان مهار شریف دار الشفاست که حکیم هم موجود است مولوی عمر حکیم عرض کرد
که شفابخش امراض ظاهری و باطنی ذات شریف حضور است که سراینده را از زیارت حضور شفا

صوری ومعنوی حاصل میشود **وفرمودند** که طالب این معنی کجاست وکسی است که بیاید بعد واین
بیت خواندند **بیت** عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد   ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست
وفرمودند شیخ مرشد طالب را که ذکر وفکر واشغال واوراد تلقین کند چون او آنرا اقتضا کند دیگر آ
شیخ او را انشا سد اگرچه تا مدت نزد او نشسته باشد **وفرمودند** والد حضرت مولانا صاحب
خواجه فخر الدین از اولاد سید محمد گیسو دراز بود واز قدرت الهی دستور است که همه اهل خاندان
ایشان مع سید محمد گیسو دراز رحمه الله را از جذب میشود نام حضرت مولانا صاحب مولانا فخر الدین نهاده
حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی است وفرموده بودند که این پسر من است ووقتیکه پدر ایشان
حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی فوت شدند عمر ایشان شانزده ساله بود واز پدر خود ایشان
شرح وقایه ومشارق الانوار ونفحات الانس ویک کتاب طب ویک رساله تیراندازی خوانده بودند
وفرمودند ولی را احوال ماضی ومستقبل بشرط توجه معلوم میشود **وفرمودند** که درین زمان هم چنین
شخصان موجود هستند که رویت رسول علیه السلام در بیداری او تا ایشان حاصل لیکن خلق از سبب
وقوع حوادث منکر ایشان میشوند وحالانکه حدوث حوادث از فرط آدم علیه السلام شده آمده است
چنانچه آدم را چه شده بود که بی گریستن دست از بهشت افگندند واز حوا جدا کردند وهم بار چه موجود
نبود **وفرمودند** مجمل اینهمه آدم بود وآنچه درین عالم میگذرد تفصیل آنست وآدم را جامع الاسماء
گویند **وفرمودند** هرکس از روز تولد در رفتنی است ایام حیات کسی را شش هزار و هفت
هزار گذرانک الی ماشاء الله هر واحد معین است هر روز که گذران میشود همانقدر ایام عمر کم میشود
وآخر روند ولاچار منزل تمام میکند **وفرمودند السخاوة عند القلة والعفو عند القدرة**
این هر دو امر بزرگ وبسیار خوب است **وفرمودند** شغل پاس انفاس باین ترتیب باید
که ضم ها الله را باشباع بخوانند تا از واو متولد شود ودر وقت نفس الله بدم گویند یعنی دم
لسان دل باشد ودر وقت جذب نفس **هو** بدم گویند همان معنی وعکس این ترتیب نباید کرد
یعنی بوقت جذب نفس الله وبوقت دم بالا بردن هو نگویند که خوب نیست وحکمت زبان بکام
چسپانیدن مسوفت ذکر پاس انفاس است معین توجه است وفرمودند که شغل تا نیز همین است
وفرمودند که از نقرس یعنی درد مفصل ابهام پای ودرد زانو سورنجان فی ... است یعنی

مولانا صاحب و شیخ صاحب بدر ایشان و شیخ کلیم الله و شیخ یحیی مدنی اینهمه بزرگان این مرض میداشتند
مولوی محمد جعفر می نویسد که قبله عالم را هم این درد بود من عرض کردم که علاج این نکنید فرمودند این
مرض از علاج بهتر نمی شود زیرا که موروثی پیران ماست **کاتب الحروف** گوید که همین
مرض حضرت غوث زمان خواجه سلیمان پیر و مرشد مرا بود که تا آخر عمر بهمین مرض انتقال فرمودند و در
عمل تعویذ نوشتن **فرمودند** که حضرت گنجشکر بخدمت پیر خود نوشته که اکثر مردم پنجاب برای تعویذ
می آیند اوشان نوشتند که کار نه بدست ما نه بدست تست بدست خداست اسم خدا نوشته بده بعده
قبله عالم فرمودند که الحق این فائده نقد است که دل سائل خورسند می شود و موجب تسکین خاطر او میگردد
و فرمودند حضرت اورنگابادی صاحب از جمله پیران حضرت مولانا صاحب را خود بیعت کردند و فرزند
کلان از خواجه کامگار خان که یکی از خلفاء ارشد و اکمل ایشان بود بیعت کنانیده و دیگر پیران خود را
بخدمت مولانا صاحب بیعت کنانید **و فرمودند** که اگر کلام و طعام به نیت روح شخصی تعیین
کرده بخشند رواست و اگر بارواح دیگران هم بخشند رواست لاکن حضرت مولانا صاحب اگر به نیت شخصی
تعیین کرده میخواندند بارواح آن شخص مخصوص کرده می بخشیدند **و فرمودند** که درود اگرچه
ملک نبی صلی الله علیه و سلم است که بعد خواندن راجع بآنحضرت صلعم میشود اما حضرت مولانا صاحب
می فرمودند که درود از جانب سولی نیاتاً باید خواند **و فرمودند** که کار فقر اینهمه کسی را نیکو گفتن
و دعا کردن است آنچه هرچه که کسی نه بنیت همچنان خواهد شد در کار خدا و نه هیچ نبی و ولی را
دخل نیست او خداوند است کار خود بجمال هم میکند و بجلال هم میکند **نقل است** روزی محمد صالح
عرض کرد که قبله در کتب سلوک نوشته است **التصوف لترک لان التصوف**
صیانة القلب عن الغیر و لا غیر فرمودند که این صیانت هم غنیمت است
کسیکه از شرک و از هیچ چیز خبر ندارد البته چیزی تا باشد که بداند **و فرمودند** که بوعلی قلندر
مرید شیخ شهاب الدین عاشق است و او مرید خواجه قطب الدین رح **و فرمودند** که بوعلی قلندر
را بسبب آزادی ایشان قلندر می گفتند که بطور قلندری میگذرانیدند و اوشان تمام صاحب
کمال و ورع و تقوی و شریعت بودند و حال دراز داشتن سبلت بعد از وصول شده بود
بسبب غلبه سکر که این عالم سکر بی اختیار باشد و معذور **و فرمودند** که ارواح مولوی خواه

نیک خواه باطن رواج همه کسان بجانه خود می آید و کلام با رواج مرغوب است لیکن نان هم انجا بسیار
مطلوب است که عوض آن شتاب و خوب باوشان میرسد بعده تبسم فرمودند که جاهلان کلام
خواندن نمیدانند و عالمان نان دادن نمی توانند غیر ازرواج را جائیکه خاطر بگردند و فرمودند
که برادر ما صفیه که حوادث واقع میشدند محض برای اظهار وحدت بود که همه کسان در وقت هلاک
خود وحده لا شریک له میگفتند چنانچه فرعون درین وقت محمد اصلح عرض کرد که بزور
اقرار وحدت می گویانیدند فرمودند که گویانیدند چه بلکه غیر کلی رفته وحدت می ماند فرمودند
حضرت شیخ کلیم الله جهانآبادی همه فرزندان خود را در سلسله قادریه بیعت کرده بودند و می فرمودند
که سلسله چشتیه پر مشقت و ریاضت است و در این حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه فراخ است
و باعث پوشیدگی و گنجایش همه است و فرمودند که عالم غور حلال خوردن بسیار میکنند
و میگویند که کاو میش شیر نوشیدن هم از وجه حلال باشد و شیر دو کثوره سیر شده می نوشند و در
اصل که چهارم حصه یعنی نیم کثوره نوشیدنی بود از طرف خیال و اندیشه نمی کنند که باطن شریعت هم شریعت
است بر ظاهر اکتفا می کنند و در اصل اهم ترین رکن قلت طعام و منام و کلام و ترک صحبت مع الانام است
رجوع کسی نمیداده و فرمودند که حضرت مولانا رحمه بسیار پیر ظاهری نمی فرمودند اما کم خوری
اوشان بدرجه کمال بود و شرب آب هم بسیار کم بود و بارها اتفاق تناول طعام بخدمت اوشان
روبرو دست داده بر اچنین ملحوظ شده که حاضرین از هر طرف می گرفتند و خود بالت هر جبه
دست مبارک همون یکجا می بردند و اینهم فرمودند که اینقدر کم خور شخصی کم خواهد بود و فرمودند
که سور المومن شفاء فقط مراد از مومن کامل نیست بلکه این حدیث در حق هر مومن عام و خاص است
اما تفاوت نیست که هر کس را باندازه مدارج ایمان شفا است البته از ایمان خالی کسی نیست هر قدر ایمان که
دارند آنقدر از سور ایشان شفا حاصل میشود و مریض روزها را چنانچه بسیار روز معالجه کردن لازم است
البته همین و تیره مداومت شرب سور المومن هم شفا مطلق است و فرمودند اگر سالکی خود را همیشه در
بخدمت پیر خود نو آمده می بیند و هر روز را روز اول داند کارش صورت سرانجام می پذیرد و اگر
روز دوم را دوم روز دانست در تباهی افتاد نقلست روزی ذکر در مسئله نفی وجود بود در مجلس
کتاب لوائح می خواند فرمودند که سلطان باهو در ابتدای حال بر پیری زمیندار عاشق بود و فی

بود در سرای او دعوت کرده بود در آنجا می‌ماند شبی وقت نیم شب شوق دیدن محبوب دست داد و از خانه خود
خفته بود و دروازه خانه محبوب او بسته بود آخر لاچار شد دیگر علاج ندیده آن بتخانه خود را آتش داد تا همه
کسان هنگامه آتش از خانه‌ها بیرون آمدند آن پسر هم از خانه بیرون آمد تا ایشان آن محبوب را در آنجا دیدند
و به دیدار او تشفی حاصل کردند چنانچه در کافی ستا همین است **هندی** جگ سارا تماشا دیکهی
نقلست روزی در بیان این مصرعه بیت مثنوی **مصرع** گر گلست اندیشه تو گلشنی **فرمودند** که هر وقت
همین اندیشه و داشتن کار با انصرام نرسد تا که کسب سر کار خود را محو نکند چنانچه شخصی عزم حج زمین کند
و هم بداند که مکه این طرف است اما تا کمر بسته راهی نشود و هر چه بسفر بر خود گواره نکند و طی مسافت نماید
هرگز بطرف همین اندیشه نرسد و طریق آن مجاهده است و کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق
اختلاط نمودن و آنکه بسیار کسان می‌گویند که خاطرها بدل با مزاحمت میباشند پس صورتی که دل خود را
بکلی در پی کارها و تعلق زن و فرزند و زراعت و غیره تماشا آواره کرده اند لاچار اینهمه خواطرها
مزاحم حال میشوند باید که اسباب خواطر را ترک کند **ع** بافقیران تماشای چمن بهر کار نیست داغهای
سینه ما کمتر از گلزار نیست **و فرمودند** که وقت شب که آواز گردانیدن چاهها می‌شنوم که تمام
شب می‌گردانند و بی‌قرار می‌باشند موجب بسا تعجب است که اینقدر بیداری تمام و هر چه محنت
برای دانه‌ها قبول می‌کنند که اینهم بالضبط از آفات سلامت ماند و چیزی بدست آید یا نیاید
و برای بندگی خدای تعالی کسی تمام شب بیدار و محنت کند به نظر نمی‌آید و کسانیکه این طریقه سلوک
میدارند بعنایت حق تعالی بمقصود میرسند خالی برنخیزند **نقلست** شخصی از آنحضرت پرسید
که علما تعظیم کفار نمیکنند و اهل الله تعظیم هر مومن و کافر می‌کنند و حالانکه در حقیقت و شریعت مخالفت نیست
این چگونه باشد **فرمودند** در شریعت و حقیقت مخالفت هرگز نیست فرق در فهمید است و این
هر دو گروه درست میکنند حسب حال خود آنانکه تعظیم نمیکنند من حیث کفر ایشان میباشد که نظر علما
ظاهر بکفر ایشان افتد و اهل الله تعظیم حقیقت اوشان می‌کنند که در نظر ایشان حقیقت اوشان ملحوظ
میباشد یعنی علماء ظاهر را بر فعل ایشان نظر افتد و اهل الله را بر مظهریت ایشان نظر می‌افتد **و فرمودند**
که روزی حضرت مولانا صاحب مرا فرمودند که این کتاب فقرات بکار تو بسیار خواهد آمد اگر این کتاب را
سندیده باشید که این کتاب شورش جذبه است **نقلست** شخصی از یاران حضرت ماروالا صاحب

عرض کرد که روشن کردن چراغ بر مزار شریف پیر و مرشد من علما اینجا جواز نمی‌دارند و عالم لولیان
و غیره که بر خانقاه میان صاحب آمده سرود می‌کنند او شان را هم منع می‌نمایند و آمدن نمی‌دهند آینده
درین باب نحویکه ارشاد شود بران عمل نموده آید **فرمودند** میان صاحب از جائیکه بودند همانجا رسیدند
شما هیچکس را از آمدن بر خانقاه ایشان منع نکنند زیرا که رسم قدیم است که هر قسم عالم بر خانقاهان
تمامی بزرگان می‌آیند و سرود میکنند و چراغان هم میشوند چنانکه بر مزار پیران عظام خواجگان ما
همیشه چراغ روشن میکنند **و فرمودند** که مولانا صاحب را بیاضی بود خاص که دران بسیار اعمال
غریبه و فوائد عجیبه نوشته اند لیکن بیاض مذکور بکار کسی آمدنی نیست که جمله اعمال و اشغال بسبیل اشارات
و رموزات درو مندرج اند لفهم کسی احدی نخواهد آمد بعده **فرمودند** که امروز در رویا مولانا صاحب
را دیدم که مرا آن بیاض عنایت فرموده اند و من عرض کردم که بنده شش شیرازه بیاض شریف بعنوان
دیگر می‌نماید مولانا صاحب فرمودند که بیاض بعینه همو است و نیز فرمودند که من آن بیاض را خوب
طور دیده ام که حضرت مولانا صاحب مرا مطالعه کنانیده بود اما از دیگران مخفی میداشتند کل ما اخوذ
نقاست من خلاصة الفوائد اما فی حیز الاذکار من مولوی محمد کملو می‌نویسد که من از زبان عبد الله خان
جاندار سکنه دیره غازیخان خلیفه حاجی پور والا صاحب شنیده ام که می‌گفت بعد وصال پیر خود در مهار
شریف بخدمت حضرت قبله عالم رفته بودم روزی در مجلس اقدس نشسته بودم که **فرمودند**
نسبت من میان صاحب نارووالا همچو نسبت حضرت سلطان المشایخ است بخواجه نصیر الدین چراغ دهلی رحمة الله علیه
من عرض کردم که نسبت سلطان المشایخ بچراغ دهلی رضی الله عنه چگونه بود فرمودند که خواجه عثمان هارونی
را بالهام غیبی معلوم گردیده بود که درمیان سلسله چشتیه بهشتیه از جمله یاران شما شخصی پیدا خواهد شد
که وجود مسعود او سبب نجات اولین و آخرین خواهد بود و علامات او نشان دادند که چنین حالت بروی
طاری باشد و او در استغراق خواهد شد پس خواجه عثمان هارونی بجست زندگانی خود منتظر ان صورت
بودند اما در یاران ایشان بظهور نیامد پس ایشان بخواجه معین الدین خلیفه خود را وصیت فرمودند که
اگر از یاران ایشان چنین کسی این معامله و علامات دریابید از وی دعای خیر حسن خاتمه تمام اهل اسلام
درخواست باید نمود و خواجه بزرگ هم در مدت حیات خود این صورت در یاران خود ندیدند پس
بخواجه قطب الدین وصیت فرمودند و ایشان هم در یاران خود ... نیافتند تا آنکه شیخ

وصیت سلسلهٔ سلطان المشایخ رسید ایشان در بی انتظاری بودند که روزی حضرت خواجه نصیر الدین
بکنار حوض نشسته بودند و هر دو پای مبارک ایشان در آب رسیده بود و آن حالت استغراق و همان
علامات بر ایشان وارد بود که نشان داده بودند اتفاقاً سلطان المشایخ را گذر راهی الصوب افتاد
بسر آن حوض رسیدند و آن علامات در حضرت چراغ دهلی یافتند چنان سرعت فرمودند که از کناره
دیگر که آمده بودند با جامه ها در حوض داخل شده پای خواجه نصیر الدین را در ضبط آوردند چون ایشان
بافاقت آمدند پای خود را کشیدن گرفتند و از گرفتن پای و دست سودن پیر خود تمام اندوهگین
شدند پس سلطان المشایخ فرمودند که من این کار از جانب خود نکرده ام بلکه مرا از چند پیران حضرات خواجگان
چشت وصیت رسیده است و هم بخواهم گذشت تا آنکه در حق جمیع و اخلاف این سلسلهٔ چشتیه از اول تا آخر
که این تا قیامت باقی خواهد ماند دعای حسن خاتمه و نجات اخروی و رضای خداوندی نکنی پس ایشان
دعا کردند و متوسلان این سلسله را اسد بحساب ارزانی شد بیان نسبت مذکور همین است بعد ازین
عبارت صاحب رسالهٔ خیر الاذکار مینویسد که بنده این نقل از افواه عام مردم شنیده بود اما نسخی تا از
از زبان خانصاحب عبد الله خان شد. کاتب الحروف گوید که این فقیر در یک رساله این قصه چنین دیده
است که چون آن وصیت بحضرت گنج شکر رسید ایشان بار بحضرت رب العزت عرض کردند که الهی
این وصیت از چند پیران ما شده می آید بر تو آسان است ظاهر چه آنچی کوئی که فلان شخص خواهد شد الهام
فلان حکم شد که از مریدان تو که نظام الدین بداونی است از مریدان او خواهد بود پس حضرت گنج شکر چون
ایشان را خلافت داده سمت دهلی رخصت فرموده بودند همین وصیت کرده بودند که از مریدان تو کسی چنین
خواهد بود از و دعا بخشش سلسلهٔ چشتیه خواهی پس ایشان روزی در خلوت نشسته بودند و حضرت
چراغ دهلی را انحالت وارد شده بود و چشم بسته در حالت مستی نشسته بودند ایشان را از کشف معلوم
شد تا آمده پای ایشان گرفتند حضرت چراغ دهلی گفتند کدام هستی ایشان گفتند که نظام او شان با
بند می گفتند که (نظام کا اسوقت کیا کام) گفت سلسلهٔ چشتیه را بخشی گفت بخشیدم والله اعلم بالصواب
ونیز در خیر الاذکار نوشته است که روزی حضرت قبلهٔ عالم فرمودند که در حاشیهٔ نفحات الانس
ملا عبد الغفور می نویسد که لفظ خواجه قدوة الدین بن فرسنافه که هست این لفظ فرسنافه بفتح
فای اولی و فتح را و سکون سین مهمله و نون استاد و فای در آخر تحقیق نموده است صاحب نفحات مراد ازنمو

بفتح فا وکسر رای مهمله وسکون شین معجمه وتا فوقانیه مثنات وفا در آخر سند سید است بعضی بجیم
ضبط بقاف در آخر هم خوانند ما را همان مرغوب مختار است که از ان حضرت قبله شنیده ام وفرمودند
لفظ دینوری که لقب خواجه ممشاد است هم بکسر دال مهمله وفتح نون است نه بفتح دال وضم نون است
وفرمودند لفظ هارونی بفتح ها و را و واو مفتوحه است چه هارون بفتحتین اسم مولد خواجه عثمان نسبت
که در ولایت عراق از نواحی نیشاپور است وبضم را و واو ساکنه غلط عوام است وفرمودند که از منتخب
اللغات چنین می آید که سنجر نام شهریست به روز راه از موصل که مولد سلطان سنجر است واز ملفوظات
مشایخ چنان می آید که سنجار نام قصبه ایست از عراق که از بغداد هفت روزه راه است و سنجری بدان
منسوب که وطن حضرت سید حسن پدر بزرگوار خواجه معین الدین است وفرمودند اوشی بضم همزه نسبت
بشهر اوش است که مسکن خواجه قطب الدین اوشی بوده در دیار ماوراء النهر وکاکی ازان گویند که اهلیه
آنحضرت حسب الارشاد ایشان بوقت حاجت طعام اهل خانه ومهمانان کاکهای گرم که نان تنک و
باریک است گویند از کوه معینه بر می آوردند وصرف می کردند وفرمودند که لفظ بختیار اسم اصلی آنحضرت
است یا لقب [illegible] وفرمودند اجودهن در اصل نام پاکپتن است بعده بسبب آنکه مزار حضرت گنجشکر و
جامی ورده واهل الله دیا... گشته است بپاکپتن مشهور شده وشکربار وگنج شکر در وجه تسمیه بسیار
اختلاف است که... نفحات نوشته اند اما مولانا عبدالغفور لاری خواهرزاده مولانا جامی
می نویسند که هفت روز گذشته بود که بابا صاحب شیخ فرید افطار نکرده بودند ودر حالت کمال فاقه
رجوع بخدمت خواجه قطب الدین روانه شدند ونعلین چوبین در پای ایشان بود واتفاقا پای ایشان بلغزید بر
زمین افتادند وکلمه الله الله الله از زبان ایشان جاری بود وپاره گل در دهان ایشان رسید تمام شکر شد
از انجا برخاسته چون بخدمت پیر خود رسیدند خواجه قطب الدین فرمودند که ای فرید الدین مسعود
بدین پاره گل که بدهانت رسید وشکر شد عجب نیست که حق تعالی وجود ترا گنج شکر گرداند تا
همواره شیرین خواهد بود وپس ازان روز هر که ایشان را میدید گنجشکر می گفت وفرمودند اود
بفتح همزه ودال نام دیهی است قریب دهلی وفرمودند که بداون بفتح با موحده وضم واو
نام شهریست در هندوستان وفرمودند در وجه تسمیه چراغ دهلی هم اختلاف است وجه اول
انا اشتهر آنکه وقتی چراغی از کسی روغن می برد حضرت چراغ دهلی فرمودند خادم را که بجای روغن

آب بنیدازاو اندحت پس ان چراغ بدان آب همچو روغن روشن شده بود و هر روزی
حضرت سلطان المشایخ ایشان را چراغ فرموده بودند باین معنی که چراغ را الیشت نباشد بلکه همگی
روی باشد امی همچنین حق تعالی حضرت چراغ دهلی را رتبه داده بود **کاتب الحروف گوید**
سیوم وجه آنکه روزی در مجلس خود حضرت شیخ عبدالله یافعی در مکه معظمه نشسته فرموده بودند
که حضرت سلطان المشایخ در دهلی فوت شده اند و الحال بجای اوشان چراغ دهلی حضرت شیخ نصیر الدین
اند **و فرمودند** خواجه قطب الدین مودود پسر خواجه ابو یوسف چشتی اند و ایشان
خواهرزاده خواجه ابو محمد چشتی و ایشان پسر خواجه ابو احمد چشتی اند **و فرمودند** خواجه ابو اسحاق
شامی را چشتی ازان گویند که سر سلسله چشتیان اند اما وطن ایشان ملک شام است کاتب الحروف
گوید که ایشان یکمرتبه در چشت تشریف آورده بودند و خواجه ابو احمد چشتی را همه را انجا بیعت کرده
و خلافت داده و چند مدت مانده باز روانه سمت شام شده بودند و هم در بلده عکه که در ملک
شام است فوت شده اند مزار ایشان هم در انجاست **و فرمودند** شیخ یحیی مدنی ابن الابن
شیخ محمد بن شیخ حسن محمد اند رضی الله عنهما که فرزند خود در این لغت رسید و نبیره الضیف شاه
و شیخ محمد پسر شیخ حسن محمد اند و ایشان شیخ حسن محمد و شیخ جمال الدین و شیخ محمود با یکدیگر قرابتی
دارند **و فرمودند** از سلطان المشایخ تا یحیی مدنی همه مشایخ سید چشتی بختیاری اند و شیخ کلیم الله
و شیخ نظام الدین اورنگابادی هر دو قریشی هاشمی اند کاتب الحروف گوید که این جا راوی را غلط
غلطی افتاده است و در شنیدن وی سهو افتاده است ورنه حضرت قبله عالم چنین الفاظ
نفرمودندی زیراکه حق تعالی اوشان را عالم ظاهر و باطن کرده بود و اگر بر تقدیر این مقوله حضرت
قبله عالم است پس گمان کرده شود و حمل کرده آید بر استغراق آنحضرت و عدم وقوف از حالات انساب
دران حالت که اهل اسرار امی شود **ابیات** گهی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای خود نشینم
اگر درویش بر یک حال ماندی سر دست از دو عالم برفشاندی **اما** حقیقت نسب شیخان
عظام مذکورین و موصوفین آنست که حضرت خواجه معین الدین و حضرت خواجه قطب الدین و حضرت خواجه
نظام الدین محبوب الهی همه سادات حسینی بوده اند اما حضرت گنجشکر و حضرت شیخ نصیر الدین
و از حضرت شیخ کمال الدین علامه تا حضرت یحیی مدنی همه شیخ فاروقی بوده اند و حضرت شیخ کلیم الله

جهان‌آبادی و شیخ نظام اورنگ‌آبادی هر دو از اولاد حضرت صدیق اکبر رض اند چنانچه در کتب ملفوظات ایشان
نسب ایشان نوشته است و فقیر را هم یاد است اما بخوف طوالت کتاب ننوشتم و فرموده‌اند
قبر خواجه سراج الدین و از ایشان تا شیخ محمد یحیی پیران در گجرات خفی بوده‌اند لیکن ذکر در قبر
چیزی از مسجد افتاده عالمی گفت که مسجد جای حرز و محافظت نیست لهذا قطع ید سارق
مسجد شرعا لازم نیاید و نارو واله صاحب هم چنین فرمودند بعده خود بدولت فرمودند که ما
اما با لطف دیگر می بریم یعنی مسجد مبارک خانه خدای است و خوان نعماست الضیافه
نوشته که شخصی عرض کرد که قبله من صورت حالی بخواب دیده‌ام تعبیر آن از راه کرم و احسان
بیان فرمایند خود بدولت در جواب آن این بیت فرمودند بیت نه شبم نه شب پرستم که حدیث
خواب گویم چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم + آن سائل بسکوت آمد و یاران را حظی وافر
پدید آمد نقلست که وقتی حضرت قبله عالم رضی الله عنه بشادی احمد علی صاحب پسر قاضی عاقل محمد
صاحب کوت مٹھن حاضر بودند مولوی احمدی واعظ که عالم بی‌مثل بودند در مجلس قبله عالم حاضر بودند
او عرض کرد که قبله حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه در کتاب
غنیة الطالبین نوشته‌اند که طعام المرید حرام علی الشیخ پس شما یا حضرت بچه وجه دعوت
مریدان قبول می فرمایند. فرمودند که از جمله مریدان عالم همچو اصحاب کرام کسی دیگر شده نی
نسبت و سرور عالم و مشائخ سید کائنات است که هیچ شیخ و ولی الله بخاکپای ایشان نتوانند رسید
و خود رسول علیه السلام دعوت اصحاب خود قبول می فرمودند و طعام ایشان تناول می فرمودند
پس برای ما همین حجت شافی و کافیست پس مولوی احمدی باین جواب ساکت ماند حیران
دم بخود کشید که یارای دم زدن نداشت چون بعد شادی مذکور قبله عالم عابر دریای
شده بسمت گرهی اختیار خان شدند در اثنای راه در عین سواری روی مبارک خود بسمت
نارو واله صاحب کرده فرمودند که میان صاحب مولوی احمدی را ما جواب آن مسئله داده‌ایم
اما کلام حضرت شیخ عبدالقادر رضی الله عنه را تاویلی باید کرد البته معنی دیگر دارد ایشان عرض کردند
که ای علما بکتاب عالی می‌روند تحقیق آن معنی بکنیم الغرض بعد از مکالمه بسیار و مناظره بسیار جناب
مرشدنا نارو واله صاحب سخن برین مقرر شد که معنی کلام شیخ اینست که مرید را در تناول طعام

خواهش نفسانی عارض میباشد و شیخ بدرجه نهایت رسیده باشد. و همه کارش برای رضای حق باشد بلکه فاعل ذات باری باشد و بنده بمنزلهٔ آله پس شیخ را تناول طعام بخواهش نفس حرام است بلکه خوردن او برای امتثال امر الهی که قوله تعالی کلوا و شربوا میباشد پس اکل طعام بخواهش نفسانی مرشیخ را تنزل است از مقام خویش و منصب سالک ترقی است نه تنزل هذا کله مشهود سمعته عن کثیر من الاکابر الحمد علی ذلک کل هذا فی خیر الاذکار + ذکر اولاد حضرت

قبله عالم خواجه نور محمد صاحب مهاروی رضی الله تعالی عنه

بدانکه حضرت خواجه نور محمد صاحب را که زن بود مسماة عظمت بی بی از شکم آن عفیفه آنحضرت را سه پسران شدند بزرگ حضرت نور صمد صاحب که شهید شدند بیعت ایشان از حضرت مولانا صاحب خواجه فخر الدین بود و بعد وفات پدر خود چند ماه ایشان بر سجاده ارشاد نشستند بعده از دست قوم مهاران شهید شدند قبر ایشان در روضه حضرت قبله عالم است دویم خواجه نور احمد صاحب که بیعت ایشان از پدر خود حضرت قبله عالم بود و بعد از شهادت برادر بزرگ خود ایشان بر مسند ارشاد نشستند قبر ایشان هم در روضه قبله عالم است سیوم حضرت نور حسن صاحب که بیعت ایشان از قاضی صاحب عاقل محمد جی بود قبر ایشان هم در روضه شریف است و این هر سه برادران مرحوم را اولاد کثیر است چنانچه نوشته خواهد شد و نیز حضرت قبله را دو دختران بودند بزرگ زینت بی بی نام که از رجال محمد بن غلام محمد ساکنه موضع ادیرا منکوحه شد و او را اولاد نشد لاولد فوت شد و این غلام محمد از خلفای حضرت قبله عالم بود دوم صاحب بی بی نام بود که از سید شیر شاه ساکنه شهر منور منکوحه شد و از وی هم اولاد دختر نا اما حضرت نور صمد شهید صاحب را سه پسران بودند بزرگ نور حسن صاحب و ایشان را نیز سه پسران اند بزرگ غلام محی الدین دوم میان عبد الله سیوم الله بخش دوم غلام نبی صاحب و ایشان را هم سه پسران اند بزرگ میان عبد الغفور دویم عبد الستار سیوم محمود سیوم غلام مصطفی صاحب ایشان را دو پسران بودند بزرگ عبد الرحمن که بی کتخدا شده فوت شد دویم عبد الرحیم که هنوز شادی ایشان نشده است اما حضرت خواجه نور احمد صاحب ایشان را شش پسران بودند بزرگ حضرت خواجه محمود

که بعد از پدر بزرگوار خود بر مسند ارشاد نشسته بودند که فوت شدند و ایشان را سه پسران بود پسر بزرگ میان نور بخش صاحب که بعد از پدر خود بر مسند ارشاد نشسته اند و تا هنوز زینت سجاده آبا و اجداد خود اند و ایشان را یک پسر است میان نور جهانیان نام حق تعالی در عمر بخشش برکت کند دوم غلام قطب الدین صاحب که لاولد فوت شدند سیوم غلام فخر الدین صاحب که ایشان را تا هنوز یک پسر است اما پسر دوم حضرت نور احمد صاحب میان غلام فرید صاحب اند و ایشان را پنج پسران اند اول میان امام بخش صاحب دوم غلام دستگیر سیوم غلام رسول چهارم غلام صدیق پنجم کمال الدین **سیوم** پسر نور احمد صاحب میان نبی بخش صاحب اند ایشان را هم پسران اند **چهارم** خدا بخش صاحب ایشان را یک پسر است **پنجم** قادر بخش صاحب ایشان را یک پسر است **ششم** گنج بخش صاحب شادی ایشان تا هنوز نشده است اما نور حسن صاحب پسر سیوم حضرت قبله عالم را پنج پسران اند بزرگ نظام بخش صاحب که فوت شدند و ایشان را یک پسر است **دوم** نصیر بخش صاحب **سیوم** سلطان محمود **چهارم** **پنجم**

و ایشان یعنی اولاد نور حسن صاحب در موضع هیکران می مانند و اولاد شهید صاحب و نور احمد صاحب در بلده مهار شریف می مانند حق تعالی در اولاد حضرت قبله عالم برکت دهاد و متابعت آبا و اجداد خود نصیب کناد بحق نون والصاد **ذکر خلفاء حضرت قبله عالم خواجه نور محمد صاحب مهاروی رضی الله عنه** بدانکه قبل از بیعت حضرت قبله عالم از حضرت مولانا صاحب و تشریف آوری ایشان از دهلی شریف بخلعت خلافت در ملک سنده و مهار شریف و ضلع بهاولپور و ملتان و نواحی اینها اکثر در سلسله قادریه و سهروردیه و سلسله چشتیه را بعد از حضرت گنج شکر و خلفاء ایشان چندان رواج نبود بلکه اکثر علما منکر این خاندان عالیشان بودند و انکار سماع و سرود و حالت و وجد و رقص زیاده از حد مینمودند و از نعمت ذوق و شوق محروم بس اول کسیکه بعد از حضرت گنجشکر و اولاد و خلفاء ایشان سکه درین ملک مذکور زد حضرت خواجه نور محمد صاحب مهاروی بود که چندان فیض ازین جناب در ملک پنجاب و سنده وغیره انتشار یافت که در هر قریه و شهر و بلده درویشان غلامان آنحضرت و غلامان غلام آنحضرت صاحب ذوق و وجد و سماع و صاحب خانقاه موجود اند و جوق جوق گروه علما اهل ده رفقه

اطاعت و غلامی آنجناب باعتقاد تمام در گردن خود انداخته داخل سلسلهٔ چشتیه نظامیه شدند و بدرجهٔ خلافت و رتبهٔ تکمیل رسیده خلق الله را فیض رسانیدند و از فیض آن آفتاب جهانتاب هزارها ذره مثل شمس نمایان شدند و کسی را انکار سماع و وجد نماند و بعد از فوت شدن آنحضرت از خلفاء ایشان چنان فیض جاری شد که از کم کسی ولی جاری شده باشد که در هر شهر و بلده اکثر صاحبان خانقاه و روضه ها از غلامان غلام آنحضرت موجود اند چنانچه از بلده مهار شریف تا کوٹ مٹھن و ملتان و سنگھڑ و حاجی پور و کہد و کلاچی و خراسان و لکھنؤ و در هر چهار جهت غلامان آن قبله مشهور و موجود اند و رونق دیگر سلسلها در پیش این سلسلهٔ چشتیه نظامیه چنان کم شد که در پیش آفتاب نور ستارگان و چراغان کم میشود و حضرت قبله عالم مهاروی را اگرچه عام و خاص مریدان بسیار بودند و هر یک مثل صحابهٔ رسول علیه السلام مصباحان هدایت و سیاران رهنما بودند گویا این حدیث در حق اوشان بود **قال علیه السلام اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم** اما آنحضرت را خلفاء و مجازین هم بسیار بودند چنانچه ذکر بعضی از ایشان نوشته می آید و در میان جمله خلفاء بطور سنت چهار خلفاء راشدین کاملین و عشرهٔ مبشره مخصوص خاص الخاص بودند **اما اسامی خلفاء بطور اجمال اینست** خواجه نور محمد نارووالہ و قاضی عاقل محمد صاحب سکنه کوٹ مٹھن و حافظ محمد جمال ملتانی و خواجه محمد سلیمان تونسوی این چهار یار مطابق خلفاء راشدین رسول علیه الصلوة والسلام بودند و قاری عزیز الله و برادر ایشان قاری صبغة الله و میاں محمد فاضل سکنه نکوکاره بستی شهادم و میاں غلام حسن مٹھی صاحب و غلام محمد کیٹری والہ و حافظ ناصر این ده یار مثل عشرهٔ مبشره بودند مولوی محمد مسعود سکنه جہانگی از ایشان خلافهٔ سلسلهٔ سهروردیه بود و چشتی نور محمد سکنه شهر فرید و غلام محمد سکنه ادمیرا و لالی کا که از فرزندوی بی بی زینت دختر قبله عالم منکوحه شد و حافظ الیاس قوم سیال و محمد غوث بجیدانه و حافظ پہل جویا و محمد بخش چشتی سکنه تاج سرور و اسالت خان و نواب غازی الدین خان و لطف الله سکنه نواحی خیرپور و مولوی نور محمد پہل سکنه نواحی بہاولپور و مولوی محمد حسین قوم خنبر سکنه نواحی بہاولپور و میاں اکبر لکی سکنه قصبه رانیا و حافظ غلام نبی و مولوی محمد اکرم سکنه وسیده غازی خان و مولوی محمد حبیب سکنه گڈهی اختیار خان و مخدوم شیخ محمود سکنه شید پور از اولاد مخدوم جہانیان رحمه و مخدوم نوبہار سکنه اوچه سجاده نشین سید جلال بخاری و مخدوم عبد الوهاب سکنه اوچه

و مخدوم عبدالکریم سکنه اوچه اولاد سید جلال بخاری و مخدوم محب جهانیان از اولاد سید جلال بخاری و
مولوی سلطان محمود کوریچه که برادر قاضی عاقل محمد بود و میان محمد سکنه صورت نبه که مجذوب بود و مولوی
تاج محمود سکنه گڈهی اختیار خان و شیخ جمال چشتی سکنه فیروزپور قریب مهار شریف که قبر شان همانجاست
عاشق بی مثل بود و حافظ عظمت سکنه قریه ظفران و صاحبزاده نور الصمد و پیران شاه سندی صالح محمد شاه
و دین محمد شاه هر دو سکنه قریه [illegible] که قریب ملتان است و میان احمد کوندل در سلسله نقشبندیه خلافت یافت
و شیخ نظام بخش از اولاد قطب جمال هانسوی و شاه عبدالعزیز هندستانی و مولوی ضیاء الدین مهاروی و خلیفه
عبدالله و مولوی عبدالرحمن سندهی که در سلسله نقشبندیه خلافت یافت و قاضی احمد علی بن قاضی عاقل محمد
صاحب و سوای این بزرگان دیگر خلفا هم بسیار در اطراف و اکناف زمین بودند که هر یکی صاحب کرامات خوارق
عادات بودند که ذکر اینها موجب طوالت کتاب است و بزرگانیکه از یاران حضرت قبله عالم بودند و بشرف
خلافت نرسیده بودند اگر ذکر کرامت ایشان هم بیان کرده آید عقل سامعان در حیرت افتد مثل عارف شاه
سید و محمد اعظم چندل چنانچه ذکر ایشان اول اندکی نوشته شده است الغرض جمله یاران حضرت قبله عالم صاحب
کرامت و بزرگی بوده اند اما چنانکه فیض و ارشاد و راه هدایت خلق الله از چهار خلفاء راشدین قبله عالم
یافته اند آنچنان فیض از اولیاء الله سلف یافته باشند والا درین زمانه در سماعت و بصارت فقیر
نیامده است لهذا اختصار بر ذکر کرامت و مناقبات هر چهار خلفا کرده می آید. **ذکر آن شهباز بلند آشیان**
لاهوت و پاک آمده از عالم حیرت محبوب بارگاه احد مظهر انوار الصمد مولانا حضرت
نور محمد ثانی المشهور به نارووالہ صاحب بن صالح محمد رح بدانکه حضرت مولانا نور محمد صاحب
نارووالہ از اعاظم خلفاء حضرت قبله عالم خواجه نور محمد مهاروی رح اند و اول کسیکه از آنحضرت بخلعت خلافت
مشرف شد ایشان بودند ایشان عالم علم ظاهری و باطنی و صاحب وجد و سماع و محرم راز حضرت قبله عالم بودند نام
پدر ایشان صالح محمد است قوم ایشان بدیار است وطن ایشان بلده حاجی پور است در ملک سنده بود بعده
نارووالہ آباد شدند وجه بیعت ایشان بحضرت قبله عالم در رساله خیر الاذکار مولوی محمد حسین کهلوی
نوشته است که چون حافظ محمد سلطان پوری بشرف بیعت بخدمت حضرت مولانا صاحب خواجه فخر الدین رح
مشرف شد درین ملک خود باز آمد و در خدمت حضرت مولانا نور محمد نارووالہ صاحب بتحصیل علم ظاهر
در مقام نارووالہ بسر می یافت بود اکثر اوقات بسبب توجه حضرت مولانا صاحب بر حافظ صاحب مذکور حالت ...

و ذوق الهی وارد میشد چنانکه بر مثال مرغ نیم بسمل از جای بجای می طپیدند بلکه بعضی اوقات در دیهه
جاهای آنجا که از تنه خشک و ویران افتاده بودی می افتادند و مردم ایشان را از انجا می کشیدند و حضرت
مولانا نور محمد صاحب تا هنوز از قبله عالم از بیعت مشرف نشده بودند اما متقی تمام بودند و بر شریعت ظاهر
مستقیم بودند و چون حالت ذوق و درد عشق الهی از حافظ صاحب معاینه می فرمودند ازین باعث شوق
بیعت اهل الله در ذات شریف مولانا مرحوم برخاست چنانچه عریضه بخدمت حضرت محب النبی خواجه
فخر الدین صاحب رحمه الله قلمی نموده بدست همین حافظ محمد سلطان پوری فرستادند و این نوبت دویم بود که حافظ
صاحب بسمت دهلی رفتند چون آن عریضه بنظر اشرف حضرت مولانا صاحب رسید در جواب عریضه ایشان
نوشتند که مطالعه مثنوی معنوی مولانا روم کرده باشند و بعضی اشغال و اوراد هم عطا فرموده نوشتند
و این ارشاد هم نوشتند که اگر خواهش بیعت باشد بخدمت میان صاحب نور محمد مهاروی رضی الله عنه
بکنید که بیعت اوشان درست هست چون سرفرازنامه مولانا صاحب نزد ایشان رسید حسب الارشاد
چند روز بدان وظائف و اشغال و مطالعه مثنوی معنوی مشغول بودند آخر از غلبه شوق و بیقراری
عشق باراده بیعت روانه بسمت مهار شریف شدند چون در بلده خیرپور ٹامی والی رسیدند کسی
آمده خبر داد که حضرت قبله عالم مهاروی صاحب از چند روز بسمت دهلی برای زیارت حضرت مولانا صاحب
رفته اند ایشان باستماع این خبر زمانی خاموش مانده فرمودند که مارا رفتن در مهار شریف و
آستانه بوسی حضرت قبله عالم کردن ضرور است خواه آنحضرت درانجا باشند یا نباشند چون
در مهار شریف رسیدند بحکم الهی قبله عالم از رسیدن ایشان یکشب پیشتر در مهار شریف رسیده
بودند از قدم بوسی آنحضرت ایشان را حظ کمال حاصل شد و شکر حق بجا آوردند که این سعی مسافت
طویله بجا شد در وقت شب قبله عالم طعام ضیافت و شیر گاوی نزد ایشان آوردند و به
القاء ایشان نظر فرموده گفتند که میان صاحب این طعام و شیر تناول فرمایند که از وجه حلال
است هیچ وهم و خیال نیارید و این لفظ هم فرمودند که وظیفه ما همیشه چنین بودی که چون در
دهلی بخدمت حضرت مولانا صاحب رسیدیم دو سه ماه درانجا سکونت داشتیم و درین وقت چند روز نشده
بود که خود بدولت حضرت مولانا صاحب ما را فرمودند که زود تر ازینجا بسمت وطن خود بروید که
مردی از دور از جانب غرب باراده بیعت بخانه شما می آید لهذا بتعجیلی تمام از دهلی بیا

حافظ شما آمده ام پس روز دیگر مولانا نور محمد صاحب از حضرت قبله عالم بیعت کردند و چند مدت
در انجا مانده باز در نارووالہ آمدند **ایضا** در خیر الاذکار نوشته است که بعد از بیعت شدن نارووالہ صاحب
و رفتن ایشان در وطن خود بعد از چند یاد حضرت قبله عالم هم برای ملاقات ایشان در نارووالہ تشریف
بردند و چند روز در انجا اقامت ورزیدند اتفاقا روزی حضرت قبله عالم در انجا برای قضای حاجت انسانی
بیرون رفته بودند چون نشان پای مبارک قبله عالم بر زمین سراغ شده بود قدم زنی هندو بر سراغ
قدم آنحضرت رسید بمجرد مساس آن زن مذکور بیهوش شده بر خاک افتاد و این خبر منتشر شد و هر کسی
دانست که این را سبب نهادن قدم بر سراغ پای قبله عالم این حادثه شده است از اں روز برای
قبله عالم پاخانه در حویلی نارووالہ صاحب درست کنانیده شد **ایضا فیه نقل است** که چون خبر تشریف
آوری قبله عالم در قریه نارووالہ و شهره کمالیت ولایت آنحضرت بسمع عالمیان رسید هر روز از هر
طرف مردم نواحی آن ملک بزیارت آنقبله می آمدند و از بیعت مشرف میشدند درین اثنا قاضی صاحب
نور محمد کوریجه از کوٹ مٹهن آمده از حضرت قبله عالم بیعت کرد و قبله عالم را در قریه یاراوالی جاگیر خود
دعوت نمود و قاضی صاحب علیه بصوب کوٹ مٹهن دوانید و برادر بزرگوار خود قاضی عاقل محمد را خبر تشریف
آوری قبله عالم رسانید تا ایشان بجلدی تمام بحضور اعلی رسیده بشرف بیعت قبله عالم مشرف
شدند غرض آنکه در حصول شرف بیعت قبله عالم ایشان یعنی نارووالہ صاحب از همه مقدم بودند تشریف
آوری قبله عالم در ان ملک اولا محض برای ملاقات و افاضه برکات نارووالہ صاحب بود و حافظ محمد سلطان
پوری که یکی از خلفا مولانا صاحب بودند میفرمودند که پیش از مشرف شدن من بخدمت مولینا صاحب
حضرت خواجه نور محمد مهاروی در ملک کیچی شرقی که مراد از ملک مهار شریف و نواحی آن بود قطب
یگانه بودند و عالمی از ایشان فیض یاب بود **ایضا فیه نقل است** وقتی در مهار شریف نارووالہ صاحب
بخدمت قبله عالم موجود بودند مریدی بخدمت ایشان عرض کرد که در باغ نواب غازی الدینخان گلهای
رنگارنگ شگفته اند تماشای آن باید کرد در جواب آن فرمودند **بیت** ما اسیران التماشای چمن دیگر
داغهای سینه ما کمتر از گلزار نیست **نقل است** میان غلام فخر الدین صاحب ابن حضرت خواجه محمود
صاحب بن خواجه نور احمد صاحب بن حضرت خواجه نور محمد صاحب رح می فرمودند که من از والد خود
شنیده ام که می فرمودند وقتی مولوی نور محمد مذکور از جناب قاضی عاقل محمد صاحب رح رسیدند که

که چیزی از فضائل و کرامت پیر من مولنا نور محمد صاحب نارو واله بیان فرمایند ایشان فرمودند
که مرا چه طاقت که بیان فضائل آن زنده الواصلین نمایم اما اینقدر مرا هم از فضائل دوستان الله کی است
معلوم است که وقتی بخدمت حضرت پیر و مرشد خود قبله عالم رض در مهار شریف حاضر بودم روزی حضرت
قبله عالم در دیره من تشریف آوردند و در حجره که نشسته بودم آمده نشستند و مرا فرمودند که
میان صاحب بحاجتی که شما نزد من می آئید و اینچنین قطع مسافت میکنید بیان کنید که چه حاجت میدارید تا بر
آورده شود من مقصود اصلی خود را عرض کردم فرمودند دروازه حجره را بند کنید بند کردم فرمودند
مراقبه کنید مراقبه کردم و خود بدولت هم سر بجیب مراقبه فرو بردند چه می بینم که از آسمان طبقات
انوار نازل میشوند و از سمت ما آمده بر سر نارو واله صاحب میروند و مضمحل بر وجود مبارک
ایشان میشوند چون سر از مراقبه بالا کردم آنحضرت هم بالا کردند من دیده تبسم فرمودند و باز
فرمودند که حالا باز مراقبه کن کردم خود هم مراقبه کردند باز بهمان طور انوار را دیدم که از آسمان
فرو می آیند و از سمت ما شده بر سر نارو واله صاحب میروند باز سر بالا کردم و قبله عالم
تبسم فرموده باز امر بمراقبه فرمودند همچنین سه بار در مراقبه دیدم که انوار بر سر نارو واله صاحب فقط
بر سر ما نیامدند چهارم بار چون بامر قبله عالم مراقبه کردم آنچه که نصیب ما بود بر سر من هم انوار نازل
شدند ازینجا کمالیت نارو واله صاحب قیاس باید کرد **نقلست** نیز در خیر الاذکار نوشته که
وقتی نارو واله صاحب بر کشتی سوار بودند و خلق کثیر از مریدان ایشان نزد ایشان بر کشتی سوار بودند
که یکایک تخته چوبی از کشتی جدا شده و کشتی از آب پر شده غرق شدن گرفت و خلق واویلا کردن آغاز
کرد آخر ببرکت آنحضرت آن کشتی قرار یافت و از خوف غرق امان یافت طاق که جدا شده بود باز درست کردند
درین اثنا محمد نام موسی واله مرید آنحضرت گفت که این کشتی چگونه غرق شدی که هیچ کشتی اولیاء الله غرق
نشده است ایشان غصه شده فرمودند درین کشتی کدام کس ولی دانسته آید شاید اگر شما ولی باشید باشید
همه کس از هیبت ساکت ماندند غرضکه با وجود آن کمالیت که هیچ کافر و مومن را بر آنحضرت انکار نبود خود را
چنان قاصر میدانستند که گویا ستدی اند خوف حق بر دل ایشان تمام مستولی بود و اینمعنی کمال عبودیت است
و چنان خوف بر دل ایشان غالب بود که **نقلست** که حضرت نارو واله صاحب در
فرض وصال در بیت پور تشریف آورده بودند قصد آن داشتند که خود را در حضور قبله عالم در مهار شریف بینا

تا بہرہ وری بہرہ خود دعوت شوند و چند روز زیست بود اتفاق معالجہ از دست قاضی محمد عمر حکیم افغان پس
یکروز قاضی چون در جسم آنحضرت ضعف تمام دید چشم پُر کرده عرض کرد که حق تعالی ذات مبارک حضور را شفای
کلی عطا کند که بعد از قبلهٔ عالم بر روی زمین خلیفه مرجع ذات مبارک شما است آنحضرت بجوش آمده
فرمودند که ای قاضی چه میگوئی خلیفه آنکس است که مایه ایمان خود را بسلامت برد قاضی در گریه شد
ایضاً فیه نقلست روزی آنحضرت بیرون از مسجد جامع چوبین قیلوله میفرمودند میان محمد
که مرید آنحضرت بود او می‌گوید که من هم در آنجا بر کناره قطب واه نزدیک آنحضرت بخواب رفتم بوقت نماز ظهر
در پیش خدمت عالی بیدار شده نشسته بودم که در خاطرم بی باعث گذشت که سبحان الله امروز
در عالم دیده از فیض آنحضرت نار و واله صاحب همه غلامان از هر گونه مستفیض هستیم فردا پس از وصال
آنحضرت اگر ما غلامان زنده مانیم حال ما چگونه باشد و آیا این توجه و کرم حالی در باره ما بچه صورت
خواهد بود خود بدولت روی مبارک خود را بسوی من آورده فرمودند که ای فلان این اندیشه مکن که
اهل الله در حین حیات خود دو حصه مشاغل و متوجه بحق تعالی باشند و یک حصه متوجه بیاران خویش باشند
و بعد از وصال دو حصه متوجه بیاران و یک حصه متوجه بحق تعالی باشند و گاه باشد که بوقت ضرورت
آن یکحصه سیوم هم متوجه بیاران خود باشند پس ازین اشاره دریافتم که وصال آنحضرت پیش از مرگ
من بوقوع آید اما مرا تشفی خاطر شد که توجه حضور عالی در باره ما غلامان زیاده از سابق خواهد بود و همچنان
این نقل دیگر است **ایضاً فیه نقلست** وقتی حضرت نار و واله صاحب در بهار شریف آورده بودند
و در حجره خاص خود نشسته بودند و حضرت صاحبزاده صاحب نور الصمد حج شهید بن خواجه نور محمد صاحب
رضی الله عنه هم در ان مجلس حاضر بودند که آنحضرت برای زیارت حضرت قبله عالم از آنجا
اراده برآمدن کردند و حضرت شهید صاحب دویده نعلین ایشان بدست خود راست کردند
از دیدن این حرکت نار و واله صاحب از غم تمام تنگدل شدند شهید صاحب
بمعذرت عرض کردند که ای میان صاحب شما باین قدر نیاز ما تنگدل شوید و حالانکه ما همه
صاحبزادگان قبله عالم و دیگر یاران بعد از وصال آنحضرت بر آنکه زین بر اسپان نهیم
بر دروازه شما حاضر خواهیم بود چون نار و واله صاحب از غم دست انداختن شهید صاحب
بنعلین ایشان تمام غمگین بودند از جوش دل چنان بر زبان مبارک آوردند که حق تعالی تا آن روز نه

وصال حضرت قبله عالم مرا زنده نخواهد گذاشت ازین لفظ شدید که بزبان واقع بیان رفته بود حاضران را
دهشت آمد که این لفظ از اثر خالی نباشد آخر همچنان شد که فرموده بودند که از وصال قبله
عالم وصال ایشان بیشتر شد الاضافیه نقلست میان محمد حبیب روایت میکنند که اهلیه والده نارو والد
صاحب اکثر اوقات بمرضی گرفتار می بودند وقتی ایشانرا بیماری شدید واقع شده بود
امید زیست نمیداشتند و نارو والد صاحب در آمدن و رفتن در مهار شریف بزیارت
و صحبت قبله عالم هیچگاهی از عادت مستمره تفاوت نمیکردند درین وقت چنان بیماری
مائی صاحبه را شد که تهیه کفن هم کرده بودند و آنحضرت دران حین باوجود این شدت مرض
بسمت مهار شریف عزم تشریف کردند و خلق الله حیران بود که مریض خود را گذاشته چگونه
بسفر میروند چون آنحضرت از بلده حاجی پور بیرون آمدند و خلق بسیار برای رخصت برکاب عالی
بود و هر کس را رخصت می فرمودند میان محمد موسی والد که از غلامان قبله عالم و از خادمان
ایشان بود و در خدمت ایشان تمام گستاخ بود بی تحاشا عرض کردی نزدیک آنحضرت
رفته بشوخی گفت که ترا هیچکس سخن راست نمیگوید که مریض خود را گذاشته بخدمت پیر
خود میروی اینکار که تو میکنی هیچکس نکند خود به دولت نزدیک شدند در گوش میان محمد مذکور
فرمودند که ای فلان مریض مذکور درین نوبت نمی میرد بس میان مذکور دهشت خورده
باز ایستاد و تاب دم زدن نداشت آخر همچنان شد که مائی صاحبه ازان مرض شفا یافت
بلکه بعد از وصال آنقبله سی سال زنده ماندند الاضافیه نقلست یار محمد نام از یاران آنحضرت
روایت میکند که چون آنحضرت در هنگام مرمت کنانیدن چاه اندرون حویلی خاص خود در حاجی پور
متوجه بودند و مبالغ از حد بسیار صرف میشد بنده بخانه خود رسیده یک زیور کنگن نقره بدست
کرده بخدمت حضرت نذر گذاردم و عرض کردم که قبله البته مزدوری یک دو مزدور خواهد شد
از بنده قبول فرمایند فرمودند که ای یار محمد کار ما فقیران را حق سبحانه و تعالی خود بخود بکرم خویش
بسر انجام میرساند و تو مرد مسکین هستی از تو این کنگن نمیگیرم یکدو بار الحاح و عرض کردم مقبول
نیفتاد آخر یک روز در حجره خاص چون برای قیلوله تنها شده استراحت فرمودند به بهانه
خدمت مالش اندام مبارک درون رفتم و باز عرض کردم که نذر من قبول فرمایند باز همان جواب

فرمودند چون تمام ملتجی شدم قضا را بی آنکه در آنجا جریان باد و سبب پیچیدا مدخلی باشد کمال
بوریای فرش که دران حجره بود برخاسته و وا زگونه شد و نظرم بدان طرف افتاد
در زیر بوریا همگی فرش زر شده و باز آن بوریا درست شد از معاینه این حالت غیرت
خورده برون رفتم وچنان دانستم که وقوع این صورت از غصه و خشم آنحضرت است
و بدل چنان خیال بستم که چون آنحضرت از قیلوله بیدار شوند اگر بنام من خوانده مرا پیش
ارشاد فرمایند تسلی مرا خواهد شد و اگر نه یقین دانم که بر من خاطر کرده دارند چون آنحضرت
بیدار شده بیرون تشریف آوردند مرا یاد فرموده حکم پیساختن کوزه فرمودند
و مرا از ان روز یقین شد که قرض برداشتن آنحضرت محض بهانه و مراعات ظاهر است ایضا
فیه نقلست مریدی از مریدان آنحضرت بسوی زن بیگانه بنظر شهوت دید چون شب
خواب دید که ملائک غلاظ شیشه چشمان این قسم بدنظران را در دیگ مسین جمع نموده بر آتش
می کنند چون بیدار شد بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد که قبله در دیدن زن
عذابی سخت باشد فرمودند که سوال از امریکه در مشاهده آمده باشد چه معنی دارد
خود بچشم خود دیده از ما چه میپرسی ایضا فیه نقلست چون آنحضرت فوت شدند
ایشان بعضی یاران و میان محمد بری که راوی این قصه است بخدمت قبله عالم
رفتند و یکی از ایشان بخدمت قبله عالم عرض کرد که حضرت شیخ ما میفرمودند که
بنای و یا چیزی دیگر موقوف دارید تا بلغ نور اسمانی نگردد قبله عالم فرمودند که شما
میانصاحب نمیدانستید که دست لبنان سبب ایشان زده هر جا که میخواستند
قدر و منزلت میانصاحب از قدر و منزلت حضرت گنجشک کمتر دیده آید که بنای
برویده و زود تر بنای روضه کنید و نور دل ایشان بسند است حاجت بنور اسمانی نیست
عالی عرض کردند که جای روضه تمام تنگ است که میان مزار ایشان و
فرق اندک است فرمودند باکی نیست خود بخود جای روضه بوقت بنای ان فراخ
آخر همچنان شد ایضا فیه نقلست که آنحضرت جامع شریعت و طریقت و حقیقت
مراعات ظاهر شریعت بدرجه اتم بود که هیچ مستحبی فوت نمی شد و هر دم باوضو می

مراتب طریقت و آداب مجاهده و ریاضت چنان مصروف بودند که در محفل ایشان هیچکس را یارای
ذکر امور دنیاوی نبودی بلکه بحضور ایشان اگرچه هر کس از عام و خاص حاضر بودی از هیبت آنحضرت
هیچکس بدون مرضی مبارک ایشان هیچگونه دم برنیاوردی و هر کس فکنده خاموش بودی
و در قلت الطعام و قلت الکلام و قلت المنام و قلت الاختلاط مع الانام مبالغه کمال میداشتند
که زیاده از دو سه لقمه طعام نخوردندی و آب هم کمتر نوشیدندی و سکوت و کم خوابی هم زیاده از حد بود
نقل است در رساله اسرار الکمالیه نوشته که حضرت حافظ صاحب جمال الدین رح میفرمودند که وقتی مبالغ
تسخیر نزد کاب نار و واله صاحب بسیار جمع شدند عرضی بخدمت قبله عالم نوشتند که از سبب جمع شدن
مبالغ برین فقیر حج فرض شده است اگر اجازت باشد حج ادا کنم قبله عالم در جواب آن نوشت که هرچند
مبالغ که نزد شما از حاجت ضروری زیاده باشد بانیطرف بفرستید تا بر شما حج فرض نشود خلیفه صاحب
چنین کردند نقل است در رساله اسرار الکمالیه بلفوظ حافظ صاحب جمال الدین ملتانی نزاهت ایشان نوشته
که وقتی حضرت نار و واله صاحب بخدمت حضرت قبله عالم رح آمدند کسی پرسید که سوار آمده اید یا پیاده
فرمودند پیاده آمده ام حاضران گفتند که تدبیر سواری چرا نکردید فی الحال قبله عالم این بیت احمد جام
خواندند ؎ شوق طواف کعبه اگر دامنت گرفت ❊ اسباب با دو راحله شد شد نشد نشد
ایضا فیه نقل است حافظ ملتانی جمال الدین صاحب میفرمودند که هرگاه که ما هر سه یاران یعنی از والد
صاحب و قاضی عاقل محمد صاحب و من در مهار شریف پیش قبله عالم سبق کتب حقایق مثل لوایح و سوانح
و تسنیم و سایر رسایل خوانده بجای خود می آمدیم تحقیق آن سبق را خدمت میان صاحب نار و واله صاحب
می نمودیم واگر در ظاهر این فیض از قبله عالم بودی اما در حقیقت این همه فیض ادراک مسایل و فهم
آن کما حقه از میان صاحب نار و واله بود که با همه را به بیان واضح می فهمانیدند ایضا فیه
نقل است شاه احمد یار مرید حضرت قبله عالم می گفت که در ایام عرس حضرت مولانا صاحب
خواجه فخر الدین رح در مهار شریف در مجلس سماع این عرس حاضر بودم که خواجه نور محمد ثانی را وقت
رسید و چند به شوق ایشان را چنان کشید که نوبت اول که جای خود برجستند اقدام مبارک ایشان
در آن برابر سر رسیدند و باز که بزمین آمده برخاستند اقدام مبارک ایشان به سینه
من آمدند و بنوبت سوم از آن برتر رفتند حافظ جمال الدین ملتانی رح قدم مبارک ایشان را گرفته

گفتند که پابند شریعت کنید گفته ایشان از ان جذبه آرام یافتند چون این صورت در وجد و حال و سمع حافظ صاحب در خدمت حضرت قبله عالم بیان کردند قبله عالم حافظ صاحب را فرمودند که ای حافظ صاحب جیو شما را ام معروف در اینجا کردنی بود حافظ صاحب دهشت خورده و دست بسته خدمت بر دند مولوی محمد کسیلوی مصنف خیر الاذکار در رساله مذکور می نویسد که چون این قصه شاه احمد یار پیش من گفت مرا چندان اعتبار نیامد تا آنکه بعد از مدت مدید مولوی عزیز الله جنبجن که هم خرقه من بود او همچنین بیان کرد که دران مجلس حاضر بودم که آنحضرت را این صورت عروج دست داده بود بچشم خود دیده ام انتهی مرا تسلی تام و یقین تمام شد **الضافیه** نقل است مولوی عزیز الله مذکور گفت که من از مخدوم حامد گنج بخش صاحب دستار اُچ شنیده ام که او همگفت که من از مخدوم ناصر الدین کلان که مرید حضرت قبله عالم بود شنیده ام که او می گفت وقتی نارووالہ صاحب بسمت مهار شریف میرفتند چون در بلده اُچ رسیدند شبی نزد ما مهمان ماندند من مجلس سماع برای اوشان کردم اوشانرا حالت وجد شد که مقدار یکساعت بالاتر از زمین رقصان بودند و بمقدار یک گز بالای زمین معلق بودند **نقل است** میان غلام فخر الدین صاحب بن خواجه محمود صاحب می فرمودند که حضرت نارووالہ صاحب را اکثر اتفاق رفتن بسمت سنگهر شریف می افتاد و دران ملک اوشانرا مریدان بسیار بودند وقتی آنحضرت در تونسه شریف تشریف آورده بودند و در مسجد سفید که آنرا در زبان آن ملک بگی مسیت گویند دیره کرده بود و چند علما غلامان ایشان همراه بودند اتفاقا ذکر و علما تذکره معراج رسول علیه السلام افتاد هر یکی در تعجب بودند که در حالت بیداری رسول علیه السلام بر آسمان چگونه عروج کردند مولوی نور محمد پدر مولوی احمد صاحب تونسوی که مرید آنحضرت بود بخدمت اوشان آمده از استعجاب معراج رسول علیه السلام علما را عرض کرد که یا حضرت کروه علما در معراج در حالت بیدار بسیار متعجب اند و فیما بین علما بحث افتاده است فرمودند تو کدام طرف هستی او گفت قبله هر یکی بیکطرف اند و قائل معراج بدنی اند اما در تعجب اند که چگونه معه این وجود ظاهری در حالت بیداری در یک لحظه بر آسمانها رفتند فرمودند خیر چون وقت نماز عشا آمد و جماعت نماز استاده شد و تکبیر تحریمه هر یکی بستند یکایک حضرت نارووالہ صاحب

بنیت وضو شکسته بیرون صف آمدند مولوی نور محمد میگفت که من دانستم که حضرت را وضو شکسته است
برای وضو بیرون مسجد میروند من هم عقب آنحضرت بنیت شکسته بیرون مسجد باین نیت آمدم که
آفتابه از آب پر کرده برای وضو بدهم چه می بینم که آنحضرت بر چارپای نشسته اند و یکایک
چارپای ایشان بسمت آسمان پرید و چنان بالا رفت که از نظر من غائب شدند بعد از دیری
باز آنحضرت مع آن چارپای بر زمین آمدند من یقین کردم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
معراج بود که باسمان رفته بودند و برای تشفی کردن من در مسئله معراج این کرامت معائنه
کنانیده اند و در خیر الاذکار نوشته است چون نارو واله صاحب در دهلی بزیارت مولانا صاحب
همراه قبله عالم رفتند حضرت مولانا صاحب فرمودند که یارا از حبیبان ایشان عشق بنظر می آید
ارمی راست فرموده بودند که آنحضرت را اگرچه مستغرق وحدت حقیقی بودند اما وصف و
جذبه عشق بر ایشان از حد غالب و چنانکه اکثر سماع و وجد ایشان بر ابیات عشقیه بودی
واکثر قصه های عشق در شب چراغ کنانیده می شنیدی الضافیه نقل است که آنحضرت
در وقت مرض وصال وصیت پر بودند بیاران وصیت کرده بودند که بوقت وصال ما
سه امر بجا آرید اول آنکه قوالان را بخوانند غزلهای عشق حاضر باید دوم آنکه گوسپند
در عین وقت نزع ذبح کنند که موجب سهولت سکرات موت است و صاحب خیر الاذکار می نویسد
که این بنده بسبب فهم قاصر خود چنان بخیال می آرد که قصد مبارک آنحضرت ایما و رمز بقربانی
کردن جان خود بود که گویا در راه خدا یک گوسپند قربانی شده باشد سیوم آنکه درویشان
از یاران در آن وقت حلقه کنند و ذکر الله الله کنند که خود بدولت تاب ذکر لسانی نماند
بضعف بدنی بحد کمال رسیده بود اما چون اتفاق وصال آنحضرت در اثنا راه بوقوع
آمد یاران ذکر جهر کردند و دو امر دیگر میسر نشد و از نواب غازی الدینخان شنیده ام که او از
زبان محمد بخش برادر خرد میان محمد جویه نقل میکرد که او میگفت از قلب پاک نارو واله صاحب
بعد از وصال تا آنکه دفن کردند ذکر هوهو جاری بود او میگفت که من نزدیک شده می شنیدم
و دیگران را خبر نبود که در لوله فراق آنحضرت همگنان را در جزع و فزع و اندوه بودند چون نزدیک
شاه پور بکناره قطب واه غسل دادند آن ذکر قلبی لبس شد و همچنین مراعات امر

که باین آدمی هرگه درحلقه ناپاکی افتد پس آنحضرت قبله از راه دل ذاکر بودند **وفات ایشان**
ششم جمادی الاول سنه ۱۲۰۴ دوازده صد و چهار هجری بود که در لفظ چراغ تاریخ وصال ایشان
می برآید قبر ایشان در حاجی پور است و ایشان را یک پسر بودند حافظ محمد نام که بعد ایشان
بر مسند مشیخت نشست و ایشان را سه پسر بودند عبدالرحمن و عبدالرحیم و غلام رسول و حالا
درین ایام سجادگی ایشان غلام رسول است و دو برادر ایشان فوت شدند اما حضرت نار و والد صاحب
را خلفا هم بسیار بودند چنانچه عبدالله خان چانڈا در دیره غازی خان و مولوی محمد حسن
در بلده راجن پور و مولوی نور محمد ساکن ... پور و مولوی ابوبکر ساکنه حاجی پور و در رساله
اسمار الابرار نواب غازی الدین خان نوشته که مولوی عبدالله ساکنه دیره غازی خان از خلفا نار و واله
صاحب چون فوت شد و او را بر تخته چوبی چون برای غسل بر آوردند دیدند که از قلب او ذکر
الا هو می برآید و در خلاصة الفوائد مولوی محمد حکیم شهید پوری می نویسد که خلیفه صاحب
قبل از وصال دو سال قبله عالم فوت شدند و خلیفه صاحب یکروز قبل از وصال خود بنده را
وصیت فرموده بودند که بندگی با حضرت قبله عالم برسانی پس من بعد وصال ایشان چون در مهار
شریف رسیدم بندگی ایشان بخدمت قبله عالم رسانیدم خود بدولت ساعتی خاموش شده
فرمودند ماشاء الله و نیز روزی قبله عالم فرمودند که اگر میانصاحب یعنی نار و واله چندی دیگر
مهلت می یافتند عالمی از ایشان مستفیض شدی روزی فرمودند میانصاحب سجاده مرا از هیچ جا
نمانیده بودند و چون کسی از یاران نار و والد صاحب بخدمت قبله عالم می آمد بسیار شفقت حال
او میفرمودند و ارشاد میفرمودند که آنچه میانصاحب شما گفته است بران مواظبت دارید و اگر
کدام حاجتی بشما باشد از من بپرسید **ایضاً** نقل است شخصی از یاران نار و والد صاحب بخدمت
قبله عالم آمده عرض کرد که روشن کردن چراغ بر مزار حضرت میانصاحب بعضی بزرگان
علما را چرا از بسیار ند و لولیان وغیره که بر خانقاه میانصاحب سرود میکنند او شان را هم منع کرده
و آمدن ایشان منع کرده اند و ... بخیر یکبار شاد و شود بر ان عمل کرده آید فرمودند میانصاحب
از جا آگه بودند بشما جای ... شما هیچکس را از آمدن بر خانقاه ایشان منع نکنید زیرا که هم
قدیم است که از عهد قبله عالم بر تمام خانقاهای بزرگان می آیند و سرود میکنند و چراغان هم میشوند

اما کلمات قدسی که از زبان وحی بیان ایشان برآمده اند و در مجلس فوائد فرموده اند

است مولوی محمد کهلوی مرید ایشان در رساله خیر الاذکار می نویسد که روزی حضرت فرمودند که این
مسئله در تحقیقات است که در حین حالت صوفی نفس کلی غالب باشد بر نفس جزئی و خواص بشریت
همگی مرفوع شود و اعاده وضو لازم نیست بعده فرمودند که مسئله اگرچه همچنین است اما معمول مشائخ
ما چنین است که اگر صوفی را در آن حال از حرکات و سکنات و افعال و اقوال خود شعوری باشد و
بداند که اکنون این حال دارم و بیشتر آن حال داشتم پس وضو فاسد و منتقض نشود و اگر در غلبه
مستی از احوال خود بیخبر باشد اعاده وضو کند که چون در انجا ناقض وضو باشد و فرمودند
آنحضرت که فرق بستن و مردن اولیاء الله همین است که بنده بعد از مرگ بلند و گذر در زمین می نشینند
و از حرکات خود آرام می گیرد و بس یعنی اولیاء الله را حیات ابدی باشد و فرمودند که فرقعه
اصابع یعنی شکستان انگشتان دست و پا مکروه است و هم کشنده اینها در کراهت می افتد و هم مشائخ
و این کراهت عام است هم در نماز و هم خارج از نماز و فرمودند یکی از شرائط صحبت حیات
شیخ است که زنده را بمرده مناسبت نیست چه او بعالم ارواح رفته و جسمانی را به روحانی هرگز
نسبتی نیست و از السلف بدون دستگیری مشائخ زنده بیعت نباید الحمد لله علی ذلک

ذکر آن قدوه ارباب توحید و اسوه اصحاب تفرید قدس الله تعالی یعسوب الموحدین مظهر اسرار احد صور و انوار صمد حضرت قاضی صاحب عاقل محمد صاحب قاضی

رضی الله عنه بدانکه جناب حضرت قاضی عاقل محمد صاحب از اعاظم خلفاء حضرت قبله عالم و از مقبولان
بارگاه ایشان اند و عالم علم ظاهری و باطنی و صاحب وجد و سماع بودند و وطن ایشان بلده کوت مٹھن است
آبا و اجداد ایشان بزرگان صاحب کشف بوده اند نام والد ایشان قاضی محمد شریف است و در اصل
قوم ایشان عربی است اما مشهور اند بقوم کوریجه و وجه تسمیه قوم ایشان بکوریجه آنست که آبا
و اجداد ایشان علما و فضلا و صاحب کرامت شده آمده اند چنانچه اکثر اجداد ایشان صاحب خانقاه
اند از انجمله یکی از اجداد ایشان بزرگی بود که چون روزی در مسجد برای نماز در آمد پرسید
کسی اذان گفته است گفتند نی ایشان کوزه گلی را که در انجا نهاده بود فرمودند که کوزه تو اذان بگو
پس آواز اذان از آن کوزه بر آمد و کوزه را بزبان سندهی کور بفتح کاف و سکون

واو میگویند و گفتن را بزبان مذکور جو بفتح جیم و سکون واو می گویند پس جمع کور را جو شد یعنی
کوزه بگوای کوزه اذان بگو چون این کرامت ازان بزرگ ظاهر شد مشهور شد بفلان کور را جو
که هرکس ورا باین لفظ می گفتند آخر رفته رفته در لفظ مذکور غلطی افتاد و مشهور شد بکوریجه پس
اولاد اورا کوریجه گویند و قاضی محمد شریف والد ایشان را که عالم با عمل و صاحب برکت بود دو پسر
بودند بزرگ قاضی عاقل محمد صاحب و دویم نور محمد کوریجه و این هر دو برادران مریدان حضرت
قبله عالم بودند و هر دو عالم جید بودند **نقلست** که چون حضرت قبله عالم بعد از بیعت کردن
نارووالہ صاحب پس چند ماه بسمت حاجی پور رفتند مولوی نور محمد کوریجه اول در انجا آمده از قبله عالم
بیعت شد بعده قبله عالم را در جاگیر خود قصبه یاراوالی دعوت کرده برد و برادر بزرگ خود قاضی
عاقل محمد صاحب را در انجا طلبید تا ایشان هم از کوت مهن آمده بیعت شدند کذا فی خیر الاذکار
پس حسب الارشاد قبله عالم کمر بمجاهده و ریاضت چنان بستند که در اندک مدت بمرتبه تکمیل رسیده
بخلعت خلافت مشرف شدند و در اسرار الابرار که تصنیف نواب غازی الدین خان است نوشته است
که جناب قاضی عاقل محمد صاحب ذکر جهر شش بهر سید دارند و چنان باواز بلند بر بالای خود در منار سر
نشسته ذکر می کنند که آواز ایشان در شهر فرید که سه کروه است میرود **نقلست** وقتی حضرت
قبله عالم در کوت مهن تشریف برده بودند و دیره آنحضرت در حجره مسجد بود و چون برای استنجا
تشریف بیرون آورده اند و ایستاده استنجا را از کلوخ پاک میکردند قاضی محمد شریف صاحب والد قاضی
عاقل محمد صاحب را گذر ازان راه افتاد و حضرت قبله عالم ایشان را دید قاضی مرحوم در اراده بیعت که
قبله عالم در مسجد رفته قاضی عاقل محمد صاحب را فرمودند که پدر شما را نزد من بیارید قاضی صاحب نزد وی
رفته پدر خود را همراه خود در مسجد آوردند در انوقت قبله عالم شخصی را درون حجره بیعت می کردند
چون آن مرد مرید شده بیرون آمد قبله عالم بعد ازان در حجره نشسته بودند ایشان پدر خود را گفتند که شما اندر
حجره نزد حضرت بروید ایشان گفتند اول تو اندرون رفته دستوری آمدن من بخواه ایشان
رفته اجازت خواستند تا قاضی محمد شریف اندرون حجره رفتند و بجز این هر دو صاحبان آنوقت
در انوقت در حجره کسی نبود پس قبله عالم بر قاضی صاحب مذکور توجه خاص فرموده بمقصود حقیقی رسانیدند
پس از حجره قاضی صاحب گریه کنان و مخمور از ذوق بیرون آمده فرمودند که ای عاقل محمد حق تعالی

تا از ساعت نیک در خانهٔ من تولد کرده بود که بطفیل تو من هم باین رتبه رسیدم والا نه باین مرتبت
کی رسیدمی صاحبزاده نصیر بخش صاحب بن حضرت نور حسن صاحب بن حضرت قبلهٔ عالم می فرمودند که من از
زبان پیر خود حضرت مولانا قاضی خدا بخش صاحب بن قاضی احمد علی بن حضرت قاضی عاقل محمد صاحب
شنیده ام که میفرمودند که چون قبلهٔ عالم قاضی محمد شریف را نعمت بخشیده بیرون حجره آمدند متوجه
بقاضی صاحب شده فرمودند که القاضی صاحب پدر شما مارا واسطه بود یعنی ایشان بیعت از قبلهٔ عالم
داشتند اما چون ایشان را دیدم که در پیش نظر من پیر بودند مرا تاسف آمد که جای حیف است
که پیر ما بچه رسیده باشد و پدر شما محروم از آن درجه باشد برای خاطر شما بر ایشان هم توجه کرده شد
نقلست قاضی صاحب را حالت وجد بسیار می شد و جست و جهندگی و رقص در وقت سماع بسیار
می کردند و اکثر ایشان را برین غزل بسیار حالت میشد غزل ساقیا جامی بده تا لا یعقل شوم
شاید از غمهای دوران لحظهٔ غافل شوم   بسملم کردی و دارم شوق شمشیر دگر کاش گردم زنده و
باری دگر بسمل شوم   میل ابروی تو دارم قبلهٔ من روی تو   کافرم گر من بمحراب دگر مایل
شوم   ای که میگوئی هلالی بعد ازین بیدل مشو   دل چه کار آید مرا بگذار تا بیدل شوم
نقلست وقتی بر عرس قبلهٔ عالم بر خانقاه ایشان قاضی صاحب و حافظ ملتانی صاحب و دیگر خلفا قبلهٔ عالم
حاضر بودند که قوالان این غزل نواب غازی الدین خان را شروع کردند غزل خوبی جلوهٔ دیدار تو سبحان الله
لمعهٔ مطلع انوار تو سبحان الله   جان بکف خیل خریدار بهر سو جمعند   یوسفا رونق بازار
تو سبحان الله   صد دل مرده شود زنده بلطف سخنت   معجز لعل شکربار تو سبحان الله
شان حسنست نمایان ز خط مشکینت   آیت مصحف رخسار تو سبحان الله
گلشن حسن تو از فیض ازل سرسبز   نو بهار گل گلزار تو سبحان الله   میزند
برق تجلی نگاهی بر دل   جادوی چشم فسونکار تو سبحان الله   دل فریفتن همه
حوری جنت ز تنها   رحمت سایهٔ دیوار تو سبحان الله   سنگ را موم کند حرف
لطیفت همی   لذت نرمی گفتار تو سبحان الله   گلبن چمنی و بطراز تو گل میرزید
مرحبا شکل تو اطوار تو سبحان الله   مسکنی غارت دل میکنی انگه منکر   آفرین کار
تو انکار تو سبحان الله   غنچه اسان تو دل تنگی عشاق زهی   همچو گل خندهٔ بسیار تو سبحان الله

کفر عشق تو نه بس ناظم ایمانست نظام   گفت تسبیح بزنار تو سبحان الله   قاضی
صاحب را بیت اول این غزل حالت شد برخاسته رقص بسیار کردند بعده چون شنیدند قوال
این بیت دوم چون شروع کردند که ع جان بکف خیل خریدار بجهد   یوسفا رونق بازار تو
سبحان الله حافظ صاحب محمد جمال ملتانی را حالت شد و رقت بسیار و رقص بیشمار کردند بعده
چون اول بیت می گفتند قاضی صاحب را وجد میشد و چون ثانی میگفتند حافظ صاحب را رقص میشد همچنین
تا دیرگاه مجلس از ذوق و شوق این هر دو مقبولان بارگاه ایزدی گرم بود و از تاثیر آن
همه حاضرین مجلس را ذوق و رقت نقل است قاضی مرحوم برای زیارت حضرت مولانا صاحب
در دهلی همراه حضرت قبله عالم دو سه مرتبه رفته اند بلکه هر سه خلفا تا مدار حضرت قبله عالم مثل
خواجه نور محمد ثانی و حافظ صاحب محمد جمال ملتانی و قاضی صاحب عاقل محمد جی همراه پیر خود رفته اند
مولانا صاحب فیض یاب شده اند و کتب حقایق از ایشان خوانده اند صاحبزاده نصیر بخش صاحب
می فرمودند که قاضی عاقل محمد صاحب تمام کتاب شرح عبد الحق و سواء السبیل از حضرت مولانا صاحب
خوانده اند اما صاحبزاده امام بخش و غلام دستگیر صاحب پسران جناب صاحبزاده غلام فرید صاحب فرمودند
که با تحقیق شنیده ایم که هر سه خلفا مرحومین از مولانا صاحب کتاب سواء السبیل سبق یکبار از حضرت
مولانا صاحب می گرفتند و حضرت قبله عالم سامع میشدند نقل است صاحبزاده نصیر بخش صاحب
پیش این کاتب الحروف می فرمودند که بوقت روانگی از دهلی حضرت مولانا صاحب قاضی صاحب را چهار کتاب از
کتب خانه خود عنایت کرده بودند اول مکتوبات حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی چشتی الصابری و
این کاتب الحروف هم زیارت آن کتاب در بلده کهیران نزد صاحبزاده مذکور کرده است بسیار
خوش قلم است جریده و بر حاشیه وی دستخط حضرت مولانا صاحب نوشته است دوم کتاب شمائل سوم
سواء السبیل چهارم یک مجموعه بود که دران لوائح جامی و شرح آن و قصیده خمریه و شرح رباعیات
مولانا جامی و لوامع وغیره در وی بود و نیز بوقت رخصت ایشان را لقب یکثرت ذکر جهر فرموده بودند و
ترکیب ختم کبیر و اجازت آن هم فرموده بودند چنانچه تا هنوز در خاندان ایشان کثرت ذکر جهر
و ختم مذکور بسیار است که خلفاء ایشان میخوانند اما ترکیب ختم کبیر این است اول
درود شریف یکصد بار و سوره فاتحه چهار بار آیة الکرسی چهار بار آمن الرسول دوازده بار آیة قطب

ثم انزل علیکم الی الصدور دوازده بار سوره انا فتحنا پنجبار سوره یسین سه بار آیه محمد رسول الله الی
عظیما دوازده بار سوره اخلاص هزار بار معوذتین سه سه بار درود شریف صد بار اینهمه را خوانده
بارواح خواجه معین الدین و خواجه قطب الدین و فرید الدین و نظام الدین و نصیر الدین و مولانا
فخر الدین بخوانند و از ایشان مدد بخواهد بهر حاجتی که بخوانند برآید اما باید که پانج نفر یا هفت نفر با طهارت
کامله در یک مکان نشسته بخوانند **نقلست** میان نصیر بخش صاحب می فرمودند که وقتی قاضی
صاحب برای زیارت قبله عالم از کوٹ مٹهن بسمت مهار شریف می آمدند چون در بلده خیرپور رسیدند
شنیدند که قبله عالم بسمت دهلی برای زیارت مولانا صاحب رفته اند ایشان هم اراده دهلی کردند اما آنچه
که نذر و نیاز برای قبله عالم و صاحبزادگان مهاروی آورده بودند همه را در مهار شریف فرستادند
و خود بعجلت از خیرپور براه بیکانیر روانه دهلی شدند چون در دهلی رسیدند نزد ایشان خرج نمانده
بود پس آفتابه مسی خود را در هشت آنه فروخته شیرینی برای نذر حضرت مولانا صاحب گرفتند و اول
بخدمت پیر خود قبله عالم رفته قدمبوسی ایشان کردند آنحضرت فرمودند که چیزی برای نذر حضرت
مولانا صاحب آورده اید گفتند حضرت آفتابه مسی نزد من باقی مانده بود او را در هشت آنه فروخته شیرینی
برای نذر مولانا صاحب خریده آورده ام پس حضرت قبله عالم چهار اشرفی از نزد خود برآورده ایشان را
دادند که این هم نذر مولانا صاحب باید کرد و خود بدولت قاضی صاحب را همراه برده سوی حجره مولانا صاحب
رفتند دروازه حجره بند بود و آنحضرت مشغول بودند قبله عالم دستک زدند فرمودند کیستی عرض
کردند نور محمد مهاروی است فرمودند چرا آمده عرض کردند قاضی عاقل محمد صاحب از کوٹ مٹهن آمده
واینک برای زیارت و قدمبوسی استاده اند فرمودند شما بروید و ایشان را نزد من بفرستید
پس قبله عالم واپس رفتند و قاضی صاحب اندرون حجره رفته قدمبوسی کردند و چون قبله عالم را
بخدمت مولانا صاحب رفته چند یاد شده بودند و در رخصت ایشان دو سه روز باقی مانده بود
مولانا صاحب قاضی صاحب را آنوقت فرمودند که میان صاحب نور محمد جی حالا در دو سه روز بسمت مهار
تیار اند و شما حالا آمده اید او شان را رفتن دهید و شما چند روز نزد من در اینجا مانید ایشان عرض
کردند غریب نواز آنچه که بر حال غلام کرم و نوازش فرموده است همه بدولت پیر من و بواسطه
قبله عالم فرمانید و مرا رخصت دهند تا بار کاب مرشد خود روم مولانا صاحب از استماع این سخن و

خوش عقیده ایشان بسیار خوش و خرم از ایشان شدند و بذاق بیرپستی در ایشان دیده حضرت قبله عالم را بوقت
رخصت سفارش ایشان کردند و فرمودند میاں صاحب قبل ازین که بر قاضی صاحب شفقت می فرمودید ازین جا نسبت خود نمودید
و حالا از جانب من یا بسنجانب من بر ایشان کرم فرمایید قبله عالم قبول کردند تا نوازش حضرت مولانا صاحب و قبله عالم بر قاضی صاحب
چنان شد که هزارها مخلوق از دروازه ایشان فیضیاب شدند و صدها صاحب القاها از ایشان مبعوث شدند **نقل است**
که قاضی صاحب رح قبل از وصال خود شش ماه پیشتر رسول علیه السلام را بخواب دید که می فرمایند ای قاضی
صاحب ما از تو بسیار خوشنود هستیم و تو ما را بسیار خوش کردی که همگین سنتهای ما را زنده کردی حالا من
برای تو حاضرم هرچه بگوئی بگو کاتب الحروف گوید که صاحبزاده نصیر بخش جی می فرمودند که من از اکثر مردمان
معتبر سکنه کوٹ مٹھن و نیز از والد خود شنیده ام و نیز خواجه محمود صاحب رح هم می فرمودند که بعد از دیدن
این خواب سایه قاضی صاحب رح گم شده بود یعنی بر زمین سایه وجود مبارک ایشان ازهرگاه نمی افتاد پس
برای ستر این حال خود در روشنی آفتاب یا مهتاب نمی رفتند و از حجره خود تا مسجد شریف چه و چهر انداخته بودند
و در سایه آن در مسجد برای نماز می رفتند تا معلوم نشود که بر زمین سایه نمی افتد کاتب الحروف گوید
عجب نیست که این قصه سایه صحیح باشد زیرا که معجزه رسول علیه السلام بود که سایه ایشان بر زمین نمی افتاد
و اولیاء که وارث ملک نبوت آنحضرت اند بسبب کمال متابعت محمدی صلی الله علیه وسلم که قوله تعالی **فاتبعونی
یحببکم الله** بطفیل آنحضرت اگر این درجه حاصل شود چه تعجب است منکر او در دنیا هیچ حجت نیست
نقل است که بعد از وصال قاضی صاحب مورچها در روضه شریف ایشان سوراخها کرده بودند از انجا که
سنت الهیست اولیاء را هم منکر می شوند منکران زبان طعنه دراز کرده بودند و می گفتند که ببینید قاضی
خود را ولی می گویانید در قبر وی کرمها و مورچها خانه کرده اند از استماع این سخن حاسدان میاں خدا بخش
صاحب نبیره ایشان و صاحب سجاده صندوق ایشان را باز بعد از چهارده سال بیرون از قبر برآوردند و مشتاقان کثیر
حال بالکمال آنحضرت باز از زیارت چهره مبارک ایشان مشرف شدند گویند هیچ تفاوت بر چهره مبارک
ایشان و وجود ایشان نیامده بود و مدت چهارده سال گذشته بود اما قطره آب غسل همچنان بر چهره مبارک
ایشان باقی بود و از دیدن این حال منکرین از انکار خود توبه کردند پس باز بدستور صندوق را در قبر
نهاده دفن کردند و مزار شریف برآن تعمیر کردند کاتب الحروف گوید که مناقبات آنجناب نه چندان است
که در احاطه تحریر آید اما بخوف طوالت کتاب تبرکا این قدر نوشته اید **وفات ایشان** بتاریخ ششم

رجب در سنه ۱۲۲۹ یکهزار و دوصد و بست و نه هجری شد چنانچه درین مصرع تاریخ ماه و سنه وفات آنحضرت
می‌آید مصرع روز هشتم بود از ماه رجب قبر ایشان در کوت مٹھن است و ایشان را یک پسر بود قاضی احمد علی
نام که بعد فوت شدن پدر خود بر مسند ارشاد ایشان نشستند و بعد از چند مدت چون ایشان فوت شدند
پسر بزرگ ایشان میان خدابخش صاحب بر مسند ارشاد نشستند و قاضی احمد علی صاحب را دو پسران بودند
یکی مولوی خدابخش صاحب ممدوح دویم میان تاج محمود صاحب که هر دو برادران کاملان وقت خود و
صاحب سلسله و ارشاد بوده‌اند اما صاحب سجاده قاضی خدابخش صاحب بوده‌اند این کاتب الحروف زیارت ایشان
کرده دست بر عرس قبله عالم در تاج سرور اده بودند بسیار صاحب ذوق و شوق و وجد و سماع بودند
چنانچه روزی در مجلس سماع در خانقاه قبله عالم بوقت چاشت حضرت محبوب ربانی پیر مرشد من و دیگر
مشائخین حاضر بودند و این فقیر هم حاضر بود ایشان را بدین غزل حالت شد غزل نازی است از انجاب
نازی که چه گویم ما ئیم نیازی و نیازی که چه گویم تا طاق دو ابروش هر اقبله نماشد
کردیم نمازی و نمازی که چه گویم تا در رقص بنگرند و قوالان را نشست سلطان و چاشت
شد و حضرت محبوب ربانی با دلم که ایشان را ذوق بود و رقص می‌کردند بتعظیم ایشان دست
استاده مانده‌اند وفات ایشان بتاریخ سنه هجری شد قبر ایشان
نزد جد پدر خود است و ایشان را دو پسران اند بزرگ غلام فخر الدین دوم غلام فرید اما غلام
فخر الدین بعد وفات پدر بر مسند ارشاد نشسته است اما خلفاء حضرت قاضی عاقل محمد صاحب
اول پسر ایشان میان احمد علی دوم نبیره ایشان مولانا خدابخش صاحب سیوم نبیره دیگر ایشان تاج محمود
صاحب چهارم مولوی عبد الله قوم ٹهٹار پنجم مولوی شرف الدین سکنه قصبه پرار ششم
مولوی سلطان محمود و دیگر خلفا هم بسیار بودند الحمد لله علی ذلک

ذکر آن عاشق لایزال و آن عارف باکمال آن واصل صاحب جمال حضرت حافظ صاحب مولانا محمد جمال بن محمد یوسف بن حافظ عبد الرشید ملتانی رضی الله عنه

بدانکه جناب حافظ صاحب محمد جمال از اکمل یاران و اعظم خلفاء حضرت قبله عالم خواجه نور محمد مهاروی
رضی الله عنه اند و عالم علم ظاهری و باطنی و حافظ و عارف کامل صاحب وجد و سماع بودند و تا مدت
مدید در خدمت آفتابه برداری و وضو کنانیدن و دیگر خدمت پیر مرشد خود مشرف بوده‌اند و وجه بیعت ایشان

بحضرت قبله عالم از زبان گوهرفشان حضرت غلام فرید صاحب بن حضرت خواجه نور احمد بن حضرت قبله عالم
رضی الله عنهما چنین شنیده ام که چون ایشان را طلب خدا و شوق لقاء ذات کبریا پیدا شد تا عنقریب در طلب
پیر کامل در وقت در روضه حضرت شیخ ابوالفتح رکن الدین بن شیخ صدر الدین عارف بن حضرت
شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا ملتانی رضی الله عنهم می ماندند و هر شب یک ختم کلام مجید بارواح ایشان
بخشیدند بعده در همانجا می خفتند و از آن حضرت استدعای پیر کامل میکردند تا در شبی در خواب دیدند
که گویا شیخ رکن الدین و حضرت قبله عالم مهاروی رضی الله عنهما دریکجا نشسته اند و حافظ صاحب
هم موجود اند پس حضرت رکن عالم صاحب دست ایشان گرفته در دست حضرت قبله عالم دادند
و فرمودند که حافظ صاحب پیر شما اینست که نام ایشان نور محمد مهاروی است و وطن ایشان در قصبه
ملتان است چون بیدار شدند حافظ صاحب را شوق زیارت حضرت قبله عالم دامن گیر شد از ملتان روانه
شده در مهار شریف آمده از بیعت قبله عالم مشرف شدند حضرت قبله عالم بوقت بیعت از ایشان
پرسیدند که چیزی علم ظاهری خوانده اید عرض کردند که قدر ضروری مسئله نماز و روزه و قرآن شریف
خوانده ام زیاده نخوانده ام و علم خود را با وجود فاضلیت از هر خود پنهان داشتند و حضرت قبله عالم را
دستور بود که چون کسی عالم بخدمت حضرت آمدی او را همراه خود بر دسترخوان طعام خورانیدی
و اگر امی بودی غلام رسول لانگری خود را امر فرمودی تا او را نان بشمول دیگر درویشان دادی
چون وقت تناول طعام شد هر کسی را از علما برای نان خوردن یاد فرمودند تا بر دسترخوان قبله عالم
حاضر شدند و حافظ صاحب را هم یاد فرمودند ایشان چون حاضر شدند مولوی محمد حسین صاحب قوم خنبر
که یکی از یاران مجاز و محرم راز حضرت قبله عالم بودند و حافظ صاحب و ایشان هر دو از یک استاد
تحصیل علم کرده بودند چون ایشان را دیدند برای تعظیم خاستند و معانقه و مصافحه کردند حضرت قبله عالم
از مولوی محمد حسین صاحب پرسیدند که شما ایشان را شناسید عرض کردند که قبله من ایشان و ما هر دو از یک
استاد تحصیل علم کرده ایم و ایشان بسیار عالم جید اند و ما یان طالب علمان و طالب علمی ایشان را علامة العصر
می گفتیم قبله عالم فرمودند حافظ صاحب شما از ما یان علم خود چرا پوشیده داشته بودید عرض کردند که قبله من شنیده ام
گروه فقرا از فرقه علما نفرت دارند لهذا علم خود را از حضور پنهان داشتم فرمودند حافظ صاحب ما این طالبان
عالمانیم و ما را علما می شناسند جاهل چه خواهد شناخت ما یان از فرقه علما بسیار خوشیم پس از آن روز حافظ صاحب

گرفتار نموده محبوس کردند و چون چند روز گذشت و حال بر ایشان تنگ شد و ایشان تن بقضا و تسلیم
سپرده بودند خطی بجانب پیر بهائی خود جناب حافظ صاحب محمد جمال ملتانی بنابر طلب ایشان نوشته فرستاده
و این بیت هم دران خط نوشته فرستاده بودند بیت بلبلم سینه چاکم تو بیا که زنده مانم لیکن آنکه
من نمانم بچه کار خواهی آمد + و این مصرع هم نوشته بودند مصرع بجنازه گر بیائی بهزار خواهی آمد بمجرد
خواندن آن خط حافظ نعلین در پا نینداخته پیاده پا روانه شدند میان صالح محمد خادم ایشان پیش این
کاتب الحروف میگفت که نعلین و اسپ از عقب حضرت حافظ صاحب را رسانیدند چون در [illegible] عاجز
رسیدند بقاضی صاحب گفتند کسی چنین سخت خصم باشد که تعویذ نوشته مرا انجواب مذکور رسانید گفتند این
ایشان گفتند مضایقه ندارد تعویذی نوشتند و فرمودند که این را در چاهی که او آب می نوشید بیندازید
تا قدرت حق را معاینه کنند حافظ صاحب آن تعویذ را در چاه انداخته رخصت طلبیدند که بحال مراجعت
سوی در روانه شدند در ملتان آمدند و چون او آب از چاه نوشید همانوقت درد شکم او را
پیدا شد [illegible] گرفت هر چند دوا دارو کردند چون از قهر خدا و غیرت اولیا بود هر لحظه درد زیاده
تا قریب هلاکت رسید او را گفتند که این بزرگان را که قید کرده اینهمه مصیبت در دنبال شامت
بی ادبی ایشان است آن مردود همانوقت ایشان را اخلاص ساخت تا قاضی صاحب بخانه خود آمدند او
از آن درد فوت شد صالح محمد میگفت که قاضی صاحب در قید آن مردود چهل روز ماندند و حافظ صاحب
می فرمودند که باعث قید شدن ایشان آن بود که بعضی مراتب و عقده که ایشان را باقی بودند
حصول آنها بسبب تعلق ظاهری ایشان را ممکن نبود و چون در قید تخلیه تمام یافتند و بآن مشغول
شدند آنهمه عقده ها حل شدند **نقلست** صاحبزاده عبد الله صاحب بن نور حسین صاحب می گفتند که
وقتیکه حافظ صاحب در دهلی برای زیارت مولانا صاحب همراه حضرت قبله عالم رفته بودند در مدرسه
دیگر ایشان بوده و دران مدرسه بزرگی از یاران حضرت مولانا صاحب که بانسبت بود همانجا بقضای
الهی او فوت شد و حافظ صاحب بدست خود او را تغسیل و تکفین و تدفین کردند روزی مولانا صاحب حافظ
صاحب را فرمودند که در ملتان میله ها و هجوم خلق هم میشود عرض کردند آری فرمودند شما هم گاهی
گاهی برای دیدن تماشا میله ها رفته باشید حافظ صاحب می فرمودند که من ندانستم که درین فرمودن
حکمتی خواهد بود پس چون در ملتان آمدند روزی بشهر ملتان میله بزرگی بود و هزارها خلق جمع شده بود

حافظ صاحب جیو فرمودہ حضرت مولانا برای دیدن سیله رفتند چه می بینند که آن درویش که در دیار
فوت شده بود و ایشان از دست خود او را دفن کرده بودند در آن سیله موجود است و تماشا می بینند
ایشان او را شناختند و پرسیدند که شما فلان بزرگ اید که در مدرسه فوت شده بودید و از دست خود
شما را تجهیز و تکفین کرده دفن کرده بودم گفت آری من همانم ما فقیران فوت نمی شویم ایهام شده و سیر است
که از دنیا سفر کرده و سیر و هم و الا نه فقیر زنده میماند کاهی فوت نمی شود و سه هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد
بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما + حافظ صاحب فرمودند که در فرمودن حضرت مولانا صاحب
برای رفتن در سیله ها این حکمت بود و الله اعلم بالصواب نقلست در رساله اسرار الکمالیه از ایشان شاه محی الدین
که یکی از مریدان با اعتقاد حافظ صاحب بود نوشته که روزی حضرت حافظ صاحب می فرمودند که وقتی من
همراه حضرت قبله عالم سمت پاکپتن رفته بودم اتفاقا در یک منزل فرود آمدند و همراه قبله عالم بالفعل [illegible]
بودند و شخصی نیکبخت که از مشائخان خراسان بود و همراه او چهل درویش بودند او هم در آن قریه که
آنحضرت منزل کرده بودند دیره کرد و رفیق حضرت شد او هم سمت پاکپتن میرفت ساکنان آن قریه
حضرت قبله عالم را دعوت کرده بودند چون طعام آوردند حضرت قبله عالم لانگری خود را فرمودند که اول
معرکه خراسانیان را طعام باید داد لانگری چون طعام پیش او آورد آن بزرگ گفت که ما طعام دعوت
این ملک نمی خوریم که طعام این ملک مشکوک است زیرا که اکثر مردم این ملک دزدی میکنند نان از نزد خود
خواهیم پخت خادم بخدمت قبله عالم رفته عرض این حال کرد فرمودند خیر او داند چون روز دیگر روانه شدند از همراه
حضرت آن خراسانی مشائخ علیحده گشت در راه میرفت اتفاقا دزدان بر ایشان افتادند و همه اسباب
نقد و جنس او شان را غارت بردند و قافله حضرت قبله عالم بخیریت در گذشتند اتفاقا در منزل دیگر هم
اتفاق یکجا ماندن او شان همراه قبله عالم افتاد و انجناب لانگری را فرمودند که اول نان معرکه خراسانیان
باید داد بعده در درویشان ما خرج باید کرد چون این شب لانگری نان نزد ایشان برد ایشان غنیمت
تمام ناهار اگرفتند و خوردند چون قبله عالم را از خوردن طعام ایشان خبر شد تبسم نموده فرمودند سبحان الله
دی شب طعام این ملک حرام بود و امشب حلال است بعده فرمودند که تفتیش طعام کردن از آورنده طعام
که از کجا آوردی و چه طور آوردی و از مضیف پرسیدن که این طعام حلال است یا حرام است منع است که
ترک واجب است زیرا که تا آنکه حرمت طعام ظاهرا اثبات نشود در شرع خوردن آن جائز است بعد

نقلست زاید شاه منوچهر گیدر روزی حضرت قبله من حافظ محمد جمال صاحب **الصیانیه** اعلم حرمت حرام است

فرمودند که بعضی مصالح با تو کرده بیت حلیه خود را و بنجابیه بیان بنیده فی الحال از موضع منهشی

روانه شده در ملتان رسیده مرا پرسیدند که تو کار خیر کسی جای کرده یا فی عرض کردم نی فرمودند

جایی پسند بیده بدست نمی آید گفتم کجا پسنده آمده است لیکن دو مشکل است یکی آنکه اوشان سادات نیستند

دیگر اوراق سادات ما مسگویند که شادی در سادات بکن دوم آنکه در برادری اوشان اکثر مردمان

وشیان مخالف من هستند حضرت حافظ صاحب فرمودند که هر دو غلط است زیرا که نکاح سادات با غیر سادات

در شرع جائز است تو گفته جاهلان را چه اعتبار می کنی عرض کردم که هر فرموده حضور قبول است مرا با جاهلان

هیچ غرض نیست فرمودند آفرین صد آفرین بعده فرمودند اگر اراده حق تعالی باشد کار خیر تو آنجا بالضرام

خواهد رسید و مخالفان تو در عرق خود غرق خواهند شد همان وقت فرمودند اگر صلاح باشد الحال از

راه کچهی بطرف ڈیره رفته شو که ادای بعضی فاتحه خوانی کرده شتابی بیا عرض کرده بسیار خوب در بین اثنا قاصد

حضرت صاحبزاده نور احمد صاحب رحمه در رسید که اینجانب در بهاولپور می آییم شما هم در بهاولپور بیایید

ملاقات کنید بنده از شنیدن این خبر نا امید شده حیران شد که غرض کار خیر من در پیش بود چون

حضرت در بهاولپور خواهند رفت در کار من درنگ خواهد افتاد چون حضرت لصفای باطن خود

از خطره دل من آگاه شدند علی الصباح بنده را فرمودند که بطرف صاحبزاده نیاز نامه بنویس

بدین مضمون که اومیان خانگی اینجانب تمام مریض اند آمدن من لاچار من همین مضمون نوشتم

قاصد باز روانه شد بعده بجیر در روانگی قاصد مرا فرمودند که تیاری کن که همراه تو میروم من شاد شده

تیاری کردم تا در داره رسیدیم و چند ایام در داره گذرانیدند بعده در قریه این غلام تشریف آوردند

و در حضور حضرت شادی کدخدائی من بانجام رسید بعده در شب دوازدهم ربیع الثانی که سنه دوازده صد

و بست و ششم هجری بود حضرت از انجا روانه شده بسمت ملتان شریف راهی شدند و در راه در منزل خیر

رسیده نجیت سنگه سکنه بر ملتان آمده است علی الصباح دوازدهم ماه مذکور بعد ادای نماز تهجد روانه

ملتان شدند در راه بودیم که معنی این بیت قصیده از ان حضرت پرسیده شد که یا حضرت جناب حضرت شیخ

عبد القادر جیلانی رضی الله عنه در قصیده خود فرموده اند بیت **وکل ولی له قدم وانی**

علی قدم النبی بدر الکمال معنی این بیت فرمودند معنی این بیت اینست که

هر ولی را قدم یعنی پیروی پایه نبی علیه السلام حاصل است یعنی کسی را قدم حضرت موسی علیه السلام
بطور صفت جلال حاصل است و کسی را صبر ایوب صابر علیه السلام نصیب است و کسی را جمال شامل
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نصیب است و من بر قدم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم ام پس همانروز بوقت یکپاس روز بر کناره دریای جناب رسیدیم کشتی اندرون آب
بسته بود از خوف سکهان چون حضرت ملاحان را دیدند کشتی را اینطرف آوردن ناجائز داشتند
حضرت فرمودند که ملاحان را نام من بگیرید تا کشتی آرند چند ملاحان را خبر آمدن حضرت کردند
افغان برخوردار خان یا هرکه از آشنا با حضرت در کشتی موجود بود چون از حضرت شنیدند کشتی را
آوردند همان وقت گذر کردند و دو پاس در باغ سعدالله خان گذرانیدند غلام هم همراه بود همانروز
وقت دو پاس حضرت را عارضه تپ صفراوی لاحق شده وقت ظهر نماز خوانده روانه شده داخل
مکان خود شدند و تا هشت روز نماز در مسجد میخواندند بعده در مسجد رفتن نتوانستند غلام را یعنی
زاهد شاه را فرمودند که برجای خود امامت نماز خوانده شود و بنده امامت میکرد و حضرت گاهی
نماز استاده و گاهی نشسته میخواندند دران ایام حکیم صاحب منشی جان محمد این بنده را گفت که حضرت را
از اندراختن آب سرد خالص و گلاب بر جان مبارک خود منع کن که تشنیع شده من عرض کردم فرمودند
عجب حکیم اند که مخالفت فرموده حق تعالی میکنند که **وجعلنا من الماء** کل شیء حی حق آیه قرآن مجید
است دران ایام بنده نزد حضرت نشسته بود که مائی صاحبه زوجه حضرت قبله شریف آورده گریه
کردن آغاز کرده و گفت شما از دنیا سفر میکنید ما را بکدام خواهید سپرد که فرزند ندارم حضرت فرزند
که فرزند شما هست باین غلام اشارت فرمودند و بنده را فرمودند که تو بگو من حاضر هستم و بفرزندی
قبول کن غلام گفت حلقه بگوشم قدر و منزلت فرزندی ندارم و همدران ایام روزی خادم طعام پخته
آورده تناول کردند و فرمودند که معنی حدیث شریف **لکل شیء ستر و للطعام ستار** چیست
حاضران عرض کردند که معنی این حدیث هست که وقت خوردن طعام از دیدن نظر غیر ستر کنند کمال
فرمودند که معنی هست که مراد از ستر عیوب طعام است یعنی از طعن بر طعام کمال منع است
هرکس تسلیم کردند حاصل آنکه از روز غره ماه جمادی الاول نماز نشسته میخواندند و بعده باشارت ادا
می فرمودند تا آنکه بروز پنجم جمادی الاول نماز فجر باشارت ادا کردند بعده در استغراق ذکر قلبی رسیدند

چون یک لحظه در افاقت میرسیدند باشارت خواندن نماز میکردند همچنین سه مرتبه نماز فجر ادا
کردند و دو گهڑی از دو پاس آن مانده بود که بحق وصال فرمودند بمجرد وصال غلغله در میان خلق
افتاد و هر کس در غم و الم و گریه و زاری حیران بود اخر الامر حضرت مولانا صاحب خدابخش جی ملتانی که
یکی از خلفا کاملین آنحضرت بودند بنده را فرمودند که تدبیر تجهیز و تکفین باید کرد فی الحال بنده را
بیل بدست داده فرمودند فرمودند که صلاح مقبره حضرت بطریق مسنون ابنیا کرده شود زیرا که رسول
علیه السلام را در حجره عائشه صدیقه رضی الله عنها وصال فرموده بودند همه را انجا دفن کردند اخر
بنده بیل بدست گرفته انجا که وصال حضرت شده بود قبر مبارک همانجا کنده شد بعضی در کار
قبر و در غسل مشغول بودند میگویند که وقت غسل الله الله از بیت مبارک بسامع مردمان
شنیده اند اخر جنازه تیار کرده در میدان فراخ بردیم چندان جمعیت شده بودند که صفها در تعداد دنیا
بود تا آنکه ناظم ملتان را هم جای نماز جنازه هم نرسیده بود یعنی نواب مظفر خان والی ملتان معه پسران
خود آمده جنازه حضرت را بر داشته پیش نهادند و خود برانجا داستاد معلوم میشد که فرشتگان
هم برای نماز جنازه حضرت آمده بودند و امامت نماز جنازه مولانا صاحب میان خدابخش جی
خلیفه ایشان کردند بعده باز از انجا جنازه بر داشته در جای دفن آوردند و وقت عشا دفن
کردند و بروز سیوم قل خوانی کرده دستار خلافت مولوی صاحب خدابخش جی را نواب صاحب
مظفر خان بستانید و نیز نواب صاحب و غیر ذلک مبالغ نذر هم پیش ایشان نهادند چون هر کسی رخصت
شد مولانا صاحب آن دستار و مبالغ را گرفته و این بنده را و برادر خود مولوی قادربخش جیو را همراه خود گرفته
بخدمت مائی صاحبه اهل پرده حافظ صاحب رحمة الله رفته پیش نهادند حضرت مائی صاحبه کلاه مبارک حضرت
و پیراهن حضرت را به خلیفه صاحب مولانا خدابخش جی عطا فرمودند و یک سالاری ریشمی که وقت
وصال بر سر حضرت بود این غلام را انعام ساختند و یک دستار دیگر از خانه خود مولوی قادربخش را
مرحمت نمودند چون باز آمدیم حضرت خلیفه صاحب جیو پیراهن نیز باین بنده کرم و سرفراز فرمودند
و از بعضی الطاف و مراحم باطنی نیز این غلام را سرفراز فرمودند و بنده از اول روز تا وقت وصال
خدمت حضرت بوده و چون شنیده از تاداو کم طالعی خود از مسئله وحدت وجود و اداء اوراد و وظائف و شغل و اشغال
چندان بهره نیافته بعد وصال حضرت قبله تجدید بیعت و اوراد و وظائف و شغل و اشغال از حضرت مولانا صاحب خدابخش جی

که قائم مقام اند که عین حضرت بودند نموده و بسا انواع مراحم و الطاف تحصیل کرده بحکم آنکه صحابه کرام
بعد وفات رسول علیه السلام با حضرت صدیق اکبر رض بیعت کرده بودند و نیز در خزانه جلالی آورده است
که هرکه را شیخ وصال کرده باشد و هیچ معصیتی و ذلتی و نقصانی ازو بوقوع آمده باشد پس اگر ان را جائز است
که با خلیفه پیر تجدید بیعت کند و ورد و وظائف و شغل و اشغال بپرسد که خلیفه پیر عین پیر است انتهی
کاتب الحروف گوید که حاجی حافظ صاحب مذکور را ملفوظات بسیار اند و در انجا مناقبات ایشان
مسطور است چنانچه رساله خصائل حسنیه مولوی عبدالعزیز ساکن قصبه بڈهیاران که یکی از مریدان
با اعتقاد آنحضرت بود و عالم جید بود تصنیف کرده است و نیز یک رساله انوار جمالیه منشی صاحب
غلام حسن شهید ملتانی جمع کرده است و نیز یک رساله اسرار جمالیه زاهد شاه ساکن بهتهی نوشته
است و حاجی حافظ صاحب دو شادی کرده بودند اما اولاد عقب نماند یک پسر شده بود که او هم
لاولد فوت شد **اما تاریخ** وصال حافظ صاحب مرحوم این است **نظم** چو در رسید بصاحب جمال حسن جمال
خطاب شاهد غیبی که خوش تعال تعال تمام شد غم هجران رسید وقت وصال دل فزود گاه جهان که است خوب خیال
بچهارشنبه پنجم جمادی الاول + وداع کرد بهر کس قبیل وقت زوال + خرد بسال وصالش چو جست جستجو کرد
ندای داد سروشم که یافت خوش وصال در لفظ یافت خوش وصال سن وصال ایشان می برآید که دوازده صد
۱۲۲۶
و بست و شش سال می شوند **ایضا تاریخ وصال** منشی صاحب غلام حسن ملتانی + و در روضه که است
سایبانش + این طاق حمید مقرنس + رضوان چو بنای فرخش دید + گفتا و در روضه
مقدس + در لفظ و در روضه مقدس تاریخ روضه و وصال آنحضرت می آید قبر آنحضرت
در ملتان است **اما خلفاء** آنحضرت بسیار بودند اما مشهورترین ارشدترین ایشان مولانا خدابخش صاحب
ملتانی ثم خیرپوری بودند که صدها مردم را از ایشان فیض شد و یکی از اولیاء کاملین بودند و صاحب کرامات و خوارق عادات
که تا هنوز از مزار ایشان هم کرامت ظاهر می شود و اکثر یاران حضرت حافظ صاحب مرحوم را ایشان نسبت خلافت بخشیده اند چنانچه زاهد شاه
و مولوی غلام حسن منشی و قاضی عاقل خانپوری و مولوی عبید الله ملتانی وغیره **وفات** ایشان در غره ماه صفر در سنه ۱۲۵۱
دوازده صد و پنجاه و یکم هجری شد چنانچه تاریخ وصال ایشان این است **ه** ساخت چو ان شاه بجنت مکان + غره ماه آمد
تاریخ آن در لفظ غره ماه تاریخ می برآید **ایضا** غره ماه صفر گشت وصال آنجناب + غره ماه آمده سال وصالش حساب
و مولوی حامد صاحبزاده غلام فرید صاحب هم از خلفاء حضرت حافظ جمال الدین صاحب بودند و در رساله اسرار جمالیه

مولوی عبدالعزیز پرهاروی که یکی از مریدان جناب حافظ صاحب بودند حلیه مبارک ایشان و دیگر فوائد عجیبه ایشان بعبارت سندهی
نقل کرده است و مولوی محمد عمر صاحب سوکڑی تم تونسوی که یکی از برادران این کاتب الحروف اند حسب خواهش
صاحبزاده حسین غلام فرید جی ترجمه آن بفارسی کرده اند نقل آن کرده میشود نثر **اما حلیه مبارک**
حضرت حافظ محمد جمال صاحب رحمه میانه قد بود و روشن رنگ برابر قد سبک گوشت نازک اندام بودی مبارک بر
بازوی که دراز و دندان مبارک گویا عقد مروارید و بلند بینی موهای ابروان کج و نازک لب و برابر موهای
ریش یعنی میانه بودند نه زیاده و نه کم و پیشانی و بینی ایشان بسبب اثر سجود درشتی بود و پشت پای
مبارک آنحضرت نزدیک تر بود به برابری یکجائی و چشمها هم معتدل و برابر بودند در تمام صفات نیک جسمی
وقتیکه سیر رفتند در راه میرسیدند بوی جوانان و اکثر سیر رفتند در راه که هر دو دست خود را بهم
میگرفتند از پس پشت و این وقتی بود که در دست ایشان عصا نبودی و اگر در دست عصا بودی
راوی میگوید من اکثر عصا در دست آنحضرت دیده ام و یاد میدارم که گاهی بوقت رفتن دستهای خود را جنبانیده
باشند چنانکه عادت دیگر مردمان است و وقتیکه در راه سیر رفتند فرود میکردند سر مبارک خود را و میدیدند نظر بر
پشت و چپ بوقت رفتن مگر بضرورت مطابق این بیت ع رسم سالکان نیست نگاه جز سر افکنده
خرامید براه و اکثر می دیدم عصای ایشان چون از چوب بانس که از او در عربی رمح نوشته اند یعنی نیزه و یکباره کسی تحفه چوب نگر
عصا فرستاده بود والله اعلم چوب آن از کدام درخت بود مردم را شناخت آن نشد **ذکر آداب جلوس**
ایشان و اکثر جلسه ایشان صلوتیه بود و گاهی یک زانو استاده میکردند و گاهی مربع هم می نشستند و در آخر
عمر بسبب ضعف تکیه کرده می نشستند **ذکر علم ایشان** و نیکوترین مردمان بود از روی فکر در مسائل
باریک و وقتیکه مشکل میشد بر کدام مسئله از هر علم که باشد میرسیدیم از ایشان پس صفا میشد و جواب
میکردند از خوبتر از هر تقریر که گفته شود در آن و بودند آنحضرت از بزرگ طالب علمان از روی علم و زیرکی
و بلکه در علوم در هنگام طالب علمی بانهایت که می بودند که میرفت در مدرسه و با کسی مباحثه میکردند مگر
آنکه الزام میدادند ایشان را در گفتگو و خوانده بودند آنحضرت از علم ظاهر تا کتاب دائرة الاصول پس آمد
ایشان را در عین حالت تحصیل علم جذبه الهی پس ترک کردند خواندن بقیه علوم را و مشغول شدند بریاضت
و مجاهده در راه خدا و در صحبت پیر خود خواجه نور محمد مهاروی رضی الله عنه که مقبره ایشان در تاج سرور است

و بودند آنحضرت از بزرگترین علمان در علم مسئله وحدت وجود و دست رسیده داشتند کتب تصانیف

اکبر محی الدین ابن عربی و مولوی جامی رضی الله عنهما خوش میداشتند کتاب نفحات الانس و مثنوی لطیف را و لوایح و اشعة اللمعات
و فصوص را و خصوصا فص محمدی را بغایتی که وقتیکه یاد میکردند فص محمدی را می جنبانیدند سر مبارک خود را آدمی خفتانید در
لبان خود را از روی لذت و سبق میدادند کسی را از مریدان خود کتابهای کتب مسئله وحدت وجود و بیان میساخت
از مسائل آن وحدت مسئله وحدت وجود را که حیران میماندند در آن عقلها و فکرها و قسم میخورم که او بود دریای موج زن
در علم که حاصل کرده بود از ادنی لفظ او اقسام از علوم در معانی میخواندند تفصیل و توضیح و مثال زدن بغایتی که می فهمیدند
کند ذهنان از دقایق علوم آن مسائل را که چنانکه نمی فهمید یکی از غیر او **ذکر اکل و شرب جناب فیض مآب** طعام بسیار اندک
میخوردند حتی که چهارم حصه طعام که بخورد آن آدم میانه خورنده و ما گمان می بردیم که آنحضرت بسیار میخورند از جهت
که بود آنحضرت اول کسیکه دست برد بطعام و آخر کسیکه دست بردارد از طعام و سببش آن بود که یاران
سیر نگردند و بی دریغ بخورند و مبادا که کسی با وجود اشتها دست بردارد از طعام و اکثر وقت تنها نان میخوردند بخوف
زیاده خوردن همراه مردمان که برای رعایت ایشان دست از طعام برداشتن مناسب نمیداشتند و لقمه خرد خرد
برمیداشتند و از بسیار میخائیدند **و مستحب میدانستند** که بهتر است که تنها خورده شود از این رو که نفس دوست
میدارد از میان جماعت و شروع میکرد بوقت خوردن قصه ها و شعرهای پسندیده و گزیده و نکته ها
و مصلحت و نصیحت آمیز و بود روزی دعوت آنحضرت که با هم همراه ایشان رفته بودیم پس در آوردند طعام
و می شکستند لقمه نان را و بنان خورش آلوده کرده میداشت پس برمیداشت آن لقمه را یکی از یاران میخورد و پس دیگر لقمه
را آنحضرت می شکستند و در نان خورش تر می کردند پس برمیداشت آن را هم دیگر کسی و میخورد مثل اول و معلوم
نمیشد نصف را و دیگر مردمان را که آنحضرت میخوردند یا نی بلکه بعضی یاران او را و اگر کسی غنی و فقیر دعوت ایشان
بجا میکرد می بردند او را قبول میکردند اما بخانه فقیر بمحبت و خوشی میرفتند حتی که شناخته میشد اثر خوشی
بر چهره مبارکش اما بخانه دولتمند ان پاس سنت نبی علیه السلام میرفتند و عیب طعام گاهی نمیکردند و ملامت
و عیب نکنند کان طعام را **نقل است** روزی از بسیار جاهی دعوت آمده بود پس فقرا خود را دیگر جا فرستاد
و خود بخانه فقیری رفتند و من همراه ایشان بودم او برده شد یک گوشت گاو که آن هم خوب طور پخته نشده بود پس
پس نکرده داشتم من او را پس هر گاه که دیده بجبین من اثر کراهیت آن طعام پس تعریف کردند آن طعام را و
خوردند از انبساط و خوشی تمام پس من هم چیزی آن طعام را خوردم و تقلید آنحضرت کردم و وقتیکه از طعام فارغ
شدند هر دو دست خود را شستند و بمندیل پاک کردند بعده دست برداشته این دعا خواندند

اللهم اغفر لصاحب الطعام ولآکله ولمن سعی فیه اللهم بارک لنا فی نعمائک
وکرامات یا اکرم الاکرمین و مقدم میداشت تقسیم طعام را بیاران خود بر خوردن خود
و چون از تقسیم فارغ میشدند می پرسیدند که کسی باقی نمانده است که او را طعام نرسیده باشد پس هرگاه
همه یاران را طعام رسیده دراز میکرد دست را برای خوردن طعام و مشغول میشدند بخوردن و دعا در
دعوتها و شرکت بعضی اهل شرف بر یک خوان و مقدم میکرد شستن دست دیگران را بر دست خود برای
خوردن و اگر کودک همراه بودی اول از همه دست او شویانیدی و اگر گوشت خوردی می طلبید
چیزی را برای خلال و خلال میکرد و بعد از فراغت طعام و اکثر خلال میکرد از چوب درخت
نیم و یا نی شکر **ذکر آداب لباس حافظ صاحب** آنحضرت لباس نیک و خوبتر می پوشیدند
و تهبند کمتر می بستند مگر بوقت خواب بلکه سراویل اکثر وقت می پوشیدند از جامه قبا که آنرا انگرکهی
گویند و کلاه قادری بر سر خود میداشتند که آنرا چهار ترکی هم گویند و گاهی پنبه دار و گاهی بی پنبه
دار و تا می پوشیدند و می پوشیدند پیراهن را که چاک گریبان بر سینه می بود در اکثر اوقات
و گاهی می پوشیدند قلندری که نوعی است از انگرکه کشاده و بغیر چاپین بر کمر و اندک می بود که دستار
سپید می بندیدند بلکه بطریق عمامه می بست چادر معلم را که در هندی لنگی می نامند و در سفر
سوزنه یا جرموق می پوشیدند و دوست میداشتند نعلین های فراخ و بر کار را اما معتدل
و نیز دوست میداشتند نعلین تنک و نازک را چنانکه عادت مردان است **ذکر وضو کردن**
حضرت حافظ صاحب رح در وضو کوشش بسیار میکردند در پاکی آب و آفتابه وضو
وضوی ایشان مخصوص بود که از آن دیگری وضو میکرد و مشغول میشدند که تخصیص نمودن او نه خوب
نیست لیکن مردان کوشش در پاکی و پلیدی میکنند لهذا مخصوص داشته ام و در آب وضو
نه اسراف میکردند و نه نقصان بلکه بطریق سنت استعمال میکردند و وضو میکردند بر چهارپایی خرد
که آنرا در هندی پیڑھ گویند که بافته می بود از رسن و وقتیکه اراده وضو میکردند می طلبید
رومال خود را و آن رومال در اکثر اوقات سفید می بود بجای لیکن بسته می بود بطرف
مسواک و شانه و غلاف شانه و مسواک علیحده علیحده می بود از چوب نیم پس مسواک میکردند
در ابتدای وضو و شانه میکردند در آخر وضو نشستن و خفتن و چون از وضو فارغ شدندی

می آمدند سوی مسجد و ما از پس وی می آمدیم پس امام می ساختند آنکسی را که می خواست و خود اقتدا می کردند بوی و اکثر امام خود
برای نماز میکردند عالم تر قوم را از روی شریعت و پرهیزگارتر ایشان را و اگر امام این صفت میسر نمی شد امام خود می شدی و اکثر در نماز
فجر خود امام شدی و وقتیکه میخواند قرائت را بترتیل میخواند یعنی جدا جدا حرف بطور مسنون ادا میکرد و آواز بلند نمی کرد در
قرائت چنانکه مردمان میکنند بلکه میانه جهر در قرائت میکردند پس چون فارغ میشد از نماز دعا خفیف میخواست مشتمل بر مطلوب دنیا و دین و بعد
نماز فرض فجر و عصر روی میدید باسمان پس دعا میخواست و در نماز ظهر و عشا اول دعا میکرد بعد از رو گردانیده دم باسمان میکرد و اگر
می بود مقتدی بغیر خود توقف می ورزید امام از دعا تا آنکه فارغ میگشت و از ورد میدید بان باسمان کرد و داد باقی نماند و از میان
قطع نشود و وقتیکه سلام میداد و پس میگشت که متصل و شان می بود از اهل صف از جهت ادب آنحضرت او را منع میکردند از این حرکت
و ادای نماز را اول وقت دوست میداشتند خصوص نماز جمعه را و روز جمعه امر میفرمود موذن را تا اول وقت اذان میداد و غسل میکرد در
روز جمعه و لباس فاخر می پوشید و خوشبوی مالید پس در مسجد می آمد و ما در پس ایشان می آمدیم و چون در مسجد داخل میشد خادم نعلین ایشان را
بر میداشت و بودند خادمان که چالاکی میکردند بر کسی در برداشتن نعلین ایشان تا این سعادت من میسر شود و نعلین را برداشته در مسجد بموجب
حدیث نبوی بود که فرمود علیه السلام النعلین تحت العینین و خطبه مختصر میخواند و دراز نمیخواند **ذکر شجاعت**
آنحضرت و بود آنحضرت از شجاعان ترین مردمان چنانکه خوانده شد شبی بسوی خوف پس سبقت کرد از جوانان قوم بجائی که توقع
بدست گرفتنش بود و چون سکهه کافر بر ملتان آمده محاصره کرد قلعه را پس گفته شد آنحضرت را پیش از آنکه محاصره کرده شود شهر بهتر آنست
که هجرت فرمائی از شهر دیگر پس فرمود آواز جنگ بکفار عام است و اکنون جنگ با ایشان فرض عین گردید فی الحال بیرون نمی رویم که برای
ما دو درجه است یکی درجه غزا دوم درجه شهادت پس شبی کافران برجی را بسبب سوراخ کردن انداختند پس انبوه کردند کفار برای بر
آمدن بر قلعه از راه برج شکسته شد خوف سختی تمام تا بغایتی که می لرزند آنکس که خوانده شد و او را از دلیرترین مردمان پس وقتیکه شنید
آنحضرت شکسته شدن برج و برآمدن کفار بر قلعه از ان راه بشتافت و سبقت کرد از مردم بسوی جای شکسته برج و همیشه دیدم او را
که نبود بر او سلاح او بود فقط شمشیر و کمان و بودن آنحضرت در پیشه تیراندازی یگانه بود حتی که این پیشه تیراندازی تعلیم میکرد مردم را
و بود شناسنده کیفیت سلاح هر سلاح که باشد و بود آنحضرت که دلیری می آمد در آن ایام محاصره و جای خوف و هلاک و نمی ترسید
بسبب توکل و اعتماد به خدای کریم **ذکر خلق آنحضرت** و بود آنحضرت از نیکوترین مردمان در حسن خلقی و از مهربان تر مردمان بکودکان
و خردان پس وقتیکه می آمد پسرک بسوی حاضر می نمود چیزیکه باو شادمان و فرحان کند و بود آنحضرت که کلام میفرمود با وی بکلامی که خوش
میکرد دل او را و الفت میداد او را و میداد چیزی شیرینی او را و وقتیکه مکروه میداشت چیزی را نمی راند او را و بر زبان نمی آورد خود بلکه
دریافته میشد کراهیت آن شیء بر جبین اطهر او و اگر نمی بود چاره از منع او منع میفرمود بطریق تعریض و تمثیل نه بصراحت تا کسی در نیافت او را آن مرد

ذکر خاتم آنحضرت و بود برای آنحضرت خاتم از سیم که دران نهر عقیق یمنی بر شکل مثمن یعنی هشت پهلو این سجع کنده بود
الله جمیل یحب الجمال که کسی شخص نذر آنحضرت فرستاده بود و همین سجع در خاتم شیخ جمال الدین هانسوی بود و این حدیث مسلم و ترمذی است
که ان رسول الله صلعم ذکر الکبر فقال رجل یا رسول الله ان الرجل یحب ان یکون ثوبه حسنا ونعله حسنا فقال
علیه السلام ان الله جمیل یحب الجمال و مولوی عبد العزیز بیهاری میگویند که من گاهی ندیدم که حضرت حافظ صاحب خاتم را در انگشت خود پوشیده باشند
بلکه داشته بود آن خاتم نزد خادم خود در پارچه بسته و مهر میکرد بآن مکاتبات را گمان کرده اند بعضی که فقهاء این را کرده اند بر این باب دعوی محبوب است خاصه اجل ثبت
همچنین بلکه این فال نیک است یا دعا است و یا بیان نعمت رب است و دوستی داشتن خدا بنده را این است که بخواهد برای او نیکی و خیر را **ذکر طریقه**
بیعت کردن آنحضرت و وقتیکه بیعت میکردند کسی را اول غسل و وضو میکنانیدند او را و نفل میکنانیدند پیش گوشه رفته
بیعت میکردند یعنی او را پیش خود نشانده اول استغفار و تسبیح و تهلیل و آیتی از قران شریف مثل حمد و آیة نور وغیره میخوانیدند پس
می نهاد دست او را در میان هر دو دست خود و می فرمودند او را که بگو من بیعت کرده ام در طریقه فلان و عهد بسته ام که مخالفت
نخواهم کرد و او را اول می پرسیدند که در کدام طریقه از من اراده بیعت میداری پس آنچه او میگفت در آن طریقه او را داخل میکردند
و بود آنحضرت جامع خلافت هر چهار طریقه که چشتیه و قادریه و نقشبندیه و سهروردیه اند اما طریقه خاص ایشان چشتیه بود
و ایشان را پسندیده همین بود و اکثر را در همین سلسله چشتیه بیعت میکردند پس میفرمودند او را آنچه میخواست از اوراد و نیک نمودن
وضو و تمام کردن آن بمسواک و شانه و سرمه کشیدن بوقت خواب و دوری از گناه و امر میفرمودند بشغل های موافق حال
او و اکثر آنکه او را و بدر او و بر رسول علیه السلام شروع می کردند و تهلیل یعنی **لا اله الا الله** و تکرار **الله الله** بوقت
خواب بسیار میکردند **کاتب الحروف گوید** که در سلسله عالیه یعنی مریدان جناب حافظ صاحب و مریدان خلفاء
حافظ صاحب اکثر ختم سری بسیار میخوانند و جناب حافظ صاحب هم میخواندند که ایشان را از جناب حضرت قبله عالم رسیده بود
ترکیب آن این است **ترکیب ختم سری** بدانکه وقت خواندن ختم سری بعد از زوال تا آخر شب است و
بوقت ضرورت و لاچاری هر گاهیکه تواند بخواند بدین طور که چون برای خواندن بنشیند خود را در دل خود محمد نام تصور کنند
یعنی بداند که من محمد ام پس شروع کند ختم را باین وجه که اول فاتحه یکبار و اخلاص هفت بار خوانده ثواب آن بارواح
رسول علیه السلام و صحابه کرام و محمد یونس از هری و حافظ محمد سعید و بروح حضرت مولانا صاحب محب النبی خواجه فخر الدین
و خواجه نور محمد و حافظ جمال الدین ملتانی بخشد بعده اسم یا باسط یکصد و نود و دو کان بار بخواند بعده این دعا
نود و دو بار بخواند **یا حی یا وهاب یا ولی یا جواد انفحنی بنفحات خیراتک انک**
علی کل شیء قدیر بعده فاتحه و الم نشرح نود و دو کان بار این درود نود و دو بار بخواند اللهم

صل علی سیدنا محمد النور الذاتی السادی سره فی جمیع الاسماء وصفاتی
وعلی آله واصحابه وسلم بعده بازالحمد یکبار واخلاص هفت بار خوانده بنیاد بزرگان مذکور
بخشوده دعاء حاجت خواهد **ونیز جناب حافظ صاحب** سخن وکلام می فرمودند بکلام مختصر
نفع مند مشتمل چشمه های حکمت ومعرفت وکلام می نمودند با هر کس موافق مزاج او پس اگر می بود عالم شروع
میکرد در مسائل علم واگر می بود اهل زراعت شروع میکرد وحکایات آن برای تالیف دادن او وخوش طبعی هم گاهی میفرمودند برای جهت
خوش نمودن دلهای حاضران وخوش طبعی نمیکردند مگر حق **ذکر کلمات قدسی حافظ صاحب فرمودند**
خارق عادت آنست که شکستی عادتی را از عادات نفس خود بکم کردن عادت یا بخاموشی یا بریاضت ها و مانند آن
پس اگر بشکست الله تعالی از تو عادتی را از عادات نفس پس ثمره این بر دو وجه است **اول وجه آنکه**
باشد آن پاداش شکستن تو عادت خود را واین بد است ومردمان تحقیق فریفته شده اند باین و می
شمارند این را کرامت وکرامت حاصل میشود کافران ریاضت کنندگان را نیز **دوم وجه آنکه**
پاداش آن نباشد بلکه بلند میکند حق تعالی از سبب شکستن تو عادت خود را درجه از مدارج معرفت وقرب شکستن عادت
حق که هست تابع آنست از جهت تعظیم وابراز شرف تو واین نیک است واز این قسم هست کرامت اولیا وظاهر شدن
آن بسیار خوب است زیرا که درین هم پاداش هست اگرچه پاداش نیست فی الحقیقت مصنف می فرماید که من میگویم این لفظ
از رازهای علوم هست که نوشته شود این ها را بسیاهی چشم ها پس یادگیر این را **وفرمودند**
نیکوترین شغلها شغل ندا وصدا است وآن این است که وقتیکه ظاهر شود امر وجود از تو
یا از غیر تو بدانی که بتحقیق از حق تعالی ظاهر شده است در حقیقت واوست فاعل و
نیست ظهور آن از غیر او مگر امر باطل پس کار خدای تعالی مانند ندا است وتو فعل تو مانند صدا
است وصدا آواز خالی را گویند که از کوه ودریا و مانند آن می آید بعده این بیت خواندند

همه عالم صدای نغمه اوست ٭ که شنید اینچنین صدای دراز **وفرمودند** خواهد دید هر کس رب خود را بروز
قیامت در شکلی از اشکال ها چنانکه در حدیث آمده است که ان الله یتجلی
لهم فی صورة منکرة فیقولون نعوذ بالله منک لست ربنا
ربنا فیتجلی لهم فی صورة حسنة فیقولون انت ربنا ویسجدون له بعده **فرمودند** [illegible]
حدیث سلطان المشایخ شنیده فرمودند اسال الله ان یتجلی علی فی صورة شیخ فریدالدین [illegible]

وان لم یتجلی علی فی صورته فلا اداه وفرمودند درویشی چیست خاکی بیخته و آبی بروریخته نکف پایی
کسی را ازوی دردی و نه بر پشت پای کسی ازوی دردی وفرمودند اکثر اهل بهشت دیوانگان باشند که در حدیث آمده است
اما مراد از دیوانگان مجانین نیستند چنانکه بعضی مردمان گمان برده اند بلکه مراد از دیوانگان آنکسانند که غافل اند از دنیا و جاہل اند
از ما سوی الله یعنی نداشته اند غیر خدا را وفرمودند که این دوا برای دفع سستی اعضاء و تمامی تضعیف درماندگی زبان خوب است
که بریان کنی بجبیل را در نان پس بیرون آرد او را و بیامیزی برابر آن شکر و بخوری آنرا وفرمودند شنیده ام که سرمه که بآب
بلیله زده و سائیده شود نفع می بخشد آب چشم را و آنحضرت علاج میکردند تپ صفرای را بآب کدو که در عربی هند با گویند که بانمک باشد
واکثر مریدان خود را و نفس خود را باین علاج میکردند و مصنف گوید که من روزی همراه آنحضرت بر کشتی سوار بودم پس ملاح حطب
دراز را برای تحقیق آب در دریا انداخت و چون آب عمیق دید که انتهایش معلوم نشد گفت الله حضرت حافظ صاحب
از شنیدن این لفظ بعد نیافتن انتهای آب سوی من غمزه فرمودند و گفتند ای عبد العزیز فهمیدی این رمز را گفتم
آری حقیقت تعالی مثال بحر عمیق است که دریافته نمی شود قعر و عمق آن و انتهای آن پس فرمودند آری همین
رمز است وفرمودند الصوفی بعد الثلاثین بارد زیرا آنچه رسیدن بحق سبحانه و بلند شدن
درجات عرفان بجز این نیست که بمخالفت نفس سرکش و شکستن آرزوها است و ازین جهت است که فرشتگان را ترقی
و بالا نیست بل لکل منهم مقام معلوم که ازان در نمیگذرند ازین جهت خاصگان انسان بر خواص ملک
شرف دارند و شک نیست که آغاز جوانی و خواهشهای نفس اماره بیش از سی سال سخت تر است پس مخالفت نفس پیش
ازین سال مذکور اثر تمام دارد در رسیدن حق سبحانه وفرمودند الوجود کلها خیر گفتم این مقدمه عظیم الشان است
و از مقدمات حکمت اشراقیان و صوفیه این مقدمه را قبول کرده اند و پرسیده شد بعضی از نیکی کافر و قاتل گفت در آن دو خیر است که آن خیر در
دینی و دنیاوی هم یافته نمی شود و آن اینست که قاتل کافر غازی است و مقتول آن شهید است وفرمودند احسن طریق وصول الی الحق طریقه
مشایخ است که رسیده است باسناد صحیح بسرور علیه السلام و آن آراستگی ظاهر شریعت است و مستقیم بودن بر آن و پاک کردن باطن است از
اوصاف ذمیمه وفرمودند المومن مرات المومن معنی آن بر دو وجه است اول آنکه اراده کرده شود بلفظ اول
مومن حقتعالی یعنی مومن نام حقتعالی هم است و بلفظ مومن ثانی بنده مومن است دوم آنکه اراده کرده شود یعنی
آن حدیث کما قال فی الفتوحات هو مرآتک فی رویتک نفسک وانت مرآته
فی رویته اسمائه یعنی در فتوحات نوشته که خدا تعالی آئینه تست از سبب دیدن تو نفس خود را و تو آئینه حق تعالی
از جهت دیده شدن اسماء او در تو وفرمودند که روزی بر کشتی همراه آنحضرت سوار بودم چون موجهای دریا دیدند فرمودند الامواج

البحر احسن مثال الظهور الوجود المطلق فی المظاهر و بساوقت می شنیدم از آن حضرت این بیت
رباعی البحر بحر علی ما کان فی قدم الخ **و فرمودند** ان الحوادث امواج و انهار : لا یحجبنک الاشکال
عن تشاکلها : عن من تشکل فیها فهی استار **و میفرمودند** بودیم با که شنیدیم از قاریان که جدای
میکنند درمیان دو کلمه ایاک نعبد و همچنین درمیان دو کلمه ایاک نستعین پس دیدیم در کبیری شرح منیة المصلی که فصل کرده
نشود و من میگویم که بهتر آنست که جدای میانه نموده شود لاکن مردمان مبالغه در فصل میکنند بحدیکه نزدیک است که هر دو کلمه از یکدیگر تمام
جدا می شوند پس آنچه که نهی فصل در منیة المصلی آمده است در حق مبالغه کنندگان است در قطع **و فرمودند** حضرت مولانا صاحب که تعظیم
تعظیم برآمده عام و خاص میکردند پرسیده شد از آنحضرت باعث تعظیم پس عذر بیان کردند باین بیت قصیده **شعر** بان النفس
کالطفل ان تهمله یشب علی حب الرضاع و ان تفطمه ینفطم ــ معنی اینست بدرستی نفس مثال طفل شیرخوار است اگر بگذاری
او را برین ای بر شیر مکیدن جوان می شود بر دوستی شیر نوشیدن و اگر باز داری او را از آن باز میماند پس می ترسم ازین که عادت
گیرد باین تعظیم نه بکسی را و در نفس الامر سبب تعظیم بکسی این بود که نمیدیدند در کسی بجز ذات حق را پس تعظیم میدادند ذات حق را
و فرمودند که معنی این بیت شیخ سعدی رح که **ع** یا مکن با پیلبانان دوستی : یا بنا کن خانه در خورد پیل : این است
که الفیل اشارة الی الله سبحانه و اهل الفیل اولیاء الله تعالی یعنی مراد از فیل ذات حق است
و مراد از فیلبانان اولیاء الله اند یعنی مقصود اینست که اگر با اولیاء الله دوستی برای طلب حق میکنید خانه دل خود را از غل و
غش و بغض و کینه و عن حب ماسوی الله پاک کن تا فیض ولی بر تو برسد **و مولوی عبد العزیز** بهاری که
در رساله مذکوره که چون من عریضه بخدمت پیر مرشد خود حضرت حافظ صاحب می نوشتم پس مرا امر فرموده بودند بواضح نوشتن
خط و ترک خوشخطی که مراد از پیچیده است و می **فرمودند** که کافی است نویسنده را گناه اینکه ایذا می یابد خواننده از سبب تنگی
خواندن خط او **فرمودند** که یافتن ماهیت ذات خدا ممکن نیست و باین اشارت است بقوله تعالی **و یحذرکم الله**
نفسه والله رؤف بالعباد یعنی می ترساند شما را خدای تعالی از ذات خود و خدا مهربان تر است به بندگان
این جمله مرتبه دلیل است از برای تحذیر ای **انما یحذرکم رافة** یعنی بجز این نیست که ترسانید ایشان را از راه مهربانی
بایشان تا که زیان نکنند اوقات خود را در آنچه نخواهند دریافت او را **و فرمودند** چون رسول علیه السلام بمعراج رفتند حق تعالی
انحضرت را تعلیم کرد باقسام علم و منع کرد او را باظهار آن پس هرگاهیکه از معراج تشریف آوردند دیدند دیوانه را روزی که میگویید آنحضرت
در کوچه‌ها و بازارها پس عرض کردای رب چگونه است این امر که مرا منع کردی و او را از کجا معلوم شد و او ظاهر میکند وحی آمد که آنست
هم از رازهای ماست میترس ازین راز اگر تو گوی این راز را در عالم خوف فتنه است اما کلام مجنون را مردمان اعتبار نمیکنند

نسبت تمام پیدا از ندا کثر رغبت زیارت ازین سبب بطرف اوشان میباشد پرسیدند چه وجه که اوشان را سلسله سهروردیه است با این سلسله چگونه نسبت دارند **فرمودند** که ایشان علاوه سلسله چشتیه از حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا اند انتهی

نقلست روزی حضرت حافظ صاحب نشسته بودند و در مجلس ایشان ذکر توکل افتاد **فرمودند** در میان ما یاران حضرت قبله عالم چنانکه حق تعالی حضرت سنگهر و اصحاب را رتبه توکل داده است هیچ یکی را آن رتبه حاصل نشد یعنی حضرت خواجه سلیمان توکل را بان درجه حاصل کرده اند که کسی از یاران آن درجه حاصل نشد. الحمد لله علی ذلک

ذکر آن سلطان تارکان و برهان عارفان و دلیل واصلان محبوب الرحمن حبیب السبحان حضرت خواجه محمد سلیمان تونسوی رضی الله عنه

بدانکه نام پاک آنحضرت خواجه محمد سلیمان است و نام والده ایشان بی بی زلیخا است و نام پدر ایشان زکریا بن عبد الوهاب بن عمر خان بن خان محمد بود از قوم افغان اند المشهور بقوم جعفر که از قبیله بدانی اند که مشهور اند لغشقون و این قبیله بدانی اولاد رحیم داد خان جعفر است که جد ایشان بود و در اصل نام این قبیله رحیم دانی بود که جاویان را حذف کرده مشهور به بدانی شد و بعضی بدانی مخفف رحیم دانی است و بعضی گویند که از قبیله سالارانی بودند **مولد** و وطن مالوف آنحضرت گرگوجی است که در کوه درگ واقع است و این کوه درگ سمی کرده از تونسه شریف سمت مغرب است آبا و اجداد آنحضرت دران موضع مذکور می ماندند و ولادت با سعادت آنحضرت هم دران موضع شده است ایشان را یک برادر کلان بود یوسف نام او در سن جوانی قبل از نکاح فوت شد قبر وی در گرگوجی است پهلوی یا خود و آنحضرت را چهار خواهران بودند **اول** بی بی حلیمه که اسمعیل جعفر منکوحه شد که پسر او محمد عرف مدد است **دوم** بی بی حوا که شوهر او الیاس جعفر و پسرش محمد گگر بود **سیوم** بی بی فاطمه که شوهر او محمد جعفر و پسرش امیر محمد عمر بود **چهارم** بی بی بابی که شوهرش ابراهیم نام جعفر و پسرانش نور محمد و عبد الرحیم با حضرت صاحب و محمد عرف محمدی اند یعنی از شن هر چهار خواهران حضرت صاحب اولاد کثیر است که هم در جوار حضرت صاحب در تونسه شریف ساکن اند بدانکه آنحضرت را حق تعالی ولی مادرزاد پیدا کرده بود چنانچه **نقلست** قبل از تولد شدن آنحضرت روزی والده ایشان از چشمه که در کوه گرگوجی جاری است و زنان انجا از ان چشمه آب می آرند مشکیچه پر آب کرده بصوبخانه خویش می آمد و شخصی بلباس و زبان هند و ستانی بر سر راه ایستاده بود ناگهان نظرش بر جمال والده شریفه آنحضرت افتاد گفت سبحان الله درین شکم پادشاه دو جهان است که در عهد خود سلیمان زمان خواهد شد و هزارها خلق با فیض خواهند شد و همه جن و انس مطیع او خواهند گردید این سخن گفته روانه شد و از نظر غایب شد با کسی با ندید کاتب الحروف این نقل را از چندین یاران شنیده ام

کراو میگفت که من از شخص سکنه کوه درگ باشنده گدّه کوچی شنیده ام که او میگفت شخصی درویش شکل بر نهر گدّه کوچی که
که از انجا زنان آنجا آب می برند که آمده دیره کرده و هر روز زنان را میدید تا شخصی باشندگان گدّه کوچی او را گفت ای درویش
اینجا چرا دیره کرده هر چند دیگر جا برو او گفت من درویش ام از ینجا نخواهم رفت الغرض انکس را بدگمانی بران درویش شد که چرا
درگذرگاه زنان کس دیره کرده است و تلاش او ماند و هر وقت در یکجای پنهان شده در تلاشی او می بود تا هر روز که زنان آنجا برای
اب گرفتن می آمدند این درویش همه را بجای خود نشسته نظاره میکرد تا روزی والده شریفه حضرت صاحب برای آب گرفتن برای
نهر رفته بود چون نظر آن درویش بر والده ماجده حضرت افتاد بی اختیار برای تعظیم اوشان برخاست و ادب بجا آورد و سلام
کرد و ماندم که آن عفیفه واپس بخانه رفت برای تعظیم ایشان ایستاده ماند و چون از نظر غایب شدند بنشست آن شخص
که در تلاشی وی می بود این تماشا میدید تا نزد آن درویش آمد و گفت ای درویش چندین زنان برای آب اینجا می آیند برای تعظیم هیچ [illegible]
ایستاده نمی شدی امروز برای این زن که آمده بود چرا تعظیم وی کردی و ادب و سلام بجا آوردی گفت تو از [illegible] حقیقت
این زن واقف نیستی غوث وقت در شکم وی هست که بادشاه هر دو جهان خواهد شد و هزارها [illegible] خلق از وی فیضیاب
خواهند شد این همه تعظیم آن غوث زمان میکردم این بگفت و از انجا غایب شد. **کاتب الحروف** گوید که من این
حکایت شنیدم برای تصحیح این حال پیش میان غلام رسول خانصاحب و میان شیر محمد کلروای که درویشی صالح و مشغول بذکر و شغل
هست و از مریدان آنحضرت است و از مدت مدید در صحبت آنحضرت می ماند گفتم و پرسیدم که این حکایت صحیح هست [illegible] میان
شیر محمد مذکور گفت که من این قصه را از شخصی معتبر چنین شنیده ام که روزی والده آنحضرت آب از چشمه مذکور می آورد و دو درویش
در راه ایشان مقابل آمدند و یکی با دیگر گفت هیچ میدانی که در شکم این زن بادشاه دو جهان و غوث زمان هست او گفت
آری طفلکی که در شکم این زن هست در وقت خود بادشاه دو جهان خواهد شد که هزارها خلق از وی فیض خواهند گرفت
کاتب الحروف گوید عجب هست که این قصه سه بار علیحده علیحده شده باشد. والله اعلم بالصواب **نقلست** چون آنحضرت
تولد شدند والد بزرگوار ایشان بعد از چند ایام فوت شدند و آنحضرت یتیم ماندند چون بعمر چهار سالگی یا زیاده از ان رسیدند
والده ایشان آنحضرت را پیش استاد فرستاد تا ملا یوسف نام از قوم جعفر افغان آنحضرت را قاعده نوشته سبق داد
و اندکی از ان استاد خواندند گویند ملا یوسف از پانزده سیپاره بیش نخوانده بود و بعده بزرگی بود همه را انجا صاحب نسبت
همقوم آن حضرت که او را حاجی می گفتند ولی کامل بود نزد او خواندن شروع کردند و در روزگار بچه های او را در کوه چرانیدن می
بردند و درشت از وی سبق ای گرفتن گویند حاجی صاحب را زنی بدمزاج و درشت خو از حضرت مدام جنگ می کرد و بد میگفت
و ایشان صبر میکردند تا چند ایام از حاجی صاحب سبق گرفتند و حاجی صاحب از کشف خود حضرت صاحب را مدام میگفت

کرتو اول از بخارا در تولنسه رفته طالب علمی خواهد کرد بعده در قریه لانگه بعده در کوټ مومن خواهد رفت و علم تحصیل خواهد کرد
بعده در اینجا بزرگی کامل از سمت بهار خواهد آمد از وی بیعت خواهی کرد او ترا نعمت خلافت خواهد داد تا باز در تولنسه آمده
خلق را ارشاد راه خدا خواهی کرد و حق تعالی ترا مرتبه بلند و درجه اعلی خواهد رسانید اما سه وصیت من یاد داری در حق
پسر من این هر سه وصیت بجا آری **اول** آنکه این پسر مرا تعلیم علم کنانی **دویم** آنکه در دنیا مادام که زنده باند از جامه و نان
و دیگر حاجات ضروری محتاج نداری **سوم** آنکه در وقت نزع این پسر من حاضر شوی و از شیطان لعین ایمان این را نگاه داری
و دعا مغفرت برای این بخواهی زیرا که بعد مردن من این زنکه بدمزاج من شوهر دیگر خواهد کرد و این یک پسر من است که محمد نام
بعرف ملا راست یتیم خواهد ماند چنان نشود که این خراب شود پس باید که بحسب وصیت این را در ظل خود داری و بهیچ گونه از وی
دریغ نداری بلکه بوقت نزع این حاضر شوی و دعا برای خاتمه خیر وی بکنی که دعای تو مستجاب خواهد شد حضرت صاحب این
جمله وصیت استاد خود را قبول کردند و چنانکه او گفته بود همچنان شد برابر یکموی فرق نشد پس حضرت صاحب بعد از بیعت
و خلافت و نعمت یافتن از پیر خود حضرت خواجه نور محمد چون بحکم پیر خود در تولنسه شریف مقام کردند هزارها خلق اطراف از خراسان
و هندوستان و عرب و ترکستان و غیره آمدن شروع کردند و لنگر جاری شد و هر کس فیضیاب از نعمت دنیا و دین از حضرت
وی شد آن محمد بعرف ملا را هم حضرت صاحب بحسب وصیت اوستاد خود در ظل پرورش خود میداشتند به هر نوع پرورش و
غور وی میفرمودند و تعلیم علم هم کنانیدند چون بیماری مرض موت او شد برای عیادت وی می رفتند و چون وقت نزع
وی آمد بر سر وقت وی حاضر شدند و بسیار دعا برای خاتمه خیر وی کردند و فرمودند که خاطر جمع دار ما من ایمان تو سپردم حق تعالی
کریم و غفار است ترا خواهد بخشید بعده دیگر مردمان را از آنجا دور کرده و خلوت ساخته وی را فرمودند که متوجه بخدا باشی و صورت پیر
خود را حاضر داری پس بلا توقف از زبان وی ذکر کلمه جاری شد و هر چه از راز نهانی بوی مشاهده کنانیدند چه داند بعده فرمودند
ای ملا راز حضور وصیت پدر تو که استاد من بود این بود که بجا آوردم حالا ترا بخدا سپردم حضرت چون از آنجا بیرون آمدند ملا
بعد ذکر گویان فوت شد **الغرض** روزی حضرت صاحب از صحرا آن بچگان گاو را چرانیده بخانه اوستاد خود در وقت
آن زنکه بدخوی از حضرت صاحب ناحق جنگیدن شروع کرد و چون باز نماند و بسیار بد گفتن گرفت حضرت را غصه آمد دیگ
و دیگر ظروف گلی او را بشکستند و هم او را جواب و دشنام او دادند چون حاجی صاحب به خانه آمد آن زنکه شکوه حضرت
پیش او کرد که این همه ظرفهای مرا شکسته است و مرا دشنام داده حضرت صاحب هم از اول تا آخر قصه فساد او پیش
استاد گفتند چون حاجی صاحب از مزاج آن بدمزاج زن خود و فساد آن و حسن معامله حضرت واقف بود هم زن خود را
ملامت کردن گرفت و حضرت صاحب را فرمود که این زنکه من ترا دریجا خواندن نمیدهد برو بجد اسپیر دم در قریه تولنسه رفته پیش

میان حسن علی بخوان آخر حضرت صاحب با مراد استاد خود در تونسه شریف آمده بود و درس میان حسن علی خواندن شروع کردند چنانچه ذکر آن نوشته خواهد شد. **گویند** حضرت صاحب اولا از ملان یوسف قرآن شریف خواندن شروع کرده بودند چون او از پانزده پاره بیش نخوانده بود والله اعلم حضرت صاحب هم این قدر پیش او خوانده باشند لیکن نزد این حاجی صاحب کلام الله را ختم کردند و فارسی هم شروع کرده بودند لیکن کتاب نخوانده بودند که در تونسه شریف آمدند. **نقلست** بزرگی دیگر بود صاحب کشف و کرامت در کوه درگ بموضع گرگوجی از قوم جعفر افغانان پیشه حجام هم کردی چون او را کشف حال آن حضرت غوث زمان معلوم شده بود که بدین طفل آن وقت ایام نفی است گاه گاه ملیده خوب بسیار روغن و شکر انداخته بخدمت حضرت صاحب در صحرا بردی و حجامت حضرت هم بدست خود کردی و ایشان او را سنگ ها زدندی و دشنام ها دادندی روزی شخصی از آن بزرگ گفت که ترا چه سود و فائده است که هم ملیده کرده او را میخورانی و هم حجامت او را از دست خود میکنی و او ترا دشنام میدهد و سنگ میزند گفت ای شخص تو از حقیقت این طفلک خبر نداری این پسر از مقبولان حق و محبوبان خدا خواهد شد و یک زمانه برین پسر خواهد آمد که تمام جهان از نور فیض او منور خواهد شد و این فخر الاولین و الآخرین خواهد شد علاوه آنکه نماز جنازه من این پسر خواهد خواند تا ببرکت این حق تعالی مرا مغفرت خواهد کرد آن شخص از شنیدن این سخن حیران ماند و خاموش گشت آخر همچنان که او گفته بود یعنی بعد از مدت مدید حضرت صاحب با یک رفیق خود یاران خان نام قوم جعفر از قبله عالم پیر خود از مهار شریف رخصت شده برای زیارت والده خود سمت وطن خود می آمدند چون در کوه درگ رسیدند ناگاه آواز مردمان از گلین گاه کوه درگ در آمد که با یکدیگر گفت و گوی میکردند رفیق حضرت گفت که شما اندکی برین کوه توقف کنید که من ببینم این آواز چه کسان است مباد بلوچان رهزنان باشند و بجایان اسپ سیاه چون دید افغانان قوم جعفر بودند که جنازه شخصی را پیش خود داشته بودند و منتظر امام بودند پس حضرت صاحب بر سر آن جنازه رسیده پرسیدند این جنازه کدام کس است گفتند این همان شخص است که برای شما در طفلگی ملیده کرده می برد و میخورانید و حجامت شما میکرد و شما این را سنگ ها میزدند و دشنام میدادید حضرت صاحب نماز جنازه او خواندند و برای او دعای مغفرت خواستند **گویند** آن شخص که از آن بزرگ پرسیده بود که ترا چه سود است که این طفلک را ملیده میخورانی و حجامت میکنی آن بزرگ گفته بود که این طفل نماز جنازه من خواهد خواند هم حاضر بر جنازه آن بزرگ بوده چون انتظاری امام می کشیدند در دل این شخص انکاری آمده بود که میگفت این بزرگ مدام میگفت که نماز جنازه من میان محمد سلیمان خواهد خواند حالا آن کجا است درین فکر بود که حضرت صاحب حاضر شدند و نماز جنازه وی خواندند تا ویرا بر کمالیتش یقینی کامل شد.

ذکر آمدن حضرت صاحب در تونسه شریف برای طالبعلمی

گویند چون حضرت صاحب بحسب الارشاد استاد خود از کوه درگ در تونسه شریف آمدند در مدرسه میان حسن علی سبق میخواندند و در مسجد سبق گیرد در زبان ملک سنگهڑ مشهور بود به یکی مسجد آن در بازار شهر تونسه واقع بود

کاتب الحروف هم دیده بود و حالا در ۱۳۰۲ آن مسجد را جوی که از کوه می آید خراب و برباد ساخته است و دران مسجد خواندن
سبق شروع کردند میان حسن علی صاحب بر حضرت بسیار شفقت میفرمودند و بمحبت تمام سبق میدادند چون طالبعلمان مدرسه میان
حسن علی صاحب از گدای گذاره خود میکردند حضرت صاحب را هم میان صاحب برای گدای امر کردند چون ایشان گاهی گدای نکرده بودند حسب الامر
استاد خود برای گدای در شهر تولسه رفتند تا رسیدند بخانه [illegible] تعالی که زن او نان می پخت و دستور است که هندوان چوکی نان می پزند آن
جای را بسرگین گاو و پیشاب وی چوکه میدادند و کسی دران چوکه اندرون داخل شدن نمیدهند حضرت صاحب نزد آن هندوان
رفته فرمودند که مرا نان بدهد آن کافره در دادن نان قدری اهمال ورزید حضرت صاحب اندرون چوکه وی رفته یک نان کلان برداشته در مسجد
استاد خود آمدند آن هندو زن ناله و فغان کردن آغاز نمود تا شوهرش پیش استاد حضرت آمده گفت که شاگرد شما چوکه ما را خراب
کرده و نان برداشته آمده است این چه کسی است و از کجا آمده است که همه نانهای ما برباد کرده است که در کار ما نمی آید استاد حضرت گفت
ای روهیله این چه کردی حضرت فرمودند شما گفته بود که نان از شهر گدای کرده بیار من چون اول از همه در خانه این تقال رفتم زن او هم
که نان بدهد او چون مرا نداد من از دست خود گرفته آوردم استاد ایشان خندیده گفت تو گدای کردن نمیدانی ازین بعد باز
برای گدای نباید رفت **اما** اگر کسی ترا برای مزدوری ببرد همراه او بروی تا آنچه که مزد بیابد برای نان و جامه کفتگی را آید
روز دیگر شخصی از سفید باقیان حضرت را گفت که اگر برای مزدوری کار ما بروی ترا دو آنه یومیه بدهم حضرت قبول کردند همرومان دیگر
مزدوران در باب مسجد و سد [illegible] و الی رفتند همراه اوشان حضرت هم رفتند چون در آنجا رسیدند همه مزدوران بکار خود مشغول
شدند و حضرت بر یک سنگ کلان رفته نشستند هرگاه کسی برای طلبیدن ایشان می آمد میگفت که تو برای مزدوری آمدی چرا
کاری نمی کنی ایشان سنگها برداشته اوشان را میزدند دانه خود را میکردند [illegible] هیچکس را آمدن نمیدادند [illegible] تا هم خاطر
حاکم و کارپرداز سد بود پیش او مزدوران دیگر فریاد کردند که فلان سفید باقی از بد ذات این روهیله را دو آنه داده مقرر
خود مقرر کرده فرستاده است و او بر سنگ کلان نشسته است کار نمیکند و اگر او را برای کار
نخوانده میشود بی تحاشا از سنگها میزند و هیچکس را نزد خود آمدن نمیدهد تاج خان نام گفت
دست از وی باز دارید و هیچ سخن او را نگوئید چون بوقت رخصت همه مزدوران بخانه های خود آمدند
حضرت صاحب هم آن دو آنه را گرفته در قصبه منگنوئه وار گندم خریده و همه
او را پختانیده اولاً خود خوردند و باقی نان را لله تقسیم کردند چون بخدمت استاد رسیدند
پرسیدان دو آنه را چه کردی گفت همه را گندم خریدم و همه آرد را پختانیده از آن یکی من
خوردم و باقی فی سبیل الله دادم استاد گفت دو آنه را یکبار چه خرج کردی دران ایام

دو آنه پنج شده و غله ارزان بود و بسیار ارزان آمده بود حضرت همه را پچانیده خیرات کرده بود چون او ستاد ایشان را ملامت کرد
گفتند من چه دانم آن سفید باف مرا گفته بود که ازین پنج تنکه نان شما خواهد گردید مرا معلوم نبود که غله ارزان است و چهل ده عدد نان
ازین آرد خواهد شد باز او ستاد فرمود که ازین پس باید برای مزدوری نروی و نان از خانه من بخوری **نقلست** که روزی
حضرت صاحب حسب فرموده استاد خود پشتاره کاه بسته هم برای فروختن در بازار تونسه رفته بودند شخصی یکصد فلوس آن کاه میداد
ندادند و فرمودند که کاه مارا قیمت زیاد است چون شخصی دیگر آمد بیست و خرمهره باشد ده دام بود یعنی پون پیسا بود حضرت چون
ان خرمهره ها بسیار دید آن کاه را بان خرمهره ها داد غرض آنکه از دنیا اینقدر بیخبر بودند و از روز اول از محبت دنیا حق تعالی
ایشان را آزاد کرده بود **نقلست** زنی سفید باف قریب مسجد یکی که حضرت صاحب دران میخواندند می ماند او یک نان
خورد برای حضرت مقرر کرده داده بود که آنرا بزبان پنجابی وظیفه گویند تا حضرت صاحب هر روز برای آوردن آن وظیفه بخانه او رفتند و می
شبی برای آوردن وظیفه رفته بودند و دیگر آن روز ایستاده بودند که کژدمی بر دیوار مطبخ وی بود نیش بر انگشت حضرت زد این قدر درد معلوم شد
که خار خلیده است فرمودند ای مائی نزد دیگدان تو خار افتاده بود بر انگشت من خلید چون روز شد دیدند که کژدمی مرده افتاده است
یعنی به یک اثر زهر آن کژدم بر حضرت صاحب اثر نکرد و خود آن کژدم بمرد **نقلست** شبی در تونسه شریف زمینداران
رقص طوائف لولی می کنانیدند از انجا که حضرت صاحب در عمر طفلگی بودند قریب ده یازده ساله خواهند شد و از احکام شرع هم
واقف نبودند ایشان هم برای تماشا رقص لولیان رفتند چون شب بسیار گذشت حضرت صاحب را همانجا نوم آمد تا [illegible]
و همه مردمان تماشابین بخانه های خود رفتند حضرت را خوابی آمد که بزرگی سفید ریش عمامه بر سر روی حضرت زد و فرمود تو چرا درینجا برای تماشا
رقص لولیان آمدی و کار غیر شرع کردی چون از خواب بیدار شدند اثر درد آن طمانچه هنوز بر رخسار حضرت باقی بود چون
بعد از مدت از قبله عالم مهاروی بیعت شدند شناختند که این همان صورت است که در تونسه مرا در خواب طمانچه زده بود کاتب
الحروف گفته که من این حکایت از صاحبزاده صاحب نور بخش جی سجاده نشین قبله عالم شنیده ام و ایشان گفتند که مولوی شمس الدین
صاحب که یکی از یاران مجاز حضرت بودند روبروی من می گفتند که من خود از حضرت صاحب این حکایت شنیده ام **نقلست**
روزی آن حضرت میفرمودند که وقتی میان حسن علی صاحب استاد من هفت شاخ گوسفندان حواله اینجانب کرده فرمودند که این هفتم
گوسفند از ان شماست و باقی شش از ان ما اند باید که بعد از فراغ سبق بر زراعت بایان مدام ایشان را برده و بچرانیده
خورانیده آورده باشی زیرا که چون فربه خواهند شد در موسم سرما همه را ذبح خواهم کرد و خواهیم خورد من حسب الحکم آنها
می بردم تا روزی همه گوسفندان را خوشه خورانیده بمکان خود می آوردم در انتهای راسته
گرگ آمده در گوسفندان من افتاد و من گوسفند خود را از میان آن خود گرفتم و باقی گوسفندان را

آن ہر سہ گرگان بعضی را زخمی کردند و بعضی را دریدہ خوردند و بعضی گریختہ ہر جا ہوک والی رسیدند وقت شب رسیدہ بود
کہ آن گوسفند خود را بخانہ استاد خود آوردم ایشان پرسیدند کہ دیگر گوسفندان کجا رفتند گفتم کہ انہا را گرگان
خوردند این یک گوسفند را از میران خود داشتہ از گرگان بسلامت آوردہ ام **نقلست** حضرت صاحب میفرمودند
کہ وقتیکہ مایان در تونسہ در مسجد یکی پیش استاد خود میان حسن علی صاحب می خواندیم آنند قصد دوازدہم نو مریان
از وقت را این قدر جنبا نبود کہ درین صدی سیزدہم آمدہ بیرنکانی و فریب مکر و بی دیانتی و خیانت در امانت ہم چنان
نبود چنانکہ امروز ہست بعدہ حکایت فرمودند کہ مایان چند طفلگان در مسجد کہ دران ایام کہ سبق خواندیم روزی
شخصی کیسہ مبلغ یازدہ روپیہ نزد مایان آوردہ گفت کہ من بکسی جای میروم این امانت من اینجا نزد شما باشد فرمودند
ما گفتیم کہ این طاق کہ در مسجد است درانجا نہ او درانجا داشتہ رفت و بعد مدت مدید آمد مایان در پیش ہم کو آن
مبلغان را بدست خود گرفتہ وازان بازی میکردیم و باز دران طاق می نہادیم چون او آمد و امانت خود طلبید
ما گفتیم در ہمان طاق کہ داشتہ رفتہ بودی نہادہ انگیرا و مبلغان خود را چون شمرد القدر بود کہ نہادہ رفتہ بود **نقلست**
میان عبد اللہ کہو کہر کہ یکی از مریدان حضرت ہست سکنہ تونسہ از والد خود میان احمد کہو کہر نقل میکرد کہ روزی
حضرت صاحب حبیب زمان استاد خود میان حسین علی صاحب کہ از صالحان وقت و مرید حضرت مولوی نور محمد نارووالہ خلیفہ اعظم خواجہ
نور محمد مہاروی بودند در موضع سوکڑ کہ از تونسہ شریف دو کروہ سمت جنوب است ایشان را دیدند کتاب میخوانیدند اتفاقا
جناب مولانا نور محمد نارووالہ صاحب کہ ایشان را حاجی پوری والہ صاحب ہم میگفتند در قریہ سوکڑ بودند و در ضلع سنگھڑ
مریدان ایشان بسیار بودند و قبل از آمدن حضرت غوث زمان قیام پذیر شدن ایشان در تونسہ شریف اہل ضلع سنگھڑ
می آمدند و خلق سنگھڑ مرید ایشان بسیار بودند و نیز جناب فضل صاحب جمال الدین ملتانی کہ خلیفہ اعظم خواجہ محمد صاحب بودند
ضلع سنگھڑ ہم می آمدند مریدان ایشان ہم در سنگھڑ بسیار بودند بعدہ چون عہد آن غوث زمان سلیمان آمد و در تونسہ استقامت
ورزیدند ہمہ خلق سنگھڑ رجوع بایشان کردند بلکہ از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال ہمہ خلق رجوع بحضرت کردند کہ گروہ گروہ طائفہ
طائفہ مردمان تا ملک برای بیعت بخدمت حضرت تونسہ می آمدند خلق تونسہ برای استقبال ایشان آمدہ بود حضرت صاحب ہم کتاب گرفتہ کو پیدا
از سوکڑ در تونسہ می آمدند بملاقات ان ہر دو قران السعدین میان راہ شد چون نظر مولانا مذکور بر حضرت صاحب افتاد
از اسپ فرود آمدند و معانقہ کردند با وجود آنکہ کاہی ملاقات و شناخت ایشان باہم نبود پس
نارووالہ صاحب حضرت غوث زمان را بر اسپ خود سوار کردند خود با وجود پیری و ضعیفی پیادہ ہمراہ رفتند
میان احمد کہو کہر کہ از مریدان نارووالہ صاحب بود می گفت کہ چون تا عرصہ دور نارووالہ صاحب پیادہ رفتند

و چون سبق می گرفتند یک یک ورق سبق می خواندند و نیز میان غلام رسول خان
که او می گفت که وقتیکه حضرت غوث زمان از بیعت و خلافت پیر خود خواجه نور محمد از مهار شریف
ورگ وطن خود می رفتند اتفاقاً حضرت نارووالہ صاحب و حافظ جمال الدین ملتانی و حضرت هر سه
جمع شدند در ان ایام دیره نارووالہ صاحب در خانه میان احمد کهوکهر بود و هر دو خلیفه یعنی حضرت
و حضرت غوث زمان همه را انجا نشسته بودند میان مولوی محمد صالح سکنه دائره دین پناه مشرقی هم بود
موسیقی مهارتی کمال داشت غزلی سرائیدن آغاز کرد اول حافظ صاحب را وجد شد تا دیر یا بند همه بغچه جامه های خود را
بعده حضرت غوث زمان را بسی وجد شدید شد و چنان در وجد ایشان از جا بلند و جهنده شدند که سر مبارک حضرت به سقف انجا
در انجا نشسته بودند بر ایشان رسید بعد افاقه ایشان نارووالہ صاحب که بر چهارپائی غلطیده بودند ایشان را وجد شد مولوی
محمد افضل می گفتند که من در ان وقت نارووالہ صاحب را مالش وجود و مشتی میزدم اعضای مبارک ایشان از غلبه وجد چنان
سخت شده بودند که در میان نیاید بعد از دیری خود بدولت اشاره از دست خود کردند که بس کنند تا مولوی سرائیدن
غزل خاموش ماند

ذکر طالب علمی کردن حضرت غوث زمان در موضع لانگه که از تونسه شریف پنج کروه بسمت مشرق است

بدانکه حضرت صاحب در موضع لانگه که از قریه تونسه شریف
پنج کروه بسمت مشرق است هم طالب علمی کرده اند و پیش میان ولی محمد صاحب خود چند مدت سبق خوانده اند یعنی از
تونسه شریف از نزد میان حسن علی رخصت نزد میان ولی محمد باغبان که در زبان سنگهر و پنجابی هم باغبان را
ارائین گویند در موضع مذکور خوانده اند **کاتب الحروف** گوید که امسال که سنه ۱۲۸۱ هجری است فقیر
برای زیارت حضرت پیر و مرشد خود به عرس ایشان در تونسه شریف رفته بودم چون در قریه لانگه مذکور رسیدم
ان مسجد را که حضرت صاحب در ان جا طالب علمی کرده بودند هم زیارت کردم نیک مسجد با برکت است گنبد دار از
خشت پخته قریب دو پاس و ران مسجد این فقیر و میان غلام رسول خان صاحب دیده کرده بودیم و هم در انجا این مناقب حضرت
شنیدیم **نقلست** میان غلام رسول خان صاحب و میان شیر محمد کلروائی می گفتند که در ان ایام که حضرت صاحب
درین مسجد طالب علمی می کردند زنی نقاله کافره را دختری طفلکه بود که هر دو دست و پای شل شده بودند
بخدمت حضرت صاحب ان دختر را آورد و عرض استدعا کرد حضرت صاحب فرمودند که مدام درین مسجد چراغ روشن
کرده باشی و جاروب داده باشی انشاء الله تعالی دخترت به خواهد شد ان نقاله همچنان کرد بفضله تعالی هر دو دست و پای
ان دختر خوب شدند چنانکه شادی او کرده شد و اولاد شد **نقلست** روزی میان مولوی محمد ...

صاحب از ایشان مذکور خود نقل میکردند
تشریف سمت کوه
لغاری جا در تونسه شریف
حافظ جمال الدین صاحب
بود و بود او در علم
موسیقی داد
زه که

ولی محمد مذکور استاد حضرت برای قدمبوسی حضرت صاحب در تونسه شریف آمده بود و او در پیش حضرت
او را دید و وقت طالب علمی خود را که در آنکه پیش پدر او کرده بودند یاد فرمودند که وقتی میان صاحب جی
استاد من میان ولی محمد صاحب و صالح محمد قریشی را همراه اینجانب کرده بطرف دائره دین پناه برای آوردن کدام
کتاب فرستاده بودند و موسم ماه ساون بود و با هر دو شناوری نمیدانستیم و ناله عمیق پر آب لبالب راه بود
اتفاقاً یک درخت بر کناره شمالی آن ناله استاده بود که بعضی شاخهای او بر کناره جنوبی او افتاده بودند با هم
صلاح کردیم و مشورت نمودیم که بالای شاخ این درخت خود را فرو اندازیم شاید که سالما عبور نمائیم میان صالح محمد قریشی
مرا گفت که اول شما خود را از درخت فرو اندازید اگر کدام عضو پای یا دست شکسته شود نقصان با شما رسد
و اگر شما بسلامتی بر کناره خشک افتادید پس من هم عقب شما می آئیم پس من اول بالای آن درخت سوار شده و از شاخهای
او بالصوب جنوب در انداخته از ناله دور افتادم او گفت که برخیز تا ببینم که ساق تو شکسته نشده است من استاده شدم
هیچ یک ضرب نامده بود مع الخیر برخاستم آن شیخ نیز همانطور سالم و سلامت افتاده برخاست بعده فرمودند که ای میان
محمد یار آن دو درخت کناره دشتی که یکی ترش بار بود و دوم شیرین بار می آورد موجود هستند یا نه که مردم بلوچان
سکنه قریه لاانکه آن هر دو درخت را برای خوردن حواله درویشان کرده بودند عرض کرد که قبله تا حال موجود اند
بعده بلفظ مبارک راندند که روزی میان صاحب ولی محمد جی استاد ما این هر دو میان صالح محمد قریشی را فرمودند که شما
هر دو بروید و آن درختان را ببینید که بارهای چه بسیار دارند پس ما این هر دو زیر درختان مذکور رفتیم میان صالح محمد قریشی
مرا گفت که پخته پخته بخوریم و خام خام بقیه را بخدمت استاد بریم و الا ما نه هر روزه زیر پایان این قرابش استاد باقی
خواهند من قبول نکردم که خیانت بود ملتمس روزی مولوی محمد یار مذکور شکایت ناسازی روزگار
و عناد و فساد مردمان قرب و جوار بخدمت حضرت عرض کرد فرمودند او تعالی شانه در هر شخص چیزی مقبولیت
و منظوریت از نزد خود عنایت می فرماید پس مخلوق با وی عناد و فساد میدارند باز عرض کرد که در وجود این
غلام هیچ اثر قبولیت پدید موجود نیست بواسطه در حق غلام چرا ضدیت و عداوت میدارند فرمودند قبولیت
حق تعالی بر سه قسم است اول آنکه شخصی مقبول حق را تمام خلق می شناسد و خود هم میداند که من مقبول حقم
دوم او میداند که من مقبول حقم اما خلق از مقبولیت او بیخبر سوم آنکه نه او از حال خود خبر دارد که من
مقبول ام و نه خلق داند که او مقبول است **کاتب الحروف** گوید که این قسم سوم از کرده مکتوبان
اند که قسمی است از اولیاء الله و نیز باید دانست که **قسم چهارم** از مقبولان خدا آنست که خلق میداند

که او مقبول است اما او نداند که من مقبول ایشانم ذکر در رفتن حضرت صاحب در کوٹ مٹھن برای
طالب علمی و بیعت نمودن از قبلۂ عالم حضرت خواجہ نور محمد مهاروی رضی الله عنهما بدانکه
حضرت غوث زمان چند روز در بستی لانگ طالب علمی کرده و چند کتب فارسی نظم خوانده از انجا بشوق تحصیل
علم عربی روانه سمت کوٹ مٹھن شدند و در مدرسه قاضی احمد علی صاحب پسر حضرت قاضی عاقل محمد صاحب
خواندن علم عربی از احمد علی صاحب شروع کردند و چند سال در آنجا مانده تا قطبی بخواندند درین عرصه آوازه
تشریف آوری حضرت قبلۂ عالم مهاروی صاحب رح شنیده پس همراه میان احمد علی صاحب در بلده اوچ
رفته از قبلۂ عالم بیعت شدند چنانچه ذکر آن بتفصیل نوشته خواهد شد نقل است حضرت صاحب پاس
شریعت بدرجه کمال بود و هر که بشیخ را دیدی از وی بسیار رنجیدی بلکه حتی المقدور امر معروف بجا آوردی
چنانچه روزی خود بدولت زبان وری بیان خود بیفرمودند که در وقت طالب علمی و قبل از حصول بیعت
از قبلۂ عالم روزی یکی از امردان که انرا در زبان هندی [illegible] می گویند بیازار کوٹ مٹھن [illegible]
میکرد و در انجا شب در آن وقت [illegible] مشغول بود [illegible] استماع این خبر [illegible]
بر دست خود گرفته در تطلع آن رفتم [illegible] میدان آن امرد [illegible]
وی بدیدم گرفتم و از غیرت شریعت هیچ لحاظ نکردم [illegible] اورا نظر کردم [illegible] پوست [illegible]
او نیز بدیده بودم هیچ وسواس از دیدن آن بیت در دل من راه نیافت نقل است از زبان میان [illegible]
صاحب خلیفه حضرت استماع دم که حضرت مولانا فخر الدین رضی الله عنه حضرت قبلۂ عالم را [illegible]
که یک شهباز از کوهستان مغرب خواهد برآمد باید که اورا بهر طور در دام خود در آری چنان نشد ولکن آن شهباز
در دام کسی دیگر برود که مالک نعمت ما شما او خواهد بود و او سلیمان زمان خود خواهد شد لاجرم حضرت خواجه
نور محمد صاحب ایشاد مرشد خود هر سال سفر بخود اختیار کرده بودند و بسوی ملک مغرب که انرا در زبان پنجابی لمها
گویند یعنی بسمت کوٹ مٹھن و چاچڑ و غیره میرفتند بجست آنکه آن شهباز میدان لاهوت در دام من کسی نیفتد
اما این راز را بکسی اظهار نمی فرمودند الا محمد حسین مرحوم که یکی از یاران مجاز القبله و محرم راز ایشان بود نقل است
مولوی غلام رسول جتوئی ساکن بلده بهاولپور که یکی از مریدان با اعتقاد حضرت غوث زمان است پیش این کاتب الحروف
میگفت که جد مادر حقیقی من محمد حسین جتوئی که مرید مجاز قبلۂ عالم بود و محرم راز ایشان او میگفت که چون حضرت
قبلۂ عالم در بلده ما که آن بلده مشهور به بستی مولوی محمد حسین جتوئی و از بهاولپور قریب یک شب در آن بلده ما

می ماندند روزی مرا فرمودند ای محمد حسین پنجاب میدانی که من هر سال درین ملک چرا می آیم عرض کردم حضور فرمایند فرمودند
برای شکار شهبازی می آیم که بکسی نوع آن شهباز در دام من افتد و این امر حضرت مولانا است برای آن این سفر سخت را خود
اختیار کرده ام شما هم دعا کنید که حق تعالی آن شهباز را در دام من آرد پس دران سال که حضرت صاحب از قبلهٔ عالم بیعت کردند و
ایشان واپس در قریه مولوی محمد حسین مذکور آمدند فرمودند مولوی صاحب ما را مبارک دهند که آن شهباز امسال در دام من افتاده است

نقلست مولوی غلام رسول مذکور و صاحبزاده نور بخش صاحب و از زبان دیگر مردمان معتبران شنیده ام که حضرت صاحب
در زمانیکه در کوت مٹهن از قاضی احمد علی صاحب پسر قاضی عاقل محمد صاحب که خلیفه اعظم خواجه نور محمد صاحب رح اند علم عربی می خواندند دران
ایام قبلهٔ عالم در بلده اچ تشریف آورده بودند و این اچ از کوت مٹهن قریب است چون خبر تشریف آوری قبلهٔ عالم در کوت مٹهن رسید
قاضی صاحب پسر ایشان میان احمد علی صاحب معه دو دیگر طالب علمان خود برای زیارت قبلهٔ عالم در اچ تشریف آوردند حضرت صاحب
هم همراه ایشان بودند اما شنیده بودند که قبلهٔ عالم سرود می شنوند و حالت و رقص بسرود میکنند از انجا که حضرت طالب العلم بودند و کتب
فقه در نظر ایشان گذشته بود به نیت احتساب کار و اراده کمر بسته روانه شدند و در دل خود کردند که از قبلهٔ عالم احتساب خواهیم کرد و از سرود
شنیدن ایشان را منع خواهیم کرد که سرود در شرع حرام است چرا می شنوند در میان راه شخصی با حضرت ملاقی شد که در چادر دو
رطب بسته بود حضرت صاحب فرمودند کجا میروی گفت برای زیارت قبلهٔ عالم … که پیر من اند میروم فرمود این در چادر چه بسته است
گفت برای نذر قبلهٔ عالم رطب می برم که ازرا در زبان پنجابی پند کهجور گویند حضرت از دست او آن رطب را گرفته نصف از ان
بخوردند آن غریب هر چند مانع شد اما نگذاشتند و نصف او را دادند که این را نذر درویشان کنی چون آنچه نصف آن را خوردند نصف را هم
از دست او گرفته بخوردند و چون در بلده اچ رسیدند هر کسی به زیارت حضرت قبلهٔ عالم رفتند دران مجلس شخصی بود مقبول او هم
او را مقبول بر پنجابی میگفتند صاحب ذوق شوق و وجد بود و از مریدان حضرت قبلهٔ عالم … دران وقت وجد غالب بود حالت میکرد
و در جسم هم توانا و فربه بود حضرت صاحب میفرمودند که من از دور ایستاده می دیدم که او حالت میکرد اما من دانستم که آن درویش کبیر
مرشد قاضی صاحب عاقل محمد و احمد علی صاحب هست این کسیست که وجد میکند اما انوقت احتساب این در حالت خود … که
او را هوش خواهد آمد از وی احتساب خواهیم کرد چون خلق بلده اچ برای زیارت حضرت قبلهٔ عالم از هر طرف می آمدند و بپای ایشان
می افتادند دانستم که این شخص صاحب … اندر درویش پیر قاضی صاحب نیست بلکه اینست که خلق در قدم وی می افتند اما چون ایشان …
پیر … در مجلس علانیه ازین مکر اسلسه سرود و احتساب بکنم و در خلوت خواهم کرد درین فکر بودم که آواز شد که مخدوم نور بهار
سجاده نشین سید جلال الدین بخاری برای مرید شدن حضرت قبلهٔ عالم می آید حضرت صاحب می فرمودند که در دل من آمد که این درویش
مگر جادوگر است که بسحر و جادو خلق را تسخیر میکند چنانچه مخدوم نور بهار را هم اثر سحر او شده است که ازین مرید میشود در میان

مخدوم مذکور رسید حضرت قبله عالم برخاسته روانه سمت درگاه سید جلال بخاری شدند تا او را در درگاه جد بزرگوار خود بیعت کنند
همه مجلس برخاستند چون من هم برخاستم نظر حضرت قبله عالم بر من افتاد ناگاه دست من گرفته در خانقاه بردند من گمان کردم
که این جا دیگر بر من جاروب میکنند اما بجز گرفتن دست من مرا طاقت و هوش چنان نماند که چیزی بگویم حضرت قبله عالم اول مخدوم
نوبهار را بیعت کردند بر بالین مزار سید جلال بعده مرا بیعت کردند و وظیفه هم مرا تلقین فرمودند من در دل خود ذکر کردم که وظیفه هرگز
نخواهم خواند الغرض چون از درگاه بیرون آمدند مرا هوش نمانده بود که بی اختیار شده بودم چون وقت نماز آمد نماز خواندم وظیفه
که فرموده بودند چون تسبیح نداشتم یک خشت را شکسته سنگریزها کرده صد صد شمرده بران وظیفه خواندم و از آن روز حال
من دگرگون شد **کاتب الحروف** گوید که این قصه بیعت حضرت صاحب باین طریق از حضرت صاحبزاده نور بخش صاحب سجاده
نشین حضرت قبله عالم شنیده ام والله اعلم بالصواب و نیز روزی حضرت صاحب در مسجد خانقاه حضرت قبله عالم نشسته بودند و این عاجز هم
نشسته بود که حضرت صاحب پیش حافظ غلام مرتضی صاحب چپاده والی که برادر خورد مولوی غلام حسن بهتی خلیفه حضرت خواجه
نور محمد بود و هم خلیفه اوشان این قصه بیعت خود می فرمودند من قریب تر اوشان نشسته بودم و می شنیدم که میفرمودند که حضرت
قبله عالم دست مرا گرفته در خانقاه سید جلال بردند و مرید کردند و نیز حضرت صاحب می فرمودند که حضرت قبله عالم بعد بیعت کردن مرا تبسم
فرمودند که آن طلب یار که آن درویش برای نظر ما می آورد چگونه خوردی گفتم حضرت گرسنه بودم خوردم بعده حضرت صاحب مدام می فرمودند
که آن طلب چه بود بلکه انگاره آتش بود که در دل من اثر کرد و نیز **نقل است** که وقتیکه قاضی عاقل محمد صاحب و میان احمد علی صاحب همه
درویشان خود در اچه برای زیارت حضرت قبله عالم آمدند و حضرت صاحب هم همراه بودند روزی مخدوم دیگچه کلان از طعام برای حضرت
قبله عالم فرستاده بود چون بخدمت قبله عالم آوردند ایشان لانگری فرمودند که این دیگچه کلان را در دیره قاضی احمد علی فرستاده بدهند
او در درویشان خود تصرف کند لانگری دید که دیگچه طعام که کلان است از دست رفت دو طباق پر از طعام از آن دیگچه برآورده باقی را
گفت که این دیگچه در دیره قاضی صاحب برسانند اتفاقاً حضرت صاحب در آنجا استاده بودند و وقتیکه قبله عالم امر فرموده بودند که
این دیگچه کلان در درویشان قاضی احمد علی صاحب برسد آن هم شنیده بودند و چون لانگری مذکور از آن دیگچه دو طباق بیرون آورد
حضرت می دیدند ایشان را غصه آمد لانگری گفتند که تو از این دیگچه چرا دو طباق طعام بیرون آوردی حضرت قبله عالم تمام دیگچه
ملک صوکه پایان کرده است آن لانگری شوخی کرد و حضرت را چیزی گفت ایشان تماچه بر روی او زدند و هر دو طباق که پر از طعام
داشته بودند آنرا هم واپس در دیگچه انداختند و آن دیگچه کلان را بسته بدیره قاضی احمد علی صاحب آوردند و گفتند که این را تقسیم
کرده دهند و همه ماجرا تماچه زدن لانگری را و واپس انداختن هر دو طباق طعام در دیگچه را پیش قاضی احمد علی صاحب بیان کردند ایشان
ترسیدند که مبادا خفگی قبله عالم برپا آید حضرت را ملامت کردند که این چه کردی که خود را تو دانی و ما این دیگچه را تقسیم نکنیم تو دانی

دهلی شدند و بعضی گویند که از بلدهٔ اچه بعد از حصول شرف بیعت روانه شدند اما صحیح آنست که از بلدهٔ اچه بعد بیعت شریف به سمت

دهلی از همانجا برفتند چنانچه **نقلست** میان صاحب نور بخش عم صاحب سجاده حضرت قبلهٔ عالم پیش این کاتب الحروف بیان فرمودند

که وقتی من در سنگهر شریف بخدمت حضرت غوث زمان بودم قبل از وفات حضرت صاحب میان من و میان حضرت صاحبزاده

الله بخش صاحب سجاده نشین حضرت زاد الله عمره و برکاته مباحثه افتاد دران که حضرت بکدام راه از کدام جای به سمت دهلی تشریف برده بودند

ایشان میفرمودند که از مهار شریف با مرشد قبلهٔ عالم تشریف برده بودند و من میگفتم که از بلدهٔ اچه براه دلاور تشریف برده بودند آخر اتفاق کردیم

که از حضرت صاحب بپرسیم تا تحقیق حال شود محمد یار خوجه را که از مریدان حضرت بود و آنحضرت او را ابو الوفا خطاب کرده بودند و در وقتیکه

او بزیارت حضرت صاحب می آمد او را از خود قریب مصلا می نشاندند و اکثر وقت از وی در کلمه کلام مشغول می شدند او را بخدمت

حضرت فرستادیم و خوجه در زبان پنجاب مرد نومسلم را می گویند او را گفتیم که تو از حضرت صاحب تحقیق این حال بکن که در دهلی بکدام

راه و از کدام جا روانه شده بودند چون وقت کچهری عام شد من و میان حضرت الله بخش جی هم رفتیم محمد یار هم بخدمت حاضر شده

بخدمت حضرت حال مذکوره عرض کرد فرمودند ذره بایست که من یاد کنم بعد از دیر غور فرموده و یاد نموده فرمودند که چون

مرا حضرت قبلهٔ عالم در بلدهٔ اچه برای بالین مزار حضرت جلال الدین بخاری بیعت کردند بعد از چند روز همدران جا فرمودند که بزیارت

حضرت مولانا صاحب دادا پیر خود در دهلی برو من از همانجا روانه شدم اما چون واقف راه نبودم بسیار ره گم کرده خوردم در دل اندیشیدم

که دهلی کدام طرف است آخر براه دلاور و فلودی و جوده پور و اجمیر و جیپور و ریواڑی در دهلی رسیدم **کاتب الحروف**

گوید که دران وقت که حضرت صاحب به سمت دهلی رفتند شانزده ساله بودند بلکه اکثر از زبان مبارک حضرت صاحب خود بدولت میفرمودند

که من وقتیکه به سمت دهلی رفتم پانزده یا شانزده ساله بودم مولوی محمد حسین صاحب پشوری که یکی از خاص مریدان حضرت و صحبت یافته

آنجناب اند و نیز حضرت الله بخش صاحب سجاده نشین حضرت میفرمودند که این الفاظ ما از زبان مبارک حضرت صاحب شنیده ایم پس

تحقیق شد که عمر آنحضرت دران وقت شانزده ساله بود والله اعلم بالصواب **کاتب الحروف** گوید که روزی وقت

وضو این فقیر لنگی که از جیپال کیکر رنگ کرده پوشیده بود و در نگاه شریف بوقت نماز ظهر حضرت صاحب چون وضو میکردند من

دست بسته رو برو ایستاده بودم چون از وضو فارغ شدند من نعلین را راست کرده پشت خود را خم کرده ایستادم تا دست مبارک

خود بر پشت من نهاده ایستاده شدند و نعلین پوشیدند چون نگاه آنحضرت بر آن لنگی که رنگین بود افتاد پرسیدند که ای نجم الدین

این رنگ از چه چیز است عرض کردم که از جیپال خشک کیکر است فرمودند خوبست من هم یکبار و سرخ دو از این رنگ

رنگیده به سمت دهلی براه فلودی رفته بودم و از آنجا در شهر جیپور و ریواڑی رسیده و در دهلی رسیدم **نقلست** حضرت

قبلهٔ عالم خلفای عظام خود را که مولانا نور محمد نارووالہ و قاضی عاقل محمد کوٹ مٹھن واله و حافظ جمال الدین ملتانی که هر

بزرگ از کاملان و مکملان وقت خود بوده اند همراه خود در دهلی برای ملاقات حضرت مولانا صاحب خواجه فخر الدین بزرگ بودند و مولانا
صاحب خلفاء ثلاثه را دید خویش شدند آفرین فرمودند و در حق هر سه خلفا سخنها راندند و نوازشها فرمودند و حضرت صاحب
در آنوقت خورد سال بودند بلکه از بیعت قبله عالم مشرف هم نشده بودند و بعد از چند ایام چون از بیعت مشرف شدند حضرت
قبله عالم حضرت غوث زمان را فرمودند که در دهلی رفته از زیارت مولانا صاحب مشرف شوند پس حضرت صاحب از بلده اچه
در سنه ۱۱۹۹ مطابق سمت ۱۸۴۱ هندی هزده صد چهل و یکم براه ملتان و پهلودی و جوده پور اول در اجمیر شریف رسیدند و از زیارت
حضرت محبوب ربانی خواجه معین الدین سجستانی مشرف شدند بعده از انجا در جیپور و از انجا در ریواڑی و از انجا در دهلی
رسیدند گویند وقتیکه حضرت صاحب بلده ریواڑی رسیدند حضرت مولانا صاحب که از عرصه چند روز بیمار بودند فوت
شدند اما بوقت انتقال چشتی تاج محمد نام سکنه بیکانیر که از مریدان حضرت مولانا بودند و نزد مولانا نشسته بود او را فرمودند
که شخصی سلیمان نام از مریدان میان صاحب مولوی نور محمد مهاروی برای ملاقات می آید چون تقدیر این که ملاقات ظاهری من و او را
نشود از من سلام رسانی و این قلم فولادی من او را بدهی چون حضرت صاحب در دهلی رسیدند مولانا را سه روز شده بودند که فوت شدند
حضرت صاحب در مدرسه ایشان رفتند چشتی مذکور بعد از تفتیش حال حضرت صاحب ایشان را سلام مولانا رسانید و قلم فولادی مذکور بایشان
سپرد بعده حضرت صاحب از شاهجهان آباد از مدرسه مولانا برخاسته بر مزار اقدس ایشان که در خانقاه خواجه قطب الدین بختیار
کاکی است و در ... آمدند و تا چهلم ایشان بر قبر شریف مولانا معتکف شدند لقاست و چون عنایت الهی آن شد که زیارت
ظاهری حضرت مولانا صاحب هم حضرت غوث زمان را حاصل شود آن سبب هم شد و آن سبب این بود که در حال حیات حضرت
مولانا یک دندان مبارک ایشان شهید شده بود و آنرا در جامه پیچیده در حقه داشته بودند تا در وقت انتقال در دهان ایشان
داشته آید و در قبر مدفون کرده شود و چون مولانا را انتقال فرمودند بر مردمان آن قدر رنج و الم لاحق شده بود که آن دندان شریف
یاد آمد فراموش کردند و بعد تجهیز و تدفین از هفت هشت روز گذشته بود که آن دندان را یاد کردند تا خواستند که در قبر شریف
مولانا آنرا هم دفن کنند بر مزار شریف آمدند و قبر را شگافته آن دندان را در مزار ایشان داشتند تا هر کسی مشتاقین جمال با کمال
مولانا را باز زیارت کردند و حضرت صاحب هم از زیارت مشرف شدند بعضی گویند که چون آن دندان مبارک را بر مزار شریف
مولانا آوردند کسی را باعث هیبت و شوکت و عظمت حضرت مولانا آن طاقت نشد که دندان مبارک را اندرون قبر داخل شده
و حجاب از جبین مبارک مولانا برداشته در دهان مبارک یا رواهی مبارک ایشان نهند حضرت صاحب را همه حاضرین گفتند تا ایشان
اندرون قبر شریف داخل شده و حجاب را از چهره مبارک ایشان دور کرده دندان مبارک را در دهان ایشان نهادند و بزیارت
جمال مولانا مشرف شدند و بعد مغرب حضرت صاحب بر مزار مولانا نشسته بودند که شخصی دست راست خود بر ناصیه حضرت صاحب

بر سر مغفری کلاه سجادی تمام می باید و مس سے نمود سر گاه انگشت او بر زخم و بر سینه که بر چهره مبارک حضرت بود انتها تا قلم
فولادی نزد خود داشت و در دست حضرت صاحب داد و گفت این قلم حضرت مولانا در باب دادن شما نزد من امانت داشته
بود بگیرید حضرت صاحب آن را گرفتند کاتب الحروف گوید که این روایت از مولوی محمد امین است که از حضرت صاحب
میکرد و نیز حاجی نجابت و مولوی محمد عابد لوکری میگفتند که حضرت صاحب می فرمودند که چون در بلده دهلی رفته آستانه بوسی
جناب مولانا نمودم می شنیدم که جانوران آنجا بزبان لطیف و فصیح می گفتند که السلام علیکم میان سلیمان جی لفظ جی
را به تمام کشش و تحسین ادا می کردند نقلست کاتب الحروف گوید که روزی از زبان حضرت صاحب شنیدم
می فرمودند که دران ایام که من بر مزار اقدس حضرت مولانا معتکف بودم چنان جای تنگ بود که بهزار دشواری سر در
زانو استاده کرده مقابل چهره مبارک ایشان مشغول می نشستیم و الحال بتصرف و کرامت مولانا صاحب آن جا چنان فراخ
شده است که مردم بفراغت تمام مربع اگر نشینند گو نشینند کاتب الحروف گوید که الحق چنین فراخ شده است این
فقیر هم بزیارت مزار مولانا کرده است که مسجد خم خورده و الحال بسمت مشرق شده است جای مزار فراخ شده است نقلست
وقتیکه جناب صاحبزاده صاحب غلام نصیر الدین معروف کالی صاحب بن مولوی قطب الدین بن حضرت مولانا صاحب خواجه فخر الدین
را شوق خدا غالب آمد توبه نصوح اول حاصل کرده و از همه علایق دنیا ترک و تجرید کرده برای حج کعبه رفتند و از آنجا بمدینه منوره
رفته از زیارت رسول علیه السلام مشرف شدند و از آنجا باز آمده در طلب خدا بخدمت حضرت صاحب در سنگهر شریف
رسیدند از بیعت حضرت صاحب مشرف شدند و تا یک سال در سنگهر شریف بخدمت حضرت صاحب ماندند آنچه که ریاضت و مجاهده
بود بارشاد حضرت صاحب سعی تمام بجا آوردند تا بتربیت آن غوث زمان کار ایشان باتمام رسید و بمقصود اصلی کامیاب
شدند گویند حضرت صاحب را بحال ایشان توجه کمال بود چنانچه بعد نماز فجر در عین مشغولی و مراقبه خود ایشان را در حجره
خود مشغول می نشاندند تا وقت چاشت درین میان بعضی حکایات و اسرار پیش ایشان می گفتند و بعد نماز ظهر حضرت صاحب
از تلاوت قران شریف فارغ شده دیگران پیر ایشان میرفتند کالی صاحب می فرمودند که در انوقت که من در خلوت
نزد حضرت صاحب مشغول می نشستم دران وقت بسیار حکایات ما صیه اسرار خود حضرت صاحب پیش من میفرمودند و منع
میکردند که این سخنها را پیش کسی اظهار نباید کرد از انجمله یک سخن که فرموده بودند منع نکردند بنابران ذکر آن میکنم
آن اینست که حضرت صاحب میفرمودند وقتیکه من بر مزار اقدس حضرت مولانا معتکف بودم شبی مشغول نشسته بودم
چون سر برداشتم دیدم که مولانا صاحب از مزار خود بیرون آمده اند از من معانقه کردند و نوازشها فرمودند [illegible]
که یا حضرت خلق میگویند که مولانا فوت شده اند چگونه از قبر بیرون آمدید فرمودند غلط میگویند [illegible]

این هم پردهٔ شریعت است کاتب الحروف میگوید که حافظ رحمت گفته است ؎ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده
شد بعشق ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما ، و حق تعالی نیز در قرآن مجید می فرماید قوله تعالی من عمل صالحا من
ذکر او انثی فلنحیینه حیوة طیبة الغرض بعد از فراغ چهلم حضرت مولانا صاحب حضرت غوث زمان روانه از
دهلی سمت مهار شریف شدند و آن سال سمت هژده صد و چهل و یکم بود از حساب هندوان که سال اوشان قحط سالی عظیم
شده بود چنانچه چالیسکال مشهور است و حضرت میفرمودند که دران ایام خندق شهر دهلی پر از مرده ها بود که بسبب قحط سالی
و گرسنگی فوت شده بودند اول منزل ایشان بلدهٔ فرخ نگر شد که از دهلی بست کروه است و از انجا روانه سمت بلدهٔ کانود
شدند در میان راه قافله هندوان از گنگا غسل کرده قریب بیست چهل مردم می آمدند حضرت صاحب همراه اوشان شدند و
تا چند کروه برفاقت اوشان در راه رفتند بعده چون هندوان قافله والان برای نان پختن در راه توقف کردند حضرت
صاحب و یک رفیق ایشان هردو متوکل بودند بیخرچ از رفاقت قافله مذکور شده چند کروه دیگر رفتند در میان راه سه نفر
قضاقان راه زنان با حضرت ملاقی شدند و با ایشان حمله کردند حضرت صاحب هم بر ایشان حمله کردند و مهیا بجنگ شدند
چون اوشان دانستند که این فقیران هیچ مال ندارند از ایشان جنگیدن چه سود از انجا گریخته رفتند و حضرت صاحب را
حق تعالی از شر ایشان امان داد و حضرت صاحب مع رفیق خود دیگر چند کروه رفته در میان راه بلدهٔ کانود درخت های جال
بسیار می باشند و موسم پیل بود و چون گرسنه بودند بران درختها سوار شده پیل را می خوردند که آن قافله هنود و آن [illegible] پا
برهنه و اسباب غارتیده شده هم رسیدند حضرت صاحب پرسیدند که شما را چه شد همه گفتند که بر ما قضاقان افتادند
و همه مال و اسباب ما غارتیده بردند حضرت میفرمودند که آن سه قضاقان که اول بر ما رسیده بودند همان قضاقان
ایشان چهل مردم را غارت کردند الغرض چون از انجا روانه شدند در بلدهٔ کانود رسیدند و در مسجد آن شهر فرود آمدند
نقلست که در شهر کانود بزرگی کامل بلباس امیران که تابع او دوازده صد سوار بودند از جانب نواب نجف خان
می ماند نام او علی محمد خان فغان بود از مریدان شاه عزت الله نقشبندی ابوالعلائی که مسکن و مزارگاه او بلدهٔ بلگرام است
از بلدهٔ جهونجهنون وطن مالوف فقیر کاتب الحروف پنج کروه چون حضرت صاحب در بلدهٔ کانود در مسجد آن شهر فرود آمدند آن
امیر بزرگ را بکشف معلوم شد تا بخدمت حضرت آمد حضرت صاحب میفرمودند چو مایان از دور دیدیم که امیری مع چند مردمان
می آید دانستیم که بکار خود کسی جای میرود یکایک در مسجد آمده سلام علیک کرد و از من معانقه کرد من حیران که از من چه شناخت دارد
که نزد من آمده ملاقات کرده [illegible] دوستان قدیم معانقه کرد آخر آن امیر گفت که امشب دعوت شما در دیره است که اینجا در
دیره شما طعام پخته خواهم آورد قبول کردم بعده رخصت شده رفت و بوقت شام طعامهای مکلف بهر گونه پخته کرده همراه خود آورد

خادمان خود آمده بار طعام خورانید و آنچه که باقی ماند درویشان که در مسجد می ماندند او شان را داده رفت چون بعد نماز عشا همه
ساکنان مسجد و هم رفیق من خفته بودند من بشغل نشسته بودم که شخصی بلباس درویشی آمده السلام علیک کرده نشست و
اول سخن که با من کرد این بود که میان صاحب شما را در فلان جای حق تعالی از قضا قاقان خوب بحفاظت داشته و در فلان جای
این معامله بشما شده و در فلان مکان این معامله با شما شد چندان کلام از کشف خود ظاهر کرد که من حیران ماندم پرسیدم
شما کدام کس اند و از کدام خانواده آید گفت من همان اسیرم که دعوت شما کرده بودم و برای ملاقات شما آمده بودم از خانواده
نقشبندیه ابوالعلائیه ام از مریدان شاه عزت الله بکری گفتم شما چرا حال خود را درین لباس اسیری پوشیده داشته گفت امیر
امر شیخ من همین است بعده مرا گفت که شما همراه من در دیره من شفقت فرمائید من همراه او در دیره اش رفتم گشت کرد
فوج وی برای حفاظت می گشت اما او را کسی ندید در خیمه وی رفتم چه می بینم که در ان خیمه یک چهارپائی افتاده است و بران فرش
مکلف گسترده است و زیر آن چهارپائی یک مصلی افتاده است مرا بران مصلی خود نشاند چون مصلی قریب چهارپائی
بود دست من بران فرش مکلف که بر چهارپائی گسترده رسید چه می بینم که سنگریزه های کلان کلان زیر فرش موجود اند دانستم
که این بزرگ این سنگریزه ها را زیر فرش برای ماندن خواب و آسودگی نفس خود انداخته است بعده بکلمه کلام با من مشغول شد
و چنان چنان کلام کرد از اعلی مقامات خود که در تعجب ماندم و تا دیر در ان خیمه ماندم بعده باز مرا تا مسجد دیره من رسانید
و گفت فردا باز درینجا مقام کنید من گفتم مرا جلد رفتن بخدمت مرشد خود ضرور است قبول نکرد و گفت برای پاس خاطر من فردا
باز مانید لاچار دیگر روز در انجا باز ماندم در روز همان لباس اسیری در دیره من آمده و در شب همان طور فقیری بلباس
درویشی آمده و باز مرا در خیمه خود برد و بعد یک دو کلام گفت که شما را هیچ راه و آدمی اما در راه قضاقی بسیار است یک رقعه
هندوی نوشته میدهم در هر جا که بر سد و کان که خواهند برد مبلغان وصول خواهند شد پس یک رقعه مرا نوشته داد
بعده یک لک و کلان از قسم شیرینی مرا داد و گفت که ازین لک نصف حصه دیگر درویش است او خود نزد شما آمده
خواهد گرفت نصف از ان شما است دیگر روز از بلده کالو روانه شده سمت قصبه سنگهانه می آمدم که با من کالو دو
درویشی آمده و مرا گفت میان صاحب حصه ما ان بدهید من آن تمام لک را بدست او دادم او کاروار کمر کشید نصف
خود گرفت نصف مرا داد و تا رسیدیم در بلده سنگهانه در آنجا خانقاهی بزرگی بود که یک شب در آنجا ماندیم روز دیگر روی خود
سوی جهیره کشتیم و در بلده جهیره زنی کامله بود با او ملاقات کرده برای بهنیر در بلده مهار شریف بخدمت پیر خود آمده قدمبوسی
حاصل کردیم کاتب الحروف گوید که این قصه آمدن حضرت صاحب سمت پالی صحیح است درین هیچ شبه
نیست بلکه روزی نقباء و کعبه این فقیر و سنگهر شریف برسیدند که نجم الدین خانه تو در کدام شهر است چون من قصه آمدن رفتن

آنحضرت سمت دهلی براه کالنو و سنکهانه و چهرو بار ها از زبان حاجی نجبا و مرحوم و دیگر مردمان معتبر شنیده بودم عرض
کردم که قبله خانه من مابین سنکهانه و چهرو است یعنی سنکهانه از بلده پانزده کروه سمت مشرق است و چهرو از خانه ما بسمت
کروه سمت مغرب است و چون کسی از سنکهانه در چهرو رود و بلده جهونجهنون که فقیر در انجا می ماند ضرور می آید فرمودند ما آن
ضلع را دیده ایم در ریشی عزت الله نام کامل فقیر بود در ضلع شما می ماند اکنون زنده است یا نه عرض کردم قبله فوت شده است
در موضع بگر که از بلده جهونجهنون پنج کروه است سمت مشرق در انجا می ماند فرمودند از یک مرید کالنو ملاقات شده بود
یعنی چون از دهلی روانه شدیم براه فرخ نگر در بلده کالنو آمدیم و در انجا امیری بود صاحب باطن مرید میان عزت الله از وی ملاقات
ما یان شده بود و بعده در سنکهانه آمدیم و از انجا اراده کرده بودیم که از میان عزت الله شاه ملاقات کرده برویم اما رفیق من نرفت
لاچار راه چهرو گرفتیم کاتب الحروف گویا که ضرور حضرت صاحب در بلده جهونجهنون که مسکن فقیر است تشریف آورده
باشند زیرا که چون کسی از سنکهانه در چهرو رود و بلده جهونجهنون در راه می آید و نیز نقلست روزی در خانقاه قبله عالم
در بلده تاجسر در وقت زوال چون حضرت صاحب برای قیلوله قدم رنجه فرمودند این فقیر سمت بالین حضرت مالش دست مبارک
ایشان مقابل مبارک نشسته بود و سمت پائین حضرت میان حاجی نجبا مرحوم که یکی از یاران مجاز و خادمان خاص حضرت
بود قدم مبارک را مالش میکرد حضرت صاحب متوجه فقیر شده و تبسم کرده فرمود که نجم الدین در ملک تو بهاوران شجاعان خوب
می باشند که وقتیکه ما یان از دهلی می آمدیم از بلده فرخ نگر اتفاق رفاقت قافله هندوان افتاد چون ما یان از وشان جدا
شدیم اول بار اسه قضاقان ملاقی شده بودند چون ما یان برا وشان حمله کردیم از نزد ما رفته آن سه جهل مردم آن سه نفر همراه ایشان
را غارت کرده بردند چون اوشان نزد ما یان رسیدند حال اوشان پرسیدیم گفتند بر ما قضاقان افتادند حضرت صاحب با تبسم
فرموده گفتند که آن هر سه قضاقان اوشان را غارت کردند اینقدر در ملک تو شجاعان می باشند نقلست روزی وقت شب
بعد مشغولی بین العشائین در توشه شریف حضرت صاحب قدم دراز کرده بودند ما یان چند غلامان مالش چوب مبارک می کردیم که محمد اکرم
خادم خاص حضرت عرض کرد قبله آن هندوی که آن امیر در بلده کالنو حضور را بر بیکانیر کرده داده بود و هندوی چند مبلغ بود فرمودند
هندوی هفتاد مبلغ هشت بود کاتب گویا که در سنگهر شریف شنیده ام که چون حضرت صاحب از بلده چهرو براه جهنجهنو در بهادر سر تشریف
رسیدند و هندوی بر ساهوکار بیکانیر بود و پس آن هندوی حضرت صاحب کسی درویش را ابتداء داده تا او ساهوکار آن هندوی در بیکانیر رفته
وصول کرده در صرف خود آورد کاتب الحروف گویا که اکثر ذکر آن امیر حضرت صاحب در محفل خود فرمودند و هرگاه که ذکر حضرت
سلطان ابراهیم ادهم بلخی با دیگر بزرگان که در لباس امیری کامل بوده اند در محفل ایشان می بود حضرت صاحب ضرور ذکر او را در محفل آوردی
این فقیر بارها ذکر وی از زبان مبارک حضرت شنیده است نقلست صاحبزاده صاحب میان عبدالله بن نور حسین بن

شهید صاحب نور محمد بن حضرت خواجه نور محمد صاحب رضی الله عنهم اجمعین پیش این فقیر میگفت که من خود از زبان مبارک حضرت صاحب
قبله شنیده ام که روزی میفرمودند که وقتیکه من از دهلی سمت مهار شریف بخدمت حضرت پیر و مرشد خود می آمدم همراه
من یک رفیق دیگر بود چون از قصبه [illegible] روانه شدیم مابین [illegible] تاج سرور جنگلی است بیست و پنج کروه که درمیان آن آبادی نیست
ونیز چاه و چشمه آب در آنجا نیست صحرا شدید است چون اندکی راه رفتیم طریق را گم کردیم و واپس سمت [illegible] روانه شدیم
و نعلین من پنجهای آهنی بود من چون واپس رفتن شروع کردیم سراغ پنجهای نعلین خود را شناختم رفیق خود را گفتم که ما
راه گم کرده ایم و واپس سمت [illegible] میرویم اینک سراغ پنجهای نعلین من اند او گفت خیر صاحب در نعلین بسیار کسان پنجهای آهنی
شاید سراغ از نعلین دیگر باشد چون او گفته من خیال نکرده همان راه اندکی واپس رفتیم شخصی از غیب پیدا شد که هر دو دستهای
خود را جنبان می آمد او گفت میان صاحب این راه که شما میروید واپس سمت [illegible] می رود راه شما نیست اینصوب بروید
ما حیران شدیم که درین جنگل آبادی دور و نیست میدان صاف است دیر راه از دور این را آمده ندیدیم این کجا ناگاه
پیدا شد چون اندکی از انجا روانه شدیم او غایب شد دانستیم که از مردان غیب بود والله اعلم بالصواب

ذکر رسیدن حضرت صاحب در بلده مهار از دهلی و تا مدت مدید در آنجا بخدمت مرشد خود ماندن و ریاضت و مجاهده کشیدن و علم سلوک خواندن

بدانکه چون آن خورشید زمان از بلده شاهجهان آباد
دهلی بخیر و عافیت بخدمت حضرت پیر و مرشد خود خواجه نور محمد رضی الله عنه در مهار شریف رسیدند در آنجا انواع ذکر و
مجاهده و شغلی انچه که مرشد ایشان فرمودند بجا می آوردند چنانچه همه شب ذکر جهر با آواز بلند میکردند و روز و شب
بذکر پاس انفاس و وقوف قلبی بسر میبردند و چنانکه توجه خاص حضرت قبله عالم باین حضرت بود و به دیگر خلفا [illegible] کم بود و حضرت
صاحب در مهار شریف در مسجد خدا بخش مهار بن حافظ محمد مسعود مهار که استاد حضرت قبله عالم بودند می ماندند و در آنجا بعبادت
حق مشغول می بودند و بوقت کچهری بخدمت قبله عالم برای زیارت و سبق گرفتن کتاب تصوف می رفتند چنانچه کتاب آداب
الطالبین و فقرات و لوایح و عشره کامله و فصوص الحکم و غیره کتب سلوک از خدمت پیر خود خوانده اند و حضرت قبله عالم
گاهی گاهی بپاس خاطر حضرت صاحب در مسجد خدا بخش مهار مذکور برای دیدن حضرت صاحب میرفتند چنانچه نقل است
روزی این فقیر کاتب الحروف در خانقاه حضرت قبله عالم در بنگله حضرت بخدمت ایشان نشسته بود و صاحبزاده خواجه محمد [illegible]
بن خواجه نور احمد بن حضرت خواجه نور محمد صاحب رضی الله عنهم اجمعین هم برای زیارت حضرت صاحب آمده بودند و حضرت [illegible]
صاحب فرمودند که روزی این فقیر در مسجد خدا بخش مهار مذکور کتاب دیوان حافظ را بالحان خوش با آواز بلند می خواندم ناگاه
حضرت قبله عالم از در درآمدند من از غایت شرم و لحاظ قبله عالم کتاب را از دست نهاده خاموش شدم و برای تعظیم

قبله عالم بر خاستم قبلهٔ عالم تبسم فرمودند که یار و کیا گفرا مور رها تها یعنی در مسجد این چه شور بود عرض کردم چیزی بیت از دیوان
حافظ می خواندم فرمودند که ما را هم چیزی بشنوانی من این بیت را پیش حضرت قبله عالم خواندم ؎ کمال صنعت مشاطه
شاید ٭ که روی زشت را زیبا نماید ٭ قبله عالم خوش شدند و فرمودند نیکو خوانده ای حالا از یاران هم بشنو قبله عالم این
بیت را خواندند ؎ مگو که پیر شدی ذوق عاشقیت نماند ٭ شراب کهنه باستی و گیرا ٭ چنانچه این تمام قصه
بتفصیل در ذکر مناقبات حضرت قبله عالم نوشته ام که در وقت هر بیتی این فقیر کاتب الحروف از آن بیت سابق رفته بود

نقلست که دران ایام در مهار و نواحی آن که ضلع دروان است چنان دزدی بسیار میکردند خصوصا گاوان و میشان
را بسیار می دزدیدند و شیر گاو از وجه حلال کم میسر می آید چون حضرت صاحب ذکر جهر و دیگر مشغولیات بسیار میکردند بباعث
خوف خشکی دماغ خواستند که شیر نوشیدن وظیفه گیرم تا قوت در وجود مبارک و دماغ ایشان آید حضرت صاحب بمن فرمودند
که من درین تلاش بودم که از خانه چنان کس شیر بالقیمت خرید کنم که آن گاو از دزدی نباشد خانه یک کس که قریب مسجد
خدابخش مهار بود تلاش کردم و هر کس را اعتماد داشتم درین خانه کسی دزدی نمیکند از وجه حلال روزی میخورند من از خانه وی شیر
گرفتن شروع کردم تا چند روز آورده و تا روزی برای شیر آوردن بدر خانه وی رفته بودم دیدم که شخصی از آن صاحبخانه تکرار
میکند من پرسیدم که این چه تکرار است گفت این گاو که شما شیر میگیرید این گاو این مرد است که صاحب اینخانه دزدیده آورده است
من توبه کردم و باز از آن خانه شیر نگرفتم **نقلست** شغلی است درین خاندان چشت که سه روز بی طعام و بی آب آن شغل
را روز و شب میکنند چون در سه روز اثر آن پیدا نشود سه روز دیگر میکنند و درین هر شش روز طعام و آب نمی خورند
و بجلسه چو گذشت آن شغل را تمام میکنند که تعریف آن بسیار و اثران بیشمار است حاجی نجابت رحمة الله علیه پیش این
فقیر کاتب الحروف می فرمود که حضرت صاحب با حضرت قبله عالم آن شغل را شش روز در خلوت تمام کردند چون روز
هفتم شد خود قبله عالم در مکان حضرت صاحب رفته فرمودند که میان صاحب بر خیزید که این شغل تمام شد و کار شما بالفرام
رسید **نقلست** صاحبزاده نور بخش صاحب سجاده نشین حضرت قبله عالم و نیز میان غلام رسول خان صاحب پیش این
فقیر می فرمودند و نیز از زبان اکثر مردان معتبر این قصه شنیده ام که وقتی حضرت قبله عالم مهاروی و صاحب رضی الله عنه در پیش
نواب نظام الملک غازی الدین رفته بودند که او مرید قبله عالم و محرم راز ایشان بود حضرت قبله عالم فرمودند که نواب صاحب
از رسول علیه السلام هر یکی را از طعام معرفت بحضرت علی رسیده بود و از ایشان بخواجه حسن بصری و از ایشان شیخ الشیخ
در سلسله چشتیه تا بحضرت مولانا صاحب رسیده بود و آنحضرت با این فقیر عنایت کرده است من هر چند آن دیگ را خرج کردم
بغلامان بخش کردم هیچ کمی دران دیگ نیفتاده است همچنان پر نهاده گذاشته است نواب صاحب عرض کرد که یا حضرت بعد از

جناب شما مالک آن دیگ کدام کس از مریدان شما خواهد شد فرمود دل من میخواست که آن دیگ را بمیان صاحب مولوی نور محمد
نارووالہ بدهم اما حکم خدای تعالی بفقیر چنان میرسد که این دیگ را بسلیمان روهیله بدهم من درین امر مجبورم که این دیگ
در قسمت اوست نواب صاحب گفت حضرت آن روهیله را بمن هم نمائید قبله عالم درویشی را بطلب حضرت صاحب فرستادند تا آمدند
قبله عالم فرمودند که میان آن کتاب فقرات که ترا برای خواندن داده ام بحفاظت داری چنان که گم نشود یا نقصان نشود که
آن کتاب تبرک حضرت مولانا صاحب است که بمن عنایت کرده بود حضرت عرض کرد که بحفاظت تمام خواهم داشت پس فرمود برای
همین گفتن ترا طلبیده بودم چون حضرت صاحب روانه شدند قبله عالم اشارت به نواب کردند که ان مالک دیگ همین است این روهیله
اما نمعنی را پیش این روهیله ظاهر نباید کرد و دران وقت که این گفت وگوی مذکور قبله عالم با نواب صاحب شد دران مجلس بسیاره
مردمان معتبر نشسته بودند و راوی این قصه بسم الله شاه درویش است از خاندان سهروردیه که در قریه مارهی شوق شاه
که قریب مهار شریف است می ماند و بقبله عالم اعتقاد و محبت بسیار میداشت او پیش حضرت خواجه نور احمد بن خواجه نور محمد صاحب
چنین روایت میکرد که من وقتی برای زیارت حضرت قبله عالم رفته بودم دران وقت قبله عالم در دیره نواب غازی الدین خان در
حجره نشسته بودند و قاضی عاقل محمد صاحب و نور محمد صاحب نارووالہ و حافظ جمال الدین ملتانی و دیگر درویشان اهل صفه دران وقت
حاضر بودند چون در حجره جای تنگ بود من بیرون حجره نشستم آنوقت قبله عالم مخاطب نواب صاحب شده این قصه مذکور فرموده
بودند بسم الله شاه میگفت که چون حضرت صاحب از پیش قبله عالم روانه شدند و قبله عالم روانه شدند و قبله عالم بنواب مذکور
گفت که مالک آن دیگ نیست من عرض نمودم که با حضرت سفارش من باین شخص بکنید تا بعد از شما بهر طور توجه باین فقیر
دارد قبله عالم حضرت را آواز دادند که میان صاحب سفارش بسم الله شاه به شما میکنم با ایشان مدام رعایت کرده باشید و شفقت
بر حال این وابسته باشید حضرت صاحب قبول کردند **نقلست** روزی در مکان نواب غازی الدین خان مجلس سماع بود و حضرت
قبله عالم و همه خلفاء و مریدان اهل صفه ایشان هم دران محفل حاضر بودند قوالان این غزل مولانا جامی رح می گفتند **غزل**

ای ترک شوخ این همه ناز و عتاب چیست ✤ با دل شکستگان ستم بیحساب چیست ✤ گفتی شبی بخواب تو آیم ولی چه سود
چون من بعمر خویش ندانم که خواب چیست ✤ دارم تظلم تو آهسته ران سمند ✤ ای سنگدل برهم منت این شتاب چیست
گر من نه غرق آتش عشقم ز شوق تو ✤ این سینه پر آتش و چشم پر آب چیست ✤ از مدرسه بکعبه روم یا بمیکده
ای پیر ره بگو که طریق صواب چیست ✤ جامی چه لاف میزنی از پاکدامنی ✤ چندین قدح تو این همه داغ شراب چیست

حضرت صاحب را این بیت از مدرسه بکعبه روم الخ در گرفت و چنان وجد غالب شد که فواره خون از هر دو چشمان مبارک
ایشان جاری شد پس هر دو دست قبله عالم را گرفته طواف او شان میکردند و گرد ایشان میگردیدند تا دیری همین طور وجد کردند

چنانچه فواره خون چشم حضرت بر پیراهن قبله عالم هم افتاد تا از خون آلوده شد بعده بیهوش افتادند حضرت قبله عالم قوالان را
منع کردند که بس کنید فقیر با مرده میشود و حضرت را برداشته در حجره بردند قبله عالم لنگی خود بر حضرت انداختند و صاحبزاده صاحب
نور احمد چیورا و قاضی صاحب عاقل محمد و حافظ جمال الله صاحب را پیش ایشان گماشته خود بیت و بمکان خود تشریف بردند تا وقت
ظهر حضرت صاحب بیهوش افتاده ماندند بعده چون بهوش آمده در مسجد خود رفتند این قصه از زبان حضرت صاحبزاده نور بخش صاحب
شنیده ام و ایشان هم فرمودند که من از جد خود خواجه نور احمد صاحب شنیده ام اما مولوی غلام رسول جنید بهاولپوری که
یکی از مریدان با اعتقاد حضرت غوث زمان است از حافظ خدا بخش مهاروا و از پدر خود حافظ محمد مسعود استاد قبله عالم هم چنین
روایت این قصه سماع میکرد که چون مجلس سماع در مکان نواب شروع شد حافظ محمد مسعود میگفت که قبله عالم پیش من استاده
بودند و من عقب ایشان استاده بودم و حضرت صاحب غوث زمان برابر پهلوی من استاده بودند چون بجانب حضرت صاحب
نگاه کردم بر رخسار ایشان جوی خون روان بود من حیران شدم و بطریق ادب آهسته آهسته بگوش قبله عالم رفتم
تا ایشان را از حال حضرت خبر کنم از راه کرم توجه بجانب من کردند و سوی من دیدند من آهسته باشاره عرض کردم که حال این بیدل
به بینید چون دیدند که جوی خون از هر دو چشمانش جاری است قوالان را منع کردند پس حضرت صاحب بیهوش بر زمین افتادند
قبله عالم ردای مبارک خود بر حضرت گسترانیده حافظ مسعود را فرمودند که تا بهوش آمدن این جوان و رفتن بر مکان خود نزدیک
ایشان باشند و حاجی پور واله صاحب و قاضی عاقل محمد صاحب که در صف شمالی استاده بودند نزد حضرت صاحب آمدند و هر دو صاحب
بزبان خود فرمودند که یاران یکبارگی همت خود به پر و بال پریده نتوانند بمقام اعلی رسیدند که مراد از تجلی ذاتی است که ابدال را
میشود و از آن تجلی ذاتی فنا بالفنا حاصل میشود و مثل جبرئیل بیهوش صعقا می شود و حضرت صاحب در آن وقت آن مقام حاصل بود
لهذا تارو واله صاحب و قاضی صاحب اشاره بدان مقام کرده بودند و فرموده اند که بیهنگ نصیبی این مرد را سلسله چون حضرت
صاحب از آن مقام در صحو آمدند برخاسته و ردای مبارک قبله عالم را که بر ایشان بود شناخته و بوسه داده بر فرق مبارک خویش
نهاده در مسجد دیره خود رفتند **کاتب الحروف گوید** که اینچنین حالت وجد بر حضرت صاحب سه چهار مرتبه شده است
اول مرتبه در حیات قبله عالم در مهار شریف چنانچه ذکر آن کرده شده است **دوم مرتبه** بعد وفات حضرت قبله عالم
بر عرس شریف ایشان در خانقاه قبله عالم چنانچه ذکر آن میکنم **نقل است** میان صاحب نور بخش جی میفرمودند که بعد انتقال
حضرت قبله عالم اول عرس بود و دیم مجلس سماع در خانقاه شریف قبله عالم بوقت چاشت شده بود همه موجود بودند همه خلفا
قبله عالم و نواب غازی الدین خان هم حاضر بودند قوالان این غزل شیخ جمال چشتی بسکنه فیروزپور که یکی از عاشقان قبله عالم
و مریدان مجاز آن حضرت بود میگفتند **غزل** مرحبا ترک مست عشاقی + دلربایی بدین بیغانی در جهان نیست کس

بخوانند ✤ بی نظیری بحسن و زیبائی ✤ محو مطلق شود همه عالم ✤ چون نقاب از جمال بکشائی ✤ حضرت صاحب را
چنان وجد غالب شد که در همین وجد صاحبزاده غلام مصطفی شهید صاحب نبیره حضرت خواجه نور محمد صاحب را که دران وقت طفلک
بودند و در مجلس حاضر بودند بر دوش خود برداشته گاهی اندرون روضه شریف قبله عالم و گاهی بیرون در مجلس می آمدند
چند بار چنین کردند بعده چون بیهوشی غالب شد و گردن سخت شدن گرفت صاحبزاده را از گردن فرود آوردند و خود بزمین
بیهوش افتادند چون مجلس تمام شد حضرت را در حجره لنگر آوردند که جمیع ایشان در آنجا بود و حافظ جمال الدین صاحب و قاضی صاحب
و نواب صاحب هم حاضر نشسته بودند چون نبض دیدند نبض نبود نواب صاحب گفتند که واقعه مثل واقعه حضرت خواجه
قطب الدین بختیار کاکی شده است که ایشان را برین بیت احمد جام ✤ کشتگان خنجر تسلیم را ✤ هر زمان از غیب جانی
دیگر است ✤ وجد شده بود تا فوت شدند پس هر کسی را گمان اینکه حضرت فوت شدند چون وقت نماز ظهر آمد حضرت را
هوش شد برخاسته نماز خواندند سیوم مرتبه در بلده حاجی پور بر عرس مولانا نور محمد صاحب حضرت را
این چنین حالت شده بود چنانچه این نقل از اکثر کسان معتبر خصوص از زبان مولوی محمود مفتی حضرت صاحب شنیده ام
و تحقیق نموده ام او میگفت که من خود نزد حضرت صاحب در آن وقت حاضر بودم که همچنین بود که حضرت صاحب بر عرس
نارووالہ صاحب مولانا نور محمد خلیفه اعظم قبله عالم از مهار شریف رفته بودند بعد از فراغ نماز اشراق در حجره مجلس سماع
در خانقاه ایشان رفتند قوالان این سرود هندی میگفتند هندی راگ پنجابی هیری هیری سینون ہت کوئی
انکھونان مین پیسلٹی ✤ نامین بانگ کہیران دی بیاہی نان مین چوچک بیٹی ✤ ذات صفات اوئی وچ رہیا
مین نان جا کی ہی نال جکیبٹی ✤ مولوی محمود مفتی میگفت که من دران وقت نزد حضرت صاحب استاده بودم که حضرت بالا
برین راگ مذکور رقت شدت تمام شد بعده گریان و هر دو دست بالا بسمت قوالان میرفتند و همچنین گریان هر دو دست
بالا واپس می آمدند چند بار چنین کردند آخر در عالم حیرت آمده هر دو چشم را کشاده در روی سوی آسمان کرده یکجا استاده
ماندند چند دیر چنین استاده ماندند بعده بر زمین افتادند و هر دو چشم حضرت همچنان کشاده بسمت آسمان بود که پلک
نمیزدند و حرکت چشم مبارک نبود و چون نبض دیدند نبض هم گم بود دران وقت همچنین گمان کردند که شاید انتقال فرموده اند
از وقت چاشت تا وقت ظهر همین حال بود حضرت را در دیره خود آورده بودیم چون موذن بانگ ظهر گفت یکبار بدست
را حرکت ظاهر شد بعده تمام وجود را بعده در عالم صحو آمدند و چشم سوی من کرده فرمودند ای مولوی محمود وقت نماز
عرض کردم حالا بانگ شده است فرمودند با من بسمت قبله رسالت وجد شده بود گفتم نی بانو فرمودند از زبان من
کدام کلمه بیشرع آمده بود گفتم نه فرمودند الحمد لله بعده فرمودند مولوی محمود مرا هر اعضا و همه اعضای مرا از جا نه بینند

که سخت شده اند من دستار از سر خود برآورده حضرت صاحب را بر وا بسته اعضای مبارک را از دستار خود بستم
بعده برای نماز برخاستند چهارم مرتبه میان محمد صالح صاحب که یکی از یاران مجاز حضرت بودند پیش این کاتب الحروف
میفرمودند که وقتی حضرت صاحب از سمت حاجی پور از عرس نارو واله صاحب تشریف می آوردند و مایان همراه حضرت
بودیم احمد قوال غزل گفتن شروع کرد در عین سواری حضرت را وجد شد از پشت اسپ معلق شدند و فواره خون
از پستان چپ حضرت روان شد که پیراهن مبارک از آن خون تر شد نقلست روزی حضرت صاحب فرمود
که چون من از دهلی در مهار شریف آمدم جناب قبله عالم غلام رسول لانگری خود را فرمودند که این جوان روهیله کوهستانی است
ایشان نان کلان میخورند این را نان کلان خواهی داد چند روز لانگری مرا نان کلان میداد و بعد از چند ایام لانگری را
فرمودند که غلام رسول نان این هر دو روهیله را سوای مشاهده کنانیدن من بدهی که بدست خویش خواهم داد چون
بخدمت قبله عالم نان مرا بردند فرمودند اینقدر کلان نان مده از آن نصف حصه باینجانب دادند و نصف ثانی بدیگر
فقیر دادند و بعد از چندین ایام آن نصف حصه هم چند تبان روز مستطل میگردید نقلست روزی حضرت صاحب میفرمودند
که روزی در مسجد مطالعه کتاب میکردم و چند روز شده بود که افطار نکرده بودم و یک لقمه نان بدست من نیامده بود ناگاه
نظر من بر کبوتران افتاد که در صحن مسجد دانها می چیدند یک سنگریزه بانگشت وسطی بسوی آن کبوتران زدم بقضای
الهی آن سنگریزه رسید غلطیدن گرفت من بجلدی تمام او را ذبح کردم و در تنور گرم انداختم تا بخورم ناگاه درویشی
دوان دوان نزد من آمد و گفت ترا حضرت قبله عالم یاد میکنند زود بیا من زود بخدمت رسیدم فرمودند ای روهیله
درینجا برای یاد خدا آمده یا برای خوردن گوشت مرغان من سر خجالت در جیب کشیدم فرمودند برو در شغل خود مطالعه
خود باش چون در مسجد آمدم کبوتر مذبوحه را در تنور دیدم سوخته شده بود و نیز می فرمودند که من وقتیکه بخدمت
حضرت قبله عالم در مهار شریف رسیدم و موسم سرما آمد تمام فرقه فقرا را جامهای پنبه دار و نیز کسی کمل پشم حضرت قبله عالم
عنایت میفرمودند و این فقیر را هیچ نمیدادند و اگر کدام جامه بالفرض بدست من آمدی در وقت عین سرما آن جامه را از تن من
گرفته بدیگر درویش میدادند و میفرمودند که مردم روهیله قوی تن می باشند و این دیگر فقیر لاغر تن است بباعث
لاچاری نزد من آمده جامه طلبیده او را این جامه بدهید حضرت صاحب میفرمودند که من لاچار آن جامه را باو میدادم و خود از
جنگل پشتاره پاچک دشتی آورده از آن آتش افروخته جان خود را گرم میکردم و آب خوب گرم مینمودم نقلست
حضرت صاحب میفرمودند که شبی در مهار شریف از باعث سختی یخ بر آتشدان نشسته جامه خود را گرم میکردم ناگاه
شخصی مرا و چهره نان دیده کمل سیاه از بدن خود برداشته مرا داد چون این خبر بحضرت قبله عالم رسید آن کمل را

ازین گرفته بدیگر درویش داد و فرمودند این کمل کدام بیهوش این روهیله را داد این مرد کوهستانی است نوجوان همه
سردی سرما برین هیچ اثر نمیکند باز بدستور سابق برای آتشکده رفتم ۵ زان بلاها اولیا بر داشتند :: سر بپیچ و خم
افراشتند :: **نقلست** روزی حضرت صاحب پیش خواجه نور احمد صاحب پسر خواجه نور محمد صاحب قصه حال سابقه
خود میفرمودند که وقتی حضرت صاحب قبله عالم حسب خواست زمینداران موضع مهته جهنته و بشادی کسی زمیندار رفته بودند و در
هم برای خوردن طعام لذیذ همراه ایشان رفته بودند و من هم رفته بودم هرگاه که آن قبله بر مکان ایشان رسیدند دو چار کردند
من در یک گوشه پهلوی قبله عالم بخوابیدم چون تمام فقرا و عالم دیگر طعام خورده و جامه‌های دفع سرما گرفته بر مکانات خود
آرام گرفتند ناگاه کس نان بدین جانب را داد و نه جامه برای دفع سرما داد آخر حضرت قبله عالم از راه نوازش از حاضرین مجلس پرسیدند
که روهیله را کسی نان داده است یا نه گفتند او را کسی نان نداده است فرمودند اگر نزدیک کسی نان باشد او را بدهید یکشخص پارچه
نان خشک سوای لازمه قبله عالم را آورده داد که این بوجه وحشت آن پارچه قبله عالم مرا داد و نا نخوردم پس از آنجا برخاسته نزد
غلام رسول لانگری رفته نان و جامه طلبیدم او گفت درینجا درین وقت برای تو کدام نان و جامه تیار نهاده است تمام ملول خاطر شده
راه چاه گرفته رو بصحرا نهادم برین توقع که شاید در آنجا کدام آتشکده باشد تا از آن وجود خود را گرم کنم و در آنجا بر بستر خاک
قریب آتش بخسپم پس بیرون شهر مهته جهنته و اندازه آواز هر دم چاهی یافتم و در آنجا بر آتشکده لحظه آرام کردم نیمی از شب
گذشته بود شخصی نان و گوشت و برنج فالوده و یک خمره پر شیر و دو عدد لحاف نزد این جانب نهاده واپس رفت بان چاه والان
آواز دادم که اینکس که طعام و لحاف نزد من گذاشته رفته است از رفیقان شما است گفتند اینجا هیچکس رفیق ما نیست که برای ما
نان و جامه آرد دانستم که این عنایت حضور انور برین فقیر شده است من آن فالوده و برنج و گوشت و نان و خمره شیر را خوب سیر شده
بخوردم و آنچه که باقی مانده بود بچاه واله دادم پس یک غلاف را زیر بستر کردم و دیگر را بالا خود پوشیدم چون روز روشن شد
مالک آن ظروف طعام و لحاف کدام کس پیدا نشد آنها را همانجا گذاشته واپس رفتم و چون از آنجا روانه شدم دیدم که حضرت
قبله عالم سوار شده می آیند مرا فرمودند بیا پیش اسپ ما دوان دوان رو من پیش اسپ ما دوان شده روان شدم [illegible] قبله عالم
دیگر کسان را فرمودند که شما آهسته آهسته عقب ما بیائید قدمی چند از سر که بیشتر رفته بودم که حضرت قبله مرا فرمودند بیا این
چیز برای نان [illegible] تو بدین از شرمندگی تا بهار شریف سر بالا کردم و جواب دادم **قطعه** با جامه صد پاره با خرقه پشمینه
بر خاک نشینیم و ازین عار نداریم :: در کنج فقیریم درین گوشه دنیا :: با نیک و بد خلق جهان کار نداریم :: **نقلست** روزی حضرت صاحب
خود میفرمودند که حضرت قبله عالم مرا فرموده بودند که تو مطالعه کتاب در مکان ما هر شب می آمده پیش چراغ مطالعه کتاب میکرده باش
پس بحسب الحکم شبی در مطالعه کتاب پهلوی آن قبله مشغول بودم مرا خواب غلبه کرد تا در آنجا خسپیدم اما چون صبح شد سحر بود

بر تن من جامه شبو و حضرت قبله عالم از نوازش خود لنگی مبارک خود را تا کرده بر بدن من انداختند پس در آخر شب چون از خواب
بیدار شدم و لنگی حضرت را بر وجود خویش یافتم بطور آهسته آهسته لنگی را پیچیده نزدیک بالین قبله عالم نهاده و از ماڑی فرود
آمدم و بر مکان خود رفته من هم مشغول شدم **نقلست** روزی حضرت صاحب میفرمودند که وقتی مرا در مهار شریف عارضهٔ تپ
حایل شد چنانکه چند روز شد که تپ نرفت لاغر شده بودم و رنگ من زرد شده بود و درین ایام هیچکس بنابر اعادت من نیامد
آخر از تقاضای شدت مرض و بیخوابی و نخوردن طعام تمام ملول خاطر بودم پس روزی بر گذرگاه قبله عالم بر سر راه مسجد ایشان
بامید دیدن لقای قبله عالم و آرزوی شفا خود نشستم آنجناب سنت نماز فجر بر مکان خویش خوانده در مسجد می آمدند چون
مرا در راه نشسته دیدند آنحال شدت مرض دیدند یک کرشمه نگاه بمن نظر فرمودند و رفتند و چون از نماز فرض فارغ شده از مسجد
بیرون آمدند مرا فرمودند ای رو سیاه ترا چه شده است عرض کردم که از مدت کثیر مرا عارضه تپ شده است فرمودند در وطن شما
برای دفع تپ چه علاج میکنند عرض کردم مردمان کوهی در مرض تپ روغن زرد می نوشانند و پنیر و پوست بز و غیره او در آن حل
کرده میدهند فرمودند که شما نیز همچنان کنید چنانچه آنها میکنند اما نه چیزی از خود عطا کردند نه بکدام کس امر فرمودند که این روغن
و پوست حاضر کرده بدهند چون حضرت صاحب تشریف بردند از عقب رفتن ایشان عارضه تپ من هم بشفا مبدل شد و از بدن
تمام شریف ایشان همه بیماری رفت فقط

ذکر رخصت شدن حضرت صاحب از قبله عالم و آمدن سمت وطن خود در کوه درگ برای ملاقات والده شریفه خود

بدانکه چون حضرت صاحب [illegible]
خود از کوه درگ برای طالب علمی رخصت شده در تونسه آمدند و از آنجا در قریه لاگهه و از انجا در کوٹ مٹھن رفتند و از انجا
از قبله عالم در بلده آچ مرید شده بامر ایشان در شاهجهان آباد دهلی برای ملازمت مولانا صاحب رفتند و از انجا بمهار
شریف آمده تا چند مدت بخدمت مرشد خود حضرت قبله عالم نور محمد صاحب رضی الله عنه ماندند و این عرصه مدت چند
سال گذشته بود که از فراق حضرت صاحب والده ایشان بی بی زلیخا را بسیار درد و الم لاحق حال شده سوای این زیاده
غم و الم این شده بود که صاحبزاده کلان ایشان میان یوسف که از حضرت صاحب کلان برادر بود بعد از آمدن حضرت صاحب
از کوه درگ عقب ایشان فوت شده بود چنانچه هم در قصبه کڑگوجی قبر او پهلوی پدر خود ذکریا است پس باعث فوت
شدن میان یوسف حضرت بی بی زلیخا را درد فراق حضرت صاحب زیاده تر شده و از کمال بیقراری خود [illegible] و از کوه درگ از
موضع کڑگوجی بر آمده در تلاش حضرت صاحب غوث زمان در بلده سوکڑ که از تونسه شریف دو کروه سمت جنوب است تشریف آوردند
و هر چند تلاش کردند اما سراغ ایشان نیافتند بعده شخصی را از ساکنان کوه درگ بعضی گویند که داماد حضرت بی بی زلیخا بود او را
برای تلاش حضرت صاحب سمت ملتان فرستادند گویند درآن ایام شادی حضرت شهید صاحب نور محمد [illegible]

و مهار شریف بود یان بعد حضرت صاحب همراه [illegible] بی بی [illegible] برای آوردن اسباب [illegible] فرستاده بودند

آن مرد فرستاده بی بی زلیخا را با حضرت صاحب ملاقات شد [illegible] صاحبان چاپ نظر شدند [illegible]

حضرت پدید آمد از وی پرسید که از کجا آمده گفت [illegible] میان سلیمان رسیده ام حضرت صاحب [illegible] آن

خود منم اما حالا برای کاری ضروری مرشد من مرا فرستاده است [illegible] از ملتان و مهار شریف رسیده بخدمت قبله عالم

انجا رخصت شده بخدمت والده صاحبه خواهم رسید اوشان را از جانب من اداب سلام گویند گویند یک فرغل حضرت قبله عالم

حضرت صاحب را بخشیده بود آن هم آن مرد را داد که این فرغل برادرم یوسف را بدهی آنکس پیش حضرت صاحب ظاهر نکرد که یوسف فوت

شده است بخوف آنکه ایشان غم الم فوت برادر خواهند شد القصه آن آدم را واپس بخدمت والده خود فرستاده و خود بدولت

حضرت صاحب معه اسباب معلومه بخدمت قبله عالم در مهار شریف رفتند و عرض کردند که یک آدم را والده صاحبه برای طلب فقیر فرستاده بود

از من آن آدم در ملتان ملاقی شده بود فرمودند برو ترا رخصت است نقل است القبله عالم مهاروی صاحب هم برای طلب رخصت

حضرت صاحب بیخبر آن آدم حضرت را روزی فرموده بودند که ای روح مایه والده تو از درد فراق و جدایی تو تمام گریان و نالان میمانند

و روز و شب آه جهان سوز از سینه غمزده خود می برآرد بالحال روانه شو اما در انجا رفته باغی نشوی زود از والده خود ملاقات کرده

و چند روز بخدمت اوشان مانده و تسلی اوشان کرده باز نزد من بیایی حضرت صاحب از قبله عالم رخصت شده روانه گردیده آمدند

والده شریفه مسرور و مشرف شدند و از استماع خبر فوت برادر بزرگ خود میان یوسف غم و اندوه کرده انا لله وانا الیه راجعون

خواندند و چند ایام بخدمت والده شریفه بوده [illegible] یاد خود مشغول ماندند بعده چون اشتیاق زیارت و دیدار قبله عالم غالب آمد

از والده شریفه رخصت طلبیدند ایشان بملاقات بار چند حضرت نیا [illegible] اجازت نمی فرمودند تا حضرت صاحب را اشتیاق دیدار

قبله عالم بیقرار کرده و بیتاب ساخت چنانکه روز در بیقراری و شب در اختر شماری میگذشت چون والده ایشان نیز [illegible]

حضرت دیدند که ایشان برای رفتن مهار شریف نزد قبله عالم بیقرار اند و حفاظت و نگهبانی ایشان روز و شب [illegible] ایشان نشود

که بکسی نوع ازینجا حضرت صاحب روانه شوند گویند در کوه [illegible] یک برج کلان قلعه است و او را دروازه است بوقت شب او را قفل

و نیز گرد آن برج خندق است و گرد بر گرد آن خندق خار بندی از هر چهار طرف هم کرده بود و بالا اقامت [illegible] و جهان را

در آن برج در شب می خوابیدند و در روز نیز خبردار و هشیار می بودند روزی چون حضرت صاحب را بیقراری زیاده شد

حقیقی را رفیق خود دانسته در وقت نیم شب خود را از بالای آن برج بر خار بندی خندق انداخته رهگرای منزل مقصود شدند

هیچ یک ضرب بر وجود ذی جود حضرت صاحب نیامد اگرچه خارها کنار و مغیلان بر بدن حضرت رسیدند اما از مستی عشق

از آن خبر نداشتند راست گفته است کسی بزرگ از یاران مولانا فخر الدین رحمة الله علیه غزل نوبهار است جنون چاک گریبان

آتش عشق و بیابان جنبش خرامان مدد ٭ شتاب است گرد وادی ایمن بنشین ٭ دشت صحرا مدد و خار مغیلان مدد ٭ گرمی
عشق هی و جگر آتش افتاد ٭ تشنگی سوخت مرا ای لب جانان مدد ٭ راه گم گشت بیا آبله منزل پیش ٭ غبار صحرا مدد و خضر
بیابان مدد ٭ جام می ناب بده تو تغافل تا چند ٭ گشت مخموری ساقی مستان مدد ٭ بهر تفریح دل ضعیف جگر پاره
پشت لب مدد سیب زنخدان مدد ٭ آمده فصل بهار است جنون هم گل کرد ٭ جوش زد خون دلم شعله مژگان مدد ٭ مضطرب
ساخته بیدار ترا از بیخودی ٭ فخر دین فخر جهان مرشد پاکان مدد ٭ **الغرض** از اینجا روانه شده طول طول منزل کرده روز سیوم
در مهار شریف رسیدند و از قدمبوسی قبله عالم مشرف شدند گویند که وه ورگ از مهار شریف یکصد چهل کروه است اینچنین مسافت را در
سه روز قطع کرده بخدمت پیر خود رسیدند و با انواع کرامت مشرف شدند نیز باستماع آمده که بوقت انتقال حضرت صاحب خود را از آن
ورگ در خار کنار و مغیلان چندان عقده ها حل شدند که در کثرت چله و مجاهده حل نشود پس در مهار شریف این سال هم حضرت صاحب
چند مدت ماندند و باز از قبله عالم رخصت شده در وطن خود برای زیارت والده صاحبه خود آمدند همچنین چند بار در مهار شریف می آمدند
و باز رخصت شده در وطن خود برای زیارت والده شریفه می رفتند چنانچه **نقلست** روزی حضرت صاحب میفرمودند که من وقتی
از وطن خود بخدمت حضرت قبله عالم در مهار شریف می رفتم اتفاق من براه گورستان افتاد تا استخوان سر آدمی که بیرون افتاده بود زیر
پای من آمد و مرا خبر نبود آن استخوان این بیت را خواند **بیت** دور دار از من قدم ای بیخبر ٭ گرچه خاکم بوی عشق آید ز سر ٭
و بعضی گویند که این بیت خوانده بود **بیت** دور دار از من قدم ای خام پست ٭ گرچه خاکم بوی می آید ز دوست ٭ بعده حضرت
صاحب دانستند که این استخوان کسی بزرگ عاشق خدا است او را با ادب در گورستان دفن کردند **کاتب الحروف گوید** که این نقل
عام مشهور است و این فقیر از زبان بسیار مریدان معتبر شنیده بود بعده چون از زبان اقدس حضرت صاحب شنیدم تشفی تمام
[حاصل شد] چنانچه روزی در نشستگاه خود در تاج سرور این قصه فرمودند آن وقت اکثر مریدان اهل صفه حضرت نشسته بودند و میان امیر الدین
کشمیری که یکی از یاران مجاز حضرت است هم نشسته بود چنانچه او یک کتاب تحفه احمدی نظم در علم سلوک تصنیف کرده است در آن
این قصه مذکور هم آورده است و بعضی گویند که حضرت صاحب فرمودند که من در بار دوم والله باری برای قضای حاجت رفته بودم ناگاه
نظر من بر لاشه پشت خشک افتاد و بپای خود جنبانیدم آن لاشه این بیت بخواند والله اعلم بالصواب **نقلست** وقتی مولانا
نور محمد صاحب نارووالہ را حضرت قبله عالم رخصت وطن ایشان فرموده بودند و حضرت غوث زمان را هم همراه ایشان رخصت
فرموده بودند تا مهر و قران السعدین همراه شده روانه سمت راه بهاولپور شدند و از آنجا در قریه مولوی محمد حسین جونسر که
که پیر بهائی ایشان بود رفتند مولوی غلام رسول خلیفه بیشی این کاتب الحروف میگفت که نزد حضرت نارووالہ صاحب را
بود و بیرون سوار شدند و نیز بخدمت ایشان چند علما مریدان ایشان مثل میان مولوی محمد کهنکو و غیره همراه بودند و حضرت صاحب

غوث زمان پیاده بودند چون ایشان از مهار شریف روانه شدند نصف منزل نارووالہ صاحب براے اسپ خود سوار شدند
و نصف منزل حضرت غوث زمان را براے اسپ خود سوار میکردند علما که همراه نارووالہ صاحب بودند ایشان در دل خود
رنجیده میشدند و میگفتند که حضرت ما ضعیف عمر و ناطاقت بدن اند و این روهیله توانا و فربه و نوجوان است این چه انصاف است
که بر اسپ سوار شده روند و حضرت پیاده روند اما از خوف نارووالہ صاحب چیزی ظاهر گفتن نمی توانستند چون در قریه محمد
حسین جنتر که قریب بهاولپور و نزدیک قریه فتووالہ است رسیدند علما مذکور بخدمت محمد حسین صاحب عرض کردند که
صاحب این روهیله را حضرت بلحاظ پیر بهائی براے اسپ سوار میکنند و خود پیاده میروند تا نصف راه پیاده می آیند و بسیار تکلیف
میشود این را لازم نیست که پیر را ... سوار شود چرا که چون ... است شما همراه او را گفته و همینها سوار نشود و ما از خوف حضرت
صاحب گفتن نمی توانیم مولوی محمد حسین صاحب گفت سبحان الله من شنیدم که جناب نارووالہ صاحب از بوی نفسانی پاک شده اند
اما هنوز در ایشان نفسانیت باقی است گفتند چگونه گفت اگر در ایشان بوی نفس نبودی این محمد سلیمان را در نصف منزل
سوار کرده آوردی و خود پیاده با رکاب می آمدی شما چه دانید که رتبه این روهیله چیست نارووالہ صاحب را که پیر شما است از
رتبه او خبر است اما چون اندکی بوی نفسانیت باقی است از آن براے نصف را سوار میشود و ایشان خاموش شدند چون در
دیره غازیخان رسیدند که از تونسه شریف سی کروه سمت جنوب است و از حاجی پور سمت قریب است و در مکان مولوی عبدالله خان جا کردند
که یکی از دوستان حجاز نارووالہ صاحب بود دیره کردند و نارووالہ صاحب را دستور بود که در شب در دیره غازیخان ... عبدالله خان
مذکور قیام میکردند و در ... حضرت صاحب غوث زمان رخصت سمت سنگهر شریف شدند نارووالہ صاحب براے وداع ایشان
تا بیرون شهر تا دور رفتند آخر بر سر ... بیابان میدان لاهوت با هم معانقه کرده رخصت شدند حضرت غوث ...
و روی مبارک خود واپس کرده دیدند که نارووالہ صاحب استاده و ایشان را می بینند حضرت صاحب باز از سر نو خود ایشان را از
دور سلام کردند و ایشان هم سلام کردند اما مادام که حضرت صاحب ایشان از نظر می آمدند همانجا استاده و چون از نظر غائب
شدند نارووالہ صاحب به دیره خود آمده فرمودند که زین را بر اسپ بسته کنید تیاری رفتن کنید عبدالله خان عرض کرد قبله حضور را
عادت قدیم است که دو سه شب در مکان این غلام تشریف میدارند امروز چه اجله است فرمود جائیکه یاران ما وداع میشوند در آنجا
ماندن ... سوار شدند و لیکن روی مبارک خود را سوی علما همراهیان خود کرده فرمودند که ای یاران چون این محمد سلیمان را
در راه براے اسپ خود سوار میکردم شما چه خیال کرده بودید و شما را گران چرا آمده بود و در دل شما از باعث سوار شدن وی چه بد
رسیده بود شما را از جهت این شخص غیرت نشود یا یاران که هستم مریدان حجاز حضرت قبله عالم مهاروی صاحب هستیم با خلیفه
آنحضرت و قائم مقام ایشان این مرد است که مالک نعمت ظاهری و باطنی حضرت ماست و صاحب لنگر خواجگان حقیقت این شخص است

و این ندا شنید که بعد فوت قبلهٔ عالم قایم مقام اوشان خواهند شد نی اینوقت قایم مقام حضرت صاحب همین شخص خواهد ماند که در
همه سلسلهٔ چشتیه این خواهد پرداشت هر که زنده خواهد ماند خواهد دید آن جماعت چون این سخن از زبان پیر خود شنیدند
پشیمان شدند و عرض کردند که قبلهٔ حقیقت در قریهٔ سوکو محمد حسین صاحب رسیدیم اوشان را هم گفته بودیم و شکوه حضرت
محمد سلیمان بر ایشان کرده بودیم که ما هم در روهیله برای حضرت با ایم راه سوار نشیو و اوشان در جواب ما این فرموده بودند
که من شنیده ام که میان صاحب تاره و واله از بوی نفسانی پاک اند اما هنوز نفسانیت باقی است که سوار نفس راه میشوند اگر بو
نفسانیت نبودی سوار نشدی حضرت تاره واله صاحب فرمودند که اوشان حق گفته اند مرا و آن وقت چرا خبر نکردید تا من
سوار نشدمی کاتب الحروف گوید که این نقل از زبان بسیار مردمان معتبر شنیده ام و این حکایت مشهور است
نقلست صاحبزاده میان صاحب نور بخش جی سلمه الله تعالی پیش این فقیر بیان فرمودند خلیفه صاحب محمد یاران جی قبل
از بیعت شدن از حضرت صاحب و نیز قبل بیعت شدن حضرت صاحب از قبلهٔ عالم بخدمت حضرت قبلهٔ عالم برای بیعت در مهار شریف
آمده بودند قبلهٔ عالم اوشان را فرمودند که اول تحصیل علم بکن بعده نزد من بیائی ایشان حسب الامر قبلهٔ عالم بی حصول بیعت از مهار
روانه شدند و مدت هفت سال در تحصیل علم ظاهری کوشیدند درین عرصه حضرت غوث زمان هم از قبلهٔ عالم بیعت کرده بودند
و نیز از سفر دهلی آمده چند روز در مهار شریف مانده رخصت شده در وطن خود رفته بودند چون محمد یاران صاحب ازین علم کسبی
فارغ شدند باز بخدمت قبلهٔ عالم در مهار شریف رفته عرض بیعت کردند قبلهٔ عالم فرمودند اندکی صبر کن که هنوز یار تو نیامده
چون حضرت صاحب از کوره دیگر باز تشریف در مهار شریف آوردند و چند روز در آنجا مانده رخصت سمت وطن خود شدند
قبلهٔ عالم برای وداع حضرت صاحب تا باله سفر بیکه در مهار شریف است رفتند و در آنجا جای حضرت را گسترده در باله نشستند
و حضرت را هم نشاندند و کسی آدم را الطلب محمد یاران صاحب فرستادند تا حاضر شدند دست ایشان را بدست حضرت صاحب داده
گفتند پیر تو اینست از ایشان مرید و حضرت صاحب را فرمودند که میان صاحب این خلیفهٔ شما است توجه نیک برین خواهید فرمود
بعده سر و صاحب را رخصت فرمودند خلیفه صاحب همدران ثالثه عرض حضرت صاحب کرده بودند مرا بیعت کنید حضرت بپاس ادب
قبلهٔ عالم انگشت را در زیر دندان کرده ایشان را باشاره فرمودند که اینجا بیعت نخواهم کرد بعد چون از آنجا روانه شدند
در راه بیعت کردند **نقلست** وقتی قبلهٔ عالم از سفر ملتان که مراد از ملک جانب مغرب است مثل بهاولپور و غیره سمت مهار شریف
می آمدند و حضرت صاحب از ملک کوه در گذر وطن خود بخدمت ایشان در مهار شریف میرفتند چون در ملتان رسیدند ایشان را خبر رسید
که قبلهٔ عالم سمت بهاولپور رفته بودند اما حالا روانه سمت مهار شریف شده اند حضرت رو بخود بجانب ایشان کردند چون رسیدند
در شهر بهولان که میان بهاولپور و خیر پور است قدمبوسی قبلهٔ عالم در آنجا حاصل شد چون اکثر ساکنان آنجا و نواحی آن

قبله عالم بوده‌اند تباسه‌های کثیر و شیر بیشمار نذر قبله عالم آمده بود حضرت صاحب چون بخدمت ایشان رسیدند گرسنه تمام بودند
قبله عالم متوجه حضرت صاحب شده پیاله کلان پر از شیر کرده و بسیار تباسه در ان انداخته حضرت صاحب را فرمودند که خواهی نوشید
گفت آری ایشان را دادند تا نوشیدند باز دوم بار همان پیاله پر از شیر کرده و تباسه‌ها در ان انداخته فرمودند دیگر خواهی نوشید
گفت آری آن هم نوشید سیوم بار باز پیاله مذکور را پر کرده و چنگل تباسه در ان انداخته باز فرمودند خواهی نوشید گفتند
آری آنرا هم نوشیدند قبله عالم تبسم فرموده گفتند که بر نوشیدن شیرها و بر هضم کردن ایشان آفرین است آفرین است از ایشان
برآید **کاتب الحروف** گوید اینجا قبله عالم اشارت فرمودند بر هضم کردن اسرار باطنی ایشان را که حقتعالی حضرت
غوث زمان را چنین ظرف عنایت کرده بود که دریاهای معرفت را نوش کردند و از زبان مبارک خود ذره اسرار را
بیرون ندادند و تا مدت شصت و چهار سال بر سجاده مشیخت نشسته خلق خدا را ارشاد فرموده‌اند گاهی بلفظ مبارک خود
نفرمودند که مرا این مقام حاصل شده است یا بر من این تجلیات وارد می‌شوند و گاهی عمدا کرامت و خوارق عادات خود علانیه
ظاهر نکردند و اگر بی اختیار ظاهر شده است افسوس می‌خوردند که چرا از من این کار بوقوع آمده است و نیز اگر کرامت خود را ظاهر
میکردند در پرده بنده دیگر کس آورده ظاهر میکردند چنانکه ملا محمد کهوا کر را منیه برسات تخلص کرده بود یعنی وقتیکه خواهش
باران شدی خلق از حضرت عرض کردندی بنده او آوردندی که این منیه برسات وقتیکه خواند گفت همان وقت باران خواهد بارید
چنانچه ذکر آن خواهد آمد و اکثر وقت در پنهانی حال خود میکوشیدند و می‌فرمودند که ما این ملان هستیم ما چه دانیم و نیز می‌فرمودند
که **الاستقامة فوق الکرامة** سبحان الله در این زمان بعضی بیوقوفان که هنوز اول منزل ناسوت را طی نکرده
و از حجبات نفسانی آزاد نشده‌اند دعوی کشف و کرامت و عالم مثال دیده‌اند و پیش مردمان بر اعتقاد آوردن ایشان
ظاهر میسازند و اکثر احمقان که از راز نهانی خبر ندارند بر ایشان اعتقاد آورده و دیگر آنرا که اوشان را اگر هست یا نیست ظاهر
نمیکنند بچشم حقارت می‌بینند و گویند که این خالی است یا عامی است و نمیدانند که این از کمال حوصلگی خود ظاهر نمیکنند و عمل این
بیت است ؎ هر که او از کشف خود گوید سخن ٭ کشف او را کفش کن بر سر بزن ٭٭ حضرت خواجه نقشبند الملة والدین
فرموده‌اند که خاندان چشتیه سالک را پانزده مرتبه نهاده‌اند از ان در پنجم مرتبه کشف کرامت است اگر در پنجم مرتبه
کسی خود را کشف کند در ده دیگر نرسد لیکن مرد کامل آنست که چون به پانزدهم مرتبه برسد هم خود را کشف نکند کذا
فی رسائل الصاحب حسین ابراهیم [illegible] فقیر کمابیست آن چه نگار است کشف و کشود و دیگر این کشف کافر را هم
میباشد آنرا الا مرکز دان خود را [illegible] کردن چه بزرگی است بلکه اگر کسی در پیش سالک را کشف نباشد حقیقت او [illegible]
و سالک [illegible] شده‌اند که نظر او [illegible] بکشف خود وقت که نظر او بکشف خود وقت فنا که در [illegible]

نوشته است و این سرزنش خاص برای کسانی است که اوشان را کشف و کشوف حاصل است و آنرا ظاهر میکنند اما آن جاهلان
که چند روز الله الله میکنند و تا هنوز از نجاست نفسانی پاک نشده اند دعوی دروغ از تخیلات و حکایات سلف کشف میکنند
و خود را همچو اوشان میدانند از دایره ایمان و از مرتبه ایقان خارج اند و آنانکه با وجود ظلمت ظاهری خود بر آن جاهلان
معتقد شده اند اوشان احمق تر باید گفت که از صد احمق یک احمق می شود و گفته است مولانا روم در مثنوی
حرف درویشان بدزدد مرد دون * تا بخواند بر سلیمی آن فسون * صد نشان باید ز دیده هم نشین * تا گمان آید که
ایشان زان نهند * یا بجز آن حرف شان روزی نبود * یا در آخر رحمت آید بشنود * سخن ایشان اگر واقف شود
بر مراد مرغ کی واقف شوی * گر بیاموزی صفیر بلبلی * تو چه دانی کو چه دارد با گلی
مجاهده که روز و شب در ریاضت و ورد و ذکر و اشغال و اوراد مشغول باشد طالب آن مجتهد نباشد دیگر
نباشد پس اگر در ضمن او چیزی از انوار یا اسرار یا کشف قلوب یا کشف قبور یا عالم مثال وغیره روی نماید بر
سر فخر ونیازد و آنرا حیض خود پنداشته در پنهان داشتن وی سعی بلیغ کند و پیش هر کسی نگوید زیرا که مقصود من
دیگر است سه دل چه می بندی درین فانی مقام * این جهان را هم جهان دیگر است * پس باید که جمال مقصود حقیقی
مردانه مجاهده و محنت خود را بگذارد تا مصرع عمری باید تا که بدست آید دوست * و کسیکه از منهیات و از خبث شرع
احتراز نکند که این اول منزل است چگونه بدیگر منازل برسد و آنها که بمرتبه لقا بالله رسیده اند که آخر مقام درویشان
است اوشان هم دست از حبل المتین شرع بند داشته اند و ربقه شریعت از گردن خود بیرون نیاورده اند و روز و شب مجاهده
ریاضت همچو مبتدیان مشغول اند که مصرع نهایت قدم سالکان بدایت است * تعمیمی را و ولی العوام آخر
الخواص همین اشاره است و بدایت الجهلاء نهایت العلماء همین رمز است سه پس کنم خود
زیرکان را این بس است * بانگ دو کردم اگر در ده کس است * نه دیده که حضرت غوث زمان محبوب رحمان سلطان
که از همه مقامات قطبی و غوثی و افرادی درگذشته بمقام محبوبیت رب رسیده بودند اما تا دم آخرین دست از ریاضت
و مجاهده نکشیده بودند **نقلست** روزی حضرت صاحب میفرمودند که مایان وقتی بخدمت حضرت قبله عالم سمت مهار شریف
میرفتیم در چولستان یعنی در تهل بسبب عدم موجودی آب و خوف هلاکت جان بلب رسیدیم ناگاه آواز غوک بسمع
مایان رسید پس بطرف آواز آن غوک رفتیم که شاید قدری آب دران جا باشد هرگاه که نزدیک او رسیدیم دیدیم
که غوکی در یک دسته گیاه آواز میکند اما آب آنجا سراً مفقود است متحیر شدیم و رفیق خود را گفتیم که کنار این دسته گیاه
را بکشا چون کشادم زیر آن گیاه مغاکی مانند خم پر از آب صاف زلال بتمام شیرین پر بود پس مایان را نجات شد و حرارت

بر کشتی اینجانب را سوار شدن نمیدادند که مبادا کسی دزدی یا خون کرده آمده باشد پس شیخ محمد مذکور ملاحان را گفت که
این چروادار اسپ من است این را هیچ نگویند پس من هم سوار بر کشتی شدم و چون کشتی بر کناره شهری متصل
گردید زود از کشتی جسته راه بیابان گرفتم ناگاه پیش سه کس از دزدان افتادم از ایشان پرسیدم که شما کدام
کسانید که درگوشه اینچنین جنگل تنها استاده اند گفتند ما یان دزدان ایم ایشان از من پرسیدند که تو کدام کسی
من هم گفتم که من نیز دزدم ایشان با یکدیگر مشورت کردند که گذاشتن این مرد را مصلحت نیست مبادا کسی را
از ما یان خبر کند ایشان تمام روز مرا زان بیشه رفتن نداد چون شب در آمد ما یان هر چهار شخص از جنگل برخاسته
نزدیک دایره دین پناه رسیدیم و با هم صلح کردند که در مسجد رفته کدام خانه را معلوم کرده دزدی خواهیم یکی
ازان هر سه دزدان گفت که من از دزدی از خانه همسایه مسجد توبه کرده ام وآن دزد این **حکایت** کرد که وقتی
در شهری از شهرهای ملک ایشان یک همسایه مسجد را چروادار شده بودم هرگاه که مالک آن خانه را بر من اعتماد کلی آمد
بوقت شب اسپ ماده او را دزدیده بران سوار شده راه خانه خود گرفتم چون تمام شب اسپ ماده را راندم باز
واپس دران شهر داخل شدم پس مالک آن اسپ ماده مرا گرفتار کرده بسیار خوار ساخت ازان روز از دزدی
خانه همسایه مسجد توبه کرده ام پس هر سه دزدان اتفاق کردند که در خانه خارکش رفته ازانجا سرقت کدام خانه خواهیم
ساخت چون آنها راه خانه خارکش گرفتند من راه مسجد در پیش گرفتم حضرت صاحب درین کلام بودند که موذن بانگ
عصر گفت در نماز مشغول شدند بدانکه کوه ورگ از شهر تونسه شریف سی کروه است و دایره دین پناه از تونسه
دوازده کروه پس حضرت صاحب چهار ده فرسنگ را که چهل و دو کروه باشند بیک منزل طی کردند ۵ ابیات
بپای تن ببایان نرسد ۵ تاجان نزند قدم بجانان نرسد ۵ **ذکر انتقال شدن قبله عالم و انتظاری**
آن غوث زمان کشیدن و رسیدن ایشان از کوه ورگ بخدمت قبله عالم
قبل از وفات میان غلام فرید صاحب بن خواجه نور احمد صاحب بن خواجه نور محمد صاحب رضی الله عنهما پیش این
فقیر کاتب الحروف می فرمودند که من از والد بزرگوار خود بشنیده ام که میفرمودند که چون حضرت قبله عالم
را مرض رحلت حایل شد و ایام رحلت قریب شدند و حضرت غوث زمان خواجه سلیمان رضی الله عنه از حضور رخصت
شده بوطن خود رفته بودند و دیگر همه خلفا حضرت قبله عالم حاضر بودند مثل قاضی عاقل محمد صاحب و حافظ جمال الدین ملتانی
صاحب وغیره اما مولانا نور محمد نارووالہ صاحب که ایشان قبل از قبله عالم فوت شده بودند روزی حضرت قبله عالم
پسر بزرگ خود نور صمد شهید صاحب را فرمودند که کسی از همسایه با خبر دارد که کجا است [illegible]

گفتند قبله حال او معلوم نیست که کجا می ماند اگر حال معلوم بود او حجره دار کرده آدم را فرستادمی اگرچه مبلغ بست و پنج
در حجره فاصد خیج شدی فرمودند خیر باشد ان شاء الله خود خواهد آمد روز دیگر باز فرمودند کسی هست که رو بهیه بالطلب
و در اینجا آرد جناب حافظ جمال الدین ملتانی صاحب رضه عرض کردند که قبله عالم اگر غلام را حکم شود من روانه شوم و او را
بیارم فرمود خیر باشد ان شاء الله خود خواهد آمد گویند حضرت صاحب غوث زمان در خانه خود بر قلعه کرگوجی در وقت نیم شب مشغول
نشسته بودند و قلعه را قفل زده بودند و گرد قلعه خندق بود و گرد آن خار بندی از شاخهای کنار و مغیلان بود حضرت
را یکایک اضطرابی کمال و شوق دیدن جمال پیر خود غالب آمد چون دیدند که دروازه قلعه را قفل زده اند و از سپاه اگر
دربانان قفل کشادن مرا از رفتن مانع خواهند شد حضرت از آن قلعه از بالای بر خاربندی خود را انداخته روانه سمت
مهار شریف شدند و هیچ ضرری از جهیدن از آن قلعه بر پای مبارک ایشان نرسید و اول منزل در دایره دین
پناه کردند که از تونسه شریف دوازده کروه است الصوب دریای سنده که آن را در کتب تواریخ جیحون مینویسند و
این دایره دین پناه مذکور از کوه درگ از موضع کرگوجی چهل و دو کروه است حضرت صاحب بشوق جمال پیر خود اول
اینچنین منزل کلان با پیاده کردند و دویم روز از آنجا محمود مرشید رسیدند که از دایره دین پناه مذکور نگی کروه
است و چون از کشتی دریای ملتان نزول فرموده در بلده ملتان رسیدند زنی کامله برقعه پوش که صاحب باطن بود
از حضرت صاحب ملاقی شد آن زن حضرت را بزبان پشتو گفت زود روانه شو قافله تیار است مراد از قافله تیاری شدن
وفات قبله عالم بود در روز سیوم از محمود مرشید روانه شده در بلده کرم پور منزل فرمودند و این قریه از ملتان
چهل کروه است روز چهارم چون از کرم پور روانه شدند دریا سه کروه بود بر دریا آمدند ناگاه کشتی موجود نبود
کاروان کشتی را گرفته بکدام جا برده بودند همه روز در انتظاری کشتی ماندند یعنی بر کناره دریا نشسته بود در آنجا در
مسجدی کهنه ماندند چون وقت عصر آمد حضرت صاحب برای بول کردن بیرون آمده بودند چه می بینند که شخصی سفید
ریش زورق را که کشتی خورد بود تنها کشیده می آرد بر کناره دریا رسید حضرت را گفت که ای جوان زود بیا تنها
برین کشتی سوار شو حضرت صاحب رفیق خود را که غلام حیدر نام بود آواز دادند که زود بیا کشتی موجود است او نزد
حضرت بود بطرح گفت اینجا برای تو کدام کس کشتی آورده است فرمودند اینک ملاح میطلبد الغرض حضرت صاحب
مع رفیق خود بران کشتی سوار شدند چون بر کناره رسیده فرود آمدند آن مرد کشتی بان مع کشتی از ایشان غائب شد و
سیاه القصا اینست را و قریه مظفرپوریان که از اینجا قریب است شب در آنجا رسید حضرت میفرمودند که در میان من و رفیق
اختلاف افتاد من میگفتم که آن کشتیبان سفید ریش بود و رفیق من میگفت سیاه ریش بود و بعضی گویند که این

سه کسان بودند سیوم میگفت که این بی ریش بود الغرض حضرت صاحب میفرمودند که ما حیران ماندیم که این کدام کسان بود و بعضی دیگر گویند
که ما از حضرت شنیده ایم که میفرمودند که ما چهار کسان دران کشتی بودیم یکی میگفت سفید ریش بود دویم هم سفید سیوم سیاه ریش با کاکل
سیاه و چهارم بی ریش میگفت واللّٰه اعلم بالصواب **کاتب الحروف گوید** بی شک نیست که آن خضر علیه السلام باشند که اکثر
در دریا می مانند و از اولیاء اللّٰه ملاقات میکنند و سرانجام کار ایشان می نمایند چنانچه اکثر اوقات از حضرت غوث زمان آمده
ملاقات میکرد چنانچه ذکر آن باز خواهد آمد در آگفته است احمد جام ۵ بات است خضر قافله شد لشت شد لشت شده چون کابل
است شد شد شد الغرض **پنجم** روز در شهر فرید منزل کردند **ششم** روز بوقت چاشت در مهار شریف
رسیدند بعضی گویند که حضرت صاحب دران سفر از کوه ورگ تا مهار شریف سه منزل کرده بودند اول از ورگ تا واپیند گودیم
تا مخدوم رشید سیوم تا مهار شریف غرضکه وقتیکه در مهار شریف رسیدند اول بر چاه وضو کرده از آنجا بهوشیار شده بسمت مسجد
قبله عالم رفتند اول از کسی صاحبزادگان وغیره که چون ایشان را در راه ملاقات شده بود گفت گو نکردند هیچکس متوجه
نشدند بخدمت قبله عالم رسیدند میان غلام فرید صاحب میفرمودند که حضرت قبله عالم والد من میگفت که من در حجره خود
تکیه داده بر چهارپائی نشسته بودم چون حضرت صاحب بخدمت قبله عالم رفته قدمبوسی کردند بسمت پائین چهارپائی
قریب پایه چهارپائی نشستند قبله عالم را عادت بود که وقتیکه حضرت صاحب از خانه خود بخدمت ایشان میرسیدند کلام
می پرسیدند اول آنکه در شب کجا بودی دوم آنکه والده تو خوش و خورم است انوقت هم این کلام مذکور پرسیدند که در شب
کجا بودی گفت در شهر فرید بودم فرمودند والده تو خوش هست گفت آری دعا میکند انگاه تا دیری خاموش نشستند حضرت صاحب
بوده نشستند و نظر مبارک خود بصورت صاحب کرده می دیدند میان نور احمد صاحب میفرمودند که من هم حاضر بودم و میدیدم چهره
چهره حضرت خواجه سلیمان را که وقتیکه قبله عالم متوجه ایشان شدند بسمت ایشان میدیدند رنگ چهره ایشان گاهی
مثل برگ هوا زده میشد و گاهی رنگ سرخ مثل آهن که از آتش بیرون می آرند میشد یعنی تجلیات جلالی و جمالی حضرت
حق تعالی بر چهره حضرت وارد بود یعنی چون تجلی جلالی بر حضرت میشد رنگ ایشان زرد میشد و چون تجلی جمال میشد سرخ
رنگ می شدند و حضرت صاحب درینوقت بیخود و محو نشسته بودند تا دیر همین حال ماند گویند دران وقت قبله عالم در صحن
تاری خود بیرون صحن در سایه یک گهری که بزبان هندوستان آن را گهتی گویند نشسته بودند چون آفتاب بالا آمد بسبب
گرمی آفتاب برخاسته رفتند قبله عالم فرمودند که چهارپائی من در اندرون حجره اندازند حضرت صاحب را فرمودند بیرون
دیره کنید حضرت صاحب از آنجا برخاسته بیرون آمدند و از صاحبزاده نور محمد صاحب معانقه کردند فرمودند که مرا معلوم در اینجا
بوقت آمدن بخدمت قبله عالم مرا هوش نبود و بعد از همه صاحبزادگان وغیره ملاقات کردند بعد ازین واقعه پنجم روز

قبلهٔ عالم وفات کردند **نقلست** و نیز میان غلام فرید صاحب از والد خود نقل میکردند که دران وقت که حضرت قبلهٔ عالم
خاص بغوث زمان میفرمودند و رنگ چهرهٔ ایشان زرد و سرخ میشد دران وقت میان غلام رسول
قبلهٔ عالم آمد حضرت صاحب را گفت که میان صاحب بیائید نان خورده بگیرید قبلهٔ عالم او را فرمودند ایشان هیچ مگو این نان
کاتب الحروف گوید که مراد از این نان خوردن نان باطنی بود که غذای روح باشد یعنی دران وقت قبلهٔ عالم
را آن نان باطنی خورانیده بود چنانکه مولانا روم گوید **بیت** گر خوری یک لقمه از نان نور خاک ریزی بر سر نان تنور
باز بار دوم غلام رسول لانگری آمد حضرت را گفت که میان صاحب بیائید کدام حجره را برای شما خالی کرده دهیم تا در آن
خود بکنید باز قبلهٔ عالم فرمودند که این را چه میگوئی خود همه حجره را و زمین که خست خالی خواهند شد ای جای انتقال **نقلست**
میان صاحب نور بخش حجی سجاده نشین قبلهٔ عالم میفرمودند که برادرم میان قطب الدین پیش من نقل میکرد که من از مولوی
شهسوار صاحب مرحوم که یکی از یاران مجاز حضرت صاحب و اهل ذوق و شوق بود شنیده ام که او میگفت من از زبان مولوی
محمد عالم پاسورگری شنیده ام که او میگفت که من خود از زبان وحی بیان حضرت غوث زمان شنیده ام که میفرمودند که
وقتیکه در مرض رحلت قبلهٔ عالم بخدمت ایشان رسیدم و قدمبوسی کرده سمت پائین چارپائی قبلهٔ عالم نشستم
نزدیک بیا اندکی قریب شدم باز فرمودند نزدیک آی باز اندکی قریب شدم باز فرمودند نزدیک تر بیا چنانکه قریب
شدم که اندکی میان من و قبلهٔ عالم فرق مانده بود گویا همچنان **قاب قوسین او ادنی** اشاره بدیشان و آنگاه همه حاضران
مجلس را فرمودند که یاران همه برخاسته بیرون روید که با من اندکی سخن گفتنی است همه برخاسته بیرون
رفتند آنگاه توجه بر من فرمودند و آنچه که عنایت کردنی بود کردند چنانکه مرا هوش نماند بعد از دیری چون بهوش
آمدم مرا فرمودند که برو در بستی خدا بخش مهار رفته ساکن باش و باز نزد من میا تا آنگاه که فوت شوم چون در مسجد
مذکور رفتم باز تا فوت قبلهٔ عالم حسب الامر ایشان بزیارت نرفتم چون حضرت قبلهٔ عالم فوت شدند و جنازهٔ مبارکه
سمت تاج سرور رفت من هم همراه رفتم و بعد دفن قبلهٔ عالم همه خلق به مهار شریف آمدند و من دران شب بر مزار پر انوار
ایشان ماندم و دوم روز برای فاتحه و دعا شریف آمدم **نقلست** میان غلام رسول خان ناکو افغان میفرمودند
که من از زبان ملا محمد فاضل ... شنیده ام که او میگفت که در سفر انتقال حضرت قبلهٔ عالم من همراه حضرت غوث
زمان بودم چون پس از زیارت قبلهٔ عالم توجه ایشان با مرآن حضرت ... یعنی در بستی خدا بخش مهار شریف
آوردند و قبلهٔ عالم فوت شدند مرا فرمودند که دیده باشی چون جنازهٔ حضرت از این راه ... مرا خبر کنی و حضرت غوث
رسیدن قبلهٔ عالم منع کرده بودند لهذا ایشان باز نرفته بودند پس چون جنازه آمد من حضرت را خبر کردم تا همراه جنازه رفته

بودند چون ایشان را چنان مدهوشی و بیخودی بتوجه قبلهٔ عالم شده بود که خبر از خود و از غیر خود نمی داشتند مرا پرسیدند
که من نماز جنازه حضرت قبلهٔ عالم خوانده بودم یا نه گفتم خوانده بودم **نقلست** که حضرت صاحب صحبت ظاهری قبلهٔ
عالم پنج یا شش سال کرده اند یعنی بعد بیعت حضرت قبلهٔ عالم پنج یا شش سال زنده مانده اند و درین پنجسال هم دو ماه یا چهار
ماه در صحبت قبلهٔ عالم مانده باز رخصت شده در وطن خود میرفتند یعنی درین پنجسال آمد رفت حضرت صاحب در مهار شریف
بخدمت پیر خود بوده است بعده پس از انتقال قبلهٔ عالم شش ماه بلکه نه نه ماه حضرت صاحب بر مزار قبلهٔ عالم
معتکف بوده اند و فیض از مزار شریف ایشان گرفته اند چنانچه **نقلست** روزی حضرت صاحب در سنگهر شریف
در حجرهٔ خود بعد از شغل بین العشائین قدر دراز کرده بودند این فقیر کاتب الحروف و نیز چند کسان [illegible]
نشسته بودند میان محمد اکرم خادم حضرت عرض کرد که قبله از مزار ولی هم فیض طالبان را می شود فرمودند اگر کسی
از فیض مزار ولی پرسد از من پرسد که چه فیضها از مزار قبلهٔ عالم حاصل کرده ام فرمودند من صحبت ظاهری قبلهٔ عالم
پنجسال کرده ام اما آنچه که مرا حاصل شده است از مزار قبلهٔ عالم شده است که نه نه ماه بر مزار شریف ایشان معتکف
مشغول نشسته ام و آنچه که فیض حاصل کرده ام من میدانم **راقم کاتب الحروف گوید که بعد انتقال حضرت قبلهٔ**
عالم حضرت غوث زمان چند اول چند ماه بر مزار ایشان اشغال مینمودند و بعده بوطن خود میرفتند پس از آن هر سال
بر عرس شریف قبلهٔ عالم از سنگهر شریف [illegible] پیش می آمدند و دو ماه در خانقاه قبلهٔ عالم میماندند همچنین تمام
عمر این را وظیفهٔ خود [illegible] بودند چنانچه این کاتب الحروف [illegible] هم پنج شش بار همراه حضرت صاحب از سنگهر شریف
در خانقاه قبلهٔ عالم [illegible] حضرت صاحب [illegible] بود که یکسال در میان داده از خانقاه شریف
قبلهٔ عالم [illegible] رفته است پس چون ضعف بر مزاج ایشان
حضرت صاحب غالب آمد [illegible] سال آخر عمر عرس قبلهٔ عالم قدس
موقوف کردند [illegible] بسیار طعام از قسم حلوا و برنج [illegible] اما مجلس سماع نمیکردند
بپاس خاطر علما ظاهر که اکثر فقها و علما از ملک خراسان و هندوستان می آمدند و درین نکردن مجلس
سماع حکمت بود اما حضرت صاحبزاده گل محمد صاحب مرحوم در ایام عرس قبلهٔ عالم [illegible] مجلس سماع [illegible]
و صوفیان را وجد و ذوق و شوق [illegible] **نقلست** چون حضرت صاحب بباعث عدم طاقتی سوار شده رفتن
عرس قبلهٔ عالم موقوف کردند نواب [illegible] بهاول خان عباسی [illegible] والد که غلام معتقد خاص حضرت بود عرض کرد که برای
حضور میانه و پالکی تیار کرده شود و کهار بردارندهٔ پالکی هم [illegible] حاضر خواهند ماند بران پالکی سوار شده

به عرس قبله عالم تشریف آورده باشند فرمودند نیز او میان سوار شده بر عرس پیر خود. مرحوم معاف فرمایند

کاتب الحروف گوید حق تعالی حضرت ما را چنان متابعت نبوی نصیب کرده بود که برابر یک سوی نشاف

نمیکردند حق تعالی که فرموده است که ان الخیل والبغال والحمیر لترکبوها بران عمل میکردند از ان سواری

پالکی را قبول نفرمودند نقلست دران ایام که حضرت صاحب بعد انتقال قبله عالم بر مزار ایشان معتکف

بودند میان شیخ جمال چشتی سکنه تاجسرور که از اولین مریدان حضرت است میگفت که حضرت صاحب دران ایام

نان در خانه بابان میخوردند شبی آنحضرت را دیر شد برای نان خوردن نیامدند چند بار انتظار میکشیدیم بعده من برای

طلبیدن حضرت آمدم چه می بینم که در میان راه قریب مزار تاج الدین سرور میان قریه و مزار ایشان حضرت صاحب

مشغول در مراقبه نشسته اند من نزد ایشان رفته عرض کردم که قبله از شب بسیار گذشته است برای نان خوردن تشریف

ببرید سر بالا کرده فرمودند ای جوان امشب تماشای اهل قبور رسید دیدم که درین قبرستان بعضی اهل مزار خوش خرم

اند و بعضی در غم والم اند کاتب الحروف گوید که این نقل بسیار مردمان معتبر مثل مولوی عبد الشکور صاحب

و صاحبزاده نور بخش صاحب وغیره شنیده ام

ذکر استقامت و سکونت گرفتن حضرت صاحب درکوه ورگ و لنگر در انجا جاری کردن بعده از انجا در تونسه تشریف آورده استقامت کردن

بدانکه چون حضرت قبله عالم فوت شدند و حضرت صاحب بر مزار اقدس ایشان معتکف چند ماه بوده باز در ملک خود تشریف

بردند و پای استقامت در انجا محکم کردند بنای لنگر در انجا نهادند باین طور که همشیره شریفه خود را فرمودند که هرچه

در خانه غله موجود باشد بپزید لیکن اول روز در خانه ایشان نیم پڑوپی بوزن نیم آثار پخته غله بود آنرا وقت شب طلب

پخته کردند که ازان طلب همشیره و والده و اقربا را حصه دادند و خود نیز خوردند کذا فی ملفوظ غلام حیدر لیکن بعد ازین

هرچه در خانه موجود بودی آنرا پخته خویش و اقربا را طعام خورانیدی تا چند ایام همچنین میکردند بعده با شغل

میماندند و بسبب خواست محمد خان جعفر که از قوم و همجوار ایشان بود از دختر او نکاح کردند و ادای سنت نبوی

بجا آوردند و بعده در انجا در کوه گرگوجی مکانات حرم سرای و مسجد شریف و مکانها درویشان که طالبان حق

بخدمت حضرت صاحب آمده طلب حق مینمودند و مرید شده بخدمت میماندند از سنگ خارا تیار و درست ساخته

و اعراس پیران عظام خود همه در انجا میکردند و گروه طالبان حق از هر طرف بخدمت حضرت صاحب در کوه ورگ

میرسیدند تا چند مدت در انجا همین طور گذاشتند و هر سال بر عرس قبله عالم از انجا تشریف می بردند

اما باعث تشریف آوری حضرت در تونسه شریف و برخاستن از کوه ورگ چند سبب نوشته اند

اول آنکه حضرت قبله عالم ایشان را فرموده بود که ملک کوهستان شما جای حکومت نیست یعنی هر کس بخانه خود در آنجا حاکم است لازم که از اینجا برخاسته در ملک حکومت گاه استقامت ورزند از ان سبب الامر قبله عالم در تونسه شریف آمده سکونت ورزیدند **دوم سبب آنکه** چون درویشان طالبان خدا از هر طرف بخدمت حضرت صاحب در کوه درک رسیده مرید می شدند و ارشاد می یافتند و در اثنای راه قطاع الطریقیان و راه زنان فقرا را در راه غارت میکردند و ایذا می رسانیدند پس آنجناب که مقصود ایشان افاضه خلق بود از باعث حرج درویشان و صعوبت گذران کوهستان از آنجا برخاسته در تونسه شریف آمده ساکن شدند **سیوم سبب آنکه** چون حضرت صاحب بموضع گڑگوجی رفته سکونت ورزیدند و لنگر جاری کردند و از هر طرف طالبان خدا آمدن بخدمت ایشان شروع کردند برادران همقوم ایشان را حسد پیدا شد تا بر ایذا رسانی حضرت برخاستند و همچو رسول علیه السلام که کافران مکه که همجدی آنحضرت صلعم بودند چون کمر بر ایذای آنحضرت بستند تا از مکه معظمه بمدینه منوره هجرت نمودند ایشان هم از کوه درک بسبب ایذا رسانی قوم خود بسمت تونسه شریف هجرت فرمودند **گویند** حضرت صاحب چون از عرس قبله عالم واپس آمده در تونسه شریف تشریف آوردند خود بدولت در انجا سکونت ورزیدند و نور خان بلوچ گرمانی را که از مریدان خاص حضرت صاحب بود و نیز وزیر ایشان در موضع گڑگوجی فرستاده مردمان اهل پرده را در تونسه طلبیدند والده صاحبه حضرت و نیز همشیره صاحبه حضرت مائی صاحبه حیف شریعت حضرت صاحب تونسه آمدند **اول** یک خانه و یک دالان و از هر چهار طرف احاطه دیوار کلان برای دو تنخانه تیار ساختند و یک حجره برای عبادت خود و یک دالان برای مجلس فقرا و یک مسجد بی سقف از سه طرف دیوار برابر قامت مرد و از طرف مشرق سنگها نهاده و علامت مسجد تیار ساخته نماز با جماعت ادا میفرمودند و نیز بجانب شرق مسجد یک سایه بان چوبی که نی بند بود انداخته بوقت زوال در موسم تابستان کچهری و قیلوله می فرمودند بعده یک بنگله بوقت شادی حضرت صاحبزاده گل محمد صاحب نیز از خرچ خود تیار کنانیدند و بعد از مدت یک مکان اصطبل برای اسپان مهمانان و نیز یک دو لنگر خصوصی ماند تیار کنانیدند و ما سوای این مکانات مرقومه برای ماندن خود و آسایش نفس خود هیچ یک بنا نکردند بعده خلیفه صاحب محمد یاران حجی سه حجره و یک دالان برای لنگر بخش درویشان بنا نمودند **و من بعد** آن میان جیون دار چاکی که یکی از غلامان حضرت بود مسجد مسقف دار ساده از گل تیار کنانیده **لقاست** و قتیکه نواب بهاول خان مسجد پخته از خشت پخته مبلغ چند هزار روپیه خرچ کرده بنا بر حضرت صاحب تیار کنانید بمعرفت اسلام خان بلوچ که از مریدان مجاز حضرت بود و از کارداران نواب مرحوم چون آن مسجد گلی خام را که بر خود او جاکی تیار کنانیده بود شکستن آغاز کردند این فقیر **کاتب الحروف** هم بخدمت حضرت صاحب بوقت ظهر نشسته بود حضرت صاحب چشم پر آب کرده فرمودند که یاد او این مسجد خام

ما را که از مدت مدید شوق بود چرا شکسته مسجد اسلام خان عرض کرد قبله این برکت همین قدیم تمام است که بجای او

پخته مسجد از گنج تیار شود نیز کل این مسجد قدیم در صحن مسجد پخته خواهد شد و الغرض بعده الف خان افغان پخته یا

یک بنگله رنگین سقف و یک چپاه برای حضرت تیار کنانید و چونکه تجویز لنگر شریف از روز اول در کوه درگ تجویز شده بجای

کرده بود اما در اینجا کدام هند و سودی نقال نبود در اینجا فقط بر توکل رب بود هر چیز که از جناب رزاق مطلق رسیدی

آنرا در خرچ فقرا آوردندی چون در تونسه شریف تشریف آوردند و طالبان خدا از هر ملک مثل خراسان و هندوستان

و عرب و عجم و روم و شام فوج فوج آمدن شروع شدند و صیت سلطنت سلطانی وافواه تخت سلیمانی در هر ملک افتاد لیکن

با هر چیز فرقه فقرا را حاجت افتاد پیارا نام بقال را که تمام مفلس بود و سودی لنگر خود مقرر فرمودند و بقول معتبر

کسانیکه با در این منزل اند دکان بی رونق اند متحمل نمودند و بروانگی اجرای امور فقرا را بمیان

علی محمد میوتانی سپردند و مستوفی حساب میان برخوردار چاکی و وکیل سرکار و مدبر صلاح کار نور خان گریانی مقرر کردند

و بعد فوت شدن نور خان پس از مدت مدید و بعد ایام چند میان گل محمد فقیه دامانی را مشیر تدبیر فرمودند و عهده منشی

گری بصدیق محمد کاسی عطا فرمودند و از اقسام متکاسبه چنانچه حجام و نجار و آهنگر و نعلین دوز و نیاگر و کلال و

گازر و کوتانه دار و کش و خارکش تمام روزینه خوار و ماهیانه دار در لنگر حضور بودند و از کدام امور احتیاج درویشان با

نداشته بودند و حکیم بر اسعاف بیماران هم حاضر میبود و باسودی حکم فرموده بودند که هرگاه که کسی حاجت مند نسخه

ادویه را بیرد و دکان تو را و بغیر اجازت و انتظاری حکم ما ادویه را داده باشی و بر عهده لانگری اول محمود نام را مقرر کردند بعده

قبول لانگری بود و بعده خدا بخش مقرر شد **نقلست** روزی خدا بخش لانگری بخدمت حضرت عرض کرد که درین یکماه مقصد

روپیه خرچ ادویه فقرا بر دفتر سودی بحساب جمع آمده و نیز امی خیره چشم حیا ندار که بر نقصان جان درویشان دیده انگشت

و امید از هر چیز دور شو اگر هفت هزار روپیه دیگر خرچ شود مرا هرگز اطلاع نخواهی کرد و نیز حجام را حکم شده بود که حجامت

فقرا زیاده از پانزده روز نشود و آنحضرت نیز بر پنجشنبه در روز پانزدهم حجامت می کنانیدند **نقلست** هرگاه که علی محمد میوتانی

مذکور فوت شد و قرض داران بالسیار تقاضا نمودند این حضرت را رسید فرمودند هر کس که نزد علی محمد قرض مطلب شده بود

لنگر بار خته قلم بند سازد جمله یکصد و هشتاد روپیه شده بود نمودی را طلبیده فرمودند تا قرض ادا کردند **و نان** در لنگر شریف

برای هر طالب خدا بوزن سه پاو پخته و پوشاک در شش ماهی و نعلین هر چهار که کهنه شدن و یک آثار پخته روغن سیاه ماه بماه برای هر نفر

نشکی روغن زرد بود و **معمول** فرقه علما که بسیار مدرسان بودند یک آثار پخته خام بود و یک آثار پخته روغن زرد ماهیانه

نیز یک آثار پخته روغن سیاه ماهیانه بود و پوشاک ایشان نیز در شش ماهی یک لنگی و یک گوسفند در سال تمام هر یک فقیر مقرر بود

واگر کدام کس از فرقه علما و فقرا شادی پس حسب لیاقت و اهلیت وی نقد روپیه از ده تا صد ... می بخشیدند و
اسباب زیور و پوشاک علیحده آن می بخشیدند و از غیر حوائج چنانچه غله الخ انه و پنبه کپاس و پشمینه و روغن زرد و سیاه و
نمک سنگ زر و چوب غیره با محتاج حسب ماهواری مقرر و جاری بود **ذکر خلافت دادن حضرت قبله عالم**
مهاروی صاحب حضرت غوث زمان خواجه سلیمان رضی الله عنه را روزی میان غلام
رسول خان صاحب با کوئی پیش این فقیر حال خلافت حضرت را در خانقاه شریف قبله عالم در سنه ۱۲۰۲ هجری از مولوی غلام رسول صاحب
بهاولپوری روایت کردند چون مولوی صاحب ممدوح هم بر عرس قبله عالم درین سال آمده بودند این کاتب الحروف باز از
ایشان تحقیق حال کرد ایشان فرمودند که وقتی حضرت صاحب قبله غوث زمان بر عرس حضرت قبله عالم سمت بلده تاج سرور
تشریف می آوردند من یعنی مولوی غلام رسول صاحب و مولوی نور جهانیان بهاولپوری که ایشان هم از یاران حضرت نور
و دیگر گروه علما و فقرا همراه حضرت صاحب بودیم چون از منزل بلده مخدوم رشید که از ملتان نه کروه سمت مشرق است
روانه شدیم سخن در مشائخ وقت و بیعت کردن ایشان خلق را افتاده بود که با یکدیگر علما و فقرا ... حضرت صاحب عرض
کرده آمدند چون این تذکره بایان شنیدند بر لفظ مبارک راندند که وقتیکه حضرت قبله عالم مرا خلافت بخشیدند من با ایشان
عرض نمودم که قبله این بار گران از من برداشته نمی شود زیرا که زمانه نازک است و مردمان ... مشغول
اند چرا این بار خلق را بگردن خود نهم قبله عالم فرمودند که مرا حکم خدا و رسول علیه السلام شده است که بمحمد سلیمان خلافت
خود بده من جانب خود نمیدهم این خلافت از جانب خدا و رسول است باز ابا کردم که صاحب این بار گران هرگز از من برداشته
نمی شود تا دیدم که رسول علیه السلام حاضر شده اند و مرا فرمودند که تو خلافت چرا نمیگیری و چرا خلق را فیض نمی رسانی تو
نمی کنی من عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من شایان این کار نیستم فرمودند تو شایان این کار هستی که ما ترا همی کنیم
و ما ترا خلافت از جانب خود میدهیم تو خلق را مرید کن باز عرض کردم که من بامر شما خلافت قبول کردم اما میخواهم من
آنکه خلق را مرید سازم که اگر حق تعالی مریدان مرا بخشد فرمودند هر که مرید تو خواهد شد او را شفاعت خواهیم کرد و حق تعالی
او را خواهد بخشید آنگاه حضرت قبله عالم خلافت گرفتم قبله عالم تبسم کرده فرمودند که حالا از فرموده رسول علیه السلام خلافت
قبول کردی بعده حضرت صاحب غوث زمان بار فرمودند که من از آن روز خلق را مرید کردن گرفتم **کاتب الحروف**
گوید که راست آمدن قصه که حضرت صاحب آن مرید شدن را فرموده بودند مصداق آیه لا تخلف ... و آن قصه این است
نقلست میان غلام رسول خان صاحب ما کو افغان و میان ابراهیم قوال که هر دو صاحبان ... اشتغال اند
پیش این فقیر کاتب الحروف بیان نمودند که روزی هنگام ... شریف حضرت ... حضرت ...

سعادتمندان بر سر در گرفته دست حضرت صاحب روغن بادام می مالیدیم و حضرت صاحب روی سمت مشرق کرده نشسته
بودند شخصی از مریدان حضرت صاحب عقب حضرت آمده استاده شد و عرض کرد که یا حضرت من از خاتمه خود بسیار میترسیم
و در خوف ایمان بسیار است از روز و شب درین فکر اندیشناکم که دیده باید خاتمه من چگونه باشد والله اعلم حضرت صاحب در کدام
حالت نشسته بودند دست راست خود را برداشته تا بر دوش مبارک خود برده اشاره باو کردند و فرمودند که
مریدی لاتخف باز دویم بار دست راست خود برداشته بر دوش بردند و فرمودند که مریدی لاتخف
سیوم بار باز همچنان دست برداشته فرمودند بجذبه تمام که مریدی لاتخف غلام رسول خان میگفتند که از آن
دست راست که حضرت صاحب اشاره بدو کرده بودند آن دست را مالش میکردم از دست من دست مبارک را دواله مالید
نسبت او اشاره می فرمودند و نیز مطابق این حکایت دیگر نقل است و آن اینست نقلست که حافظ نورالدین فرندهی
که یکی از یاران محرم حضرت صاحب بود و نیز در رمضان شریف حضرت صاحب را قرآن شریف میشنوانید و یکی از محبان دلی و
محرمان راز این کاتب الحروف بود و عالم فاضل و ذاکر و شاغل و صاحب ذوق و وجد بود او میگفت که من اکثر
وقت وقتیکه خلیفه صاحب حضرت محمد باران صاحب رضی الله عنه در تونسه شریف می آوردند در خدمت ایشان
می ماندم تا روزی روبروی من حضرت خلیفه صاحب مرحوم فرمودند که روزی عجب معامله از حضرت صاحب شنیده ام من
گفتم بیان فرمائید گفتند روزی بخدمت حضرت صاحب قبله در خلوت رفته عرض کردم که قبله سوالی دارم اما برای تسکین
دل خود آن سوال میکنیم نه از راه اعتراض فرمودند سوال کن عرض کردم قبله سلف مشایخ که بوده اند چندان عام مرید
نمی کردند مگر کسی صالح و طالب خدا یا عاقبت بخیر او را مرید کردندی و فاسق فاجر را مرید نمی گرفتند این چه سببست
که شما عام کرده اند که هر فاسق و فاجر و دزد و شرابی و رند که می آید او را مرید می کنید حضرت صاحب اندکی خاموش ماندند بعده
فرمودند که اگرچه راز این معنی کشودن مناسب نبود اما چون سوال کردی ضرور جواب دادن افتاد فرمودند من چند روز
بعد از دادن خلافت قبله عالم خلق را مرید نگرفتم آخر هاتف آواز داد که ای فلان خلق را مرید کن و راه خدا تعلیم کن
عرض کردم الهی من لایق مرید گرفتن نیستم و مرا چندان طاقت نیست که بار خلق بردارم حکم شد که ای فلان تو لایق مرید
کردن هستی و ما ترا حکم کردیم خلق را مرید کن باز عرض کردم الهی من آنگاه خلق را مرید گیرم که تو با من عهد کنی که هر که مرید من شود
او را ببخشی حکم شد هر که مرید تو شد او را بخشیدم و با خواهم بخشید از آن روز خلق عام را مرید کردن گرفتیم که بخشیده و آمرزیده گردد
من چرا در مرید گرفتن بخیلی ورزم خلیفه صاحب میفرمودند که حضرت صاحب این قصه بیان کرده گوش من گرفته فرمودند که خبردار
این راز را فاش نکنی مبادا خلق گمراه شود من عرض کردم چون از حضرت شنیدم تا از من [illegible] زنده بودم [illegible] فرموده گفتند

تا که آید هر کسی زین فیض عام | بهره یابد شاد باشد والسلام
گفت او مر شیخ چون گفت این سخن | گوش من نا بشنید و گفت این چنین
تا نگوئی سر سلطانی بکس | تا نریزی قند در کام مگس
او زمین بوسید و گفت ای خاص حق | کو زره چه بود چو بحر قلزم فاش گفت
بحر قلزم چونکه این در را بدر | گر چو ماند نهان در کوزه در
شیخ گفتا تا که بتوانی نهان | دار اندر سینه چون گنج نهان
تا تو بتوانی نگهدارش تا | زو بهر محفل نسازی قصه‌ها
او زمین بوسید بیرون باادب | شد ز خلوتخانه آن خاص رب
چند روزی در میان سینه داشت | گنج را پوشیده در گنجینه داشت
لیک حب تحمل شد مر او را شجاع | کل سر جاوز الاثنین شاع
خواست روزی تا سخن رانی کند | وز بیانش شکر افشانی کند
کرد پیدا با یک از یار کهن | او بدیگر و دیگری تا او بمن
اتفاقا راوی شیرین مقال | خود ملاقی گشت با این خسته حال
از فصاحت آن بیانی را که داشت | بر قلم از کلک خوش شکلی نگاشت

کاتب الحروف گوید که همین سبب بود که حضرت غوث الاغواث میفرمودند که هر که برو در من می آید او عطا شده است
است بی نصیب برو در من نمی آید **نقلست** که وقتی در ماه ربیع الاول تاریخ دوازدهم ماه مذکور خلق الله هزارها مخلوقات از
گرد نواح شهر شریف ناگهان آمده از عورت و مرد و پیر در حضرت صاحب جمع شدند و گرد بنگاه شریف طواف می کردند از ایشان
پرسیدند که باعث جمع شدن و آمدن شما درینجا چیست گفتند در ملک ما آواز غیبی هر کبیر و صغیر شنیده است که هر که بتاریخ
دوازدهم ربیع الاول زیارت حضرت خواجه سلیمان خواهد کرد او بهشتی است لهذا مایان برای حصول زیارت حضرت از صدها
و پنجاه پنجاه کروه آمده ایم اتفاقا یکبارگی زنی را از ایشان پرسیدند که حال تو بگو از کجا آمدی گفت خانه من از اینجا سی کروه
است من در وقت شب گذشته خانه خود می خفتم ناگاه یک آوازی شنیدم که گوینده می گوید هر که فردا که دوازدهم ربیع الاول
زیارت حضرت خواجه سلیمان تونسوی خواهد کرد او بهشتی است ناگاه مرا بیداری شد طفلکان خود را و ناپخته را همانجا
گذاشته روانه این صوب شدم الغرض چون انبوه کثیر گرد بنگاه شریف جمع شد حضرت صاحب [illegible] شنیدند [illegible]
چون شور و شغب مردمان شنیدند محمد اکرم خادم که بخدمت شریف حاضر شده بود پرسیدند که این چه انبوه کثیر [illegible]
عرض کرد که خود خلق خدا را [illegible] از من می پرسید که خلق از کجا آمده جمع شده است حالا از تحیر [illegible]
آمده اند تا ایشان از زیارت [illegible] مشرف شوند که ایشان را الهام غیبی شده است که هر که بتاریخ دوازدهم ربیع الاول زیارت
شما کند او بهشتی است پس حضرت صاحب از حجره خود بیرون آمده در بنگاه شریف نشستند و آن خلق از زیارت [illegible]
از زیارت مشرف شدند و حال شنیدن [illegible] نصیب [illegible] کاتب الحروف
گوید که [illegible]
زیارت حضرت [illegible]

می‌مانی و چگونه آمدی او گفت من شبانی ام و در صحرا گلهٔ خود را می‌چرانیدم ناگاه آوازی از غیب شنیدم که هر که فردا روز
بتاریخ دوازدهم ربیع الاول در تونسه رفته زیارت حضرت خواجه سلیمان خواهد کرد او بهشتی است من گلهٔ خود را در صحرا همانجا
گذاشته همان وقت از آنجا روانه شده و در اینجا رسیده ام و نیز میان صاحب ممدوح می‌فرمودند که چون هجوم خلق زیاده شد حضرت
صاحب مرا فرمودند که دروازهٔ حجره را بند کن که یکبارگی چون خلق بر من خواهد آمد مرا ایذا خواهد رسید و ایشان را بگو که
پنج پنج شش شش مردمان آمده زیارت من بکنند پس من همچنین کردم اما چون انبوه بسیار بودند جوق جوق
آمده در قدم حضرت صاحب می‌افتادند و همچنین زنان آمده در قدم حضرت می‌افتادند و نیز میان صاحب موصوف می‌فرمودند
که من چون دیدم که خلق بسیار است جمع شده است و طبع حضور نازک است مبادا ایذا رسد پس من بحکم حضرت صاحب
دروازهٔ شمالی و جنوبی بنگلهٔ شریف را گشاده کردم و همه جماعه حاضرین را گفتم که امر حضرت صاحب است که هر که از این دروازه
بنگله بیاید آن دروازهٔ دیگر بیرون رود او بهشتی است پس باستماع این سخن همه حاضرین همچنین کردند من باز عرض بجناب
عالی کردم که یا حضرت بسبب رفع ایذای حضور همچنین کرده ام فرمودند خوب کردی اما باید که زنان و مردان یکجا داخل
نگردند جدا جدا داخل بکنند چون که خلقی بیرون از داخلی و زیارت فارغ یافتند خلق تونسه و گرد نواح بنگلهٔ شریف آمده هم
همچنین زیارت و داخلی کردند چون صاحبزادگان بهاروی میان غلام قطب الدین صاحب مرحوم وغیره حاضر بودند
ایشان هم بعد سابق آمده قدمبوسی و داخلی کردند و نیز میان صاحب غلام رسول جان می‌فرمودند که دیگر کرامت حضرت
آن بود که در دروازهٔ بنگله خلق بسیار باواز فغان جمع شده بود و لنگر شریف حضرت آمده بدستور سابق تیار کرده بودند
چون یک هزار مردمان جمع شدند حضرت صاحب فرمودند تا خدا بخش لانگری آمده آواز داد که هر کسی که از بیرون برای
زیارت حضور آمده است نان از لنگر حضرت بخورد پس حق تعالی چنان برکت در آن آورد که هر کسی را نان از آن آورد
مرحمت بود چنانچه هزارها مخلوق بدان نان از آن آوردند و خوردند **نقلست** میان محمد بن سبائی پیش این فقیر کاتب
الحروف میگفت که وقتیکه میان صاحب کاتب که یکی از یاران قدیم حضرت بود [illegible] خود بودند آن انبوه کثیر را دید که زیارت
حضرت صاحب آمده کرده‌اند پیش من گریه کرد و گفت العزیز از این جمع شدن انبوه خلق مرا بوی فراق حضرت محبوب می‌آید
که عنقریب از این جهان رحلت خواهند فرمود زیرا که وقتیکه سورهٔ نصر بر رسول علیه السلام وارد شد که **قوله تعالی ورأیت**
الناس یدخلون فی دین الله افواجا خلق خدا فوج فوج آمده بخدمت رسول علیه السلام بیعت کردند از آن
بعد اندک مدت آنحضرت علیه السلام فوت شده بودند مرا این باجرا جمع شدن خلق مثل آن نظر می‌آید حقتعالی ما را این
درد فراق حضرت محبوب ننماید چون [illegible] او بصدق دل بود مقبول افتاد و پس حاجی خان اول از حضرت صاحب و اندک مدت

فوت شد بعده حضرت صاحب راهی دار الوصال شدند **نقلست** اول کسیکه از حضرت صاحب بیعت کرد خلیفه محمد یاران
جی بوده‌اند و بعضی گویند چشتی شیخ جمال سکنه تاج سرور بود و بعده دیگر خلق مرید شدند **نقلست** میان مولوی محمد یار پسر
مولوی ولی محمد سکنه قریه لانگه که استاد حضرت بود میگفت که پیش من عقیقی من میان تقی محمد صاحب میفرمودند که چون
آن غوث زمان تشریف ارشاد و خلعت پوشیده از خدمت حضرت قبله عالم تشریف بسمت وطن خود آوردند و حضرت صاحب
را دستور بود که هر بار در وقت آمد و رفت مهار شریف و درگ از استاد خود میان ولی محمد صاحب قریه لانگه ملاقات کرده میرفتند
اینوقت که تشریف آوردند پایان بسبب سفر حادثه افواج خراسان از موضع لانگه برخاسته و جلا وطن شده بسمت
دایره شاه دین پناه نشسته بودیم حضرت صاحب اینوقت در دایره دین پناه آمده از استاد خود ملاقات کرده دو شب
بخدمت استاد خود میان ولی محمد صاحب مانده بوقت سحر مرخص شده روانه سمت کوه درگ شدند و این غلام خود را
یعنی میان تقی محمد برادر ولی محمد را نیز همراه خود آورده در سفید بسمی بتونسه شریف فرود آمدند و همانجا مرا از بیعت خود
مشرف و ممتاز فرمودند مگر درینوقت هیچکس از درجه ولایت ایشان خبر نبود و در سفر تنها رفته بودند و تنها باز آمدند و روز
دویم خود بدولت تشریف بسمت وطن خود بردند و غلام را رخصت خانه من فرمودند **نقلست** و نیز میان محمد یار مذکور میگفت
که من همراه عم خود میان تقی محمد بزیارت حضرت غوث زمان در تونسه شریف رفته بودم چون قدم بوسی حاصل کردیم از
راه شفقت قدیمانه و کرم کریمانه بلفظ مبارک راندند که ای میان تقی محمد صاحب این فقیر بوعده خود قایم است شما نیز بوعده
خود وفا کنید و الحال نیز فقر توقف نمایید و در پیچانیدن من استقامت و سکونت ورزید که شما را در کار و بار دنیوی حالا
انتظاری باقی نمانده است بعرض رسانید یا غریب نواز این برادر زاده من که محمد یار است مقبول شخص است این غلام شما را
از تمام هیچ دنیاوی رها ساخته است و فارغ البال کرده است و بخدا گذاشته دعا فرمایید فرمودند من خوب میدانم که محمد یار
نیک است حق تعالی این را بفضل خود خوش و خورم خواهد داشت بعده عم خود عرض کرد که غلام را بجز است حضور ماندن هیچ
عذر نیست انشاء الله تعالی حسب الامر حضور بخدمت خواهم ماند هر گاه که از حضور رخصت شده بخانه خود رفتیم در اثنای راه
از عم خود پرسیدم که در اظهار فرمودن لفظ وعده کدام رمز مستتر بود و آن چه وعده بود که با این حضرت صاحب و شما شده بود گفت
بوقت خوردسالگی حضرت صاحب در قریه لانگه پیش پدر تو میخواندند من و حضرت صاحب یک سبق بودیم و هم یک طبق
و باهم متفق بودیم چنانچه آوردن هیزم سوختنی بذمه من بود و بار آوردن خران ملکیه استاد بذمه حضرت صاحب بود پس
از راه اتفاق در کدام کار و بار از یکدیگر علیحده نمی گردیدیم پس حضرت صاحب در آن وقت با من وعده کرده بود که اگر حق تعالی
مرا دولت بادشاهی عطا فرماید ترا وزیر خود خواهم فرمود و اگر ترا نعمت بادشاهی عطا شود مرا وزیر خود مقرر کن که الکریم اذا

وعده وفا حضرت صاحب ازان اشاره فرموده بودند که من بر وعده خود مستقیم ام **نقلست** باعث مرید شدن نورخان
گربانی بلوچ اینست که وقتی اتفاق حضرت صاحب را در مسجد قریهٔ جیب افتاد نورخان از شخصی پرسید که این جوان از کجا
آمده است و کجا میرود گفت از قوم افغان است و ولی کامل است از عرس پیر خود از جهاران آمده است و در موضع
کرگوجی بوطن خود میرود نورخان عرض کرد که فجر دعوت من خورده تشریف برند فرمودند اگر علی الصباح نان
تیار کرده پیش آوردی دعوت تو مرا منظور است والا نه او بموجب فرموده طعام از اقسام گوشت وغیره بوقت
علی الصباح حاضر ساخت حضرت صاحب بعد از فراغ تناول طعام روانه سمت وطن خود شدند اتفاقاً بعد از انقضای
ایام معدوده نورخان مذکور را با یکی از اقربای خود طریق مخاصمت افتاد لاچار برای فیصله مقدمه بسوی سرکار روانه شدند
چون نزدیک دروازهٔ قلعه شهر منگهو بهه که حکومت گاه ملک سنگهر است و از تونسه شریف سمت مغرب سه کروه زیر کوه
است رسیدند نورخان مذکور خیال غنا و از آن خویش خود از لوح خاطر حک کرده و عفو نموده اسپ سواری
خود را پیش خانه خود فرستاده و خود برای زیارت آن غوث زمان در موضع کرگوجی رفت وقت پابوسی حاصل کرد
حضرت فرمودند تو آن بلوچ هستی که در قریه جیب مارا دعوت کرده بودی عرض کرد که همان غلام ام فرمودند که برای کدام
کار آمده گفت محض برای زیارت حضور آمده ام بعد یکساعت چون او خواهش حقه کشیدن شد آن روشن ضمیر کسی را
فرمودند حقه او را آورده داد او هنوز حقه کشیدا این نورخان تمام نادم شد آن وقت حقه کشیدا بعده توبه کرد چون حضرت صاحب
بعد نماز مغرب در مکان عبادت خانه خود مشغول عبادت شدند نورخان را در آنجا طلبیده فرمودند که دست راست خود را
بانجا نشست بده او میگفت که در بیعت بالا تنگی گفتم ندهم باز فرمودند بده باز ابا کردم بعد از چند بار در دل من خوف
پیدا شد که اگر دست نخواهم داد این بزرگ تا عمر اخوار و شرمسار خواهد نمود بعده مستعد شده و بر دو زانو نشسته دست
خود را با ایشان دادم تا دست مرا گرفتند من عرض کردم که دست مرا مضبوط بگیرید قابوی من مصرع دستم خیلان نگیرد که
که نمانده دستگیرم حضرت صاحب فرمودند انشاء الله تعالی چند بار دست او را گرفته جنبانیدند و فرمودند محکم گرفته
ام پس آنچه که طریق بیعت ارشاد بوده بجا آوردند و بعد از چند ایام نورخان مذکور بخدمت حضرت صاحب بادل
گرفته در حلقه درویشان داخل شد تا اینکه مقرب درگاه و مشیر ایشان شد که بی مشورت او هیچ کاری نمی کردند
چنانچه نقلست که وقتی شخصی اسیر از حضرت صاحب عناد میداشت و انکار تمام او را بود از حضرت روزی آن اسیر نسبت
حضرت آمد و عرض کرد که یا حضرت یا امر موسی کنید یا فرعون کنید حضرت صاحب خاموش شدند و جواب نداده بودند که نورخان
گفت که حضرت بزرگ اند ایشان ترا جواب چه خواهند داد و من ترا جواب از جانب ایشان میدهم اما تو گفتی که یا امر موسی

کسیرا با فرعون بدانکه موسی پیغمبر اولو العزم بود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم خاتم المرسلین شده اند بعد ایشان پیغمبر
هیچکس نشود پس ترا درجه موسی حاصل شدن میسر نیاید اگفتی که یا فرعون نا تیدآن خود فرعون تو هستی حاجت
دیگر کردن نیست او خاموش ماند **نقلست** عمر خان نام بلوچی بود ساکن قریه کول که از تونسه شریف پنج کروه سمت
جنوب است مردی زمیندار و متمول بود بمیان صالح محمد صاحب که یکی از یاران مجاز حضرت صاحب بود میگفتند که این
عمر خان بعد ازانکه حضرت صاحب در تونسه شریف آمده سکونت ورزیدند اول کسیکه از اطراف تونسه مرید حضرت صاحب
شده این بود و اول کسیکه حضرت را برای سواری اسپ مادیه داده او بود یعنی قبل ازان پیاده سفر میفرمودند ازان
روزیکه نامبرده اسپ مادیه نذر کرد برای سواری می شدند که نام آن اسپ مادیه سوهیلی بود و وقتیکه او بیعت از حضرت
کرد از سر صدق برای نشستگاه حضرت صاحب در شهر کول سعی بلیغ نموده تعمیر مکانات حرم سرای و مسجد و حجره های فقرا
بذمه خود میگرد و چند عدد چاهان و قطعهای زمین نیز درباره مصرف لنگر بند را شرف میگرد ابتدا حضرت صاحب سوای
یک اسپ مادیه که دیگر شی از وی قبول نفرموده بد ماخیر او را خوشنود فرموده اند و اکثر اوقات از کول
بزیارت حضرت آمده حاضر الخدمت میماند از تقدیر الهی در آخر عمر ازانجا که جاهل بود مردم جهلا از ارادت حضرت صاحب
او را مرتد ساختند و گفتند که تو چرا از سادات پیران آبا و اجداد خود مرتد شده مرید افغان روهیله شده حضر و عاقبت
تو خراب خواهد شد و ثمره آن هرگز نیک نخواهی دید چونکه عمر خان از علم بیخبر بود و از احوال پیری و مریدی بعلم بی
لاچار از صحبت جاهلان طریق ارتداد پیش گرفت و از آمدن رفتن بخدمت حضرت صاحب و از زیارت حضرت محروم ماند
تا چند مدت بهمین ارتداد عمر وی گذشت قضا را چون عمر وی سپری شد و حالت نزع بروی رسید حضرت صاحب دران
وقت بخانقاه حضرت قبله عالم بودند صورت اصلی آن عمر خان متغیر شد و مسخ گردید و او از شکل سگ گردید و جامه بر تن
همچو سگ بر مردم حمله میکرد و نیز کلمه کفر بر زبان می آورد چنانچه هر کس میدانست که حال این بدتر است و در بدحالی
بسیر و و برین ماجرا چون فرصت بسیار شد همدران ساعت موسی نام حجام که او هم یکی از مریدان حضرت صاحب بود و دران
قصبه کول میماند نزد او رسید چون حال او را بدان منوال دید او را از ابتدای ملامت کردن گرفت و گفت این ثمره
ارتداد تو که از پیر خود برگشته بودی و از انچنان غوث زمان بیعت کرده باز چون مرتد گشتی این نتیجه یافتی اکنون حاصل بار تو
کن در رجوع بحضرت صاحب کن که آنذات رحیم و کریم و ستار و غفار اند چون نامبرده نام حضرت شنید بسیار نادم شده توبه از ارتداد
خود کرده و زار زار گریست و آه سرد از سوز جگر برداشت و استمداد از حضرت صاحب در خواست تا بزبانش کلمه طیبه جاری شد
و توبه و استغفار و کلمه کفر خواندن شروع کرد و بهیئت اصلی خود باز آمده نور چهره او در لمعان آمد پس بآواز بلند مریدان خوش شدو

او را بگفتن شروع کرد که ای مرده دان و شیطان آن احوال کجا بودند پیران شما که ایمان من سلب گردیده بود و در آن وقت هیچ مدد من
آن پیران شما نکردند یا دیده بودید قبل ازین حال مرا که هیچ نه شده بود و احوال هیچ رجوع بمرشد خود کردم بیایید و تماشا من ببینید
که چگونه از زبان من بے اختیار کلمه شهادت طیبه و کفر و استغفار جاری شده است این کمال پیر من است که اگر چه
من از کم بختی خود از آنحضرت مرتد شده بودم اما چون باز توبه کردم و رجوع بآنحضرت نمودم چه سان مدد من کرده اند که از
حق تعالی ایمان رفته مرا باز دهانیدند و بعد ازین گفتگو اسم ذات بر زبانش جاری بود که جان بحق تسلیم کرد گویند چون
عمر خان توبه کرده و نادم از کرده خود شده استغاثه بجناب حضرت صاحب کرده بود و استمداد خواسته بود حضرت صاحب در تکیه
خود در تاج سرور نشسته بودند ناگاه رنگ چهره حضرت متغیر گردید و سر در جیب تفکر فرو بردند و متوجه حضرت ایزد کریم
غفور الرحیم شده در مراقبه شدند بعد از دیر سحر مراقبه بسر بر آورده فرمودند الحمد لله و زبان مبارک را بشکرانه خداوند پاک
بکشادند حاضرین مجلس ازان حالت تعجب آمد و حیران شدند که باعث متغیر شدن رنگ چهره مبارک و سر فرو کردن در مراقبه
و کلمه الحمد لله و شکر بر زبان آوردن چیست نور خان گرآنی که مشیر و وزیر حضرت بود و بر کرم و شفقت آنجناب دلیرانه میماند
سوال نمود که یا حضرت باعث این همه تغیر بون چهره مبارک و مراقبه غیر معموله و لفظ الحمد لله خیر باشد فرمودند ای
نور خان شخصی در اول زمان از من بیعت کرده بود و در آخر عمر بموجب گفته مفسدان در ورطه ارتداد افتاده بود چون
او را وقت نزع رسید حال او دیگرگون شد باز رجوع باین طرف کرده نادم و تایب شد و استمداد از من کرد و استغاثه
بنام این فقیر کرده بود و لهذا در مراقبه شده برای بخشش وی التجا بحق آورده بودم و دعایم قبول افتاد و حق تعالی او را
ازین جهان با ایمان برد و جانش بکلمه طیبه و اسم ذات رفت میان صالح محمد میفرمودند که صورت مراقبه در آن وقت این
بود که مربع نشسته بودند و آرنج دست مبارک بر زانو نهاده و استاده کرده بودند و انگشت را در میان فوچه و ابروان و
انگشت سبابه و وسطی را بالای آن داشته سر مبارک را تکیه داده بودند و نیز میان محمد میفرمودند که وقتیکه حضرت صاحب
این خبر عمر خان مذکور دادند حاضر بودم همانوقت آن تاریخ را وقت در قلم آوردم چون حضرت صاحب از خانقاه شریف روانه
سمت تونسه شریف شدند میان موسی حجام مذکور ساکنه شهر ملول برای زیارت حضرت آمده بود از حال وفات عمر خان از وی
استفسار کردیم وقت مراقبه حضرت و نزع عمر خان یکی بود مولانا روم گوید مثنوی دست پیر از غایبان کوتاه نیست
دست او جز قبضه الله نیست * دست او را حق چو دست خویش خواند * تا یدالله فوق ایدیهم براند * نقلست
روزی ساده بلوچ که از غلامان حضرت بود و حضرت صاحب از وی گاهی خوش طبعی میفرمودند لهذا او گستاخ شده بود و سخن
بے ادبانه و بے باک بخدمت حضرت صاحب اکثر گفتی و آنحضرت تبسم فرمودی روزی ساده مذکور بخدمت حضرت صاحب

گرآنی بضم اول قومیست از بلوچ ۱۲

آمده قدمبوسی کرد آنجناب در بحر مشاهده حق مستغرق بودند او را نشناختند فرمودند تو کیستی او گفت سرکار که در یک
جهان غلامان خود را نمی شناسی در قبر و در روز حشر چگونه خواهی شناخت و چگونه مدد مریدان خود خواهی کرد و چرا خلق
خدا خراب میکنی و چرا مخلوق بی فائده نزد شما می آید حضرت صاحب از باعث سخن بی ادبانه وی ترش رو شدند تا گره بر
ابرو زده فرمودند که ای بیوقوف در پی مرید اول قدم من باشد و بعد از ان مرید را در قبر داخل میکنند و همچنین
نقلست میان شیر محمد کاروانی میگفت که وقتی حضرت صاحب عرس قبله عالم رفته بودند شبی بحضور اقدس بنا بر
حوایج ضروری خود رفتم و قبل از من چند زنان آنشهر تذکره احوال روز قیامت در پیش حضرت آغاز کرده بودند یکی
از ان زنان سوال کرد که یا حضرت لکها غلامان در بیعت حضور آمده اند و نیز روز بروز تا دوام که زنده اید خواهند آمد
و شمارا عادت است که نزد خود اگر نشستن نمیدهید و هر خبر بر خبر میکنید و با دست مبارک خود دور شوید و
و این بیچارگان بعضی در شب و بعضی در روز بیعت میکنند و دور روانه میشوند و محض بر امید اینکه در قیامت
جناب شما همسایه شده شفاعت خواهید کنید و مریدان خود را نجات خواهید داد و هانید پیش شما در قیامت با وجود
چندین هجوم خلق مریدان غلامان خود را چگونه خواهید شناخت که این مرید من است این بیت فرمودند ندیده آید که
هفت هشت چوپان گله رمه های خود را با همدیگر یکجا در چراگاه مخلوط ساخته تا مالکها خود را میشناسند با وجود اینکه
تمامی ایشان یکرنگ و یک رو و یک خوی و یکسان باشند و در وقت شب تاریک چگونه همان مالکها خود را از یکدیگر
علیحده و جدا کرده بخانه های خود داخل مینمایند و با وجود آنکه تمامی خلق چوپانان را احمق و بی عقل میگویند همچنین آنجناب
هم آشنایان ای مریدان خود را شناخته و جدا کرده بخود خواهم گرفت **نقلست** میان صالح محمد میگفت که
وقتی حضرت صاحب بر عرس قبله عالم تشریف برده بودند و مایان هم بخدمت حاضر بودیم و دران ایام نواب بهاول خان
جاگیر صاحبزادگان قبله عالم را و اولاد ایشان را ضبط کرده بود چون از عرس شریف فارغ شدند هنوز صاحبزادگان
و دیگر علما و خلفا قبله عالم رخصت نشده بودند که روزی بعد نماز اشراق در زیر چهپر خانه که جای مجلس خانه
از جنوب روضه مبارک قایم نموده بودند تمامی صاحبزاده صاحبان از خورد و کلان و نیز خلفا قبله عالم مثل قاضی عاقل محمد
صاحب و حافظ جمال الدین ملتانی وغیره و دیگر علما جمع شده دیدم صالح محمد گفت که من نیز دران مجمع داخل شدم
اثنا قاضی عاقل محمد صاحب حافظ صاحب جمال الدین ملتانی را فرمودند که شما بخدمت حضرت صاحب خواجه سلیمان رح بروید
از مهمی اطلاع دهید و حضرت صاحب دران وقت در حجره جنوبی خانقاه که قریب مسجد است شاغل بودند حافظ صاحب رفتند
یک پای اندرون حجره نهاده بودند هنوز دوم ننهاده بودند که فرمودند یا حضرت نشسته آید حضرت صاحب فرمودند

هستند چیزی سفر باید گفت حضور را آمدن تا مجلس خانه ضرور نیست همانو نشسته نعلین پوشیده و مجلس آمدند چون

در محفل انبوه کثیر دیدند حیران شدند قاضی صاحب اشاره بحافظ صاحب کردند که تمام تمام کیفیت پیش ایشان بیان

کرده دهند حافظ صاحب گفت ای غریب نواز این تمامی صاحبزادگان و فرقه علما که نشسته اند بطریق میله جمع شده

باین همراه آمده اند که محمد بهاول خان کلان جاگیرات و معمولات صاحبزادگان گاهی خلاص میسازد و گاهی بنیاد

نهد و بست کردن این امر ضرورات حضرت صاحب فرمودند که ما مردم کوهستانی ایم و طریق سجاجت از یوم اول نیاموخته ایم

و هیچ یکی کرده ایم و نخواهیم ساخت و فرمودند ٹهاله الاون اتی ٹهله کهاون ٹهله هنڈاون عادت

مایان است سخت کلان کردن و سخت خوردن و سخت پوشیدن کار مایان کوهستانیان هست اگر اینجانب را بالکل

بدان طرف می فرستند پس گله و شکایت برین جانب نخواهند داشت که در رفتن من از دو امر ضرور بوقوع خواهد آمد

یا مٹی دا کمهار یا کهلید ا ٹهکار یعنی آواز دروغ از او نشنیده خواهد آمد یا آواز تا چه از رخسار بر آید حافظ صاحب

جواب دادند که ازین هر دو امر هر چه بوقوع آید منظور و قبول است که تمام لاچار شده بخدمت شما تصدیعه داده ایم شما

ضرور نیز د بهاول خان رفته بند و بست این کار بکنید پس حضرت صاحب معیاد روانگی معین کردند و دعا خیر گفته مجلس

برخاست کردند هر کسی بمکانات خویش رفت حضرت صاحب هم از انجا باز آمده در حجره خود مشغول شدند مولوی قادربخش که

یکی از وزرای قدیم بهاولخان بود و ترک کرده بخدمت حضرت صاحب آمده برتبه خلافت و اجازت رسیده بود تا نوشت

خواند حالات سمت نواب بهاولپور رسید و آنچه که سرگذشت در درگاه حضرت صاحب میشد می نوشت بخدمت حضرت

صاحب دست بسته عرض کرد که اگر حضور فردا روانه میشوند اول حکم مرا چالاک کرده روانه سمت خانصاحب باید شد زیرا که

خانصاحب مرا بسیار بد خواهد گفت که چرا قبل از آمدن و روانه شدن حضرت مرا خبر ننوشتی از راه کرم و نوازش سه

روز دیگر درینجا مانده باز روانه شوند تا عرضی اطلاعی در سرکار بنویسم حضرت صاحب سه روز دیگر بلیز در خانقاه شریف

ماندند بعده روانه شدند و مولوی قادربخش از همان روز در مبارکپور رفته عرضی اطلاعی در سرکار نوشته فرستاد

تا جواب عرضی مولوی صاحب شعر بر آفرین و شاباشی آمد و پروانه ثانی بنام اهلکاران گذرگاه راه صادر گردید که منزل بمنزل

رسید خادمان حضور در سرکار رسانیده باشند و هنوز چند کروه باقی بودند که بهاول خان جهت استقبال خادمان حضور

پیشتر رسیده قدمبوسی حاصل کرده فتراک اسپ را گرفته در شهر احمدپور رسانید روز دیگر بوقت محفل حضرت

خانصاحب میان عبدالله مسکر و مولوی سکندر و دیگر اهل فضائل را همراه گرفته قدمبوسی حاصل کرده اول شکایت حضرت

قاضی صاحب عاقل محمد جی شروع کرد که بوقت آمد رفت سمت خانقاه مبارک رعایه غربا را تمام تنگ و هلاک می سازند و تعدی کنند

که در لنگر او شان عسرت بسیار است فراغت شود حضرت صاحب فرمودند جهان پر سماع است مستی شور ... ولیکن ...
در آئینه کو ... باز عرض کرد که حضور را معلوم است که من هم پیر بهائی شما ام حضرت فرمودند مرا معلوم نیست او گفت چگونه معلوم
نیست که بارها بخدمت قبله عالم همراه شما رفته ام فرمودند خبر آتشش از دود پیدا میشود چون دود آتشش برخیزد از دود معلوم
میشود که آتش می سوزد و چون دود بر نخیزد کسی را معلوم نباشد که در نیجا آتش هست یا نه اگرچه باشد اگر تو مرید حضرت قبله عالم
بودی با این چنین حرص سفر چرا کشیدی عرض کرد که باعث این چنین حرص سفر حضور چرا برداشته اند فرمودند ای خانصاحب
حضرت قبله عالم پیر بالا ولد نبودند او شان را اولاد حسبی و نسبی بسیار است اما قابل فرزند آنکه بسعی قابلیت خود دولت
جمع کند و نیز قابل نیست که نقصان متروکه پدر را کند و ضایع رفتن ندهد و بر باد نه نماید خانصاحب فقط باستماع این لفظ
مبارک مهر انگشتری خود از انگشت کشیده پیش نظر حضور انداخته عرض کرد که حضور را اختیار است و خود مالک ملک اینجا
حضرت صاحب فرمودند با این تلبیس ابلیس مرا فریب مده و اشارت بکار دار صاحبزادگان کرده فرمودند که ما را راضی نامه این شخص
مطلوب است آنگاه خانصاحب بطرف او متوجه شده رسید رضامندی از زبان او بحضور اقدس گذرانیده بعده دعا طلبید که
قبله گدهی اختیار خان والی تسخیر اینجانب نمی شود دعا فرمایند که مسخر شود حضرت صاحب فاتحه خیر برای فتح و تسخیر گدهی مذکور
خوانده بلفظ مبارک خود راندند که انشاء الله تعالی زیر فرمان شما خواهد رسید پس نواب صاحب مذکور از خدمت حضرت صاحب
سلام کرده برخاسته بیرون محفل تشریف آمده و بمولوی ... را گفت که مرا بر رخ شمشیر برهنه زده بودند حقتعالی بتوجه با سلطان
جناب این حضرت غریب نواز ما را امان داده و نگاه داشته است گویند همدران ایام گدهی مذکور مسخر او شد و من بعد از ین کار هم
عرضی نالش اهلکار صاحبزاده صاحبان بحضور اقدس رسید خانصاحب بیا نذر و نیاز حضرت صاحب کرده بود بعده حضرت صاحب
از آنجا روانه شده در تونسه شریف آمدند نقل است وقتی صادق محمد خان پسر بهاول خان کلان از نواحقان صاحبزادگان
قبله عالم چیانه و مصادره گرفته بود از آن سبب حضرت صاحب از وی رنجیده شده بودند و نوشت خواند از دست او بیعت
کرده بودند تا صادق محمد را که معتقد بسیار بود بسیار غم و الم روی داده بود و برای منانیدن تقصیر خود بهجان ... گو
و هرچند چاره و حیله برانگیخت هیچ سود نکرد لاچار صاحبزاده نور احمد جی وسیله عفو تقصیر خود گرفته همراه سید غلام شاه ...
سیله بخدمت حضرت در تونسه شریف فرستاد در آن ایام از سبب موسم گنده بهار در مزاج مبارک کدورتی بود چون ایشان
در تونسه شریف رسیدند بعد از چند ایام میانصاحب نور احمد جی سخن تصفیه و صلح خانصاحب مذکور در میان آوردند و گفتند
یکبار رفتن تا انجا مناسب است حضرت صاحب عذر عارضه تپ کردند میانصاحب گفت ما این هم در خانه تا شفا شدن نشسته ایم
وقتیکه حضور را شفا خواهد شد در آن وقت عرض کرده خواهد شد فرمودند تحسین بحالت شفای من نیست که حقتعالی شفا

ذات شما را درینجا آورده و ما را از زیارت شما مشرف گردانید میان صاحب را ازین کلام تسلی شد با سخنان جرات آمیز
کردن شروع نمودند و ازینجا تحریک کلام شد حضرت صاحب فرمودند صاحبزاده صاحب شما را برای این کار آمدن درینجا انسب نبود زیرا که
صادق محمد خان لواحقان شما را رنجانید و جرمانه از ایشان گرفته و الحال بالطریق وسیله نزد مایان شما را فرستاده است فرمودند
لاچار شده آمده ایم که گذران مایان در ملک اوست فرمودند لیے گذران خان صاحب در ملک شما هست گذران شما در ملک او
نیست از خداوند علیم سبحانه امیدوار بید که دست به دوش چنان قطب الاقطاب میدارید و هنوز بر دروازه اهل دنیا التجا میکنید
میان صاحب از استماع این سخن تمام پر خوف شده فرمودند غریب نواز اینجانب در شهر احمدپور محض برای معامله لواحقان
رفته بوده و در حضور شما برای حصول زیارت آمده ام نه بوکالت خان صاحب حضرت صاحب فرمودند صاحبزاده صاحب من به خانقاه
شریف قبله عالم شما گفته بودم که اگر مرا بر دروازه رنجیت سنگه سکهه والی لاهور خواهند فرستاد عذر نخواهم کرد و
بر حکم شما همان وقت روانه خواهم اما از برای رفتن احمدپور مرا هرگز مرا نخواهند فرمود خیر شما خوب گردید که برای این کار آمدید
الملک لله لاکن در شهر احمدپور هرگز نخواهم رفت آخر در شهر سلطانپور ملاقات از خان صادق محمد خان جائیر مقرر داشتند
و از تونسه شریف روانه شدند گویند چون سلطانپور رسیدند اول نگاه حضرت صاحب بر رمه شتران افتاد که از غربا رعایا گرفتار
نموده جمع کرده بودند و نزدیک دیره حضرت صاحب استاده بودند بر لفظ مبارک راندند که این چه گله است میان غلام رسول لانگری
قبله عالم که همراه بود از راه خوش طبعی عرض نمود که این گله حضور است که از غربا غصب کرده برای دعوت شما آورده اند
از شنیدن این سخن جلال بر جلال از سابق زیاده شد پس بعد از گذشتن یکنیم پاس شب بخدمت حضور اقدس خبر رسید
که صادق محمد خان هم رسیده است حضرت صاحب بپاس خاطر میان صاحب نور احمد جی وغیره صاحبزادگان از مکان برخاسته همراه الوی
میان صاحب شده همان مکان را مشرف فرمودند در آنجا بیچاره دامن در گلو انداخته و سر و پا برهنه شده دو دست ادب بر سینه
بسته منتظر شفقت گریانه شده بالمواجهه آنجناب استاده شد و سپاه از هر طرف مکان صف کشیده استاده بودند چون
نگاه خان صاحب والی بهاولپور بر سپاه خود افتاد گفت ای کم بختان شما برای دیدن تماشای اینجانب و سخنان شنیدن
چه استاده اند دور شوید و بروید و بر دیره خود قرار گیرید پس باندازه یکدو ساعت برین حالت بگذشت که مثل چوب خشک
بر هر دو پایی استاده ماند و حضرت صاحب بیک نگاه سمت او ندیدند و نه چیزی برای نشستن وی فرمودند درین حالت میان
صاحب خواجه نور احمد جی را بر احوال خان صاحب شفقت آمد با نرم زبان و لطیف سخنان بخدمت حضرت صاحب گذارش ساخت
که ای غریب نواز این غریب از کمترین غلامان حضور است تقصیرش معاف فرمایند ما از خطاء ما مضا او در گذرند درین
حالت خان صاحب چون که وسیله و عذر خواه خود میان صاحب را دریافت بی اختیار سر خود را بر قدمان مبارک حضرت صاحب انداخت

وزار زار گریست و فریاد و ناله برآورد که برای خدا تقصیر من معاف فرمایید که من مرید حضور هستم و داخل [?] مبارکه ام
که کدام کس ترا مرید ساخته است و در کدام سلسله داخل هستی که [?] میگویی که تو مرید هستی او عرض کرد که من مرید حضرت
قاضی صاحب حضرت عاقل محمد صاحب هستم و با دستان [?] بیعت بسته ام و سلسله چشتیه [?] فرمودند که تو مرید نه
و در سلسله داخل هستی سوال کرد که غلام را با وجود بیعت کردن و دست پیر کامل گرفتن وجه عدم مریدی معلوم نمی شود فرمودند
تو جاهل و احمق هستی پس کدام عالم دانشمند را بپرس که او را فهمانیده معنی عدم مریدی تو نمایم مگر یک مثال ترا میگویم اگر ذره
عقل و هوش و بیداری کافی و شافی ترا باشد فرمودند تو ندیده که کشتی صدها من آهن را بر داشته در دریا میرود و اگر یک
میخ از کشتی جدا شود و بیفتد همان دم غرق میشود و همچنین است اگر پیر مرید را صد بار بگوید که تو مرید اینجانب نیستی مرید
مرتد نمی شود و اگر مرید یکبار بگوید که من مرید تو نیستم فی الحال مرتد می شود و همچو میخ غرق ضلالت میشود خانصاحب سوال
کرد که من پیش کدام کس گفته ام که من مرید آنجناب نیستم فی الفور پروانه مهری از جیب خود حضرت صاحب کشیده در پیش وی
انداختند و فرمودند ببین که بجناب حضرت صاحبزاده صاحب نوشته بودی که مرا مرید خود بپندارید [?] من مرید
نیستم پس خانصاحب از خواندن و دیدن پروانه مهر خود تمام متحیر شد باز سوال کرد که غلام را وجه بخشش حضور معلوم نمی شود
که باعث کدام تقصیر این غلام با خود و گرفتار است فرمودند ترا هنوز معلوم نیست که پدر تو بر خاست قوم مهاران حضرت
نور محمد صاحب پیرزاده اینجانب را شهید ساخته و تو بهایت قاضی صاحب نصیر کور کبج را کشته و دوازده صد روپیه از [?]
نواحهان صاحبزادگان و هشت صد روپیه از هندوان متعلقان موکو عبدالرحمن کلروانی بناحق مصادره گرفته و نیز
موکو صاحب را بر سر کچهری ناسزا گفت و اهل متعلقانی ملازم تو هر دم [?] که از دست خود اوشان را [?] مقتول
ساخته هنوز وجه بخشش می پرسی ای نا اهل تو خود را چه پنداشته و مرا این سپاه سیاست می نمایی بر خیز و برو در روی
اینجانب منشین و از نظر من دور شو که ترا نشستن پیش من سراسر نقصان است که تو منکر علما و درویشان هستی
و از تو کدام درجه باقی نماند پس بیچاره از راه حیله تمام عرض کرد که این غلام از اسد خان نیز کمتر است فرمود ترا برابر
خدمتگاران اسد خان هم نمی دانم که تو در وقت حادثه سکهان بر ملتان کمک لشکر ایشان و سور سات کرده بود و اسد خان
بشیر هم نداده بود و یک نفر سپاهی برای کمک کافران هم نفرستاده بود و هرگاه که صادق محمد را هیچگونه در سوال جواب
نجات خلاصی نیافت نظر اشارت بطرف شیخ عزیز دیوان خویش که با پهلو نشسته بود انداخت و گفت برخیز و در [?]
مبلغ دو هزار نذر حضرت حاضر ساز شیخ مذکور گفت که خیریت است فردا بخدمت ایشان نذر کرده خواهد شد در این وقت
شب از ملک کچهی که تمام غریب و نادار است چگونه دو هزار روپیه پیدا میشود حضرت صاحب فرمودند ای گدا گر درمقابله

اینجا برخیز و دور شو اکنون تو پسر را این معتبر نیز شدی و زبان درازی می کنی شما اینجا بیائید قاضی صاحب تقریر کرده اند

و شنیده هستند آمد خانصاحب سوال کرد ای غریب نواز قاضی صاحب اولیا نبود فرمودند چرا نبود الا ایشان صاحب تحمل و تسلیم

بودند اینچنین تحمل از مایان نمی شود و از فواید قدر هم شده که بپاس خاطر من ده دوازده روز لعل نطقانی را از بلاد

خویش معطل کردی و آنچه حق تعالی شانه بعوض قصاص خون آن بیگناهان با او سزا رسانید بچشم خود دیده باشی خان

سر نجابت و پیشش کرده حسب حکم که فوراً زین زرین اسپ سواری من بیارند و دست بسته اشاره بجناب صاحبزاده نور احمد

جی کرد که برای اینها شفیع من شده تقصیر معاف کنانند پس میانصاحب نور احمد جی عرض کردند که حقتعالی فرموده است

والصلح خیر خانصاحب تقصیر معاف فرمایند پس حضرت صاحب بپاس خاطر ایشان تقصیر خانصاحب را معاف فرمودند

و فاتحه خیر برای خانصاحب خوانده او را رخصت فرمودند تا خانصاحب بر مکان خود رفته و زین زرین در جامه سفید بسته

بخدمت صاحبزاده صاحب میان غلام نبی جی که ایشان هم حاضر بودند بحضور گذرانید حضرت صاحب فرمودند که این بلای

را برداشته بیرون از چهار دیوار بیندازید که مایان تمام شب برای این بلا چوکی و پهره چراواده باشیم پس صاحبزاده

صاحبان با مولوی صاحب عبدالرحمن متفق شده رضانامه خویش بخدمت حضرت صاحب رسانیدند و روز دوم سلطان پور

مقام داشتند سیوم روز حضرت صاحب مراجعت سمت وطن خود فرمودند و خانصاحب نیز همراه صاحبزادگان روانه

گشته **نقلست** کاتب الحروف گوید که من از زبان چند مردمان معتبر شنیده ام که چون حضرت صاحب بر خانصاحب غصه

شده او را فرموده بودند که از نظر من برخاسته رو و دور شو خانصاحب مذکور لاچار شده این لفظ گفته که خیر صاحب اگر

شما از من راضی نمی شوید حق تعالی با مایان است حضرت فرمودند حقتعالی اینوقت برای تو نیست چون خان از دیوان حضور

بیرون آمده چه می بیند که شخصی تیغ از نیام کشیده برای قتل خانصاحب حمله میکند خانصاحب از خوف جان خود ترسیده

واپس قدم بخدمت حضور صاحب آمده و بخدمت میانصاحب نور احمد جی عرض کرده که برای خدا تقصیر من معاف فرمایند والا

اینکه غضب خدا بر من وارد شده بود که مرا میکشتند پس حضرت صاحب بپاس خاطر صاحبزاده صاحب تقصیر او را معاف فرمودند

نقلست روزی یکی از خویشان [illegible] در پیش سید یار شاه ظاهر نمود که من چند منزل از بلده نادون پیشتر

رفته بودم در یک موضع رسیدم که در زیر درخت سیمون یک چبوتره کلان بغلاف های عمده ملفوف و پوشیده

بود و گرداگرد وی صفهای بوریا افتاده و خدمتگاران آنمکان حاضر استاده بودند و زایران آن مکان از هر طرف می آمدند

پس من از آن خادمان پرسیدم که این چه مکان است و نشستگاه کدام مشایخ کرام گفتند وقتی پیر تو شریف والد

یک ساعت زیر این درخت آمده استراحت فرموده بود و مردمان مایان را فرموده بود که اگر شما این مکان را آباد خواهید داشت

شما را حق تعالی نیز آبا و خواهد داشت ازان روز چند خدمتگاران برین مکان مقرر شده اند و این مکان را با ادب نگاه میدارند چنانچه
زبان آن پیر تونسه این تمامی مکانات و دیهات و چاهان و جاگیرها بان بخدمت کردن این مکان شریف حقتعالی داده است
و نیز از تصرفات این مکان شریف اینست که هر حاجت مند را که مشکلی در پیش می آید تسخیری و تنده برین مکان می آرد و تعویذ
میکنند مشکل او آسان میشود و ما بان بسبب خدمت کردن و مجاوری اختیار کردن این مکان بسیار خورسند و مرفه الاحوال هستیم

کاتب الحروف گوید که ظاهری سفر حضرت غوث زمان بجز مهار شریف و پاکپتن نمیشود و یا یکبار در دهلی و یکبار
در اجمیر رفته بودند باقی رفتن آن غوث و زنان و جن و غیره از تصرف بود که اولیاء الله در یک زمان تا کوه قاف سیر میکنند

نقلست بدانکه حق تعالی آن محبوب یزدانی را رتبه غوث الثقلین داده بود که تصرف او شان بر همه جن و انس بود و
بهر نوع از هر ملک جن و انس از ایشان آمده مرید می شدند و ربقه غلامی ایشان در گردن خود می انداختند و این نقل مشهور است
که کالو نام جن پیش حضرت صاحب آمده چه کی سرود کرده بود و آن حضرت را ذوق حاصل شده بود چنانچه ذکر آن خواهد آمد

نقلست وقتی زنکه عبدالله نیز دار را عارضه گرفتاری جن شده بود و عبدالله مذکور مرید حضرت حافظ جمال الدین
ملتانی رح بود نامبرده بخدمت پیر خود حال زنکه خود عرض کرد ایشان او را تعویذ نوشته داده و بامر آنحضرت آن تعویذ را
در آتش انداخت تا چند مدت زنش را ازان عارضه شفا ماند بعد از مدت باز او را همین عارضه گرفتاری جن شد عبدالله
مذکور باز بخدمت پیر خود رفت ایشان در آن وقت در ملتان حاضر نبودند همراه حضرت غوث الثقلین بر عرس قبله عالم رفته بودند
این عبدالله واپس بمکان خود رفت چون حافظ صاحب باز در ملتان رسیدند عادات حال آمدن عبدالله برای کار معلوم و واپس
رفتن وی عرض کردند حافظ صاحب حضرت غوث زمان را فرمودند که زنکه عبدالله نیز دار مرید مرا جن گرفته است او را ازان
خلاص کنانند آنحضرت فرمودند که اگر حکم شود تمام عالم جنات را از کوه بدر بسازم یا آن یک نفر جن را حافظ صاحب گفتند که
بس آن جن را از زن عبدالله دور نمایند چون حضرت صاحب در تونسه شریف رسیدند بمعرفت یکی نیز دار عبدالله مذکور را پیغام
فرستاد که هر دو زن و مرد نزد من بیایند هرگاه که ایشان بخدمت حضرت صاحب آمده از زیارت جمال با کمال ایشان مشرف شدند محض
بلقا جمال آنحضرت آن جن زنکه عبدالله را گذاشته رفت و او شفا یافت

نقلست میان یار محمد ملتانی ذکر کرد که هنوز حضرت
صاحب بکوه و رگ و نزد هیکل گوجی ساکن بودند و در تونسه شریف نا آمده بودند روزی شخصی عورت خود را بدست گرفته بخدمت
حضرت صاحب آورد و عرض کرد که این زن مرا جن گرفته است فرمودند ای جن این را بگذار چرا این بیچاره را خراب ساخته آن جن
عرض کرد یا حضرت پسر من شده مرض از چند روز بیمار است لهذا درین عورت آمده بوسیله این زن بخدمت شما رسیده ام
یک تعویذ برای پسر من نوشته دهند تا من بروم فرمودند چگونه تعویذ را خواهی گرفت گفت تعویذ نوشته برین سنگ خانه را

وفیض ها ربوده است پیش این کاتب الحروف نجم الدین میگفت که روزی نواب شیر محمد خان دیده اسمعیل خان والد که یکی از مریدان
با اعتقاد حضرت بود یک عرضی حال پریشانی خود بنام حضرت صاحب نوشت و یک خط بنام من باین مضمون نوشت که این عرضی
را بخدمت حضرت رفته روبرو مطالعه کنانید و بهمین وقت جواب نوشت از انجا که وکیل او بودم یعنی بخدمت حضرت صاحب
وکالت او کردمی بخدمت حضرت رفتم و عرضیه مذکوره بدست گرفته خواستم که در بنگله حضور که در آنجا مشغول نشسته بودند بروم ناگاه
آواز خوش الحان که گاهی اینچنین لطیف آواز از کسی لولی و نه از کسی قوال شنیده بودم در گوش من افتاد که از اندرون
بنگله شریف حضرت می آمد که کسی این غزل مے سرائید غزل جان بجانان داده جانان خود را یافتم ٭ در زده
از بهر او در خانه خود را یافتم ٭ خویشتن را بیرون نگنده ام از حریم وصل یار ٭ چون درین خلوت سرا بیگانه خود را یافتم ٭ من نهنگ
عشقم و در بحر بے پایان او ٭ تا فرو رفتم در و یکدانه خود را یافتم ٭ سالها گشتم باطراف جهان چون گرد باد ٭ از برای
آن پری دیوانه خود را یافتم ٭ تا شدم مست از جمال یار چون ابن یمین ٭ ساغر دست و می و میخانه خود را یافتم ٭
از شنیدن آن آواز طبیعتم را هم لذتی و ذوقی پیدا شد چون درون بنگله رفتم کسی را بجز حضرت دران بنگله ندیدم و حضرت
صاحب دران وقت حالتی بود که در ذوق و مستی نشسته بودند چون نظر مبارک بر من افتاد فرمودای احمد این چه وقت
آمدن تو بود که اینوقت ملایک را میسر نیست من خوف کردم که مبادا حال من هم چو قمر الدین مقصور باشد و آن قصه چنان
بود که روزی حضرت صاحب مشغول در حجره نشسته بودند و حلقه بر آنحضرت وا رو بود در انوقت قمر الدین نام بخدمت
حضرت رفت فرمودای قمر الدین اینوقت پیر و فرشتگان هم می سوزند تو چرا درینوقت نزد من آمدی آن غریب را بهمان وقت
سوزشی در بدن پیدا شد و از ان سوزش فوت شد ٥ در خلوت گدایان مرسل کجا نگنجید ٭ با برگ بینوائی سامان نشاید
مارا ٭ احمد میگفت من ترسیدم که مبادا آنحال امروز بر من هم شود واپس قدم نهادم فرمودند بیا چرا آمده بودی
عرض کردم قبله شیر محمد خان عرضی فرستاده است فرمودند کدام شیر محمد خان گفتم صدوزی افغان دیده اسمعیل خان والد فرزند
صدوزے را بکشن از بهر او درینوقت چیزی بگو من گفتم که اینوقت دیگر است حضرت را بکسی نوعی از سخنان درر افزاده سخن
و در خوشی آرم من دیگر سخنان خوشی آمیز گفتن آغاز کردم تا طبع مبارک بجا خود آمد باز عرض کردم که قبله شیر محمد خان
غلام دامن گرفته حضور است عرضی او باید کند فرمودند دیگر وقت دیده خواهد شد اینوقت نیست برو من برخاستم فرمودند احمد خان
کدام آواز سرود شنیده بودے گفتم آری اینچنین آواز گاهی نشنیده ام کدام کس مے سرائید فرمودند از هیچ مشتش روز جنی
بخدمت من می آمد میگفت روزی چوکی من هم بشنوند مراد من همین است که پیش حضور روزی غزل گویم امروز
باز آمده است و بے سرائیدن عرض کرد قبول کردم تا او می سرائید اینک عقبت من نشسته است اگر بینی ترا بنمایم

که شخصی ریش دراز و چشم کشاده دارد و سر انگشت خود را برکرده وانگشت سبابه خود را بالا کرده فرمودند که همچنین چشم وا کن
من عرض کردم قبله مرا خوف از دیدن وی می آید من نخواهم دید فرمودند برو من چون قدم از بنگله شریف برون نهادم
فرمودند شاباش میان کالو باز بگو باز آن چون آن غزل را با الحان خوش گفتن آغاز کرده تا دیر می سرائید تا فرمودند که
بس کن آنگاه بس کرد و چون از زبان مبارک برآمده بود که صد و زبان را بکش در چند روز چنان تباهی حال او شان شد
که همه تباه و خراب گشته و ریاست برباد شده مردند بعضی کشته شدند **نقلست** روزی در بلده تاج سرور پیش این
کاتب الحروف نجم الدین گفت که وقتی حضرت صاحب بر عرس حضرت قبله عالم در بیجا در تاج سرور تشریف آورده بودند
از بیجنش نان لنگر شریف ایشان که حواله ما می بود بوقت زوال بخدمت حضرت صاحب مدام می رفتم آن حضرت قیلوله
می فرمودند و من از بادکش هوا میکردم و گاهی مالش وجود مبارک میکردم روزی بدستور سابق حضرت را بادکشی
می کردم و آنحضرت را نوم آمده بود که ناگاه از خواب برخاسته و گوشه بنگله کلوخ ها افتاده بودند سه چهار کلوخ بدست
مبارک گرفته بیرون بنگله رفتند و درخت کنار رشتی که روبروی بنگله شریف استاده بود بسمت مغرب دو سه کلوخ زدند
من هم تماشا میدیدم چون واپس آمده بر چهار پائی قد دراز کردند پرسیدم قبله باعث زود برخاستن از خواب و کلوخ
زدن بر درخت کنار چیست فرمود مریدان تو آمده اند او شان میزدم من حیران شده گفتم مریدان من کدام کسانند فرمودند
جنیان آمده اند برای زیارت من ایشان را میزدم که بروید بترس آنکه کسی از فقیران من آسیبی رسانند من عرض
کردم قبله مرا هم بنمائید فرمودند خواهی ترسید که بشکل اند من باز عرض کردم که مرا بنمائید باز منع کردند بعده فرمودند که
دیگر درهای بنگله را بند کن و این یک در شرقی را کشاده دار و ببینید که اگر آید او را آمدن نهی من همچنان کردم
یک در شرقی را کشاده داشتم و باقی را بند نمودم حضرت صاحب خفته بودند و من بادکش میکردم چه دیدم که شخصی از در شرقی
روبروی من استاده شده اما سر ندارد و میخواست که اندر بنگله در آید من او را از دست خود اشارت کردم که اندر میا
او طپانچه را سوی اشارت کرد من از خوف سر خود را فرو کرده به چهار پائی حضرت نهاده نشستم چون باز بالا کردم
دیدم که یک پای وی اندرون بنگله است و یک پای بیرون من باز او را منع کردم او باز او را منع کردم او باز طپانچه را بسر
اشاره کرد من از خوف باز سر فرو کردم درین اثنا حضرت صاحب بیدار شدند و او رفت پرسیدند چه بود همه حال گذشته
را عرض کردم فرمودند تو گفته بودی که مرا جن نمائید این جن بود حالا چرا می ترسی **ذکر ملاقات شدن حضرت**
صاحب با خضر علیه السلام بدانکه ملاقات حضرت غوث زمان با خضر علیه السلام اکثر می شد و درمیان این
حضرتین بسیار محبت و موافقت بود چنانچه کرار اً مرار اً از حضرت خضر علیه السلام آمده ملاقات میکردند از انجمله چند نقل ذکر کرده می آید

نقلست که میان صالح محمد صاحب می فرمودند که وقتی قبله عالم دعا لسیان آن غوث زمان از خانقاه شریف قبله
عالم رخصت شده برای ملاقات حضرت صاحبزادگان مهاروی در مهار شریف میرفتند و میان جمال محمد چشتی و
این فقیر یعنی صالح محمد و چند شخصان دیگر همراه حضرت بودند چون رسیدند بر ناله هرپاری که گرد مهار شریف است
شخصی بشکل و لباس درویشان آمده از حضرت صاحب مصافحه کرد و چند کلام کرده روانه شد حضرت صاحب فرمودند
که این کدام کس بود عرض کردند نمیدانیم فرمودند حضرت خضر علیه السلام بود نقلست مولوی احمد صاحب تونسوی
که یکی از خلفاء عظام حضرت محبوب بودند پیش این کاتب الحروف میفرمودند که مولوی نور احمد پیش من میگفت
که وقتی من همراه حضرت صاحب محبوب ربانی سمت خانقاه شریف حضرت قبله عالم میرفتیم درمیان راه در صحرا شخصی
بزرگ شکل از حضرت صاحب آمده مصافحه کرد و از همه همراهیان حضرت صاحب هم مصافحه کرد چون نزد من برای
مصافحه آمد دست بالا کردم مصافحه نکردم آخر از حضرت صاحب کلام چند با کرده روانه شد حضرت صاحب از من
پرسیدند که مولوی صاحب ازین بزرگ مصافحه چرا نکردید عرض کردم که یا حضرت من شنیده ام که بعضی بزرگان
کامل را خاصیت است که از مصافحه کردن نعمت دیگری را سلب می کنند من ترسیدم که آنچه که نعمت ذوق لذت
پیر و مرشد من مولانا نور محمد ثانی نارووالہ صاحب مرا بخشیده است از مصافحه کردن سلب نکند حضرت صاحب تبسم نموده
فرمودند که این بزرگ نعمت بخشنده بود نعمت سلب کننده نبود عرض کردم که یا حضرت این کدام بزرگ بود فرمودند حضرت خضر
علیه السلام بود من بسیار افسوس کردم نقلست مولوی احمد صاحب مرحوم مذکور نیز میفرمودند که پیش من مولوی
نور احمد مذکور میگفت که وقتی همراه حضرت محبوب در پاک پتن بر عرس حضرت گنجشکر رضی الله عنه رفته بودم روزی در وقت
مجلس سماع حضرت صاحب در مسجد یک محراب نشسته بودند و یاران همراهیان حضرت هم گرد حضرت نشسته بودند که مجلس
سماع گرم بود ناگاه حضرت صاحب سمت مردان مجلس دیده تبسم فرمودند من عرض کردم قبله باعث تبسم این وقت
چیست فرمودند چند طالبان برای ملاقات خضر علیه السلام اوراد و وظائف می خوانند و ملاقات هم بدشواری کسی را حاصل میشود
وکسی را نمیشود اما مجلس پیران عظام ما و خانقاه ایشان چنان شرف میدارند که خضر علیه السلام را جای برای استاده
ماندن هم دست نمی آید اینک به بین که خضر علیه السلام در مجلس سماع استاده اند و دیگر مردم ایشان را پس میزنند
برای این [illegible] آمده است که زهی شان پیران عظام ما است که خضر علیه السلام را هم در اینجا جای دست نمی آید نقلست
وقتی حضرت صاحب سمت پاک پتن بر عرس حضرت گنجشکر جامی رفتند بستان شاه سید خراسانی که یکی از خلفا
حضرت و صاحب حال وجد بود و اکثر وقت از غلبه مستی از دهن کف برآوردی همراه حضرت بود درمیان راه بزرگی آمده

من وقتی بخدمت حضرت صاحب عرض کردم که غریب نواز چه نکه محمد حسین ملتانی در کارهای شنیعه غیر شرع معروف
دیده باید عاقبت او چگونه خواهد شد فرمودند انشاء الله تعالی عاقبت او بخیر خواهد شد و این ایام جوانی است چند روز
درین عالم شباب غره جوانی بگیرد باز عرض کردم قبله چگونه عاقبت او بخیر خواهد شد که او در کار زنان و نفس پرستی
و شهوت مشغول است فرمودند که او را تپ دق خواهد شد و درین بیماری سال پنج خواهد کشید و از کار ناشایسته
خود توبه خواهد کرد و انگاه خواهد مرد و انشاء الله تعالی جنازه وی من خواهم خواند من خاموش ماندم بعد از چند سال او را روزی
تپ شد مرا گفت که امروز مرا تپ شده است دانستم که این همان تپ است هر چند علاج او کردیم کارگر نشد
و روز بروز لاغر و نحیف البدن می شد حتی که سال او را تپ دق ماند آخر روزی فوت شد چون جنازه او را
در گورستان بردند و تهیه نماز کردند تاج محمد مذکور میگفت که من بدل خود کردم که انچه که حضرت صاحب بزبان مجی
بیان خود فرموده بودند همه در حق این محمد حسین مرحوم اواشد اما خود بدولت فرموده بودند که جنازه او من خواهم خواند
الحال حضرت صاحب در بیست هاران شریف تشریف برده اند این قول حضرت ناموافق افتاد و باقی همه انچه که فرموده
بودند موافق افتاده است درین فکر بودم که ناگاه گرد چند سواران و پیادگان پیدا شد من گفتم یاران ذره صبر کنید
در نماز جنازه عجلت نکنید که چند سواران می آیند اوشان هم داخل ثواب نماز جنازه این شوند ناگاه حضرت صاحب منظر لقا
آمدند که بجلوداری تمام تشریف مے آرند چون نماز خوانده فرمودند که میان محمد حسین ترا بخدا سپردم و خود روانه شدند.

بدانکه شاه شجاع الملک بادشاه خراسان پسر شاه تیمور بن احمد شاه درانی غازی است و احمد شاه درانی همان است
که نادر شاه را در قندهار کشته خود بادشاه شده بود و قبل ازان او یکی از ملازمان نادر شاه بود پس چون احمد شاه را بادشاهی
مستقل شد همراه یک لکهه و بست و پنجهزار سوار و پیاده در دهلی رفته از بهاؤ مرهته در عهد محمد شاه بادشاه دهلی جنگ
کرده او را شکست داده بود و دران وقت همراه بهاؤ مرهته نه لکهه سوار بودند اما حق تعالی او را فتح بران کافر داده بود
و چند روز در دهلی مانده باز در قندهار آمده بود و نیز شهر متهرا را همین احمد شاه غارت کرده بود و بهره آنجا شکسته بود
و غارت نموده بود الغرض این احمد شاه درانی الشیر بود و تیمور شاه که تا ملک سند بادشاهت او بود و او را
چند پسران بودند یکی ازان محمود شاه بود که سکه او تا ملک سنگهر و ملتان و بهاولپور جاری بود و نوابان ملک مذکور
تابع او بودند دویم پسر او شجاع الملک بود که بعد از محمود شاه چند روز بادشاهت او کرد بعده سلطنت از دست
او رفت و او در ملک هندوستان نزد فرنگیان رفته چند بار بکمک ایشان آمده خواست که باز سلطنت خراسان
بگیرد اما چون او را نصیب نبود بدست نیامد چنانچه ذکرش می نوشته می شود الغرض شجاع الملک مذکور چون

[illegible] اگر [illegible] از شهر [illegible] برخاسته برای تسخیر ممالک خراسان میرفت اتفاقا شب گذاری او در [illegible]
[illegible] بهانه سیر و شکار طرف مشرق
بنگاه حضرت صاحب گذر کرده و از نخوت غرور سلطنت سابقه رفتن پیش ایشان بدروازه اولیا نه بود و نشسته از پیش توده
شمالی رفته بود اما چون در دل وی باثر آمد که از حضرت صاحب ملاقات کند واپس از توده شمالی آمده بخدمت حضرت
صاحب رسیده عذر کرد که برای شکار میرفتم چون بر توده سوار شدم مکان شما نظر آمد از انجا برای زیارت شما واپس
بخدمت رسیده ام حضرت صاحب بر حال زارش شفقت کرده بر مصلحه خود که از حصیر بوریا نشاندند و تمام احوال
سرگذشت او پرسیدند بعده فرمودند ای شاه شجاع هنوز عزم تسلط خراسان داری و به اراده تسخیر آن ملک میروی اما در پناه
کدام کس میروی گفت چونکه سخنش یاد وی نکرده بود و از زبان وی برآمد که در پناه کهن دل خان و پردل خان میروم
این هر دو امیر بودند بعده چون او رخصت شده رفت چون وقت کچهری عام حضرت شد حاضرین مجلس حال گفت کوی
شجاع الملک از حضرت صاحب پرسید فرمودند من از وی پرسیدم که در پناه کدام کس برای تسخیر خراسان میروی
او گفت در پناه کهن دل و پردل که برادران دوست محمد اند میروم بعده فرمودند که ازین سخن وی ادبار اقبالش نظر
می آید که این جرس خراسانی است سلطنت نخواهد کرد میان صالح محمد صاحب می فرمودند که غرض حضرت صاحب
از پرسیدن پناه این بود که چون خواهد گفت که این بیچاره را پناه سوای حق تعالی جل جلاله دیگر پناه نیست و به امید حق تعالی
میروم البته حضرت توجه و شفقت و رحمت بر حال وی فرمودی و از حق تعالی مقصود او خواستی و فاتحه برای دعا
وی بخواندی تا مقصودش حاصل شدی اما چون آن بی نصیب آن جواب با تعقل نداد و محروم ماند چنانکه گفته اند ﴿ هر آن
که استعانت بدرویش برد اگر بر فریدون زد و پیش برد ﴿ گوینده چون او روانه شد بعده شیخ محمد وزیر [illegible]
[illegible] سنگهر از جانب اسد خان آمده بعده [illegible] کرد که قبله اسد خان تمام [illegible]
[illegible] حاجت مند است و شاه شجاع برای تسخیر ممالک خراسان میرود پس یکی عهدنامه از وی برای
تخفیف اجاره اسد خان نویسانیده عنایت فرمایند تا که سر سلطنت از و آباد گردد و آن عهدنامه بکار آید فرمودند
که شجاع الملک را کدام کس نزدیک سر سلطنت رفتن میدهد چون او الحاح بسیار کرد آخر [illegible]
[illegible] شاه شجاع الملک فرستادند او از بدنصیبی خود گفت که اکنون نوشته نمیدهیم وقتیکه تسخیر خراسان
خواهم نمود آن وقت مرد معتبر خود را با ما فرستاده در انجا نوشته خواهم داد چون آنکس واپس آمده جواب گفت
فرمودند سبحان الله این مکان یک شب گذرانیدن بدست نخواهد آمد و این داعیه سلطنت میدارد آخر همان شد که

فرموده بودند در اول مقابله پس پا شده در شهر بودند رسید و اکثر سپاه و اسباب و بلده قندهار به یغما داد و باقی سپاه
راه را شاه راه کوهستانیان غارت کرده گرفتند و چنان حال او شان شد که پارچه های نمد در پای پوشیده در بدر
میگردیدند و می گفتند که ما بان سپاه شجاع الملک هستیم برای خدا یک پارچه نان و جامه بدهید تا ستر خود بپوشیم و چون
سیوم بار همراه انگریزان شجاع الملک در خراسان رسید انگریزان در ان ملک چند روز تسلط خود کردند دوست محمد
خان والی انملک را گرفتار کرده در کلکته یا دیگر جا بردند شجاع الملک از دست خراسانیان کشته شد و بعده چند انگریزان
و چهار هزار ایشان هم قتل کرده شد یعنی علی اکبر خان پسر دوست محمد خان مذکور ایشان را قتل کرده خود باز تسلط در ملک
خراسان کرد و چند نفر انگریزان و زنانه های ایشان را قید کرده بود و تا پدر او را در کابل رسانیدند او شان را گذاشت
و تا حال که سنه [illegible] هجری است در ملک خراسان سلطنت دوست محمد خان مذکور است الغرض چون خبر قتل شجاع الملک
در سمع مبارک حضرت غوث رسید فرمودند شجاع الملک عجب استعداد داشت که در طلب مقصود خویش جان داد
مرد مستعد را همچنین باید بعده این بیت بخواندند ؎ بجز راه وفای عشق نسپرد ٭ بران زاد و بران بود و بران مرد ٭
منقبت چون شاه شجاع از شهر تونسه شریف کوچیده در شهر ڈیره داخل شد پس بحسب افواه عوام الناس شیخ محمد
وزیر اسد خان بخدمت حضرت غوث آمده بعد از قدمبوس از جانب اسد خان عرض کرد که شاه شجاع شجاعت و تمیز
خود بیرون خان کلاچی والده و دیگر کار داران شهر ڈیره ظاهر ساخته است و اسیر کرده می برد او شان را التماس تمام است
[illegible] بجز ذات گرامی حضور دیگر وسیله ندارند که مخلصی او شان بجز ذات مبارک نخواهد شد حضرت صاحب عرض او را قبول
کرده شب با شب سوار شده نماز فجر در شهر ڈیره خواندند و شهر مذکور از تونسه شریف بیست و چهار کروه است بعد ادای
نماز فجر معلوم شد که این سخن فقط کذب و افترا بود و چونکه از انجا باز مراجعت فرمودند یک سگ ماده قلاده گردن خویش
بر رکاب معلی حضرت صاحب پیوند ساخت هرچند که درویشان در دفع آن سعی بکار می بردند هرگز از ان رکاب عالی نمی شد
حضرت را رحم آمد فرمودند این بیچاره یک پاک همراه ما یان شده است فرنبید و نرانید هرگاه که در تونسه شریف رسیدند
آن سگ ماده هم در انجا ماوای خود ساخته وطن خود نمود و چون مادان او معلوم کردند فرمودند نان او نیز از لنگر مقرر شد
و دیگر درویشان نیز او را القمة لقمه میدادند و او را ایلقی نام داشته بودند و آن سگ ماده در لنگر خانه می ماند که روز و شب بر
دروازه لنگر خانه نشسته میماند ؎ یک نظر فرما که مستغنی شوم ز ابنای جنس ٭ همه سگ که شد منظور نجم الدین سگان سرور است
منقبت چون انگریزان در آخر مرتبه شجاع الملک را همراه گرفته باراده تسخیر ملک خراسان رفتند قبل از ان چند روز
دوست محمد خان والی خراسان عرضی بخدمت حضرت صاحب فرستاده بود بدین مضمون که من محض لله کمر جهاد بر کافران بسته ام

تا این تختهٔ اسلام از لوث کفر آلوده نگردد دعا و توجه فرمایند که حقتعالی مرا نصرت و فتح بر کافران دهد منشی حضور محمد
واصل نام پیش این فقیر کاتب الحروف میگفت که حضرت صاحب مرا فرمودند که منشی در جواب عرضی دوست محمد خان این
بیت بنویس ع هر آن کاستعانت بدرویش برد ‖ اگر بر فریدون زد از پیش برد ‖ تا بامداد حضرت صاحب سپاه انگریزان
و سپاه او کشته شد و حقتعالی او را فتح داده بود **نقلست** وقتیکه محمد صادق خان نواب احمدپور را اراده شد
که شادی از دختر اسد خان کند حضرت صاحب مولوی قادربخش را فرمودند که فقیر را نصیحت کردن با اهل دول مناسب
شما علی الصباح یک قطعه خط بمهر من نوشته نزد صادق خان بفرستید که از دختر اسد خان شادی کردن شما را مناسب
و سودمند نخواهد گردید زیراکه اینها اثر نحوست دارند شما این خیال را از دل دور سازند که شادی کردن این دختر
اسد خان از دوام خالی نخواهد شد یا تو خواهی مرد یا ملک تو از دست تصرف تو خواهد رفت چون مولوی صاحب مذکور او را
حسب الامر خط نوشت بسبب غرور و نخوت دنیوی در خیال نیاورد و از آن دختر اسد خان شادی کرد و بعد
از شادی کردن یک سال زنده ماند ع غمی کز پیش شادمانی خوری ‖ به از شادی کز پیش غم خوری ‖ **نقلست**
چون صادق محمد خان فوت شد و بجایش رحیم یار خان بر سریر سلطنت نشست و به محمد بهاول خان عباسی ثالث
ملقب شد او مرید حضرت صاحب بود او را تسکین نمی شد بی دستار بستن بدست مبارک حضرت پیر و مرشد خود و او را
قرار نبود پس وکلا و علما را بخدمت حضرت فرستاد حضرت غوث را بر او شفقت آمده تا و را احمدپور تشریف بردند
از دست مبارک خود بر سر او دستار بستند تا او را اطمینان کلی حاصل شد و درین وقت بهاول خان نذر گذرانید
بسیار نذر و نیاز از قسم نقد و جنس و جامه بخدمت حضرت داد و سه قسم ملبسه ظروف نقره و چهارپائی نقره که بنظر
آمد حضرت صاحب بمرشدزادگان خود و صاحبزادگان تهاره رو داوند چون مولوی قادربخش دید که حضرت صاحب
پسر خود میان گل محمد صاحب را هیچ نداوند یک طشت نقره از آنها برداشته بنظر صاحبزاده مرحوم داشتند و باقی آنچه
که نقدی آمده بود حواله خدابخش لانگری دادیا معمودی کردند روز دیگر بعد نماز فجر چون از اوراد و وظائف فارغ
شدند خدابخش را طلبیده فرمودند که دی شب مرا باعث تفکر و اندیشه این دنیا جیفه نفرم تیار یک قلمدان و قرطاس
بیار تا تر افروشته با هم بدان موجب این مبلغان را بدهی تا این بلا را از خود دور سازم چون قلمدان و قرطاس آورد
حضور خود بدولت بران قرطاس اسامی مستحقان نوشته که فلان را این قدر و فلان را این قدر باید داد و به
خدابخش داد و تا همه زر که آمده بود همان روز بدین تقسیم کرده داوند بعده از آنجا روانه سمت تاجسر شریف شدند
بر عرس قبلهٔ عالم رسیدند **نقلست** حافظ نور محمد خان افغان جاکوانی که یکی از مریدان حضرت بود در گشال لیهر

[illegible] ... این چنین بندگان حق [illegible] در بستن حضرت [illegible] گفت که من [illegible]

که تو پسر فلان جعفر هستی اکنون بسبب چند وظیفه دادن در این ملک خود را نخوت در قلب پیدا شده

حضرت صاحب که صاحب تحمل بودند او را هیچ جواب ندادند و دیگر بر شتر کجاوه دار سوار شده روانه شد

اندازه یک نیم کروه از تونسه شریف برفته که باور و تنگی شدید مبتلا شد همراهان خود را رخصت داده خود واپس در

تونسه شریف آمده در اصطبل حضور افتاد کسی از حال زار او حضرت را خبر کرد فرمودند که چیزی [illegible] داده باشد باز

کسی عرض کرد که او مثل سگ آواز میکند فرمودند که پارچه نان در گلوی او مانده باشد هیچ التفات بآن بی ادب نکردند

آخر بسزای آن بی ادبی جان خود را بحق سپرد **نقلست** وقتی لعل خان بلوچ لغاری والی سنگهر در زمانه

حکومت خود دختری بلوچی را بظلم گرفته در خانه خود انداخته بود قاضی ملک سنگهر معه دیگر مسلمانان بخدمت حضور

آمده عرض کرد که یا حضرت حیف صد حیف است که با وجود شما درین ملک بی شریعتی و بی محمدی شده است

حالا ما را امید نمانده که بعد ازین دیده باید که حال این ملک چه خواهد شد فرمودند حال چه است عرض کردند نواب

لعل خان بن [illegible] خان دختر فلان بلوچ را بستم گرفته در خانه خود انداخته است حضرت صاحب لعل خان را گفته فرستاد

که تو در مسلمانان ظلم مکن و از خدا بترس او عرضی بخدمت حضرت صاحب فرستاد و بهر خود میان عبدالشکور صاحب

می فرمودند که من و حافظ محمد علی شاه صاحب و دیگر مردمان در نزدیکی نزد حضرت بودیم آن وقت که عرضی او آمد نشسته

بودیم چون آینده عرضی آورد بخدمت حضور داد فرمودند این چه عرضی است گفت لعل خان والی سنگهر فرستاده

است حضرت صاحب آن عرضی ملفوفه را بدست خود گرفته مهر که بر سر نامه آن عرضی بود بزبان مبارک خود خوانده

و در لفظ فارسی فرمودند که **ملک بدست درویش است هر که را خواهد بدهد** آن عرضی نخوانده

دور انداختند و این ماجرا در وقت اشراق شده بود و چون وقت ظهر رسید چهار هزار سوار یکایک از خراسان

براه کوهستان در سنگهر رسیده قلعه را محاصره کردند و لعل خان را اسیر کرده در ولایت بردند چنانچه دوازده

سال در قید خراسانیان ماند و چون لعل خان گرفتار کرده بردند بعده حضرت صاحب دستار والی ملک سنگهر

برادرزاده اش اسد خان بسته چنانچه تا مدتی این ملک سنگهر در تصرف اسد خان ماند **نقلست** چون لعل خان

اسیر شده در خراسان [illegible] برای [illegible] خلاصی او از قید بخدمت حضرت صاحب آمده [illegible]

[illegible] حضرت صاحب فرمودند آنچه حکم بود رفت حالا تبدیل حکم نمی شود [illegible]

[illegible] لعل خان [illegible] ملک سنگهر [illegible] بدست او [illegible] اسد [illegible]

که غرو میرو و از قصر ... خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است ❊ و بعد از دوازده سال لعل خان که از قید خراسانیان
آمده و راه بهاولپور رفته ملازم نواب صادق محمد خان چون مرحوم کهوسه دست تعدی در علاقه دیره غازیخان دراز کرده بود
لعل خان مذکور را صادق محمد نواب افسر فوج کرده برای گوشمالی مرحوم کهوسه فرستاد تا او آمده قلعه موضع ستی را که در سرحد
ملک سنگهر است از تونسه شریف دوازده کروه و در تصرف اسد خان بود و مردمان قوم کهوسه در آنجا می ماندند
محاصره کردند درین اثنا میان احمد نام از قوم [illegible] شش بار شتری غله باجره از کوه آورده بخانه خود می برد سواران
لعل خان آن را غارت کرده بردند احمد مذکور برای واپسی غله سرفراز نامه حضرت صاحب بهمراهی یار محمد ملغانی نزد لعل خان
برد آن کم‌بخت از پی نامه حضرت را نخوانده در مشت خود افشرده بینداخت و یک سپاهی را گفت که این هر دو را از چشم
من دور کن آن سپاهی دست ایشان گرفته دور ساخت چون این خبر به پاینده خان افغان خاکوانی که
یکی از مریدان حضرت بود رسید دوان نزد آن هر دو رسید و ملامت کردن شروع کرد که ای بدبخت این فعل
بخت کردی که پروانه حضور نخواندی و وکیل حضور را بدعزت کرده دور کردی این قدر جرات از نادر شاه هم متوقع
نباید باشد او نیز با میان آنحضرت اینچنین نکردی که تو کردی پس آن هر دو بازو خود را بالا کرده گفت که اگر
میان صاحب کدام کرامت دارد بنماید و توفیق خنجر زدن دارد بیاید [illegible] بالا کرده‌ام بزند چون یار محمد واپس بخدمت
حضرت صاحب آمده تمام حقیقت بیان کرد فرمودند ای یار محمد نزد ما فقیران خنجر کجاست مگر آنکس که جوید یابد
بار بار تکرار این فقره میفرمودند که ای یاران گنجه مصرع عاقبت جوینده یابنده بود ❊ روز دیگر یار محمد و نور محمد نام هر دو برادران
قلعه ستی معه قبائل خود قرآن شریف را همراه آورده بخدمت رسیده عرض رسانیدند که همراه یاران در ستی رفته
لعل خان را گفته قلعه ما را که محاصره کرده اند خلاص کنانیده و بمن فرمودند که شما شنیده آید که دیروز خط مرا
نخوانده و درویش فرستاده مرا از نزد خود دور ساخته و نشستن نداده من چگونه نزد آن بدکیش روم باز اوشان
قرآن شریف را پیش حضرت نهاده عرض کردند که برای خدا و رسول و این قرآن شریف همراه یاران ضرور روند
فرمودند ای عزیزان وقتی یار صدیق ولد دوسه مرا واسطه قرآن داده بود من قبول نکرده بودم تا الیوم پشیمانم
اگرچه زندگانی صدیق مقتول اینقدر بود اما منظور کردن واسطه قرآن ضرور بود الحال شما که مرا واسطه قرآن میدهید
رفتن همراه شما ضروریست انکار نمیکنم اما تقدیر حق را کسی باز نگردانده اکنون نیز همان خواهد شد اما بموجب صلاح وقت
یک دو روز شما واپس بروید من میان محمد ملغانی را برای دریافت احوال آنجا میفرستم بعد از آمدن وی هرچه
مرضی شما خواهد شد همان طور کرده خواهد شد پس محمد ملغانی را پیش لعل خان فرستادند و فرمودند که لعل خان بعد از سلام از جانب

من بگوئی که سر قلم را بر حریر سفید ازین جهت نگون ساختم که والله اعلم خبر فوج لعل خان است یا منشئی او باشد
و او را از زبان من خواهی گفت که آتش انداختن در جنگل آسان است و فرو نشاندن آن مشکل است و این امر بالکل
بدون است که قلعه مئی را شما الا از تو نسبه کسی نشناسد و خانه صنار را اکثر جهان اکنون اگر کدام راه صلح باشد من در اینجا
آمده دست خود در میان آورده بنای صلح و انجام بین الطرفین نمایم هرگاه به لعل خان مدبر این پیغام حضرت شنید در
جواب گفت اکنون آمدن ایشان مناسب نیست که قلعه فتح شده ایستاده است اگر قلعه اخر و نه بدست نخواهد آمد فردا
خواهد آمد میان محمد ذکر را از نزد لعل خان برخاسته نزدیک مردم گهوسه رفته کیفیت گذشته بیان نمود ایشان همانهم
سوار شده بخدمت حضرت رسیدند آنجا شبا شب سوار شده نفل تهجد را بر دروازه قلعه مهوی ادا کردند بار
مردم گهوسه بعد از مطالعه پروانه اسد خان حواله ابراهیم خان قلعه دار نمودند ابراهیم خان دست بسته عرض کرد که
مالک ملک قلعه حضورانند حاجت پروانه اسد خان هیچ نیست در بین اثنا نور محمد گهوسه سوال کرد که سعادت مایان
بهم کابی رفتن حضور است فرمودند شما را رفتن نزد لعل مناسب نیست و سود مند نخواهد شد اگر شما را یقین نیست که من نزد
لعل برای شما سفارش نخواهم ساخت یک آدم معتبر خود را همراه من بفرستید پیش شخصی هستند و را هم رکاب حضور
فرستاده پس حضرت ایشان را فرمودند که شما اندرون قلعه نشسته باشید هرگز بیرون نیایید پس دعای خیر خوانده از
قلعه سوار شده و چند قدم رفته باز ایستاده شدند و باز بلند قلعه دار را فرمودند که این مردم گهوسه را بحفاظت
تمام داری پس باز روانه شدند و در راه رمزاً و کنایتاً بعوام و صراحتاً بخواص از شهادت مردم گهوسه بتقریب حکایت
صدیق ولد دو سه اشارت میفرمودند که حیات استعاره صدیق بیچاره این قدر بود و منظور کردن سیاه و رفتن
اینجانب بطرف اسد خان امر مناسب و ضرور بود **الغرض** چون نزدیک دروازه قلعه مئی رسیدند میان
صدیق ملان را فرمودند که لعل خان را از آمدن من خبر کن چون لعل خان بخدمت رسید فرمودند که ای لعل خان مخلوق خدا
ترا شیر بهادر میگویند و چند روز شد که قلعه را محاصره کرده و تا هنوز فتح نشده است او گفت به امداد آنجناب فتح خواهد شد
بعده حضرت صاحب از سر ملامت و عتاب فرمودند ای لعل این کار مردانگی نکردی بازی طفلان کردی که آتش در نیستان
انداختن سهل است و فرو نشاندن مشکل است کنون که سر صلح است بازآئی و که از محبوب تر باشی که بودی و چند نصاب
سپاه اندرون و بیرون را از ضرب توپ تفنگ زدن منع کرده بود که اکنون از طریق هیچ کار ازو نکنند لعل خان
بر اجمالی گفت اکنون قلعه مفتوح را چگونه گذارم فرمودند من بطرف صادق محمد بنویسم و ترا هم مناسب است
که حقیقت آمدن اینجانب برای صلاح شما بین مناسب است و تا رسیدن جواب شما خود را از جنگ منع سازید تا که از اینجانب جواب رسد

در بلده حمدانی ویره کنید اگر صادق محمد بر نوشته باعمل خواهد کرد فهو المراد والا ندمن کلید قلعه را بتو حواله خواهم کرد
نیز این صلاح با رفیقان خود کرده جواب آن بوقت ظهر ملا خوابی بعد لعل خان برخاسته در ویره خود آمده و حضرت
قیلوله فرمودند و درین اثنا باندازه یکصد سوار بطریق کمک از جانب اسد خان نزد لعل خان در رسیدند و ازان
میان دو نفر قوم استرانه خبر بیرون نشستن از قلعه مهوی یار محمد و نور محمد کهوسه را به لعل خان رسانیدند تا لعل خان
باستماع این خبر فورا چند سواران را برای قتل آن هر دو شخصان فرستاد چنانچه تمام درویشان حضرت را سید بودند که
سوار مسلح از لشکرگاه بیرون شده رخ بشرق کرده میرفتند هرگاه که از روی مردمان پوشیده شدند بر خیال شهادت
ایشان رخ بشمال آورده بودند اما از یک آواز مرد ازانها بشمال رفته باز طرف آن مردمان کهوسه بطور قریب آهسته آهسته
آمده واز هر چهار طرف ایشان را محاصره کرده ایشان را بضرب تفنگ شهید کردند و سر آن هر دو مظلومان بریده
و موتی سر ایشان را گرفته پیش لعل خان انداختند بعده لعل خان حکم کرد که جنگ شروع کنید و قلعه را خلاص کنانید پس
توپ و تفنگ شروع شدند درانوقت حضرت صاحب در قیلوله بودند میان محمد ملغانی پای مبارک را بوسه داده و بیدار کرده
ازان خبر مطلع ساخت که یا غریب نواز این چه سبب شد که در تمام افواج شور و غل افتاده است و از طرفین تفنگها
میزنند همدرین اثنا شخصی سر نیزه شکسته و تیغ کشیده اسپ دوانیده داخل سپاه لعل خان شد و دیگر لشکریان
جامه ها بر سر او می انداختند حضرت محمد ملغانی را فرمود که خبر گیر چه ماجرا است چون او نزدیک لعل خان رسید
یار محمد و نور محمد کهوسه را سر بریده افتاده پیش او دیده آمده حضرت را خبر کرد حضرت صاحب همانوقت روانه شدند و
بوقت سوار شدن فرمودند که این جانب تمام عمر این کهوسه ها را پرورش نموده واو در خدمت ما عمر خود صرف نموده بود
این لعل خان بدافعال سر این هر دو را از چارپالش و چجمن بریده است عوض او خواهد شد چون از شدت گرمی چهره مبارک
را عرق گرفت بر جهوک ججوهی آرام گرفتند قلعدار مهوی سعادت قدمبوس حاصل کرد فرمودند لاشه هر دو غریبان
را بوجه احسن دفن خواهی کنانید پس چون در تونسه شریف داخل شدند هر کس که می آمد می پرسیدند که هنوز آن سگ
لعل کشته نشده است واو را قتل نموده اند و خواهر لعل خان که مرید حضرت بود او در تونسه شریف بود مگر بلحاظ خفگی
حضرت بر لعل مذکور در روز روبرو نمی شد بوقت شب در ویره زیارت میکرد و خفیه می شنید که در حق برادر من چه
میفرمایند پس بروز دیگر لعل خان از قلعه مهوی تاخت آورده بر سر مردم کهوسه موضع ولا چهواله رسیده بود که تفنگی از
دست یک کهوسه بر سینه او رسیده و فوت شد و شخصی که حضرت او را فضل خدا ملقب ساخته بود رسیده حضرت
که ای فضل خدا وی والله کدام خبر فتح می گوئی او گفت چرا نمی گویم اول اینکه فضل خدا می نال

بمن رسیده همه جامه‌های بدن من گرفتند دیگر آنکه بران راه لاشه میت لعل خان را دیدم که بطرف دیره می بردند ازانها
پرسیده بودم گفتند بر قلعه دلانه تاخت کرده بود درانجا اولا بر همان دست که بالا کرده بود زخم خنجر خورد و بعده
گولی تفنگ خورده و همان گولی راه بر جگرش گرفته بعده دو تفنگ دیگر خورده و سوای او نقصان دیگر لشکر شد
هر بندوق که از اندرون قلعه می آمد ضرب باد می گرفت از خوردن اضرابه هر بندوق خود را بر خاک خوار می سپرد
چون این خبر حضرت صاحب شنید فرمود هو فی النار و السقر مع الجد و الیلدا گویند ازان روز کو یا محمد
و نور محمد کهوسان شهید شده بودند تا فوت لعل خان بپیش حضرت صاحب سخن خوشطبعی بکسی نکرده بودند و از هر کس
می پرسیدند که آن سگ قتل نشد ابیات کسی کز صرصر ظلمش و با دم ٭ چراغ عیش مظلومان بمیرد ٭ نمی گیرد
ازان کار یزد تعالی بهانه ٭ اگرچه دیر گیرد سخت گیرد ٭ نقلست که چون مسو خان والی منگنوشه فوت شد پسرش علی اکبر
پدر اسد خان بر مسند والی نشست و جور و تعدی بر خلق جاری کرد لکهی محمد خان برادرش از خوف جان خود از پیش
علی اکبر فرار کرده گریخته بود و بعده چند ایام در منگنوشه باز آمد روزی برای زیارت حضرت صاحب در تونسه
شریف آمده بود بر زبان مبارک راندند که لکهی محمد خان حالا بر کدام اعتبار علی اکبر خان آمده او گفت که بر هفت قرآن
دست نهاده و مهر زده و سوگند خورده است حضرت صاحب فرمودند که ما را اعتبار او نیست علی اکبر ترا هرگز زنده
نخواهد گذاشت او گفت با وجودیکه او سوگند هفت قرآن خورده است مرا زنده نخواهد گذاشت و باز قرآن خواهد خواند
قرآن خواهد خواند مگر این شنیده که مردم خراسان میگویند که تا هم یا زده خود در روغن تر کرده و زهر وارگی نمی بیند
هر دانه گنجد قسم قرآن شریف بردار و اگر دشمن بدست آید مگذار که سخت بدست آید آمده است پس لکهی محمد از حضرت
صاحب دعا خیر خواسته روانه شد نور خان گرایی که وزیر حضرت صاحب بود او هم دران روز رخصت خانه گرفته بود
او روانه نشد هر گاه که در محفل حضرت صاحب باز آمد فرمودند تو رخصت خانه گرفته بودی چرا نرفتی او عرض کرد برای
دیدن تماشا سوگندها هفت قرآن نشسته ام که بچشم خود دیده بروم انتظار باقی نمانده زیراکه هر جا که چنین حلف قرآن
شریف درمیان می آید زود اثر ظاهر میشود و بروز دیگر بخدمت حضور آمده رخصت طلبید فرمودند الحال رخصت باشد
او گفت انتظار رفع شد که لکهی محمد برادر را شهید کردند و تمام مال متروکه او را غارت کردند و عیال و اطفال او را گرفتار
کرده اندرون قلعه محبوس ساختند اکنون هیچ انتظار نمانده بخانه خود میروم و چونکه این شهادت لکهی محمد را عرصه یکسال
گذشت علی اکبر نیز فوت شد نواب محمد خان والی سنگیره و جوبستان افواج کثیر فرستاده ملک و مال علی اکبر را تاراج کرده
و لعل خان برادرش را و دختران علی اکبر گرفتار کرده معتبران نواب محمد خان بطرف قلعه سنگیره می بردند حضرت صاحب

سپهر بوده‌اند که راه گذر ایشان نزدیک مکان اینجانب بود شخصی دوان آمد و گفت که دختران علی اکبر را سپاهیان
گرفتار کرده می‌برند و گرفتاران انتظار ملاقات شما میدارند اتفاقاً دران وقت در غسل خانه ایستاده بودم چون بطرف شهید خود
نگاه کردم همان ساعت همان ماه و همان روز و همان موسم بود که علی اکبر خان یکی محمد یزدیار را شهید ساخته و اسباب
او را غارت کرده و تاراج نموده بود و زنان او را گرفتار کرده و رقعه بسیار کرده بود برای انتقام گرفتن آن شهید حقیقی
و عجیب مطلق بسیار متعجب شدم ابیات ستاننده و اگر کسی خواهد است + که شنوند از بادشاه و او خواسته +
تا شاه چنین ماجرا بپرسید که بادش خود کرده و اگر کسی بپرسید + نقلست در نافع السالکین منقول از حضرت صاحب
نوشته است که حضرت صاحب سپهر بوده‌اند که بهادر خان کلان مرحوم در بعضی معامله جاگیرات حضرات صاحبزادگان
مهاروی بند کرده بود قاضی عاقل محمد صاحب و حافظ جمال الدین ملتانی رحمهما الله تعالی باین فقیر گفتند که شما نزد خان مذکور
رفته در بستی جاگیرات ایشان کنید اما وقتیکه در انجا پیش از خان مذکور سخن تلافی و ملایمی باید کرد فقیر گفت که
تلافی و دشمنان دنیاداران از این فقیر نخواهد شد و الالتماس بر و بیا آخر بعد از گفتگوی فقیر روانه شد چونکه خان موصوف
از نوشته خبر نویسان و کارداران از آمدن شاه مطلع شد بسمت هر کاردار ملک خود پروانجات بنابر خدمت
فقیر نوشته فرستاد چون بعد از طی مراحل بهزاره و الی الاتفاق بمنزل افتاد کاردار آنجا بسیار خدمت گذاری
کرد علی الصباح سوار شده در احمدپور رسیدیم همان روز خان مذکور هم از بالا و سواری کرده برای ملاقات فقیر در
احمدپور آمد چون از بیرون وقت ملاقات بغل گیری کرد گرمی و حرارت بدن آن با وجود ثیاب جامه حاسین محسوس
و چهره او هم مبدل بود و [illegible] و تاراج کرده انگیخته بود و چون بمکان خود مراجعت کرد از مولوی غوث بخش که همراز و
محرم اسرار خان بود پرسیدم که هیئت خان صاحب پیوسته بدین حالت میباشد یا امروز همچنین شده است گفت دیروز
که خبر رسیدن حضور در احمدپور پدیدار رسیده است بعد از عشا از اعلا و سوار گردیده و برای زیارت حضور روانه شده است چونکه
بر جا و هر واند رسید و رقعه که با غذات منقش و انگی افواج شاهی باین طرف از جانب خراسان از دست قاصد رسیده
است خان صاحب در خاصه نشسته بود و همان کاغذات را مطالعه ساخته از خواندن آن خطوط این گونه تغییر مزاج و هیئت
او شده است چون دیگر بار خان مذکور برای ملاقات فقیر آمد بعد از مکالمه و حکایات عسرت لنگر قاضی صاحب مرحوم
در میان آورده گفت که با حضرت شما دعا خیر کنید که عسرت لنگر ایشان دفع گردد در جوابش این بیت گفتم بیت جهان
پر سماع است و مستی و شور + ولیکن چه بیند در آئینه کور + چون این بیت از من شنید برخاسته روان شد پس مولوی
غوث بخش را گفت که مرا از مزاج جلالیت آمیز این درویش بسیار ترس و هیبت آمده است انچه که مدعا و مقصود

او باشد با و بر سانید که بخیریت از ینجا روانه گردد پس بحصول تامی مقاصد بر خانقاه مبارک رسیدیم الیضاً حکیم
روزی بهاول خان خود و برای زیارت حضرت صاحب در خانقاه قبله عالم آمد حضرت صاحب او را همراه خود به مزار
قبله عالم برده برای مرادات دینی و دنیاوی وی دعا فاتحه خیر فرمودند و نیز برای وی از قبله عالم عرض حصول
مدعائش کردند و دستار هم او را اعطا فرمودند بعده حضرت صاحب معه خان از انجا بر آمده برای تعزیت و فاتحه صاحبزاده
غلام نبی مرحوم در حجره صاحبزاده صاحب نور احمد جی آمده نزد او نشستند. و بعد از تعزیت و فاتحه در کلمه کلام
مشغول شدند و خان را بسیار نصیحت فرمودند **نقلست** چون علی اکبر پسر بهاول خان فوت شد و پسرش
اسد خان طفلک بود پس بجائیش برادر خوردش لعل خان بن بهاول خان بر حکومت بلده منگنوته مقرر شد نواب
محمد خان سدوزئی که والی ملک تهل چولستان و بلده منکیره بود سپاه خود را همراه نانک رائے و لو ملک سنگهر
فرستاد تا قلعه منگنوته را در تصرف خود آورد و لعل خان را گرفتار کرده روانه سمت محمد خان نمود هر گاه که گرفتاران
نزدیک مکان حضرت صاحب رسیدند یکی از نوکران ایشان بخدمت حضرت آمده زار زار بگریست و فریاد و شمار آورد
که سپاهیان نواب محمد خان لعل خان را گرفتار کرده بآن روی آب می برند لله از قید ظالمان طفل مظلوم را خلاص کنانند
چونکه ناله جان سوز آن شخص در دل مبارک حضرت اثر کرد از باعث کمال شفقت زود تر برخواستند که پوشیدن
نعلین هم در خیال مبارک نیامد با پای برهنه روانه شدند درویشی نعلین مبارک را آورده پوشانید چون قریب سواران
و قیدیان رسیدند معتبر نواب محمد خان از عرصه دور چون حضرت را دید از اسپ فرود آمده دوید و قدمبوسی کرد
و لعل خان و نیز باجازت آن معتبر از اسپ فرود آمده سر بر قدم نهاده زار زار بگریست و چنان ناله در دآمیز بر آورد
که در دل حضرت و حاضران اثر کرد و بزبان مبارک فرمودند ای لعل طرفی بخواه چه میخواهی میان جمال که ستی نام داشت
آهسته گفت که سوال کن خلاصی خود از دست جباران ظالم این سخن گفتن او در سمع حضرت افتاد بر رخ جمال دستی طپانچه زدند
و فرمودند تو خاموش باش این گفتن بده تا مقصود خود از زبان خود بخواهد چند نوبت لعل خان را فرمودند بگو انچه مطلوب
و مقصود تو باشد او عرض کرد که از گرفتاری نواب خلاصی یابم و با نقاره و نشان در ملک خود باز آیم فرمودند این نوبت
سرفراز شده با نشان و نقاره در ملک خود باز خواهی آمد **ابیات** تا نگرید کودکی حلوا فروش ٭ بحر بخشایش کجا آید بجوش
تا نگرید طفل کے جوشد لبن ٭ تا نگرید ابر کی خندد چمن ٭ پس فاتحه خیر خوانده لعل را رخصت فرمودند نور خان گرگانی که مرید
حضرت و مشیر ایشان بود و به برکت صحبت حضرت اشراق باطنی پیدا کرده بود و بفراست و عقل یکتا بود و در آن وقت
همراه حضرت بود او گفت که در فرمودن حضرت صاحب حرف این نوبت رمزیست از رموز پنهانی و سریست از اسرار ربانی

البته کدام وقت سر بر خواهد زد و ظاهر خواهد شد پس در ایام معدوده بموجب فرموده حضرت صاحب لعل را نواب
مذکور سرفراز فرموده تا با ایشان نقاره بازد در ملک خود آمد و چند ایام نیز در ملک خود حکمرانی کرد بعده آن نکته که
نور خان کرمانی معلوم کرده بود سر بر زدن و ظاهر شدن او ضرور بود و آن اینست که بعد از چند مدت زنگار ادبار رخ
اقبال لعل خان ظاهر و پیدا شدن گرفت و ظلم و تعدی بر رعایا کردن شروع کرد و نیز تاج خان نامی بلوچ که از خویشاوندان
و اهلکاران آبا و اجداد لعل خان بود از خوف گرفتاری خویش گریخته در جوار حضرت صاحب آمده نشست روزی آنقبله
سیان جمال و شبتی را فرمودند که تاج را بگو که لعل ترا گرفتار خواهد کرد و نجات از قید او محال است بیا ترا همراه او سیان
خویش شبا شب از حد سنگهر بیرون کرده روانه نمائیم بعرض رسانید که لعل خان مرا وزارت میدهد چرا ما خود میکنید
اگر فرمودن حضرت با صواب بسبب عاقبت اندیشی است درست و لاجواب است اما اینقدر عیال و اطفال خود را
کدام جا ببرده بنشانم و بپوشانم راست کسی گفته است ع چو از بلی رسد دشمن جان ستان ٭ ببندد اجل پای اسپ
دوان ٭ در این اثنا روزی قلعدار تونسه شریف باطلاع و صلاح لعل خان شبا شب تاج خان را گرفتار کرده
در قلعه تونسه شریف محبوس ساخت و همان وقت چون حضرت را خبر شد ایشان از مکان عبادتگاه خود برخاسته
در قلعه تونسه رفته جلیس انیس آن تاج خان شدند پس در بیرون بشنیدن این خبر همگی بندگان درگاه و تمامی علما به
دروازه قلعه در رسیده حاضر الخدمت شدند و دیدند که حضرت صاحب بر یک چهارپائی کلان نشسته اند و در حلقه
آمده آستین مبارک را می پیچند و بر زبان پر جلال خود می رانند که هر آنکس را وقوف انداختن می آید خارج کردن نیز
می تواند و بیخ لعل نقصانی از بن برکنده ام انشاء الله تعالی گاهی حکمرانی ملک سنگهر نخواهد کرد و آخر نور خان کرمانی و دیهه
حضرت را بعذر و حیله از آن مکان بر مکان خود آورده و خود نزد لعل خان و مادرش مراد خاتون نام رفت مادرش گفت که چاره
ما را هیچ نیست مبالغ اجاره از سنگهر پیدا نمی شود قلعدار تونسه بعوض بیست چهار هزار روپیه تاجه را گرفتار ساخته
است و سوای گرفتن معاوره او را هرگز نخواهد گذاشت و طرف قلعدار تونسه لعل خان و مادرش خفیه گفته فرستاده که
بغیر گرفتن معاوره این نباید گذاشت پس قلعدار بخدمت حضرت وکیل خود فرستاد که اگر یک اسپ ماده خوب و عوض
یکصد روپیه تاج خان مرا بدهند شبا شب این را خلاص کرده روانه نمایم چونکه نور خان کرمانی این سخن از طرف حضرت
تاجه را گفت آن بیوقوف قبول نکرد ع چو بختش نگون بود در کاف کن ٭ نکرد آنچه گفتند نیکانش کن ٭ آخر قلعه دار
تاجه را همراه سواران کرده در دیره غازیخان فرستاد بعده حضرت صاحب مولوی محمد گوهر را که در دیره بود
نوشته فرستادند که اگر آمدن اینجانب بدان طرف برای مخلصی تاجه مناسب بود بنویسند و نیز احوال تاجه هم

نویسان باشند و در جواب عرضی نوشت که آمدن حضور در اینجا غیر مناسب است هرگز بنا براین مقدمه معلومه نیایند
تا روزی خویشان و زنان تاج خان قرآن شریف را آورده بخدمت حضرت عرض کردند که برای خدا و رسول این قرآن
شریف حضور برای خلاص کنانیدن تاج خان در دیره غازیخان روند لاچار بموجب آوردن قرآن شریف و آمدن
زنان و طفلان تاج حضرت صاحب روانه شدند و در آنجا رفته در دیره خود به مکان محمد رضا نمودند و علی الصباح
در قلعه تشریف بردند و بطریق وکالت محمد رضا خان را نزد نواب عطا که بانی جور و جفا بود فرستادند نواب عطا
گفت که از تاج بیست و چهار هزار روپیه گرفتن مناسب است اما بسبب تشریف آوری میان صاحب چهار هزار روپیه
برای لنگر آنجناب میگذارم بیست هزار روپیه تاج بدهد هرگاه که محمد رضا خان جواب نواب بحضور رسانید فرمودند که او را
بگوئید که من جوهری و دلال نیستم که براتی سود کنانیدن آمده ام من محض برای معاف کنانیدن تمام مصادره آمده ام چون صاحب محمد
خان باز نزد نواب مذکور رفته فرموده حضرت را بیان کرد آن خرس خراسانی گفت دو هزار نیز دیگر بخشیدم و از هژده
هزار روپیه والله یک خرمهره نگذارم حضرت صاحب از شنیدن این پیغام آن بدنام همانوقت روانه سمت سنگهر شدند
و بر چاه نغزک واله که شمالا از شهر دیره مشهور است نان چاشت را تناول فرمودند و مولوی محمد را فرمودند که شما آنانکه
من اینجانب رنجه خاطر شده باشید این آمدن من محض برای پاس کلام الله بود که سلسله آن از ابب نشیت نکردم و چند بار این
الفاظ را بر زبان مبارک راندند که این چه باشد من در خواب دیده ام که فرش فرش قوم این تو زبان کدام کسان
می بیند بعد از چند ایام معلوم شد که ملک خراسان و قبضه بارکزیان آمده است و احمد خان پدر عطا خان مذکور بقتل
رسید و تمامی خانمان و اسباب ایشان بغارت رفته و عطا مذکور در جور و جفا زمانه خراب پامال شده مرد نقل
است وقتی از زبان شخصی سوجهل نام قوم [illegible] ساکنه تونسه کدام حرفے بے شرع در حق جان محمد فقیر بوقوع آمد و مقدمه کیت طور
انجامید تمام علما علاقه سنگهر بطرف اسد خان رفته بازوی او را طلب نمودند اسد خان بازوی او را همراهی سلطان
شاه بخدمت حضرت صاحب فرستاد و تمام روز در گفت گوی گذشت و در وقت شب سوجهل مذکور را در یک حجره محبوس کردند
بهادران شب در [illegible] یکطرف متعرض گرفته یک طرف زلف نامبرده را ببرید چون روز روشن شد سلطان شاه از آنجناب
تقصیر او معاف کنانیده واپس برد بحکم آنکه ه نکوئی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیکمردان ۵۵ چون جناب حضرت صاحب
به عرس قبله عالم تشریف بردند سوجهل بر اصل کینه سابقه که در دل داشت برفاقت اهلکاران اسد خان در پیش نواب
جمعه خان در دیره غازیخان نحوی استغاثه رسانید که چند تن از [illegible] پر فطین براه مترددی تن با دامی بال مکار نمیدارد
امیدوارم که دو نفر محصل و یک پروانه صوکدینام قلعدار تونسه صادر شود و چون نامبرده در شهر تونسه سیاه بان

از قلعه دار گرفته تمام علما آنجا را گرفتار کنانیده اندرون قلعه محبوس ساخت و مبالغ کثیر از فقرا و علمای بی تقصیر بطریق
مصادره و تاوان وصول کرده گرفت و در عوض بقایا را در قید محبوس داشتند و بعضی کسان از فرقه علما در دیره
غازیخان فریادی شده پروانه واپسی مبالغ و خلاصی محبوسان نویسانیده بطرف قلعه دار ارسال داشتند و نیز یک عرضی
از آنجا بخدمت حضرت صاحب نوشته بدست یک آدم بر خانقاه شریف فرستادند از استماع این خبر حضرت صاحب تمام
تاسف کردند که علما را اینچنین تصدیعه شد از راه شفقت کمال که بر علما داشتند همان وقت بر خاسته بجناب قبله عالم بر مزار
ایشان رفته عرض حال علما کردند میان جمال ملان را از استماع کلام حضرت صاحب که بخدمت قبله عالم عرض میکردند رقت
قلب بسیار شد و زار زار بگریست و ناله بر آورده چون آواز نعره ایشان بسمع حضرت رسید فرمودند ای جمال آسوده باش
بجناب رب الارباب قبول افتاد و نیز میان صدیق ملان را فرمودند که زود هفت لکهه درود بخوانید هر گاه که
تمام شود ما را خبر دهند چون درود شریف تمام شد بعرض رسانیدند آنحضرت دست دعا برداشته گفتند این درخت را
بیخ باید برید یا شاخ از شنیدن این سخن پر جلال همه حاضرین بسبب تفکر بودند و توفیق دم زدن در جواب این سخن
و اون نمانده چنان سر فرو برده بودند که گویا جان در بدن ایشان نمانده بود پس جواب خود بخود فرمودند که اگر شاخ
بریده شود شاخ دیگر نو پیدا خواهد شد این درخت را از بیخ باید برید که گاهی بر نخیزد و چون از خانقاه شریف روانه شدند در تونسه
شریف رسیده دو شب بر مکان خود آرام کردند بعده در دیره غازیخان تشریف بردند و بر مکان قاضی قطب الدین
نزول فرمودند جناب قاضی صاحب عاقل محمد جی کوت متهن واله در باب حوایج ضروری برادر خود ابو النجیب هم قبل از
از حضرت صاحب چند روز پیشتر تشریف در دیره آورده بودند و بر مکان مفتی محمد لطیف دیره ایشان بود پس مثل
قران السعدین اتفاق افتاد و چون اندازه هفت روز گذشت که در آنجا متوقف شده بودند روزی محمد رضا خان دست ادب
بسته بعرض حضرت صاحب رسانید که با غریب نواز هفت گذشته اند که حضور تشریف آورده اند نواب بد انتساب برای
ملاقات حضور تا حضور التفات ننموده اگر مرضی حضور باشد این غلام بکدام حیله او را بخدمت حضور بیارم فرمودند
ای محمد رضا حقیقت تراجزای خیر دهد کار و بار ما بر خواهش الله تعالی اند نه بر تدبیر شما ــ کار ها بر خواهش خود خواستن
کار خدا است نه بنده باشی و خدا کردی تو ای نادان کجا ست نه چون که روز دیگر بخدمت حضرت صاحب خبر رسید که
نواب برای ملاقات حضور می آید حضرت صاحب بپاس خاطر قاضی صاحب بر مکان ایشان رفته نشستند تا ملاقات نواب
از آن صاحب هم در دیره ایشان شود و این کمال تواضع بیبهای خود بود چون نواب شنید که حضرت صاحب
در دیره قاضی صاحب نشسته اند در آنجا رفته قدمبوسی حاصل کرد و خریطه مبلغ سه صد روپیه تحصیل واله که از علما بگرفته

متعدی گرفته بودند و نیز بازو قلعه دار تونسه و جرو متصلان بنظر اشرف گذرانیدند و خواست معروض کرد
که اگر حضور انور همین بریده کسان را ریش و سر تراشیده و بر خرها نده کوچه بکوچه گردانند و منادی و هنگان(?) ها
کنانند اختیار است و یا اگر دیگر سزای شرعی بدهند نیز مختار که غلام بالکل ازین امر ناواقف بود پس لفظ مبارک راندند که
انجانب بملاحظه شما تقصیر این بریده کسان معاف نمودیم اما بازو مفسدان آنجا والد قلم(?) بند کرده بدهند بس بود
در باب گرفتاری بازوی مفسدان سنگهر پروانه دران مجلس نویسانیده نزد حضور کرد پس دعا خیر خوانده روانه سمت
سنگهر شریف شدند از آنجا که علما را از باب مذکور تصدیعه داده بود و آنحضرت را هم حج رفتن دیره(?) شده بود جلال
باقی بود چون از دیره روانه شدند در اثنای راه نزدیک خانقاه سید شریف شاه رسیدند ملک جابدین(?) کهوکهر را
فرمودند که ای پسر کهوکهر قبضه شمشیر است او گفت نیز نیست کند است فرمودند مرا بده تا ببینم او عرض کرد که قبضه
شمشیر این غلام تمام قابل نادیدن است خواهند دید حسن جمعدار که چیره دار اسپ حضرت بود او را فرمودند که جمعدار شمشیر
این را گرفته مرا بده چون داد بدست مبارک خود آنرا از نیام کشیده محکم گرفته و جنبانیده روی مبارک خود بسوی
خراسان کرده سه بار وار کردند و در هر وار بسم الله الله اکبر فرمودند و در هوا ضرب شمشیر میزدند بعده بطرف شمشیر
نگاه کرده فرمودند ای پسر کهوکهر تو میگفتی که شمشیر من لایق کلک تراشی است و کند است این تیغ تو تیغ خدا است تا این
راحت الثری بریده که کاهی این فرقه ظالمان مالک سریر سلطنت خراسان نخواهند شد ای فرقه نوزری(?) افغانان فقط
این بیچاره بهمین که کی کرد و کی یافت بعده مناسب این حکایت فرمودند که وقتی در شهر دهلی کدام فقیر بیاوه(?) سرکاری
و دم تکلب(?) خر بکار بیکاری گرفتار ساختند و هند و مالک خران را هم با خود کرده همراه خود بردند زنش سابقا فوت شده بود
و دختر معصومه در خانه ویرانه از فراق مادر و جدای پدر زار زار میگریست نعره جان سوز و فریاد جان گداز آن دختر
بدرگاه آن غیاث المستغیثین رسید و قبول افتاد جناب تعالی را غیرت آمد پس در یک ساعت تمام شهر دهلی بغارت رسید
و خراب شد باز فرمودند که در شهر ملتان نیز اینچنین واقعه گذشته بود تا ملتان را غارت کرده و اکثر مردمان را اسیر ساخته
بودند و در جمله اسیران شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا هم بودند و هرگاه که شیخ مرحوم از قید نجات یافته داخل ملتان شدند
همان شخص که از شامت او تمام مخلوق ملتان مقید و تبه بار شده بود شراب می نوشید و تماشه بازی کنجریان میدید و از
خرابی ها بی خبر بود **کاتب الحروف** گوید که من این نقل از میان عبدالله کهوکهر و نیز از صاحبزاده صاحب
جی سجاده نشین حضرت و غیره معتبر کسان شنیده ام که میگفتند بعد از این واقعه باز حکومت خراسانیان در ملک سنگهر
و غیره صلح و غیره غارت پیمان بشد(?) و در ولایت خراسان هم هیچ نفر [illegible] برگشته شد که باز مرتبه وزارت شاهان خراسان

رسیدند و بعد خراب شدن نور زیان مبارک زیارت را وزارت رسید چنانچه تا الان دوست محمد خان که بادشاه
کابل است از ان فرقه مبارک زیارت نقلست چونکه نواب طاهر بانی جور و جفا از شامت اعمال خود معزول شده
و بجالش محمد رضا خان نواب شده بود و برادر زمان خان آمده نشست عبدالجبار خان پوپلزئی را در شهر تونسه شریف
قلعه دار کرده بود پس اهلکاران اسد خان والی منکو همراهی قلعه دار مذکور لعل خان بن اسو خان را از ملک سنگهر
خارج کرده و خود داخل ملک شدند درین اثنا جبار خان مذکور زمینداران تونسه را گفت که اگر کدام عورت خوبصورت
دیگر نو خواسته در خویشاوندان شما باشد شادی کار خیر من کنانید و سهره احسان و منت شما بر من خواهد شد که تمام عمر از
عهده شکرش بدر نخواهم شد و دران وقت متعددان تونسه سمو جهل و سر آر و امام بخش عثمان این هر چهار شخص آن بودند
این هر همه باهم صلاح کرده اشاره بجانب عاقلان نامی از قوم هجی که خویشان امام بخش عثمان بود انگشت نما کرده دادند و آن
قلعه دار بدکار از نخچیر وشکاران شیر کرار یعنی از غوث الاعظم نا واقف که اگر یک خار از کدام درخت بدامن کدام غلام آنجناب
بخلید جهان و درخت را از بیخ و بن بر می آورد پس آدمیان قلعه دار مذکور مسماة مذکوره را گرفتار کرده داخل قلعه نمودند
و متعلقان او همه برادران بی سعادت ایشان اسلام گریان دست تاسف زنان و فریاد کنان بخدمت غوث زمان
آمدند و التجا ساختند که بحال غلامان شما التفات فرمائید که این بی عزتی و بی آبروی شده است که در تمام جهان این چنین
بی عزتی کسی را نشده است و دیگر جناب قریب بسیار زود و ... حضرت صاحب فرمودند هرگاه شما اعتبار نیست
و قول و افعال شما راست نیست ایشان قسم الله تعالی خوردند فرمودند برخیزید سوار شده بیائید من هم سواری شوم تا دیده
غایت مکان روم و باز مسماة مذکوره را بگیرم مگر حضرت بر اسپ سوار شده بر توده ریگستان شمالی که بر کناره رود
سنگهر واقعه است رسیده بودند و کلاهی قلعه دار آمده رکاب مبارک را گرفتند و چند قدم آویزان ماندند و خدا و رسول الله
شفیع آوردند که باز و آن زنکه را نگیرید و تقصیر معاف کنید فرمودند من اسپ فرود نیایم تا باز و آن زنکه آورده حواله
نکنید آخر حضرت بران توده ماند و سوار ایستاده بودند که آن زنکه را آورده حواله ایشان کردند حضرت صاحب بمکان خود
آمده آرام گرفتند چون جبار خان قلعه دار که آن نگار یعنی زن نو خواسته را موافق خواهش خود در دیده یافته بود و آتش محبت
او در دلش شعله زد پس سید خان را همراهی خود ساخت و متعددان را رشوت داده رفیق خود نمود چون باوران زنکه را
خبر شد دختر خود را در خانه حضور پنهان ساختند و شان باهمدیگر صلاح کردند که علی الصباح تمام سپاه قلعه سوار شده یکبار بر گرد
تونسه تاخت آورند و خواه مخواه شور و غل بر آرند و تفنگ ها بی گوی بگذارند تا یاران بخدمت حضرت صاحب رفته عرض خواهیم
کرد که برای یک زن تمام شهر را بغارت می برند غرض آن زنکه را از خانه بر کنند امام بخش بمقدم شهر سمت جنوب از مکان

که موذن بانگ نماز گفت حضرت صاحب بعد نماز خلوت رفتند فرید مذکور را طلبیده مرید نمودند و خدا را شناخت و ذوق و شوق در
کردند هر گاه از بنگله شریف بیرون آمدند دیگر روز او را پرسیدند که حضرت صاحب از تو دو مرتبه پرسیدند که کسی با تو ملاقی شده بود
گفت من راه را هیچ نگفتم و راز معنی از بیعت شیخ کنت حضرت شاه نتوانستم با جز الحق که روز از خانه خود بیرون رفته بودم
درویشی سفید ریش با من ملاقی شد فرمود بیا در تونسه شریف و با پیر تونسه بیعت کن بعد استماع این کلام از وطن روانه طرف شدم چون
در شهر قصور رسیدم در دل من خطره آمد تا اراده واپس رفتن کردم با حضرت غوث زمان را دیدم که فرمودند ای فرید بیا
تونسه بیعت کن پس من همان وقت دینجا آمدم و از بیعت مشرف شدم سوکوی محمد امین صاحب می فرمودند که من هم آن فرید را
پرسیده بودم او اشارت سمت سوکوی قادر بخش کرد که اول این شخص مرا ملاقی شده بود دوم مرتبه حضرت صاحب خود بدلت زیارت
کنانیده بودند پس فرید مذکور از بنگله حضور رخصت شد بر مکان میر توکل محمد والی که ساکن آن ... با اندازه دو پاس ایستاده
وجد می نمود و لفظ الله را بر زبان می راند و رقص میکرد نقل است ملفوظ میان محمد نوشته که میان خیر محمد باغبان
پیش کفش ... حال آگاهی از تونسه بیگستان شمالی تونسه شریف رفته بودم چون واپس ... می آمدم در اثنای راه
جوانی را دیدم که افتان و خیزان کاهی دو زانو و گاه بر پای ... از هلاکت ... متحیر شدم و در دل کردم
دزد باشد که باراده سرقت کدام خانه شهر دلتعاقب او کردم تا در مسجد شریف حضرت صاحب پس من تلاش می نمودم
صحن مسجد ایستاده منتظر خروج او شدم که بار کدام دروازه بیرون آید کجا می رود بعد یک ساعت چون او بیرون نیامد بدین
دیدن وی در مسجد رفتم دیدم سر بسجده نهاده و خواندن تسبیح و تهلیل مشغول است معلوم کردم که درویش با خدا است و آن
حال از باعث گرسنگی راه بود چون سر از سجده برداشت گفتم ای درویش نان از لنگر بیاورم گفت هیچ نخواهد ... پس من
لنگر رفته نان آورده او را دادم او نان را در بغل نهاد و بعد چند ساعت که گذشته بود دیدم که حضرت صاحب تشریف آوردند
اندرون از بعد حاجت ضروری معمول ... من چون دیدم ... مسجد تشریف آوردند پس همان ... ایستاده
بودم فرمودند میان خیر محمد است گفتم آری ... مسجد داخل شد آن شخص که سر بسجده نهاده افتاده بود سر بالا کرده صورت حضرت
صاحب را دید و در قدم حضرت صاحب افتاد ایشان را بیعت کردند و مجاز هم فرمودند پس حضرت صاحب به بنگله خلوتگاه خود تشریف آوردند
و آن مرد هم همان وقت روانه شد من از دیدن این حال متعجب شده و بنا بر آن روانه شدم چون نزدیک ... بیگستان
شمالی رسیدم او را ... که ای درویش ... اینجا باش ... تو کن ... التفات ... من ... ایستاده شد
و گفتم ... نان را ... هم از کجا می آیی و کجا میروی گفت ... اخلاص کن ... که از ... مسافر بودم
خود ... گفتم ... حال خود ... گفت من ... کشمیری ... در خواب ... را دیدم که فرمودند بیا با من بیعت کن

تشریف آوردند ٹھاکر مذکور بخدمت ایشان هم محتاج کرده بستند دعا و فاتحه خیر برای حل مشکلات خود عرض کرد
که سوای فرمان شریف شما و یا حضرت قبله عالم دیگر وسیله ندارم و این خانقاه مرشد شما را از بعضی ملجا و ماوای بیکسان دیده
ام مستدعی الدام میشوم که راجه بیکانیر تقصیر من عفو کند و املاک مرا باز دهد ایشان جواب من بنا شده در مطلبتان راضی شود
ایشان او را تشفی و دلاسا دادند و فرمودند خاطر جمع باشید بطفیل این حضرت صاحب خانقاه همه مشکلات تو حل خواهد شد و راجه بیکانیر خود
از تو راضی شده املاک تو خواهد بخشید بعد از فراغ عرس شریف ایشان [illegible] سنگهر شریف کردند ٹھاکر مذکور بخدمت شریف
آمده عرض کرد که یا حضرت شما روانه می شوید و مشکل غلام تا حال حل نشد ارشاد فرمودند دو ماه در بیجا استقامت
نمائید و در بیجا مقیم باشید بعده حق تعالی مشکل تو آسان خواهد کرد و لیکن حضرت صاحبزاده صاحب الله بخش حی بست سنگهر شریف روانه شدند
و ٹھاکر مذکور در خانقاه شریف نشسته ماند شبی در خواب صاحب نسبت عالم رویا دید در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
همه صحابه کبار با حضرت خواجه نور محمد صاحب مهاروی رضی الله عنه نشسته اند و حضرت صاحب خواجه محمد سلیمان رضی الله عنه
استاده عرض معروض خلق بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم می کنند و حاجات ایشان روا می کنند و مرحا [illegible] شدند
عرض خود بخدمت حضرت صاحب بیان می کند و ایشان بخدمت رسول علیه السلام سفارش ٹھاکر مذکور هم حضرت صاحب خود
بدولت بخدمت رسول علیه السلام عرض کردند و فرمودند که او را که دو ماه باقی اند در حل مشکلات تو بعد از بیجا برو
خواهی رفت میگویند که بعد از دو ماه راجه بیکانیر عفو تقصیر ٹھاکر مذکور کرده و مرشد خود را که سائین جی رضا [illegible] کرده
و مهر خود بر پروانه کرده نزدش فرستاد تا آن سائین جی مرشد راجه بود او را اضافه شد همراه خود در بیکانیر برده و از راجه
مذکور ملاقات ٹھاکر مذکور کنانید و راجه او را سربلند و ممتاز فرموده صفائی کرد کاشتکی که آن ٹھاکر مهاجن است که
نام او [illegible] بخدمت حضرت صاحبزاده صاحب الله بخش حی سلمه الله تعالی اعتقاد کمال میدارد بلکه مذهب هنود از ان بیزار شده
مرید ایشان شده است و در وظائف خفیه میخواند و امسال که فقیر راقم زیارت حضرت صاحب در سنگهر شریف رفتیم و قتیکه در
بیکانیر رسیدیم و صاحبزاده صاحب هم از اجمیر شریف در بیکانیر آمده بودند ٹھاکر مذکور برای زیارت ایشان آمده بود و یک
شتر [illegible] نذر گذرانیده بود فقیر هم در آن وقت حاضر بود **نقل است** میان نور بخش صاحب می فرمودند که میان الهداد ساکنه
کوٹ کمالیه درویشی با ذوق است و از مریدان حضرت غوث زمانست او پیش من حکایت کرد که شخصی در باشنده
شهر [illegible] او را عشقی با زنی بیگانه شده بود و تا مدت مدید از وصل و حظ می شد و چون تقدیر شد بار وری که در بخدمت حضرت
غوث زمان بیعت کرد و از ان کار شنیعه توبه کرد چون باز در قریه خود آمد دیگر آن کار نگشت آن زن که او هم در عشقش
شیدا شده بود [illegible] می پیوسته و [illegible] انتظار او بود تا روز آن شخص را هم شیطان در غلبه ده در وقت شب

بخانه وی رفت چه می بیند که آن خانه اش عین بنگله شریف حضرت در نظر وی آمد آن شخص نادم شده توبه کنان بمکان خود
آمد بعد از وی باز شیطان او را ورغلانید باز در خانه وی رفت همان بنگله شریف حضرت نظرش آمد باز خجل شده و توبه
کنان بخانه خود آمد بار سیوم چون باز شیطانش ورغلانید باز بخانه وی رفت آنوقت هم بنگله شریف خود ذات مبارک حضرت
را دید بسیار منفعل شده باز آمد و از آن کار توبه نصوحه کرد و باز گرد آن کار نگردید نقل است میان نبی بخش صاحب موصوف
سجاده نشین حضرت قبله عالم رح می فرمودند که من از زبان حی بیان حضرت غوث شنیده ام می فرمودند وقتی بخدمت
حضرت قبله عالم نشسته بودم آن روز آنحضرت غمگین بسیار و حضرت بیشمار زر و داده بود شخصی از حضرت قبله عالم پرسید
که باعث غمگینی امروز چیست فرمودند امروز روز اول دور سیزدهم صدیست برای آن غمگینم که ایمان بر جنان نیست که ایمان
مردمان درین دور ماندن مشکل خواهد شد الا کسانیکه خود را در پله اهل الله بسته اند و خواهند بست ایمان ایشان از دل
نخواهد شد و نیز کسیکه درود شریف بر رسول علیه السلام بکثرت خواهد خواند ایمان او هم سلامت خواهد ماند کاتب الحروف
گوید این نقل من هم از زبان مبارک حضرت بقضا بارها شنیده ام نقل است میان نبی بخش صاحب می فرمودند که وقتی حضرت صاحب
در سمت خانقاه شریف قبله عالم رح می آمدند چون در پله جهان پور که از ملتان سمت کرده است اقدم رنجه فرمودند شخصی
عبد الوهاب نام از مریدان حضرت سکنه پله مذکوره عرض کرد که قبله در خانه من موران کلان بسیار گرد آمده اند یک لحظه
فرصت نمیدهند روز و شب همه جا در خانه من میگزند دعا فرمایند تا دفع شوند شخصی بها والا نام از مریدان حضرت
همراه آنجا نشسته بود فرمودند به موران رفته از جانب من بگو که فلان شخص شما را میگوید از خانه من بروید والا شما را بها و
لالنگر خواهند چون بها مذکور این پیغام حضرت بقضا به موران گفت فی الفور خانه او را گذاشتند نقل است شخصی با
ملک سوبرا که مراد از ضلع فتیا باد و سره است از مریدان حضرت مار سیلرل مسکنه پیلا چاش بخدمت حضرت غوث
رفت و عرض کرد که قبله مرا ایذا بسیار می کند دعا فرمایند تا حق تعالی مرا از آن بلا امان دهد فرمودند که در ملک شما بزرگی بنام
گوگا نام از قوم چوهان است همه یاران تابع او هستند و بر عرس وی جمع میشوند چون عرسش بیاید بر مزار وی برو و بگو که از جانب
من پیغام هم کسی فلان شخص پیر من گفته است که تو از قوم چوهان است و من قوم افغانم و این مرید ایذا رسانی میکند و مار
تابع تو اند اگر باز ایذا خواهند کرد من با تو چنان خواهم کرد که افغانان با چوهانان کرده بودند چنانکه بادشاهت
چوهانان که در دهلی می کردند افغانان گرفته بودند و ایشان را از دهلی بدر کرده بودند من هم با تو آن معامله خواهم کرد و
استخوانهای او از قبر تو بیرون خواهم انداخت آن شخص همچنان رفته گفت باز او را مارها ایذا نکرد کاتب الحروف گوید که در فیام
تصنیف نعمت خان پسر نواب الفتح خان فتح پور قائم خانی که در عهد شاهجهان بادشاه دهلی بود نوشته دیده ام که نام گوگا

علاء الدین بود و اول کافر بود و بعده اسلام آورده و در حالت کفر نام او گوگا بود و در حالت اسلام آورده نام او علاء الدین
نهاده بودند قبر او در یک قریه است که آنرا باری گوگا گویند قریب بلده بهادران که بست کروه از بلده سرسه است
سمت جنوب نام پدر گوگا جیو بن بانک بن جج بیان است کذا فی قیام ... تصرف و کرامات گوگا پیر مشهور است
خصوص در بار گزیدن و اکثر در ملک پنجاب ان او را معتقدان اند و مسلمانان جاهلان هم اما آنکه علما اند چون از
حقیقت اسلام وی خبر ندارند می گویند که او کافر بود زیارت او را و استمداد ازو می کنند شرک گویند و این نیست مگر
بی خبری شان او بزرگ کامل بود چنانکه از حضرت صاحب قبله مشهور معلوم والله اعلم بالصواب نقل است میان نور بخش صاحب
می فرمودند که شخصی بود از مریدان حضرت غوث زمان او بر زنی سرداری کافر که او شان را بزبان ملک ما ٹھاکر گویند
گویند مبتلا شده بود و آن زن هم بر وی فریفته بود تا مدت مدید از آن خطره بر پشت و شهود راند آخر این از همه ساکنان
آن دیه ظاهر شد تا بگرفتن و زد و کوب می اتفاق کردند اتفاقاً روزی آن شخص و آن زن نشسته بود و چون
مبتلا شان را خبر شد آمد خانه او را محاصره کردند و خواستند که اندرون روند او را بیند چون آن شخص را اینجا
خبر شد متوجه حضرت صاحب شده عرض کرد که یا حضرت اگرچه گناهگارم اما دامن گرفته شما ام وقت امداد است
مرا از دست این عیبان خلاص کنید چون آن مردمان برای گرفتن و زد و کوب کردن اندرون رفتند دیدند
که شوهر آن زن که ٹھاکر آن دیه بود نزد زن خود نشسته است و دیگر کسی نیست منفعل شده بیرون رفتند یعنی
آن شخص هم شکل شوهر آن ایشان را نظر آمد چون ایشان بیرون رفتند این کس از اینجا بیرون آمد و از شر ایشان امان
یافت بعد از آن دیه را گذاشته در قریه دیگر آباد شد و بعد چند ایام بخدمت حضرت صاحب قبله در بلده تاج سر رسید از اینجا
در پاکپتن همراه حضرت رفت بعده همراه حضرت صاحب قبله بسمت لاهور تشریف رفت و چند ایام در اینجا ماند باز رخصت وطن
خود از حضرت صاحب قبله طلبید فرمودند اما باز ٹھاکر نشوی یعنی حضرت اشاره از قصه بدل شدن شکل وی بصورت
ٹھاکر پیش وی ظاهر کردند او منفعل شده باز گردان کا گشت کاتب الحروف گوید من هم این قصه قبل از چند مدت
شنیده بودم اما فراموش شده بود چون حضرت صاحب قبله زاده میان نور بخش صاحب از سر این قصه پیش فقیر فرمودند یاد آمد
که این همان قصه است نقل است سوکو جلال الدین بلوچ که یکی از صالحان وقت مریدان حضرت صاحب قبله بود پیش این
فقیر می گفت که من اکثر نزد دین علی شاه مجذوب که در دهلی بیرون شهر در راه قدم شریف می ماندند و از کملای وقت بودند
و مرا بوی عقیدت کمال بود و او با هیچکس سخن نکردی و متوجه بکسی نشدی و هر وقت جنبش ... می ماندند اما من برای او
طعام برای وی می بردم از دست من می گرفت و میخورد و کلام هم با من میکرد و من تا یکماه ... می رفتم

الغرض آن گاه فرسنگها را سمت موضع دراین بر حضرت صاحب مع جماعه درویشان جمیع که همه قریب صد هم سوار و پیاده
همراه آنحضرت بودند دران جنگل نشسته ماندند چون وقت ظهر رسید نماز بجماعت گذاردند و بعده سیپاره‌های
قرآن شریف گرفته در تلاوت مشغول شدند چون از تلاوت فارغ شدند شخصی غازی نام بلوچ را که از
مریدان بیعت آنحضرت بود فرمودند که ای غازی به بین در دریا آب معلوم بنشود او عرض کرد قبله دریا در جوش
و آب بی انتهاست بی کشتی عبور نتوانند کرد باز فرمودند که مرا در دریا آب کم معلوم میشود تو در دریا داخل
شود ازین کناره تا آن کناره دیگر رفته اندازه آب معلوم کن میان عبدالله کهوکر سنگهرکی پیش من می گفت
که حضرت صاحب غازی خان مذکور را این لفظ هم فرمودند که فرعون کافر که دعوی خدایی کرده بود حق تعالی او را در
دریای نیل راه داده بود مایان کلمه گویان محمدی ایم عجب اگر این دریا ما را راه دهد غازی خان حسب الامر در دریا
داخل شد ازین کناره تا آن کناره رفت آب در دریا آنقدر معلوم شد که تا فخذ آدمی آید نامبرده آمده
خدمت حضرت عرض کرد که یا حضرت آنقدر در دریا آب است فرمودند الحمد لله روانه شوید همه جماعه
درویشان از سوار و پیاده و صغیر و کبیر مع اسپان و شتران و خران داخل دریا شدند هر نفر را چه طویل
چه قصیر چه صغیر چه کبیر و چه شتر و چه اسپ و خر آب همان قدر بود یعنی از فخذ بالا نیاید تا همه جماعت
درویشان ازان دریای عمیق بکرامت حضرت بی کشتی عبور کردند بعد یک سیپاره از جهت ها
بسته و شناوری ها زیر آن بسته حضرت صاحب را بران سوار کرده از دریا عبور کنانیدند حضرت
جناب صاحبزاده صاحب الهی بخش جی صاحب سجاده حضرت و نبیره ایشان پیش این فقیر میفرمودند که من و
والد من یعنی حضرت جناب صاحبزاده صاحب گل محمد جی مرحوم هم درین سفر همراه حضرت بودیم و تماشای
عبور خلق از دریای بی کشتی بکرامت حضرت میدیدیم و من و پدرم همراه حضرت صاحب بران شناورها سوار
شده عبور کردیم و بزرگی پیش این فقیر می گفت که من درین سفر همراه حضرت بودم چون خلق بی کشتی
عبور کردن گرفت حضرت صاحب بذوق آمده بار بار این بیت میخواندند ه مرا کشتی آورد ما را خدا
چون همه جماعه حضرت ازان دریا عبور کردند بعد چند کسان دیگر آمدند و دیدند که جماعه درویشان از
دریای بی کشتی عبور می نمایند اوشان هم تقلید ایشان کرده پا در دریا انداختند تا غرق شدن گرفتند و اویلا
کردند که ما غرق میشویم آخر بهزار دشواری آدمی اوشان واپس بیرون از دریا رفتند و نتوانستند که بی کشتی
عبور کنند حضرت صاحب آن غازی خان بلوچ را بخوش طبعی فرمودند که ما را این غازی تنها از دریای بی کشتی عبور نمایانید

والانه ور دریا آب لا انتها است کانت الحروف گم بید که حضرت را دستور بود که عمداً و اختیاراً کرامت و ریاضت ظاهر نمیکردند و بحکم انما

الکرامة فرض علی اولیائه کاظهار المعجزة فرض علی انبیائه و بحکم الکرامة حیض الرجال

سعی در کتمان کرامت بسیار می فرمودند اما اگر وجبراً وضرورةً اگر وقت اظهار آن رسیده در بهانه و بسط عصمی

ظاهر میکردند و می فرمودند که بعضی ازین شخص بظهور رسیده است حواله خود می فرمودند اما کسی نسبت کرامت ازیشان نمیکرد

چنانکه حواله یاران ما رسیدن بلامی همه یاملاحو کهو کرده بودند و ازین سبب بیشتر ساون نام داشته بود و واقعه عبور دریای

کشتی مشهور است و هرکس سکنه ملک سنگهر و مهار شریف ازین قصه مطلع است مولوی غلام حیدر هم این قصه را در ملفوظ خود

آورده است واین رباعی هم دران ملفوظ نوشته **رباعی** بشنو که مست چه معجزه ای که او زنیل گذر کرده واین دریا رسید

عجب ملاحان مرسالکان خدا را :: که سیر سند بیک لحظه رزوم منهد **نقل است** که چون بعضی در ملک مشهور شد که حضرت

از دریا سند بی کشتی عبور کردند و حاکم سنگهر شریف پیدا کرده بعضرت به فاکرد و کشتی ندا و ساون بل جو به ملتان

او را العبد ازین جبر و توبیخ ازین حکومت سنگهر معزول کرده و چند روز در حبس داشته و مصادره گرفته خلاص کرده تا به سرده

بیست حضرت برای عفو تقصیر گریه زاری کرد و تا عذر رنج بر ایشان و تقصیرش معاف فرمودند تا باز به عهد خود مقرر شد

نقل است در ملفوظ خود غلام حیدر نوشته که میان عبدالحکیم خان مغل بن عیسی خان گفت که من قومی بعیال و اطفال خود در کشتی

نشسته بودم بسوم ساون بود و دریا در جوش کشتی من غرق شدن گرفت هر چند ملاحان زور و سعی خود کردند هیچ نشد

تدبیر و علاج شده همه ملاحان از کشتی بیرون شده بشنا آمدند و شناوری کردن گرفتند من این وقت از زندگی نا امید

شده از درد و سوز کمال نعره بنام حضرت برآوردم که یا حضرت خواجه سلیمان وقت مدد است همدران وقت بنظر خود

مشاهده کردم که حضرت صاحب بر اسپ سوار شده در انجا بر امواج دریا می آمدند و پای اسپ از دریا بالا می آمد برای مدد رسیدن

دست مبارک خود انداخته کشتی را از دریا کشیدند و روان ساختند بعد از چشم غائب شدند **نقل است** میان صاحب حسن شاه

عسکری رحمة الله علیه که یکی از خلفا حضرت صاحب بودند می فرمودند که وقتی من بزیارت حضرت صاحب سنگهر شریف رفته بودم

و کتابی سلوک شروع کرده بودم هر روز وقت زوال از حضرت صاحب سبق می گرفتم که یک روز حضرت در جذبه آمده و از دست مبارک

خود بسمت من اشاره کرده فرمودند حل حل بضم سیم بزبان سنگهر روان شدن را گویند یعنی فرمودند تر و از دست

مبارک حضرت قطرات آب چنان افتادند که تمام جامه من تر شدند من حیران شدم و ندانستم که شاید چرا می فرمایند

که من خاموش در حلقه نشستم روز دیگر چند مریدان برای زیارت حضرت صاحب آمدند و شان قصه خود بیان کردند که

در فلان وقت زوال بود کشتی ما از غرق شدن گذشت به استغاثه بنام حضرت صاحب کردن آغاز کردیم که ناگهان

یا حضرت خواجه سلیمان و امددنا ناگاه دستی از دریا بیرون آمد و کشتی را دوباره گرفت
حل بالا و حضرت کشتی روان شد و از غرق شدن امان یافت میان غنام مرحوم می فرمودند که مرا یقین شد که در روزی که حضرت صاحب
بوقت زوال بوقت سبق دادن اجل فرموده بودند و آن دست مبارک او نشان افتاده بود این ماجرا بود نقل است وقتیکه
حضرت صاحب آخر سال در بلده تاج سر چشتیان بر عرس حضرت قبله عالم تشریف آوردند و بعد ازین سال باز نیامدند
این فقیر هم از سنگهر شریف همراه حضرت آمده بود و چون آن غوث زمان واپس بسمت سنگهر شریف تشریف بردند
بنده از قریه شمس سیال رخصت شده بخانه خود آمد و بعد از چند روز از بلده چهوچخون برای زیارت خواجگان چشت
در دهلی رفت و چون از انجا باز در بلده چهوچخون در وطن خود آمد بعد از چند روز اراده حج شد بار روانه شدم
بتفصیل این سفر و وقعات ان در آخر کتاب ذکر خود خواهم نوشت الغرض بعد از حج و زیارت رسول کریم صلی الله
علیه و سلم چون واپس به ملک خود آمده و یکماه در خانه خود مانده باز در سنگهر شریف رفتم و از زیارت مرشد خود حضرت
غوث زمان مشرف شدیم و باز رخصت شده در خانه آمدم بعد چند روز باز بخدمت حضرت رفتم این وقت میان
حاجی عبد الله شهید پسری او را حاجی غلام نبی هم می گفتند با من در سنگهر شریف ملاقی شد و او در سفر حج و زیارت
حرمین شریفین رفیق من بود و او هم مرید حضرت بود و چون من از مدینه منوره در مکه معظمه آمده بودم او از رفاقت
من باز مانده در مکه معظمه چند ماه مانده بود و مرا که اضطرار زیارت حضرت صاحب کمال غالب بود و باعث اضطرار این بود
که در خواب حضرت صاحب تقریب واپس آمدن کرده بودند چنانچه بتفصیل ان در ذکر خود خواهم نوشت سبب
من در وطن خود آمده بودم الغرض ناشره پیش من بیان کرد که چون من از مکه روانه شده بودی بعد از تو من
سه ماه در مکه معظمه ماندم روزی برای زیارت مزارات جنت المعلی رفته بودم مجذوبی بود برهنه در قبرستان معلی
می ماند و با کسی سخن نمی گفت و کسیکه نزد او میرفت سنگ برداشته او را از زبان عربی می گفت که اخرج فی الیت
حرامی یعنی از اینجا برو که تو دزد و هستی حرامی زبان عرب دزد را گویند چون ان مجذوب مرا دید و بسوی من اشاره دست کرده
گفت تعال تعال یا شیخ یعنی بیا بیا ای شیخ نزد او رفتم او مرا گفت انت مشایخ یعنی تو مشایخ هستی گفتم نعم
یعنی آری او گفت فاین شیخک یعنی کجاست پیر تو گفتم فی بلاد الملتان یعنی در نواح ملتان
ان مجذوب گفت سلیمان گفتم نعم او سلام کرد و گفت هو شیخنا هو شیخنا هو شیخ المشرق والمغرب
و ولی الله کثیر الا خلیفة الله واحد هو خلیفة الله یعنی ان پیر تو است و ان تاج من است
و ان پیر مشرق و مغرب است و ولی الله زمانه بسیار می باشند یک خلیفه خدا که او را غوث گویند در هر زمانه واحد می باشد

پس آن خواجه میاں جلیقه خدمت من از شنیدن کلمات آن مجذوب حیران ماندم و درین ضمن دیگر مردمان که برای زیارت
می آمدند او شان چون دیدند که این مجذوب با کسی کلام نمیکرد امروز با این درویش چگونه کلام میکند او شان
هم نزد آن مجذوب آمدند آنگاه به من هم سنگ برداشت و گفت بروح امنت حرام من و دیگر مردمان از آنجا
بیرون رفتیم **نقل است** میان غلام نبی صاحبزاده پسر دوم حضرت شهید صاحب نور الصمد بن خواجه نور محمد صاحب بهاری
رضی الله عنهم اجمعین که عالم و فاضل و صالح و مرید حضرت غوث بودی فرمودند که من وقتی آفتابه گلی برای وضو حضرت صاحب در سنگهر
شریف فرستاده بودم بعد از چند ایام شخصی مسافر در بهار شریف از هندوستان براه قصبه لهر آمده و اراده آمدن سنگهر
شریف بخدمت حضرت صاحب بود چون نزد من آن آفتابه گلی که من برای حضرت صاحب فرستاده بودم نزد او دیدم و شناختم
که هو بهو همان آفتابه است اما حیران ماندم که نزد این کس از کجا آمده پرسیدم شخصا این آفتابه بدست تو از کجا آمد و گفت
چون من از قصبه لهر روانه بصوب شدم مست پنج کروه جنگل که مابین لهر و تاج سرور است در میان راه از غایت
تشنگی بهلاکت رسیدم و بیهوش افتادم شخصی بزرگ آمد و این آفتابه پر از آب داد و گفت برخیز و بنوش چون آب
نوشیدم و بهوشم آمد آن بزرگ از چشم غایب شد و این آفتابه بنزد من ماند صاحبزاده صاحب مرحوم میفرمودند مرا یقین شد
که حضرت صاحب برای امداد این کس آمده بودند و این همان آفتابه است **نقل است** میان محمد مراد که از مریدان با اعتقاد
حضرت صاحب بود او می گفت که من در قریه خود که از تونسه شریف قریب است مسجدی بنا کرده بودم بعد تیار شدن
آن بخدمت حضرت صاحب رسیده عرض کردم که فقیر من مسجدی بنا کرده ام اگر حضور روزی تشریف برده قدم مبارک
خود در آن مسجد نهند از برکت قدم مبارک شما آن مسجد آباد بماند فرمودند انشاء الله تعالی روزی مسجد شما خواهیم
پس در دل من خیال آمد که اگر حضرت صاحب در شهر من برای دیدن مسجد خواهند آمد بسیار کسان همراه حضرت خواهند آمد
برای عزت آنها بسیار خرج خواهد شد من مسکینم از کجا خرچ خواهم آورد کاشکی اگر حضرت صاحب تنها تشریف بیاورند
و این همکین بود که حضرت تنها تشریف بردند روزی در مسجد خود بعد نماز فجر نشسته بودم وقت اشراق شده بود چه می بینم
که ناگاه حضرت صاحب در مسجد من تشریف آورده اند و از هر چهار طرف مسجد را می بینند من حیران شده برای تعظیم برخاستم و
بدل خود گفتم که این وقت مشغولی حضرت است چگونه تشریف درینجا آورده اند و تنها چگونه پیاده آمدند خدمت فرمودند
که میان محمد مسجد خوب بنا کرده این فرموده بیرون رفتند و از نظرش غایب شدند من همانوقت روانه شده در تونسه شریف
رسیدم و حضرت صاحب تا هنوز از خلوت بیرون نیامده بودند از پیر برادران خود پرسیدم که حضرت صاحب بعد نماز فجر
کسی جای رفته بودند گفتند نی بدستور سابق بعد نماز فجر تا هنوز در حجره خود بیرون نیامده اند و در خلوت

نشسته اند من حیران شدم که حضرت را من در مسجد خود دیده ام این چگونه آخر چون حضرت صاحب از وظائف
و مشغولی فارغ شده بکچهری عام فرمودند من هم برای زیارت رفتم اول که از من کلام کردند این بود که میان محمد
مسجد تو خوب بنا شده است مرا یقین شد که حضرت صاحب در مسجد من رفته بودند نقل است میان عبدالشکور صاحب مرحوم که یکی از
خلفا حضرت و یاران قدیم حضرت بودند پیش این کاتب الحروف فرمودند که اسد خان بلوچ والی ملک سنگهر
شریف سه شنبه برای زیارت حضرت صاحب می آمد گاهی بوقت ظهر و گاهی وقت مغرب چون وقت مغرب آمده
بر اسپ سوار مانده و اسپ را استاده کرده از حضرت صاحب سخنان کرده میرفت حضرت صاحب در ایام گرما بر چبوتره
بنگله خود سمت شمال برای مشغولی بین العشائین می نشستند میان صاحب مرحوم می فرمودند که در ابتدا ایام مرا خدمت
حضرت بود که آفتابه پر از آب کرده برای وضو و استنجا و کلوخ ها برای استنجا راست کرده نزد حضرت صاحب می گذاشتمی
و حضرت را در ابتدا عادت بود که فرض مغرب با جماعت ادا کرده و سنت و نفل بر مصلی خود گذارده بعده برای قضای
حاجت چون بصحرا رفتی راه ایشان پیش در حجره ما بود که آن حجره مشهور بحجره الف خان و دیگرها بود روزی من آفتابه
گلی پر از آب کرده و کلوخ ها نزد حضرت صاحب داشته در مکان خود آمدم و حضرت صاحب در نماز نفل بر مصلی خود مشغول
بودند از دور دیدم که اسد خان مذکور معه چند سوار برای زیارت حضرت صاحب می آید و او هنوز نرسیده بود که حضرت
صاحب آفتابه و کلوخ را بدست گرفته براه پیش حجره ما در صحرا رفتند چنانچه جناب حافظ صاحب محمد علیشاه جی و
من و دیگر همراهیان سید دیدیم که حضرت برای قضای حاجت در صحرا می روند چون اسد خان در درگاه حضرت صاحب
رسید سلام کرد و جواب سلام یافت و بکلمه کلام مشغول شد چنانچه آواز حضرت از مصلی ایشان شنیدیم بسوی تعجب آمد
که حضرت صاحب الحال پیش راه حجره ما بصحرا رفته اند و هم آواز حضرت بر مصلی خود می آید که از اسد خان کلام می کنند
این چگونه باشد از جناب حافظ صاحب محمد علیشاه جیو این راز پرسیدم فرمودند تو چه تعجب می کنی اهل الله را
چند وجود می باشند با یک وجود در جای خود مانده و با دیگر وجود جاییکه خواهند روند کاتب الحروف گوید چنین
کرامت بارها از حضرت صاحب ظاهر شده است نقل است میان نور بخش صاحب سجاده نشین حضرت قبله عالم
می فرمودند که من از مولوی غلام رسول جنتر بهاولپوری شنیده ام که او می گفت وقتی حضرت صاحب عرس
حضرت قبله عالم در تاج سرور تشریف آورده بودند من هم حاضر شده بودم و مولوی غوث بخش سکنه اوچ
که یکی از وزرای نواب بهاول خان کلان بود و مرید حضرت قبله عالم بود او هم بر عرس تشریف آمده بود روزی پیش
حضرت صاحب نشسته بودم غوث بخش آمده بخدمت حضرت عرض کرد که یا حضرت من شادی کرده ام و از ان

نوجوان خوبصورت است و مرا با او الفت بسیار و محبت بیشمار است اما چون ضعیف ام او را از من محبت کم
دعا کنید که او را از من محبت شود و نیز چیزی از تعویذ یاورد و فرمایند که او را با من محبت شود حضرت صاحب فرمودند
که از حضرت قبله عالم برای تو عرض خواهم کرد اما وقتیکه من برای زیارت روم تو همراه من در خانقاه شریف رو و مرا
یاد دهی تا برای تو عرض کرده آید مولوی غلام رسول صاحب می فرمودند که چون حضرت صاحب از مشغولی فارغ شدند
برای زیارت مزار شریف قبله عالم رفتند من و مولوی صاحب غوث بخش هم رفته در مجلس ایستاده ماندیم و
حضرت صاحب چون فاتحه خوانده از روضه شریف بیرون آمدند مولوی غوث بخش را فرمودند که مولوی صاحب
شما را حضرت قبله عالم سلام گفته است و فرموده است که شما را یاد است که در بلده دهلی بر در فلان حاجی در
فلان مکان نشسته من و تو فلان فلان کلام کرده بودیم و همین معنی را بیاد باشید و درست کردن اعتقاد
تو گفته ام که شما علمای ظاهری بر فقرا و اولیا اعتقاد کم میباشید و اولیاء الله را هم چو عوام مرده میدانید و
اعتقاد بر این مکنید که اولیاء الله در قبر خود زنده اند و سخنان می شنوند و باز فرموده است که پیر شده اما تا هنوز عشق
زنان نگذاشتی و مبتلا در عشق مجازی هستی خیر آن کار تو هم خواهد بر آید و مراد تو حاصل خواهد شد لیکن دل را در
عشق خدا بند از شنیدن این سخن مولوی غوث بخش را گریه و رقتی چنان شد که نعره زنان بر زمین افتاد
مولوی غلام رسول می فرمودند که اگر من او را نگرفتمی چنان بر زمین افتادی که سرش شکستی پس مولوی
غوث بخش گفت سبحان این شخص یعنی حضرت صاحب ره و [illegible] بود که بخدمت حضرت صاحب
قبله عالم آمده بود و این چنین قرب و نسبت با پیر من قبله عالم پیدا شده است که در قبر هم کلام می کند و تقسیم کرده گفت
که والله بالله وقتیکه حضرت قبله عالم در شهر دهلی با من سخنانی کرده بود در آن وقت بجز ما هر دو دیگر کسی حاضر نبود
کاتب الحروف گوید که این حکایت چون از جناب غوث بخش صاحب شنیدم برای تحقیق این هم پیش مولوی صاحب
غلام رسول جی در خانقاه به عرس قبله عالم قدس سره الشریف آورده از وشان من هم پرسیدم فرمودند
بیشک این قصه صحیح است و روبرو من شده است نقل است نواب غازی الدین خان مرید بادشاه دهلی چون از
بادشاه علی گوهر بی ادبی کرده گریخته ملک بملک میگشت و هیچ جائی را آرام نمیگرفت آخر در مهار شریف
بخدمت حضرت قبله عالم ره سکونت گرفت و از برکت صحبت الشان یکی از مقبولان شد و کتابی
تصنیف کرده است اسرار الابرار نام دران ذکر اولیاء الله را بخود نوشته است هم در ان ذکر حضرت غوث
زمان هم نوشته است عبارته محمد سلیمان که هنوز بیست و سالگی است در عشق رتبه کمال دارد

یکی از اولیاء امت است انتهی **نقل است** میان عبدالشکور صاحب می فرمودند که وقتی حضرت صاحب سلمه ربه بعرض سیر تشریف می آوردند و خلیفه صاحب محمد باران کلاچوی و شاه صاحب محمد علیشاه جیرانی و من همراه
عام خاص پیاده همراه حضرت بودیم در پای محمد باران صاحب دنبل بود و بسبب پیاده رفتن آن دنبل زور کرده بود چون در قصبه تلاکی نوشاه قریب رسیدیم پای ایشان را ورم زیاده شد و از راه رفتن بسبب شدت عاجز ماندند و چون دنبل کلان شده بود
شاه صاحب مرحوم بران دنبل جیره بسته بودند چون این خبر بحضرت صاحب رسید که خلیفه صاحب در راه نشسته اند بسبب دنبل آمدن نمی توانند حضرت صاحب باز فرمودند که این حیله است سواری طلب بهانه دنبل می کنند بیارید او را برداشته نزد من حضرت صاحب
هم برای آوردن خلیفه صاحب در راه بر سر راه ایستاده ماندند مردمان خلیفه صاحب را بر دست ها حمل و معلق برداشته نزد حضرت آوردند حضرت او را پیش خود طلبیده و آمده دست بران جیره دنبل مالیدند و فرمودند کجاست دنبل تو دروغ می گوئی چون
آن جیره را کشادند نشان دنبل هم معلوم نشد و ورم پای هم رفته بود مزاح فرمودند که من گفته بودم که مردمان بهانه دنبل سواری می طلبند پیاده رفتن نمی توانند شاه صاحب محمد علیشاه جیو سفیر فرمودند که من از دست خود
جامه بران دنبل بسته بودم و دنبل کلان بود اما چون بزبان حضرت رفته بود که دنبل کجاست دست خود نیز بران مالیدند همانوقت ناپدید شد پس حضرت صاحب خلیفه صاحب را فرمودند که زود روانه شوید خلیفه صاحب
که از شدت درد رفتن نمی توانستند چنان تیز پیاده پیش اسپ حضرت می دویدند که ناظران حیران ماندند **نقل است**
مولوی غلام حیدر در ملفوظ خود نوشته است که یاد دارم در ایام طفلی شخصی از اقربای من نابینا شده بود و درد چشم شدید بهم رسیده بود هر چند دوا دارو کردند سود نکرد آخر مرا گفت که تو مرا بمکان حضرت غوث زمان ببر اگر بمیرم
در آنجا خواهم مرد و اگر به خواهم شد از آنجا خواهم شد فی الجمله او را بمکان حضرت آوردم و حالش بخدمت مولوی گل محمد صاحب داماد که از خلفای حضرت بود عرض ساختم او گفت تو بیکس را در وقت نیم شب بر دروازه حجره حضرت
بنشان و او را بگو که در آنجا رفته فریاد و گریه و زاری کند و سر خود را بر آستانه حجره حضرت زند و وقتی که حضرت بیدار شوند حضور [illegible] این فقیر گفته او عمل کرد و چون صبح شد بخدمت حضرت صاحب رفتم حضرت صاحب قد دراز کرده بودند
مرا فرمودند که تو این نابینا دردناک را اندرون حجره من بیار من او را اندرون بردم دست مبارک خود را بر چشمان او مالیده فرمودند که وقت سلام نماز فرض فجر آب بیاری [illegible] تشریف همانوقت آب بردم حضرت صاحب ازان
آب دم کرده فرمودند که این آب بر چشمان او بمال و باقی را بنوشان من همچنان کردم فرمودند [illegible] همون وقت چشمان وی روشن شدند و بالکل شفا شدند و درد رفت و بفضل خدا بخانه خود رفت الحمد

نقل است یکی از شرفای لاهور که از مریدان حضرت غوث الثقلین بود پیش من میگفت که وقتی نابینا شده بودم و هر چند معالجه کردم
چون نشد در اندرون خانه خود نشسته بودم وقتی شب بجناب حضرت استغاثه کردم و گریه و زاری میکردم چون در خواب رفتم دیدم که حضرت
سوار اند و یک پیاده همراه حضرت است بخانه من آمده اند و آنکس بآن مرد پیاده فرمود که بدست خود [illegible] نشستند
و دست خود را بهر دو چشمان من مالید چون از خواب بیدار شدم در چشم خود بینائی یافتم نقل است حکیم محمد بخش که یکی
از غلامان معتقدان حضرت بود پیش این کاتب سید نجم الدین میگفت که وقتی دختر مرا عارضه شده بود و از زندگی
وی ناامید شده بودم لاچار قاصدی را معه عریضه بخدمت حضرت غوث فرستادم بعد از چند روز در خواب دیدم
که حضرت صاحب در خانه من در پاکپتن تشریف آورده اند و بر سر آن دختر من دست مبارک خود مالیده دعا فاتحه
خیر برای شفای وی خواندند چون بیدار شدم آن دختر را کامل شفا شده بود من آن تاریخ را در قید قلم آوردم چون قاصد
واپس آمد جواب عریضه من مع تعویذ آورد من از وی پرسیدم که در کدام تاریخ در توقف شریف رسیده بودی
او گفت فلان تاریخ بخدمت حضرت صاحب رسیده بودم ایشان دعا فاتحه خیر برای شفای مریضه شما خواندند و فرمودند
حق تعالی او را شفا خواهد داد چون آن تاریخ خواب دیدم همان تاریخ بود که قاصد در توقف شریف رسیده بود نقل است
میان محمد بخش حکیم مذکور پیش من میگفت که وقتیکه پادشاه شجاع الملک بر خراسان لشکر کشید و شکست خورده آمده
من همراه وی بودم روزی از لشکر خود جدا افتاده بودم و راه دره از کوهستان گم کرده بودم و از خوف
خراسانیان هر چند در کوه راه تلاش کردم بهر طرف گشتم راه نیافتم حیران و لاچار شده استغاثه بجناب حضرت
غوث کردم و هم این دو رباعی در آن حالت اضطرار که تصنیف کرده ام و بارها بشوق دل میخوانده ام رباعی

ای قبله دین کعبه ایمان همه / وی بحر محیط فیض جانان همه
تنویر دل از ضمیر نقش جواد / ای محی الدین جهان و سلطان همه

رباعی

اسم اعظم حرز اکبر اعتصامست جهان / نام تو خواجه سلیمان و حل مشکلات
قاضی حاجات عالم کافی هر درد و / بینا ها ز ابنای بشر حیات و ممات

در اثنای الحاح و زاری بااین شور و اعتبار چه می بینم که شخصی از کوه پیدا
شد و مرا رسید که کجا میروی گفتم همراه لشکر پادشاه شجاع الملک هستم راه گم کرده ام او گفت بیا من ترا راه نمایم از و
پرسیدم تو کدام کسی هستی گفت من هم از لشکر شجاع الملک هستم از خواجه سرایان او من همراه او شدم در
اندک فرصت مرا در لشکر رسانید و گفت شما بلشکر بروید من هم عقب می آیم من بخیر و عافیت در لشکر رسیدم و
هر چند از آن بعد او را تلاش کردم و پرسیدم اما نشان او نیافتم در خواجه سرایان شجاع الملک نبود والله اعلم
که او کدام کس بود اما دانستم که این امداد حضرت غوث بود که برای رهنمائی من فرستاده بودند نقل است حکیم محمد بخش مذکور …

ای پناہ دو جہان الخ

آن محبوبی کی تیری شان میں آئی ہے خاص محبوبان عالم میں لقب سلطان کا ہے رحمۃ للعالمین فیضان انس و جان کا ہے وہ نظام الدین محبوب الٰہی شان ہے

ای پناہ دو جہان الخ

ای تو محو جمال حق مستغرق بحر شہود بی شبہ ہی خاص مظہر حضرت فیض وجود تو چراغ دہلی محمود صفا فیض جود کعبے دشمن ہی تو ہے مقصود وجود

ای پناہ دو جہان الخ

ہی نگاہ خاص دران خدا کی کیمیا جو کرین سنگ کو ولی و نگہ میں ہو بنا تو کمال الدین ہے شان کمال اولیا کیا عجب ہے میں بھی ہو جاؤں اگر ہو تو عطا

ای پناہ دو جہان الخ

خاص ہی نور محمد جسم تیرا سر بسر لمعہ مصباح حق مشکوۃ سے جلوہ گر شاہ عالم ہو اصبح ہی شمس و قمر تو سراج الحق والدین ہے عالم مشتہر

ای پناہ دو جہان الخ

ہی علم آدم الاسما تیری شان مبین سب صفت ہے ترا اعیان ہو اکوان متین تو ہی علم الدین حضرت علم او عیان یا فنا ہو کر بنا اس علم کو اپنی عیان

ای پناہ دو جہان الخ

شیخ احسن تو صفات سر محمود کا عین مظہر ہے محمد احمد محمود کا تجلی شان ہے مقام محمود کا ہی عین ضیا تو ہی سر غایت محمود کا

ای پناہ دو جہان الخ

ہی ترا خوان کرم مہمان انعام خلیل ہر طرف سے ہی رہا ازدحام ابن سبیل یہ تیری معنی صورت حسن مطلق بر دلیل تو جمال الدین حسن ہے مظہر ذات جمیل

ای پناہ دو جہان الخ

اللہ اللہ کیا تری ہی حسن کی تصویر ہے حضرت ہما جیسی کی تصویر ہے ہی ضیا تیری عین جو عالم تقدیر ہے آج شیخ حسن کا شہرہ تو عالمگیر ہے

ای پناہ دو جہان الخ

سیر لاہوت لامکان میں تیز ہی تیرا قدم عرش وکرسی سے برتر شان تیری محکم روز و شب ہے تو شناور حق دریا قدم تو یقین شیخ محمد مظہر فیض اتم

ای پناہ دو جہان الخ

قم باذن اللہ تھا اعجاز یک عیسیٰ کا تم کئی لاکھون جلا ایک نفخ دم تھا کیا ہی یک احیای ہر یک ہے تیرا سلسلہ اے قطب شیخ محیی یاد ہے

ای پناہ دو جہان الخ

وادی ایمن میں جب موسیٰ نے دیکھا نور طور ہو رہا مدہوش نہ جو ہستی عالم کو تو کلیم اللہ سر قدم دیکھتا عین ظہور ہے تبسم ہی تمہارا ہی سراپا شعور

ای پناہ دو جہان الخ

آج اورنگ ولایت پر تو شاہنشاہ ہے — زمرۂ عشاق کی سر پر تو ظل الٰہ ہے — نظم و نسق دو جہان ناظر نگاہ ہے — تو نظام الحق نظام الدین عالی جاہ ہے

اے پناہ دو جہان الخ

دو جہاں تیرا شان عالی و جاہ کل ہے شہا — فخر ہے عالم کو تیرا تو ہی فخر اولیا — تو محب النبی ہے اور ہی خاص محبوب خدا — تو ہی فخر الدین محب فخر فخر انبیا

اے پناہ دو جہان الخ

تو ہی ہے ذات مطلق دو جہاں تیرا ہی ہے — عرش و کرسی کو اک لطف تیرا نگاہ ہے — تو ہی شمس الضحیٰ تو قمر اور تو ہی نور الٰہ — تو ہی حق و نور محمد تو ہی [illegible] صاحب تاج ہے

اے پناہ دو جہان الخ

آج ہی تخت سلیمانی ہے تیری داوری — ہو رہا مفتون عالم جن و انسان سب ترے — ہے ترا ختم ولایت خاتم انگشتری — کیا عجب شان ولایت ہے پیغمبری

اے پناہ دو جہان الخ

سو بیس کا فیض حق کا تو مختار کار — خواجگان چشت کے گھر کی تو ہی ہے شمع تابدار — بخش مسکین کی تری ہی در پہ ہے امیدوار — یا غیاث المستغیثین سر اٹھا

اے پناہ دو جہان خواجہ سلیمان با وفا — دستگیری کر کہ ہے سائل ترا [illegible]

نقل است غلام محمد خان افغان خادم درگاہ شریف حضرت صاحب پیش فقیر می گفت کہ وقتی من و حبیب اللہ خان تحصیلدار ساتوں بل سکنہ صوبہ ملتان بودیم تا ما ہر دو را و یک شخص غلام محمد نام او را طلب در موضع منگلوٹہ فرستاد ہر سہ سواران در آنجا چند روز ماندیم غلام محمد را آنکہ عمر او در آن وقت شصت سالہ بود با از ریش چنارہ اکیوی [illegible] بود چونکہ ما ہر دو مریدان حضرت صاحب بودیم آن ثالث را ہم ترغیب بیعت حضرت می کردیم تا او را اعتقاد آمد گفت کہ شما ہر دو مرا ہم خود بردہ از حضرت صاحب بیعت کنانید و دعا ہم از حضرت صاحب برای من کنانید کہ حق تعالی مرا ریش عطا کند ما آن را ہمراہ خود آوردہ حضرت صاحب مرید کنانیدیم و بعد از بیعت من بخدمت حضرت صاحب عرض کردم کہ غریب نوازا این طفلک شصت سالہ است میخواہد کہ حضرت صاحب برای من دعا فاتحہ خیر بخوانند تا حق تعالی مرا ریش دہد کہ مرا سبب بی ریشی کمال ندامت است حضرت صاحب از لفظ طفلک شصت سالہ تبسم فرمودہ بر ہر دو رخسارہ وی طمانچہ زدند و فرمودند کہ انشاء اللہ تعالی ریش خوب خواہد آمد و دعا ہم فرمودند در چند روز او را خط بیاید در تقریبا [illegible] کیفیت ناشد تا اینکہ در ملتان ہم جو است الحال او را ریش [illegible] نشانہ است کاتب الحروف گوید بعد تقریر این ماجرا دو سہ روز بعد حبیب اللہ خان ہم در تونسہ شریف آوردہ بودند ازوشان ہم این ماجرا را تحقیق کردم گفت بیشک این معاملہ چنین شدہ است الحمد للہ علی ذلک **نقل است** حضرت صاحبزادہ صاحب خواجہ اللہ بخش صاحب سلمہ اللہ تعالی می فرمودند کہ وقتی عبد الجلیل خان افغان کہ یکی از خاص غلامان حضرت صاحب بود و برای زیارت در تونسہ شریف آمدہ بود عارضہ تپ شد چون چند روز گذشتند بہ پیش حضرت صاحب التماس کرد وی فرستادند تا معالجہ می کنید چون حضرت صاحب [illegible] آمد

بنا برین کار بار ترددین تجواهی آمد رخصت شده گفتم حق تعالی بمانزور بطفیل حضرت صاحب چشم بسرم را شفا داده در کم تا کسی که آرد
ملفوظ حضرت صاحب سوکوار تا ام بخش مرحوم نوشته است که خانصاحب عبدالمجید خان افغان یکی از مریدان پاک اعتقاد حضرت صاحب
است میگفت که روزی در حضور مبارک حاضر بودم و حضرت صاحبزاده صاحب خواجه نور احمد سجاده نشین حضرت قبله عالم خواهم
و حضرت صاحب خطاب تمامی کلام با ایشان میفرمودند و اثنای حکایات فرمودند که شبی بخلوت نشسته بودم که
شخصی که جمار را بشکست حاضر شد و آن جمار را از من در ربسته از راه غیر معتاد آمده پیش من نشست من در تعجب شده
ازو می نامم و کار وی پرسیدم گفت من شیطانم بنا بر صحبت تو آمده ام بامر الهی گفتم ای شیطان مرا از شر تو امان ده
گفت حق تعالی ترا حفظ نموده است از مکر من امان داده است خاطر جمع دار بعد ازین بسیار حکایات فیما بین گذشت و بجناب حق تعالی
صحبت تمام بیان کرد گفتمش اگر الحال العیاذ بالله قبول نمائی حضرت آدم علیه السلام سجده کنی بجناب حضرت کریم سوق توفیق آ
کرده سابقه تو باز بتو عطا خواهد فرمود در جواب من گفت که بموافقت امر الهی بجا نیاوردم الحال از شرم می آیم حصه
روا نگیرد من گفتم ای شیطان مرا پند ده گفت که برای خود بهتر دان تا کار تو همیشه در ترقی باشد **الصافیه**
روزی شخصی از اجمیر شریف آمده و بخدمت حضرت صاحب عرض کرد که غریب نواز من در اجمیر شریف بخدمت حضرت خواجه بزرگ
خواجه معین الدین چشتی رضی الله عنه هفت روز حاجت خود را عرض کردم لیکن هفتم روز مرا در خواب فرمودند که در سنگهر رو و اینجا
رفته بخدمت خواجه سلیمان عرض کن حاجت روا خواهد کرد و حاجت من اینست که قرض برای من ادا شود و مرا بیعت هم بکنند.
حضرت صاحب او را مرید کردند و فرمودند که سه بار سوره مزمل به نیت ادای قرض بعد از نماز عشا مداومت بکن انشاء الله
تعالی وام تو ادا شود او رخصت شده بخانه خود رفت **الصافیه** یکروز علی محمد نام سپاهی بخدمت حضرت صاحب
بخدمت اقدس آمده قدمبوسی کرد فرمودند که در راه تو لشکر سرداران بسیار بود از شر ایشان چگونه نجات یافتی
گفت غریب نواز چون لشکر سرداران بر من حمله کردند و شمشیر کشیده برای قتل من در آمدند صورت شما را حاضر کرده
التماس امداد کردم همان وقت دست شما ظاهر شد مرا امان داد حضرت صاحب فرمودند مرید چنین باید که پیر را در هر حال
حاضر و ناظر داند و در مشکل از وی مدد طلبد این بیت فرمودند **بیت** ناصیه شیر تنها صناعت ... بلکه یکی
از صفت کبریا **الصافیه** روزی حضرت صاحب فرمودند که شخصی هندو بقال از ما آشنائی داشت او هر
روز نزد ما آمدی بوقت رفتن این لفظ گفتی که آشنائی مردان خدا بکار آید چون وقت مرگ او شد مایک مسلمان شکل
دیدیم بعد از او را بخواب دیدیم که کرسی از جانب عرب آمدی وی پرسیدیم که راجی بن محمد از کجا می آئی گفت برای
زیارت رسول علیه السلام رفته بودم از زیارت آن مشرف شده می آیم کاتب الحروف گوید که فقیر این نقل

سیر هم از اینجا می توی باز نخواهیم ماند مرا منع مکن زیرا که مصرع ست این سفر بجانب عشاق فرض عین :: اسماعیل خان که حضرت
صاحب بسمت مهار شریف تشریف خواهند برد باز عرض کرد که اگر حضور تشریف می برند باری خلیفه صاحب مهربان را که بجای
شما قائم مقام در تونسه شریف خواهند ماند فرموده بدهید تا برای ایشان دعای خیر بکنند تا حق تعالی از شر این ظالم ما را امان دهد
فرمودند بهتر است او را خواهیم گفت چون حضرت صاحب بمهار سوار شدند خلیفه صاحب را طلبیده سفارش نواب کردند و فرمودند که برای
ایشان دعا کرده باشید تا حق تعالی از شر این ظالم امان دهد چون نواب جمعی خان کور در پنجره بود و هو بیا آمد که از تونسه شریف
بسمت مهار روانه شده اند و این خبر در ملک سنگهر شریف مشتهر شد اسماعیل خان بخدمت خلیفه صاحب آمده عرض کرد که یا حضرت
حضرت صاحب بسمت مهار شریف تشریف برده اند و شما قائم مقام ایشان هستید این ظالم در درپه ما رسیده است و ظلم و جبار روی
مشغول است دعا کنید تا حق تعالی ما را و همه ملک سنگهر را از شر او امان دهد خلیفه صاحب سر مراقبه بردند و بعد یک لحظه سر برآورده
فرمودند که خاطر جمع دارید این ظالم درین ملک نخواهد آمد معزول شده باز بسمت خراسان خواهد رفت و بوی از خوف اسماعیل خان
بسمت سنگهر رفت و بعد چند ایام خبر رسید که جمعی خان والی ده بسمت خراسان رفت معزولی یافت از استماع این خبر
باشنده سنگهر را خوشی حاصل شد زیرا که او ظالم عجیب آزار بود چون بعد چند روز حضرت صاحب از سفر مهار شریف در سنگهر شریف
رونق افزا شدند اسماعیل خان برای زیارت قدمبوسی حاضر شد حضرت صاحب از وی پرسیدند که شنیده باشی که نواب جمعی خان حاکم این ملک
شد از خراسان می آید حال باید است … شد اسماعیل خان همه حال دعا و توجه خلیفه صاحب بی غرض نموده عرض کرد
و گفت غریب نوازی شما ما را گذاشته بسمت مهار شریف رفته بودید اما خلیفه صاحب جان تصرف و همت فرمودند که از ملک پنجره
باز بسمت خراسان روانه کردند از شنیدن این حکایت حضرت صاحب از خلیفه صاحب بحث شنیده اما از وقت بسی که نفی شده اند حاسد
شدند چون اسماعیل خان رخصت شد وقت خلیفه صاحب را طلبیده فرمودند که میان صاحب این چنین کرامات ظاهر کردن در حق شما خوب نیست
زیرا که الحال این دوره خلافت برای ایشان عامی کرامات ظاهر می کنید و تصرف خود حاکمان آید او را بسمت خراسان
می فرستید خیر ایشان مسلمانان اند اما عنقریب است که دوره حکومت ایشان تمام میشود و قوم سکهان می آید حاکم این ملک
خواهند شد و ایشان هم شما را تصدیعه برای رو حاکم نو آمده خواهند کرد و خواهند گفت که تصرف و همت خود این حاکم را
دور بفرستید شما خواهند گفت که برای فلان حاکم شما دعا کرده بودید و توجه و همت فرموده بودید تا بسبب کرامات
شما آن حاکم نو آمده معزول شد و بسمت خراسان رفته بود و الحال برای ما هم کرامات نمایید کار بدست شما
بدست خدمت شما را قید کرده در حبس خواهند انداخت یعنی در حق شما خوب نخواهد شد عرض کرد که حضرت صاحب
بسیار زود توبیخ خلیفه صاحب را درین مقدمه فرمودند خلیفه صاحب بسیار خوفناک شده گریان اند و یکمین ده در کوها رفتند بعد از

ریاضت به تقصیرات ما معاف فرمایند و لفظی که از زبان حق ترجمان حق رفتن ملک سنگهر از ایشان رفته است باز گردانند
والا در حق ایشان بهتر نخواهد شد فرمودند خیر الحال حیف. روز دوم آن بیگمان برسید اما غلبه حکومت ایشان در ملک
نماند نیست بعد حضرت صاحب رخصت شده در تونسه شریف آمدند. کاتب الحروف گوید اگر کسی بر این نقل طعن واقع شود
که حضرت قبله فقیر تارک دنیا بودند و ایشان را رفتن بدر دولت امیران سلاطین و منع شدن دیگران چه ضرور بود گویم حق تعالی اولیای
کاملین را رحمة للعالمین کرده است که بهتری خلق میخواهند و آرام خلق آرام ایشان است و در تکلیف خلق تکلیف ایشانست زیرا که
انسان کامل بمثل روح است و خلق مثل جسم پس آنچه که جسم را حادثه رسد روح را هم از آن تکلیف رسد چنانکه در نقد النصوص مولانا جامی
رحمة الله علیه فرموده اند که الانسان الکامل روح العالم والعالم جسده. و نیز این فرقه کاملین اهل نفس نیستند که خیال رفتن کسی جا کنند
زیرا که نزد ایشان بادشاه و فقیر برابر و اعلی نیست و آنچه که بیانی است حضرت صاحب مثل رفتن حضرت خواجه بزرگ
معین الدین چشتی رضی الله عنه به پیش سلطان شمس الدین التمش بادشاه دهلی که برای نوسیا نبیره افشان به وضع ماندن برای
نبیره خود سید فخر الدین رفته بودند و بادشاه مذکور سعادت دارین جمع دانسته حضرت را فرمان نوشته داده بود چنانچه این
ذکر در مرات الاسرار نوشته است و نیز در دیگر کتب هم هست. نقل است حکیم نسا نام خواهرزاده این فقیر کاتب الحروف
که از صالحات روزگار و خواننده قرآن شریف بود که هر روز در تلاوت قرآن مشغول بود و در درود و وظائف مشغول و از این
فقیر بیعت داشت او را عارضه دق لاحق شده بود چون وقت نزع او برآمد ذکر جهر بضرب شدید شروع کرد
و شوق خدا بسی غالب آمد و منتظر آمدن ملک الموت بود و میگفت که تا هنوز نیامده اند باعث تاخیر چیست مردم
و زنان گرد او نشسته بودند او را میگفتند که هنوز وقت بسیار باز است در هر وقت ثابت باشد بفضل خدا والده و مرشده
سیدنا میان نجم الدین صاحب که از کلان این فقیر اند سوره یس خواندن شروع کردند و گفت که شما خاموش باشید من خودم
سوره یس شروع کرد که بسم الله الرحمن الرحیم یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین
بکلمه مرسلین جان بحق داد چون او را دفن کردند تاج بی بی نام که از هم مریدان این فقیر بود او را در خواب دید پرسید حکیم نسا
حال تو در قبر چگونه شد و حق تعالی با تو معامله چگونه کرد گفت حق تعالی مرا بخشید از روز که من بامید موتی نصاحب حاجی
نجم الدین بروز دوشنبه دو رکعت نماز نفل بعد مغرب ارواح پاک حضرت خواجه سلیمان میخواندم چون مرا در قبر نهادند حضرت
غوث در قبر من آمدند و این مهر را فراخ ما عنایت کردند تا بسر خود کردم حق تعالی بطفیل این مهر که داد امروز من عنایت
کرده ام بخشیده این نیز گفت که هر که در خاندان حضرت خواجه سلیمان از ما موتی نصاحب مرید است و در زیر این مهر خواهد آمد و شما
هم در زیر این مهر خواهید آمد. نقل است وقتی این فقیر بعد انتقال حضرت غوث بر عرس شریف ایشان در سنگهر شریف رفته بود

دوران سال برهان الدین نام قصاب سکنه فتح پور که مرید حضرت رفیق من بود چون در نواح ملتان رسیدیم او را چنان
عارضه تب لاحق شد که بیهوش افتاد چون بعد سه روز او را اندکی هوش آمد سعی کردم که شتر را به کرایه کنم تا راهی
شویم لیکن بدست نیامد لاچار شده بر اسپ خود سوار کردم من پیاده تا چهار کروه رفتم آخر چون درمانده شدم او گفت که حالا
شما سوار شوید من بر اسپ خود سوار شدم یک پاو کروه رفته بودیم که بیهوشی بر او مستولی شد حالت شد و بالکل از راه در
افتاد باز او را گرفته من او را باز بر اسپ سوار کردم اما چون او را هوش نبود به سبب نشستن هم نتوانست لاچار از یک دست
لگام اسپ گرفتم و از یک دست او را گرفتم و چند قدم رفتم در این اثنا او ذکر جهر بضرب شدید شروع کرد و من او را منع کردم
که چنان ضرب شدید بر قلب خود مزن یا آهستگی ذکر کن که بیمار هستی چون او را هوش نبود باز نماند و در آن بیهوشی
ضرب کلمه شریف به آواز بلند بر قلب میزد چون دیدیم که حالا از اسپ می افتد او را از اسپ فرود آوردم و آن وقت هشت
گهری روز باقی مانده بود و از بلده ملتان پنج شش کروه قطع کرده بودیم که در میان آن آبادی نیست جنگل
است پنج کروه طی کرده بودیم و چهار کروه جنگل باقی بود بجز ما هر دو سیوم کس هیچ جز نبود در این غربت چون او را
از اسپ فرود آوردم حالت نزع شروع گشته و رنگ چهره اش سفید گردیده بود چشمانش نگه و دیدن حالت
او خود بخود سوره یس شروع کرد من دانستم که حالا حضور فوت میشود در دل اندیشیدم که الهی چه خواهم کرد تنها
درین غربت افتاد و این چگونه دفن خواهم کرد که چهار کروه جنگل است آخر استغاثه بجناب پیر مرشد خود
متوجه سنگهر شریف شدم و عرض کردم که یا حضرت حالا بجز ذات گرامی شما دیگر کس غمخوار نیست وقت مدد است
شعر اغثنی مرشدی مد بجالی بقلبی ولا تترد سوالی چه می بینم که سوار اسپ را دوانیده بسمت
من می آید چون نزدیک من رسید پرسید این چه حال است گفتم که این شخص است که می بینی او از اسپ فرود آمده او گفت
این اسپ من سوار کن مخدوم رشید چهار کروه است و از اینجا سیان من گفتم در این حالت نزع است و هوش نیست چگونه
بر اسپ سوار شود که در حال این اندکی باقی مانده است او گفت او را آواز ده من آواز دادم چشم خود کشاد و حالانکه قبل
از آمدن وی چند بار آواز داده بودم هیچ جواب نداده بود این وقت چون آواز دادم چشم کشاد و در هوش آمد
گفتم برخیز و بر اسپ سوار شو استاده شد بر اسپ او سوار کردم و من بر اسپ خود سوار شدم و برهان الدین بر اسپ چنان
سوار شده میرفت که گویا او را بیماری نیست چون قریب مخدوم رشید یک میل رسیدیم آن سوار گفت که حالا مخدوم رشید
قریب آمده است اینک نظر می آید اسپ من بدهید من واپس میشوم برهان الدین را بر اسپ خود سوار کردم و آن
سوار روانه شد رفت باز او را نیافتیم چون در قریه مذکور رسیدیم در خانه محکم دین جا که بهائی من بود

ومیگویند حضرت غوث برای تو این قطار عسل فرستاده است و در مکان شما در شهر فتح پور سیکری فرود آورده است
و من می بینم که من بجای شما در مکان ایستاده ام من گفتم الحمد لله الحال تا حق تعالی شفا داد و همه مرض تو
رفته زیرا که به حضرت غوث بر تو رسیده است که برای شفای تو عسل فرستاده اند که در حدیث آمده است قال النبی صلعم
العسل شفاء پس تعبیر این واقعه تو اینست که ترا شفا شده است و همه مرض تو رفت بعد از دو سه روز باز گفت که
امشب دیگر قطار عسل آمده که حضرت امام جعفر صادق فرستاده اند و در مکان مذکور آنرا فرود آورده اند گفتم
که حق تعالی بفضل خود به من صحت کرده و آمد و پیران رسیده است انعام حق تعالی او را صحت بخشید و بخور و نوش
مشغول شد **نقل است** وقتی حضرت غوث از خانقاه شریف قبله عالم بسمت سنگهر شریف تشریف می بردند
چون ملتان رسیدند الله بخش نام جوغته سکنه قریه تالاب بوره کهیریان که مرید حضرت صاحب بود آمده عرض کرد که قبله دعوت من قبول کنید
و براه قریه من بسمت سنگهر شریف تشریف برید قبول کردند چون در قریه مذکور رفتند آن قریه بجنگل قریب است و آبادی کم است
در مسجد حضرت صاحب نشسته بودند که شیری از بیشه بر آمده و پیش کنج مسجد [illegible] بر کسی جا نمی گفتند و حضرت
صاحب همه انجا در مسجد هیچ نشسته ماندند آن شیر نزد حضرت صاحب مقابل ایشان ایستاده ماند و سجده کرد و تا دیر
ایستاده مانده باز رفت کاتب الحروف گوید این نقل مشهور است در سنگهر شریف راوی این قصه واقف
از زبان حق بیان حضرت غوث هم شنیده است چنانچه شبی بعد مشغولی بعد العشاء حضرت صاحب بعد فراغ طعام قد دراز
فرموده بودند محمد اکرم خادم خاص حضور عرض کرد که قبله قصه آمدن شیر چه بیت حضور چگونه است فرمودند راست است
من در مسجد نشسته بودم که شیری آمد مقابل من تا دیر ایستاده مانده و نظر کرده و نگاهی کشیده باز رفت کسی را
خوف او گرفته رفته بودند مرا هیچ تغیری در مزاج نیامد این نقل را میان محمد [illegible] در ملفوظ خود نوشته است
نقل است وقتی حضرت صاحب در سفر حرمین قبله عالم در منزلی فرود آمده بودند که بهادر خان نواب احمد پور که غلام حضور
بود در حین مشغولی مراقبه آمده دو بال در گلو انداخته ایستاده حضرت صاحب چون بعد از دو چشم از مراقبه وا کردند
و او را بدان هیئت ایستاده دیدند فرمودند نواب صاحب امروز با این چنین هیئت چگونه ایستاده اید عرض کرد
قبله مرادی دارم اگر قبول افتد فرمودند بگو که بوقت اجابت رسیده گفت محمد یعقوب نام که وزیر من است و خیر خواه
سرکار من است طفل او از فکر بلاک خود بی فکرم او را اولاد نیست دعا کنید تا حق تعالی او را اولاد دهد پس حضرت صاحب
او را دعا کردند تا حق تعالی او را سه پسران داده و تا حال او را اولاد باقی است کاتب الحروف گوید که شبی بعد
از فراغ مشغولی بعد العشاء حضرت صاحب قد دراز کرده بودند فقیر هم حاضر بود ذکر قرب اهل [illegible]

راندند که هر چند کسیکه بقرب دنیا داران پادشاهان و وزیران و نوابان عند ذلک شود دنیا و دین هر دو برباد شود و هر چند
کسیکه بقرب اهل الله و اولیاء الله شود دنیا و دین هر دو خوب شود بعده بیر و قرشال فرمودند که وقتی نواب جهان خان
را دیدم که رومال در گلو انداخته مقابل من ایستاده است من گفتم نواب صاحب این هیئت چگونه استاده آید او گفت
محمد یعقوب وزیر مرا اولاد نیست برای او دعا کنید تا اولاد شود فرمودند باین قرب در چه یعقوب رسیده بود
که خود اقامی جهی بر این دست بسته پیش من ایستاده شده بود آخر نتیجه آن یافت که بعد از چند ایام بهادر خان بر زن
وی عاشق شده یعقوب را قتل کرده بیرون شهر انداخت و دفن هم نداد و زن او را در تحت تصرف خود آورد
اینک قرب اهل دنیا که چه ثمره داد اما ثمره قرب اولیاء الله این است که وقتی حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین
سهروردی رضی الله عنه در کوچه تنگ می رفتند شخصی بود فاسق فاجر در تلاش زنی بیگانه معشوقه خود در آن
کوچه ایستاده بود دامن آنحضرت بر آن فاسق در گرفت چون او فوت شد او را در خواب دیدند که در بهشت نشسته است
پرسیدند ترا با آن فسق و فجور این نعمت از کجا رسید گفت روزی دامن شیخ شهاب الدین سهروردی بر بدن من
شد حق تعالی بطفیل آن دامن بخشید فرمودند سبحان الله او مرید آنحضرت بود و نه دست شان مس نموده محض بقدر
قرب ایشان با وصال شده بود که دامن مبارک ایشان بروی در گرفته بود چه ثمره این قرب حاصل شد و کسانیکه بالا
مرید می شوند و محبت عشق ایشان مبتلا باشند دیده باشند برای ایشان چه نعمت موهبی خواهد شد ؎

گر نیک ایم بد ایشان گیرند ٭ ور بد باشم بد ایشان بخشند ؎ شنیدم که در روز امید و بیم ٭ بدان را به نیکان ببخشد کریم

نقل است میان غلام رسول خان صاحب ساکن افغان می فرمودند که من از زبان میان صالح محمد صاحب مرحوم شنیدم که
می فرمودند وقتی همراه حضور صاحب بر عرس حضرت مولانا نور محمد نارووالہ صاحب و حاجی پور رفته بودم چون بعد از فراغ
عرس شریف روانه سمت سنگهڑ شریف شدیم سید بزرگ بود از مریدان حضرت قبله عالم مهاروی او دعوت
حضرت صاحب کرده بود حضرت صاحب سمت قریه وی میرفتند و ما یان همراه رکاب فیض انتساب بودیم و در میان راه
نالہ آب بود و از آن نالہ عبور میکردیم شخصی از مریدان نارووالہ صاحب با شخصی مرید حضرت غوث گفتگو شد
او گفت درجه حضرت نارووالہ صاحب از درجه پیر تو اعلی و افضل است که پیر تو بر عرس پیر من می آید برای فیض گرفتن از
پیر من می آید حضرت صاحب قریب بودند این سخن آمد در سمع مبارک حضرت افتاد فرمودند ای عزیز من برای
فرط محبت پیر بهائی خود بر عرس می آیم ورنه مرا حاجت فیض ایشان نیست حضرت قبله عالم عنایت ایشان فرمودند
که مرا احتیاج کسی نساخته اند و نه بکسی حاجت دارم و نزد من نارووالہ صاحب هیچ اینها صاحب اند که سجاده او برای خوردن (?)

سیرم زیرا که سید صاحب هم پیر بهائی من اند و نانا و والده صاحب هم پیر بهائی من اند نقل است در ملفوظ مولوی
غلام حیدر نوشته است که بتاریخ بیست و ششم ربیع الثانی جمعه وقت دو پاس قبولیت قدمبوسی حاصل شد حضرت صاحب
در بنگله شریف نشسته بودند و مردم نواح سنگهر شریف در باب عدم باران جابجا شکایت و گوهی استغاثه می‌کردند
و فریاد و زاری می‌نمودند بلفظ مبارک راندند که یکی از شما چیزی دو پیغام من با برید بهر که اگر فی الحال باران نازل
شود و ژاله و گوهی در آید بهتر و الا انتزاع در قبر قاضی شوت خورد خواهم انداخت همچنین گفته بودند در همون وقت ابر محیط
شد و باران باریدن شروع شد و ژاله و گوهی بی اندازه آمد تمام ملک سنگهر از لب باران تر شد و سیراب شد
الضیافه نقل است پنجم ربیع الاول روز چهارشنبه وقت عصر بنگله شریف برای وضو کردن جلسه فرموده بودند
که شرف قدمبوسی حاصل کردم سخن در وقوع خوارق عادات افتاد بزبان مبارک راندند که دوش در باران ماهی
ماهی باریده است ببینید که موجود اند چون بجاگو نظر کرد ماهی از دو طول دو انگشت دیدیم که در باران باریده
بود و بعد بر کسی گواهی داد که ماهی در باران باریده است الضیافه نقل است میان محمد علی ولد علی محمد حاجی حیدر
اسمعیل می‌گوید که مرا مرض نزول آب چشم و درد دیده شده بود چنانکه بینائی چشم کم شده بود و بینائی بسیار غائب شده
حضرت ابراهیم رشتی رفته بودم در آنجا اشاره شد که بخانقاه حضرت شاه دین پناه شد پس من آنجا در روضه دین پناه
رفتم و حافظ را برای ختم قرآن همراه بردم چون حافظ ختم قرآن تمام کرد او را در خواب زیارت حضرت دین پناه شد و نام
دین پناه صلاح الدین شاه است ساکنه کابلی و یکی از کاملان وقت خود اند ایشان حافظ را در خواب گفتند که ای
مرد نابینا را بر دروازه خواجه سلیمان در تونسه شریف همراه خود ببر چون حافظ از خواب بیدار شد حال خود با
من گفت و من باور نداشتم چون دیگر شب آمد مرا هم زیارت ایشان شد و فرمودند که گفته حافظ صحیح است انکار می‌کنی
حالا در تونسه برو و استدعای شفای مرض خود از خواجه سلیمان بکن که مرض نابینائی ترا او شفا کافی است بحسب
اشارت در تونسه شریف رفتم و کیفیت درد چشمان خود و نابینائی خود بخدمت حضرت عرض کردم
حضرت هیچ جواب ندادند چون مدت شش ماه برین برآمد روزی پارچه سفید پوشانید که پشتی عطا کرده بودند
و باو فرمودند که این پارچه یکشب با تو و خفته باید ماند در وی گفت من وقت کشتی نشستم و نیز نگفتم حضرت سلیمان
کسی نبود و حضرت صاحب آن پارچه از وی گرفته بسوی من انداخت و فرمودند که تو این پارچه را بدوز و سوزن
در دست من داد چون آن سوزن را بدست گرفتم چشمان مرا روشنائی پیدا شد و درد هم رفع شد که یک بار از
و یک قمیص دوختم و حق تعالی از آن بار چشمان مرا چنان روشنائی و بینائی داد که تا امروز گاهی درد در چشمانم نشده است

نقل است میان احمد قوال حضرت غوث می گفت که وقتی نظام خان سکنه وغیره اسمعیل خان برای نوکری به بلده
لاهور در بخت سنگه رفته بود و بچهار روپیه نقد برای صفای ... داد و انسب گیری دنیا شیر از آنجا که دنیا دار بود فسق و فجور مشغول
شده و کنجری نوکر داشت چنانچه پاد گذشت به بخت سنگه هم ازان بعد خبر خرچ و بیز بشنید و چندیکه سپاهی ... و بند و فرقه و نیز یکی و سپاهیان سوا
ان فعل و فطور مبلغان خرچ کرد و تنگی خرچ او را تا بحدی رسید که اشیا خود از قسم جامه و سلاح و زیور فروخته بخورد لاچار و بعید
حیران شده خود بحضرت عریضه نوشت زبان تحمل بر تنگی حال و نشدن نوکری نوشت که حالا در بخت سنگه ... آن قدر درنگیست هم بخورده است
که از آن فروخته بخوردم و قت امداد است احمد قوال گفت که ... تکمیل او بخدمت حضرت بودم چون ... عریضه به ... آمدم و خود در
فرستادم ان عریضه او را بخدمت حضرت آورده فرمودند که این خط است عرض کردم نظام خان افغان عکینه وغیره اسمعیل خان
که غلام حضور است در لاهور برای نوکری رفته بود و آنجا چنان تنگ حال شده است که حال خود درین عریضه نوشته است آن
عریضه را خوانده فرمودند که این قوم افغانان حجابی سعده می شوند نه خدا را دانند و نه رسول را و نه پیر مرشد خود را و در شراب خوری
و زنا مشغول شوند و کنجریان را داشتن فخر خود دانند و چون تنگی آید التجا و اعتقاد خود بخدمت پیر عرض می کنند
و بخشایند در آید بیش آید اعتقاد او را اعتبار نداریم من عرض کردم قبله او معتقد خاص حضور است در فعل فطور نیست فرمودند
از ما هیچ حال و هیچ پنهان پوشیده نیست اگر گوئی نام آن کنجری که او نوکر داشته است هم بگویم نام او بخت ... جادم
پرسیدم او گفت فی الحقیقت نام آن کنجری بخت بهشت بی بی است باز عرض کردم قبله غلام است امیدوار ... حضور است
شرم و شرمسار است برای وی دعا فرمائید تا نوکری او شود و باز در فعل فسق و فجور مشغول نخواهد شد فرمودند منشی محمد وصال آید در جواب
عریضه می نویسند حضرت فرمودند که بنویسید که بهر طور خدا جمله کار تو درست و بالفرام رسید و دعا فاتحه خیر برای وی می خواند
احمد می گفت که همان روز که حضرت فاتحه خیر برای وی می خوانند همان روز بخت سنگه او را طلبیده نوکر داشت و بسیار پرداخت
نقل است احمد قوال پیش این فقیر گفت که وقتی همراه حضرت صاحب از خانقاه شریف بعد از عرس قبله عالم به میسنگه شریف
می آمدیم چون در بلده ... رسیدیم در خدمت حضرت در مسجد بود وقت زوال قیلوله فرموده بودند منشی محمد وصل مرا گفت
که تو از جانب من بخدمت حضرت عرض کن که خرچ بسیار میدارم بید است معاش ظاهری بجز ذات گرامی دیگر
ندارم اگر چیزی معین کرده از لنگر شریف مرا داده باشند گذاره من خواهد شد زیرا که قرض بر من بسیار شده است
و الا ماندن من بخدمت حضور محال است احمد گوید که من بخدمت حضرت غوث رفته عرض کردم فرمودند تو نیک
میدانی که ما فقیرانیم معین ... نوکری گاه دنیا داران را باید داد ما را نیاز است حضرت قبله عالم این لنگر خود و سپرده است
در لنگر او شان ما هم نان میخوریم و دیگر فقیران هم نان میخورند اگر با رجه نان لنگر او را منظور باشد بخورد و الا نه ... خود

فقیر انیم نوکر معین نه کجا کنیم و تو خود میدانی که من نوکری کسی تا حال مقرر نکرده ام بعده در جوش
آمده فرمودند که حضرت قبلهٔ عالم بر باغبان کرم کرده است که هر نفر را اگر هر روز پنج پنج هزار و ده ده هزار روپیه
بهم نوکری معین کنیم حق تعالی مرا طاقتی داده است اما آن هیچ صله و عطا کجا که آن را هضم کنند استعداد آن کسی ندارد این
دگهنه هرگز ندهیم زیرا که دگهنه دکهنی سکهنا جی رکهتی تو کهلی نیچی کهنا تو منشی محمد وصل دکهنه است و سکهنا
بزبان پنجابی خالی را گویند و کهله نعلین را گویند یعنی فرمود این صلی که نه اخالی داشتن بهتر و در نعلین داشتن
افضل زیرا که استعداد چندان ندارد و بعده فرمود که حق تعالی مرا این قدر قدرت داده است که اگر این مسجد را بگویم همه
مسجد از زر گردد بعده فرمودن این لفظ چه می بینم که همه دیوار مسجد از زر خالص شده اند و فرش زیر سقف و صحن مسجد
طلا گشته است من از دیدن این کرامت حیران و متعجب گشتم بعد از دیر باز بحالت اصلی خود آمد آخر عرض کردم قبله
چیزی از عنایت فرمایند تا عوض ازان زرگان نه رود حضور دریای فیض اند بیست روپیه مرا دادند کاتب الحروف
گوید که فی الحقیقت حق تعالی حضرت غوث را چنان رتبه داده بود که بیک نظر کیمیا اثر کوه را طلا کردندی
اما چون استعداد مردمان نبود آن چیز که آن را هضم کنند بدین حکم **وان من شیء الا عندنا**
خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم و بفرمان **لو بسط الله الرزق**
لعباده لبغوا فی الارض بحسب اندازه مردم خدمت میکردند تا ربقه اطاعت حق از گردن نیندازند
و در بلا نیفتند چنانچه نقل است که اول در لنگر شریف حضرت غوث دو نان هر نفر در وقتش مقرر بود
روزی حضرت صاحب بعد از فراغ مشغولی چاشت برای تناول طعام دولت خانه تشریف می بردند دو درویش
حضرت با یکدیگر جنگ می کردند و یکی دیگری را سیلی میزد چون حضرت ایشان را دیدند جناب دیدند بسیار یک
تقریر مودند و حضرت آتش لنگری را طلبیده فرمودند که این درویشان را من نان برای یاد خدا میدهم و ایشان هم این سیر شده
طعام می خورند در زور آمده اند و با خود جنگ می کنند ازین باب یک نان ایشان را داده باشد تا گرسنه باشند و کسی را
جنگ با دنیا چون ایشان گرسنه خواهند ماند شرارت نخواهند کرد و از آن روز یک نان هر کس مقرر شد و فرمودند کسیکه طالب احدیت
و در محبت من مبتلا است او درینجا خواهد ماند و کسیکه طالب نفس محض است برای نان خوردن افتاده او خود گرسنه شده خواهد رفت
و نیز می فرمودند که حق تعالی مرا آن قدرت داده است که لنگر پولاد و قلیه زر دهم لیکن اما چون استعداد مردمان این وقت نیست این قدر
کفایت **نقل است** احمد قوال پیش این فقیر می گفت که وقتی حضرت صاحب به عرس قبلهٔ عالم میرفتند چون بلده جهان آباد
رسیدند و در مسجد بیرون کردند شخصی از مریدان حضرت از قوم باغبان از دور آمده بود و گریه و بلا بسیار میکرد و زار زار میگفت

میان شیخ محمد یال که درویش با درد و ذوق و شاغل بخدا بود از مریدان حضرت [illegible]
حاجی جان کاتب که یکی از یاران قدیم حضرت بودند و از صاحبان وقت جامع جمیع صفات حسنه بودند بیان می فرمودند
که من قدیمی در پاکپتن بر عرس حضرت خواجه فریدالدین گنجشکر رفته بودم میان فضل شاه محمد یار چشتی الصابری
که از کاملان وقت بودند هم تشریف آورده بودند چون من برای زیارت ایشان رفتم فرمودند که مرید کیستی
گفتم مرید حضرت سنگهر واله صاحب هستم فرمودند سبحان الله آنحضرت را چه رتبه است در این ایام گفتم حضور فرمایند
گفت حق تعالی ایشان را درجه محبوبی داده است که تمام مقامات مدارج قطبیت و غوثیت و فردیت الٰهی و بمقام محبوبیت رسیده
نقل است مولانا دیدار بخش صاحب سفیر می فرمودند که من حضرت پیر و مرشد خود شنیده ام که می فرمودند که حق تعالی مرا رتبه
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله داده است **نقل** مولانا مذکور سفیر می فرمودند که روزی
بگستاخی بخدمت حضرت غوث عرض کردم که یا حضرت در این وقت قطب عالم یعنی غوث کیست فرمودند
تو هی تو هی من بفراست دانستم که اشارت بذات شریف خود می فرمایند **نقل** است مولانا مذکور سفیر می فرمودند که وقتی
در دهلی از حضرت حافظ صاحب محمد علی شاه جی که از خلفاء اعظم حضرت غوث بودند پرسیدم که در این وقت غوث عالم کیست
فرمودند که حق تعالی این رتبه حضرت صاحب را داده است لیکن در تونسه شریف رسیدم برای تسکین دل خود از حضرت
صاحب پرسیدم که قبله در این وقت قطب عالم کیست فرمودند که تو هی تو هی یعنی تو هی تو هی من باشارت فهمیدم که نسبت
بذات شریف خود می فرمایند **نقل** است مولانا مذکور گفت که من روزی در ملتان در خانقاه حضرت حافظ صاحب جمال الدین
که از خلفاء عظام حضرت قبله عالم رحمه الله نشسته بودم چند درویشان صاحب نسبت نشسته بودند سخن درین افتاده بود
که وقتیکه بمرتبه قطب عالم رسید بعد حضرت صاحب کدام کس را نصیب شود درویشی صاحب نسبت از سلسله قادریه (?) در آنجا نشسته بود
او گفت که حضرت خواجه سلیمان قبل از پنج سال وفات خود عهده قطب عالم ربی الشیخ شرف الدین نام کرده [illegible] غیاث
در مقام فردیت نزول فرموده بعد از این مقام هم ترقی کرده در مقام محبوبیت رسیده آمد و آن شرف الدین سلسله قادریه
بودند در سلسله چشتیه از حضرت صاحب بیعت شده و خلافت و اجازت یافته در کردستان (?) قطب عالم است **نقل** است
که در سنه دوازده صد پنجاه و هفت هجری بتاریخ سیوم [illegible] زیر روضه منوره حضرت قبله عالم خواجه نور محمد مهاروی
رضی الله عنه این فهیم کاتب الحروف و مولوی غلام رسول طغیرانی (?) که از صالحان و دانشمندان [illegible] است و مولانا دیدار بخش
پاکپتنی و دیگر کسان نشسته بودیم مولوی دیدار بخش صاحب فرمودند که روزی من بگستاخی تمام بخدمت حضرت غوث
عرض کردم که **هل رأیت ربک فقال رأیت ربی** [illegible] فرمودند که بل [illegible]

کردم که از چشم سفید بصر فرمودند آری از چشم سفید بصر اثر آن می‌بینیم و فرمودند مولوی این سفیدیش برای چه کرده‌ام اگر درست
مرا حاصل نباشد کاتب الحروف گوید که مولانا محمد فتح القسیم مصنف که من بر روضه حضرت قبلهٔ عالم نشسته‌ام و قسم
این روضه شریف میخورم که درین نقل هیچ خلاف نگفته‌ام **نقل است** میان صاحب غلام رسول خان بابو افغان
می‌فرمودند که روزی سیاه و بلوچ در بلده تاج سرور در خانقاه قبلهٔ عالم وقت قیلوله حضرت را پاکش می‌کردند حضرت صاحب
ناگاه از خواب خاسته نشستند و دم سرزده فرمودند که ملک سنده را به فرنگیان دادند و حالانکه دران ایام در
ملک سنده ولاهور و ملتان وغیره نام و نشان فرنگیان هم نبود پس بعد از چند روز فرنگیان لاهور را فتح کرده
بعده ملتان را گرفته تحت تصرف خود در ملک سنده وغیره کرده جهاونی خود در دیره غازیخان و اسمعیل خان انداخت
نقل است میان غلام رسول خان صاحب می‌فرمودند که روزی حضرت صاحب گاه گاه بر زبان مبارک راندند که گئی فرنگی
آئی زنگی بعده حسن شاه سکایلی که یکی از خلفاء حضرت است متوجه او شده پرسیدند که حسن شاه این زنگیان چه قوم اند و
در ملک خراسان هستند یا نی او گفت حضرت مرا از حال ایشان خبر نیست بعده چون حسن شاه از حضرت صاحب رخصت شده
روانه شده و در دیره اسمعیل خان رسید اینجا عرضی بخدمت حضرت نوشته و دران نوشته بود که قبله من اینجا حال
زنگیان تلاش کردم مردمان معتبر گفتند که قوم تاجک در خراسان اند ایشان هم قسم زنگیان اند و نیز در دفتر خراسانیان را
نوشته که اوشان هم از قوم زنگیان اند که در خراسان می‌مانند بعده حضرت صاحب فرمودند که زنگیان از خراسان اند و فرنگیان را
قتل خواهند کرد و نیز روزی فرمودند که خراسانی بچه فرنگیان را تا دهلی اگر قتل خواهند **نقل است** صاحبزاده نور بخش
صاحب بن خواجه محمود بن خواجه نور احمد بن خواجه نور محمد صاحب رضی الله عنهم اجمعین می‌فرمودند که چون خواستم که از حضرت
غوث زمان مرید شوم عرض کردم که قبله مرا در سلسله قادریه مرید کنید فرمودند نی در سلسله چشتیه مرید خواهیم کرد که ما
هم در سلسله چشتیه مرید از قبلهٔ عالم شده‌ام **نقل است** ابراهیم خان افغان پیش این فقیر گفت که روزی من بخدمت حضرت نشسته
غزل می‌سرائیدم شخصی آمده التماس کرد که قبله مرا در سلسله قادریه بیعت کنید فرمودند سلسله قادریه و چشتیه برابر است
و یکی است اما در سلسله چشتیه مرید شو او بحکم حضرت در سلسله چشتیه مرید شد **نقل است** ابراهیم خان و غلام رسول خان صاحب
هر دو پیش این فقیر گفتند که شخصی برای بیعت بخدمت حضرت آمده عرض کرد که قبله مرا در سلسله قادریه مرید کنید فرمودند
در سلسله چشتیه مرید شو او باز عرض کرد که نی مرا در قادریه خاندان مرید کنید باز فرمودند که در چشتیه مرید شو و
باز همچنین چند بار عرض کرد که در سلسله قادریه مرید کنید و حضرت برای چشتیه میفرمودند آخر چون دیدند که در چشم
این کس سلسله چشتیه از قادریه سلسله کمتر نظر می‌آید فرمودند تو در سلسله قادریه برای آن بیعت میکنی که در سلسله

اعلی حضرت همه ملخها گشت زار اگذاشته در کاه خوردن مشغول شدند از این باب والله اعلم

بخدمت حضرت باز آمدم قدمبوسی حاصل کردم فرمودند چه حال است عرض کردم قبله چون پیغام حضور به ملخ گفتم همه بحکم

حکم عالی همه ملخها غله را گذاشته بکاه خوردن مشغول شدند فرمودند الحمد لله از آن آفت حق تعالی نگاه داشت

بعد چون مردمان نواحی سنگهر شریف برای زیارت حضرت آمدند حضرت قبله تفضل از ایشان هم حال ملخ پرسیدند

گفتند که قبله عالم قبل ازین پنج شش روز بیشتر ملخها غله را میخوردند اما درین ایام بحکمت الهی غله را گذاشته

کاه را میخورند من دانستم و یقین کردم که بحکم حضرت به همه ملخهای ملک ما قدغن شده است که غله نخورند و کاه خورند

نقل است در ملفوظ سوم که غلام حیدر نوشته است که غلام محمد چیپور که دو دوش بیکار خشک شده بود و قدرت پای

وی به سرین ایستاده و به راه رفتن قاصر گردید که باتفاق سواری کسی جیبو در دیره جات رسید و از آنجا به غلام قادر

چون که در کجاوه انداخته او را در خدمت حضرت غوث در تونسه شریف آورد و عرض حال بیماری خود

بخدمت حضرت کرد اجتناب آش مرکز فرمودند تا یک هفته و ماالیده روغن بحکم حق تعالی او را شفا بخشید

و سوم روز حضرت صاحب سمت بهار شریف به عرس حضرت قبله عالم روانه شدند و در تونسه شریف نیامدند چون

او نیز دوباره حضرت باز در تونسه شریف آوردند غلام محمد مذکور باستقبال حضرت رفته بود و بشرف پابوسی مشرف

سکان لنگرخانه حضرت صاحب و حاجیان کلمات استهزا کرده بودند که او را کم در تونسه شریف مانده است

بر چاه رفته مشک پر کرده می آورد بعد صحت شده با پیاده در خانه خود رفتی در جیبو آمده اضا نقل است

وقتی ستان شاه که از خلفای حضرت غوث بود و صاحب حال و جذبه بخدمت حضرت مهر الماس آورد که بهای آن

اهل شناس داند حضرت قبله آن را بدست مبارک خود گرفته دو سنگ از ستان شاه طلبیدند الماس ریزه ریزه

و پاره پاره مثل آرد کرده سنگ و حیران شد که حضرت صاحب چنین چیز بیبها را چرا ضایع کردند فرمودند بیا ای سید این

مصلی من بردار سید که آمد مصلی را برداشت چه می بیند که دو سه انبار مهره های الماس گوناگون پیدا شده

زیر مصلی حضرت است سلام کرده خدمت گفت بیت آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

بعد سید مذکور خانه در زمین کشاده حلقه ها کشید مراد سید الصافیه نقل است یاد دارم که باری از رود

سنگهر انهدام شهر تونسه رسید چون بیم باشد شهر منهدم شد اهل شهر بخدمت حضور آمده استغاثه نمودند

حضرت قبله تفضل برای حامی و مردم شهر را همراه خود گرفته بکنار رود سنگهر تشریف بردند و دعا فاتحه خیر

خواندند همان وقت که حضرت بکناره رود بودند آب کناره دیگر رفته جاری گشت و انهدام شهر دور شد

بدین مضمون نوشت که من بخدمت حضور عرض کرده بودم که از زبان مبارک شما شنوده ام که نواب محمد خان حکومت ملتان نخواهد یافت
اگر یافته است مرا فرموده بودند شما در آن وقت ابا کرده بودید که من نگفته ام و حالا که شما گفته بودید از همین جا من دانسته
حالا در روز قیامت همه اموال و اسباب من که بغارت رفته است از شما خواهم گرفت زیرا که شما را خبر بود و مرا
نگفتید چون آن حجت حضرت صاحب خواندند تبسم کرده فرمودند که این بار اسباب غارت شده خود از من نخواهد گرفت اما این همه
شتران که در ملک ریگستان یعنی تهل که ما بین ملتان و دریای سند است می چرند از کلام شاخل است هم خواهد گرفت کاتب الحروف
گوید که در ملتان و نواح آن حکومت نواب مظفر خان افغان بود و ریگستان که از دریای چناب که سه کروه از ملتان
سمت غرب است تا کنار دریای سند حکومت نواب محمد خان افغان سگهری بود و بعد از آن که ملک ملتان از قبضه تحت مظفر خان بحسب تقدیر در
تصرف خود آورده بود اما هنوز ملک ریگستان را نگرفته بود اینوقت حضرت صاحب باز اشاره بکشف خود کردند که ملک محمد خان
هم از دست وی خواهد رفت و چون ملک مذکور همه جا شتران علی محمد خان می چریدند لهذا فرمودند که آن شتران در ملک ریگستان هم بدست
ایشان در روز قیامت خواهد گرفت نواب محمد خان در آن وقت هم حاضر نشسته بود و چون این سخن از زبان حقایق بیان حضرت غوث
شنید باز خط بجانب او خود نوشت در لاهور فرستاد که چون از ملهار شریف شما را نوشته بودم که از زبان حضرت صاحب
شنیده ام که زود ملتان از سکهان خواهد گرفت اما شما را نوشته من یقین نیامد بود حال دیدید که چه آن چنان واقع شد بعد از این شما
باز حضرت صاحب باشاره فرمودند که ملک ریگستان را هم سکهان خواهند گرفت پس اگر بهتر می خواهید شتران شما را که در ملک
می چرند فروخته و سپاهیان را بپردازید نوشته او عمل کرده همه شتران را فروخته داد بعد چندی ایام املاک را هم بحیث سگه از دست حافظ احمد خان
بن نواب محمد خان گرفت کاتب الحروف گوید کسی نافهم بظاهر بین این گمان نباشد که چون حضرت صاحب اول فرموده بودند که
ملتان را عنقریب سکهان خواهند گرفت بعد چرا انکار کردند که من نگفته ام این دروغ و کذب که گناه کبیره است چرا گفتند و باز باز همین معنی اگر با
فرمودند می خواستند که این حجت چه بود وجه آن ده بشنو اول آنکه حضرت صاحب فرموده بودند که من نگفته ام راست فرموده اند زیرا که اولیاء الله
دو حالت می باشند یکی حالت بشریت دوم حالت حقیقت پس حالت بشریت همچو عوام مثل ما از حال خود و از غیر خود بلکه از
پس پشت خود خبر هم ندارند و چون ایشان حالت دوم حاصل میشود پس ایشان از ادراک همه حال خلق و کشف وقایع آینده روشن میشود بلکه
در آن وقت آنچه که از ایشان فعل صادر میشود از ایشان نمیشود بلکه از حق میشود بموجب حدیث قدسی بی یسمع و بی یبصر
و بی ینطق و بی یبطش ست و نیز الحق ینطق علی لسان عمر ابن الخطاب
در همین مقام است شعر گهی بر طارم اعلی نشینم ٭ گهی بر پشت پای خود نه بینم ٭ اگر درویش بر یک حال ماندی ٭
سر دست از دو عالم بر فشاندی ٭ ولی مع الله وقت از همین اشاره است پس حضرت فرموده بودند لهذا درج اول

حضرت صاحب را این گله از نام شخصی شنیده بودم حضرت صاحب فرمودند که شخصی از خراسان از اهل اسلام بعزم الله آباد دهلی
نصارا را قتل کرده فتح اسلام خواهد دگله اعراض کرد که قبله بس بلی قتل خواهد دفن شوند بی تا اگر قتل خواهد
و قتلیه یا هیچ پیش این فقیر این نقل بیان کرد این غلام رسول نام صاحب حضرت نوشته بود نقل است وقتی این فقیر کاتب
الحروف در عهد حضرت صاحب در توشه شریف رفته بود در حجره خانجا و صاحب دیگر کرده بودم بعد از چند روز مولوی
قطب الدین نیکی در دهلی می ماند او هم آنجا در دریا فروش شد و او سال از دهلی بخدمت حضرت صاحب شمول من
او حال آمدن خود از دهلی پیش یا این بیان کرد که چون بلده جودپور که او را اوتوک هم گویند که در عمله کابل است
رسیدم در آنجا شخصی صوبه دار صاحب قاطع الطریق بود که بسیار مسافران را قتل کرده بود و حاکم آنجا حصه از آن کار می داد لهذا او را
منع نمی کردند پس چون رسیدیم من از بلده مذکور رفته شدم در میان راه او را استاده دیدم که پیش قبض در دست او بود
و مرا از حرام زدگی وی خبر نبود که بیکس بچنین صفت می باید و او مرا پرسید که تو کجا میروی گفتم بهار ان تا سرج
میروم او گفت من هم موضع ولز میروم که از آنجا هفت کروه است بیا با تو همراه روم که همین راه است من همراه او
روانه شدم ما بین جودپور و ولز هفت کروه صحرا و بیابان که در میان راه آبادی نیست چون سه کروه جنگل طی کردیم
در بین سه کروه مذکور سخنهای مزاج و شرارت شروع کرده بود که بیلی تو از کجا آمده گفتم از دهلی آمده ام او گفت در دهلی و الان
مبلغان بسیار میشوند و شده من جامه های مکلف از قسم حبیث بخته پنبه دار بود پیش قیمت او را از دیدن آن جامه طمع
غالب شده بود که ضرور نزد این مبلغان کثیر خواهند شد فی الحقیقت نزد من مبلغان بی قیاس در دنیه بودند که از الحمد الله
از آن بیع و بند و باقی جناب حضرت غلام نصیر الدین صاحب عرف کالی صاحب پسر حضرت مولانا فخر الدین رضی الله عنهما اند حضرت صاحب
و صاحبزادگان حق الله دین جانب حضرت غوث فرستاده بودند چون او سخنهای آنچنان کردن شروع کرد من گفتم ای برادر درویشان ایم
نزد ما این مبلغان از کجا آید الغرض در آن صحرا چون سه کروه رسیدیم آن شخص عقب من بهانه استنجا بماند چون من اندکی
دور رفتم فکر خود را کرده سوی او دیدم چه می بینم که پیش قبض خود را بسنگی تیز میکند من دانستم که این واقعه فلسد بر من است
باز چون دیدم چه می بینم که دامن انگرکه خود و بر کمر خود می بندد و موی سر خود را می بندد چنانکه کسی برای حمله تیار میشود من یقین
کردم که ضرر در بین این شخص است در از خواهد کرد اندیشیدم که کسی دیگر آدم در اینجا موجود است و نه آبادی و نه جای پنهان شدن است و اگر بگریزم
مرا گریختن کی خواهد داد و تا کجا بگریزیم که چهار کروه جنگل در پیش است همانجا تکیه بر خدا و اعتماد بر حضرت غوث کرده مقصد را گذاشته
بر آن نشستم و استغاثه بجناب حضرت غوث پیر خود کردم که یا حضرت اگر امداد من می فرمایند و مرا امان از این ظالم منظور حضور باشد
بهر طور مرا امان دهاند که حق تعالی شما را قدرت داده است و الا نه خیر در قسمت من سال ثواب حج خواهد شد زیرا که برای زیارت شما

می آمدم این عرض کرده در مراقبه نشسته صورت حضرت را حاضر کردم متوجه آنجناب نشستم در بین ضمن او بر پای ایمن نشسته بودم
سر بالا کرده سوی او دیدم و گفتم ای برادر چند بیچاره ای من منتظر تو نشسته بودم او گفت برای من احتیاج حاجت باشد بودم
اما فوراً بدین من سوختی چهره اش زرد شده بود و لرزه بر اندامش افتاده بود من گفتم بیا روانه شویم او گفت اینجا نشین
برای خدا چیزی از تبرک خود مرا بده تا بمسجد خود ببرم که من اراده قافله حج داشتم اما تو درویش کامل نظر می آیی که از دیدن
تو هیبت و لرزه بر تمام بدن من افتاده است و من بسیار مسافران درویشان ملازمت گشته ام اما تو مرد یگانه من گفتم ای برادر در سر
سبحانی تبرک بهم گفت این نیم تنی جنت شیبه دارکه بجز تو است مرا چه در میان راه باران افتاده بود و بر من تر شده بود
من بگیر اسباب خرج در ابدست او دادم و گفتم این بگیر تا این نیم تنی از بدن خود بیرون آورده بیدیم او همه اسباب آید آسیب خوش و
گرفت من نیم تنی را باو دادم چون داد نیم تنی در قدم من افتاد و گریه شروع کرد که برای خدا مرا مرید کن تو بزرگ کامل
داین نیم تنی خود هم بگیر مرا بسیار داد اما من نگرفتم و از آنجا که من جانب حضرت مجاز نبودم هر چند از مرید کردنش معذور
کردم اما او نگذاشت و چون الحاح او از حد گذشت چار دست او را دست حضرت تصور کردم و بنا بتاً او را مرید کردم یک حلقه نقره
یعنی چند درهم گشت و می ندر من کرد و گفت در قصبه ام برادر من هستند از وشان هم قیمت گرفته ندر شما خواهم کرد
پس تا آمد و همراه من آمد و در آنجا از برادران هم قوم خود قرض طلب کرد گفت پیر من آمده است یک روپیه مرا قرض بدهید ندادند
کم اما او را قرض ندادند چون در اینجا در توفنه شریف رسیدم و قصه سوی حضرت عرض کردم و چند نقره راسم نذر حضرت کردم
و قصه گذشته عرض نمودم تبسم فرمودند و گفتند که باز تنهایی رفیق نباید آمد که در حدیث آمده است الرفیق ثم الطریق
نقل آخوند ملا سنگهه شریف امساک باران شد مردمان آنجا بخدمت حضور آمده استغاثه کردند که دعا فرمایند تا باران
ببارد حضرت را فرزندی بود ملا محمد کهو نام حضرت جیب اشاره بوی کرده که این ملا محمد سر کار که باران خواهد آنگاه خود
باریدا و دانا و در فرمان حضرت بود عرض کردند که بان قبله و قت که حکم حضور شود همان وقت باران بیارد و فرمان شد
فلان وقت ببارد او گفتی که همان وقت خواهد بارید بحکمت الهی همان وقت باران بارید پس سبب نام او منبه
در توفنه شریف مشهور شده بود چون او در حضرت می شنید نسبت به حضرت منظر باشید اما بواسطه من منتظر باشید گفتی که وقتی که
شما حکم فرمایید همان وقت بارد پس بحکم حضرت باران ببارید همچنین نقل است که وقتی امساک باران شده بود و مردمان شهر برای
دعا طلبی آمده بودند و استغاثه برای بارش می کردند تا ضعیفه هم برای زیارت آمده بود فرمودند اینکه باران را بدین سند
این طاقچه ها بندید تا باران ببارد و مردمان او را و چهار سنگ طاقچه باز زدند باران بارید **ایضاً نقل است**
چون زنان توفنه برای دعا باران آمدند بخوش طبعی فرمودند که شما با خود جنگها با یکدیگر کنید که یکدیگر را سیلی دو

تا باران بیارد چون ایشان همچنان کردند حضرت از دیدن ایشان خنده آمدی حق تعالی باران بسیار ریزیدی و
همچنان زنان شهر جمع شده آمده بودند و سیلیها در دکان حضرت آمده بایکدیگر زده بودند که باران بسیار باریده بود
اما در مزرع سبائی نام چنبهی از قوم بهشته نباریده بود و بیدا و از آب پر نشده بود تا روزی بخدمت حضرت
آمده چه چاره بی ادبیت آورده شوخی کردن گرفت کلام گستاخانه و مزاح کردن شروع نمود و گفت در مزرع
دیگران باران باریده است و در مزرع من نباریده است یا باران در کشتگاه من بیارد و بیدا من از آب پر کن الا نه
ترا ازین چه چاره می خواهم زد لیکن آن هیچ چاره را در لنگی حضرت چنان زد که خارها را آن در لنگی حضرت خلیده حضرت قبله
هم او را بخنده و خوش طبعی فرمودند که ای سبائی دیگران را آب از بالا بیارد در مزرع تو آب از زیر خواهد برآمد و زراعت تو
سبز خواهد ماند آنگاه از رفت بحکمت الهی بکرامت حضرت همچنان شد که در مزرع وی تا آخر ایام زراعت آب از زیر زمین
بالا آمده تمام زمین مزرع وی سر سبز و تر از آب می ماند و در آن سال غله بسیار شد چنانچه الحال بعد انتقال حضرت چون
امساک باران میشود همچنان زنان شهر جمع شده در خانقاه حضرت می آیند و استغفار برای طلب باران می کنند
و چوب چارپا را همراه می آرند و بایکدیگر به دستور سابق میزنند تا باران بسیار می بارد و حق تعالی بموجب اعتقاد
ایشان مراد و مقصود ایشان برمی آرد نقل است مولوی اله بخش صاحب پاکپتنی سفر منوده که وقتی در دهلی بحضور شاه [illegible]
مولانا محمد فضل صاحب مرحوم تشریف آورده بودند و در مسجد عبد الله شاه مرید خود که در محله کوچه تارا که فروکش نموده
آمده بودند که اوصاف حمیده ایشان شنیده بودم و اشتیاق دیدن ایشان از حد بود روزی برای زیارت ایشان در مسجد رفتم و در حلقه مجلس
ایشان نشستم در آن وقت تذکره کدام مسئله بود که مرا یاد نمانده است چون من هم بجواب آن مسئله پیوستم ایشان بجانب من متوجه
شده فرمودند که شما از مریدان کدام بزرگ هستید گفتم از حضرت خواجه سلیمان مرید هستم فورا ایشان این سخن شنیدند
ازین سوال گریه کردند و فرمودند که یا شما پیر زاده ایم چنانچه [illegible] فرمودند که چنانکه بار از جناب
حضرت غوث زمان خواجه سلیمان فیض باطنی و فائده رسیده از کدام کس نرسیده کاتب الحروف گوید روزی در تونسه شریف در خدمت
حضرت قبله در حلقه مجلس عام نشسته بودم که نسخه مولانا فضل حق صاحب [illegible] در حضور قبله عرض نمود که میان [illegible]
زبانی حاجی صاحب شنیده ام که می فرمودند وقتی همراه حضرت قبله در پاکپتن بعرس حضرت گنج شکر شیخ فرید الدین رفته بودم مولانا محمد فضل صاحب هم
هم تشریف آورده بودند چون ایشان بملاقات حضرت قبله آمدند در آن وقت حضرت قبله در تدریس شرح لمعات مولانا جامی درس می دادند چون
این بیت در سبق درس آمد غیرتش غیر در جهان نگذاشت ؛ لاجرم عین جمله اشیا شد چون مولوی صاحب
مرحوم این بیت شنیدند بخدمت حضرت عرض کردند که یا حضرت این چگونه است باز فرمایند حضرت صاحب کلام

بالکل رجعت ذکر شد شد یعنی چون بعد وقت دیگر کلام آواز سکر شدی بتکلف او از بلند از حلقوم من می آید اما چون ایمی فکر جهر
آواز برسید ایستم بالکل بر نمی آید چون شنیده بودم که مرشد مرا ایم از حضرت غوث فیض نسبت است من هم در سنگهر شریف بعلاج مرض
خود بخدمت حضرت غوث برفاقت و ذریعه حضرت مولانا شرف الدین اجمیری خلیفه حضرت غوث رفتم و شهر مولانا شرف الدین صاحب
مذکور عرض کنانیدم که یا حضرت پیر ایم فیض این جناب نسبت است و کمی غلام او شناهم برای این علاج آمده ام همه حال التصرف مجذوب
عرض کرد حضرت صاحب فرمودند که نه ذکر جهر با واز بلند کن چنانچه او ذکر شروع کرد آواز برنیامد بعده فرمودند که بر سر آن مجذوب بلند
با آواز بلند ذکر کن اگر او مرده باشد به سر قبر او نشسته ذکر جهر کن چون از انجا در وطن خود آمدیم آن مجذوب بسبب اقبال من
یک هفته پیشتر منزل آمده گفت پیر این مجذوب رسیده اند همیان من مجذوب من رسیده اند انحال الحکم بادشاه دو جهان آمده تصرف ما
به تو کار نکند پس این مجذوب مادام که ایشان دران قریه ماندند در خدمت ایشان ماندند و او ذکر جهر را باواز بلند شاید
در ساق سکرد نقل وقتی درمیان قاری صاحب صبغة الله خلیفه حضرت قبله عالم و میان صاحب حضرت محبوب بیزگی شده بود و رنجش که کدورت در
دل ایشان آمده بود باعث رنجش اینکه دو قاری صاحب تیز مزاج و صاحب جلال بودند که همه صاحبزادگان بهار روی اولاد قبله عالم
از ایشان می ترسیدند و صاحبزاده نور حسین صاحب پسر حضرت نور الصمد شهید بن حضرت خواجه نور محمد مهاروی رضی الله عنهما
مرید ایشان بودند و برادر خورد نور حسین صاحب میان غلام نبی هم مرید حضرت محبوب بودند و ما بین این دو برادران منافقه قضیه
میماند قاری صاحب با یک برادر مرید خود میکردند و حضرت محبوب رعایت مرید خود میکردند و نیز باعث دیگر اینکه در [illegible] که
قاری صاحب از قصبه مهار شریف به عرس حضرت قبله عالم در خانقاه شریف بودند و ستار خود دارند آید حافظ محمد اعظم
داده بود و او اندکی آن ستار را نواخته می آمد از دیدن این حرکت قاری صاحب را غصه آمد درویشان خود را فرمودند
که این حافظ را بگیرید و بزنید ایشان بعجلت آمدند چون درویشان خواستند که بگیرند ایشان هر دو
گریخته جایی رفته پوشیده شدند و عبد الرحمن قوال نزد صاحبزاده نور احمد صاحب رفته نشست جزا گفت صاحبزاده صاحب
فرمودند که من از قاری صاحب می ترسم و اگر او شان ترا خواهند گرفت من مانع نخواهم شد تو ازینجا برخاسته نزد حضرت صاحب سنگهر واله
برو در حلقه او شان بنشین عبد الرحمن از انجا برخاسته نزد حضرت صاحب آمده نشست و درویشان قاری صاحب او را تلاش کنان
اول نزد صاحبزاده نور احمد صاحب رفتند بعده در مجلس حضرت رفتند چون درویشان حضرت محبوب را خبر شد او را گرفتن
ندادند و دیگر جا او را فرستادند چون این خبر بحضرت محبوب رسید ایشان را هم غیرت آمد که این چه زور است که قاری صاحب
که قوال حضرت قبله عالم را ایذا میرسانند الغرض چون وقت مجلس سماع شد حضرت صاحب در خانقاه در مجلس رفتند و
قاری صاحب که سماع نمی شنیدند و انکار میداشتند فاتحه در روضه شریف رفته ارواح قبله عالم خوانده می آمدند

در میان راه با حضرت محبوب ملاقی شدند و متوجه حضرت بوده گفتند که ای شهان حمایت سگیان می کنی حضرت عالم
فهمیده بعد شنیدن این کلام گستاخانه حضرت را غیرت آمد و در جذبه باشد فرمودند چه کنم ملاحظه خانقاه قبله عالم می کنم
والا نه ترا چنان دستی بزنم که از هر دو جهان بیرون اندازم و خصیتین ترا بر آرم لیکن از زود قاری صاحب سودا شدند و خفقان شروع
شده و مالیخولیا پیدا شد چنانچه ایشان همه ریش خود را از دست خود بر کندند بعد پیش مهار شریف در حجره ایشان را بند کردند
و بر چهار پایی دست و پای ایشان بستند و بعد از چند روز در قریه لالی کهار اوشان را بردند و تا یکسال به علاج معالجه اوشان
پرداختند اما سود نداشت لاچار دیگر سال بر عرس قبله عالم اوشان باز آوردند پس همه صاحبزادگان بهار روی صلاح کردند
که بکسی نوع تقصیر قاری صاحب را از حضرت محبوب معاف کنانیم که اینهمه سودا و بیمار را از غیرت اوشان است صاحبزاده نور حسن صاحب
پسر خورد حضرت قبله عالم گفتند که من یک صلاح شما را میدهم یعنی سبب تقصیر ایشان حضرت معاف خواهند فرمود این
است که بی بی زینت نساء خواهر را همراه خود برده همه صاحبان بخدمت حضرت روند بی بی به حضرت ایشان عفو تقصیر قاری صاحب
عرض خواهد کرد همه صاحبان این صلاح را پسندیدند بی بی زینت دختر خورد حضرت قبله عالم را همراه خود برده بخدمت حضرت
رفتند و بی بی صاحبه حضرت را گفت ای برادر چیزی حق من هم تو هست یا نی فرمودند حق شما بسیار است فرمایند آنچه منظور باشد
گفتند تقصیر قاری صاحب معاف فرمایند اوشان را شفا شود که همه سودا و بیمار اوشان را از غیرت شما است فرمودند تقصیر ایشان
معاف کردم حالا سکه گاو و مغز اوشان مالش کنید پس سکه را مالش کردند شفا شده و آن سودا بالکل رفت اگرچه بار ها سکه را
بر دماغ ایشان مالیده بودند اما چون الحال به زبان حضرت محبوب مالیدند تا سکه بود اما همه از عفو تقصیر حضرت ایشان را شفا
کاتب الحروف گوید که من این نقل از زبان صاحبزاده صاحب عبد الغفور صاحب و میان غلام نبی صاحب پور بهر شهید بن قبله عالم شنیده ام
پس بعد این نقل را پیش صاحبزاده نور بخش جی و بی بی صاحبه و غیر همه صاحبان قبله عالم تحقیق کردم فرمودند که قصه غیرت
حضرت صاحب بر قاری صاحب راست است در آن وقت حضرت محبوب قاری صاحب را در جلال آمده فرموده بودند که چه کنم پاس
خانقاه قبله عالم میدارم و الا خصیتین ترا بر آرم اما ذکر رفتن بی بی زینت بخدمت حضرت صاحب ما نشنیدیم و نیز کاتب
الحروف میگوید که اکثر بزرگان صاحب نسبت از غیرت حضرت صاحب سودا شده و نعمت اوشان سلب شده است چنانچه مولوی
امام الدین دودهی واله و مولوی امام الدین ڈهڈی که خلیفه حضرت بودند و مولوی احمد صاحب تونسوی و احمد خان که سعید
اینهمه بزرگان مریدان حضرت بودند و بسبب غیرت حضرت ایشان سودائی شده بودند و نعمت ایشان سلب گشته بود چنانچه ذکر
مولوی احمد صاحب و احمد خان در ذکر اوشان نوشته خواهد شد و باقی نوشته میشود نقل است که مولوی امام الدین نام از
قوم ڈهڈی از خلفاء حضرت صاحب [illegible] بود [illegible] تونسه شریف [illegible]

می نشستند روزی بخدمت آنحضرت من رفته بودم که ناگاه چوبداری نام میرانش که نانی حمیده‌ال حضرت بود بخدمت حضور
آمده مبارکباد داد که یا حضرت مبارکباد حق تعالی بی بی امنیه دختر شما را پسر داد فرمودند ای چوبدار مبارکی اولاد دیگران
مرا سیم مبارکی اولاد من بمنید یعنی دران ایام حضرت را پسر پیدا نبود یعنی حضرت گل محمد صاحب پسر حضرت پیران شده
بودند پس چوبدار حضرت متغیر شد مرا فرمودند که صاحبزاده برخیز و حضرت قبله عالم را از جانب من رفته بگو که فلان عرض
میکند من مهمان شما ام همراه درگاه خود مبارکی اولاد دیگران میدهانید پسر اداران لطف که مبارکی اولاد من را در درگاه
خود دهانید خواجه محمود صاحب می فرمودند که من همان وقت برخاسته بمزار شریف قبله عالم رفته عرض مذکور کردم چون
بیرون روضه شریف آمدم شخصی مرا دو گل چنبا داد من انرا گرفته بخدمت حضرت صاحب آمدم فرمودند عرض کرده بودی
گفتم آری فرمودند چه جواب دادند گفتم این نسبت مرا کجاست که جواب بشنوم آنرا شما دانید اما این قدر معلوم شد
که شخصی بعد از برآمدن از روضه شریف مرا این دو گل چنبا داده است فرمودند الحمد لله کار را با تمام رسانیده اند امید
که حق تعالی مرا دو نبیره خواهد داد چون حضرت صاحب روانه شدند سمت سنگهر شریف رفتند دران ایام مستوره حضرت صاحبزاده
گل محمد صاحب مرحوم از صاحبزاده الله بخش صاحب حامله شد بو سال دیگر چون حضرت صاحب بخانقاه شریف بعرس قبله عالم
تشریف آوردند در همانجا بودند که مژده تولد شدن صاحبزاده الله بخش صاحب رسید بود تا که عام و خاص حضرت را مبارکی
دادند **نقل است** صاحبزاده گنج بخش بن خواجه نور احمد صاحب مرحوم پیش این فقیر میگفت که وقتی من بخدمت حضرت صاحب
در تونسه شریف رفته بودم و چون قدمبوسی حاصل کردم مرا فرمودند که بیا ای گیر شیرافگن و از آن روز باز مدام
مرا بهمین لقب یاد میفرمودند من حیران شدم که حضرت صاحب مرا شیرافگن چرا می فرمایند من کدام شیر را کشته ام آخر بعد از
دوازده سال اتفاقا شیری از دست من از ضرب تفنگ کشته شد دانستم که باعث آن خطاب شیرافگنی این بوده
که حضرت صاحب قبل از دوازده سال باین لقب مرا ملقب ساخته بودند **نقل است** یکمرتبه حضرت صاحب بعرس قبله عالم
تشریف آورده بودند و همراه حضرت صدها مردم بودند این فقیر هم حاضر بود و دران ایام قحط سالی بود غله بقیمت
بدست نمی آمد روزی چون خدابخش لانگری برای لنگر حضرت غله بقیمت بدست نیافت بخدمت حضرت صاحب آمده
عرض کرد که حضرت برای نان فقرای حضور غله باجره و گندم و جو و جوار هیچ یک بدست نمی آید چه کنم
فرمودند برنج و مونگ و غیره هر قسم غله که بدست آید از آنها بقیمت که بدهند بگیر درویشان بخورند
او عرض کرد قبله اینهم چندان بدست نمی آید فرمودند برو بخانقاه حضرت قبله عالم رفته عرض کن که ما حاضر
مایان مهمانان حضور ایم و غله بدست بقیمت نمی آید پرسش خاطر مهمانان خود بنمایند حالا شما دانید چون خدابخش

از روضهٔ شریف عرض کرده بیرون رفت چه می بیند که یک قطار چند شتران پر از غله یا جو و غیره از سمت سوئیٔ بهاولپور آمدهٔ الحمد غله از خرید در تصرف درویشان آورد **نقل است** حضرت صاحب دو مرتبه در اجمیر شریف برای زیارت حضرت حبیب رب العالمین خواجه بزرگ معین الدین رفته اند اول وقتیکه بسمت دهلی در ابتدای حال بیعت خود از قبلهٔ عالم برای زیارت مولانا صاحب رفته بودند براه اجمیر شریف تشریف بردند و دوم مرتبه دیگر بار رفته بودند صاحبزاده نور بخش می فرمودند که چون حضرت صاحب خواستند که در اجمیر شریف دیگر بار روند از سنگهر شریف اراده کرده شیخ خان بلوچ و دیگر چند مردمان روانه شدند تا در تاج سهر رسیدند شیخ جمال چشتی را فرمودند که پیش کسی اراده ما ظاهر نکنی اما تو ملیار باش که ما اجمیر شریف میرویم و شتران کرایه کن و چند قبا به کلی تیار کن پس حضرت صاحب در روضهٔ شریف قبلهٔ عالم رفته تا چند دیر دست بسته ایستاده ماندند آخر بیرون آمده به ما زان خود را فرمودند که من هر چند برای زیارت اجمیر شریف از قبلهٔ عالم رخصت خواستم اما امر شد که حالا وقت نیست باز دیگر بار روی پس بالحال اجمیر شریف نرویم پس بسمت سنگهر شریف رفتند و بعد چند ایام باز اراده اجمیر شریف در تاج سهر آمده شیخ جمال چشتی را فرمودند که شتران کرایه کن و چند قبا به کلی تیار دار و خود هم تیار باش پس در روضهٔ شریف رفته اجازت از حضرت قبلهٔ عالم خواستند این وقت اجازت شد تا حضرت صاحب شیخ خان بلوچ و شیخ جمال و دیگر چند مردمان از سوار و پیاده در اجمیر شریف تشریف بردند **نقل است** کاتب الحروف گوید که مناقبات آن محبوب ربانی نه آن قدر اند که کسی آنها را در حیز تحریر در احاطهٔ التسطیر آرد و چگونه کسی جمله مناقبات آنحضرت بنویسد که از عمر بیست و دو سالگی بسجاده مشیخت و مسند ارشاد جلوس فرموده بودند و خلق خدا را ارشاد می نمودند و تا عمر هشتاد سال فیض نمودند یعنی هشتاد سال خلق را هدایت می فرمودند و لکوک ها کرامات و خوارق عادات از آن حضرت ظاهر شدند اگر کسی بقصد الجمله را در قید قلم از چند دفتر تیار شوند این فقیر محض سعادت دارین دانسته این چند مناقبات را بنوک قلم آورده است و خود را مثل آن پیرزن که در کلاوهٔ ریسمان یوسف علیه السلام را خریدن رفته بود داخل مرهٔ مغفوران شده بود در کاتبان مناقبات و جامعان کرامات حضرت محبوب ربانی داخل کرده است زیرا که در ملفوظ حضرت گنجشکر و در رقعات حضرت عبد القدوس گنگوهی نوشته است که سعادت آن مرید آنچه از زبان پیر مرشد خود شنود در قید قلم آرد پس او را بعوض هر حرف آن نیکی در نامهٔ اعمال وی می نویسند و همین قدر گناهان او را عفو کنند و درجه های بهشت بلند کنند

ذکر فوائد هائیکه در مجلس حضرت محبوب حمن خواجه سلیمان از زبان فیض بیان اوشان این کاتب الحروف نجم الدین شنیده است

بدانکه این فقیر سراپا تقصیر در سنه دوازده صد و پنجاه و سه هجری مرید از آن حضرت شده بود و خود را در ملازمان حضرت قبلهٔ عالم با سجاده نشینی بسته بود و از آن سال

تا سنه دوازده صد و شصت و هفت هجری که [illegible] بها همین وفات محبوب ربانی است اکثر آمد و رفت این فقیر بخدمت آنحضرت شده است

بلکه تا دوازده سال متواتر سال [illegible] بخدمت آنحضرت از بلده جهونجهنون که مولد و وطن این فقیر است بسمت [illegible] شریف

رفته ام و دو دو سه [illegible] در صحبت کیمیا خاصیت آنحضرت مانده ام و اکثر فوائدها دینی از زبان مبارک شنیده ام اما چون در آن وقت

خیال جمع نمودن [illegible] ن ایجا نشد و بلکه بسبب ریاضت و مجاهده همت شکستن همم شد و اصل آنکه کل امر مرهون باوقاتها موقوف است

بود چه [illegible] ست نوشتن الحال آمد چند فوائد مجالس متبرکه نوشته میشود **مجلس اول** روزی بعد نماز ظهر و فراغ تلاوت قرآن مجید

حضرت محبوب بمصلای خود بصحن بیرون منگله شریف نشسته بودند و عزیزان اهل صفه گرد حضرت حلقه بسته نشسته بودند

این کاتب الحروف هم نشسته بود که هندو ناکلی [illegible] س و لنگی و شکل مشایخ آمد بمصلای حضرت برابر آنجناب آمده نشست

اگرچه بر حاضرین مجلس این حرکت بی ادبی او گران آمده بود مگر آنحضرت او را تواضع فرموده بودند و استفسار حال او کردند و همراه او

ده دوازده سکهان تیغ برهنه آمده بودند گویند [illegible] او شان بود و حضرت [illegible] از [illegible] پرسیده که از کجا آمده گفت در ملک

جنگل بال گوندائی که در انجا رانجها در محبت هیر گوش خود شکافته و چیلا شده بود می باشم و از انجا آمده ام حضرت قبله حسب

حال ذوقی آمده فرمودند که هیر هم در عشق رانجها چه خوب گفته است که رانجها رانجها کرتی مین آپ هی رانجها هوئی

بعد آن هندو از حضرت قبله سوال کرد که یا حضرت وصل خدا از قسمت حاصل میشود یا از محنت و مجاهده فرمودند از قسمت

حاصل میشود چون حق تعالی در قسمت کسی وصل خود نوشته باشد او را این نعمت دیدار و وصل حاصل میشود و اگر در قسمت کسی

وصلش نباشد هرچند که محنت و مجاهده کند دوری و فراق جز هیچ حاصل نشود چنانکه گفته اند زهدت بچه کار آید گر

رانده درگاهی کفرت چه زیان دارد گر نیک سر انجامی بعده برین مثال فرمودند که مثلا شخصی محنت و مزدوری کرده

خزانه جمع میکند چون در قسمت او نباشد دزدان و قاطع طریقان غارت کرده برد و شخصی چون قسمت یاوری کند بی محنت و مزدوری

او را در جنگل خزانه یابد همچنین است که بسیار کسان ابتدا محنت و مجاهده اختیار کرده اند و چون در قسمت ایشان وصل

حق نبود باز بحالت اصلی و بعالم ناسوت رجوع کردند و بعضی حسب قسمت از حق تعالی بی محنت مجاهده جذبه عشق بفضل خود

داده است که بمقصود اصلی خود رسیده اند فضل حق را قابلیت شرط نیست سه کرم کی ڈھنگ هین اوسکی سا[illegible]

پیا چاہی تو سوتی کو جگا لے کاتب الحروف گوید بزرگان در کتاب سلوک نوشته اند که تصوف بجنگ بستن آید بصلح نیاید

این سخن چنین کرده اند که مراد از جنگ این است که چون حق تعالی در قسمت و سعادت او نوشته است او را سعید از خواسته نفس

نفس رجوع بسوی حق تعالی میکند و حق تعالی او را رجوع بجانب خود میکند آخر خاتمه او بسعادت باشد پس این حقیقت جنگ [illegible]

است نه از خود و مراد از صلح این است که چون کسی را حق تعالی شقی ساخته او هرچند رجوع بسعادت در ریاضت میکند اما آخر خاتمه

به شقاوت باشد پس چون خواست مولی تعالی است خواهش بنده را در بهجا دخل نیست الغیب لله اومی را باید که محنت و مجاهده اختیار
کند و امید از فضل خدا باشد که اگرچه ایزد ودود هدایت دین بنده را اجتهاد باید کرد اگرچه وصل و مجاهده کسب است
وهب است حاجت کسب نیست اما چون اکثر دستور الهی بر اهل کسب و مجاهده شده است لهذا گفته اند که سه صحبت هم باید کسی مراد دل کسی را
بباید که جستجو بکند بعده باز آن بنده سوال کرد که یا حضرت فقیری به رتبه بزرگ است یا شریعت فرمودند شریعت بر فقیری
فضیلت و رتبه دارد زیرا که اهل شریعت فقرا را بر دار کشیده اند کسی فقیر اهل شرع را بر دار نکشیده است پس معلوم شد که شرع بزرگ است
سه خلاف پیمبر کسی ره گزید که هرگز به منزل نخواهد رسید محال است سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی لهذا گفته اند
سه شریعت را مقدم دار اکنون طریقت از شریعت بیرون نیست **مجلس دوم** روزی بعد نماز عصر در مسجد قدیم خود بر مصلّه نشسته بودند
و عزیزان اهل صفه حاضر بودند این فقیر هم حاضر بود شخصی که حاکم تونسه شریف بخدمت حضرت محبوب کرد که یا حضرت این شخص افغان
که حاکم اینجا است قبل از حصول عهده حکومت اینجا چه مرد صالح و نیکبخت بود که مدام در تلاوت قرآن مجید و ورد دلائل الخیرات ملا اعظم
مشغول بود و دیگر ورد و وظایف تهجد و نوافل دیگر میخواندند الحال که چون به عهده حکومت اینجا رسیده کمر ظلم بسته او ان عبادات و اشغالات
سبب اشغال هست او همه ورد و وظایف یکسو نهاده در دنیا مشغول شده است بر زبان مبارک راندند که حق تعالی انسان را کمالات و بزرگی
داده است که بهر سو که رجوع میکند و متوجه تمام میشود عین آن میگردد چون رجوع بدنیا کند عین دنیا میشود که در حدیث شریف آمده است **الدنیا
مبغوضة الله تعالی** و نیز در قرآن شریف حق تعالی در سوره فرموده است **قوله تعالی لا تتخذوا عدوی و عدوکم
اولیاء** پس غایت درجه آن عداوت بحد است نعوذ بالله منها کاتب الحروف گوید که در فوائد الفواد از سلطان المشائخ نقل
نوشته است که میفرمودند که آری نظر که سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچه از ذوق طاعت باز ماند او را وقفه باشد اگر زود تدارک نماید
و بازگشت پیوند باز سالک تواند بود و اگر عیاذا بالله هم بر آن بماند هم آن باشد که رجعت شود بعد از آن لغزش این را در اصطلاح حقیقت
بیان فرمودند **اعراض حجاب تفاصل سلب مزید سلب قدیم تسلی عداوت** این هفت را
تمثیل فرمودند که دو دوست باشند عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر در این میان اگر از عاشق حرکتی یا سکنتی یا قولی یا فعلی
در وجود آید که نه پسندیده دوست آن بود آن دوست از وی اعراض کند یعنی روی بگرداند پس عاشق را واجب است که در حال استغفار مشغول
شود و معذرت پیوند و مر آنسه او در دوستی راضی شود آن اندک اعراض که بوده باشد ناچیز گردد و اگر آن محب بر آن خطا اصرار کند و عذر نخواهد
پس آن اعراض حجاب گشته معشوق حجاب در میان آرد و در این میان هیچ احد ذکر اسم با خیر در مثل حجاب بر این سخن شستیت بالا کرد و
بینی روی مبارک و فرمودند مثلا همچنین حجابی شود میان محب و محبوب پس محب را واجب آید که در اعتذار کوشد و استقبال کند
و اگر در این باب هم استنکاف نماید تفاصل کشد چه شود آن دوست از وی جدا کند پس این اعراض شده

گفت روزی در کوچه تنگ استاده بودم شیخ شهاب الدین رح گذر از آن جا افتاد درین حال که ایشان به من رسیدند
به برکت آن ذات شریف حق تعالی مرا بخشید حضرت صاحب فرمودند سبحان الله شیخ رح مریدان آنحضرت بودند از ایشان معرفت
و شناخت نشد فقط یک لحظه رسیدند و قرب ایشان حاصل شد بود که درین و رسیده بود هیچ کار ایشان قرب کرد
و کسانیکه مرید ایشان میشوند و صحبت این گروه اهل الله میشوند دیده باید که چه رتبه و درجه داشتن دارین خواهند شد
مولوی محمد ... عرض کرد که یا حضرت این اهل الله هر که راسخ اند دل او سوی خود جذب میکنند و محبت خود در دل او
می اندازند و رتبه کدام کس اعتقاد باشد که با ایشان رجوع کند فرمودند بیشک کسی که ایشان سوی خود می کشند او را
محبت ایشان میشود و همچنین است ابتدا من جانب الله هر کرا حق تعالی میخواهد او را محبت و عشق خود میدهد و الا
هر چند محنت و مجاهده کند سود ندارد ؎ زهمت بچه کار آید گر زانده درگاهی کفرت چه بود دیگر نیک
سرانجامی بعد ازین **حکایت** فرمودند که روزی والده حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی رح در راه سیر رفت
درویشی کامل استاده شد او را دید آن نیک زن گفت ای عزیز بیگانه را می بینی گفت من آن می بینم آنکه
در شکم تست او را می بینم که قطب زمانه در شکم تست که تمام جهان از آن فیض خواهد رسید بعد خواجه ابوالحسن خرقانی پیدا شدند
حضرت صاحب فرمودند که ببینید ایشان چه ریاضت و مجاهده کرده بودند که از شکم قطب زمانه پیدا شده بودند پس این رتبه سعادت
و شقاوت از روز ازل است که حق تعالی ارواح را داده است بعد دیگر **حکایت** فرمودند که روزی والده حضرت پیر و
مرشد من خواجه نور محمد صاحب مهاروی رح چاره برای آب آوردن رفته بود شیخ احمد دو حمی الله را که فقیر کامل بود گذر از آن
راه افتاد چون نظر وی بر والده حضرت افتاد گفت بلی بلی بلی بلی شخصی رسید فقیر چه بلی بلی می کنی گفت
که در شکم این زن می بینم که شخصی قطب زمانه است که تمام جهان از نور فیض او روشن خواهد شد پس حضرت قبله عالم پیدا شدند
بعد دیگر **حکایت** فرمودند که شخصی را اراده بیعت از مشایخ نصیب روانه شد تا از خواجه ابوالحسن خرقانی مرید
شود چون در خرقان رسید در مکان ایشان رفته پرسید حضرت کجا اند ایشان حاضر نبودند زن ایشان بیرون آمده
گفت چه می پرسی از مردی بدکار فاسق که وی چنین صفات ذمیمه موصوف است از شنیدن این سخن آن کس بد اعتقاد
شد و در دل خود گفت که در حق شخصی که زن وی چنین گوید خدا داند حالش بچه گونه خواهد شد و خلق در حق
وی چه گفته باشد از دیدن و ملاقات کردن او دیگر چه فایده از عدم ملاقات هم بهتر است بعد در دل کرد که
البته ملاقات باید کرد ببینم که چگونه مرد است درین عرصه چه می بیند که حضرت خواجه بر شیر سوار شده قطب شیر کرده
می آیند از دیدن این حال آن کس معتقد شد و در حیرت آمد که این شیر که از موذیات است و دشمن آدم است در حکم او

چگونه رام شده است ایشان بر خطرهٔ دل وی واقف شدند تبسم فرموده گفتند که چون من باران نگه خود میکنیم حق تعالیٰ حکم من
و بارش میدهد من شیران را کرده است نه همه از سبب پارسائی من چه دراست الحمد لله علیٰ ذلک **مجلس پنجم** روزی مجلس
حضرت ذکر سکهان افتاده بود شخصی عرض کرد که قبله در قوم سکهان مستور است که اگر کسی از ایشان زخمی میشود بر زمین می افتد
او را برادر ایشان و همقوم وی جان می کشند باین خوف که کسی مسلمان او را گرفتار کرده ببرد و مسلمانش بسازد و این چنین رسم چه حکم است
بلفظ مبارک راندند که همه خلق مظهر اسمای خدا تعالیٰ است شخصی که مظهر هر اسم باشد آن اسم او را بطرف خود می کشد مثلاً اگر کسی
اسم مضل باشد آن کس هرگز رجوع بهدایت نشود اگرچه هر چند سعی در فعال نیک کند اما چون آن اسم مضل حاکم بر وی است
او بطرف خود می کشد و هر که مظهر اسم هادی است آن هرگز در ضلالت نافتد زیرا که بر وی حاکم اسم هادی است بعده فرمودند که
چنانکه اسمای حق تعالیٰ مضبوط اند همچنین مظاهر اینها هم مضبوط اند و تابع آن اسم کل او علی صراط مستقیم یعنی هر یک آن بر راه
راست است خواه کافر باشد خواه مومن باعتبار آن اسم یعنی هر مظهر بر راه اسمی که مظهر اوست میرود و نزد او آن راه راست
است بعده فرمودند **ان الله یتجلی علی قدر استعداد المتجلی علیه** یعنی الله تعالیٰ تجلی میکند بر استعداد تجلی
کرده شده پس اگر استعداد کسی اسم مضل باشد بر وی تجلی اسم مضل میکند همچنین اسم هادی و غیره بعده این آیت خواندند

مَن یَهْدِی اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهٗ وَمَن یُضْلِلْهُ فَلَا هَادِیَ لَهٗ

الحمد لله علی ذلک **مجلس ششم** روزی وقت زوال حضرت محبوب به مجلهٔ شریف نشسته بودند سخن
در فضیلت رمضان شریف افتاده بود فرمودند **حکایت** وقتی ابدالی از چهل ابدال فوت شده بود بقیه
ابدالان بخدمت حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه آمده عرض کردند که یا حضرت فلان ابدال
از مایان فوت شده است هر کرا مرضی حضور باشد بجائیش مقرر کنند فرمودند هر که اول کسی از اینجا بگذرد و این راه آید
او را داخل زمرهٔ شما خواهیم کرد اتفاقاً کافری بقال اول از همه از آن راه بیامد حضرت غوث الاعظم بسابقهٔ چه نام
بر وی نگه کردند و او را درجهٔ ابدالی بخشیدند داخل زمرهٔ اوشان کردند تا چهلم ابدال شد بعده حضرت غوث او را فرمودند
که العزیز تو راست بگو کدام کار نیک میکردی که حق تعالیٰ آن فعل نیک ترا پسندیده و قبول کرده اول از همه ترا از دین فرستاده
زیرا که هر چه هست از جانب الله است و مایان میان واسطه ایم پس حق تعالیٰ در قسمت تو این رتبهٔ ابدالی نوشته بود ما اول از همه
ترا از دین فرستاده اما آن کدام فعل نیک می کردی بگو گفت یا حضرت [illegible] که من فریب بودم
از کافر چه نیک فعل آید اما البته این کار میکردم که چون ماه رمضان شریف بیامدی مسلمانان همه روز [illegible] طعام
کردندی مرا غیرت آمد در دل خود فکر کردندی که این چه [illegible] ماه رمضان [illegible]

اما با جازت حضرت صاحب عرض کردم که حضرت مریدی یکی از پیر خود کتابی بخواند و دران کتاب ورد و سبقی باشغلی باشد آیا مخصوص
سبق و ادن اجازت آن ورد و شغل میشود یا باز جدا اجازت می افتد بلفظ مبارک راندند که پیران مریدان جمع در اجازت یا کتب را
میخوانند و اگر در سبق اجازت نباشد پس چه امیخوانانند پس نشستم که مرضی حضرت هست که این شغل تکبیر بنیان یا شغل مشغول گشتم
و بطفیل ان محبوب حق فوائد آن شغل را دیدم و یافتم همچنین وقتی این فقیر بخدمت حضرت صاحب گذارش نمود که یا قبله غلام
که از خدمت عالی تقسیم اوراد و اوراد نصیریه خوانده است غلام حزبی حتی المقدور از اوراد نصیریه وظائف میخواند و از
حضور اجازت دوباره برای خواندنش نگرفته ام چه حکم است بلفظ مبارک راندند که برای چه اوراد مذکور را خوانانیده
است یعنی برای خواندن اوراد ان خوانانیده ام آنگاه تسلی این فقیر شد کاتب الحروف گوید روزی حضرت محبوب در مسجد
بوده در تونسه شریف بوقت عصر نشسته بودند و عزیزان اهل صفه مثل مولوی نور جهانیان صاحب بهاولپوری و مولوی شهسوار
وغیره و این فقیر کاتب الحروف هم نشسته بودند بلفظ مبارک راندند که عمل پیران عظام ما در رساله است یکی تقسیم اوقات عربی رساله است
از رساله های چهل و دو نسخه که تصنیف حضرت مظهر الله التام الصمد شیخ محمد است دوم اوراد نصیریه که جامع آن حضرت مخدوم نصیر الدین
محمود چراغ دهلوی است اند پس خلفا خود را می فرمودند که شما هم نقل آن بگیرید و بران عمل کنید و اوراد آن بخوانید پس همه خلفا حضرت
که حاضر وقت بودند آن هر دو رساله را نقل کردند این نیاز هم نقل کرده بعده چون همراه حضرت صاحب در خانقاه حضرت قبله عالم آمده
در آنجا تقسیم اوقات را حرفا حرفا از حضرت محبوب تصحیح نمودم و تتمه که در رساله مذکور حوالة اوراد نصیریه می آمد می فرمودند
که از انها پیش بخوان پس از انروز اوراد نصیریه خواندن شروع کردم الحمد لله علی ذلک **مجلس شصت و هشتم** وقتی کاتب
الحروف و میان صاحب غلام رسول خان صاحب پاکوافغان هر دو یک نسخه مرقعه دستاج سرور از حضرت صاحب سبق میخواندیم روزی
در سبق بابان ذکر هفت اسمای الهی زکوة ان در آمد فوائد آن از کشائش ظاهری باطنی بسیار نوشته بود بلفظ مبارک
راندند که زکوة این هفت اسما را بآرید یا هر دو صاحبان زکوة ان شروع کردیم میان صاحب غلام رسول خان صاحب در یک حجره خانقاه
نشسته زکوة میدادند و این فقیر پیش حضرت غلام محمد صاحب کشمیری [illegible] که از خلفا حضرت قبله عالم اند زکوة میداد و گاهی
بسبب غلبه شوق حضرت و اضطرار دیدار انجناب در دروازه حجره ایشان نشسته آن اسما را میخواندم روزی این فقیر در دروازه حجره
شریف حضرت آن اسما را میخواند حضرت صاحب اندرون حجره وقت چاشت مشغول در خلوت نشسته بودند که درین هنگام غلام رسول الخ
حضرت قبله عالم آمده در خلوت نزد حضرت رفت و عرض کرد که یا حضرت در عهد حضرت قبله عالم در امور لنگر متصرف بودم از طلب خدا
غافل بودم الحال که عمر من بغایت درجه پیری رسیده و ضعف [illegible] طلب خدا در دل من پیدا شده است حالا التماس این است که حضرت قبله عالم
مستفیض [illegible] ارشاد فرمایند تا بمقصود حقیقی برسم فرمودند برای امروز از حضرت قبله عالم بزرگ الشان عرض خواهیم کرد و امروز

و پس وقت دیگر و ہمان وقت چاشت بیاید ہمان عرض کرد که شما برای من از حضرت عرض کرده بودید فرمودند آری گفت حالا مرا
راه خدا تلقین کنید و توجه تام بحال من فرمایید حضرت ایشان در جواب همین بیت بخواندند بیت طبیب عشق مسیحا دمست و مشفق لیک چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند
کہا و جب سجکو صورت یوسف کا دم کرنا او درین اشارت بفهمید گفت من نفهمیدم که چه فرموده اند فرمودند درین بیت و جب سجکو صورت
کادم کرنا او درین وقت فهمید که اشاره بمراقبه صورت شیخ می فرمایند عرض کرد یا حضرت الحال الصورت مرا یاد نمانده است که قریب
هفتاد سال شده اند که حضرت قبله عالم فوت شده اند حالا چگونه تصور صورت آنحضرت بندد فرمودند اگر تصور نباشد علما را که مقصود
رسانند یعنی این تصور کرده بنشین که مرشد من در دل من حاضر است پس او از آن روز درین شغل مشغول شد والحمد لله علی ذلک مجلس
روزی حضرت محبوب بعد نماز عصر در مسجد تشریف بمصلی نشسته بودند و علما و فقرا و عزیزان اہل صفه ہم در حلقه
مجلس حضور نشسته بودند این بنده حاضر ہم نشسته بود چون وقت مغرب قریب آمد برای تجدید وضو برخاستند و حاضران
مجلس ہم برای تعظیم حضرت برخاستند چون وضو کرده باز حضرت ایشان در مسجد آمده بمصلی خود نشستند شخصی طالب علم ساکنه بلده
پشاور گستاخانه گفت یا حضرت این کی روا بود که مردمان برای تعظیم شما در مسجد برخاسته شوند و نیز سجده کنند که تعظیم کسی در مسجد منع
و سجده تعظیم ہم حرام است بلکه بکفر می رساند بلفظ مبارک علمای تمام را اند که من کدام کس را گفته ام که تعظیم من در مسجد یا جای دیگر بکنید و در آنجا
نمایید درین وقت عالمی که از ولایت خراسان آمده بود بسوی آن طالب علم متوجه شد و گفت که تعظیم پیر استاد و مادر و پدر
و علما و سادات در مسجد جائز است و آنکه در باب نهی تعظیم در مسجد حدیث آمده است که قال علیه السلام
لا تعظمون فی بیت ربی معنی این حدیث شریف که امی فی الصلوة یعنی تعظیم در مسجد مکنید در آنجا
که در نماز باشید باعث فرمودن این حدیث این بود که در ابتدا چون رسول علیه السلام در مسجد تشریف آوردی صحابه اگرچه در
نماز بودندی نماز را شکسته تعظیم حضرت بجا آوردندی رسول علیه السلام ازین فعل منع کرد که در حالت نماز در مسجد تعظیم من مکنید
آن عالم گفت آنکه برای سجده تعظیم گفتی این ہم جائز است پیر استاد و پیغمبر و بادشاه را که سجده دو است یکی سجده عبادت دوم
سجده تعظیم که هر دو از نص قرآن شریف ثابت اند اما سجده عبادت قوله تعالی فاسجدوا لله واعبدوا
ولله یسجد ما فی السموات والارض این آیات در شان سجده عبادت است و شرط عبادت معبودیت در آنجا که
ان کنتم ایاه تعبدون است و آنکه حدیث شریف در نهی سجده بغیر حق تعالی آمده است در بیان سجده عبادت
آمده است قال علیه السلام من سجد لغیر الله فقد کفر البته هر که غیر حق دیگری را سجده
عبادت معبودیت کند بیشک کافر گردد زیرا که سجده عبادت بغیر حق تعالی دیگری را روا نیست اما سجده تعظیم ہم از نص قرآن
شریف ثابت است که قوله تعالی واذ قلنا للملئکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس

والیضا در حق یوسف علیه السلام خروا له سجدا این چنین سجده مباح است اگر کسی در پیر و پیشر استاد و بابا
را کند کافر نگردد آن طالب علم از شنیدن این جواب صواب ساکت ماند و هیچ نگفت کاتب الحروف گوید که در سجده
تعظیم اختلاف است با مشائخ صوفیه متفق اند بر اباحت آن و اکثر فقها و مفسرین هم جائز و مباح گویند چنانکه
در تفسیر کشاف نوشته است که السجود لله علی سبیل العبادة ولغیره علی وجه
التکرمة وعن ابی قتادة قال ان السجدة لها طرفان طرفة التحیة
وطرفة العبادة فالتحیة کانت لآدم والعبادة لله تعالی وعن ابن عباس
قال سجدة التحیة بمنزل السلام و در روایات جامع الصغیر التحیة لا باس بوضع
الجبین بین یدی المشائخ و در فتاوی تیسیر السجدة اثنان سجدة العبادة وسجدة
التحیة سجدة العبادة لله تعالی خاصة وسجدة التحیة لغیر الله تعالی
بوجه التکریم فی خمسة محال جائز للقوم للنبی وللمرید للشیخ وللرعیة
للملک وللولد للوالدین وللعبد للمولی فی کل حال برخص و در فتاوی سراجیه
اذا سجد الانسان سجدة التحیة لا یکفر و در فتاوی قاضی خان وان سجد
الرجل لسلطان وکان قصده التعظیم والتحیة دون الصلوة
لا یکفر و در کافی قال صدر الشهید من سجد لغیر الله ویرید به التحیة
دون العبادة لا یکفر و در کنز العباد از ظهیریه اذا سجد للسلطان
علی وجه التحیة لا یکفر و در کنز العباد ولو قبل رجل الارض بین یدی
احد من اصحاب السلطان تعظیما له لا یکفر لانه یرید التحیة لا العبادة
و در مشکوة و مصابیح حدیث آمده عن زارع وکان فی وفد عبد القیس قال لما قدمنا
المدینة فجعلنا نتبادر من رواحلنا فنقبل ید رسول الله ورجله رواه
ابو داود والحمد لله علی ذلک

مجلس دهم

روزی حضرت صاحب بعد نماز عصر بر مصلی در مسجد نو نشسته
بودند و عزیزان اهل صفه و علما ثقه هم نشسته بودند این فقیر کاتب الحروف هم نشسته بود و حضرت محبوب الهی بعد
از فراغ مشاغل عشر و تسبیح درود و الحمد لله که معمول آنحضرت بود برای تجدید وضو خاستند و بعد طهارت استنجا
استاده شده بودند سوی حوض متوجه حضرت و این فقیر و چند علما و فقرا هم حاضر استاده بودند سخن در ... و تحری کردند

افتاده بود و قبل ازان بعد نماز ظهر و فراغ تلاوت حضرت صاحب در بنگله شریف نشسته بودند که سردار خان بخاری
که یکی از یاران مجاز حضرت بود حالت وجد شده بود که از هیبت مولوی محمود مفتی از مجالس گریخته رفته بود و حضرت صاحب از گریختن
وی تبسم فرموده بودند کاتب الحروف گوید سردار خان کو را حالت عجیب عارض می شد که چون کسی نام شیخی از شیخان سلسلهٔ نقشبندیه یا
نام حضرت صاحب پیش وی میگرفتی وی را چنان جذبه و حالت آمدی از جا جستی و چهار چهار گز آمدی بر گردن و سینه و بکس نام گیرنده نشستی
و چهار چهار گز میگردیدی تا فرمان از دست وی ازار رها نکردندی عقب او نگذاشتی ازین سبب مولوی محمود مفتی در وقت وجد وی
گریخته رفتی و حضرت صاحب هم ازین حالت وی بیزار شدی بلکه روبروی این فقیر کاتب الحروف او را حضرت صاحب در عین کچهری عام
زجر کرده بودند و فرموده بودند که هیچ احتیاج این حالت نیست بلکه این آزار است که مردم را ازار میرنی و بر سینهٔ اوشان سوار میشوی
ورنه ما این هم حالت درویشان را بچشم خود دیده ایم که پیش وقت عصر بوقت تجدید وضو چون طهارت استنجا کردندی از جا باز ماند
بود حضرت صاحب فرمودند که در رسالهٔ قشیریه نوشته است کسیکه در حالت از جا جستی و چهار چهار گز می جستی حال وی مسکا بود کو
مصنوع و عرض کرد که یا حضرت بسیار بزرگان کاملان صاحب تصانیف را حالت تواجد شده است و رقص و حرکت کرده اند بلکه جناب شما را
هم بچشم خود دیده ام که بسیار تواجد حرکت فرموده اند قاضی صاحب عاقل محمد هم دیده ام که در حالت بسیار چهار گز می کردند سه لفظ
ستار که رانده اند که نقص بود که در حالت چهار گز می کردند از استماع بعضی مولوی کو خاموش باشند کاتب الحروف گوید فرمودند
حضرت صاحب اول سخن که در باب حکمت و تبلیغ و برای واجدان بتکلف تا کسی از اختیار خود از جا جستی و سخن تا وقت موافق
حال خود فرمودند که الهنا بتیر شیء جا فیه یعنی نقص در کمالیت نظر شده بودند بلکه نقص حال اوشان فرموده
بودند که هر مرتبه در جنب مرتبهٔ ثانی که فوق ان مرتبهٔ اول است ناقص است مر کامل را کمالیت آنگاه حاصل میشود که سیر
الی الله او تمام شده باشد و قدم در سیر فی الله گذاشته باشد اما در سیر فی الله انتهی کجاست هر چند بالا رود فوق ان دیگر مرتبه است
لهذا گفته اند که حدیث من استوی یوماه فهو مغبون و ازین اشاره است

دل چه می بندی بدین فانی جهان ٭ آنچه بالاتر ز هم جهانی دیگر است ای در فانی مقام چه می بینی که فوق این مرتبه مقام
دیگر است پس حضرت ما که در مقامی بودند ازان مقام خود خبر داده اند والا نه عیب صاحبان حالت بنقص کمالیت اوشان نظر شده
فهم من فهم و ذاق من ذاق **مجلس یازدهم** روزی حضرت صاحب در بنگله شریف خود نشسته بودند
سخن در مسئلهٔ رضا حق لا رضا و تسلیم افتاده بود فرمودند بنده را باید که بر فعل حق راضی باشد خواه در ظاهر حق وی بد نماید
زیرا که فعل حق از حکمت خالی نباشد و هر چه حق تعالی میکند در حق بنده بهتر میکند اما این خبر نیست بعد ازین **حکایت**
فرمودند که وقتی ابدالی در طیر الجو و دیاران دریا بار شده بود در دل وی اعتراضی آمد که حق تعالی در دریا آب باران بارید است

در دریا چاه جهت باران بود اگر بر زمین ببارانید سبزه و گیاه و غله بروید که تا خلق خدا را فیض برسد بجود آمدن
این اعتراض بر فعل حق درست نباشد آن ابدال برنجید و بر زمین افتاد و درجه ابدالی او سلب شد الحمد لله علی ذلک

مجلس دوازدهم روز دوشنبه بعد مغرب ادای نفل و وظائف آن این فقیر پیش بنگله شریف حضرت صاحب
در تاج سر بسمت شمال مشغول بین العشائین نشسته بودم برادرم مولوی صاحب حافظ نور الدین که یکی از یاران
مجاز حضرت صاحب و صاحب ذوق بودند برای ملاقات فقیر آمدند و بعد از کلمه کلام گفتند که بیا ای نجم الدین امروز بخدمت
حضرت صاحب رفته عرض کنیم تا بر مایان توجه فرمایند گفتم بهتر است از اینجا هیبت حضرت صاحب مشهور بود که هر کس بخدمت
حضرت صاحب برای عرض رفتی چون نزد ایشان رفتی همه عرض را فراموش کردی لرزان [illegible] مولانا روم
بیت هیبت حق است این از خلق نیست ❊ هیبت این مرد صاحب دلق نیست ❊ و در دل مایان هم هیبت رسید آخر
مولوی صاحب گفت که ای برادر تاب رفتن نزد حضرت صاحب نداریم که هیبت ایشان رفتن نمی دهد بیا در اینجا در مراقبه تصور صورت
حضرت صاحب کرده عرض کنیم آخر همچنان کردیم اما تسکین نشد من گفتم بی رفتن بخدمت حضرت و عرض
کردن تسکین نمی شود گفت اول تو رفته عرض کن بعد من رفته عرض خواهم کرد گفتم بهتر است این فقیر از مصلی خود
برخاسته بخدمت حضرت صاحب رفت و جناب بیرون بنگله شریف خود سمت شمال بر مصلی خود در مراقبه مشغول
بودند من باهستگی رفته روبروی حضرت نشستم و مولوی نور الدین صاحب [illegible] سوال جواب باطنیه [illegible] گوشه
شمال شرقی بنگله شریف ایستاده ماندند بعد از [illegible] حضرت صاحب چشم گشاده بسوی من دیدند و [illegible] میان
نجم الدین هستی گفتم بلی قبله فرمودند درین وقت چه آمدی عرض کردم قبله [illegible] بخود فرمایند که امروز
امیدوار توجه خاص شده آمده ام فرمودند توجه من تا امروز بر تو نشده است [illegible] این همه سوز و گداز و
ذوق و وجد نیست نمیدانی که از کجاست و [illegible] که از صلاکرده [illegible] من می آئی از قصد [illegible]
[illegible] تمام دار که این همه از توجه نیست که [illegible] کرده ام و الا نه کسی را طاقت نیست که بسمت من یکبار هم بنشیند
و تا مادام [illegible] کسی [illegible] است خود [illegible] کسی و من نیاید اما ای [illegible] اوقات ضایع مکنی در یاد حق تعالی مشغول باشد توجه من
بتو است عرض کردم قبله غلام را چه طاقت که اوقات را ضایع کنم اینجا هم توجه [illegible] بکار خواهد آمد فرمودند خوش باش
که توجه من با همه تو [illegible] بعد رخصت شده [illegible] آمدند مولوی صاحب مرحوم بخدمت حضرت صاحب رفته عرض کردند که قبله
غلام را از [illegible] دور نخواهید فرمودند دور نخواهم کرد اما چندان زبان ایشان [illegible] حضرت صاحب
عرض کنند فرمودند [illegible] ایشان [illegible] الحمد لله علی ذلک **مجلس سیزدهم** روز [illegible] تاج [illegible] حضرت صاحب محبوب

پیش گنبد شریف جو سمت مشرق بعد فراغ نماز ظهر تلاوت قرآن شریف نشسته بودند نقال پیش روضه شریف حضرت

قبله عالم این غزل که تصنیف ایشان است خواند **غزل** در جستجوی جانان بسیار ها دویدیم ٭ در چشم نیکو خوبان بسیار ها دویدیم ٭ دیدیم همه بستانها

صحرا و بیابانها ٭ او را بگلستانها صحرا همه دیدیم ٭ ما را همی ل دیوانه بخرام میخانه ٭ کاندر خم و پیمانه شیشه همه دیدیم

و پیاله ساقی شو جام عراقی شو ٭ می در کش باقی شو کو را همه دیدیم ٭ چون این غزل در سمع فقیر افتاد در و گریبان مجذوب

نشسته بودم هر چند ضبط نمودم تا هم بخانگه برفت بیتابی بحدی غلبه کرد در دروازه و دیوار احاطه گنبد شریف را در بند بود

بهوش کشادن آن نمانده بود لاچار جهندگی کرده و از دیوار آن صوب افتاده در خانقاه قبله عالم رفتم تا دیر فقیر غلبه و حال ماند

آسمه جامهای خود و نیز جامه پیرهن بخشش نقال را دادم چون بهوش آمدم در دریچه خود آمدم و موسم سرما بود دیگر جامه نزد من نمانده بود

غلام رسول الله کری باد رخانه بخشش لا گری بخدمت محبوب الله عرض کرد که قبله نجم الدین همه جامه ها خود را به پیر بخشش نقال

داده آخر نزد ما آن تهیان نگاه کرده که سند و بنیان کان بنی والا نذر آورده بودند و آنها تا جامه خود تیار کنانند غلام رسول آن تهیان

نگاه کرده آورده بود دیگر که ترا حضر نقشا داده بود آنچه آگرفته در رو بیران قاصیان کان بنی والان رفتم تا ایشان جامه پیرهن من

تیار کنند ایشان تیار کردند و من از بند و قف بودم که ایشان این تهیان نگاه را که حضرت کرده اند از نیاد ایشان را هم معلوم

شد که حافظ غلام نظام الدین صاحب سکنه بلده کاشی که قریب ما نول است و مرید حضرت محبوب اند و از من فقیر محبت و اعتقاد

کمال میدارند و ایشان پیش من بیان کردند که ما را تو از روز اعتقاد است که تو نزد ما آن تهیان نگاه را بتاً تیار نمودن جامه

پیرهن خیره آورده بود گفتم چگونه گفت آن تهیان را ما یان نذر حضرت صاحب کرده بودیم و تو نذر عرض کرده بودیم که قبله میان

این تهیان نگاه زنان اهل خرد ما یان از غایت محبت و اعتقاد حضور بسلیقه تیار کنانیده است او ایشان عرض کرده است که از این جامه

پیرهن خود حضور تیار کنند و در وجود مبارک خود بپوشند تا ما را سعادت دارین حاصل شود حضور اقبال آن عرض فرموده بودند

که ما این خواهیم پوشید الحال که ترا این تهیان عنایت کردند تو آن تهیان را نزد ما یان برای تیار کنانیدن پیرهن خود برده بود

از دیدن آن تهیان ما را شکی پیدا شده بود که این تهیان حضرت صاحب این نجم الدین را داد ایشان جامه پیرهن خود تیار کنانیدند

پس من بخدمت حضور رفته عرض کردم که قبله ما یان آن تهیان را برای حضور آورده بودیم و مراد و آرزوی اهل خرد ما یان

همین بود که خود بدولت در وجود مبارک خود جامه این بپوشند فرمودند خیر مضائقه ندارد چون ما خواهش پوشیدیم گویا من

پوشیده ام از شنیدن این سخن که از راه شفقت بحال فقیر فرموده بودند مرا زیاده اعتقاد آمد الحمد لله علی ذلک **مجلس چهاردهم**

روزی این فقیر کاتب الحروف در خلوت حضور بوقت چاشت رفت حضرت محبوب در مراقبه مشغول بودند چون چشم کشادند

مرا نشسته دیدند فرمودند بیا امی گبر چرا آمده عرض کردم که قبله برای چیزی عرض آمده ام اگر قبول فرمایند عرض کنم فرمودند بگو

که قبول است گفتم اول عرض من این است که خانهٔ این فقیر از اینجا از سنگهر شریف بیست کروه است و اراده فقیر چنین است که
که انشاء الله تعالی مادام که زنده خواهم ماند بخدمت حضور در تونسه شریف خواهم رسید اگر به تقدیر این غلام بخدمت حضور
یکبار عذر نباشد بهر جایی که باشم بر قدم من باشند فرمودند انشاء الله تعالی برسد تو خواهم ماند بعده فرمودند او و اکنون یعنی دیگر
عرض کن گفتم دیگر عرض من این است که تا دام زنده مانم محبت و عشق شما بر من غالب باشد و در روز حشر هم نشسته شما باشم تبسم فرموده
گفتند انشاء الله تعالی همچنین خواهد شد باز تبسم فرموده گفتند اوراکهه یعنی دیگر بگو عرض کردم سوم عرض من این است که این غلام لایق
اجازت خلافت نبود و حوصله و استعداد آن نیست گفتم اما چون از راه غلام نوازی سگ دری را از آن امر جلیل القدر این ناکاره
را سرفراز فرموده اند حالا شرم این غلام و نیز کسیکه از دست من در سلسلهٔ عالیه شما داخل شود حضور را و ذمه اوشان بر حضور است
فرمودند آری بعده تبسم نموده فرمودند بس که دی گفتم بس الحال بی وسواسم فرمودند خاطر جمع دار این هر سه عرض تو قبول است
و همچنین یکبار روزی قبل این یا بعد این در خلوت مشغول بودم و ایام رخصت من به سمت خانه خود قریب بود خیال
فراق و جدایی حضرت صاحب در دل آمده بود و رقتی تمام گریه و زاری بسیار کردم حتی که گریه کنان در خلوت حضرت محبوب
رفتم فرمودند چرا گریه میکنی عرض کردم قبله در قسمت من فراق حضور نوشته است که با این اشتیاق و بیتابی بخدمت
حضور می ایم و در اینجا دو سه ماه مانده باز رخصت میشوم و میروم فرمودند غم مخور اگر هزار کروه از اینجا از ما دور باشی و
ما با تو در دل تو باشیم و کسی که محبت با ما نیست و اینجا نزد ماست فی الحقیقت نزد ما نیست به بیرون
و درون به از درون بیرون. الحمد لله علی ذلک **مجلس پانزدهم** یکمرتبه این فقیر کاتب الحروف همراه
حضرت محبوب ربانی از سنگهر شریف بعرس حضرت قبله عالم رح در تاج شریف آمده بود و در آن سال حضرت خواجه احمد صاحب
پسر خلیفه و سجاده نشین حضرت قبله عالم رح فوت شده بودند روزی حضرت صاحب بعد نماز ظهر و تلاوت قرآن مجید در بنگله شریف خود
نشسته بودند و عزیزان اهل صفه هم و فقیر هم در حلقه مجلس حضور نشسته بودند که حضرت خواجه محمود پسر بزرگ خواجه نور احمد صاحب
برای زیارت حضرت آمدند و تذکره وفات والد خود میکردند که یا حضرت اگرچه والد من علیه الرحمه در یاد حق تعالی مستغرق می بودند
اما چون ایام وفات اوشان قریب رسید بالکل انقطاع از ما سوا الله کرده بودند و هیچ یکی التفات نمی کردند و شب و روز در مراقبه
مشغول می بودند بعده گفت یا حضرت من بچشم خود اکثر مریدان حضرت قبله عالم رح را دیده ام که اگرچه در ابتدا حال خود
پریشان قدم بوده اند اما چون ایام وفات اوشان قریب رسیده است متوجه الی الله و انقطاع عن ما سوی الله کرده فوت شده اند
و عجب خاتمه اوشان شده است حضرت صاحب از استماع این سخن آهی سرد کشیده فرمودند که حضرات اوشان صاحب دوکان حضرت ما
عجیب دکان بود و سودا که فروخته میشد باعتبار دوکان فروشنده چون دکاندار [illegible]

گویند ازان دکان است چنینم بعده فرمودند دران ایام که بخدمت حضرت قبلهٔ عالم می ماندم هیچ یکی از دوستان قبله
در هوش خود می نمی دیدم یعنی هر عالم خاص حضرت برابر بودند بعده فرمودند که من در مهار شریف در مسجد میانجی
مهابت حافظ محمد مسعود مهار که استاد حضرت قبلهٔ عالم بود در عهد حضرت در مسجد نشسته ام و در آنجا مشغول می بودم و
دو درویش پسر پدر پیر پیرپهائیان من هم دران مسجد می ماندند چون ایام سرما آمد اگر جامهٔ من در شب اوشان به سر
خود بوقت خفتن کردمی مرا این خیال نیامدی که چرا جامهٔ من پوشیدند و اگر مرقعهٔ اوشان من برای سر کردمی
اوشان را این خیال نیامدی یعنی همه پیرپهائیان بایکدیگر اتفاقی بودند یا منی در میان ایشان نبود. بعده فرمودند روزی همان
مسجد کتاب دیوان حافظ بدست من بود و بالحان یا وازبلند میخواندم ناگاه قبلهٔ عالم از در درآمدند من آن کتاب را بدست
نهاده خاموش شدم تبسم کرده فرمودند یاره دکیا گرا شور رهاتها یعنی این چه شور بود که از مسجد از خوش می آید عرض
کردم حضرت صاحب چیزی میخواندم فرمودند مارا هم چیزی شنوائی من این بیت خواندم بیت کمال صنعت مشاطه شاید که روی
زشت را زیبا نماید: یعنی این بیت را حسب حال خود خواندند زیرا که پیر مشاطه مرید است کمالیت پیر کامل باید مرید اگر چه
بد حال باشد او را بکمالیت رساند چون حضرت صاحب این بیت خواندند قبلهٔ عالم خوش شدند و فرمودند که خوب بیت
خواندی اکنون از یاران هم بشنو قبلهٔ عالم این بیت خواندند بیت مگو که پیر شدی ذوق عاشقیت نماند: شراب
کهنه بامستی گردارد: کاتب الحروف گوید چون حضرت صاحب بیت اول خواندند منشی محمد وصل را همان وقت وجد شد
و نعره زد و برین فقیر هم بیت مذکور که سراسر از حال من خبر میداد کار کرد و چنان بدل گرفت که در بیان نیاید
اما ضبط کردم و هر چند ضبط میکردم جوش دل زیاده میشد تا چون حضرت صاحب برای وضو نماز عصر خاستند و بوضو کردن
مشغول شدند من هم روبروی بجناب ایستاده بودم از وقت آن بیت مذکور که در دل جوشش آن باقی بود بیخود کار کرد بی اختیار
گریه زاری و نعره و فغان برآوردم و در رقص تواجد شدم حضرت صاحب وضو کرده در خانقاه شریف قبلهٔ عالم رفتند و بعد فاتحه
در مسجد خانقاه عصر خوانده در همانجا بدستور سابق نشستند و من تنها گریه و زاری غلطان و پیچان در صحن بنگله حضرت در وجد
بودم مرا هوش نبود که نماز عصر خوانم وقت غروب قریب بود حضرت صاحب احمد خان افغان ملی زی را فرستاد او هم شفیق فقیر
بود یعنی دران ایام سلوک سلسلهٔ اولیا از حضرت صاحب در یک کتاب میخواندیم و او مرد صالح بود و درین ایام در عهده
وزارت والی بهاولپور مبتلا شده به جرمها دستگیر شده است و مظلوم رفت القصه او آمده مرا وضو کنانید
تا نماز خواندم اما جوشش همچنان باقی بود و تا همه شب خواب نیامد طواف بنگله شریف میکردم چون حضرت صاحب برای
نماز تهجد برخاستند من حاضر ایستاده بودم در همانوقت تا چادر من گرفته روی مبارک خود را پاک کرده باز

یہ دیا ہی مجکو ولی بشارت :: اوسکی گلی مین جا تو مقصد بشتابع گا :: و نیز **نقل است** کہ وقتی حضرت صاحب بر عرس قبلہ عالم میرفتند چون در قصبہ جہانپور رسیدند در مسجد آن شہر نشستہ بودند فقیر ہم بخدمت نشستہ بود کہ نصر اللہ خان نام صوفی کہ ابداً شعرہا بسیار می گفت نزد حضرت آمدہ بیتی گفت کہ یک مصرعہ آن اینست **ع**

تیری بہوان کو دیکہہ کی جبہ دان جہوا طاق مین :: حضرت صاحب در جواب ان بیت این مصرع مذکور را بخواندند و اشارہ بسمت خانقاہ مرشد خود چہرہ برداشتہ فرمودند **بیت** ہاتف نی یہ یا ہی مجکو ولی بشارت :: اوسکی گلی مین جا تو مقصد بشتابع گا :: و نیز گاہی گاہی ابیات عاشقانہ ہم تصنیف کردندی چنانچہ این رباعی از تصنیفات آنحضرت است کہ بسمت مولوی علی محمد صاحب کہ خلیفہ خود بودند نوشتہ فرستادہ بودند

رباعی صوفی بپیالہ مشرب رندست مہیا :: اینجا شراب خوارمی زندست مہیا :: ناموس ریائی کردی تو تاکی اینجاچہ کار داری رندست مہیا و نیز این **مناجات** از تصنیفات آنحضرت است **مناجات**

یا الہی عفو کن تقصیر ما :: نیست جز تو کو کند تدبیر ما :: مقتضی طبیعت ما جیست جنس :: مقتضی طبیعت تو چیست قدس نازخبثی کار خود کردیم تمام تو ز قدسی کار ما آن تمام گرسنگی کردیم سکیم امین شیری کن زانکہ تو شیری امین :: واحدی تو وحدت ہر شی گواہ :: زانکہ جز واحد نباید بست راہ انچہ ما را سینہ دارا نگیر وان شمار ای شہ انرا بذیر نفس شیطان می نیرہ از رہ مرا تا بیند از تہ اندر چہ مرا دستگیری کن ای دستگیر زانکہ جز تو نیست ما را دستگیر دستگیری کن جنابا ای دستگیر تا کہ ہر کس گوید او دستگیر گشتہ از در تو نا امید ای سید ای سید ای سید بندہ نا وردہ بدرجز تو امید صد امید صد امید صد امید :: چون سلیمانم بکن ای کریم حفظ ختم کن ز شیطان رجیم و این رباعی ہم از ان حضرت است **رباعی** ای خداوند احد بنما مرا :: وحدت اندر کثرت بنما مرا :: رندم و مستم ز بی بیہوشی بگوہم انچہ رندان می کنند بنما مرا :: الغرض مجلس سرود عام نمی کردند اما وقتیکہ بر عرس قبلہ عالم میرفتند و بر خانقاہ ایشان رفتی در مجلس عام رفتہ سماع شنیدندی و چون کسی صوفی را حالت شدی بمتابعت او و جملہ حاضرین ہم برخاستی و ہمچنین چون بر عرس حضرت گنجشکر در پاک پتن تشریف بردی در انجا ہم در مسجد یک گنبد تشریف داشتہ در مجلس سماع حاضر شدی اما در ابتدا حال خود در مجلس ہا می کو چون وقتی آنحضرت را ہم وجد شدید شدی کہ حالت سکتہ پیش چنانچہ قبل ازین ذکر حالت ایشان نوشتہ شدہ است و چون بہ آخر عمر رفتن خانقاہ شریف قبلہ عالم و بلدہ پاک پتن ہم موقوف فرمودند ہم در مہار شریف عرس ہر خود

می کردند بسیار طعام ها می پختند سه روز هجوم عرس می بود اما مجلس سماع نمی کردند الا صاحبزاده صاحب گل محمد جی ریگان
خود مجلس سماع می کردند و حضرت صاحب باعث آن عدم مجلس سماع می فرمودند که من برای آن مجلس سماع
نمی کنم که بعد از من مردمان حجت بگیرند که شیخ ما چنین میکرد و لیکن حد نگه ندارند و در افراط و تفریط افتند که **فعل**
الشیخ حجت للقوم و چون الحق آن کار نباشد پس عوام تبع است مگر آنچه از حد شرع نگذرد بلکه
نقل است که روزی عرس قبله عالم ریگان صاحبزاده گل محمد صاحب مجلس سماع ترتیب دادند نیز حضرت صاحب تشریف برده بودند فاتحه
در آنجا حاضر مجلس گرم بود قوالان این راگ هندی می گفتند **راگ پنجابی** ای بانی بانگ بلوچان بابا بابا جی
این فقیر را و طالبان و وقت بسیار ... بین چنین حضرت قبله صاحب از حجره خود برآمدند ... آمدند خوردن نان در خانه تشریف
چون هجوم کثیر در آن مجلس دیدند که هزارها مردم عام و خاص در آن مجلس حاضر بودند میان صاحب الله را که همراه بودند پرسیدند
این چه هجوم است عرض کرد که مجلس سماع ریگان گل محمد صاحبزاده آراسته است فرمودند او را منع کنید که عوام و زنان بسیار ایستاده
اند پاس شرع باید داشت و مجلس شرائط است بدون آن شرائط سماع منع است همان وقت سماع را موقوف کنانیدند
الغرض سماع را علانیه در مجلس نشسته ریگان هیچ وقت نمی شنیدند الا در خلوت یا در مجلس عرس شیخ ریگان خلفای ایشان
نقل است احمد قوال پیش این کاتب الحروف نجم الدین می گفت که مرا در حالت خردی حضرت صاحب همراه خود در
تونسه شریف آورده بودند چون او را زمن شیخ و حضرت صاحب بر من شفقت بسیار داشتند لیکن تونسه شریف
رسیده در یک حجره در فرقه درویشان می ماندم وقتی مرا عارضه تپ شد و از شدت آن تپ بر خود گنده
افتاده بودم پای های حجره خود افتاده میکردم حضرت صاحب چون برای قضای حاجت در صحرا می رفتند راه گذر ایشان
پیش حجره من بود روزی برای قضای حاجت تشریف می بردند چون آواز پای های من شنیدند در حجره من آمده پای
مبارک خود بر سینه من نهاده ایستاده شدند چون من در تکلیف پیچیده افتاده بودم مرا معلوم نبود که حضرت قبله صاحب
خود به دولت تشریف آورده اند گفتم میان درویش مرا چه التماس سینه من و بر بعض ... مرا افکندار و الا نه پیش حضرت قبله صاحب
حال ابتدا همین تو عرض خواهم کرد از شنیدن این سخن حضرت قبله صاحب در خنده آمدند من از خندیدگی حضور را شناختم
و نشستم فرمودند ای احمد حال تو چگونه گشت عرض کردم که از سخت ... و عارضه تپ است فرمودند عرق نمی آید
گفتم نی نبض را گرفته انگشتان خود را به در ران من نهادند چنانکه کسی بوقت چنگی میزنند بعد فرمودند که خیر خواهد شد و از آنجا برای
برای قضای حاجت رفتند و مرا همان وقت عرق بسیار آمدن گرفت و تپ فرو رفت چون از آنجا باز آمدند باز مرا پرسیدند
که حال چون است عرض کردم که عرق بسیار آمده اند و مرا تخفیف از عارضه تپ شده است فرمودند فردا توهم اشراق

چشم از خواب بیدار شد فرمودند شاباش میان احمد این بار دو سه بیتی همین راگ را شروع کردم حضرت را ذوق شد و تجلیات شد و بو
من قریب حضرت ایستاده سرائیدن گرفتم حضرت صاحب نعره های خود را از غلبه حال ایستاده کرده می فرمودند بنشینید بنشینید دست در کیسه زده
مبلغی برآورده مرا دادند باز دست در کیسه دیگر چیزه دادند همچنین بار بار دست در کیسه می انداختند و روپیه برآورده میدادند
احمد بیگ گفت که مرا گرسنگی در آن وقت غالب بود و چند مردمان طرف ایشان شیرینی آورده دور نشسته بودند تا اینکه حضرت صاحب قبله در ذوق
بودند چون مرا گرسنگی غالب بود در عین سرائیدن اشاره بسمت شخصی شیرینی واله کردم تا آن همه شخصان که شیرینی آورده بودند
نزد حضرت آمده نشستند چون هجوم زیاده شد و از ان سلطان موقوف کرده متوجه ایشان شده فرمودند که چه آورده اند گفتند که
شیرینی آورده اند فرمودند حواله حاضرین سازید لا لنگری گفت شخصی عرض کرد که قبله این کیچه شیرینی که من آورده ام مخصوص برای خانه خود آورده ام تا آن
از دست خود پخته و خوشبوی انداخته برای تناول ازین اندکی تناول فرمایند فرمودند من شیرینی گاهی نخورده ام احمد بیگ گفت عوض من
این بود که این کیچه مرا خواهند داد عرض کردم قبله برای خاطر این غریب اندکی تناول فرمایند پس حضرت صاحب قبله اندکی از آن گرفته
تناول فرمودند و بقیه دیگچه شیرینی مرا دادند **نقل است** میان احمد قوال می گفت که روزی بوقت تهجد برای حجره رفته بودم
فرمودند ای احمد این غزل جامی بگو که اخن شوقا الی دیار الحسن چون شروع کردم حضرت را رقت شروع شد تا دیر در حال بودند
بعده مرا یکروپیه از کیسه برآورده دادند باز دوم بار از کیسه مبلغ برآورده دادند همچنین چند بار کردند چنانچه پنج بار
داده بودند که شخصی چند نهان جا به نیت تحفه آورده بود رسید بخدمت حضرت آمده نهاد و با آن حضرت مشغول شدند غزل
اینست احن شوقا الی دیار لقیت فیها جمال سلمی :: که میرساند ازان نواحی نوید وصلت بسوی نجد یا **نقل است** حضرت صاحب راگ
جوگیا اساوری بسیار پسند بود و اکثر همین راگ را می شنودند چنانچه این راگ هندی در جوگیا اساوری بسیار می شنودند
راگ هندی سیری گهر آیا نی محرم یار :: شکر بندیان مین پیران لغ سوندیان :: رل مل سیوتی
دیوی مبارک :: الله جا ملایا نی محرم یار :: چنانچه وقتی بسمت پاکپتن بر عرس حضرت گنجشکر صاحب رفتند چون در فرید
رسیدند بخشش نقال بسید نقصاحب در مسجد برگنده قد دراز کرده بودند نامبرده راگ مذکور را شروع کرد و بر حضرت یا دو
ذوق یافتند این کاتب الحروف هم حاضر بود و نیز **نقل است** روزی حضرت صاحب قبله در بنگله خود در عین مشغولی این راگ هندی را
بزبان مبارک خود بالحان خوش می سرائیدند و در ذوق تمام بودند **راگ هندی** شاالله جا که جهوکان ول اوی
هیر بیٹی بنت قالان یادی :: دیکهوں سیو سیر سیوئی الیلی :: در دو فراق دو کهان ڈهی بلی :: نظران را
اوسی رانجهن بلی :: با جهه رانجهن جیون کچه بی نهاوی **نقل است** وقتی حضرت صاحب در بستی خانقاه قبله عالم مهار
در وقت عصر بعد از فراغ نماز بسمت روضه منوره سیر خود کرده نشسته بودند و گروه علما و فقرا و نیز این کاتب الحروف

حلقه زده نشسته بودند پیر بخش لعل جانعاه قبله عالم این غزل جامی سیدامید **غزل** عارض است این یا قمر یا الله اکبر این
یا شعاع شمس یا آئینه دلها این :: چشم تو جادو است یا آهوست یا صیاد خلق :: یا دو بادام سیه یا نرگس شهلاست این
قامت است این یا الف یا سرو یا نخل امید :: یا گل گلدسته باغ جان آراست این :: یا رب این خورشید تابان است یا ماه تمام
یا فرشته یا پری یا شوخ بی پرواست این :: زلف تو زنجیر یا قلاب یا مشک ختن :: سنبل تر یاسمن یا عنبر سار است این
یا رب این طاق است یا محراب یا قوس قزح :: یا هلال عید یا ابروی ماه ماست این :: کوی تو کعبه است یا خلد برین یا بوستان
یا گلستان ارم یا جنت الماواست این :: حقه لعل است یا سرچشمه آب حیات :: یا دهن یا میم یا طوطی شکرخاست این
طوطی شیرین زبان یا قمری باغ جنان :: بلبل بی خانمان یا جامی شیداست این :: برین حضر ذوق تمام بود و وجد شد
درین اثنا قوال نکور این راگ هندی شروع کرد **راگ هندی** تو لنگندرا دهولن آئی دهری سیری
السی دو هور للکی سهیون سر مرین فی کتهری :: تو تو تو را اچها سیری لکهیان جا :: دیگن گهول گهتان
سیان لکهیان :: وا چو جا لاگیا وشید امین یا ل شرع جا چهیری :: اپهه کول هرجی هری بیچ لسنگ
تهه تون صدقه کران انهان کهیران وا سنگ :: جا اگی هوی جلوه سر پا کی سهری :: بخشا صدقه و
تجی لکهان لاکه بیرن :: بیک حضرت صاحب وقت پیدا شد و در عین غلبه گاهی سر بالا کرده سمت روضه شریف
می دیدند و گاهی سر فرو می کردند درین وقت حال مجلسیان حلقه زدگان چنان شد که هر یک را ذوق بود کسی گریه
میکرد و کسی رقص میکرد و کسی آمده طواف حضرت می کرد و مولوی شهسوار صاحب سجده کنان بقدم حضرت آمده افتادند
و بسیار گریستند و متعاقب نعره میزدند و دیگر حضرت می گردیدند طواف میکرد و سید میر فضل علی شاه جهجری که یکی از خلفای حضرت
هم درین مجلس حاضر بودند غرض کسی نبود که او را در آنوقت حال و وجد نبود و از وقت عصر این حالت در مجلس شروع شده بود
تا وقت مغرب لقضا رسیده بود که خود حضرت صاحب برخاسته نماز خواندند و باقیماندگان کسی همراه حضرت نماز خواندند و
کسی همچنان گریان و چاطان ماندند و بیخود افتاده ماندند همچنین بسیار مرتبه حضرت را ذوق و حالت شده است اما هرگز
زنانه را حضرت صاحب بپاس شریعت نمی شنیدند الا آنکه مجبوری و بیخودی و یا کسی مطربه یا بولی یعنی کنجری آمده عرض
کردی که من منت و نذر کرده بودم که چون مقصود من برآید پیش حضرت صاحب حاضر شده بگویم و غزلیات سرایم البته آنوقت حضرت صاحب از نزد خود
دور نشانده و خود در خلوت نشسته می فرمودند که بگو لیکن راگ کردی چنانچه **نقل است** روزی بولی از سمت پتیاله آمده قدمبوسی
کرد و این فقیر هم حاضر بود پرسیدند این کدام زن است گفتند طوایف است پرسیدند طوایف را چه می گویند گفت قبله من کنجری ام خوش شدند
مان خوش رسی او عرض کرد که قبله من منت و نذر کرده بودم که چون مراد من برآید پیش حضرت راگ کنم فرمودند اگر منت کرده

چاہی کہوٹ پیٹ یا مجہی تم اور کچہہ ہو رکہتا ہے سنتی ہون ہین ایک اوسی کی زاہد لیے جیب پہ ملفوظہ نہ کہا ایک عجایب مجہی دکہا
اوس میانکی مصحف سرخ یار کو پڑہتا ہون دن نہ و شب یہہ ہی تلاوت مجہی کافی ہی انکی نجم فیدا الکونین اوست عیانہ
اسی مین ہی سکی تو اسیانکی **اما تفصیل حلیہ حضرت غوث الثقلین ایست** کہ چہرہ مبارک تمام گرد اندکی بدرازی مایل
رنگ چہرہ مبارک گندم گون گاہی چہرہ مبارک زرد مثال طلائی می مثل قمر تابان می نمود گشادہ پیشانی چہرہ
مبارک علامت سجدہ قدر درہم شرعی بود چیزی کم از ان بینی دراز میانہ در سطبری یعنی نہ باریک زیادہ و نہ فربہ
و ناپیوستہ ابرو ہمچو ہلال درمیان ہر دو ابرو اندکی فرجہ بود و ہر دو چشمان مبارک مثل آہو و راعتدال چون سرمہ
شب می کشیدہ اند ہزارہا عاشقان را بیک نگاہ شہید میکردند و مژگان دراز بیت شہید تیر آن ترکم کہ از ابرو
کمان دارد خدنگ از دست ان خوردم کہ از مژگان سنان دارد و ہر دو گوش کلان اما بدرجہ
و ہر دو عذار پر از گوشت و ہر دو لب سرخ و دندان مبارک در درازی میانہ و ریش مبارک انبوہ دارا میانہ چون از یک مشت
زیادہ میشد بوقت حجامت در پانزدہم روز قبل از نماز جمعہ قصر میکردند و سبلت مبارک را ہمچو ابرو برابر میکردند
سر مبارک موی اندک یعنی چون پیشانی حضور دراز بود تا نصف سر از ان سبب بعضی موی اندک بودند و ذقن مبارک
از ابروی ریش نظر می آید و قد دراز میانہ و جسامت اندکی بفربہی مایل و ہر دو دست دراز و بسبب کثرت ریاضت جلسہ
و نشست نجاست و عبادت بر پنجہ دست و ہر دو قدم داغ سیاہ شدہ بودند از علامت نشستن حصیر و فتیلہ مثل می
از شوکت ہیبت سلطنت داری از ہمہ کسان بالاتر نظر می آمدند و اکثر جلسہ مربع و گاہ دو زانو و گاہ ہر دو پا از ساق
نشستہ می نشستند سیمین تن قوی تن شیر زور سلاح شو بر خط و رنگا صاحب مستعد اماده می بودند اما لباس
آنحضرت کلاہ قادر چہار ترکی سفید بہ سر سرخ سفز دار کہ ہر دو طرفش محراب بود و در موسم سرما توپ پنبہ دار از چہینت
سرخ یا از مشروع سرخ کہ ہر دو گوش مبارک را می پوشید و پیراہن سفید از ململ یا لتہ و ثنی سکہ مثل عرب کہ بسینہ
او می بود و در موسم سرما در ابتدای موسم سرما یک نیم تنی پنبہ دار از لنگر خود تا زانو می پوشیدند و چون ہوا
احمدی پور پنبہ دار قبا انگرکہ از چہینت سرخ پختہ و سینہ ان زرد دوزی کردہ و تکمہ ہا نہادہ می کردہ می بودند و
رنگین نگاہی دمی مایل گاہی سفید مایل گاہی سرخ خط دار می پوشیدند کہ در ہر چہار اطراف انگی کناری ابریشم می بود و لحاف
از سوی سیاہ می بود و گاہ تہبند نیلی می بستند و رومال سیاہ نیلی بر آہن کردن یعنی پیش خود بفاصلہ می نشستند و نزد
آن حضرت تماکو کشیدنی و در موسم سرما بوقت شب قبای پنبہ دار و خوابگاہ فرش سیاہی و سر ہامی بود و بچہار پای
گاہی شالیچہ نشستی و گاہی نہالی پنبہ داری اند [illegible] ۔۔۔ پنبہ می بود

قیلوله در بنگله شریف چارپائی انداخته بران مصلی حصیر یا بوریا می انداختند و جامه رنگین گل سرخ و یا زرد همچو ورد
سبز صفاهانیان نمی پوشیدند همچنین از رنگ پوست درختان نمی پوشیدند اما در ابتدای حال خود پوشیده اند چنانچه **نقل**
است وقتی کاتب الحروف انگرکهٔ از پوست درخت کیکر سرخ رنگ همچو درویشان صحابیان رنگ کرده پوشیده در بنگله حضرت
صاحب ایستاده بود چون نظر حضرت صاحب بران افتاد فرمودند نجم الدین این چه رنگ است عرض کردم این رنگ پوست درخت
کیکر است فرمودند خوب مضبوط رنگ است من هم یکبار وقتی محبت اهل رنگ بودم در وهر خود رنگیده بودم و نیز اوائل جامه
رنگین از گل سرخ و زرد و یا پوست درخت بسیار میکردند و می فرمودند که جامه این رنگ را درویشان باید پوشید لباس
بزرگان است بلکه بران جامه ها بیرون انداخته نماز هم میخواندند **نقل** است وقتی کاتب الحروف گل زرد برای لونجی
تیار دوری راه او بسته شریف ببرد بود او ایشان پاجامه هم از ان گل رنگ کرده روزی برای سبق بخدمت حضرت صاحب رفتند
چون پاجامه او را بان رنگ دیدند فرمودند که این پاجامه سرا الشیوه هرگز بار از این رنگ پاجامه را و یا ته بند را
نباید رنگید از آداب لباس دور است ایشان بار نیکرده همچنین **نقل** است حاجی بخشا درم حی می شوند که روزی در سفر همراه
حضرت صاحب بودم چون در راه وقت اشراق آمد برای نماز از اسپ فرود آمدند من چادر خود را که از گل زرد رنگیده بود
برای نماز حضرت فرش کردم فرمودند که از آداب لباس رنگان باید کرد بران چادر نماز نخواندند اما درویشان
حضرت لباس هم و مثل چادر و کرته تمص بعضی از همه جامه های خود را بعضی از گل زرد و پوست درخت بعضی
دیگر می رنگیدند

ذکر تقسیم اوقات عبادت آنحضرت

بدانکه آنحضرت برای عبادت خدا تعالی
اوقات مقرر کرده بودند که در سفر و حضر ان اوقات معموله ضائع نمیشد اگرچه در تمام شب و روز در استغراق بحر شهود
حق مستغرق می ماندند اما این اوقات را ظاهرا معمول کرده بود چنانچه بعد نماز فجر یعنی دو رکعت سنت فجر در حجره خود
بر مصلی خوانده از انجا در مسجد تشریف می آوردند و نماز فجر را بجماعت گذارده باز در خلوت خود رفته بر مصلی
می نشستند تا تکنیم پاس روز بلکه زیاده از ان در یاد حق تعالی می بودند یعنی اول ورد وظائف لسانی را ادا میفرمودند
و مسبعات عشر خوانده نوافل اشراق میخواندند بعده دلائل الخیرات میخواندند بعده در مراقبه و شغل پاس انفاس
می نشستند تا وقت چاشت می رسید پس چاشت میخواندند و گاهی چاشت و اشراق را هم همراه میخواندند و تا منعم
دروازه حجره بند می ماند مگر چون کسی حاجت مندی دعوی می اورا اجازت بود که در خلوت رفته عرض کرده
و جواب صواب یافته باز اورا روانه کردی یعنی چندان اذن نشستن ندادی بعده از فراغت مشغولی در حرم سرای
رفتی و بعد تناول طعام پرستاران اهل پرده را سبق از علم فقه و سلوک و نظم تعلیم میفرمودند پس از انجا

باز در بنگله شریف آمده کچهری عام می فرمودند تا هر کس از زیارت جمال با کمال ایشان مشرف میشد و درین وقت
صوفیان را سبق کتب سلوک میدادند و اکثر در مدرسه ایشان یعنی بخدمت حضرت کسی اداب الطالبین کسی
فقرات و کسی لوایح و کسی عشره کامله و کسی فصوص الحکم و کسی نقد النصوص کسی احیاء العلوم و کسی فوائد الفواد و کسی
سواء السبیل و کسی تسنیم و کسی فتوحات مکی و کسی نفحات الانس وغیره می خواندند و بعد از فراغ سبق قیلوله میفرمودند
و غلامان از چهار طرف آنحضرت را مالش و چپی دوکب می کردند چون وقت نماز ظهر آمدی محمد اکرم خادم آنحضرت را
بیدار کردی ریش وضو کرده چهار رکعت فی الزوال بمصلی خود گذارده باز در مسجد آمده چهار رکعت سنت و فرض
بجماعت گذارده باز بمصلی خود رفته دو رکعت سنت و دو رکعت نفل بخواندی بعد وظیفه معموله تسبیح خوانده
اول سورة الم نشرح خوانده بعده در تلاوت کلام الله مشغول بوده و سوا سیپاره خوانده بعده صوفیان بقیه را
باز سبق دادی و بعد فراغ سبق اگر کسی کلام کردن ضروری بودی کلام کردی و فوائد های دینی بیان کردی و الا
الانه در عین کچهری در مراقبه و شغل پاس انفاس مشغول بودی تا آنکه وقت عصر رسیدی وضو تجدید کرده چهار رکعت
سنت بمصلی خود خوانده بعده در مسجد آمده نماز بجماعت گذارده در همانجا در مسجد بمصلی طرف مشرق بسمت جنوب
حلقه رو کرده نشستی گرد آنحضرت صاحب فقرا و علما دور دور حلقه کرده نشستی پس حضرت صاحب اول وظیفه معموله تسبیح
خوانده بعده مسبعات عشر خواندی بعد از فراغ وظائف اگر با کسی کلام کردن حاجت افتادی کلام کردی دیگر مسائل
دینی و فوائد باطنی بیان فرمودی و اکثر در مراقبه و استغراق بودی چون وقت نماز مغرب رسیدی وضو تازه
کرده بجماعت نماز فرض گذارده سنت و نوافل اوابین را در خلوت خود آمده گذاردی اگر موسم سرما بودی در حجره
و اگر موسم گرما بودی بر صحن بنگله شریف تا یکنیم پاس شب در مراقبه مشغول بودی درین ضمن اگر کسی حاجت مند از ذکور
و اناث آمدی مانع نبودند اما چندان نشستن نمیدادند جواب کار او فرموده روانه می کردند و اکثر زنان شهر برای زیارت حضرت پیر
حاجت دینی و دنیوی جمع در شب می آمدند و بمقصود خود رسیده میرفتند چون یکنیم پاس شب گذشتی مائی عزت نام همشیره حضور چراغ
و نان هم در حجره آوردی بعده تناول نان اکثر شائقان دیدار حاضر شدی حلقه بسته در حجره نشستی و خود بدولت هم بمصلی قدری دراز
فرمودی تا هر کسی مالش وجود مبارک کردی پس درین وقت حضرت صاحب اکثر فوائد از زبان مبارک خود فرمودی بعده وضو کرده هم در حجره خود
ختم خواجگان چشت برفاقت یاران بر دوام خوانده در مسجد آمده فرض نماز را بجماعت گذارده سنت و نوافل را در حجره خود
خواندی مگر وتر را وقت تهجد ادا میکردند و دیگر اوراد خود را ادا فرموده بعده سرمه در چشم مبارک خود انداخته قریب نصف
شب بگذشت که بر چارپائی قدری دراز می فرمودند و می خسپیدند و بعد نماز عشا با هیچکس سخن نمی کردند چون وقت

سوا پهر شب باقی ماندی برای تهجد برخاستندی بعد ادای دوازده رکعت در تهجد معمولہ تسبیح خوانده ذکر جهر میکردند و ابتدا
حال و از بلند می کردند اما در اخیر عمر بآواز خفیه میکردند بعده در مراقبه می نشستند چون یک گهری شب باقی ماندی باز بر
چهارپائی استراحت می فرمودند که سنت است که الصلوة خیر من النوم واکثر غلامان منتظر اینوقت می بودند
تا رفته بالش و چهره مبارک می کردند و سخن های خوش طبعی که پنجابی است درین وقت کسی اج دان حضرت میکرد چون صبح صادق
دمیدی برخاسته وضو کردی و سنت فجر را هم سلسله خود خوانده برای ادای فرض در مسجد رفتی با همه عمر تا بوقت انتقال
که هفتاد و هشتاد سال برسجاده تخت نشسته بودند همین طور عبادت بود و چون رمضان شریف رسیدی همه اوقات مذکوره
برحال بودی اما ختم خواجگان چشت بوقت عصر خواندندی و در نماز تراویح حافظ قرآن شریف را در بیست و هفت روز ختم
کردی کاتب الحروف سه رمضان همراه حضرت صاحب گذارده بود و بوقت افطار دو نان آوردندی یک نان برای
افطار همه فقرا ایچه پاره نان همه فقرا میدادند تا افطار میکردند و باقی یک نان ماند از آن نصف حضرت صاحب خوردندی
و اخورده آب نوشیده بعده بعبادت حق مشغول بودی تا وقت معمول یک ورده نان خوردی و از آن نصف نان هم سواری
قادر بخش را حصه از فضله خود دادی و در وقت سفر بعد فراغ اشراق روانه شدی گاهی اشراق را در راه از اسپ فرود
آمده میخواندند چنانچه کاتب الحروف یکسال همراه حضرت سمت پاکپتن رفت حضرت صاحب نماز اشراق را در راه در علی پور از
از اسپ فرود آمده گذارده بودند بعده باز روانه شدند و نیز شبی در پاکپتن فقیر را اتفاق شب باشی در بنگله حضور افتاده
بود و آن چنان بود که من جامه های خود را در وجد بقوالان داده بودم و دیگر جامه نزد من نبود و سوم سیر بابو میان
غلام رسول برادر خدا بخش لانگری که در بنگله حضرت در حجره می خسپید اشیار لنگ هم در آن حجره بود نامبرده مرا گفت
که تو نزد من در حجره که در بنگله شریف است بیا خواب کن من عین مراد خود دانسته در آن حجره رفته خواب کردم
در آن شب اوقات حضرت را دیدم که بعد نماز عشا نوافل بسیار خواندند بترتیب او را دیگر که در خاندان ما نسبت بعده
وظیفه تسبیح خواندند بعد او را دکه در تقسیم اوقات عربی رساله التصنیف حضرت شیخ محمد گجراتی پیر حقیقی حضرت شیخ یحیی
مدنی رحمه است خوانده بر تمام وجود مبارک سه بار دم کردند بعده سرمه در چشم کشیده خفتند و آن اوراد که بوقت خفتن بر وجود
خود می مالند این است اول آیة الکرسی تا خالدون دوم آمن الرسول بعده ده آیة از اول سوره کهف
و ده آیة آخر از سوره کهف بعده بیست و پنجم مرتبه کلمه تمجید بعده سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله
و سی و چهار مرتبه الله اکبر بعده الحمد لله یکبار و قل هو الله سه بار و معوذتین یک یک بار این همه را خوانده بر
سر دو کف دست خود دمیده بر تمام وجود خود و به سه بار این یکبار خوانده را بکف دست دمیده بر تمام بدن خود بمالید

بعده این دعا بخواند بسم الله اسلمت وجهی الیک وفوضت امری الیک والجات ظهری
الیک رهبةً ورغبةً الیک لا ملجاء ولا منجاء منک الا الیک امنت بکتابک الذی
انزلت ونبیک الذی ارسلت فقط لازم است که بعد نماز عشا تا فجر سخن بکسی نگوید والا ثواب این ورد هرگز
سخن نگوید تاثیر بسیار است این فقیر کاتب الحروف را هم از حضرت همین ورد است

ذکر اقسام خوراک آنحضرت

بدانکه آنحضرت نان گندم و غنی میخوردند و در ایام اول گاه گاه سوپ نیز میخوردند و گوشت گوسپند و بز و خروش میخوردند
واز گوشت بریان آهو نیز گاهی میخوردند و شیرگاو و برنج شیر می نوشیدند واز گوشت و برنج یعنی پلاؤ و یکبار نواله میخوردند
دال ماش نیز گاهی گاهی میخوردند و گوشت گاو و دیگر دیس [illegible] گاهی نخوردند واز اقسام میوه فقط انار و انبه واز خرما و انگور
یکدو دانه واز خربوزه یکدو نواله واز قسم سبزی فقط شلغم یعنی [illegible] توری و لونگ نیز میخوردند فقط

ذکر وفات حضرت غوث زمان خواجه سلیمان رضی الله عنه

بدانکه چون این کاتب الحروف در ماه ذیحجه در سنه دوازده صد و شصت و هفت هجری برای قدمبوسی آن قطب عالم
روانه بسمت سنگهر شریف شد چون بدریای پاکپتن رسید بنابر کشتی اندکی برکناره دریا نشسته و همه قوالی نزد من ستار
می نواخت و غزلی میگفت این فقیر را رقت غالب بود در آنوقت ناگاه شخصی اختیار خان نام سکنه گنتیل سنام پیر بهائی این فقیر
آمده سلام علیک کرده نشست گفت تو پیر بهائی من هستی من گفتم تو مرید حضرت هستی گفت آری با و معانقه
کردم او گفت من هم برای زیارت حضرت صاحب بسمت سنگهر میروم الحمد لله رفاقت شما خوب بدست من آمد من گفتم
مرحبا الغرض اول در بلده پاکپتن بر عرس حضرت گنجشکر رسیدیم و قریب [illegible] روز در انجا ماندیم بعد فراغ عرس
بتاریخ هفتم ماه محرم سنه مذکور از انجا روانه بسمت سنگهر شریف شدیم اول در مهار شریف بتاج سرور رسیده
زیارت قبله عالم و اولاد ایشان کردیم بعده براه ملتان در سنگهر شریف رسیدیم و ان اختیار خان مذکور همراه من
بود مردی صالح و اهل جهاد بود و ذاکر شاغل و صاحب نفس و سیف زبان بود چنانچه این فقیر بسبب سواری [illegible] ترک
گاهی بیست کروه و گاهی شش کروه کرده میکردیم و او پیاده بجنگل سیاهیان ڈہال تلوار بسته همراه من میرفت وهر
شب در اثنای راه بعد نیم شب بر خاستی و بعد نماز تهجد در ذکر جهر و انواع اذکار و افکار تا فجر مشغول ماندی بعد با همراه
من در راه رفتی و سیف زبانی او چنین بود که روزی پیش کالیاشاه بکناره دریا رسیدیم و بکشتی نشستیم محصل
سرکار انگریز از مایان محصول کشتی یک یک فلوس گرفت و از اختیار خان اول دو فلوس گرفته بود چون او را
خبر شد که از من دو فلوس و از دیگران یک یک فلوس گرفته است او گفت ای [illegible] دو فلوس چرا گرفتی

یک فلوس ہمیں واپس بدہ چون نداد رنجیدہ شدہ گفت شرح خالص کی کہتی لکین کی ہست دہی یعنی بدہ فلوس ہمیں
تا کفش بیر خالص کہ یکی از خلفا حضرت گنج شکر اند بر سر خوانند ساعتی گذشتہ بود کہ سپاہیان انگریز آمدہ او را کفش زدن
شروع کردند الغرض چون رسیدیم در قریہ پیر عبدالرحمن کہ از تونسہ شریف دہ کروہ سمت جنوب است و در شب در مکان
پیر شاہ محمد برادر سید عبدالرحمن مذکور کہ از اولاد حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی اند ماندیم چون روز شد
بعد نماز فجر روانہ سمت سنگھر شریف شدیم در میان راہ اختیار خان مذکور گفت کہ پیر جی من خواب عجیبی دیدہ ام تعبیرش چیست
گفتم بگو چہ دیدہ گفت می بینم کہ یک جنازہ بر یک پایہ نہادہ است و شخصی بیان دہی خواہی کہ یاران دریا خشک بشود مرا
خبر ہی از دریا باشد و فیض گرفتن منظور باشد بگیرد درین میان دریا خشک شد کسی گفت تا ہمہ خشک شد چون این خواب
او شنیدیم بسیار حیران ماندیم و تعبیرش در دل خود اندیشیدیم کہ این ولی اللہ دریا فیض بار خدا خیر کند چہ حال باشد الغرض چون
بتاریخ بیست و یکم ماہ محرم سنہ مذکور در تونسہ شریف رسیدیم قدمبوسی آن قطب عالم کردیم صحیح و سالم و تندرست
حضرت را دیدیم اختیار خان مذکور شش روز در تونسہ شریف ماندہ سمت وطن خود رفت این فقیر بخدمت شریف از
زیارت جمال با کمال مشرف ہر روز میشد اما از امروز تا روز انتقال از زبان مبارک بیتی می شنیدیم کہ ہر وقت بوقت نشست
و برخاست و ملکہ چون از پاخانہ بیرون می آمدند این بیت میخواندند ع آنکہ بیمار شما شد فی الحال بصورت طلا شد
و دیگر بیت مثنوی خورشید نظر چو کرد بر سنگ فی الحال چو لعل بی بہا شد :: اما حضرت صاحب اول بیت میخواندند در آن حیران
کہ حکمت در خواندن این بیت چہ خواہد شد و این بیت نیز میخواندند ع اگر گیتی سراسر باد گیرد :: چراغ مقبلان ہرگز نمیرد
چون ماہ صفر نمودار شد حضرت صاحب بر چبوترہ بنگلہ شریف خود در تہیہ نماز مغرب بودند کہ کسی گفت اینک ماہ صفر در نظر آمدہ حضرت
فرمودند خدا خیر کند از آن وقت حضرت را بیماری زکام شروع شد روز دویم ہم بدستور سابق کچہری عام بعد از فراغ وظائف
و مشغولی کردند روز سوم زیادتی زکام شد اما در آن روز ہم کچہری کردند و روز چہارم مرض زکام زیادہ شد و روز پنجم از آن
زیادہ شد حکما ہر چند مالش روغن بادام وغیرہ ادویہ بر فرق مبارک میکردند اما مرض زیادہ میشد چون روز ششم ماہ صفر گذشت
و شب ہفتم آنحضرت را مرض زیادہ شد نماز عشا را در حجرہ شریف خود نشستہ بجماعت گذاردند و درین ایام مرض
ہمہ اوراد و وظائف کہ مقرر بود دوامی فرمودند یک وظیفہ ہم قضا نشدہ بود و شب ہفتم بعد از نماز عشا حالت نزع
بجان حضرت شروع شد و رعشہ بر اندام مبارک غلبہ کرد و وظائف معمولہ کہ بعد نماز عشا مقرر بود بر کٹہرہ نشستہ ادا
فرمودند بعدہ بمشغولی باطنی مشغول شدند این فقیر نماز عشا ہمراہ حضرت در حجرہ شریف خواندہ بر کٹہرہ حضرت سمت جنوب
نشستہ بود و صاحبزادہ صاحب میان نظام الدین صاحب پسر میان حضرت کالی صاحب نبیرہ حضرت مولانا فخر الدین ہم نزد من نشستہ بودند

وصاحبزاده صاحب الهی بخش جی بگهٹ حضرت سمت پائین نشسته بودند و دیگر چند مردمان هم حاضر بودند و حالت نزع
بر حضرت غالب بود شغل پاس انفاس نزد چنانکه این شغل را چنان صورت بسته بود که هر کس میدانست که ذکر جاریست
درین اثنا صاحبزاده صاحب نظام الدین جیو موصوف ازین فقیر پرسید که نجم الدین مرا بیعت در سلسله قادریه از پدر خود
هست و پس من هم مستفیض ازین حضرت هست من در سلسله چشتیه از حضرت بیعت می کنم جائز هست یا نی گفتم
مبارک باشد بیعت کنید پس آن وقت از حضرت صاحب بیعت کرد و حضرت صاحب او را وظیفه درود دیگر [illegible]
فرمودند و برای ارشاد فقیر عاجز فرمودند محمد اکرم خادم عرض کرد که بر خانقاه قبله عالم مردی برای عیادت
حضور فرستاده ایم فرمودند از آدم تو آدم من قبل رسیده در آنوقت سپیده بدم که حضرت صاحب دست بجانب
سلام میکردند واللہ اعلم کدام بزرگ را اسلام میکردند چون وقت تهجد رسید خفته و غلطیده نماز تهجد باشاره ادا کردند
بعد نشسته و تسبیح را از کیسه بیرون آورده وظائف معموله را خواندند و بعد فراغ وظائف سمت صاحبزاده
الهی بخش صاحب دیدند و فرمودند که کیستی او هنوز جواب نگفته بودند که میان شیخ محمد صاحب که بر سر من ایستاده بودند
عرض کردند قبله این الهی بخش پسر گل محمد صاحبزاده شماست همین توجه هست بر بن نبیره خود کرم فرمائید انگاه
میان صاحب الهی بخش جی عرض کردند بابو من از تو دیگر چیزی نمیخواهم لیکن همین میخواهم که نعلین فقیران ترا
راست کرده باشم حضرت صاحب از شنیدن این عرض معقول خوشدل شده در جواب ان سخن ایشان شده فرمودند
که وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي و این آخر کلام حضرت صاحب هست بعده قدر دراز کردند سر سمت مشرق بود
و پای سمت مغرب پس مشغول پاس انفاس شاغل شدند قریب دو سه گهڑی شب باقی مانده بود که جان خود را
بجانان سپردند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن نقل است مولوی نصر الله ولائتی قصبه کلان بود
اما از ذوق درویشی محروم او هم وقت انتقال حضرت سمت پائین کهٹ حضرت نشسته بود چون خاتمه
حضرت را باین خوبی دید که از هر رگ وجود مبارک ذکر حق جاری بود بسیار تعجب کرد و گفت که چنین خاتمه کسی
ندیدم جای تعجب است که شر دیم شنوند و خاتمه چنین باشد چون روز شد در تهیه صندوق حلب
شدند تا تیار شد و وقت یک پاس روز برآمده بود روز پنجشنبه هفتم ماه صفر بود که حضرت را در حجره ایشان
غسل دادند فقیر هم بوقت غسل حاضر در حجره بود بعد از غسل کفن پوشانیدند بر چارپائی حضرت صاحب را بنشانیده بیرون
بنگله شریف صحن آن چارپائی را نهاده بعد در صحرا شمالی قصبه برای نماز جنازه خواندن بردند
چندان مخلوق بر جنازه حاضر شده بودند که در شمار نیامدند واللہ اعلم ملائک بودند یا از عالم غیب بیگر چه [illegible]

از نماز جنازه فارغ شده هنوز جنازه همدر اینجا نهاده بود که چند نفر خراسانیان از ولایت در رسیدند و چون
جنازه را دیدند پرسیدند این جنازه کیست گفتند حضرت صاحب اند یک شخص از آن خراسانیان که بسیار مشتاق
بود گریستن شروع کرد و گفت های افسوس من از چندین مسافت برای مرید شدن این حضرت آمده بودم از آن نعمت
محروم ماندم و چندان گریه کرد که بیهوش افتاد و بعد از دیری سر برداشت و گفت الحمد لله مراد من حاصل شد حضرت صاحب
این وقت مراقبت فرمودند و وظیفه تلقین کردند بعده جنازه را برداشته باز در صحن بنگله آورده نهادند نقل است
مولوی داد بخش پاکپتنی پیش من گفت که بزرگی کامل صاحب کشف مرا گفت که چون جنازه حضرت را برداشته در صحرا
می بردند همه ارواح رسل علیهم السلام و صحابه کرام و مشایخ دیگر را دیدم که همراه جنازه بودند از آنجمله حضرت
محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی و سلطان المشایخ محبوب الهی نظام الدین اولیا رضی الله عنهما هر دو یکی و
دیگری گرفته از پایان کفنان همراه جنازه ایشان میرفتند حضرت نظام الدین اولیا فرمودند که امروز رونق دکان ما نماند حضرت
وقت حضرت محبوب سبحانی فرمودند چه رونق خاندان قادریه از فوت شدن این بزرگ رفت این از آن هم بود و چون صندوق
تیار شد حضرت را در آن جا نهادند بعد نماز مغرب یک دو گهری شب گذشته بود که در بنگله شریف آنحضرت جائیکه مشغولی میفرمودند
در شب جمعه هشتم شب ماه صفر دفن کردند این فقیر وقت دفن هم حاضر بود **نقل** است مولوی دادبخش صاحب
پیش این فقیر میگفتند که بزرگی کامل صاحب کشف پیش من میگفت که چون حضرت را در قبر دفن میکردند سر حضرت را آدم علیه السلام
گرفته بودند و پایهای حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گرفته بودند و از پای حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه و دیگر صحابه
ثلاثه گرفته در قبر نهاده بودند **عمر آنحضرت** هشتاد و چهار سال شد **وفات** ایشان بتاریخ بیست
هفتم ماه صفر شب پنجشنبه بوقت دو گهری شب باقی مانده بود **دفن** ایشان در شب هشتم شب جمعه **قبر** شریف
ایشان در بنگله شریف در عبادتگاه خود در قریه تونسه که در ملک سنگهر است از بلده ملتان چهل کروه سمت مغرب

تاریخ وفات ایشان مولوی محمد حسین صاحب پشاوری گفته اند **نظم** خواجه ما آن امام المسلمین
شه سلیمان رحمة للعالمین ‡ هفتم ماه صفر روز خمیس ‡ جان بجانان داد آن نفس نفیس ‡ روحهای اولیا گرد آمدند
بهر سال نقل او رامی زدند ‡ زان میان یک کهنه هوی کشید ‡ روح مولانا [illegible] گفت های ‡ ای دریغا ای دریغا ای دریغ
گشت پنهان آفتابی — دریغ ‡ یعنی در بیت مثنوی در زیر دریغ تاریخ است و مولوی حسین علی صاحب سکنه قصبه [illegible]
دیگر تاریخ گفته اند **نظم** سلیمان زمان حضرت چو غمزه شود ‡ یکایک جهان ظلمت بنفزود ‡ پی سال وصالش هاتف غیب
بگفت — آه آفتاب چشتیان بود ‡ و شخصی محمد یار خوجه نام او را ابوالفهم میفرمودند تاریخ آنحضرت دعیر ما نواز [illegible]

١٢٦٧

مولوی صدر الدین صاحب مفتی دہلی خید تاریخ وصال آنحضرت گفته است **نظم** شه سلیمان آن حبیب کبریا
غوث قطب با سخا شیخ الہدیٰ ؛ ذات پاکش آفتاب چشتیان ؛ قطب عالم حق نما مشکل کشا ؛ برد چون شیخ و سنن جنید از تسنیق
از سوی او را سوا علی العلا ؛ عرشیان از بہر استقبال او ؛ آمدند و بر زبانہا مرحبا ؛ از بہشت و فردوس لبیک بیج تا
یافت تشریفات حق اندر ملا ؛ بالمشافه سرکشی تاریخ وصل ؛ از جناب کبریا کرد التجا ؛ فتح بابش نعت بود حق شد
رحمة للعالمین قطب الوریٰ الصامتہ چون آفتاب چشت شد مظہر تمکین ؛ قطب بہار رونق بزم متقین
شیخ الشیوخ تاجور ملک معرفت ؛ غوث زمان ختم شد دور آخرین ؛ یعنی جناب خواجه سلیمان که نام او ؛ مفتاح قفل باب تمنای این
شد محو رنگ ذات بدنگی که اندرو ؛ لغت لقا مغفون صف فنا ببین ؛ کردم سوال سال وصالش زغیب گفت ؛ محو ذات حق شد تاریخ
الصامتہ چو غوث وقت قطب دین چه بود ؛ سلیمان حقیقت بلکه داود ؛ لغرم چون بجوئی گر بدین
ازین سو سوی بسویل نقل فرمود ؛ دلم از قدسیان پرسید تاریخ ؛ که بستم در خیالش سینه پر درد ؛ بگفتند از
سر کلک قضا صاف ؛ نوشته شد ہویدا ذات حق بود الصامتہ ؛ آن امام اولیا غائب شد سلیمان رہبر
و شاب ؛ پیشوای خلق غوث حق ولش ؛ رحمت عالم زہمتش مستجاب ؛ چون بجانان داد نقد جان خود ؛
من شدم از آن تیم وسیم خراب ؛ فکر تاریخش نمودم گفت دل ؛ جای فکرت نیست ای حسرت مآب ؛ از سر
دانش و پیران قضا ؛ محو ذات حق بود بنمودش خطاب **فائده** بدانکه در سن عمر حضرت صاحب در گروه پیران و
فقیر بسیار اختلاف بود کسی می گفت که عمر حضرت تخمینا صد سال بود کسی صد و سال کم یا زیاده از صد سال می گفت کسی و تخمینا از پیش خود
بخیال و قیاس خود دلیل بیان می گذارد تا امسال که سنه دوازده صد و ہشتاد و ہجری است فقیر بہم کاتب حضرت صحیحه
و سیکه مولانا جناب حضرت خواجه اللہ بخش صاحب سجاده نشین حقیقی حضرت صاحب قبله که برای زیارت خواجه بزرگ رضی الله عنه
در اجمیر شریف تشریف آورده بودند و بیسنگهر تشریف آوردند از زیارت مزار پر انوار حضرت صاحب مشرف شدم از آنجا که فقیر را
بموجب این بیت که **بیت** در دل ہست تکدر دخیر توجیح ؛ یا توئی یا خوی تو یا بوی تو ؛ ہر دم خیال و تصور حضرت صاحب
در بہشت بجز ذکر حضرت صاحب دیگر ذکر نیست تحقیق سنه ولادت و عمر و وصال آنقبله بسیار سعی نمودم و جہادا
طبع کردم رساله دیدم مسمی اسماء الابرار از تصنیفات نواب نظام الملک غازی الدین خان بہادر رحمه الله که یکی از مریدان با اعتقاد
و صحبت یافته حضرت مولانا صاحب خواجه فخر الدین رضی الله عنه بود و نیز صحبت اکثر خاصیت حضرت قبله عالم خواجه
نور محمد مہاروی رضی الله عنه بسیار فیض حاصل کرده بود بلکه صاحب ارشاد و ذوق و شوق بوده جامع بود میان علم ظاہری
و باطنی تصنیفات او در نظم و نثر بسیار است و در آن رساله اشاره الیه ذکر اولیا و مشایخین زمان خود را ذکر کرده ا

و ذکر حضرت صاحب را هم آورده اند چنانچه عبارتش این است **عبارته** محمد سلیمان که از خردسالی مرتبه عشق و محبت
بهم رسانیده الحال عمرش بیست و دو سالگی است و از جمله اولیا است انتهی ۱۲ از این عبارتش بسیار عقده ها حل شد و هم سن ولادت
و عمر حضرت دریافت شد زیرا که رساله مذکور در سنه دوازده صد و پنج هجری تصنیف شده بود چنانچه از عبارت ذکر
مولانا نور محمد یار و والد صاحب رحمة الله صریحا معلوم میشود که در ذکر وی می نویسد که رحلت وی سال گذشته شد چون
سن وفات او تحقیق کردم در سنه دوازده صد و چهار هجری شده بود یعنی قبل از وفات قبله عالم که در سنه دوازده صد و
پنج هجری شده بود چنانچه در ع حیف وا ویلا جهان بی نور گشت :: تاریخ وصال ایشانست رحلت او یک سال
اول شده بود در سن مذکور و اگرچه در حین تصنیف رساله مذکور قبله عالم در قید حیات بودند اما در همان ایام در
عرصه عنقریب شده و نیز وصال قبله عالم بعد از وصال حضرت مولانا صاحب بعد از شش سال شده بود زیرا که وصال
مولانا صاحب در ۱۱۹۹ هجری شده بود و وصال قبله عالم در سنه دوازده صد و پنج هجری شده چون این همه تاریخها را تطبیق داده
حساب کردم کل عمر حضرت صاحب هشتاد و چهار ساله شده و قطع نظر از سند گرفتن رساله مذکور دیگر دلائل هم در بیان
عمر حضرت صاحب موافق سند مذکور قوی بسیار دارم و آن این است که جناب مشفق مکرمی مولوی صاحب محمد حسین پشوری که یکی از معتقدترین
غلامان حضرت صاحب اند و مدتها حضور ایشان شرف صحبت حضرت صاحب حاصل کرده اند بیان نمودند که روزی شخصی از حضرت صاحب
پرسید که یا قبله وقتیکه حضور در دهلی برای زیارت حضرت مولانا صاحب تشریف برده بودند عمر شما چند ساله بود فرمودند شانزده
یا پانزده ساله بودم و نیز در ملفوظ حضرت صاحب که حافظ احمد یار پاکپتنی که یکی از قدیم یاران حضرت صاحب و مرید با اعتقاد
انتخاب است نوشته است که در آن وقت که حضرت سمت دهلی برای زیارت مولانا صاحب رفته بودند عمر ایشان پانزده یا شانزده
ساله بود پس بنا بر این قیاس هم عمر حضرت صاحب هشتاد و چهار ساله باشد و نیز از این کلام صحت کلام نواب کور معلوم شد
زیرا که وقتیکه حضرت صاحب در ۱۱۹۹ یازده صد و نود و نه هجری که سن وفات مولانا صاحب است و نیز سن رفتن حضرت صاحب
سمت دهلی است شانزده ساله باشند پس در ۱۲۰۵ هجری که سن وفات حضرت قبله عالم مهاروی رضی الله عنه است و نیز سن
تصنیف رساله مذکور هست ضرور بیست و دو ساله باشند پس هیچ شک درین سن عمر حضرت صاحب
فقیر را نمانده ضرور عمر حضرت صاحب هشتاد و چهار ساله باشد و نیز از قیاس این سنه عمر سن ولادت حضرت هم معلوم شد که در ۱۱۸۳
متولد شده اند والله اعلم بالصواب و نیز از همین قیاس معلوم شد که در وقت بیعت شدن از پیر خود حضرت صاحب شانزده
ساله بودند زیرا که بعد از تحصیل سعادت بیعت حضرت صاحب با مر پیر خود در همان ایام سمت دهلی رفته بودند و نیز از این معلوم
شد که در وقت انتقال قبله عالم حضرت صاحب بیست و دو ساله بودند و نیز در روز در مسجد حضرت صاحب وقت عصر تاریخ

شانزدهم ماه محرم سنه ۱۲۶۷ هجری فقیر نشسته بود و میان عبد الله کهوکهر که یکی از غلامان حضرت صاحب است او و مولوی حسن
سکنه ویره غازیخان و مولوی محمد عمر سوکری و غیره نشسته همین تذکره سنین عمر حضرت صاحب در پیش آمد عبد الله
کهوکهر گفت که روزی بخدمت حضرت نشسته بودم شخصی عرض کرد که قبله عمر شما صد ساله شده باشد فرمودند نی باز
نود ساله شده باشد فرمودند نی از هشتاد چیزی بالا و نیز مولوی محمد عمر مذکور میفرمودند که والد من یار محمد نام مرید
حضرت بود از حضرت صاحب در عمر کلان بود می‌گفت که وقتیکه حضرت صاحب از حضرت قبله عالم بیعت شده از سفر دهلی باز
آمده بسمت وطن خود که کوه درگ است از تونسه شریف سی کروه بسمت مغرب تشریف می‌بردند وقتیکه در ویره سوکر
تشریف آوردند من هم اینجا بودم در آنوقت حضرت صاحب بالغ شده بودند که هنوز سبزه مسلت و محاسن مبارک هم نیامده بود
پس ازین قیاس هم معلوم شد که حضرت در شانزده ساله در آنوقت خواهند شد و نیز بارها در زبان مبارک حضرت ما هم
شنیده ایم که ما آن از صحبت ظاهری حضرت قبله عالم شش سال یا کم کرده ایم چنانچه این عبارت در ملفوظ حضرت صاحب
که مولوی امام بخش جمع کرده است هم نوشته است پس این قول حضرت صاحب هم تائید قول اقوال مذکور میکند که الحال عمر
بست و دو سالگی اند زیرا که بیعت ایشان در سنه ۱۱۹۹ و انتقال قبله عالم در سنه ۱۲۰۵ هجری شد پس حسابه شش سال بعد
از بیعت کردن حضرت صاحب قبله عالم فوت شدند الحال بموجب اقوال مذکور و قیاس مزبور باید دانست که سن
ولادت حضرت صاحب سنه ۱۱۸۴ یازده صد و هشتاد و چهار است از هجرت حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم و سنه بیعت و رفتن حضرت
بسمت دهلی سنه ۱۱۹۹ یازده صد نود و نه هجری است و در وقت بیعت شانزده ساله بودند و در وقت انتقال مرشد خود
خواجه نور محمد مهاروی بست و دو ساله بودند و عمر حضرت صاحب هشتاد و چهار ساله شد و رحلت حضرت صاحب در سنه ۱۲۶۷
دوازده صد و شصت و هفت سال بهفتم صفر روز پنجشنبه شد چنانچه همه تواریخ مذکور درین نظم گفته ام **قطعه**

دردا که غوث اعظم راهی سوی جنان شد
محبوب ذات حق بود اندر زمین نهان شد
لفظ حبیب الله بی یا عمر او دان
خورشید دو جهانی بخوان ازین عیان شد

از هجر او دو عالم پرشور و پرفغان شد
سال ولادت او از من اگر بپرسی
من کرده ام شماری هشتاد و چار نشد
وقت وصال مرشد بست و دو ساله بود

از سال انتقالش هاتف مرا بگفته
گر بایدت بسازی خورشید جهان شد
تاریخ بیعت او هم رفتنش بدهلی
از نجم و غواصی در لفظ آن بیان شد

ذکر عیال و اطفال حضرت غوث زمان خواجه سلیمان رضی الله عنه

بدانکه چون حضرت قبله عالم فوت شدند و حضرت صاحب غوث زمان مستقل است در وطن خود کوه درگ و در بستی
گرگوجی مستقیم است و بودند و طالبان خدا را بسمت انجا راه خدا هدایت می‌نمودند و الله اعلم حضرت صاحب دو جا

که حضرت صاحب شادی کدخدائی خود کنند عمرخان جعفر ایران بر داشتند که دختر خود بحضرت صاحب بدهد و سعادت
دارین خود فهمیده و وسیله نجات آخرت دانسته دختر خود را بحضرت صاحب بزنی داد نام زوجهٔ عفیفهٔ حضرت صاحب
بی بی صاحب بنت عمرخان بن احمدخان بن علی خان جعفر بهدانی که هم جد حضرت صاحب بود و نام مادر بی بی صاحب مرحومه
سختاور بی بی است که زوجه عمرخان مذکور بود **وفات** بی بی صاحبه مرحومه بماه جمادی الاول در سنه ۱۲۶۵ هجری
بعد از وفات حضرت صاحب غوث زمان شد قبر ایشان در حویلی قبرستان قریب پسران مرحومان خود
جناب گل محمد صاحب و درویش محمد صاحب است زیارت و تبرک عمر ایشان هشتاد سال بود **گویند** حضرت
بی بی صاحبه مرحومه مرید از حضرت صاحب شوهر خود بود و در تلاوت قرآن شریف دلائل الخیرات و تهجد و اشراق
و چاشت و دیگر همه اوراد و ذکر جهر و پاس انفاس و وقوف قلبی خصوص بذکر **یا هو یا من هو** سرگرم شاغل
بودند و یکی از صالحات وقت بودند و اندرون خانه لنگر زنانه هم ایشان جاری داشته بودند که صد زنان بیوه
و بی بی فاطمه لانگری برای لنگر اندرونی مقرر داشته بودند **نقل است** وقتی حضرت صاحب بعد فراغ از مشغولی
تهجد و چاشت چون تشریف بخانه خود برای خوردن نان بردند او ایشان از اندرون لنگر بود چون
دیدند که لنگر خیرات افتاده است دریافت در لنگر نان پخته است حضرت صاحب خدابخش لانگری خود را طلبیده پرسیدند
که امروز نان در لنگر برای فقرا چرا نمی پزد گفت قبله بقال جواب داده است که قرض من بذمه شما بسیار شده است
وقتیکه قرض سابق ادا خواهید کرد دیگر غله خواهم داد حضرت صاحب اندرون خانه رفتند چون حضرت مائی صاحبه
زوجه آن غوث زمان نان بخدمت ایشان آورد حضرت صاحب فرمودند امروز من نان نمی خورم فقیران من گرسنه اند
من چگونه نان خورم که بقال غله نداده است میگوید که چون قرض سابق ادا خواهید کرد آنگاه غله خواهم
حضرت مائی صاحبه زیور که سیصد [illegible] بخدمت حضرت صاحب آورده نذر کردند و فرمودند که این را خرج لنگر فقرا
شما بکنید حضرت صاحب خوشدل شده نان بخوردند و آن زیور را آورده خدابخش را سپردند تا کار لنگر از سر
جاری شد بعده حضرت صاحب آن بقال را که سوی لنگر بود طلبیده فرمودند تو چرا غله برای خرج لنگر
فقرا نمیدهی عرض کرد جناب قرض من بسیار شده است از اول ادا بکنید دیگر خواهم داد فرمودند حق تعالی همه قرض
ترا ادا خواهد کرد تو بخوشی دل غله داده باش او گفت حضرت نزد شما چیست که بآن امید شمارا
قرض دهم گفت نزد شما بجز کلاه و پیراهن و دو پاپوش و بوریای برای نشستن این بوریا چیزی نیست
دیگر هیچ نیست که بران اعتماد کرده شمارا قرض داده باشم حضرت را از شنیدن این کلام آن بقال خنده آمد

بوریا را بر داشته فرمودند که هان بگیر انچه قرض تست البته نزد من فقط این بوریا در ترکه من است چون آن سودی زیر آن مصله بوریا دیدچون سلطان واشتر خیان جار ربع دانگاه و الیشان آمد از روز باز اعتراض از دادن بکند **والغرض** این بائی صاحبه عفیفه را حق تعالی اینچنین حوصله داده بود که بر فقرا حضرت همه زیور خود را فدا کرده بودند درین زمان اینچنین کا همت از زنان کم آید با اینهمه برکت صحبت آن غوث زمان بود و حضرت صاحب را سوای این بائی صاحبه دیگر زنان هم بودند که از وشان نکاح ثانی کرده بودند یعنی از ثیبات نکاح کرده بودند **اما دختر** حضرت صاحب بی بی آیشه صاحبه که از عبدالرحمن بن ابراهیم خان که خواهرزاده حضرت است منکوحه شد یعنی این عبدالرحمن و اما دختر صاحب بی بی مائی خواهر حقیقی حضرت صاحب است و از بطن بی بی مذکوره صاحبه عبدالرحمن را دو پسر اند بزرگ میان قادر بخش خرد خیر بخش حق تعالی آل و اولاد حضرت ما را بمقام اعلی و برتبه علیا رساند و معزز در دارین وارد همیشه دارد بسم **ذکر آن زین ابرار و قدوه اخیار سوخته در عشق الهی و عارف معرفت کبریائی قدوة السالکین و اسوة الواصلین حضرت گل محمد صاحب** رضی الله عنه بدانکه حضرت صاحبزاده گل محمد صاحب از بزرگترین پسران آن غوث زمان اند و مرید و خلیفه ایشان روز و شب در ذکر و اشتغال و خدا یاد مشغول بودند و در عشق الهی سوخته می ماندند و ذکر جهر را باواز بلند و سجدت تمام می کردند و ایشان را با سماع سرود بسیار محبت بود بلکه در علم موسیقی هم درک بسیار داشتند و حال و وجد ایشان را همچو پدر خود می شد که **الولد سر لابیه** گویا در حق ایشان بود چنانچه ذکر وجد ایشان کرده خواهد شد و ایشان را علم ظاهری و باطنی حق تعالی نصیب کرده بود علم ظاهری از حافظ حسن صاحب تحصیل کرده بودند و نیز از مولوی نور احمد صاحب اندکی خوانده بودند بعد علم سلوک از حضرت صاحب غوث زمان تحصیل کرده مرتبه تحمل و تسلیم را بدرجه کمال رسانیده بودند که هیچ تفضل بر الفقرا گاهی خاطر گران نشده بود و اگر بر تقدیر کدام کس را از ایشان رنجیدگی رسیدی فورا او را العیاذ بالله و عذر خواهی نموده و خوشامد لاتعد خوشنودی می کردند و از خود اورا راضی می ساختند **و** غبار چهره گردون لیل یاران است چنانکه خشم به بیگان ها زحمت نیست و میان سخاوت در ایشان حضرت بسته دست کرم و سخا فراخ داشته بودند و اکثر آمد رفت به مکان فقرا می فرمودند و هیچ خیال صاحبزادگی و بزرگی خود نمی فرمودند ساده مزاج بودند و خود را یکی از فقرا حضرت می دانستند و اکثر می فرمودند که من هم یکی از فقیران حضرت صاحب هستم و سخاوت ایشان بدرجه بود که از عطیات مخفیه هر یک را می نواختند **ه** به بینج طریق کرمهای خاصگان خدا بر بینای ادنی و اعلی نگاه میدارند **کاتب الحروف** گوید که جناب بسبب شفقت بر فقیر زیاده از حد میداشتند و در ابتدا حال در حجره حاجی نجابت صاحب این فقیر می ماند گاهی گاهی تشریف هم آوردند بلکه برای خویش کمره داده

خود چیزی از غزل هندی کافی از تصنیف خود می فرمودند و وقتی همراه حضرت صاحب در بهار شریف رفته بودند
بر عرس قطب عالم در آنجا فقیر را روزی بوقت عصر وجد شده بود و تا نماز مغرب غلبه آن وجد بود و چون نماز مغرب
بصحن بنگله حضرت صاحب همراه آن غوث زمان گذاردیم حضرت ایشان برابر این فقیر در صف اول جماعت استاده بودند
فقیر را جوشش درونی هنوز سر نشده بود و گریه بتحرک قلبی جاری بود چون ایشان آن حال مرا مشاهده فرمودند بیکی
شخص مخاطب شده فرمودند که اگر کسی را بفقیران حضرت من عقیدت نباشد گو مباش مراد الله بالله بفقیران حضرت اعتقاد
تمام است اشارت باین فقیر کردند و همه این راه نوازش و غلام پروری بود ورنه چه نسبت خاک را با عالم پاک

نقل است وقتی همراه حضرت صاحب آنجناب حضرت گل محمد صاحب بعرس حضرت گنجشکر در پاک پتن تشریف برده بودند و در مجلس سماع چون قوالان این غزل حافظ شیراز را می گفتند **غزل**

فاش میگویم از گفته خود دلشادم	بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم	نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم	ملک بودم و فردوس برین جایم بود	آدم آورد درین دیر خراب آبادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق	که درین دامگه حادثه چون افتادم	سایه طوبی و دلجوئی حور و لب حوض
بهوای سر کوی تو برفت از یادم	کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت	یارب از طالع گیتی بچه طالع زادم
تا شدم حلقه بگوش در میخانه عشق	هر دم آید غمی از نو بمبارکبادم	گر خورد خون دلم مردمک دیده رواست
که چرا دل بجگرگوشه مردم دادم	پاک کن چهره حافظ بسر زلف ز اشک	ورنه این سیل دمادم ببرد بنیادم

چون قوالان این بیت **بیت** نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست + چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

گفتند حضرت صاحبزاده مرحوم را وجد چنان شد که چند بار رقص فرمودند بعد حالت سکته شده بیهوش افتادند
و تا وقت ظهر همچنان بیخود افتاده بودند چون حضرت صاحب غوث زمان را خبر شد فرمودند آب بر بدن وی اندازند
چون آب می انداختند همچو تابه که بر آتش گرم می باشد و بران آب می اندازند و فوراً خشک میشود همچنان آب که
بر وجود وی می انداختند حضرت صاحبزاده مرحوم می انداختند خشک میشد تا بعد چند ایشان را بهوش شد از انروز حضرت
ایشان از مجلس سماع رفتن منع فرموده بودند و نیز **نقل** است وقتی در تونسه شریف چند شخصان مولویان
از بلده حاجی پور آمده بودند و در مکان میان گل محمد امانی مجلس سرود کرده بودند و این غزل می گفتند

غزل جان من بی آرام شد آرام جان من کجا + سحر من شکفته شد فتنه فتان من کجا + آمد بهار شکست دم سنبل دمید لاله هم
سبزه بصحرا از وقدم سرو روان من کجا + در گریه ام شد یا گل و زد در دست کنم خجل + جان از جهان گسسته دل جان جهان من کجا

در قعر غم شد سوریم بی پرده شد مستوریم + تلخ است عیش از دوریم شکرفشان بین کجا + بیت کان یار کو رفته دل خسته
گر دل برفت این را بگو آن گو که جان من کجا + حضرت خواجه گل محمد صاحب مرحوم چنان وجد حالت شده که او دل گریه
وزاری کردند بعد در جذبه آمده گاهی در عین حالت بخدمت حضرت غوث زمان رفته در قدم ایشان افتاده
گریه می کردند و می غلطیدند و باز از انجا وجد کنان نزد قوالان می آمدند و باز بخدمت حضرت صاحب
می آمدند همچنین چند بار کردند و تا کیاس بلکه زیاده برایشان غلبه این حالت ماند چون بهوش آمدند
در دیده خود رفتند **کاتب الحروف** گوید که اوصاف و بزرگی آنحضرت چندان است که در احاطهٔ
تحریر نیاید لاچار به چند نقل درد آمیز و حادثه انگیز و واقعهٔ وحشت افزای آنحضرت گل گلشن سلیمانی
قصه مختصر تمام می کنم **نقل است** چون ایام وفات حضرت جناب گل محمد صاحب رضی الله عنه قریب رسید
حضرت صاحب قبل از چند روز حکایات درد آمیز شورش انگیز فراق آمیخته گفتن شروع کردند و از انجمله یکی
این است **نقل است** روزی حضرت صاحب فرمودند که مرغی بود و او را چند بچگان خرد زغن برده خورده بود
و کسی را گربه برده خورده بود چون آن مرغی را ذبح کردند در دل وی آنقدر سوراخها بودند که بچگان او را گربه و
زغن خورده بود پس جانور را غم اولاد این قدر باشد دیده باید آدمی از مردن اولاد او چگونه درد و رنج پیدا نشود
و باز فرمودند که حضرت امیر حمزه عم رسول علیه السلام را چند پسران طفلک فوت شده بودند چون ایشان
در جنگ احد شهید شدند و کافران لاشهٔ ایشان را مثله کرده بودند یعنی گوش و بینی و دیگر اعضا بریده بودند عداوت
که از ایشان زیاده داشتند همه را بریده بودند لاشهٔ ایشان در شناختن نمی آمد هر چند تلاش می کردند نیافتند
چون بخدمت رسول علیه السلام عرض کردند فرمودند لاشهٔ مثله شده را دل را بشگافند اگر در آن دل چند سوراخ یافت شود
که آن لاشهٔ عم ما است چون او را چند پسران فوت شده بودند در دل او آنقدر سوراخ خواهند بود و چون آن لاشه را دل
بشگافتند همچنان سوراخها در دل می یافتند دانستند که این لاشهٔ امیر حمزه است پس وی را دفن کردند پس دانند که مقبولان اهل الله را
هم این قدر رنج و الم اولاد خود می شود اگر چه بظاهر گریه و زاری نمی کنند و تن را به بلا و صبر بسپارند و گاهی از هر دو انگشت دست خود
یعنی از سر انگشت و وسطی چٹکی می زدند و این راگ هندی را باواز درد آمیز آهسته آهسته می گفتند **راگ هندی** مونڈ لکھیا ہن موڑ
لکھیا لوح قلم دا + واہی ہی ہتھ دوڑ لکھیا لوح قلم دا + وس نہیں لگدا اور لکھیا لوح قلم دا + پس بعد از چند روز حضرت صاحب از
راولپنڈی بر گردیدن باز آمده از آن چند روز بیمار شدند بعده بتاریخ یازدهم ماه رمضان شریف در سنه ۱۳۱۲ و از ده ماه و شصت [illegible]
قبل از پدر خود فوت شدند **قبر ایشان** در بلده تونسه شریف است برابر قبر صاحبزاده درویش محمد برادر حضرت خود که او [illegible]

قبل فوت شده بودند عمر ایشان پنجاه سال شد سجع ایشان این بود گلزار فخر نور سلیمانی شگفته گل محمد
تازه ریحان **نقل است** وقتیکه حالت نزع ایشان وارد شد حضرت صاحب را خبر کردند ایشان نزد صاحبزاده صاحب آمدند فرمودند گل محمد
متوجه پیران خود شو عرض کردند یا قبله من پنجاه روز شده ام متوجه بشما ام شما متوجه پیران خود از جانب من باشید بعده شجره را بسینه ایشان
نهادند حضرت صاحب فاتحه خیر خوانده روانه سمت بنگله شدند و ایشان ذکر کلمه طیبه **لا اله الا الله** را چنان بضرب
و آواز کلان می کردند که هر کس از دور می شنید پس عین ذکر جان بحق تسلیم کردند **انا لله وانا الیه راجعون** گویند دو سه روز
پیشتر از وفات ذکر کلمه را با آواز و ضرب شروع کرده بودند و حکما منع میکردند اما آن سعید ازلی ذکر را بند نمی کردند و ایشان از دو پسران
و سه دختران اند **اما پسران** بزرگ از همه حضرت قدوة السالکین زبدة العارفین خواجه الله بخش صاحب اند اطال الله عمره و برکاته
و خورد حضرت شیخ محمد صاحب اند چنانچه ذکر ایشان باز خواهد آمد **اما دختران** بزرگ بی بی عائشه که از سوکو محمد موسی بن محمد جعفر
بن الیاس منکوحه شد یعنی محمد کور خواهرزاده حضرت صاحب است از پسری موسی منکوحه شد **دوم** بی بی فاطمه که از عبد الله برادر
خورد سوکو موسی منکوحه شد و این هر دو خواهران اولاد هست پسران و دختران **سوم** بی بی مریم که حافظ قرآن شریف اند در روز
و شب در ورد و وظائف یاد مشغول اند شادی ایشان هنوز نشده است **ذکر آن ولی مادرزاد و آن مشغول بخدا یاد**
و آن از هر دو جهان آزاد رئیس المقبولین بقیة العارفین حضرت صاحبزاده درویش محمد صاحب
رحمه الله بدانکه حضرت صاحبزاده درویش محمد صاحب مرحوم از حضرت خواجه گل محمد صاحب خورد بودند و ایشان مادرزاد ولی بودند
کرامات و خوارق عادات از ایشان در خورد سالی ظاهر میشد و گواهی بولایت ایشان قبل از تولد ایشان داده بودند چنانچه
نقل است که شخصی با لباس هندوستانیان بر دروازه حضرت صاحب خوش زبان آمد روزی آواز داد که درین خانه فرزند ولی مادرزاد
ولی پیدا خواهد شد و درویش است و هیچ علاقه نخواهد بود و او را اسم درویش محمد خوانید بعد از آن هیچ کس که اندرون لفظ گفته بود
نقل است وقتیکه درویش محمد تولد شد حضرت صاحب در خانقاه قبله عالم در بلده تاج شهر بودند که بسیار کسان ولادت ایشان
در آنجا حضرت رسیده بود **گویند** چون صاحبزاده مذکور به درجه تکلم رسید ایشان را در مکتب نشاندند تا قرآن شریف و کتب نظم
و فقه را از میان صاحب مولوی گل محمد دامانی خواندند بعده علم نحو و صرف از حافظ صاحب حافظ حسن ... خوانده علم منطق شروع کرده بودند
که بوصال حق پیوستند **نقل است** که ایشان نان تمام کاهی نخوردند نصف خود میخوردند و نصف را بر ... درویشان میدادند
و بعد از فراغت تعلیم سبق کتابهای فقرا را کتابت می کردند و اگر گاهی از نوشتن فارغ می شدند پس جامه های درویشان
سوزن می دوختند و چند سنگها را سیاه در باب خرچ روزمره از سود می لنگر شریف از حضور خوش زبان بنام ایشان مقرر بود بروز
جمعه تمام فلوس های از موسی یکجا جمع گرفته و از آن شیرینی خریده بهمسران خود را می فرمودند که ای یاران یک ...

توقف نمائید که بموجب حصه هر یک را نوبت بنوبت خواهم داد هنوز یکدیگر کش میدادند که جملگی طفلکان
ایشانرا از زیر دست کرده و دامن لنگی ایشان در چیده بسینه زوری شیرینی را غصب نموده گرفتند پس ایشان دست
الهای خاسته و تمام خوشدل شدند بخوشطبعی می فرمودند که سبحان الله که عجب فوج و سپاه پیدا شده که مرا
زیر خود آورده بموجب بای فوج دگیرند و بزور بازوی خود از من گرفته برای سردار خود هیچ باقی نمگذارند
نقل است روزی در حرم سرای فیض و دیشیدیر بعد تناول طعام چاشت نشسته بودند فرمودند تا بوجی
دیشب گذشته سوختگی در پیر سماع جنت در بازی جهوم خوب تماشا کرده دل من بیخود است که اگر همراه من نیز
برادرش عیسی الله و یحیی تماشا بودی سماعات جنت مذکور در آنوقت حاضر نشسته بود او عرض کرد که غریب
نواز من ضعیف شده ام که طاقت برخاستن و نشستن ندارم و شوهر من عبدالله که مشهور است لشکر الکا او
کوزه پشت شده است چگونه ولادت عیسی بظهور آید باز فرمودند که اگر ترا حق تعالی فرزند عیسی نام دهد مرا یک اثاری صبر
بدهی ان بیوقوف زن باز آن عذر و معذرت مذکور بیان کرد حضرت غوث زمان فرمودند که ای زنکه ناقص عقل چرا
فرموده درویش را قبول نمی کنی فورا قبول کن و دو یک اثار صبری نذر معین ایشان کن بعد از مرور چند ایام آن کلان جنت نام
را حمل شد و عیسی بشکم آمد قبل از تولد آن عیسی آنحضرت صاحب زاده مذکور را عارضه تب شد و جان بحق تسلیم کردند **وفات**
ایشان بتاریخ سلخ ماه شوال در سنه ۱۲ ... هجری شد **قبر** ایشان در تونسه شریف است بجرن شهر مذکور بسمت مغرب
منگنوته **عمر** ایشان چهارده ساله بود که فوت شدند و شادی کتخدائی ایشان هم نشده بود و سبزه عذارش تا غاز
رسیده بود که فوت شدند و بعد ایشان صاحبزاده گل محمد صاحب سی سال زنده ماندند **ذکر میان عبدالله**
معصوم پسر سوم حضرت صاحب غوث زمان رضی الله عنهما بدانکه صاحبزاده میان
عبدالله صاحب در حالت طفلگی و شیرخوارگی از دنیا انتقال فرمودند و حضرت صاحب بوقت انتقال ایشان در خانقاه
قبله عالم بودند و در بلده تا حیدر بیس صاحبزاده معصوم را دیگر جعفران بی اذن حضرت صاحب در کوه در گه در موضع
گرکوجی نزدیک قبر جد جده وی دفن کردند چون حضرت صاحب از تاج سفر تشریف آوردند بر جمله بندگان جناب
مذکور خفا شدند و فرمودند در انجا چندین مسافت کرده چرا آن پسر معصوم را از پیه الله دام که در انجا برده دفن کردید
اوشان بمن وصیت کرده بود که مرا در درگه دفن بکنید بنابران اوشان را در انجا دفن کردند **چهارم پسر**
حضرت صاحب احمد نام بود او هم در طفلگی فوت شد **ذکر ان سعید آمده از ازل مقبول بارگاه**
حضرت لم یزل آن نعمت یافته فی جنت وان گنج یافته مستغنی ...

بخشد و برا به زمین لذاشته بگریه چشم آنها بر آن جنبه نشست و عقب اوشان گذاشت چون بیدار شدند برای دیدن
تعبیر این خواب دیوان حافظ را دیدند این بیت در فال برآمد ه حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری * کآتش از خرمن
سالوس و کرامت خاست * پس ایشان در دیدن این فال مشغول بودند که حضرت صاحب رسیدند و ایشان را طلبیده فرمودند که
الله بخش ایحال الله تعالی تقصیر شما معاف کرده و شفا بخشیده است زیرا که من شب دیده ام که گویا صاحبزاده نور احمد صاحب
تشریف آورده اند و در بنگله الد تو نزول فرموده اند و بر تو توجه و کرم می فرمایند ازین معلوم میشود که حضرت شاه سلیمان صاحب
بر تو رحم فرموده اند و در بین گفت و گو بودند که صاحبزاده خیر محمد آمده در گوش صاحبزاده الله بخش صاحب گفتند که صاحبزاده
غلام فخر الدین از مهار شریف تشریف آورده اند و در بنگله والا شریف نشسته اند پس صاحبزاده موصوف بیرون آمده
با من ملاقات کردند و از ازو حق تعالی اوشان را شفا بخشید **نقل** است مولوی امام الدین صاحب ساکنه ابهور که یکی
از مریدان با اعتقاد حضرت محبوب ربانی شیخ و صالحان وقت است پیش این کاتب الحروف می فرمودند که وقتیکه حضرت
ثانی مقبول بارگاه یزدانی حضرت خواجه الله بخش صاحب سمت اجمیر شریف و دهلی شریف تشریف برده بودند مرا خبر رسید
که از خانقاه شریف حضرت قبله عالم به قصبه لاهور و بنگاله نیز رفته اند از ان روز امیدوار و منتظر می بودم که شاید
این پادشاه دو جهان قبله دین و ایمان باین جا تشریف آرند و این کلبه محزون مرا رشک عدن گردانند ع
قدر و شوکت سلطان نگشت چیزی کم * کلاه گوشه دهقان بآفتاب رسید **رباعی** گر شاه تفقد بگدای
ملنگ کند * در لطف و کرم به بینوائی بکند * از دست گدای بینوا ناید هیچ * جز آنکه بصد قدم دعائی بکند * شبی
در همین چشم براه بودم شبی در خواب دیدم که حضرت محبوب ربانی پیر مرشد من تشریف آورده اند و در مسجد من آمده نشسته اند
و بعد اندرون خانه من تشریف برده اند و دست مبارک خود بر سر اهلیه من گردانیده اند چون بیدار شدم یقین کردم
که تعبیر این خواب این است که حضرت جناب الله بخش صاحب تشریف خواهند آورد بعد از چند روز بوقت اشراق در
مسجد خود نشسته بودم که ناگاه آن خورشید سپهر هدایت و ماه فلک کرامت از در درآمدند و خانه تاریک مرا
روشن ساختند الحمد لله و آنچه که خدمت بود بجا آوردم بعده اندرون خانه من تشریف بردند و چند زنان شهر برای
مرید شدن در خانه من جمع شده آمده بودند اوشان را مرید کردند بعده واپس بیرون آمده باز اندرون خانه من
تشریف بردند و دست مبارک خود بر سر اهلیه من دیگر همه زنان که حاضر بودند بجا نیاورده و باز بیرون آمدند من حیران
بودم که دوباره چرا رفته بودند چون اندرون رفتم اهلیه من گفت که باعث دوباره آمدن حضرت در خانه
این بود که چون حضرت صاحب نشسته واپس بیرون تشریف بردند در دل من خطره آمد که حضرت صاحب کلان یعنی

حضرت محبوب باری خواجه سلیمان صاحب چنانکه برای قدمبوسی ایشان رفتیم بر سر من دست مبارک خود می نهادند
و این حضرت که تشریف آورده بودند بر سر من دست مبارک خود نمالیدند بمجرد آمدن این خطره حضرت صاحب
تشریف آوردند و دست مبارک خود بر سر من و همه حاضرات مالیدند الحمد لله علی ذلک **نقل است** چون شب پنجشنبه
هفتم ماه صفر در سنه ۱۲۶۷ هجری بر حضرت صاحب حالت نزع وارد شد این فقیر زیر کهٔ حضرت صاحب سمت جنوب نشسته بود و
صاحبزاده نظام الدین پسر حضرت مولانا فخر الدین برابر من نشسته و حضرت صاحبزاده صاحب الله بخش جی سلمه الله تعالی
بر کهٔ حضرت صاحب نشسته بودند سمت پائین چارپائی حضرت و دیگر خادمان ایشان هم نشسته بودند و مولوی محمد جعفر
صاحب هم سمت پائین نشسته بودند و حضرت صاحب غلطیده بودند اول حضرت صاحب نماز تهجد را باشاره ادا کردند بعده
نشسته شدند و تسبیح را از کیسه برآورده ورد معموله خود را خواندند بعده سمت حضرت صاحبزاده صاحب الله بخش جی دیدند
و خاموش شدند و کلام هستی ایشان هنوز جواب نداده بودند که میان محمد صالح صاحب که یکی از مریدان خاص و خاص صحبتی حضرت بود
و بر بالای سر این کاتب الحروف آن وقت ایستاده بودند عرض کردند که قبله این الله بخش است پسر گل محمد فرزند شما اند گفت و
توجه و مهربانی بحق ایشان است آنچه که شفقت فرمایند این وقت بر این پسر خود فرمایند بعده خود الله بخش صاحب عرض کردند که یا مولوی
من از تو هیچ چیز دیگر نمیخواهم بسبب همین میخواهم که نعلین فقیران ارث کنم حضرت صاحب را این عرض بسیار خوش آمد قبول فرمودند نگاه شفقت بسمت
نظر توجه خاص دیده فرمودند که **ونفخت فیه من روحی** و هیچ کلام نکردند و این آخر کلام حضرت صاحب بود سبحان الله
این چه کلمه است که حضرت در حق ایشان فرمودند و این چه توجه است که بر ایشان نمودند ؎ آنها که خاک را بنظر کیمیا کنند سنگ را
ولی کنند و گل را سما کنند از این زیاده چه نعمت خواهد بود که ایشان را بخشیدند و روح خود در ایشان دمیدند بر مریدان شیخ الاصفیا
مبارکباد که آن جانشین جهان بخش جهان شده است بلکه از همان گلشن این گل شگفته است ایشان همان اند و از اعیان این همانند
هر که معتقد آنجناب است غلام این جناب است و هر که منکر این جناب است دشمن آنجناب است ؎ حدیث حسن یوسف
کجا دانند خود بخود زلیخا را بپرس او که صد شرح و بیان دارد **نقل است** بعد از انتقال حضرت صاحب چون بعد از هشتم
سال باز برای زیارت مزار پر انوار حضرت صاحب موصوف ایشان نیز برای زیارت حضرت تا چون تونسه شریف می آمدند
اتفاق منزل این فقیر در ملتان در خانقاه حضرت حافظ صاحب قبله جمال الدین ملتانی صاحب رحمة الله و عمر خان نام افغان قوم ایشان
عبد المجید خان صاحب برای ملاقات فقیر آمد او مرد صالح و درویش صفت است پیش من می گفت که من دوش چه خواب می بینم که گویا حضرت
صاحب قبله غوث زمان حضرت صاحبزاده الله بخش جی را چسپانیده و قدر از ایشان کرده اند و خود دهن مبارک خود را بر دهن
ایشان نهاده دم خود را در دهن ایشان می اندازند و نفخ می کنند من ایستاده بودم حضرت صاحب سمت من متوجه شده فرمودند که

ایشان می مانند و کسی بطالب علمی و کسی بذکر و اشغال مشغول اند و هر درویش را خدمت نان و جامه می کنند و از
هر ملک مثل خراسان و هندوستان و دیگر جا طالبان خدا بخدمت این حضرت ثانی آمده بیعت می کنند و بمقصود اصلی
خود رسیده باز میروند و همچو جد خود هر سال در بلده تاجپور بعرس حضرت قبله عالم با گروه صدها درویشان میروند
و در راه و نیز در تاجپور لنگر جاری می ماند و نیز همچو جد بزرگوار خود یکسال در میان داده دویم سال در بلده پاکپتن
بعرس حضرت گنجشکر میروند و درین هر دو سفر مذکور هزارها خلق مرید ایشان میشود و چندان فتوحات میسر که در بیان
نیاید حق تعالی این حضرت ثانی را عمر خضر دهاد بحق نون والصاد **ذکر رفتن حضرت ثانی بسمت هندوستان برای زیارت خواجه بزرگ معین الدین چشتی صاحب و نیز بسمت دهلی برای زیارت حضرت خواجه قطب الدین و غیره بزرگان** بدانکه چون این حضرت ثانی را شوق افتاد که از زیارت حضرت پیران خواجگان
چشت مشرف شوند تهیه هندوستان کردند و در سنه [illegible] هجری از تونسه شریف مع صدها مردم از سواران
و پیاده روانه شدند اول در بلده تاجپور رفته از زیارت حضرت قبله عالم خواجه نور محمد صاحب مهاروی رضی الله عنه
مشرف شده و در مهاران شریف رفته از صاحبزادگان آنحضرت ملاقات کرده صاحبزاده صاحب غلام فخر الدین بن خواجه
محمود و میان امام بخش بن میان غلام فرید صاحب را همراه گرفته روانه بسمت اجمیر شریف براه قصبه لهر و بیکانیر شدند
چون در بلده بیکانیر رسیدند بیرون شهر در محله قصابان در مسجد ایشان ورود کردند و سه چهار روز در آنجا اقامت [illegible]
خلق بیکانیر از هر قوم بسیار مرید آنحضرت شدند چون راجه سردار سنگه والی بیکانیر را خبر شد بخدمت حضرت آدم [illegible] استاد
تا برای زیارت ایشان آید قبول نفرمودند و بزبان مبارک خود فرمودند که ما فقیریم از ملاقات مایان ترا چه [illegible]
بکمال استغنا از آنجا خود را از خود اندرون نداد ندگویا مضمون این بیت در حق این حضرت [illegible] ای [illegible]
با چنین شکل و شمائل چرا ای کس بنیست خلقی شد مائل بعده از آنجا روانه شده در بلده ناگور شریف رسیدند و از زیارت
حضرت سلطان التارکین حمید الدین صوفی مشرف شدند و چند روز در آنجا ماندند خلق ناگور بسیار از این حضرت مرید شدند
بلکه مردمان نواحی ناگور هم در عرابه ها نشسته می آمدند و مرید می شدند و از قصبه [illegible] که از ناگور پنج شش کروه است
بسیار مردمان و زنان آمده مرید شدند بعده در بلده [illegible] خلق آنجا را داخل سلسله کردند و از آنجا بتاریخ بیست و هفتم
یا هشتم ماه جمادی الثانی در بلده دار الخیر اجمیر شریف رسیدند و از زیارت حضرت خواجه بزرگ معین الدین [illegible] مشرف شدند و قریب
ده روز در آنجا تشریف داشتند خلق اجمیر از [illegible] حال با کمال ایشان شده که هزارها مردم [illegible]
مشرف شدند و مردمان آنجا [illegible] می گفتند که چندین مشایخ سجاده نشینان درین شهر می آیند [illegible]

ست و خادمان درگاه شریف و نیز اولاد حضرت خواجه بزرگ مرید این حضرت شدند چون هزارها مردم بیعت کرده بودند
بر شجره که هر کدام را شخص دستخط کنند این غلام ایشان هم از وطن خود در اجمیر شریف رسیده بود و فقیر را فرمودند که تو دستخط شجره
این مردمان بکن حسب الامر این جناب من دستخط می کردم بعده از راه غلام نوازی و بنده پروری چنین خواستند که این یک قدیم از درگاه ما است
سوی مولوی دیدار بخش باشد که نیز یاد شوند تا او حسب الامر برزینه سیستنی بجا سوار شده و نیز مرا برابر خود ایستاده کرده آواز داد که ای
مردمان اجمیر حضرت صاحب می باشند کسیکه از من مرید شد دست همه را معلوم باد که آمدن ما این جا بر این سبب عرصه دور در اجمیر شریف نمی شود
و این غلام هم با او هم غلام ما یعنی نجم الدین هر سال درینجا به عرس شریف حاضر میشود این بجای ما دانید و هر که را حاجت نام خدا باشد از این
که این خلیفه جا بیعت و هم خلیفه از جانب ما است لازم که این را متابعت کنید کسیکه در آن مجلس حاضر بود فقیر را دست بوس کردند و تعظیم و تو
می کردند و این معامله دو بار شد یکی در روبرو حضرت که در مکان چشتی بخش پیرزاده بود و دوم در درگاه شریف کلیس اند و تا امروز
این غلام ایشان نزد مردمان محبت و توقیر می کنند و سید انند که این سارت گاه دستی است اراده من و که هم کاه حضرت صاحب با بلده
دوم اما چون مردمان اجمیر بخدمت حضرت عرض کردند که جناب خود تشریف می برند و ما را از حاجت نام رسیدن نیز به شجره
دستخط کردن باقی است این غلام چند روز درینجا بگذارند حضرت صاحب مرا فرمودند که تو درینجا باش و حاجت ایشان روا کن بس حسب الارشاد
عالی من چند روز در اجمیر شریف ماندم و حضرت صاحب روانه سمت کشن گڈه شدند و در آنجا هم مردمان بسیار مرید شدند و از آنجا در بلده
جیپور رفتند و در خانقاه حضرت مولانا ضیاء الدین جیپوری ذکر کردند و سه چهار روز در آنجا ماندند و در آنجا اسمی ام کسیکه
با عتقاد تمام بخدمت حضرت رسیده بود نیاز گذرانید و در آنجا هم بسیار مردمان مرید حضرت شدند بعده از آنجا در دهلی رسیدند
اول در خانقاه حضرت خواجه قطب الاقطاب قطب الدین بختیار کاکی رضی الله عنه رسیده به زیارت ایشان مشرف شدند و هم در آنجا
زیارت حضرت مولانا استاذنا خواجه فخر الدین مشرف شدند و بسیار کسان در آنجا هم مرید شدند بعده در درگاه خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلی
رسیدند و از زیارت ایشان و نیز از زیارت شیخ کمال الدین علامه که بائین خواجه نصیر الدین مزار ایشان است مشرف شدند چون بادشاه دهلی
ابوالمظفر سراج الدین را خبر رسید که حضرت در چراغ دهلی اند با شتیاق تمام بر فیل سوار شده بخدمت رسیده
پیش دروازه درگاه فیل را استاده کرد چون حضرت را خبر شد که بادشاه آمده است خود به بهانه استنجا از در دیگر بیرون درگاه سمت صحرا رفتند
آن غریب منتظر استاده و خود باستغنای تمام در صحرا نشستند آخر مردمان رفته به الحاح تمام حضرت را آوردند تا بادشاه قدمبوسی
حضرت کرد بعد بیعت شد رخصت شد بعده حضرت صاحب از آنجا در درگاه خواجه نظام الدین محبوب الهی رضی الله عنه در بلده غیاث پور رفتند
و از زیارت ایشان مشرف شدند در شاه جهان آباد رفتند در شهر بسیار شهرت ایشان شد و بادشاه و سلاطین بخدمت ایشان
آمده قدمبوسی می کردند در شهر حضرت در شهر در مکان صاحبزاده غلام نظام الدین پسر مولانا فخر الدین بود چندان خلق مرید حضرت شدند

که دربیان بیاید بادشاه حضرت را در خجل خود دیده عورتان خود را و دیگر سلاطین را مرید کنانید و بادشاه یک فیل و دیگر اشیا از نقد و جنس
نذر حضرت کرده بود و فیل را بصاحبزاده نظام الدین عطا کردند بعد چون رمضان شریف قریب بود و عرس حضرت خواجه شمس الدین
والد ایشان نزدیک آمد بود از انجا روانه شده براه بهادرگده جهجر و هانسی آمدند و از انجا از زیارت قطب جمال الدین هانسوی
مشرف شدند و دیوان سجاده نشین ایشان را و دیگر اولاد ایشان را و نیز چندان مردمان انجا را مرید کرده از انجا روانه شدند و در
بلده سرسه رسیده از زیارت خواجه ابو الشکور سالمی مشرف شدند بعد از انجا طی منازل کرده در مهار شریف رسیدند و از انجا روانه
شده در سنگهر شریف رسیدند تا بادی که اینهمه ظهور و اثران نفحه روح حضرت بود که در ایشان دمیده بودند **نقل است** سال که
۱۲۷۰ هجری بود و چون در ماه ذیقعده در بلده مهار شریف رسیدیم شخصی از مریدان حضرت ما که نام آن ظاهر کردن مناسب نیست از فقیر پرسید
که چون حضرت صاحب فوت شدند آن نعمت باطنی که ایشان میداشتند در رفقاشهای کدام کس بخشیدند من گفتم که مرا چندان کشف و بزرگی نیست که من
شما را حقیقت آن بگویم من یکی از عامی مریدان حضرت ام اما اعتقاد من یقین من است که آن نعمت خود بحضرت جناب صاحبزاده صاحب
الله بخش صاحب سلمه الله تعالی بخشیده اند گفت این از اعتقاد خود میگویند حقیقت راست بگویند اعتقاد دیگر است و حقیقت کار
دیگر من گفتم اگر از حقیقت رسید نهم نیست که صاحب آن نعمت ایشان اند او اعتراض کرد من گفتم شما را بحضرت غوث زمان
اعتقاد هست گفت آری پس گفتم که **ونفخت فیه من روحی** چه معنی دارد این در جواب عرض جناب صاحبزاده
صاحب حضرت صاحب فرموده بودند یا نی گفت آری فرموده بودند من گفتم بعقلا و نقلا ترا اثبات همعنی کنم که مالک آن نعمت
این حضرت صاحبزاده صاحب اند گفت بکن گفتم **اما نقلا** اینکه قصه نفخت فیه من روحی را یاد کن و نیز حضرت صاحب در حین
حیات خود دلائل الخیرات خود بایشان بخشیده و امر دستخط بشجره های مریدان فرموده و نیز قصه بخاره حال ایشان را و قصه
عمر خان افغان را بیان کردم گفتم که این نقلا بیان کرده ام که مالک آن نعمت این حضرت ما اند **اما عقلا** اینکه بعد از
فوت حضرت صاحب همچنان لنگر جاری است که بلنگر ایشان اند دیگر اینکه هزارها مخلوق از ایشان مرید میشوند سیوم
اینکه در حالت صاحبزادگی حال ایشان چه بود و الحال چه است قیاس باید کرد چهارم اینکه سفر هندوستان را بیان کردم
و قبولیت ایشان که در درگاه خواجه معین الدین شده بود بیان کردم پس عقلا هم معلوم شد که این نعمت باطنی کی
میسر آید آن شخص خجل شده خاموش ماند گفتم عقیده این فقیر همین بود که بیان کردم اگر ترا عقیده بخدمت غوث
زمان تو هم همچنین است الا تو دانی [illegible] تو و طلبی دنیا و قیامت یار [illegible] فکر کن بقدر همت است **نقل**
میان حبیب درویش ولایتی ساکنه ملک یوسف زئی که مرید حضرت ما است و از صاحبان قوت است و روز و شب در مراقبه
و ذکر مشغول است پیش این فقیر میگفت که من پیش از حضرت غوث زمان مرید شده بودم او لطیفه یک تسبیح در روحه [illegible]

و تسبیح الله الصمد چنانکه دستور حضرت بود که هر عام و خاص را بوقت بیعت این طریقه ارشاد می فرمودند مراتیم تلقین
فرمودند بعد چون حضرت صاحب را وصال شد من بعد از چند مدت آمدیم و مرا شوق خدا زیاده شد و در دل من الهام
آمد که از حضرت صاحب هیچ ذکر و شغل و ترکیب مراقبه مرا نرسیده صاحبزاده صاحب الله بخش جی هستند باشد
دلم بخواست که ذکر اشغال بپرسم روزی بخدمت حضرت صاحب به مزار اقدس این عرض کردم در شب چه دیدم
حضرت صاحب را در خواب دیدم که مرا فرمودند جی صاحب مرا مرده مدان من زنده هستم [illegible] شریعت است و حضرت
صاحبزاده صاحب هم حاضر استاده بودند دست من بدست ایشان داده و مرا فرمود این ندانی که این را خالی داشته ام [illegible]
هیچ ذکر مقرر کرده ام النعمت خود داده مقرر کرده ام لازم که از وی ترکیب ذکر و اشغال بپرسی و آنچه که احتیاج
افتد عرض کرده باشی چون بیدار شدم مرا چندان اعتقاد بخدمت این حضرت ثانی شد که در بیان نیاید
و از آن روز بعد هر خطره و وسوسه و اندیشه که در دل من می آمد این حضرت ثانی در خواب به تشفی من میکنند

کاتب الحروف گوید که میان صاحب ولایتی روز و شب در مراقبه می مانند و آنچه که واردات بروی
میکنند در این فقیر ابر بهای خود نوشته بیان آن میکنند چنان بیان تصرف و بزرگی این حضرت ثانی کرده
که عقل من در حیرانی است اما دل این فقیر بسیار خوش می شود که الحمد لله بجای حضرت پیر مرشد من این چنین
سجاده نشین یافته مناقبات این حضرت بچندان است که از احاطه تحریر آید لاجرم برین قدر اکتفا کردم امروز
که بست و دوم ماه محرم سنه دوازده صد و هفتاد و هشت هجری است **عمر شریف ایشان** سی و شش
ساله است که باین عروج رسیده الله تعالی عمر خضری ایشان را روزی کناد و روز بروز بمدارج اعلی و مرتبه علیا رساناد
و آنچه که مقامات عالی حضرت ما را بود ایشان را نصیب شده و متابعت ظاهری و باطنی جهد در روزی کنند و ایشان را سه زوجات اند

یکی دختر محمد گوگرا جعفر خواهرزاده حقیقی حضرت صاحب است از شکم وی دو پسر آمده بودند اما در طفولیت فوت شدند **دوم**
از قوم بلوچ از شکم وی یک پسر حافظ محمد موسی نام بعمر دوازده ساله است حق تعالی عمرش دراز کناد که نور سلیمانی و جلوه جمالی
بر جبینش اظهر من الشمس است **سوم** دختر غلام قادر خان بن حاجی محمد مصطفی خان کوانی افغان [illegible] است که از شکم وی
امسال تاریخ بست و ششم محرم سنه دوازده صد و هفتاد و هشت هجری فرزند [illegible] تولد شده است نام وی میان [illegible] احمد

ذکر حضرت صاحبزاده صاحب خیر محمد صاحب پسر دوم خواجه گل محمد مرحوم بن حضرت محبوب سبحان خواجه سلیمان

قدس سره بدانکه پسر دوم حضرت گل محمد جی میان خیر محمد نام اند اخلاق حمیده
و اوصاف برگزیده ایشان اظهر من الشمس است صاحب جود و سخا بسیار اند حال زنده اند سلامت باشند حق تعالی ایشان را هم متابعت

جمع بدرجه خود نصیب کند و آل و اولاد حضرت تا حشر روز افزون کند و برکت و عزت دارین با دیگی نون و صاد
و حضرت محمد ج ابا تا حال بکیه حضرت است

ذکر خلفا حضرت محبوب

به اکندان عزت زمان محبوب رحمان

حضرت خواجه سلیمان رضی الله عنه را خلفا کاملین بسیار اند که در احاطه تحریر و تقریر نیاید زیرا که حضرت صاحب از عمر بست و دو سالگی بر سجاده مشیخت و ارشاد نشسته بودند تا عمر هشتاد و چهار سال خلق خدا را راه طریقت و شریعت ارشاد نموده اند و در این مدت مذکور از اطراف و کنار مثل خراسان و هند و سنده و عرب و ترکستان و روم و شام خلق خدا طالب در راه خدا و طریق سلوک از حضرت صاحب ارشاد یافته بممالک خود رفته اند و چون کسی را آنحضرت لایق ارشاد می یافتند او را اجازت و خلافت داده روانه میکردند تا بممالک خود رفته خلق را رهنمونی میکرد بلکه بعضی احیان خرقه نعمت داده فرستاده اند که از حال و کیفیت او خبر نیست امّا آنانکه مشهورترین خلفا حضرت اند ذکر او شان کرده می آید

اسامی آن خلفا این است

اول مولانا محمد یاران کلاچوی دویم مولانا محمد علی مکهندی سوم حافظ سید محمد علی خیرآبادی چهارم مولانا احمد تونسوی این چهار خلفا مثل خلفاء راشدین رسول علیه الصلوٰة والسلام بوده اند سلسله از ایشان بسیار شایع شد چنانچه ذکر ایشان علیحده نوشته خواهد شد پنجم صاحبزاده گل محمد صاحب ششم خواجه الله بخش صاحب سجاده نشین حضرت هفتم صاحبزاده نور بخش سجاده نشین نبیره حضرت قبله عالم مهاروی رحمه هشتم برادر حقیقی ایشان غلام قطب الدین نهم پدر ایشان خواجه محمود صاحب مرید و خلیفه قاضی عاقل محمد صاحب و خلافت از حضرت ما نیز دارد دهم غلام فرید صاحب برادر خرد خواجه محمود صاحب مرید و خلیفه حافظ جمال محمد ملتانی اند و خلافت از حضرت ما نیز دارند یازدهم مولوی نور جهانیان بهاول پوری دوازدهم مولوی شهسوار سکنه نواحی مهار شریف سیزدهم حاجی نجیبا چهاردهم حافظ نور دار پانزدهم مولوی سرفراز که از اولاد حضرت گنجشکر سکنه دیره اسمعیل خان شانزدهم میان عبد الشکور صاحب خیرآبادی که قبر او شان در تونسه شریف است نزد خانقاه گل محمد صاحب صاحبزاده حضرت که امسال در [illegible] هجری فوت شده هفدهم هزار خان ولایتی هژدهم حسن شاه قندهاری نوزدهم ولی الله خراسانی بستم ولی محمد المشهور به بنسری والا است دیگر مولوی محمد حیات پنجابی ثم دهلوی است دویم میان حسن عسکری صاحب بلوچ است سوم سید فضل علی صاحب جهجری است چهارم مولوی ضیاء الدین دهلوی است پنجم مولوی شرف الدین ترک است ششم شیخ احمد مجذوب است هفتم مولوی صالح محمد تونسوی است هشتم مولوی علی محمد امام حضرت است نهم میان عبد اللطیف جیا بتی [illegible] صاحبزاده غلام نصیر الدین عرف کالی صاحب نبیره حضرت مولانا فخر الدین [illegible] یکم مولوی نور محمد ملتانی امام مسجد جامع [illegible] دویم حافظ نور الدین ڈهندی سکنه نواح مهار شریف [illegible] سوم مولوی امام الدین ڈهند [illegible] چهارم نور احمد [illegible] پنجم

غلام محمد شیرانی سی و ششم نور عالم سکنه نواحی تکھنڈ سی و هفتم فاضل شاه کشمیری سی و هشتم امیر الدین بن فضل کشمیری سی و نهم
سید شیر شاه پاکپٹنی چهلم مولانا بدرالدین بن اسحاق خلیفه گنجشکر چهلم سید سلیمان شاه خراسانی چهل و یکم مولوی ابوالحسن لانگهوی
سکنه نواحی سنگهر شریف چهل و دویم نقی محمد لانگهوی چهل و سوم مولوی قادر بخش چهل و چهارم مولوی حافظ عظمت
سکنه طغیروی نواحی مهار شریف چهل و پنجم مولوی غلام رسول طغیروی چهل و ششم فیض الله جهجوی چهل و هفتم مولوی
نظام الدین سکنه نواحی لاهور چهل و هشتم حافظ گوهر چهل و نهم میان لیل خان لوری پنجاهم مولوی محمد حسین جهوبان
پنجاه و یکم مولوی محمد یار چهناوی پنجاه و دویم غلام محمد چینی پنجاه و سوم حافظ غلام رسول نواسه مولوی
نور محمد نارووالہ صاحب پنجاه و چهارم سهیل خان سکنه بهیڑی پنجاه و پنجم غلام محمد ملغانی پنجاه و ششم غلام رسول
ماکوافغان که خادم خاص حضرت اند پنجاه و هفتم محمد اکرم نذر برادر خادم خاص حضرت پنجاه و هشتم مولوی شمس الدین
سکنه سائیوال پنجاه و نهم مولوی عبد الرحمن سکنه قریه ترووا نواحی مهار شریف که مرید از قبله عالم بود و خلافت
از حضرت صاحب یافت شصتم مولوی عبد الرحمن ذات حضرت شصت یکم مولوی امام الدین صاحب مصنف نافع السالکین ملفوظ
حضرت شصت و دوم مولوی محبوب عالم صورت بیگ شصت و سوم میان نظام الدین که در بمبئی می ماند شصت و چهارم
شرف الدین کردستانی شصت و پنجم غلام محمد رسول پوری شصت و ششم غلام محمد بلاول ثانی شصت و هفتم از همه
برادران کهتر این فقیر نجم الدین ست و سوای این خلفا ممدوح دیگر خلفا هم در هر ملک هستند و چنانکه فیض از حضرت
محبوب حق در هر جا از هم سلسله جاری شد در زمان از کسی مشایخ جاری نشده است بلکه از سلف هم از کم مشایخین باشد
چرا که از زمان حضرت مولانا صاحب تا زمان وفات حضرت صاحب قریب صد سال شده باشد یا کم زیاده زینت بخش
و رونق افزای مسند ارشاد و بیعت بوده اند و مخلوق خدا را فیض رسانیده بودند و سوای خلفا عام مریدان حضرت
چنان چنان صاحب نسبت و باکرامت بوده اند که در بیان نیاید چنانچه نقل است که وقتی این فقیر از سنگهر شریف برای
زیارت حضرت صاحب میرفت چون کشتی دریای سنده سوار شد کشتی قریب کناره دیگر رسیده بود و وقت عصر تنگ شده بود
که شخصی مسافر کناره اول آمده ملاحان را آواز داد که من مسافر دور آمده ام و وقت شام رسیده است برای خدا کشتی را باز
گردانید و مرا هم سوار کنید ملاحان مسخری کردن شروع کردند و گفتند که ما باز نگردانیم تو باز برو فردا بیا او هر چند الحاح کرد
قبول نکردند آخر چنان شد که کشتی واپس از خود رفته بر کناره اول رسید این جمله حیران شدیم و دانستیم که بشارت این
درویش یا شده است که بلا ملاحی کشتی بی هوا از خود میرود آخر او سوار شد و باز کشتی برابر آمد و دوسه گهڑی شب رفته به
کناره دیگر رسیدیم روز دیگر چون به ملاقات شدیم دیدیم که آن درویش مولوی سرفراز بود که در نواحی مهار شریف می ماند و در دو

طالب علمی میکرد این فقیر اکثر او را در دهلی دیده است که در مجالس سماع رقت بسیار میکرد و همچنین بسیار دیده
حضرت را دیده‌ام اما الحال ذکر خلفاء راشدین اربع الله کرده میشود ذکر آن اوتاد زمان و
ابدال دوران قطب العارفین زبدة الواصلین ممتاز از همه یاران حضرت خلیفه صاحب
صحبت یاران رضی الله عنه بدانکه مولانا صحبت یاران صاحب از کمل خلفاء حضرت و از اعظم یاران بقبله
عالم بودند بعلوم ظاهری و باطنی و صاحب وجد و سماع حالی کم میشنیدند و خوارق و کرامات ایشان زیاده از حد است
مولد ایشان بلند کلا است که در ملک [illegible] است از تونسه شریف شصت کروه بسمت شمال است
قوم ایشان افغان است نام پدر ایشان نور محمد است نقل است وقتی ایشان حال طالب علمی خود می فرمودند
که وقتی مولوی عثمان سکنه قصبه ... که بکار ضروری در شهر کلاچی آمده بود اتفاقاً ملاقات من با ایشان شد
من با ایشان گفتم که اگر شما مرا همراه خود در بلده خود ببرید تعلیم علم کنید من همراه شما بروم او گفت نزد من جمیع طالب علمان
اند که او شان از من سبق میگیرند و سبب گذران آن طالب علمان این است که در شهر گدائی کرده میخورند اگر ترا هم
لقمه گدائی خوردن منظور است همراه من بیا اما بشرطیکه از من بجز سبق دادن دیگر غرض نداری و چیزی
نه طلبی از جانب نان من ترا گاهی نخواهم پرسید که در آنجا قحط سالی تمام است من همه شرائط را قبول کردم
همراه او شان رفتم و در آن وقت طفلک قریب بلوغت بودم چون در قصبه مذکور رسیدیم ده روز گذشتند
که هیچ یکی درین ایام مرا یک لقمه نان نداده بود روزی یکی از سیدان شهر قدری نان و حلوا خیرات بخدمت
مولوی صاحب آورده بود او پرسید این کودک از کجا آمده است و چه میخواند گفت از کلاچی آمده است و شیخ عطار میخواند
او گفت از چند روز این را می‌بینم که گاهی بر دروازه حاضر نیامد از شما چیزی طعام از نزد خود این بیچاره را می‌دهید
یا نه گفت من این کودک را وعده کرده آورده‌ام که بجز سبق دیگر از من هیچ خدمت نخواهد شد آن سید گفت
الحال هر چه قسمت این پسر باشد اول این بیچاره را ازین حلوا بدهید گفت من حلوا دست آلوده نکنم شما او را
حصه او بدهید سیدان ده نان کامل و نصف نان دیگر و قدری حلوا پیش انداخته مرا داد و چون یک لقمه با حلوا
آمیخته در گلو انداختم و بزور تمام خائیده سعی فرو بردن نمودم از آنجا که ده روز فاقه شده بود در گلوی من از گرسنگی
خشک شده بود و هرگز فرو نرفت آن سید مولوی صاحب را گفت که شما این پسر را برای هلاک کردن آورده بود
یا برای سبق دادن مولوی صاحب گفت که من اول ازین عهد کرده آورده بودم که بجز سبق از من چیزی
نداری پس آن زمیندار مذکور دست مرا گرفته بخانه برد گندم پختانید و گفت لقمه را خوب بخائید ...

روزی استادزاده استادم مرا در شکم سخت گرفت کسی با او دم اورا نفت طالب علمی بیا گر دستم مرد سکنجبین در پیشش

اگر او تعویذ نوشته بدهد فورا آرام شود پس نزد ایشان استاد تا تعویذ نوشته دادم چون او در انگشته نوشتا شفا یافت

شفا یافت پس ایشان با من سفر کردند **نقل است** روزی استادم گفت که پیش این شخص یعنی حضرت قبله عالم

هرگز نخواهی رفت که این شخص آدمیان را گمراه میسازد و از خواندن کتب منع میکند و من بعد یکصف پس در بیابان تنها شر

رفته در یاد حق مشاغل می بودم روزی طالب علمان دیگر بخدمت استادم عرض کردند که این جوان با زنان ایشان عشق دارد

و نان از خانه استاد شما با خیال فاسد میخورد پس استادم را گفته ایشان در حق من بدظنی شد و یقین تمام شد که من

ضرور علت هست روزی بوقت دو پاس روز تلاش من نمودند نیافتم آواز طالب علمان چه گفتند خدا داند که ...

رفته و گم شده هست آخر مرا در خدمت حضرت قبله عالم یافت که من در آن وقت آنحضرت را ... خود دیده بود سالک ...

یعنی مرا دستور بود که چون از استاد خود سبق میگرفتم آن زمانی اطلاع استاد خود بخدمت قبله عالم رفته بوقت زوال

می شنوانیدم این روز چون مرا در خدمت حضرت قبله عالم نشسته دید نا تمام خشمناک شد بدانا در انجا الحاظ حضرت قبله

مرا هیچ نگفت چون شب شد بوقت نیم شب را دشنه در گرفتم و در آنجا رفته بعبادت حق مشغول شدم بوقت

صبح صادق بمکان خود رفته بر چهار پائی خوابیدم هرگاه که استادم از امامت نماز فجر فراغت یافته ...

من دریافت آمده یک چوب دستی برداشته بزور هر دو دست بر من زد اما بر من نرسید بر چهار پائی چنان زد که

از آن چوب شکسته شد آن همه باقی را باز بر من زد آن نیز بشکست و من بجلدی تمام جستم و از خوف استاد رفتم

بعده بخدمت قبله عالم رفته این ماجرا را عرض کردم آنحضرت فرمودند که من ترا خطی بجانب قاضی صاحب عاقل محمد نوشته

سپردم در کوت مٹھن رفته علم بخوان من حسب الامر حضرت قبله عالم در کوت مٹھن رفته علم تحصیل کردم **نقل است**

چون محنت مطالعه کتب در کوت مٹھن بسیار میکردم سبب خلوی دماغ درد سر پیدا شد وقتی بحاجت ضروری

خود در شهر رفته بودم دیدم شخصی بلباس سپاهیان بر چهار پائی نشسته است مرا بخواند و گفت این فلوس را گرفته از

دوکان فلان هندو بقال چهار ادویه فلان فلان گرفته بیار چون آوردم فرمود که یک پاؤ آب کرده و دیگ را

گرم کن بعده این ادویه را در آن انداز من همچنان کردم چون در جوش آمد گفت فرود آر و در آن چوب صاف را

کرده مرا داد و گفت بنوش نوشیدم و درد سر و خلوی دماغ مرا آرام شد من او را نمی شناختم بعد از چند روز باز او را دیدم

پرسید ای جوان الحال کدام کتاب میخوانی گفتم مطول فرمود تا خواندن تمام کتب و ماندن اینجا نان از کجا گرفته باشی

از خانه او نان میخوردم بعده او مرا گفت که الحال چون تحصیل علم کردی در جستجوی پیر کامل باش و اشارت بحضرت

غوث زمان خواجه سلیمان گفت که من از کنار مهین روانه شده میرفتم در اثنای راه در شب بجوار او از ذکر جهر از جنگل در سمع من
افتاد بایستادم و منتظر آن آواز شدم آخر بعد از ضرب هم ذکران ذاکر را یافتم و بخدمت وی رفته گفتم مرا هم راه خدا تعالی بگو
او گفت بخدمت حضرت غوث زمان خواجه سلیمان برو و مرید شو و بوسیله آنحضرت راه حق خواهی یافت الغرض در کوه در گرد
در موضع گرگوجی که وطن آن غوث بود رفتم ایشان آن وقت بیرون از عبادتخانه خود ایستاده بودند چون مرا دیدند لفظ
مبارک را گفتند ای جوان بیا و ترا کی برای آمدن تو انتظاری تمام می کشیدم بیعت کن فرزند بیعت نمودند بشرف بیعت مشرف شدم
پس بعد از آنجا تا خانه از کنار شهر تیار کرده در آن بکار اشتغال می دهم **کاشف الحروف** گوید من چه بیعت خلیفه صاحب
مرحوم ذکر مرید شدن ایشان از حضرت صاحب بزبان میان نور بخش صاحب سجاده نشین قبله عالم حسینی شنیده ام که سفیر مسعود خلیفه صاحب
در بلده و معمولاتی می کردند زمیندار می بود و خدمت نان ایشان از خانه خود می کرد او را اولاد نبود و در آن شهر که مزار
بیرون شهر خانقاهی بزرگ است نام آن بزرگ پیر سلطان است و کرامت آن بزرگ ظاهر باهر است که چون کسی برای حاجت
در خانقاه می رفته در شب در آنجا ماند خود آن بزرگ از قبر بر آمده زیارت می کناند و مرادش بر می آرد آن زمیندار مذکور
خلیفه صاحب را روزی گفت که شما برای من یک شب بمزار ان پیر سلطان رفته در شب همانجا باشید چون آن بزرگ با شما
ملاقات کند برای پسر شدن در خانه من دعا کنید و از وی حاجت خواهید خلیفه صاحب دو بیمانه روز بعد نماز عصر در آن خانقاه
رفتند آن بزرگ بخلاف دیگران همان وقت از قبر بر آمده از ایشان پرسید آمدید و پیش اینجا آمده ایشان عرض بنا بر پسر شدن
آن زمیندار عرض کردند آن بزرگ فرمود او را بگوئید که در خانه تو از چند روز حمل قرار گرفته است انشاء الله تعالی در نه ماه تمام
ترا پسری با این صورت و سیرت و با این علامت پیدا خواهد شد ایشان همان وقت از آنجا رخصت شده در مسجد بر سر گاه خود آمده
نماز مغرب خواندند چون آن زمیندار ایشان را دید گفت من گفته بودم که شب در خانقاه آن بزرگ رفته باشید خاطر من در شب
همانجا مانند نرفتید فرمودند من بوقت عصر رفته مقصود تو حاصل کرده آمده ام و همه حقیقت حمل و شکل او و سیرت و صورت
پسر بیان کردند او خوشدل شد و بعد گذشتن نه ماه او را پسری بهمان علامت پیدا شد روزی خلیفه صاحب را در دل
خیال آمد که من برای آن زمیندار در خانقاه آن بزرگ رفتم برای مراد دل خود چرا نرفتم تا روزی در خانقاه آن بزرگ
رفتند چون از قبر آن بزرگ بر آمده پرسید امروز چرا آمده عرض کرد امروز برای مراد خود آمده ام فرمود بگو گفت من می خواهم
که حق تعالی مرا درویشی و فقیری و علم با عمل نصیب کند و شنیده تمام کرد آن بزرگ گفت تو شنیده درویش کامل خواهی شد اما
چون منتهای کمال اویسی در بلده مهاران برو در آنجا بزرگی است از وی مقصود تو حاصل خواهد شد ایشان از آنجا آمده
در چند روز در مهاران رسیده بخدمت حضرت قبله عالم با نیت بیعت شدن عرض کردند آنحضرت فرمودند که از ...

علم بخوان بعده نزد من بیا ایشان حسب الحکم برای طالب علمی در کوت مٹهن رفته در مدرسه قاضی صاحب علم تحصیل کرده
و در مدت هفت سال علم تحصیل کرده دیگر شنیده بودند آن ایام که خلیفه صاحب بخدمت قبله عالم برای بیعت رفته بودند حضرت
صاحب غوث زمان از قبله عالم بیعت نکرده بودند و درین عرصه هفت سال مذکور حضرت صاحب از قبله عالم بیعت کرده
و بسمت دهلی رفته باز در مهار شریف آمده بودند و در انجا بخدمت پیر خود استفاضه گرفته باز مرخص شده
بوطن خود در کوه درک رفته بودند درین میان خلیفه صاحب نیز علم تحصیل کرده بخدمت قبله عالم در مهار شریف
رسیدند و برای بیعت باز عرض کردند قبله عالم فرمودند اندکی صبر کن که یار تو منتظر تو نشسته است درین عرصه حضرت
قطب مدار عالم هم رسیدند خلیفه صاحب در انجا بخدمت پیر خود ماندند بعد چون باز مرخص بسمت وطن خود شدند بعد حضور
قبله عالم برای وداع ایشان تا نماز مغرب رفتند و در نماله بیجا در حضرت صاحب گستراندند نشستند شخصی را
فرمودند که محمد یاران مولوی را بیار که او را هم حصه کنم ایشان نیز آمدند قبله عالم دست ایشان گرفته بدست
حضرت غوث زمان داده فرمودند که محمد یاران پیر تو است و نصیب تو نزد ایشان است از ایشان مرید شو و نیز حضرت
صاحب را فرمودند که این خلیفه است برین شخص توجه تمام دارید خلیفه صاحب در همانجا از حضرت صاحب عرض کرده
که مرا بیعت کنید حضرت صاحب بپاس ادب پیر خود انگشت در دهن گرفته فرمودند خاموش اینجا جای ادب است در راه
بیعت خواهیم کرد در پیش ایشان هر دو روانه شدند و در میان راه خلیفه صاحب را مرید ساختند و تلقین را ادا کردند
و تا کوه درک همراه حضرت صاحب ایشان رفتند و در انجا چندی در بخدمت حضرت صاحب مانده ریاضت و مجاهده می کشیدند
تا بدرجه کمالیت رسیدند و بمرتبه خلافت مشرف شدند **نقل است** چون والد خلیفه صاحب را در فراق و جدائی
ایشان بیقرار که دار از سرگشتان پسر خود می پرسید تا روزی یک حاجی در شهر کلاچی نزد والد ایشان رسید ایشان از وی
حال پسر خود پرسیدند او نشان داد که پسر شما در کوه درگ بخدمت غوث زمان خواجه سلیمان است فورا والد خلیفه
صاحب از انجا روانه شده در کوه درگ رسیده تلاش کنان بدر دروازه عبادتخانه آن غوث زمان در رسید آنحضرت پرسیدند
تو کیستی و چه نام داری گفت افغانم و نام من فلان است ساکنه شهر کلاچی ام و پسرم گم شده خود را جستجو میکنم فرمودند چند
سال شده است که پسر تو گم شده است گفت چهار ده سال شده است فرمودند تو او را خواهی شناخت گفت چرا نشناسم
فرمودند در آن حجره است چون در انجا رفته خلیفه صاحب را دید بی اختیار فریاد برآورد و زار زار گریست پس
هر دو با یکدیگر معانقه کردند و چند روز پدر ایشان در انجا ماند و بخدمت و صحبت غوث زمان استفاضه گرفت
تا او را هم اراده بیعت شدن شد پسر خود را گفت مرا هم از حضرت صاحب بیعت کنانید ایشان بنا بر آنکه آن پدر خود

عمده اند حکم فرمایند درویشان آنرا بیارند و بخورند باز دوباره فقرا برخاسته پشتاره ها بسته خربوزه آوردند و دران روز
بخوبی بطور سیر شده بخوردند و برای خرچ راه نیز گرفتند چون روز دیگر از انجا روانه شدند در حق اخوان بسیار دعای خیر خواندند برای
برکت رزق هر گاهکه از خانقاه شریف باز در انجا آمدند ان کیاره را دیدند که بسیار غله باجره خوشها عمده دچیده شده است بستان
که گاهی همچنین غله در انشده بود و دران سال اخوان تقاضای شدار ان ازاد گردیده با جمعیت تمام خاطر خوش کردند ان [illegible]
خلیفه صاحب می فرمودند که از اول و زیرکا اعتراض نمودم گاهی بر اقوال و افعال آنجناب اعتراض نیامد **نقل است** خلیفه صاحب از بسیار
ریاضت و مجاهده وجود مبارک ایشان بغایت نحیف و لاغر می بود تا آخر عمر طعام بسیار کم میخوردند از ایشان سوال کردند
که تن مبارک شما بسیار لاغر می ماند فرمودند دران زمان که من تبع ایشان بودم مرا کی توفیق طعام بالضمیمه بود حضرت صاحب
امر بکم خوردن کرده بود و خوردن نمی دادند و الحال که آنجناب رخصت داده اند طاقت تحمل غذا نمانده است باز سوال کردند که این
چه باعث است که شما نماز وضع بجماعت گذاشته تا دم آخر بعد فاتحه خیر در انجا در جماعت نشسته نمائید و در هیچ جا [illegible] آب
پوشیده میشوید فرمودند که تجلی انوار آفتاب جمال غوث زمان این بیچاره در راستی سینه ام سخت تاب آن کسان ام که روبروی آنجناب
می نشینند حکایت می نمایند و باز فرمودند که سبحان الله آن یکوقت هم بود که در گوشه نشین بخدمت میان قاضی احمد علی صاحب
بر یک کتاب هم سبق حضرت غوث زمان بودم و آن نیز یک وقت بود که ما هر دو در سفر بر یک سواره هم طلق و نان مشترک میخوردیم
و نیز وقتی این بود که این غریب با غوث زمان سبق کتاب سلوک هم میگرفت و الحال اینوقت است که برای دیدن آن جمال باکمال
صفوت مشتاق و خراب ام که طاقت دیدن تجلی جمال انضا کمال ندارم و چون شوق میشود از در حجاب از شکاف طاق مشاهده
مینمایم **نقل است** حضرت خلیفه صاحب می فرمودند که وقتی از بلده کلاچی وطن خود برای زیارت حضرت غوث می آمدم شخصی بزرگی بود
در شهر دراهبن که از کلاچی دوازده کروه واقع است برای ملاقات من بر سر راه استاده میشد هر گاه که با من معانقه میکرد
و ملاقات می نمود چنان تصرف خود بمن می نمود که مرا در خواندن لطائف کاهلی می افزود هرگاه که مرا معلوم شد که این تصرف
این بزرگ است من آن راه را گذاشتم و دیگر راه میرفتم چون آن بزرگ از کشف خود معلوم کرده بود که فلان بابن راه دیگر
میرود پس او سر آن راه گرفته بالضرورت با من ملاقات میکرد آخر همچنان حالت بر من طاری شد که از استادن و نشستن باز ماندم
روزی شخصی بخدمت حضرت غوث زمان خبر کرد که حال محمد یاران صاحب چنان شده است که دو شخص او را از هر دو کتف بازو
گرفته اشارت بجا می کنانند بلفظ مبارک براندند که چه سبب است در این حال شده است همه حال ملاقات کردن آن بزرگ
و تصرف کردن آن عرض کرد فرمودند او را پیش من آرید چون خلیفه صاحب را بخدمت حضرت آوردند حال [illegible] ایشان را
دیده فاتحه خیر فرمودند بعده بلفظ مبارک براندند که مرد را لازم است که همچنین سست نباشد آن شخص حیات تو هیچ [illegible]

غله نیز دگاو بسیار بوده چون خلیفه صاحب دران موضع رفتی تا مبره از سکه و دروغ و شیر ایشانرا بسیار خدمت کردی تا حق الله
چون چند بار آمد و رفت خدمت می چنین دید خلیفه صاحب را حال شفقت آمد روزی پرسید میان جاکر چیزی خوانده اگفت بجز
نام الله دیگر ندانم فرمودند که نام الله الا نیست پس الله کرده باشی چون از زبان خلیفه صاحب این لفظ برآید همان وقت او را
جذبه شد و دران ایام شادی نو کرده بود همه زنکه و مال خود را گذاشته راه جنگل گرفت و الله الله میکرد و مجذوب شد
وقتی خلیفه صاحب از راه بازیخدمت حضرت در تونسه شریف می آمدند جاکر ڈونا مذکور همراه ایشان در تونسه آمد الده
جاکر بخدمت حضرت صاحب آمد فریاد کرد که یا حضرت من یک پسر دارم فقیر شما او را دیوانه کرده و زنکه نوشادی کرده شده
و همه مال و اسباب خانه را گذاشته در جنگل الله الله رفته می کند حال درینجا همراه فقیر شما آمده است برای خدا او را باز
کنید تا در خانه خود همراه من رود و حق منکوحه خود ادا کند حضرت صاحب او را طلبیده دست بر سرش نهادند و فرمودند بابا در خانه خود
نزد عورت خود باش و نیز کله خود را در جنگل برده باش و الله الله هم کن از انروز او را آن جذبه فرو شد همراه والد
در موضع ڈونا رفت بعده خلیفه صاحب را طلبیده فرمودند میان صاحب حق تعالی چنان اثر از ان بدست شما داده است شما بانو نیز داران بلان اسم
توجه فرموده مجذوب میکنید او شان از خانه خود و جلاوطن می سازند باز چنین نباید کرد و هر کسی لایق این کار باشد برو توجه کرده
باشند **نقل** است حضرت غوث زمان را دستور بود که چون تشریف بسمت خانقاه قبله عالم می بردند خلیفه صاحب را بجای خود در تونسه
شریف گذاشته میرفتند تا هر کسی حاجت مند آنجا آید برو رواتی فرمودند وقتی حضرت صاحب بر خانقاه بودند و خلیفه صاحب در تونسه
آمدن فوج خراسان بسمت ملک سنگهر شنیده و دستوریا کنان سنگهر این بود که چون فوج خراسان درین ملک می آمد از خوف ایشان
اهل قریه ها سنگهر در کوهستان میرفتند چون خبر آمدن فوج خراسان بسمع اهل پرده حرم شریف حضرت غوث رسید خلیفه صاحب را
گفته فرستادند که شتران کرایه بیارید تا تیاری کوهستان کنید که فوج قریب آمد ایشان عرض کرده فرستاد که هیچ غم مکنید
درینجا نشسته باشید حق تعالی فضل خواهد کرد چون دو سه روز گذشتند و فوج خراسانیان بر دیره اسمعیل خان که از تونسه
شریف شصت کروه بسمت شمال است رسید در ملک سنگهر کهچلی افتاد اهل پرده حرم شریف هم خلیفه صاحب را گفته فرستاد
که شما بفراغت نشسته اید فوج قریب آمده بعد ازین شتران برای کرایه بدست نخواهند آمد ایشان عرض کرده فرستاد شما
هرگز خیال برخاستن ازینجا و رفتن در کوه نسازند فوج اینجا نخواهد آمد بالا بالا روانه کرده خواهد شد الغرض ایشان بفراغت نشسته ماندند
و فوج از تونسه شریف بسمت مشرق شده رفت در شهر بیاید چون حضرت صاحب از خانقاه شریف تشریف آوردند روزی
در خانه خود پیش ایشان طعام رفته بودند که آمدن فوج افتاد حضرت صاحب فرمودند که امسال شمار القصد بعید اینجا
برخاستن رفتن نکرده نشسته باشی حضرت صاحب عرض کردند که الله تعالی خلیفه صاحب را خوشی دارد و بسبب ایشان ما امسال خبر

انشاء الله در کوه رفتن با این ابیات هیچ بود و همه احوال بیان کرد حضرت صاحب خاموش شدند و بعد از آن خلیفه صاحب را
فرمودند که سالها شما در اینجا کرامت خود ظاهر نکنید آینده چنین نباید کرد و موافقت با دیگر مسلمانان باید ساخت و تابع رضای حق باشید

نقل است وقتی شاه صاحب و محمد علی شاه و دیگر صاحبان در یکجا حلقه بسته نشسته بودند ذکر کمالیت خلیفه صاحب افتاد کسی
می گفت که حضرت صاحب خلیفه صاحب را همچو خود کامل کرده بود گویا ایشان حضرت ثانی بودند کسی دیگر فضائل ایشان بیان می کرد و کمالیت
ایشان را به حضرت سید شاه صاحب مرحوم نسبت فرمودند که فال ببینیم تا از فال چه بر می آید کتابی بود از فخر الدین عراقی رحمه الله او را
بطریق تفاول کشاده دیدند این بیت اول برآمد ٭ هر گدائی مرد سلطان کی شود ٭ مور مسکین سلیمان کی شود ٭ تا که
کمالیت حضرت را دانستند که انتها ندارد و اگرچه خلیفه صاحب کامل و مکمل اند اما به حضرت صاحب نرسیده اند

نقل است وقتی جعفر افغانی از برادران حضرت صاحب و هم قوم ایشان سکنه تونسه در بلده کلاچی رفته بود نزد او یک دنبه قیمتی بود و نیز زمیندار
آنجا آن دنبه را بزبردستی گرفت و جعفر مذکور را دور و چیزی قیمت نداد و نام برد و نگرفت و پیش خلیفه صاحب رفته استغاثه
نمود ایشان تاریخی تونسه تشریف کرده بودند و زین بر اسپ نهاده بودند چون این جعفر رسید خادم را فرمودند تا آن زمیندار را
طلبید چون او آمد فرمودند دنبه این جعفر را بده و یا قیمت آن بده او گفت من دو روپیه قیمت میدهم نمیگیرد او گفت قیمت این دنبه
پنج روپیه میشوند و چگونه بگیرم زمیندار گفت که اگر دو روپیه منظور باشد بگیرد الا دنبه هم بدست نمی آید خلیفه صاحب
هر چند زمیندار را بحلم فرمودند که دنبه این بیچاره را بده گفت بسیار من میدهم و دنبه هرگز بدست نخواهد آمد شوخی کرد و رفت خادم را
فرمودند که زین از اسپ فرود آر و چنانکه این نمیخواهد داد و الحال روانه سمت تونسه تشریف خواهم شد ببینیم تا کی دنبه را نخواهد داد
چون شب در آمد چند سواران دشمن داران زمیندار آمده آن قریه را زدند و باتفنگی سینه پسران زمیندار رسیده
هلاک شد و چون روز شد مردمان آن زمیندار را گفتند که ای ظالم دنبه را بدست آنحضرت بده الا تو هم خواهی مرد
آن زمیندار دنبه را گرفته و گریه کنان در قدم ایشان افتاد و عفو تقصیر خود کنانید آنگاه خلیفه صاحب آن دنبه را با آن جعفر حواله کرده
خود هم روانه سمت تونسه شریف شدند

نقل است وقتی نواب شیر محمد خان ولد اسمعیل خان والی که مرید حضرت صاحب بود ایشان را
از دیره اسمعیل خان که از تونسه شریف سی کروه فاصله است دعوت کرده فرستاد و عرضی بدین مضمون نوشت که یا حضرت
دعوت قبول کردن سنت است دعوت من قبول کنند و علاوه آن غلام را شوق زیارت بسیار است و آمدن غلام
در آنجا عذر دارد و نیز چند امور عرض کردنی اند غلام را در اینجا سرفراز فرمایند حضرت صاحب در جواب آن عریضه نوشته
فرستادند که آمدن فقیر در آنجا معذور دارند اما اینجا صاحبزاده محمد یاران جیو نوشته فرستادند لهذا اوشان بجای من در آنجا تشریف
می آرند شما خواسته آنچه عرض کردنی باشد بکنید مقصود شما اوشان حاصل خواهند کرد و اوشان بجای من اند شما هم بجا

اوشان عریضه بنا بر طلب شان بنویسید نواب صاحب کور عریضه بخدمت خلیفه صاحب بنا بر طلب شان فرستاد و سفر از ملازمت
حضرت هم درین مقدمه رسیده بود خلیفه در دیره اسمعیل خان که از کلاچی وطن ایشان دو سه منزل است رسیدند
چون یکدو روز گذشت ایشان خفه شوند آنچه گفتنی است بگو که مرا رفتن ضرور است او عرض کرد که میخواهم که حکومت
این دیره در اولاد من باقی ماند این عهدنامه مرا نوشته بدهید خلیفه صاحب فرمودند بهتر است نوشته خواهیم داد و از برای تعالی
تا هفت پشت حکومت و سرداری اینجا در اولاد تو خواهند ماند اما ملتمس من است نوشته خواهیم داد که تو یک عهدنامه از
جانب خود مرا نوشته بدهی بدین مضمون که زنا هرگز نخواهیم کرد و ظلم بر رعایا نخواهیم نمود و بر شریعت قائم خواهیم ماند
نامبرده زانی و ظالم زیاده از حد بود بنا بر طمع و کرنا او هم عهدنامه نوشته داد و ایشان هم نوشته داده خلیفه صاحب
واپس در کلاچی آمدند و دو سه روز گذشته بود که سپاهیان نواب صاحب کور رسیده کلاچی آمده دختر یک افغان را که در محله
خلیفه صاحب می ماند بظلم گرفتند خلیفه صاحب را چون خبر شد ایشان را طلبیده منع کردند که ظلم مکنید نواب عهدنامه نوشته داده و پیش
من توبه کرده است اوشان گفتند که ما ایشان از نواب صاحب فرستاده است ما هرگز این دختر را نخواهیم گذاشت خلیفه صاحب آن
عهدنامه او را پاره پاره کردند و سپاهیان آن دختر را گرفته پیش شیر محمد خان بردند هنوز یازده روز نگذشته بود
که نواب قید سکهان گرفتار شد و همه حکومت وی برباد شد **نقل** است وقتی خلیفه صاحب سمت گهر شریف برای
زیارت حضرت صاحب می آمدند در راه سوار سرکاری چون ایشان را غریب مسکین دید و بیگار خود گرفت و همه بار بر گردن ایشان
نهادند ایشان از انجا که صابر و متحمل بودند همه بار بر گردن خود برداشتند چند کروه آمدند تا آنکه راه تو شد دیگر طرف
میرفت و راه شهر که آن سوار میرفت دیگر طرف می رفت خلیفه صاحب او را گفتند که حالا این بار خود را بگیر که راه من طرف
دیگر است آن سوار از راه ظلم در غصه آمده ایشان را گفت که [illegible] آزار باید منم ایشان در غضب آمده سوی او نگاه
قهر دیدند سوار مذکور از اسب بیهوش افتاد و جان [illegible] گرفت خلیفه صاحب راه خود گرفته در توشه شریف رسیدند والله اعلم
حال آن سوار چگونه شد **نقل** است وقتی علی خان جعفر سکنه توشه که برادر زوجه شریفه حضرت صاحب است از افلاس [illegible]
پیش خلیفه صاحب عرض کرد و گفت تنگدستم و چون زراعت میکنم در زراعت من غله نمی شود خلیفه صاحب برایش دعا کردند
و فرمودند که از بعد در زراعت تو غله بسیار خواهد شد سبحان الله که از آن باز در زراعت او غله بسیار میشد کمالات و خوارق
عادات ایشان زیاده از حد اند بیرون چند مناقب اکتفا کردم تا این کتاب بطول نانجامد و ایشان را دو پسران بودند بزرگ
خان محمد نام بود که مرید حضرت محبوب ایشان بود و زهد و ریاضت زیاده از حد میداشت آخر غایب شده در ابدالان پیوست
حالش معلوم نیست گویند شخصی بعد از مدت مدید او را در کوهستان دیده بود که [illegible] درخشان بود دوم پسر ایشان صالح محمد

... است که بجای شیخ خود قائم مقام است **نقل** است چون خلیفه صاحب فوت شدند بر مزار ایشان روضه و خانقاه شده بود و سال
بسال عرس ایشان می‌شد آخر وقتی دریا قریب شهر کلاچی آمد ایشان پسر خود را و مریدان خود را در خواب آمده گفتند که ما را ازینجا
برآورده دیگر جا دفن کنید که دریا می‌آید خانقاه مرا منهدم خواهد ساخت میان صالح محمد عرضیه بخدمت حضرت
ثانی میان الله بخش صاحب سجاده نشین نبیره حضرت محبوب فی بنا بر طلب ایشان مشتمل بر همه احوال در سنگهر شریف
فرستادند ایشان درانجا رفته صندوق را از مزار خلیفه صاحب برآورده دیگر جا دفن کردند در همان شهر خانقاه نو بنا
کردند **وفات** ایشان بتاریخ بست و هشتم ماه ربیع الاول روز آدینه در سنه ۱۲۵۴ دوازده صد پنجاه و چهار هجری
شد **قبر** ایشان در بلده کلاچی است کاتب الحروف گوید که در سالیکه این فقیر از بیعت حضرت مشرف شد همان
سال این خلیفه محمد یاران صاحب در تونسه شریف تشریف آورده بودند ان سنه ۱۲۵۳ بود و این فقیر زیارت ایشان کرده
بود در دیم سال چون باز بخدمت حضرت صاحب رفتم خبر وصال ایشان شنیدم **ذکر آن عالم علوم دینی و یقینی و**

محرم راز پنهانی و عاشق ذات سبحانی مولوی علی محمد صاحب لکهندی

رضی الله عنه بدانکه ایشان عالم علوم ظاهری و باطنی بودند و صاحب وجد سماع سکونت ایشان در بلده لکهند بود چون
ایشان را طلب خدا پیدا شد جائیکه بزرگی می‌شنیدند درانجا می‌رفتند و در صحبت وی می‌ماندند **نقل** است بزرگی بود
مجذوب سلطان ابراهیم نام که در قصبه آنبه می‌ماند او را سلطان ابراهیم آنبه واله می‌گفتند بزرگ صاحب نسبت ولی کامل
بود مولوی صاحب برای طلب خدا بخدمت وی رفتند او را طریقه بود که بندوق را گرفته در وقت شب گرد شهر می‌گردید
و تفنگ انداختی روزی در دل مولوی صاحب خیال آمد که این چه درویشی است که تفنگ را گرفته در شهر میگردد سلطان ابراهیم
آمده گفت که مولوی صاحب برای طلب خدا آمده اید پس این گمان بر من چرا کرده اید ایشان شرمنده شدند الغرض چند روز در صحبت
ایشان ماندند بعده سلطان ابراهیم در دائره دین پناه آمدند و ایشان در لکهنو رفتند بعده ازانجا اراده سنگهر شریف کرده
روانه شدند و بخدمت حضرت صاحب آمده مرید شدند و شش ماه در خدمت و صحبت حضرت ماندند بعده بمرتبه تکمیل رسیده
خرقه خلافت پوشیده باز در بلده لکهند آن رفتند و هزاران هزار خلق خدا را فیض رسانیدند و باوجود کمال ضعف و علالت
هر سال بخدمت حضرت صاحب آمده چند ماه می‌ماندند و باز می‌رفتند حضرت صاحب روزی در حق ایشان فرمودند که مولوی صاحب ضعیف
اند عشق جوان است که این اینقدر سال بر در ما می‌آرد **نقل** است که وقتی مولوی صاحب در تونسه شریف آمده بودند
حضرت صاحب این رباعی تصنیف کرده نزد ایشان فرستادند **رباعی** صوفی بپیاله شراب زند الست بیا اینجا شراب نذر است
تو بدان الست مهیا :: تا سوق ساقی کردی بدقتی :: اینجا چه کار داری زند است مهیا :: مولوی صاحب در جواب آن

تصنیف کرده این رباعی بخدمت حضرت فرستادند **رباعی** من برای من فردوسی سوختی ﴿ اندام تا دین وهم رینتی
تنگ و ناموس هم نمانده حبه ﴿ چونکه پا اندر زدم در کوی تو ﴿ و مولوی صاحب را غزل رباعی فارسی و در زبان پنجابی بسیار
تصنیفات اند چنانچه **نقل** است که روزی بوقت تهجد احمدی آن پیش حضرت در تونسه شریف در مجلس ایشان این غزل حافظ
می سرایند **غزل** هم از باده شبانه هنوز ﴿ ساقی ما زرفت خانه هنوز ﴿ نازنینان به عشق تو و الله ﴿ عالمی توبه کرده
تا هنوز ﴿ الخ مولوی صاحب هم حاضر نشسته بودند ایشان را ذوقی از حد شد در وجد آمدند و بر همین رنگ یک غزل خود تصنیف
کردند منه بیت **غزل** یار در جوی دلبرانه هنوز ﴿ الخ هم سر بند زبانه هنوز ﴿ اخر بیت از این بیت غزل خواند
دوش مطرب عشق مولوی مست زان ترانه هنوز ﴿ و دیگر غزل منه بیت **غزل** شهید تیر آن ترکم که باز ابرو
کمان دارد ﴿ خدنگ از دست آن خوردم که از مژگان سنان دارد ﴿ خدا را ای صبا با آن شه خوبان عالم گو ﴿ که از تشنه لبی
مردیم شربت در دهان دارد ﴿ همه عاشق زیار خود ز رخ مهر و فا بینند ﴿ ز یار خویش حیرانم نه این دارد نه آن دارد
حدیث حسن یوسف را کجا دانند اخوانش ﴿ زلیخا را بپرس از وی که صد شرح و بیان دارد ﴿ صبا با آن طبیب عشق
حال مولوی برگو ﴿ که بس عمر است کاین بیمار سر بر آستان دارد ﴿ حضرت صاحب را این غزل مولوی صاحب بسیار پسند
بود بلکه روزیکه خبر وصال مولوی صاحب در ماه شوال نزد حضرت در تونسه شریف آمد حضرت صاحب بعد نماز عصر در مسجد درینه
خود نشسته بودند و کاتب الحروف هم در حلقه مجلس ایشان نشسته بود بر زبان مبارک راندند که مولوی صاحب مصروف
الله بود و باز فرمودند که مولوی صاحب چه خوب در غزل خود این بیت فرموده اند **ه** حدیث عشق یوسف را کجا
دانند اخوانش ﴿ زلیخا را بپرس از وی که صد شرح بیان دارد ﴿ و این غزل هم از تصنیف ایشان است **غزل**
نقد جان دادم بهایت ای مه کنعان من ﴿ ملک دل کردم خرابت ای شه خوبان من ﴿ خانه جانم شد از هجران
خالی ای صنم ﴿ خوش بیا در جان من ای جان من جانان من ﴿ من نخواهم غیر تو ملک دو عالم گر دهند ﴿ لیس فی قلبی
سواک ای جنت و رضوان من ﴿ یوسف گم گشته می جویم ندارم میل گل ﴿ باز گو از حال من با آتشه خوبان من
مولوی در عشق وادی بی حد دانش را بباد ﴿ آفرین صد آفرین بر همت مردان من ﴿ و در السال که این فقیر کاتب الحروف
از بیعت حضرت مشرف شده بود هم السال این مولوی صاحب فوت شده بودند یعنی فقیر بتاریخ دوازدهم شعبان ۱۲۵۱ هجری مرید شده
و مولوی صاحب بتاریخ بست و نهم ماه رمضان روز پنجشنبه در سنه مذکور در وقت یکپاس روز بر آمده فوت شدند **تاریخ**
وصال ایشان منه بیت **ابیات** مقتدای اولین و مقتدای آخرین ﴿ پیشوای کاملین سرمایه اکملین ﴿ یعنی آن علامه دوران علی محمد که او
بود خلف شه سلیمان هم ز یاران راشدین ﴿ بود از هجرت هزار و دو صد و پنجاه و سه ﴿ طایر روحش پرید و تا الطاف هفتمین

قبر ایشان در بلده نکهنه آن است که هر سال عرس ایشان می‌شود و ایشان را خلفا بسیار بودند از انجمله مولوی محمد عابد
بود که بعد وفات ایشان بر سجاده ارشاد نشسته قائم مقام ایشان گشت قبر وی در تونسه شریف است دویم خلیفه ایشان میان نور
زین الدین است که بعد وفات محمد عابد مرحوم بر سجادگی مولوی صاحب مقرر است **ذکر آن حافظ کلام ربانی**

آن عاشق ذات سبحانی آن عارف راز رحمانی جناب شاه صاحب محمد علی شاه
خیرابادی رضی الله عنه بدانکه جناب شاه صاحب حافظ محمد علی شاه جیو از اکمل خلفاء حضرت محبوب بودند و عالم
علوم ظاهری و باطنی بودند **مولد** ایشان بلده خیرآباد است که قریب بلکهنو است از سادات حسینی اند از اولاد شیخ الهدیه
خیرآبادی چشتی اند که از خلفای شیخ سعد بودند خلیفه قطب مینا لکهنوی چشتی بودند وجه بیعت ایشان چنین شنیده ام که چون ایشان را
بعد فراغ علم ظاهر طلب مولا بسیار شد در دهلی آمده بجناب خدمت جاروب کشی خانقاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی اختیار کردند
و آب سقی خانقاه ایشان مشک می آوردند و پاخانه های خانقاه صاف می کردند و در همه شب ختم قران شریف بر خانقاه خواجه می کردند
تا مدت چهار ده سال همچنین ریاضت و مجاهده می کشیدند آخر شبی ایشان را خواجه بشارت کرد که در تونسه شریف که در ملک سنگهر است
برو و از خواجه سلیمان که وارث این خاندان چشتیان در زمان اوست مرید شو در انجا مقصود تو حاصل خواهد شد پس ایشان همراه چند
خادمان درگاه خواجه قطب صاحب بعرس حضرت گنجشکر در پاک پتن رفتند و حضرت صاحب محبوب حضرت خواجه سلیمان هم بعرس شریف
در پاکپتن آمده بودند چون خادمان مذکور برای زیارت حضرت صاحب رفتند آنجناب خود از ایشان پرسیدند که شخصی محمد علی شاه
نام با شما همراه آمده است گفتند آری پس ایشان را طلبیدند هم در پاکپتن مرید کردند بعده همراه خود در سنگهر شریف بردند پس ایشان
تا هفت ده سال همراه آنجناب بریاضت شاقه و مجاهده شدید مشغول شدند تا بتوجه حضرت بمرتبه تکمیل رسیده بخلافت حضرت مشرف
شدند و هم در سنگهر شریف خلق آنجا از ایشان با وجود حضرت صاحب مرید می شدند **نقل است** دران ایام که ایشان در سنگهر
شریف می ماندند حضرت صاحب مزاج آزاد ایشان دیده فرموده داده بودند که چون طبیعت شما اقتضا شود سیر کرده باشید
و باز در اینجا بیائید پس ایشان تا سی سی چهل چهل کروه از سنگهر شریف برای سیر گاهی کوهستان گاهی ملک ملتان گاهی [illegible]
و بهاولپور و احمدپور سیر رفتند و باز در تونسه شریف می آمدند و هم در تونسه شریف یک بنگله تیار کرده است که دران
و حجره است چنانچه تا الآن آن بنگله موجود است **نقل است** وقتی شاه صاحب در احمدپور تشریف برده بودند نواب بهاول خان
را چون خبر شد برای زیارت ایشان اراده کرد ایشان را چون خبر آمدن نواب رسید از انجا روانه شده در تونسه شریف
رفتند خان صاحب بهاول خان خط بجانب مولوی غلام بخش در شکایت شاه صاحب نوشت که من برای ملاقات ایشان تیار بودم
ایشان بی ملاقات من روانه شدند و این بعد مولوی غلام بخش نزد برای نواب بهاول خان [illegible]

حاضر بودم چند روز ایشان طعام خوردن ترک کرده بودند و هر وقت در حرم شریف رسول علیه السلام نشسته می ماندند
و هر روز دلائل الخیرات ختم میکردند و مشغول می بودند و از وجود خود بسبب عدم خوردن طعام چنان لاغر شده بودند که
بهزار دشواری بر می خاستند و گاهی گاهی در ان حالت بر لوح چیزی از واردات خود می نوشتند و بازار می رسیدند
آخر روزی میان خیر محمد پنجابی که از خاندان فقیر بود و در خدمت فراشی رسول علیه السلام ممتاز بود آمده بخدمت
ایشان عرض کرد که یا حضرت شما بالکل خوردن و نوشیدن ترک کرده اید بلکه خواب هم بسته اند اندکی خوردن
ضرور است که بی خوردن وجود عنصری را قرار نمی ماند فرمودند ای خیر محمد که شما فراش حضرت حضور رسول علیه السلام
اید بس شما هم برای من از رسول علیه السلام چنین عرض کنید که یا حضرت یک خیر محمد علی نام در حرم شما افتاده است
این را توقع که خواهید داشت یا ایشان خواهید داد او همچنان عرض کرد از انروز باز به چهره حافظ صاحب بشاشت تمام می ماند
و خوردن و نوشیدن هم شروع کردند **نقل است** حافظ قمر الدین برادر حافظ نور الدین مرحوم پیش این کاتب الحروف
می گفت که روزی جناب شاه صاحب در راه میرفتند یعنی سمت سنگهر شریف می آمدند وقت نماز ظهر شد دیگر کسی همراه نبود که
نماز را بجماعت بگذرانند در دل اندیشه کردند که نماز جماعت چگونه بدست آید از خدای تعالی هم عرض کردند که الهی کسی را
بفرست تا همراه او نماز بخوانم ناگاه شخصی پیدا شد او را فرمودند که تو امامت کن او گفت حضرت شما امامت کنید
که من خادم از مریدان حضرت خواجه سلیمان یعنی پیرزاده شما ام که برای جماعت نماز آمده ام پس حافظ صاحب نماز خواندند
نقل است میان محمد علی خادم حضرت سلطان المشائخ پیش این کاتب الحروف می گفت و او مرید شاه غلام صاحب بود که روزی
حضرت شاه صاحب از درگاه سلطان المشائخ سمت درگاه خواجه قطب الدین رح میرفتند و ما یان بسیار کسان غلامان
ایشان با رکاب آنحضرت بودیم و ایشان بر اسپ سوار بودند ناگاه بر ایشان ذوقی و وجدی پیدا شد نعره زدند
که بر همه حاضرین اثر کرد و بر یکی وجدی و حالتی پیدا شد **نقل است** چون حافظ صاحب در حرمین الشریفین شادی
کتخدائی کرده بودند و از انجا یک پسر تولد شده بود او را محمد نام داشته بودند چون از حرمین الشریفین
وداع شده روانه هندوستان شدند آن منکوحه مع فرزند خود همراه بود اما در راه هر دو مادر و پسر فوت
شدند بعده حافظ صاحب در دهلی آمدند و چند روز در انجا ماندند و در سنگهر شریف بخدمت حضرت پیر مرشد
[illegible] رفتند و چند مدت در انجا ماندند باز بسمت وطن خود خیرآباد رفتند و باز از انجا در حیدرآباد دکن
رفته چند مدت در انجا ماندند و درین سفر برادرزاده ایشان محمد اسلم همراه ایشان بود و خلق حیدرآباد از غریب
و امیر همه معتقد و مرید ایشان شدند و خلق خدا را از انجا بصوفی می نمودند و اکثر علماء انجا از آنحضرت

مولانا روم می خواندند گویند مثنوی را مثل ایشان کسی نمی خواناند نقل است راجه چندولال حیدرآباد را ایشان
بود و اکثر وقت بخدمت ایشان می آمد و آرزو بود که یکبار حضرت حافظ صاحب قدم مبارک خود بمکان من بنهند اما
ایشان هرگز نرفتند و هرچند عرض کرد اما قبول نفرمودند روزی حاجت بخدمت شاه صاحب رفته عرض کرد که
حاجت من از راجه مذکور است توجه سامی شما بر آید ایشان همان وقت همان طور که در مکان خود نشسته بودند بمکان
راجه مذکور رفتند او حیران شد که چگونه امروز تشریف آورده اند و سربلندی خود دانسته باعث تشریف آوری
پرسید فرمودند حاجت این کس برآید همان وقت حاجت او ادا کرد نقل است سید علی نارنولی پیش این فقیر کاتب
الحروف می گفت که من وقتی در دهلی بودم ایام ربیع الاول و وفات شریف رسول علیه السلام بود و در قدم شریف رسول
علیه السلام در دهلی است سمت مشرق بیرون کهری فراشخانه مجلس سماع در خانقاه قدم شریف بود حافظ صاحب
محمد علی شاه جیو هم در ان مجلس بودند و دیگر مشایخان دهلی هم حاضر المجلس بودند دهومن شاه چشتی که از اولاد حضرت
قطب جمال الدین هانسوی بود صاحب نسبت و ذوق و شوق و صاحب تاثیر بود او هم در مجلس حاضر بود و حال میکرد و بر
مردمان حاضرین توجه میکرد و از هر یک شخص معانقه کرده تاثیر خود میکرد چون نزد شاه صاحب محمد علی شاه آمد ایشان
یک نگاه گرم سوی او دیدند همه حالت او سلب شد و آن مستی و ذوق که او را بود همه رفت و پس رفته بجای خود نشست
کاتب الحروف گوید که چون من در دهلی رفتم از مولوی دیا بخش جی که پیر بهائی این فقیر اند برای تصحیح حال این قصه را
تحقیق کردم و پرسیدم که این قصه راست است یا نی ایشان گفتند که من در ان مجلس حاضر بودم و این ماجرا باعث من شده بود
و آن چنین بود که دهومن شاه مذکور هر روز در مجلس قدم شریف که دوازده روز مجلس سماع هر سال در وفات شریف میشود
میرفت و وجد و حالت میکرد و او را حالت وجد تمام میشد که از غایت مستی عشق رقص میکرد و کف از دهان او
میرفت و در ان حالت مردمان حاضرین مجلس را در گلوی قلب خود میگرفت و تاثیر و توجه خود میکرد و تا ایشان هم بتاثیر او رقص
و حالت میکردند روزی همچنین مجلس گرم بود و او توجه کنان بسمت شاه صاحب آمد من برابر ایشان استاده بودم عرض کردم
که حضرت شما سلیمانی هستید خلیفه کلان حضرت صاحب اید این دهومن شاه بسمت شما می آید چنان نشود که نزد شما آمده کاری ساز
کند ثابت رود لیکن هیچ نزد ایشان آمد شاه صاحب سلب حال او کردند و چنان مرشد که حالت او بالکل رفت لب
نعره زنان آه کنان بجای خود رفت نشست باز او را حال نشد روز دیگر دهومن شاه نزد من آمد و بالحاح تمام گفت که من
از حضرت حافظ صاحب ایشان از بزرگ و مرشد خود دانسته معانقه کرده بودم او شان حال من سلب کردند این حال یکبار تقصیر
من عفو کنانید پس پیش شاه صاحب رفته عرض حال او کردم فرمودند فردا دعوت او خواهیم کرد و درویش خود خواهم طلبید بعد روز

نقل است که او را ذوق سلب شده بود با آنکه فرو رفته فرمودند که حال نگاه خاص حضرت شیخ بار دیگر طلبیدند دعوت ... را بیگر

سید محمد علی مذکور میگفت که روزی در شهر دهلی مجلس سماع بود حافظ صاحب در آن مجلس حاضر بودند مجلس گرم بود و صوفیان

در وجد و حالت بودند شخصی هندو از قوم کایته سر برهنه کرده تماشای مجلس میدید ناگاه نگاه حافظ صاحب بروی افتاد

همان وقت کلمه **لا اله الا الله** بآواز بلند گفت و مسلمان شد و حاضران مجلس را گفت که ای یاران من

مسلمان شده ام بر خدا و رسول وی ایمان آورده ام شما شاهد ایمان من باشید چون مجلس خاست شخصی بخدمت حافظ صاحب

رفته مرید شد و عرض کرد که من بتقریب شما مسلمان شده ام مرا اسلام تلقین کنید ایشان او را اسلام تلقین کردند و عیال

و اطفال وی هم مسلمان شدند **نقل است** وقتی شاه صاحب در مدینه منوره بودند روزی ایشان اراده بغداد شریف

کردند و خادمان خود را فرمودند که فردا روانه سمت بغداد شریف خواهیم شد روز دیگر فرمودند که بجانب سمت سنگهر

شریف روانه شویم که حضرت صاحب یاد فرموده اند پس سنگهر شریف آمدند **نقل است** حافظ شاه صاحب را خیال

حسن پرستی بسیار بود و عاشقانه مزاج میداشتند مولوی بخش صاحب می فرمودند که شخصی اشرف حسین نام از خانان

کلان حسین بسیار بود حافظ صاحب را بروی خیال آمد مولوی صاحب می گفتند که من از مزاج شریف حافظ صاحب واقف بودم گفتم

خیال همت شما است من او را گفتم که تو مرید شاه صاحب شو و بیعت کن او گفت من میدانم که بزرگ کامل اند اما ایشان را

صورت و شکل بهتر نیست لهذا دل من رجوع با ایشان نمیکند مولوی صاحب میگفتند که من این قصه گفته او را پیش

شاه صاحب عرض کردم ایشان فرمودند که فردا مجلس سماع خواهیم کرد او را در اینجا بیارید دیگر روز او را در مجلس بردم

حافظ صاحب بجانب وی تیز نظری فرمودند که او بیهوش شد تا نیم ساعت او را حالت وجد بود چون بهوش آمد مرید شاه صاحب شد کمالات

و مقامات جناب شاه صاحب بسیار است که در خاطر تحریر آید مگر اینقدر نوشته آمد و ایشان دو زن بودند یکی در مدینه

منوره کرده بود که فوت شد بعده دوم زن در دهلی کرده بود تا حال زنده است و ایشان را یک پسر محمد نام تولد شده بود

از قبیله اول که در طفلی فوت شد دیگر اولاد نیست **وفات** ایشان بتاریخ هژدهم ماه ذیقعده در سنه ۱۲۱۱ هجری شد

قبر ایشان در کهیری قریب خیرآباد است خلفاء ایشان بسیار اند اما قائم مقام و سجاده نشین ایشان محمد اسلم برادرزاده

ایشان است و حضرت شان غزل و رباعیات بسیار گفته اند و مشتاق تخلص است از آنجمله یک غزل است **غزل**

دلم بربود جانانی که آن دستار ... شکر لب خنده نمکینی جمال دلستان دارد * چه گلرخ نازنین چشمی ... سنبل زلفی

لب نازک تر از لاله قد سرو روان دارد * ... حال زار من دلبر * خدایا مهربان سازش

که دل سنگین چنان دارد * ... مهربان ... آسایش ... مشتاقی ... خاطر گران دارد *

و حالت و ذوق و شوق کرد با حضرت باوجود شما اینچنین غیر شرع کاری کنند شما او را منع نمی کنید با این غلام حضرت می گفتند
که من در آن وقت در بنگاه حضرت حاضر بودم و سخنان ایشان می شنیدم که حضرت از مصلحه خود که سمت قبله نشسته بودند متوجه
ایشان شده نشستند و فرمودند که ای یاران شکر خدا بجا بیارید که حق تعالی مرا چنین مریدی داده که باوجود حیات من این چنین
صاحب ارشاد شده است و او جاهل نیست که من او را نصیحت کنم او صاحب حال و علم است از کاملان نام دم شمار رفتند اما مولوی صاحب را گفته و ترسانیده
و ترسانیدند که پاس شریعت بالکل ترک مکنی خوف بسیار می خبردار بر شریعت راسخ باش و الا نه حال تو مثل اما مولوی یعنی امام الدین گوریجی
خواهم کرد و ذکر آن در مناقبات حضرت نشده است که از غیرت حضرت او را حال سلب شده بود و دیوانه شده در لاهور رفته بود
نقل است روزی حنیا گری حسینی نزد ایشان رقص میکرد و احمد خان قوم کهوسه بلوچ که از مریدان حضرت بود
و غلبه حدت بر هم غالب بود و دیگر بسیار کسان تماشای میکردند و مولوی صاحب بر رقص و سرود که حال غالب بود و نهایت
بسط حال بر ایشان بود وقت ظهر بود که مولوی صاحب نور جهانیان بهاول پوری که یکی از مریدان مجاز حضرت بود پیش حضور صاحب
آمده عرض کردند که قبله جهانی افسوس است که بعد از فوت حضور حال غلامان حضرت چه خواهد بود و تا بکجا خواهد رسید
که در حین حیات حضور اینچنین کارهای بی شرع غلامان شما در بنگله شریف می کنند و میکنند و لحاظ شریعت محمدی نمیکنند فرمودند
چه شد گفت مولوی احمد صاحب حنیا گری را رقص می کناند و صدها مردم عام تماشا می بینند و احمد خان کهوسه هم موجود است
حاجی بختاور صاحب که یکی از یاران مجاز حضرت و خادمان خاص حضور بود پیش این کاتب الحروف می گفتند که من در آن
وقت از حضور صاحب سبق میگرفتم مرا فرمودند که برو او را منع کن بگو که بس کن پاس شریعت دار و رقاصان را بیرون
کن و مولوی نور جهانیان را فرمودند که مولوی صاحب فرمودند حضرت مولانا صاحب است که اگر از مریدان دوازده سال خطا شود پیر را باید
که تحمل کند شاید از آن درگذرد و توبه کند و اگر باز نماند پس حال او را سلب کند الغرض حاجی بختاور رفته مولوی صاحب را
گفت که حضور صاحب می فرمایند که بس کن پاس شریعت دار و این رقاصان را دور کن مولوی صاحب را حال غالب بود و حال
پیش بود گفت باید دید دیگر رقص شدن بهبد باز منع خواهیم کرد حاجی بختاور بخدمت حضرت رفته همین حال
عرض کرد حضرت صاحب طپانچه بر رخ حاجی بختاور زدند و در جذبه آمده فرمودند که چرا نابینای بی بصر مولوی را
دو سه بار زده در حجره او پسران احمد خان کهوسه دیوانه را از شهر تونسه شریف که جمع قاصان را زده زده بیرون کن حاجی صاحب از آنجا
همچنان کردن پیش از آن روز مولوی صاحب را حال سلب شده و آن لنگر که پوش پایشده بود و لشان که نزد او شان پایدارگیند شده و چون زبان
از اینجا نابینا رفته بود و مولوی صاحب از آن روز نابینا شده بودند که تفاوت شدن بلکه در قبر هم نابینا رفتند و احمد خان کهوسه از آن روز دیوانه شده بود
که تا عمر دیوانه مسلوب الحال باشد شیخ قادر گن فرو میرد از فقر شوخ خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است

پس از آن روز مولوی صاحب در حجره خود نشسته بود تا مدت مجال نبود که از حجره بیرون نشستند ماندند و بیهوش بودند از حکم خدا خبر
دیوانه وحشی می بودند و کسی مجال ایشان رحم نمی آمد روزی حضرت صاحب بان خود را از دولتخانه خود می آمدند و مولوی صاحب
پیش در حجره خود نشسته بودند حضرت را مجال ایشان شفقت آمدند و ایشان رفتند و فرمودند مولوی صاحب چه حال است ایشان
گریه کنان در قدم حضرت افتادند و الحاح و زاری تمام کردند و عفو تقصیر خود خواستند فرمودند بیلی من تیج اول فهمانیده
کرده بودم که غیر شرع کار نکنی در امتحان التقصیر من نکردی بلکه تقصیر پیران عظام کردی که خلاف طریقه ایشان فتوی الحال من
از تو راضی ام و عفو تقصیر تو کردم اما همراه من بر عرس قبله عالم و گنج شکر قدس سره می تا از ایشان تقصیر تو معاف کنانم پس حضرت صاحب
ایشان را همراه خود بر عرس قبله عالم در تاج سرور بردند و از انجناب تقصیر ایشان معاف کنانیدند باز بر عرس حضرت گنج شکر قدس سره
در پاکپتن همراه بردند و از آنحضرت عفو تقصیر ایشان کنانیدند از آن روز باز حق تعالی ایشان را ایمان علمی داد و در ارشاد
طالبان کوشیدند **نقل است** دیگر سال چون حضرت صاحب بر عرس قبله عالم تشریف می بردند ایشان عرض کردند که
مرا هم همراه خود ببرید حضرت صاحب وقت روانگی بمکان ایشان رفتند و ایشان را تسلی تمام دادند و فرمودند که تو اینجا باش
من برای تو اینجا کافی ام پس ایشان هم در تونسه شریف ماندند **نقل است** که خلق مولوی صاحب خیلی خوب بود که برای هر ادنی و اعلی خم
و هر که برای تعظیم بر می خاستند و استاد کل صوفیان اینجا بودند که از حضرت صاحب صوفیان سبق گرفته پیش ایشان می رفتند و
فهمیده مسئله میکردند کتاب اسم حروف هم از آن حضرت چند کتاب سلوک دیده و فهمیده است و فصوص الحکم و مثنوی و فتوحات مکی
را گویا ایشان حافظ بودند و مشرب شیخ اکبر محی الدین عربی داشتند و در ترک دنیا سبقت از همه یاران بردند
چنانچه هر فتوح که میرسید آن را صرف میکردند و در باره مکان خود را از ذخائر دنیا صاف میکردند بلکه چهار پایان هم بسیله دادند
باز اسد تعالی همچنان اسباب ایشان را ایثار میکردند و ایشان نکاح کرده بودند اما در ابتداء سلوک زن خود را طلاق داد
باز نکاح نکردند و اولاد هم نیست مریدان ایشان بسیار اند اما قائم مقام ایشان برادرزاده ایشان مولوی غلام نبی است
که بصفات درویشی موصوف است **وفات** ایشان تاریخ هفدهم شوال ۱۲۷۳ سنه دوازده صد هفتاد و سه
هجری شد **قبر** ایشان در تونسه شریف قریب مزار اقدس حضرت صاحبزاده گل محمد صاحب مرحوم است روضه کلان است
سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین فقط

تمام شد نسخه مناقب المحبوبین بفضل خالق الکونین و طفیل سیدنا و نبینا رسول الثقلین امام القبلتین جد الحسن و الحسین صلی الله علیه فی الملوین

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة میگوید فقیر سراپا تقصیر فانی النفس باقی با الهو یعنی همه خس که از کتاب مستطاب مناقب المحبوبین جمع شده و تمام
انگه شود که بنده بی بنده کمترین حضرت مصنف یعنی آن ولی مادرزاد و منقطع عن غیر الله ملقب من جناب مستطاب او با ادب
رسول الله حاجی الحرمین الشریفین مرشدنا و مولانا قطب وقت فرد اولیا اعنی اغاث بن مبین حضرت حاجی محمد نجم الملة والحق
والدین مد الله ظلاله العالی مشحون گردد پس باید که نام حضرت شیخ محمد نجم الدین است و مشهور بحاجی صاحب ملقب از جناب
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم باویا رادی چنانکه معنیش عنقریب نوشته خواهد شد از اولاد پاک حضرت سلطان التارکین حمید الدین
الصوفی السوالی الناگوری الفاروقی خلیفه خاص حضرت خواجه غریب نواز خواجه بزرگ رضی الله تعالی عنهما مولد شریف
حضرت شیخ جهنجنوست من مضافات جی پور است منشا و کرده از دهلی سمت مغرب سی و دو کروه از نارنول بطرف جنوب بکوس

ولادت حضرت شیخ تاریخ سوم روز جمعه ماه رمضان شریف سنه دوازده صد سی و چهار هجری است مطابق
هزده صد هفتاد و چهار در ماه ساون بدی هفتم که سنه عمر مبارک که شصت و [illegible] دوصد و پنج هجری اینجا دو دل است
لازالت شموس هدایته طالعة نام والده ماجده حضرت بی بی آیت رحمها الله تعالی از اولاد حضرت سلطان التارکین
صوفی رضی الله تعالی عنه و نام والد ماجد حضرت شیخ چهجن است که ولی کامل بودند حضرت مد ظله را چهار دختران
و پنج فرزندان از قبیله اول متولد شدند اما فرزند اول از همه کلان مولوی محمد نصیر الملة والدین که زبان از توصیف
انجناب عاجز می گردد تحریر بیان مستغنی صفات عاجز دوم جناب میان عبد اللطیف شجاع مشهور سوم میان احمد صاحب
که فی الحقیقت نور احمد اند اما فرزند چهارم میان محمد بخش [illegible] خورد سنی فوت شدند باقی بفضله تعالی
که الحال تا ابد باقی و سلامت دارد و سه پسران از قبیله دوم متولد شدند لیکن چاجی و محمد در عین صغر سنی رحلت کردند
و میان محمد رمضان سرفراز عاشق حق تعالی [illegible] سرفراز دارد و سلسله النسب ابا حضرت بدین نهج است که حضرت
شیخ محمد نجم الملة والحق والدین مد ظلاله العالی بن شیخ احمد بخش بن شیخ فیض بن شیخ محمد سلطان بن شیخ محمد سعید
بن شیخ محمد سعید بن شیخ قطب الدین بن [illegible] شیخ جمال الدین [illegible] بن شیخ قطب الدین بن شیخ کمال الدین بن
شیخ عبد القادر که ولی کامل بودند [illegible] چنانکه در اخبار الاخیار است بن شیخ عبد الفتح بن شیخ خواجه معروف
بن حضرت مخدوم خواجه حسین ناگوری رضی الله تعالی عنه که ذکر انجناب جمیع ملفوظات چشتیه وغیره مثل اخبار الاخیار
و مرآة الاسرار و اقتباس الانوار است باین [illegible] خواجه [illegible] حق احمد نصیر الحق والملة
والدین حسن

سجزی رضی الله تعالی عنه که منسوب بسنور بوده‌اند ایشان شیخ جلال الدین بن شیخ نظام بن شیخ محمد بن شیخ وجیه بن شیخ
عبدالعزیز که در حالت سماع بشعری از حضرت سلطان التارکین رحمه الله فائده و بشنیدن این بیت ... جان بحق داده
شهادت یافته‌اند ایشان بن حضرت سلطان التارکین حمید الدین الصوفی السوالی الناگوری السعیدی الفاروقی رضی الله تعالی
عنه بن شیخ احمد بن شیخ محمد بن شیخ ابراهیم بن شیخ محمد بن شیخ سعید صاحب خانقاه از کمل اولیا بن شیخ محمود بن
الحسنه بن عمر بن بشیر بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن یوسف بن علی حارث بن حسین بن ... بن سعید بن زید بن حضرت
امیرالمؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی
بن کعب تا آخر سلسله جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم چنانکه در ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حضرات صاحب تحریر فرموده‌اند و واضح باد که حضرت سلطان التارکین رضی الله تعالی عنه را سعیدی از جهت آن گویند که
در پشت پنجم بالا از جناب شیخ سعید صاحب خانقاه از کمل اولیا بوده‌اند چنانکه گذشت نه آنکه نسبت بحضرت
حضرت سعید رضی الله تعالی عنه که از عشره مبشره‌اند چه آنجناب شیخ فاروقی از اولاد امجاد حضرت امیرالمؤمنین
عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه‌اند چنانکه در سیرالعارفین شیخ حامد بن فضل الله دهلوی مشهور بشیخ جمالی نوشته است
عبارته یکی آنحضرت سلطان التارکین از اولاد حضرت عمر فاروق‌اند و آنکه آنحضرت را سعیدی میگویند بنابران میگویند
که شیخ سعید نام بزرگی کامل صاحب خانقاه از اجداد آنحضرت بود انتهی و نیز در مخبرالاولیا حضرت رشید میان
گجراتی نبیره حضرت شیخ یحیی ... قدس سره می‌نویسند در ذکر ایشان که آنحضرت شیخ فاروقی بودند چنانچه عین عبارت آن
نسبت عبارته خواجه هدی حضرت سلطان التارکین خواجه حمید الدین الناگوری الفاروقی السوالی مرید
خلیفه اعظم حضرت خواجه معین الدین رضی الله عنه‌اند و از اولاد ذریه عمر بن الخطاب‌اند و آنچه که از
اولاد سعید بن زید که از عشره مبشره است می‌نویسند غلط فاحش است الا عند البعض انتهی عبارته کاتب
الحروف گوید که آنچه که در اخبار الاخیار و مرات الاسرار وغیره آنحضرت را نوشته‌اند که ایشان از اولاد
سعید بن زید که از عشره مبشره بوده‌اند محض غلطی و سهو از بی‌خبری نوشته‌اند و صاحبان آن کتب را تصحیف
شده بلفظ سعیدی افتاده است که شاید از اولاد آن سعید بن زید‌اند که از عشره مبشره شده‌اند و این خبر
که در اجداد آنحضرت دو سعید بوده‌اند یکی شیخ سعید بن شیخ محمود که ولی کامل صاحب خانقاه بوده‌اند و بسبب
ایشان آنحضرت را سعیدی میگویند چنانکه از عبارات کتاب سیرالعارفین معلوم میشود و دوم از اجداد ایشان سعید
بن زید بن عمر بن الخطاب بوده‌اند لیکن قول صاحب سیرالعارفین و مخبرالاولیا صحیح است که شیخ فاروقی آنحضرت را

نوشته اند و قول دیگران محض غلط است که برخلاف آن نوشته اند و نیز در اینجا که اولاد آنحضرت اند شیخ فاروقی
نوشته اند چنانچه ذکر اسامی اینها عنقریب می آید پس چنانکه اولاد و احوال اجداد خود تحقیق باشد دیگر از اکثر باشند و نیز
در بیان اولاد حضرت صاحب مخبر الاولیا و بیان اولاد حضرت سلطان التارکین شیخ حمید الدین که نزدیک قرابت است چنانچه خود در کتاب مذکور
خود می نویسند عبارته بی بی راجی مراد بخت نام دختر شیخ فتح محمد بن شیخ احمد بن شیخ جمال محمد المخاطب
بشمس خان ابن شیخ اشرف محمد المخاطب بظهیر الملک که این هر دو پدر و پسر بمنصب وزارت سلاطین گجرات مستسعد
و از فرزندان حضرت سلطان التارکین بودند ابن شیخ رکن الدین احمد بن شیخ عبد الرشید بن حضرت شیخ یحیی
مدنی منسوب شده انتهی عبارته پس چنانکه ایشان را تحقیق حال نسب آنحضرت باشد دیگر کسان را کم خواهد بود و نور خان
و مصنفان دیگر پیشتر خود نقل کتب من و عن می کنند قول غلط باشد و صحیح ابن اصحاب مخبر الاولیا در قول غلط آنها
می نویسد لا اعتبار لقولهم پس تحقیق شد که آنحضرت شیخ فاروقی اند و سید نیز آنکه گویند که جد ایشان شیخ سعد نام
بود ولی کامل صاحب خانقاه **ذکر ولادت حضرت صاحب** بیان وارداتیکه در حالت طفلی
و ایام قبل از ظهور بوجود آمده از والدین ماجدین حضرت منقول گشته بدانکه والد ماجد حضرت صاحب شیخ احمد بخش صاحب
مرید شاه ارادت الله صاحب نقشبندی ابو العلائی بودند و در ذکر پاس انفاس همه عمر مشغول بودند و بوقت نزع
ایشان حضرت صاحب حاضر بودند حضرت صاحب را می فرمودند که زبان من بسبب نقاهت بدن که از کثرت اسهال
شده بود یاری نمی دهد ذکر لسانی نمی کنند اما بذکر پاس انفاس مشغول هستم و ایشان حضرت صاحب را می فرمودند که
حق تعالی مرا پنج پسران داده است و ما شکل و شمائل هر یک پسر را اول در خواب نموده داده بود و حالانکه
او در شکم مادر خود بود و لیکن چون پیدا شد بهمان شکل و شمائل در دنیا آمد چون نوبت تو رسید در شکم مادر بودی
که شکل ترا مرا نمودند و گفتند که این پسر تو بزرگ صاحب ولایت خواهد بود و والد بزرگوار حضرت چنانکه
بیان فرمودند بعد حضور بلکه زیاده از آن کمالات یافته اند الغرض چون بعمر چهار و پنج ساله شدند
حضرت را در مکتب نشاندند تا قاعده الف با تا و غیره بخواندند در عین حین مولانا محمد رمضان مهمی قطب وقت
بودند در بلده جهونجهنون تشریف آوردند بهمانجا حضرت صاحب شهاب الدین صاحب که برادر حقیقی حضرت صاحب
و خلیفه مولانا مرحوم اند بسم الله الرحمن الرحیم از دست خود نوشته حضرت صاحب گرفته نزد مولانا مرحوم
بردند تا آنجناب حضرت را سبق بسم الله داده گویا شروع قرآن شریف از ایشان کردند پس بعد برکت
ایشان قرآن شریف در اندک ایام ختم کردند و نیز والد بزرگوار حضرت صاحب انخواکی در حق حضرت صاحب

دیده بود پیش مولانا مرحوم بیان کردند ایشان ها خیر در حق حضرت کردند و فرمودند که حق تعالی ایشان چنین
خواهد کرد والعوض حضرت صاحب مرحوم یاد دارم که در ایام طفلگی در موسم گرما در صحن خانه چون می خفتم چشم من از
خواب می شگفت شب یا اخیران شب بسیار چیزها از عالم ملکوت و سماوی مرا بنظر می آمدند نیز گاهی میدیدم که
بر آسمان می پرم و با شتاب رفته بوسه میدهم و باز نیز بزمین می آیم و نیز نقل است که حضرت خورد سال
قریب ده دوازده ساله بودند که خواهران حضرت برای نماز تهجد بر می خاستند و ذکر جهر و خفیه می کردند حضرت
صاحب همراه ایشان بر می خاستند و ذکر کلمه طیبه جهر می کردند و گاهی بطور طفلگان در بازی مشغول میشدند
حضرت صاحب میفرمودند چون از کسی (?) همعمر من جنگ میکردم و استغاثه ان مثل پدر هم و برادران من
می آمد برادر بزرگ من شیخ نظام الدین مرحوم که مرد صالح و مشغول بخدا یاد و در ارادت نقشبندی بودند مرا طعنه
میزدند و میفرمودند که حضرت والد بزرگوار برای شما این چنین خواب دیده بودند که ولی خواهد شد اینک طور ولیانه این نظر می آید
که از طفلگان شهر جنگ کنان میکردی لیکن من نادم و شرمنده میشدم و گاهی چنان میشد که غسل کرده و جامه پوشیده
در مسجد رفته درخواندن نقل مشغول میشدم الغرض چون بعمر دوازده سالگی رسیدند شادی کتخدائی حضرت صاحب
از دختر خاله صاحب لطف الله خان بهو فتحی (?) که از اولیای متقین بودند و از خلفای رشید حضرت مولانا صاحب العزیز
تی کرد خلیفه حضرت مولانا صاحب مرحوم شده و چون بعمر ده سال شدند چند کتب فارسی مختصر خوانده و وصله نوشته و خوانده
شده و هنوز چند روز می شود که نصیر الدین صاحب پسر بزرگ حضرت صاحب در شکم مادر موجود بودند که حضرت صاحب را جذبه الهی
و شوق ذات کبریائی پیدا شد و باعث جذبه این بود که کتاب انیس العارفین تصنیف صاحب اسد
قادری بدست حضرت صاحب آمده بود او را مطالعه می کردند و در کتاب مذکور بسیار فوائد سلوک نوشته اند
و ذکر شغل هر خاندان نوشته اند از خواندن آن حضرت را جذبه پیدا شد چنانچه عبارت آن اینکه بر کاغذ نوشته
میشود نیست عبارته بشهوات لذات نفسانی و خطرات شیطانی آئینه دل را زنگار میرساند و دل را سیاه
و تاریک میگرداند تا از جمال دوست باز میماند بیت سعدی حجاب نیست تو آئینه صفا دار زنگار خورده کی
بنماید جمال دوست پیغمبر علیه السلام فرموده است حدیث ان القلوب لتصدأ
کما یصدأ الحدید یعنی دل را صورت زنگار میرسد چنانکه زنگار میرسد آهن را پس زنگار دل را ذکر حق تعالی دور میگرداند
و نیز در ذکر حق تعالی فوائد بسیار اند پس یکی از فوائد اذکار آنکه صیقل گر زنگار آئینه دل را می رباید تا جمال دوست بنماید که رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است حدیث لکل شیء صقالة و صقالة القلب ذکر الله

یعنی زنگار خورده را صیقلی باید و صیقل دل ذکر حق می باشد ❊ روی دل چون صیقلی شد بیگمان ❊ عکس انوار تجلی شد عیان
دوم یاد حق از گناه باز میدارد سیوم تخم عشق حقیقی در زمین دل می کارد پیغمبر علیه السلام فرموده است که چون
بنده در یاد حق تعالی مشغول است میآید حق تعالی بفرشتگان بنگرید مایان بنده را دوست میدارد من هم او را دوست
میدارم شما هم دوست دارید و این ندا در زمین افگنند تا مردم او را دوست دارند چهارم حق تعالی در یاد او مشغول است
کقوله تعالی فاذکرونی اذکرکم یعنی مرا یاد کنید من شما را یاد کنم پنجم ذکر صورت زیبا گرفته در
قبر مونس و رفیق می باشد و نور ذکر قبر را منور میسازد و از رسول علیه السلام احوال قبر پرسیدند فرمود حدیث
انما هی اعمالکم ترد علیکم یعنی عمل بد شما صورت زشت گرفته شما را در قبر میترساند و عمل نیک
بصورت خوب گشته راحت میرساند نقل است بزرگی دوزخ را در خواب بی آتش دید آوازی در رسید مردم آتش
خود با خود می آرند و مرا بدنام میکنند ششم آمرزش گناه ذاکر و مستمع است رسول علیه السلام فرموده که جائیکه
ذکر حق باشد فرشتگان نازل میشوند و شنیده بدرگاه حق عرض کنند حکم میشود که حاضران مجلس را بخشیدم ❊
آسمان سجده کنند پیش زمینی که دو سه کس یکجا نفس بهر خدا بنشینند هفتم سالک چون می از یاد حق غفلت کند
در بلا نگه آوازه موت افتد و از انجا بعالم ناسوت میرسد چون بذکر مشغول میشود پیش بنده می گردد ❊
هر زندگی که بی تو باشد مرگیست بنام زندگانی نقل است که دو کس بخدمت خواجه ابو الحسن نوری رح
میرفتند ناگاه آوازه موت شیخ شنیدند غمناک گشته بقصد فاتحه رسیدند شیخ را نشسته دیدند شیخ فرمود
سبب آن آوازه غفلت از یاد حق بود هشتم راز حق بدید آید معرفت حق حاصل نماید نهم حرارت آتش
ذکر حجاب غیر را بسوزد و نور ذکر دل را منور گرداند فی الذکر نار و نور یعنی ذکر هم نار است هم نور است
پس نار حجاب غیر را بسوزد و نور دل را افروزد و حجاب دو نوع است یکی ظلمانی که ملذات نفسانی باشد
دوم نورانی چنانکه عشق هم حجاب است میان عاشق و معشوق و علم حجابی است میان عالم و معلوم و ذکر حجاب است
میان ذاکر و مذکور چنانکه حضرت شبلی رح گفت الهی امحنی العشق حکم اله علیک الفناء
من العشق فانه حجاب بین العاشق والمعشوق یعنی الهی محو کن عشق جهت
فرمود فانی شو از عشق که آن حجاب است میان عاشق و معشوق و رسول علیه السلام فرموده است که
ان لله تعالی سبعین الف حجاب من النور والظلمة یعنی هفتاد
هزار پرده از نور و ظلمت است دهم ذکر حق تعالی از امراض باطنی و ظاهری را شفا میدهد کقوله تعالی

الا بذکر الله تطمئن القلوب یعنی بذکر خدا آرام میگیرند دلها ع اینی هم تو آتش‌ها ...
وزیاد تو ام حصول اغراض شنیده‌ام که مجنون بیمار شد بنام لیلی دوا می‌داد بود یازدهم ذکر حق بیخ
اغیار برکند و هستی موهومه بر کند دوازدهم بقرب و مشاهده حق کند کلام قدسی است انا جلیس من
ذکرنی یعنی من همنشین کسی می‌باشم که مرا ذکر میکند سیزدهم حالی پدید آید که ذکر و ذاکر فنا نماید
و حق باقی ماند چنانکه منصور حلاج فرموده اذا اراد الله یوالی عبدا یفتح علیه باب الذکر
ثم یفتح علیه باب القرب ثم یجلسه علی کرسی التوحید یعنی چون خدا
خواهد که بنده را ولی خود گرداند در ذکر بر گشاید پس در قرب بنماید پس بر کرسی توحید بنشاند شعر زمین
یاد مولی از همه اولی دمی یاد رحمانی به از هزار مملکت سلیمانی است ع این سی سال انتهی یعنی محقق شد مرا
که یکدم با خدا بودن به از ملک سلیمانی انتهی عبارته پس از خواندن و مطالعه نمودن کتاب مذکور و این حکایة
مذکور حضرت صاحب را حیرت بالهی پیدا شد گویا اول مرشد حضرت صاحب همین کتاب است همه رو کتاب مذکور ذکر
اشغال هر خاندان نقشبند بود پس بی ارشاد و استاد و استادان اذکار را دیده گاهی ذکر جهر گاهی ذکر خفی بجا
میکردند تا از برکت آن اذکار حضرت صاحب را ذوقی و لذتی و رقتی و حالی پیدا شد چنانچه در عین ذکر جهر
گریه وقت غلبه کردی که از شوق الهی بسیار گریستندی نیز از آن کتاب دیده در رعایت قلت الطعام قلت المنام
و قلت الکلام قلت صحبت مع الانام می‌گذشتند و تمام الله شب قائم اللیل می‌ماندند تا هنوز در خانه خود بیاد
خدا مشغول می‌بودند نقل است شبی بعد از نماز تهجد در بالاخانه خود در وقت نیم شب در ذکر جهر مشغول
بودند و گریه بر حضرت مستولی شده بود و نهایت حضوری حق تعالی غالب شده بود و در ذوق و شوق بودند که
والده نصیر الدین صاحب از خواب بیدار شده نزد حضرت صاحب را در این حالت وقت دیده ملامت کرده گفت
شما دیوانه خواهید شد این چه طریقه اختیار کرده اید چون حضرت صاحب در وقت خود خلل دیدند و از امروز عهد کردند
که باز در خانه نشسته مشغولی نخواهم کرد پس از امروز در مسجد ماندن شروع کردند و در آنجا شب و روز
می‌ماندند و در همه شب در تلاوت قرآن می‌ماندند نقل است شبی حضرت در وقت نیم شب در مسجد نشسته قرآن شریف
مصحف پیش نهاده تلاوت سوره کهف میکردند تا این آیه در ذکر اصحاب کهف آمده بود که سیقولون
ثلاثة رابعهم کلبهم و یقولون خمسة سادسهم کلبهم رجما بالغیب و
یقولون سبعة و ثامنهم کلبهم قل ربی اعلم بعدتهم ما یعلمهم الا قلیل

حضرت صاحب میفرمودند که در دل فقیر در عین تلاوت چون معنی این آیات فهمیدم این خطره آمد که
یا الهی تر آسان بود چرا ظاهر در قرآن شریف تعداد اصحاب کهف علانیه بیان نفرمودی تا شبه
و اختلاف برخاستی و هر کسی دانستی که اصحاب کهف اینقدر اند همچو آمدن این خطره نشسته بودم که مرا
غنودگی و بیخودی پیدا شد همدران حالت چه می بینم که حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب تشریف آوردند
اند من همان خطره را پیش ایشان عرض کردم فرمودند بیا ترا نزد رسول علیه السلام برم از آنحضرت سوال
کنی پس دست من گرفته بخدمت آنحضرت بردند و عرض کردند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم این فقیر
چنین سوال پیدا است متوجه بسمت شان شده فرمودند که در راز و اسرار حق تعالی دخل نباید داد که در ان
حکمت است پس مرا در قصه بزرگ چنان عنایت کردند که بیان چند سطور نه ازین اسرار الهی شده
بودند و همچنین **نقل** است که شبی این فقیر بیاد حق نشسته بود که مرا غنودگی ربود و دران حالت می بینم
که شخصی پنجابی درویش شکل بیاید و تفسیر زاهدی که بدست او بود بکشاد و وعظ نمودن شروع کرد
و این حدیث بخواند **اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك** میفرماید که ازین
بیم دانستم که از نفس کشتی شده است پس ازان روز در مجاهده بسیار کوشیدم و بیرون شهر جهو جهنون جا لقاسی بود
شبها ام در انجا رفته به نیت چله نشستم و چنان ناداری کرده بودم که چهل قرنفل برهزاران شمرده داشتم و بعد
یک قرنفل میخوردم و به گرجهر و ذکر چهار ضرب مشغول بودم حرارت اذکار و گرمی گرسنگی چنان اثر کرد که در آن
خون و ریم آمدن شروع شد و بیمار از بس شدم و بحکم این بیت ~ اگر بی پیر کاری پیش گیرد بلا کی را زپیر
خویش گیرد ~ قریب هلاکت رسیده بودم برادران و اقربا مرا ازانجا در چهار پائی انداخته آوردند چون از کی
قرار آمد باز در حجره مسجد که این فقیر بنا کرده بود مشغول شدم تا یکدو سال دران حجره مشغول بودم و کتاب مذکوره
مدام نزد من رفیقم بود که هر روز در مطالعه خود مرشد خود دانسته می شستم اما در کتاب مذکور نوشته بود ~ هر کار
بی پیر بودن کار نادانان بود ~ هر کرا پیری نباشد پیر او شیطان بود ~ و نیز در فضائل مرشد و شرائط مرشد نو
بود و تقیید بنابر مرشد گرفتن نوشته بود چنانچه عبارت این تبرکاً نوشته میشود **عبارته** و تلقین ذکر از شیخ
باید بی مرشد کاری راست نباید بلکه در بسیار پیچ می آید و شیطان راه می نماید حضرت عین القضات همدانی
روایت کرده اند **قال علیه السلام من لا شیخ له فشیخه الشیطان** یعنی کسیکه پیری ندارد
پیر او شیطان است ~ بعالم هرکه بی پیر است ابلیس است پیرش ~ که هرگز چاره نبود ز حکم پیر مردم **قوله** نعم

یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة یعنی ای مومنان بپرهیزید
و بسوی خدا وسیله جوئید حضرت علی کرم الله وجهه فرموده علیکم باطاعة الشیخ وان کان
عبدا حبشیا یعنی لازم بگیرید اطاعت پیر اگرچه غلام حبشی باشد ه چون گرفتی پیر هان تسلیم شو
همچو موسی در پی آن حضرت خضر به کوچکی و غلامی پیر نظر نکنند که او خلیفه بزرگیست که سلسله آن به پیغمبر
علیه السلام میرسد و کسیکه در سلسله بزرگی در می آید توجه پیغمبر علیه السلام و جمیع بزرگان آن سلسله بر وی باشد
و عاقبت در زمره ایشان برانگیخته شود نقل است حضرت خواجه معین الدین بر سر جنازه مریدی ساعتی متغیر
شده باز بحال آمده فرمودند فضیلت بیعت که ملائکه مرده را بعذاب گرفتند حق تعالی فرمود بگذارید که بسبب بیعت
داخل سلسله دوستان باشد و پیغمبر علیه السلام فرموده که گناهگار را در گیرند حق تعالی فرماید کجا می برید نام معلم خود
باز فرماید فلان عالم را دیدی گوید آری حق تعالی فرماید ترا بدوستی آن بخشیدم ه شنیدم که در روز امید و بیم
بدان را به نیکان ببخشد کریم انتهی عبارته و نیز در کتاب سبع سنابل شرائط مرشد را حضرت صاحب دیده بودند که
مرشد موصوف باین صفات باشد پس حضرت صاحب فرمایند که طلب مرشد کامل در دل من پیدا آمد اراده کردم که در دهلی روم
شاید در انجا مرشد کامل بدست آید زیرا که اکثر سلف بزرگان سلسله چشتیه در انجا بوده اند پس از پی اراده کرده بوقت ظهر
روانه شدم چون در اسلام پور رسیدم برادر بزرگ من میان شهاب الدین صاحب مرا از انجا آوردند و گفتند که اگر با خدا
خود میروی بیا والا نه ترا جبرا خواهیم برد ایشان را به فقیر محبت بسیار بود مگذاشتند لاجرم واپس آمدم چند روز بار
در مسجد با خدا مشغول بودم میفرمایند تا روزی میان قمر الدین صاحب نقشبندی ابو العلائی که درویشی با خدا بودند
و متوکل در گوشه صحرا نشسته بودند و شهرت ایشان در شهر بسیار در جهلا بود و خلق مرید هم میشدند اما از علم ظاهری
معرا بودند حضرت صاحب میفرمایند اعتقاد فقیر به ایشان نیامد و چگونه آید که حال حضرت بموجب این بیت بود
ه استخوان پاره مجنون مفکن پیش هما :: کاین تعلق بجناب سگ لیلا دارد :: الغرض حضرت صاحب میفرمایند که ایشان
نزد من در مسجد آمدند و گفتند بیا ای نجم الدین در اجمیر شریف بر عرس خواجه بزرگ رویم [illegible]
همان وقت همراه ایشان در اجمیر رفتم و بهائی صاحب ممدوح در آن وقت در بلده جهنجهنون حاضر شوند [illegible] ایشان اجازت
[illegible] میفرمایند که چون در اجمیر شریف رسیدیم شاه صاحب موصوف دو سه روز در انجا مانده [illegible]
کردند و گفتند که [illegible] همراه من در جهنجهنون [illegible] گفتم [illegible] عرس خواجه صاحب باقی است [illegible]
گذشته [illegible] گفتم من [illegible] [illegible]

چه جواب خواهم داد میفرمایند که من یک خط از جانب خود و استاد نوشته دادم الغرض ایشان روانه شدند بمن
بست و پنج روز در آنجا دیگر ماندم وارادۀ من این بود که بعد فراغ عرس شریف به اوچی پور در دهلی خواهم رسید
و مرشد را خواهم جست پس درین عرصه همراه مستفید خط برادر صاحب موصول شد باین مضمون رسید که اگر تو می آئی بیا و الا
من هم فقیر شده خواهم رفت و دیگر اشتیاق خود هم دران خط نوشته و این دوهره سندی هم دران خط نوشته بود
دوهره کهه پائی پیو کپ ملین سوه تن چڙهی سوهاگ × بچهڙی پالم جب ملین جب اونچی ستک بهاک ×
میفرمایند که من در جواب آن خط نوشتم که الحال امید آمدن من ازینجا محال است مثل گنجشک بدانکه مادام که در قفس بود لاچار
بود و چون از قفس بیرون رفت بدست نیاید و آنکه نوشته اند که من هم فقیر می شوم حق تعالی شمارا هم هدایت کند که این دنیا
دو روزه را بگذارده بیاد حق مشغول باشد که این دنیا گذاشتنی است و این دو دوهره سندی هم نوشتم **دوهره**
شرفا بهڙی ... چوری کهپت للچا جیو اوسرتیاجات سر گهنی ...هیو **دوهره** سری سپ کا تو تیز ابهیر ی
کهان × جی سر سائی رب ملی توبی سستا جان × و روز و شب بمزار اقدس خواجه بزرگ هم بنا طلب شد کامل استمداد
میکردم تا شبی مرا در خواب معلوم شد که کسی میگوید که مرید از خواجه سلیمان شو انا الشفیع من بشد زیرا که نام مقام حضرت از
بیان او معلوم شده بود پس میفرمایند که روزی باز هم در اجمیر شریف مرا زیارت جد بزرگوار من حضرت سلطان التارکین
شد اراده دهلی فسخ کردم و عزم کردم که چند روز در ناگور شریف رفته به مزار اقدس آنحضرت معتکف خواهم ماند و
از ایشان استدعا بنا طلب شد خواهم کرد جائی امر خواهد شد همانجا خواهم رفت و مرید خواهم شد پس در ناگور شریف
رفته بمزار جد بزرگوار خود معتکف شدم و روز با لجاج و گریه و زاری استدعا میکردم که کسی مرشد کامل را
فرمایند تا آنجا پیش رفته بمقصود حقیقی خود برسم و این ابیات شد همه آنجا تصنیف کرده بمزار شریف آنحضرت میخواندم
ابیات یا حمید الدین صوفی باصفا × تم مری دادا مین پوتا آپکا × وصلی احد کی آیا پاس تجه × مرشد
کامل بتاو آپ مجه × جس سی ستهرا حق کا پوجهن × هو یقین شک هم سی آن اوهون حضرت صاحب میفرمایند
که الغرض پانزده روز در آنجا ماندم تا شبی در واقعه دیدم که حضرت جد بزرگوار نشسته اند و بسیار مردمان
حلقه بسته گرد آنحضرت نشسته اند و من هم رسیدم و دیدم حضرت جد الاعلی اشارت دست مبارک خود سوی من کردند
و طلبیدند من بخدمت ایشان رفتم فرمودند اینجا چرا آمده من گریه کردم و عرض نمودم که بطلب خدا از خانه خود برآمده ام
تا کسی مرشد کامل مرا بدست آید و مقصود من حاصل کند آنحضرت تبسم نموده فرمودند ای پسر این وقت نسبت هم
مرشد کامل این وقت کجا البته یک سلیمان است او بزرگ کامل است و هزارها مخلوق مرید او میشوند و بمقصود خود میرسند

نزد او برو که حصهٔ تو در آنجا است از دم پیشو که مقصود حقیقی خواهد رسید من باز عرض کردم که اوشان مرا چه خواهند داد
و من چگونه التفات خواسته فرمود دست راست خود را بر سینه سه بار زده فرمودند که من را ابحی او را انجوی جگنید
خواهم گفت تو بخوشی دل نزد او برو چون چشم از خواب بیدار شد شکر خدا بجا آوردم و روز دیگر از ناگور شریف
براه بیکانیر روانه شدم و از بیکانیر بهاول پور و از آنجا در ملتان و از آنجا در سنگهر شریف رسیدم **نقل است**
از حضرت صاحب که چون حضرت جد بزرگوار مرا در واقعه امر رفتن بخدمت حضرت محبوب رحمن خواجه سلیمان رضی
الله عنه فرمودند روز دیگر از برادران پیرزادگان این واقعه را گفتم و تلاش مکان آنحضرت کردم از آنجا که حضرت
صاحب اظهر من الشمس بودند هر کسی نسبت کرد که آن خورشید برج محبوبی در سنگهر شریف می مانند اگرچه این فقیر از مقام
آنحضرت واقف نبود و نیز چند درویشان مریدان حضرت در ناگور می مانند اوشان مرا نشان مکان حضرت دادند
و نیز گفتند که طریق سنگهر شریف براه بیکانیر و بهاول پور و ملتان است و باز مرا گفتند که توجه کسی که از
اولاد حضرت سلطان التارکین شد از افغان مرید نیستوی که قوم او پتهان است و با پیرزادگان هم گفتم ای
برادران جد من مرا امر رفتن بخدمت آنحضرت کرده و شما منع می کنید من ضرور بخدمت اوشان خواهم رفت
الغرض همراه قطار شتران در بیکانیر رفتم و در سنگهر اشتان ملتانیان فرود آمدم امام آن مسجد مولوی محمد عالم
صاحب بودند بزرگی متبرک و خدا یاد و عالم مقبول بودند و عمر من هژده ساله بود و هنوز سبزه آغاز بود هم ایشان مولوی
صاحب موصوف مهربانی کمال میفرمودند بلکه پسر خود مولوی صدر الدین را و دیگر زنان خانه خود را امر بدیدن این فقیر
کنانیدند الغرض از اوشان نشان مکان حضرت پرسیدم اوشان گفتند براه بهاول پور بروید که مولوی نور جهانیان
صاحب از خلفای حضرت در آنجا موجود اند از اوشان احوال حضرت باید پرسید پس همراه قطار شتران در بهاول پور
براه جنگل موج گڑھ رسیدم در میان جنگل موج گڑھ جنگل شدید است تا چهل کروه آبادی نیست الغرض در بهاول پور
در مکان مولوی نور جهانیان صاحب فرود آمدم اوشان بسیار ملاطفت فرمودند و گفتند در ملتان مولوی محمد صاحب
امام مسجد جامع از خلفای حضرت اند نزد اوشان باید رفت من از بهاول پور پیاده پا روانه شدم تا در ملتان در
مکان مولوی صاحب موصوف رسیدم مثل ایشان خلیق عاشق پیر خود کسی را ندیدم زیاده از صد طالب بودند همراه لنگر
بسیار دادند و گفتند که من بعد رمضان شریف بخدمت حضرت صاحب خواهم رفت همراه من باید رفت و آن هشتم
ماه شعبان بود من قبول نکردم و گفتم مرا اشتیاق غالب است فردا روانه خواهم شد از آنجا روانه شده دوازدهم
ماه شعبان در سنه دوازده صد و پنجاه و سه هجری در تونسه شریف رسیدم وقت چاشت بود و در مسجد حضرت صاحب

رفته نماز چاشت را خوانده‌ام و ورد وظائف مثل درود و استغفارات و درود اکبر که از مدت مدید وظیفهٔ من بود خوانده‌ام
مولوی علی محمد نام ساکنهٔ قریهٔ پیر عبدالرحمن که یکی از مریدان حضرت بود در آن مسجد نشسته بود از وی پرسیدم که حضرت
صاحب اینوقت کجا تشریف میدارند گفت در بنگلهٔ شریف در مراقبه مشغول نشسته اند و اینوقت خلوت
مشغولی حضرت است اگر خواهش زیارت میدارید بوقت زوال کچهری عام خواهد شد و همه علما و فقرا در مجلس
حضور حلقه بسته خواهند نشست همان وقت زیارت باید کرد من گفتم مرا تحمل این بیت وعدهٔ وصل چون
شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد ٥ خرم آن لحظه که مشتاق بیاری برسد آرزومند نگاری
به نگاری برسد حضرت صاحب میفرمایند که بر من بیقراری تمام و اشتیاق تام و گفت اختیار است اینوقت در
خلوت رفته زیارت کن پس من اسباب و وظائف را نزد آن در مسجد گذاشته در بنگلهٔ شریف رفتم دیدم که آن ماه
کنعانی یوسف ثانی خورشید فلک محبوبی چشم بند کرده سمت قبله بر مصلی حصیر خود در مراقبه بجلسهٔ اقعا نشسته اند من رفته
دوزانو با دب تمام نزد آنحضرت خاموش نشستم بعد از دو چشم مبارک از مراقبه وا کرده سمت من دیدند و دست مرا
گرفته فرمودند بیا ای هندوستانی هندی هستی عرض کردم آری پس همان وقت این بیت هندی را خواندند ٥
ہندو ہی بت پرست مسلمان خدا پرست ہم ہندی ہین اوسکی جو ہی آشنا پرست بعده فرمودند چرا آمده عرض کردم
نه مرا طلب دنیا است طلب عقبی دارم طالب خدا هستم خدا را میخواهم پشت من دست مبارک خود چند بار زده فرمودند
آفرین صد آفرین هستی خوش آمدی بعده فرمودند تو آن هستی که فرستادهٔ کسی آمده من دانستم و یقین کردم که حضرت
جد بزرگوار من سلطان التارکین که مرا در ناگور در واقعه فرموده بودند که او را بخوبی بیگانه سابق خواهم گفت
این همان اشاره است که میفرمایند حضرت جد من شما را گفته است عرض کردم آری من همان کس ام که فرستادهٔ
جد خود حضرت سلطان التارکین نزد شما آمده ام فرمودند مرحبا الحال در مسجد رفته بنشین که اینوقت مشغولی
من است بوقت مغرب ترا بیعت خواهم کرد پس حضرت صاحب میفرمودند که من سلام کرده باز در مسجد آمده نشستم
چون وقت زوال شد در کچهری عام رفته باز زیارت کردم و چون وقت مغرب آمد محمد اکرم خادم
خاص را فرستادند تا مرا همراه خود برده بیعت در سلسلهٔ چشتیه فرمودند و فرمودند شریعت و طریقت از شیخ باسمی
بعده فرمودند چیزی خوانده گفتم چند کتب فارسی فلان فلان خوانده ام من تعلیم وظائف و شغل پاس انفاس
و ذکر جهر فرمودند و قبل از بیعت از مدت دو سال ذکر جهر میکردم الله نیز عرض کردم ترتیب آن از شیخ نو
عنایت فرمودند و باز عرض کردم که علاوه درود و استغفارات و درود اکبر را هم میخوانم فرمودند که خوانده باشی

که با حضرت قبله مرا و هم پسر من نصیر الدین را که عمر وی سه سال است و هم مرا و با اولاد هم زادی مرا که برین فقیر بسیار بسیار مهربان بود و هم بیعت کنانیده بودند
بودند که بوقت رخصت تو دیده خواهد شد آخر روز که مرا از خلافت خود ممتاز فرمودند بعد از پنجاه ماه خود بدولت یاد فرموده امر کردند که قبله خود ترا و
پسر و خواهر خود ترا تو مرید کنی پس بتاریخ هفتم محرم حضرت صاحب سمت خانقاه شریف روانه شدند و فقیر سمت وطن خود روانه شد چون در بلده چهچهون
رسیدم هفت ماه در انجا ماندم اما درین هفت ماه بی جان با کمال حضرت محبوب بیقرار بی صبر ماندم و بزبان حال خود این بیت میخواندم

کی بود یا رب که من در سنگهر و تونسه روم / کی بهم روی جانان کی قدمبوسی کنم
اشتیاق دیدن رویش ز حد بگذشته است / یا خدا اسباب ساز

مرا تا روی جانان بنگرم آخر از انجا پیاده پا روانه شدم تا باز در سنگهر شریف رسیده از قدمبوسی حضرت مشرف شدم و رمضان شریف
انجا کردم و نیز از حضرت صاحب نقل است **دویم بار** در سنگهر شریف رسیدم حضرت صاحب بر مصلی خود نشسته بودند بر فقیر آمده فقیر معانقه کردند
و در سینه و قلب خود مرا در گرفتند پس امر فرمودند که نزد میان صالح محمد رفته کتاب کشکول بیا تا ترا شروع کنانم پس آورده شروع کردم و بعد
ختم ان لوایح مولانا جامی شروع کردم و سه ماه در انجا مانده همراه حضرت باز بتاریخ چهاردهم ذیقعد روانه سمت تاج سرور بر عرس قبله شدیم
دو ماه در انجا ماندیم و کتاب مرقعه از حضرت صاحب در خانقاه شریف خواندم باز حضرت صاحب مرا رخصت وطن فرمودند و خود بدولت سمت سنگهر شریف
روانه شدند و این سال حضرت در پاکپتن بر نرفتند باز در وطن آمده باز در یاد خدا مشغول شدم **سیوم بار** باز قبل از ماه رمضان شریف
در سنگهر شریف رسیدم و این سال کتاب عشره کامله عربی خواندم باز بتاریخ مذکوره ماه ذیقعد سمت خانقاه قبله عالم همراه حضرت رفتم و در انجا
تقسیم اوقات عربی خواندم و اجازت اوراد نصیریه یافتم و نیز اجازت سلسله قادریه و نقشبندیه و سهروردیه یافتم بعده همراه حضرت صاحب
در پاک پتن بر عرس حضرت گنجشکر رفتم و باز از انجا رخصت یافته در وطن خود آمدم و حضرت صاحب [illegible] فقیر را دستور بود که در سال دوازده ماه را
چهار حصه کرده بودم یک حصه در سنگهر شریف می ماندم و یک حصه در اجمیر شریف و یک حصه در دهلی و یک حصه در خانه خود می ماندم **چهارم بار** باز بخدمت
حضرت صاحب در سنگهر شریف رسیدم و کتاب دیوان حافظ و شرح گلشن راز این سال خواندم و باز همراه حضرت در تاج سرور بر عرس قبله عالم
آمدم و از انجا رخصت یافته در وطن خود آمدم این سال حضرت در پاکپتن نرفتند یعنی حضرت را دستور بود که یکسال در پاکپتن میرفتند و
یکسال نمیرفتند اما بر عرس پیر خود تاج سرور هر سال بلاناغه می آمدند **پنجم بار** باز در سنگهر شریف رسیدم چند ماه در انجا بوده
همراه حضرت در تاج سرور آمدم و از انجا پاک پتن همراه حضرت آمدم و این سال صاحبزادگان حضرت گل محمد جی و اله بخش جی و خیر محمد جی همراه حضرت
بودند پس از پاکپتن باز مرخص شده در وطن خود آمدم **ششم بار** باز در سنگهر شریف رسیدم چند ماه در انجا مانده همراه حضرت در تاج سرور
آمدم دو ماه بر خانقاه قبله عالم بخدمت حضرت ماندم و این سال در پاکپتن نرفتند چون حضرت از خانقاه شریف سمت وطن خود روانه شدند فقیر
تا [illegible] همراه رفت و آن سه چهار کروه از خانقاه است و اول منزل حضرت آن بود پس دوم روز فقیر را رخصت فرمودند باز در وطن
خود آمدم یکماه مانده بعده در دهلی برای زیارت خواجگان چشتیه [illegible] از انجا آمده [illegible] در بلده چهچهون ماندم بعده روانه برای حج [illegible]

نقلست حضرت صاحب میفرمایند که روزی این فقیر در مسجد جامع خانقاه چهار حضرت مخدوم حسین ناگوری که جای ایشان بود و باعث رفتن آن بود که

بر چوکی نشسته بودم وقت قیلوله کرده بودم در خواب دیدم که گویا در مکه معظمه رفته‌ام و طواف کعبه شریف میکنم و از آنجا در مدینه منوره رفته‌ام و طواف روضه منوره میکنم

چون بیدار شدم شوق زیارت حرمین الشریفین و اشتیاق رسول علیه السلام بر من غلبه کرد تهیه حج کردم **ذکر رفتن حضرت صاحب**

بسمت حرمین الشریفین از حضرت صاحب نقلست که چون این فقیر عزم حج نمود و اراده رفتن آن سمت مقرر کرد والد بزرگوار من مرا

مانع شدند و فرمودند که بی مرضی والدین اگر کسی برای حج رود قبول نشود گفتم آری اما من مانده نمی‌توانم ضرور خواهم رفت که مرا اشتیاق

رسول علیه السلام بیقرار کرده است اما شما را در رفتن من بی رضای شما تقصان است یکی آنکه پسر از خانه رفته دوم آنکه حج او قبول نشده پس شما را در

راضی شدن بر رفتن من چه فائده خواهد بود تبسم نموده فرمودند که برو بخدا سپردم و راضی شدم در آن ایام چنان شوق رسول علیه السلام بر من غلبه کرده بود

که اگر کسی مرا مانع شدی هر آینه حالت دیگر پیدا شدی آخر با مریدم و حالت میکردم پس شتری بمبلغ دو صد روپیه گرفتانیدم و یک اسپ خریدم و بیست و چهار روپیه

دیگر برای خرچی گرفتم و خواستم که فردا روانه خواهم شد از حضرت نقلست در روزی که روانه خواهم شد در شب آن بر بالاخانه خفته بودم وقت نصف شب

چشمم بیدار شد شغل پاس انفاس در روز بود و وقت نقل یاد و نفی هستی با تصور شیخ در شغل نا گو مشغول شدم در آن حالت غنودگی مرا رو داد

چه می‌بینم که گویا حضرت صاحب بالاخانه من نشسته وضو میکنند و دستی و نحیفی دیگر رو بروی ایشان بسته بعادت معهود استاده‌ام حضرت صاحب

متوجه آن مرد دیگر شده فرمودند که مردمان برای حج میروند خبر این هم نیک است اما یاران پیران خود را قبله و کعبه خود میدانیم و زیارت آنها را

حج می‌پنداریم بعده در جوش آمده فرمودند که خدا و رسول هم پیران خود را میدانیم چون چشمم از این خواب بیدار شد چشمم پر از آب شد گریه

کردم و این دوهره هندی میخواندم دوهره سینای تو سو لگ هیا اوتم تهارا ذات * سو کو سان ایک بهی آن ناوی رات ۵ نخوابی

بود و دل بیداری بود که از جانب صنم دلداری او در دل دانستم که از این اشاره معلوم میشود که مرضی حضرت برای حج رفتن من نیست باز در مراقبه مشغول شدم

باز در آن حالت می‌بینم که گویا حضرت صاحب نشسته‌اند و بسیار درویشان حلقه بسته گرد حضرت نشسته‌اند من هم رفته در قدم حضرت افتادم حضرت

صاحب گوش مرا گرفته این مصرع هندی بخواندند مصرع * جو بهین جا بیتا هی سا هم بهی آو سی جا بتی هین * و نیز یک بیت فارسی خواندند غالب

ظن این است که شاید این بیت بود بیت ۵ ای قوم بحج رفته کجائید کجائید * معشوق همین جاست بیائید بیائید * چون چشمم بیدار شد از این

خواب هم همین معلوم شد که مرضی حضرت در رفتن من برای حج نیست دل کمال بی اضطرابی پیدا شد و شوق سنگهر شریف غالب آمد اما چون

مسافران نقال را اراده ...ی کنانیده بودم و در ملک مشهور شده بود که فلان برای حج میرود و چون روز شد گاهی دل من میکشید که بسمت سنگهر

شریف بروم و گاهی دل بکشد بسمت حج روم آخر از بلده جهونجهنون روانه شدم در بلده شیخ پور آمدم و ایام عرس خواجه بزرگ معین الدین چشتی

قریب بود در سمت اجمیر شریف روانه شدم چون در بلده ... که هشت کروه از اجمیر شریف است رسیدم در آنجا هم حضرت را در خواب

دیدم که گویا آنحضرت تیاری حج میکنند و چند درویشان از حضرت عرض میکنند که یاران هم همراه شده برای حج میروند من هم نیز در حضور

استاده بودم متوجه سوی من شده وتبسم نموده فرمودند که کسی همراه خود نبرم اما دل این نجم الدین برای حج میخواهد این را همراه خود خواهیم
برد چون چشم از این خواب بیدار شد شکر حق تعالی بجا آوردم و گفتم الحمد لله الحال مرضی حضرت برای رفتن حج من شد وخود بدولت همراه من میبرند
غزل بالست خضر قافله شد رشد نشد نشد ۞ چون پیر کامل ست چله شد شد نشد نشد ۞ شوق طواف کعبه اگر دامنت گرفت ۞ اسباب
زاد راحله شد بشد نشد نشد ۔ احمد تو عاشقی بمشیخت ترا چه کار ۞ دیوانه باش سلسله شد شد نشد نشد الغرض در حرم شریف رسیده واز
عرس خواجه بزرگ فارغ شده روانه سمت بلده بمبئی شدم ودرانجا یکماه و پانزده روز بانتظار جهاز نشستم از حضرت نقلست روزی بر کنار
دریا قافله حاجیان درانجا افتاده بود واین فقیر هم درمیان ایشان بود یکی حاجی پیش من گفت که من زیارت بیت المقدس کرده ام ونیز ملک روم
وشام را دیده ام که در فلان جا مزار فلان پیغمبر است ودر فلان جا مزار فلان ومقام غرغره را که درانجا ابراهیم خلیل الله را در آتش انداخته بودند
دیده ام از شنیدن سخنان حاجی مذکور دل فقیر را شوق پیدا شد که بار بار درین ملک آمدن نمیشود زیارت همه جا کرده باز عاید ملک خود خواهم شد
فوراً بآمدن این خیال درهمان شب حضرت را در خواب دیدم که گویا نشسته اند چون برای قدمبوسی سرفرو کردم مرا زجر کردند و فرمودند که سیر وانیز
من جائیکه اراده کرده ودرانجا برو بسیار درویشان دران ملک هستند از وشان ملاقات کنی نزد من چه کار داری واین اشاره جهت بانه فرمودند
من عرض کردم که سگ درگاه حضور ام دیگر جا کجا روم وانکه عرض دارم فرمودند تو اراده رفتن ملک شام کرده درانجا برو گفتم من درانجا هرگز نروم تبسم
نموده فرمودند بگو نزد من کی خواهی آمد عرض کردم وقتیکه حکم شود فرمودند نزد حج کرده واز زیارت رسول علیه السلام فارغ شده نزد من بیا
از انروز آن اراده ملک شام دور کردم واشتیاق زیارت حضرت پیر و مرشد غالب آمد الغرض بر جهاز سوار شدیم نقلست که حضرت
صاحب چشمان را از کثرت ذوق شوق نه گونه حقیقت چنان با حال می ماند که گویا یک شیشه می ناب نوشیده اند در جهاز مرد ایرانی همنشین
بودند هر وقتیکه از حضرت صاحب ملازمت حاصل کردند این مصرع گفتندی ای پسر من خورده چشمت گواهی میدهد الغرض حضرت صاحب معه همراهیان
و در کعبه شریف در دو ماه رسیدیم یعنی بست دوم ماه رمضان شریف بر جهاز سوار شده بودیم و ماه ذیحجه در کعبه شریف رسیدیم و حج کرده بست و دو روز
در مکه معظمه مانده باز روانه سمت مدینه منوره شدیم از حضرت صاحب نقلست که روزی بر جهاز بودم که نظر من بر هلال عید افتاد خیال ابروی
حضرت صاحب پیدا شد همانوقت این غزل گفتم غزل هلال ابروی جانان کا تصور جیسے آتا ہے ۞ وگرنہ دیکھنا تیرا کسی کافر کو بھاتا ہے تصور
یار کا رہتا دل پیچیدہ میں ہر ساعت ۞ شراب بیخودی ہر دم ہمیں ساقی پلاتا ہے ۞ نظر ایسی کہو پایا وہ ڈالی غیر پر کیونکر ۞ کہ جسکے آنکھ میں اکر جمال اونکا سماتا ہے
گئی ہیں ہوش مدت سے نہیں بس میں دل میرا ۞ نصیحت کیجیو ای ناصحی اب کیوں جلاتا ہے ۞ اگرچہ درد دل میرا کوی دیکھے تو جب دیکھوں ۞ قوال عشق
جب اگر ہمیں ایسی سناتا ہے ۞ وسیلہ دوجہاں تو نہیں سلیمان ہی مجسم تیرا ۞ تسلی کہہ ہر ادمیں گی تو اوسکا کہاتا ہے از حضرت صاحب نقلست که
روزی از منا بازار برای طواف کعبه شریف می آمدم واین غزل پیر را سرائیده و تصور شیخ بر دل غالب شده می آمدم غزل اگر وہ بت کسی صورت سے
میرا رام ہو جاوے ۞ یہیں پوجوں اسی عقیدت سے کہ کفر اسلام ہو جاوے ۞ تیری ترچھی نگاہوں نے لہ کہتا ہی نیم بسمل کر ۞ اگر پھر کر ادہر دیکھو تو میرا کام

ہو جاوی ... [illegible] ... غزل اگر کسی صبح کو یہی ہوا ... [illegible]

... [illegible] ... آرام ہو جاوے ... تمہاری ... [illegible]

... [illegible] ... آرام ہو جاوے ... دیوانہ ... وصال یار ... [illegible]

... [illegible] ... شام ہو جاوے ... ساقی ... [illegible]

تمہارا گھر بچہم بدنام ہو جاوے

ذکر رفتن حضرت صاحب سمت مدینه منوره از حضرت صاحب القلست که پس بعد فراغ حج چند روز در مکه معظمه مانده همراه قافله ترکان که با صد شتر سوار بود بسمت مدینه منوره روان شده ده روز در مدینه شریف رسیده و بیست و دو روز در انجا مانده و قصد خود رسیده اند باز در مکه معظمه آمده اند از حضرت صاحب **القلست** که وقتیکه در تاج سرور همراه حضرت صاحب از سنگهر تشریف آمده بودم و در انجا التعلیم ... خواندم دوران سپاره مذکور جائیکه خواند اوراد نصیری می آید حضرت صاحب درعین سبق دادن آن میفرمودند که آن اوراد را بعلیحده بنویسید بودم و روزی عرض کرده بودم که برای خواندن اوراد نصیریه چه حکم است فرمودند که شما را برای چه اجازت داده ام پس از آن روز چند اوراد آن حفظ کرده بودم میخواندم اما سوره انا فتحنا را که بوقت عصر بعد از نماز آن میخواند یاد نکرده بودم وقتیکه از مکه روانه شده تا رسیدن مدینه طیبه آنرا یاد هم کردم و بعد از عصر میخواندم و نیز از برای ضبط و ثواب بعد نماز تهجد هر روز میخواندم از حضرت صاحب **القلست** که شبی بعد از نماز تهجد ذکر قلبی بهوش بوده و دل از ذوق آن مشغول سوره انا فتحنا را ترک کردم و مشغول مراقبه نشسته ستم مرا در عین مراقبه غنودگی آمد چه می بینم که رسول علیه السلام نشسته اند و صحابه کرام نزد آن سرور حلقه بسته نشسته اند و گویا نزول سوره مذکور همان وقت شده است و نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دوات و قلم داشته اند و بدست مبارک خود سوره مذکور را نوشته بعلیحده نهاده اند و امر میفرمایند که ای سورت را قضا مکنید هر روز بلا ناغه بخوانید حالانکه من همان وقت ترک کرده بودم چون نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوات قلم نهاده داشتم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قریب تر شده عرض کردم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا یک تعویذ نوشته داده باشید سوی من متوجه شده تبسم نموده فرمودند که تعویذ انسان من می طلبی عرض کردم آری پس از آن روز سورت مذکور را گاهی قضا نکرده ام و چون قضا شده باشد دیگر وقت ادا کرده ام و دیگر از حضرت صاحب **القلست** که بعد دو سه روز یکبار در رؤیا در مدینه شریف رسول علیه السلام را دیدم بدین نوع که در روضه شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم داخل شده ام و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خفته اند و میزر سبز بر سر گرفته اند من چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم را خفته دیدم از غایت شوق درود گویان و الصلوة و السلام علیک یا رسول الله خوانان بر بالین سرور عالم صلی الله علیه وسلم رسیده استاده ماندم زلزله و لرزه بر اندامم چنان افتاد که تاب ایستاده انجا نداشتم و ایستاده ام بیت یاد داین بیت زلیخا را بخواندم **بیت** برون آ و سر از پرده یمانی با که روی تست صبح زندگانی بمجرد شنیدن این بیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر مبارک برداشته نشستند و مرا فرمودند **ادبنا ادبنی** در معنی این کلام شریف تامل کن چه معنی میدارد انتهی میگوید فقیر حقیر سراپا تقصیر در معنی این حدیث اگر چه لیاقت تفسیر کردن حدیث نمیدارم که معنی ادب در لغت نگاه داشت هر شیء است بحد آن و ادب با حضرت صلی الله علیه وسلم بر معنی عبدیت حضرت است تا که عبد بحقیقت عبد بنده شائبه از ربوبیت نباشد معنی عبد محض است که همه جهات او سلب شده باشد حتی که ذات او ذات حق باشد حال صفات و افعال

او بر گفتار یا دیگر نسبت‌ها مرتبهٔ نصوصی در مرتبهٔ نفی چنانچه مراد از کفر و شرک عبده و رسوله و در بسیط کشائبهٔ ربوبیت کوشده اند همان قدر نقصان است
و او فضیل الشعائبست پس معنی ادب یا ادب بنده باشد و قاعده است که در کلمه معنی لغوی کثرت و زیادت یافته میشود بصیغه جمع آنرا معنی گفته
چنانچه سلطان الاولیا میگویند نظام الدین اولیا حالانکه ذات واحد است رحمة الله تعالی پس چونکه در ذات حضرت مرشدی و مولای ادب رسول الله صلی الله علیه
وسلم کثرت یافته میشود که از خود فانی هیچ باقی از خود نیست بلکه دیگران را بمراتب فنا و بقا میرسانند ه بجز این نکته که حافظ زتو ما خوش بود است
و سراپا وجود ما ظهری نیست که نیست پس حضرت صلی الله علیه وسلم بلفظ الصیغه جمع یاد فرمودند و خصوصیت ضمیر متکلم مضاف الیه طرح بالاشت که وارث
ذات حضرت صلی الله علیه وسلم دارد و آن حقیقت ذات حضرت است پس معنی چنان شد که ای ادب بنده ای نماد ادب حقیقتم بیا یعنی ای آنکه هر کرا خواهی بحقیقتم میرسانند
هستی بیا این از مقامات از خواص کمل اولیا است که کمتر با مرتبه میرسند و دیگر معنی ادب بمهمانی خواندن آمده است بر من تقدیر معنی آن این دیگر معنی
ان دارد که بیا بکثرت خوانده مهمانی مهمانی ذاتم ای بیا رسانند مخلوق را بمحویت و بقا و فنا الفنا که اصل مهمانی حضرت صلی الله علیه وسلم عبارت
از همین است پس معنی فنا چه گنجایش داده لیکن حاصل هر دو یکیست والله اعلم بالصواب از حضرت صاحب نقل است که بعد دو سه روز دیگر گفتم
که آنسرور علیه السلام در حجره من تشریف آورده اند که من شطرنجی را فرش کردم تا بر ان نشستند فقیر را وجد میشود بعده برخاسته تشریف بردند
و من بعد از ان روز آن شطرنجی را پیراهن خود ساخته بودم که قدم آنسرور بر ان رسیده بود الغرض چون از مدینه منوره رخصت شده در مکه معظمه
رسیدیم شوق زیارت حضرت پیر و مرشد بیرون از غایت بود و خواستم که کسی را پیر پیرید و اقدام اسباب گران حضرت تا هم مردمان انجا نیز حاجی عبد الله
شنید پوری که پیر بهای این فقیر و نیز رفیق سفر حج این عاجز بود گفتند که حالا شش ماه موسم هوای هندوستان نیست جهاز الفصوب نمی روند
در ینجا دیگر سه ماه قرار گیرند وقتیکه هوا باد خواهد شد روانه باید شد مرا از شنیدن بیقراری زیاده شد و شوق حضرت غلبه کرد گفتم پس هم یک ام ملک هست
یا فی اگر از دریا عبور کنیم پس بهر طور در سنگهر شریف میرسیم گفت مولوی تراب علی نقشبندی ابو العلائی بغداد شریف میروند الحال در جهازی داده جهاز
کرایه کرده است اگر رفتن منظور باشد فردا روانه خواهند شد امروز شما روانه سمت جده شوید از ایشان ملاقات کنید فقیر همان روز کرایه نموده بوقت عصر در
روانه شده تا بوقت چاشت در جده رسیدیم از مولوی صاحب ملاقات کردم ایشان بسیار محبت کردند و گفتند که من کرایه چهار آدم داده ام و نزد من
سه آدم اند کرایه شما نخواهم گرفت همراه من بر جهاز سوار شوید نان هم همراه من خورید و این مولوی صاحب تراب علی مرید خواجه ابو البرکات بودند در
خاندان نقشبندیه ابو العلائی بودند اما در سنگهر شریف همراه حضرت کمالی صاحب این مولانا فخر الدین رحمه رفته بخدمت حضرت صاحب یکسال مانده بودند
و استفاضه گرفته بودند و پیش من تعریف حضرت صاحب بسیار میکردند میگفتند که در تمام عمر سیر بسیار کردم اما همچنین شیخ وقت کسی جا ندیدم
و این غزل همین مولوی صاحب گفته اند که اول بیت آن این است بیت عشق هست بی نشان که هر شان بر آمده ، واجب و جب وارد و امکان
بر آمده و آخر بیت آن این است ه شد فخر دین نور محمد عیان نمود زان پس بکر و فر سلیمان بر آمده الغرض همراه ایشان بر جهاز
از جده سوار شدیم و دو ماه در دریا بودیم تا در مسقط رسیدیم و اراده من آن بود که اول بصره و بغداد روم بعده راه ولایت و خراسان گرفته

بسنگهر شریف خواهم رسید اما آنوقت در جهاز نشستیم که حیدرآباد سنده از بلده مسقط قریب است و کشتیان کلاچی در مسقط می آیند از کلاچی
حیدرآباد نشست که بوقت است پس لازم ... فسخ کردم زیرا که مقصود من از جهان گردی سنگهر شریف بود ... رشته ... گرد ... وقت
می برید ... خاطر خواه اوست پس ارادة کردم که از بلده کلاچی سوار شده براه حیدرآباد در سنگهر شریف خواهم رفت اما چون در مسقط رسیدم
همه کشتیان کلاچی روانه شده بودند در حقیقت خدا همین بود که اول بخانه خود برسم راه ملک من هم قریب بود پس از مسقط با کشتیان بلده ماندوی سوار
در اینجا آمدم و از اینجا براه کچهه بجانب رجوده پور و ناگور رسیده در بلده جهونجهنون رسیدم و یکماه در خانه مانده در سنگهر شریف رسیده از قدمبوسی محبوب ربانی مشرف
شدم و تبرکاتی که از حرمین شریفین آورده بودم نذر حضرت صاحب کردم و چند ماه در آنجا مانده باز در وطن خود آمدم همچنین هر سال تا انتقال حضرت صاحب
هر سال آمد رفت فقیر در سنگهر شریف شده است یعنی در ۱۲۵۳ دوازده صد پنجاه و سه هجری مرید حضرت شده بودم و انتقال حضرت در
۱۲۶۷ دوازده صد شصت و هفت هجری است پس جمله عمر چهارده سال شد که هر سال بخدمت آن محبوب حق رفته ام و از صحبت
بابرکت ایشان فائده گرفته ام اما یکدو سال درین عرصه مذکور قضا شده اند یکسال بسبب حج و یک دو سال بسبب دیگر عذر و بعد انتقال حضرت هم
اتفاق رفتن فقیر در سنگهر شریف بر عرس حضرت شده است و در وقت انتقال ایشان هم حاضر بودم و در وقت تغسیل و تکفین و تدفین هم حاضر بودم
و حاضر بودن و این همه اوقات مذکوره وسیله سعادت دارین خود میدانم الحمد لله علی ذلک واضح باد که چون ذکر رویای حضرت صلی الله علیه وسلم
در فقراتها میمانند که بعض اوقات حضرت صاحب از زبان در بار شنیده شد یاد کرده شوند این یادداشت که از حضرت صاحب **نقلست** ... فقیر از
بلده جهونجهنون سمت سنگهر شریف میرفت چون در بلده سرسه رسیدم شبی در شب پنجشنبه رسول علیه السلام را در خواب دیدم که نشسته اند چون
قدمبوسی سر فرو کردم آنسرور پای مبارک خود دراز کردند تا بخوبی قدمبوسی کنم پس عرض کردم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق سماع و سرود
میفرمایند فرمودند هر که برای محبت خدا بشنود او را حلال است باز عرض کردم مرا شوق دیدار خدا بسیار است فرمودند ترا در حالت سماع و سرود
حاصل خواهد شد باز عرض کردم که در حق تسبیح داشتن و بران خواندن چه میفرمایند و تسبیح در کیسه من بود آنرا برآورده روبروی حضرت کردم
فرمودند این هم سنت من است چون در تونسه شریف رسیدم از مولوی صاحب جناب مولانا احمد صاحب عرض کردم که در حدیث شریف
آمده است قال علیه السلام **من رانی فقد رای الحق ان الشیطان لا یتمثل بی** این حدیث صحیح است فرمودند آری گفتم
پس آنچه که آنحضرت در خواب فرمایند آن هم حق باشد گفتند آری گفتم در دو مسئله مرا شک نیست اما در مسئله سیوم که آنحضرت فرمودند تسبیح داشتن
هم سنت من است این چگونه است آنسرور تسبیح کی داشته اند فرمودند اگر چه آن سرور تسبیح نداشته اند اما ایجاد تسبیح در عهد آنسرور شده بود
و صحابه کرام تسبیح داشته اند پس طریقه یاران خلفاء آنحضرت عین طریقه آنسرور است علیه السلام زیرا که در حدیث صحیح آمده است **قال علیه السلام**
خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم پس آنگاه تشفی من شد دیگر از حضرت **نقلست**
که روزی دیدم که این فقیر در اجمیر شریف پیش نقارخانه درگاه خواجه بزرگ استاده است و چند مردمان نیز دیگر استاده اند و میگویند که خواجه صاحب